



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

فضائل السكنا

برتری خاندان رسالت و امامت

جلد اول - دوم

علامہ میر محمد اشرف حسینی عالی
بیاد علامہ سید محمد امجد

تفصیلی برنامہ دوم - مسکن جامع پیمبر کی رہائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

نویسنده:

میر محمد اشرف حسینی عاملی

ناشر چاپی:

بهار قلوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	جلد ۱
۱۳	اشاره
۳۱	شرح حال مؤلف کتاب نام و نسب و خاندان مؤلف
۳۳	کلمات علما در باره مؤلف
۳۶	اجازه علامه مجلسی به مؤلف
۳۷	اساتید مؤلف
۳۷	شاگردان مؤلف
۳۷	مؤلفات مترجم
۳۹	اشعار مؤلف
۴۳	وفات مؤلف و مزار ایشان
۶۲	فصل اول: در بیان طریقه ثبوت نسب
۶۴	فصل دوم: در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است
۶۸	فصل سیم: در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است
۶۸	اشاره
۹۱	تحقیق
۹۳	تنبيه
۱۰۷	باب اول: در بیان سند از آیه و حدیث و مؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۰۷	اشاره
۱۰۹	سند اول: در بیان آیه اصطفی
۱۰۹	اشاره
۱۱۴	تنبيه
۱۲۹	سند دوم: در بیان آیه مودت
۱۲۹	اشاره
۱۴۱	تنبيه

- سند سیم: در بیان سوره مبارکه کوثر ۱۴۸
- سند چهارم: در بیان آیه وائِه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون ۱۶۴
- سند پنجم: در بیان آیه (وان من أهل الكتاب إلا ليؤمننّ به قبل موته) ۱۶۷
- سند ششم: در باره آیه (اصطفا) ۱۸۴
- سند هفتم: در بیان آیه (وأت ذا القربى حقّه) ۱۸۶
- سند هشتم: در بیان صلوات بر آل محمّد ۱۸۷
- سند نهم: در بیان بغض و دوستی خاندان حضرت علی علیه السلام ۱۹۱
- سند دهم: در ثواب احسان به سادات ۱۹۲
- سند یازدهم: در بیان حدیث وسیله ۲۰۱
- سند دوازدهم: در بیان حدیث نظر به آل محمّد علیهم السلام ۲۰۸
- سند سیزدهم: در بیان ثواب نظر به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۰۹
- سند چهاردهم: در بیان تحیت و سلام بر ذریه ۲۱۱
- سند پانزدهم: در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور ۲۱۲
- سند شانزدهم: عدم حقوق ذریه رسول صلی الله علیه و آله مصداق کنهان کبیره است ۲۴۹
- سند هفدهم: در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذریه پیغمبرند ۲۵۴
- سند هیجدهم: در فرق بین آل و عترت و امت ۲۷۲
- سند نوزدهم: در تفسیر آیه (ومنهم ظالم) ۳۴۵
- سند بیستم: در بیان معنی آل محمّد صلی الله علیه و آله ۳۴۷
- سند بیست و یکم: در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال ۳۴۷
- سند بیست و دوم: در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و اتقه و پیشوایان اند ۳۵۰
- سند بیست و سیم: ثواب شهادت در راه اهل بیت ۳۵۱
- سند بیست و چهارم: در بیان حدیث حجه ۳۵۳
- سند بیست و پنجم: در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند ۳۵۶
- سند بیست و ششم: در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل ۳۵۷
- سند بیست و هفتم: تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت ۳۵۹
- سند بیست و هشتم: ثواب محبت به اهل بیت ۳۶۳
- سند بیست و نهم: آل محمّد بر جمیع عالم تفضیل دارند ۳۶۸
- سند سی ام: در تفسیر آیه (ومن یقترف حسنه) ۳۶۸
- سند سی و یکم: در بیان وجوب تکریم و تعظیم اهل بیت ۳۷۱

- ۳۷۴ ----- سند سی و دوّم: در تفسیر اهل بیت
- ۳۷۵ ----- سند سی و سیم: توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت
- ۳۷۸ ----- سند سی و چهارم: ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء
- ۳۸۱ ----- سند سی و پنجم: نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است
- ۳۸۲ ----- سند سی و ششم: در بیان استجابت دعای ذریه پیغمبر
- ۳۸۶ ----- سند سی و هفتم: در بیان حدیث ورود حضرت فاطمه علیها السلام به محشر
- ۳۹۱ ----- سند سی و هشتم: شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبتین آن حضرت
- ۳۹۲ ----- سند سی و نهم: وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۹۳ ----- سند چهلّم: آموزش گناه ذریه اهل بیت
- ۳۹۴ ----- سند چهل و یکم: در بیان حرمت الله
- ۳۹۵ ----- سند چهل و دوّم: اهل بیت امانند برای اهل زمین
- ۳۹۶ ----- سند چهل و سیم: مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است
- ۳۹۷ ----- سند چهل و چهارم: اهل بیت در آخرت معذب نخواهند شد
- ۳۹۸ ----- سند چهل و پنجم: فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود
- ۳۹۸ ----- سند چهل و ششم: اهل بیت سبب نجات اند
- ۳۹۹ ----- سند چهل و هفتم: حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت
- ۳۹۹ ----- سند چهل و هشتم: وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر
- ۴۰۰ ----- سند چهل و نهم: حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام
- ۴۰۵ ----- سند پنجاهم: سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند
- ۴۰۵ ----- سند پنجاه و یکم: برتری اهل بیت بر دیگران
- ۴۰۷ ----- سند پنجاه و دوّم: رعایت نمودن ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۰۸ ----- سند پنجاه و سوم: در فضیلت زیارت امام زادگان
- ۴۱۳ ----- سند پنجاه و چهارم: در بیان مقامات ذریه در محشر
- ۴۱۵ ----- سند پنجاه و پنجم: ثواب احسان به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۱۷ ----- سند پنجاه و ششم: در بیان شجره طیبه
- ۴۱۸ ----- سند پنجاه و هفتم: هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۱۹ ----- سند پنجاه و هشتم: دوست و بغض داشتن قریش
- ۴۱۹ ----- سند پنجاه و نهم: نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست
- ۴۲۰ ----- سند شصتم: ثواب ادخال سرور بر ذریه

۴۲۲	سند شصت و یکم: خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند
۴۲۵	فهرست کتاب
۴۳۱	جلد ۲
۴۳۱	مشخصات کتاب
۴۳۱	اشاره
۴۳۵	ادامه باب اول
۴۳۵	سند شصت و دوّم: ثواب صلّه رحم
۴۴۴	سند شصت و سوّم: اولین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود
۴۴۵	سند شصت و چهارم: شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود
۴۵۰	سند شصت و پنجم: حرمت ایذاء اقرّبای پیغمبر صلی الله علیه و آله
۴۵۲	سند شصت و ششم: در بیان حدیث سدّ ابواب
۴۵۹	سند شصت و هفتم: تعمیم حکم نسبت بجمیع ذرّیه در حدیث سدّ ابواب
۴۶۱	سند شصت و هشتم: ادامه بحث حدیث سدّ ابواب
۴۶۲	سند شصت و نهم: توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد
۴۶۵	سند هفتادم: وجوب رعایت حقوق آل محمّد صلی الله علیه و آله
۴۶۶	سند هفتاد و یکم: خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را
۴۶۸	سند هفتاد و دوّم: حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام
۴۶۸	سند هفتاد و سوّم: وجوب اکرام ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله
۴۷۲	سند هفتاد و چهارم: تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»
۴۷۵	سند هفتاد و پنجم: ادامه تحقیق در حدیث سابق
۴۷۶	سند هفتاد و ششم: احسان خداوند به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله
۴۷۸	سند هفتاد و هفتم: در اینکه در هر پشت ذرّیه جماعتی عدولند
۴۸۱	سند هفتاد و هشتم: وجوب محبّت اهل بیت
۴۸۳	سند هفتاد و نهم: در بیان فضیلت بنی هاشم
۴۸۷	سند هشتادم: بنی هاشم بهترین انسانها
۴۸۷	سند هشتاد و یکم: اهل بیت افضل صحابه و جمیع مردم
۴۸۹	سند هشتاد و دوّم: تقدّم بنی هاشم در عمال صدقات و خیرات
۴۹۳	سند هشتاد و سوّم: حرمت صدقه بر بنی هاشم
۴۹۸	سند هشتاد و چهارم: اول بهشتی از بنی هاشم است

- سند هشتاد و پنجم: امتیازات بنی هاشم بر دیگران ۴۹۸
- سند هشتاد و ششم: بدان قریش بهترند از بدان مردم ۵۰۱
- سند هشتاد و هفتم: امتیاز قرشی بر دیگران ۵۰۱
- سند هشتاد و هشتم: خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند ۵۰۲
- سند هشتاد و نهم: نهی از هتک حرمت قریش و بنی هاشم ۵۰۳
- سند نودم: محبت و احسان نمودن به اهل بیت ۵۰۸
- سند نود و یکم: فرمان برداری از قریش ۵۲۰
- سند نود و دوم: صاحب امر و اختیار قریش اند ۵۲۰
- سند نود و سوم: تفوه قرشی در حلم و کرم و غیرت و شهوت ۵۲۴
- سند نود و چهارم: مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند ۵۳۲
- سند نود و پنجم: عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت خبث ولادت ۵۳۳
- سند نود و ششم: در بیان حدیث آل محمد خیر البریه ۵۴۱
- سند نود و هفتم: اختصاصات اهل بیت در بهشت ۵۴۳
- سند نود و هشتم: ذریه با ائمه در جنت در مکان واحد خواهند بود ۵۴۴
- سند نود و نهم: وجوب اعطاء حق آل محمد علیهم السلام ۵۵۲
- سند صد: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ذریه ۵۵۲
- سند صد و یکم: احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود ۵۵۴
- سند صد و دوم: تقدیم ذریه بر اقارب ۵۶۱
- سند صد و سوم: نتیجه خوبی احسان به سادات ۵۹۶
- اشاره ۵۹۶
- فذلکه ۶۲۱
- باب دوم: در لزوم محبت اهل البیت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبتان ایشان و بیان بعضی از احادیثی که در این باب وارد است ۶۵۳
- اشاره ۶۵۳
- سند اول: گذر از پل صراط با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۶۵۵
- سند دوم: قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام ۶۵۶
- سند سوم: فضائل حضرت علی علیه السلام ۶۵۹
- سند چهارم: حسنه حب اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها ۶۶۲
- سند پنجم: سؤال در روز قیامت از چهار چیز ۶۶۳
- سند ششم: ایمان مقرون با محبت اهل بیت علیهم السلام است ۶۶۴

- ۶۶۷ ----- سند هفتم: مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام
- ۶۶۹ ----- سند هشتم: محبت قریش محبت خداست
- ۶۶۹ ----- سند نهم: شفاعت برای محبتین اهل بیت علیهم السلام
- ۶۷۰ ----- سند دهم: محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است
- ۶۷۱ ----- سند یازدهم: ورود اهل بیت بر حوض کوثر
- ۶۷۲ ----- سند دوازدهم: حبّ و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است
- ۶۷۲ ----- سند سیزدهم: دوست داشتن اهل بیت از راه دور
- ۶۷۳ ----- سند چهاردهم: ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود
- ۶۸۴ ----- سند پانزدهم: اهل بیت علیهم السلام خون و رگ رسول الله اند علیهما السلام
- ۶۸۴ ----- اشاره
- ۷۰۷ ----- تنبیه: در جمع اخبار متنافیه در باره ذریه
- ۷۱۵ ----- سند شانزدهم: شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت
- ۷۱۶ ----- سند هفدهم: بشارت به محبتین اهل بیت
- ۷۱۷ ----- سند هجدهم: فرشتگان بر محبتین اهل بیت درود می فرستند
- ۷۱۷ ----- سند نوزدهم: نفع محبت ذریه در هفت موضع
- ۷۱۸ ----- سند بیستم: مبادرت به محبت اهل بیت
- ۷۲۰ ----- سند بیست و یکم: دوست داشتن محبتین اهل بیت علیهم السلام
- ۷۲۱ ----- سند بیست و دوم: اول سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیهم السلام
- ۷۲۲ ----- سند بیست و سوم: دشمنان اهل بیت محروم از شفاعت
- ۷۲۲ ----- سند بیست و چهارم: محبت ورزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام
- ۷۲۶ ----- سند بیست و پنجم: عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد
- ۷۲۶ ----- سند بیست و ششم: برکات موت با حبّ آل محمد علیهم السلام
- ۷۲۸ ----- سند بیست و هفتم: محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان
- ۷۲۹ ----- سند بیست و هشتم: طوائفی که محبت اهل بیت علیهم السلام ندارند
- ۷۳۵ ----- باب سیم: در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعدای ایشان واقع شده ۷۳۵
- ۷۳۵ ----- اشاره
- ۷۳۷ ----- سند اول: حبّ و بغض اهل بیت علامت طیب و خبث ولادت
- ۷۳۸ ----- سند دوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است
- ۷۳۸ ----- سند سوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی

- ۷۳۹ سند چهارم: معاند اهل بیت علیهم السلام خارج از اسلام است
- ۷۴۰ سند پنجم: علامات ولد الزنا
- ۷۴۱ سند ششم: دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علج می باشند
- ۷۴۳ سند هفتم: لعن قیره دشمنان اهل بیت علیهم السلام
- ۷۴۴ سند هشتم: بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است
- ۷۴۵ سند نهم: شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام
- ۷۴۵ سند دهم: حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام
- ۷۴۶ سند یازدهم: ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنم
- ۷۴۶ سند دوازدهم: غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام
- ۷۴۷ سند سیزدهم: بغض بنی هاشم نفاق است
- ۷۵۱ سند چهاردهم: مبیغض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود
- ۷۵۲ سند پانزدهم: عبادت با بغض اهل بیت علیهم السلام قبول نمی شود
- ۷۵۲ سند شانزدهم: مبیغض اهل بیت علیهم السلام منافق است
- ۷۵۳ سند هفدهم: شدت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام
- ۷۵۳ سند هیجدهم: مبیغض حضرت فاطمه علیها السلام اهل جهنم است
- ۷۵۵ سند نوزدهم: لعنت خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام
- ۷۷۰ سند بیست و یکم: طریق شناخت منافقین
- ۷۷۰ سند بیست و دوم: بغض علی علیه السلام وبنی هاشم کفر و نفاق است
- ۷۷۱ سند بیست و سوم: شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود
- ۷۷۳ خاتمه: اعتقادات علما در باب ذریه ائمه علیهم السلام
- ۷۷۳ اشاره
- ۷۷۴ فصل اول: در ذکر وصیت
- ۷۸۹ فصل دوم
- ۷۹۷ فصل سوم: نجات در حسن عقیده است
- ۸۰۴ فصل چهارم: ملاک در ایمان اطاعت از اهل بیت علیهم السلام است
- ۸۱۲ فصل پنجم: مناجات امام زین العابدین علیه السلام در لزوم اطاعت
- ۸۱۲ اشاره
- ۸۲۱ تذنیب: در خارج و داخل شدن در نسب
- ۸۲۳ در ذکر اجازات جد مؤلف

- ٨٢٤-----اجازة ميرداماد به مير سيد احمد عاملى
- ٨٢٧-----الإجازة الثانية: اجازة دوّم ميرداماد به مير سيد احمد عاملى
- ٨٢٨-----ما كتب على بعض تصانيفه رحمه الله
- ٨٢٩-----إجازة اخرى كتبها شيخنا البهائى للسيد مير أحمد العاملى
- ٨٣٠-----سلسله نسب مادري مؤلف
- ٨٣٠-----سلسله نسب جدّة اُمى مؤلف
- ٨٣٣-----مصادر كتاب
- ٨٤١-----فهرست كتاب
- ٨٥١-----درباره مركز

فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی علوی، محمد اشرف بن عبدالحسیب، قرن ۱۲ق.

عنوان و نام پدیدآور: فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت / تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی؛ تحقیق سید مهدی رجائی.

مشخصات نشر: اصفهان: بهار قلوب □ ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ۲ج.

شابک: ۳۴۰۰۰۰ ریال (دوره)؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۷-۱۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: سادات (خاندان) -- فضائل

موضوع: سادات (خاندان) -- احادیث

شناسه افزوده: رجایی، سید مهدی، ۱۳۳۶ -، مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۷۵: ح ۵۶ ف ۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۹۹۳۳۲

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی

تحقیق سید مهدی رجائی.

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً كما هو أهله ومستحقه، والصلاه والسلام على سيدنا ونبينا وطبيب قلوبنا ونفوسنا وشفيع ذنوبنا محمد صلى الله عليه وآله، وعلى ذريته الطيبين الطاهرين.

فبعد: قال الله تعالى: (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ) (١).

لكل شيء سيد، سيد شهور ماه مبارك رمضان است، سيد أيام روز جمعه است، سيد كتابها قرآن مجيد است، سيد سور قرآن سورة البقره است، وسيد آيات آن آيه الكرسي است، سيد لغات لغت عرب است، كه اهل بهشت به آن زبان با هم تكلم مي کنند، سيد بلاد مکه معظمه است، وسيد آبها آب فرات است، سيد ميوه ها انار است.

قال الشهيد في الدروس: روى أن الرميان سيد الفواكه، وأحب الثمار إلى النبي صلى الله عليه وآله، وفي كل رميانه حبه من الجنة (٢).

سيد ولد آدم وسيد انبياء حضرت محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله، وسيد اوصياء حضرت اميرالمؤمنين على عليه السلام هستند، سيده زنان عالميان، حضرت فاطمه زهرا عليها السلام هستند، وسيد جوانان اهل بهشت، الحسن والحسين عليهما السلام هستند، وسيد

ص: ٥

١- (١) سورة آل عمران: ٣٩.

٢- (٢) دروس شهيد اول ٣: ٤٢.

الشهداء، حضرت امام حسین علیه السلام می باشند.

چون کتاب «فضائل السادات» تألیف علامه جلیل، و سید والا مقام، الامیر محمد اشرف بن السید عبدالحسیب بن الامیر سید احمد سبط المحقق الکرکی (۱)، المتوفی سنه (۱۱۳۵) ه ق، کتابی است کم نظیر، و در آخر آن نیز ذکر فرموده:

کلک من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت (۲)

و دانشمند محترم، محقق گرانقدر، جناب حجّه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید مهدی رجائی موسوی سلمه الله تعالی، بازنگری و تحقیق آن کتاب را به عهده گرفته اند، و چاپ اول آن که در نزد احقر موجود است در سال (۱۳۱۳) هجری قمری به طبع رسیده، و بسیار بجا و بمورد است تجدید چاپ آن.

کتابهای بسیار از طرق شیعه و سنی در فضائل سادات از قدیم الایام نوشته شده، که بعضی از آنها مستدل، و بعضی دیگر مختصر می باشد.

خداوند متعال آیاتی مثل آیه مودت، و آیه تطهیر، و غیر آنها را در قرآن مجید بیان فرموده، و روایات صحیحه و مسند که عامه و خاصه ذکر نموده اند، که از آن جمله شافعی محمد بن ادريس که از ائمه اربعه اهل تسنن است گوید:

يا أهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاه له (۳)

ص: ۶

۱- (۱) محلّ دفن آن بزرگوار در ورنوسفاداران خمینی شهر اصفهان است، و پدرایشان در تکیه رضی که فعلاً جزء تکیه صاحب روضات است، دفن می باشد.

۲- (۲) «اشرف تألیف» به ابجد می شود «۱۱۰۲» که سال تألیف کتاب فضائل السادات است.

۳- (۳) یعنی: ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از سوی خداوند در قرآنش واجب شده است، در عظمت قدر و منزلت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز نخوانده است. در کتاب الغدیر آمده که: انتساب این ایات به امام شافعی از شرح المواهب زرقانی جلد ۷ صفحه ۷ و جمعی دیگر است.

به هر حال کتاب نامبرده کتابی است جامع از نظر آیات قرآن، و روایات، و حکایات علماء فریقین در خصوص عترت طاهرین علیهم السلام، مؤلف آن از تلامذه علامه مجلسی اعلی الله مقامه می باشد.

و در کتاب روضات الجنّات مرحوم جدّ اعلا آیه الله العظمی آقا سید محمّد باقر موسوی خونساری علیه الرحمه، ضمن شرح احوال نورالدین ابوالحسن علی بن حسن بن عبدالعالی کرکی عاملی شارح قواعد الأحکام، اشاره به کتاب و مؤلف آن فرموده.

و نیز مرحوم آیه الله شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه می نویسد: فضائل السادات للسید الامیر محمّد اشرف تلمیذ المجلسی الخ.

خلاصه اینکه زبان و قلم از تمجید و تعریف این کتاب قاصر است، لذا به فکر این حقیر رسید که اقدام به تجدید طبع و چاپ آن بشود، فیها ما تشتهیه الأنفس وتلذّ الأعین، وجزاه الله خیر الجزاء.

ضمناً بی مناسبت نیست که سؤال و جواب مسأله ای که از مرحوم آیت الله العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی قدس سره شده در جلد اوّل مجمع المسائل در احکام خمس مرقوم داشته اند را ذکر نمایم:

سؤال: چرا عده ای از مردم را سید می گویند؟ و سید به چه معنی است؟ و به کسی که از طرف مادر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسد هم سید می گویند یا باید از طرف پدر به آن حضرت برسد؟ و همچنین اولاد حضرت عباس و محمّد حنفیه و عقیل و جعفر طیار را هم سید می نامند یا نه؟ و چرا یک عده از سادات را حسنی و عده ای را حسینی می گویند؟

جواب: سید به معنی آقا است، واز القابی است که در عرف فارسی زبانان و شیعه، کسانی که نسبشان به واسطه فاطمه زهرا سیده النساء علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله

منتهی می شود، و بر سائر علویین نیز که به واسطه حضرت عباس یا جناب محمدحنفیه نسبشان به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، احتراماً گفته می شود، بلکه بر سایر هاشمیین کسانی که نسبشان به جناب جعفر طیار و عقیل می رسد نیز سید می گویند، و این یک نوع احترام از منتسبین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و از خاندان بنی هاشم است.

چنانچه شیعه و اهل سنت سادات خصوصاً علویین بالأخص فاطمیین را شرفاء می گویند، و به کسی که از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد شریف حسنی، و به کسی که از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام باشد شریف حسینی گفته می شود، و فرزند سیده علویه نیز اگرچه در عرف سید و شریف نامیده نمی شود، به واسطه مادرش به این دودمان شریف و حضرت رسول صلی الله علیه و آله انتساب دارد، و اگر مادرش از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد از فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب است، بلی فقط کسانی که به وسیله پدر هاشمی هستند استحقاق خمس دارند.

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

الأحقر سید عبدالحسین بن السید حبیب الله روضاتی عفی عنهما

اصفهان - پنجم جمادی الثانی ۱۴۳۵-۱۶ فروردین ۱۳۹۳

شرح حال مؤلف کتاب نام و نسب و خاندان مؤلف

نام شریف مؤلف سید میر محمد اشرف علوی صادقی حسینی المرعشی می باشد.

از طرف پدر نسب مؤلف به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می رسد.

و از طرف مادر نسب شریف ایشان به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می رسد.

چنان چه مؤلف در پایان این کتاب گفته: نسب داعی از جانب ام به میر ابوالولی صدر انجوئی ابن میر شاه محمود بن کمال الدین می رسد، که منتهی می شود سلسله نسب ایشان به قاسم رسی بن ابراهیم ملقب به طباطبا ابن اسماعیل دیباج ابن ابراهیم الغمر الشبیه که پدرش حسن مثنی ابن حضرت امام حسن علیه السلام، و مادرش فاطمه بنت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، و هما ابنا علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه.

و نسب جدّه امی داعی متصل می شود به سید السند المولی الألمعی، ذی الحسب الظاهر، والنسب الطاهر، میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ، که مرقد ایشان در مازندران بهشت نشان دستور خان زاده خانم بنت میر حسین خان بن میر عماد خان بن سلطان محمود بن عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالله بن محمد

بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین.

منتهی می شود سلسله نسب ایشان به میر بزرگ بن صادق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسن بن الإمام الهمام السید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین، صلوات الله وسلامه علیه وعلی آباءه الطاهیرین واولاده المعصومین.

پدر بزرگوار ایشان علامه سید میر محمد مشهور به عبدالحسیب متوفای سنه (۱۱۲۱) صاحب تألیفات فراوان می باشد، مانند کتاب سدره المنتهی در کلام و عرفان، در سال (۱۰۵۸) تألیف شده، و کتاب مناہج الشارعیین در فقه، برای شاه سلیمان موسوی صفوی در سال (۱۰۶۸) تألیف شده، والفطره الملکوتیه، حاشیه بر کتاب الاثنی عشریه شیخ بهائی می باشد، و در سال (۱۰۵۸) از تألیف آن فارغ شده.

و جد بزرگوار ایشان علامه میر سید احمد عاملی صاحب کتاب مصقل صفا در ردّ بر نصاری، و تألیفات فراوان دیگر.

و مادر ایشان علویّه شریفه دختر مولانا میر محمدباقر حسینی مرعشی مشهور به داماد می باشد.

و مؤلف را دو فرزند است به نام: میر محمدحفیظ، و میر مرتضی متوفای سنه (۱۱۶۰) ه، هر دو از علما و فضیلائی زمان خود بوده، اولاد اولی در سده ماربین، و فرزندان دوّمی در نجف آباد ساکن، و هر دو به نام میردامادی مشهور می باشند.

و سید مرتضی را فرزندی به نام سید محمدباقر می باشد، اول کسی است که از این سلسله به نجف آباد مهاجرت نموده است، وی نیز عالم فاضل، و ادیب کامل بوده است. و فرزند دیگر سید مرتضی: سید محمدرفیع می باشد. و فرزند سید محمدرفیع: حاج میرزا محمد رحیم می باشد که به سال (۱۱۸۱) ه وفات نموده

است. و فرزند میرزا محمّد رحیم: علامه میر عبداللّه می باشد که به سال (۱۲۵۱) ه وفات نموده، و در قبرستان خوزان مدفون می باشد. و از نسل میر عبداللّه: میرزا محمّد حسین بن سید احمد بن عبداللّه مذکور است، که در سال (۱۲۷۰) به دست طائفه شیخیه به شهادت رسید. و نسل خاندان مؤلف در این زمان فراوان می باشند، که در جای خود شرح حال این خاندان را نوشته ایم.

کلمات علما در باره مؤلف

علامه شیخ محمّد علی حزین در تذکره المعاصرین چنین گفته: میرزا اشرف خلف مرحوم میرزا عبدالحسیب صبیبه زاده سید الحکماء امیر محمّد باقر الداماد الحسینی قدس اللّه روحه، به علوّ حسب و نسب معروف، و به فضائل نفسانیه موصوف بوده، روزگاری به عزّت و احتشام در اصفهان گذرانید، در سنه ثلاث و ثلاثین و مائه بعد الألف به روضات جنان انتقال نمود.

او رفت و خوشدلی زجهان خراب رفت

الطاف و اشفاق آن سید عالی مقدار با این خاکسار نهایی نبود، اللّهم احشره مع الأئمّه الطاهیرین، به حکم وراثت در مراتب علمی افادت پناه و معارف ذوقی آگاه بود، در سخن فهمی صاحب دستگاہ، گاهی التفات به گفتن شعر می فرمود، اشعار سنجیده ای دارد. سپس مقداری از اشعار ایشان را ذکر کرده، که مقداری از آن در بخش اشعار ایشان ذکر می شود (۱).

و مرحوم کشمیری متوفای سنه (۱۲۸۶) در کتاب نجوم السماء چنین گفته:

الأمیر محمّد اشرف الحسینی، از تلامذه مولانا آخوند محمّد باقر مجلسی - علیه الرحمه - بود، و از او اجازه مبسوطه یافته، چنان چه در وصف امیر موصوف این

ص: ۲۱

عبارة اجازة آخوند مزبور كافي است: أمّا بعد لما كان السيد الأيد الموفق المسدد، العالم الفاضل الكامل، الحبيب النسيب، الحبيب اللبيب، الأديب الأريب، الجامع بين شرفي العلم والسيادة الفاخرة، المحتوى لكرائم الخصال المنتهية في الدنيا والآخرة، المنتمى إلى آبائه الفخام من حمله العلم وسدنه الدين والأئمة المقدسين، صلوات الله عليهم أجمعين، غزه سيماء الشرف والسيادة، ونجم سماء الفخر والسعادة، الأخ الايماني، والخليل الروحاني، شرف السلف الأمير محمداشرف، أسبغ الله إفضاله، ووفر في العلماء أمثاله... كذا في شذور العقيان(1).

و مرحوم محدث جليل حاجي نوري در كتاب الفيض القدسي چنين گفته:

السيد الأيد الموفق المسدد، العالم الكامل الأديب الأريب الجامع، الأمير محمداشرف صاحب كتاب فضائل السادات، وهو كتاب كبير حسن كثير الفوائد، يشهد على طول باعه وكثره اطلاعه، ألفه للشاه السلطان حسين الصفوي، وهو ابن السيد عبدالحسيب ابن السيد العالم الجليل الأمير السيد أحمد ابن السيد زين العابدين الحسيني، وللسيد أحمد مؤلفات حسنة، كمنهاج الصفوي، ومصقل الصفا وآئنه حق نما، وهو في ابطال مذهب النصاري، والحواشي على الفقيه، واللطائف الغيبية. وأمّه بنت المحقق الثاني، فهو ابن خاله المحقق الداماد، وقد أجازته ومدحه في ثلاث إجازات المذكوره في إجازات البحار، وكان صهراً له على بنته، ولذا يعتبر الأمير محمداشرف عن المحقق الداماد في كتابه المذكور بالجد الأعلى(2).

و علامه مدرّس در ريحانه الأدب چنين گفته: سيد محمد اشرف بن عبدالحسيب بن احمد اصفهاني، عالم فاضل متتبع كامل خير بصير اديب ماهر، از

ص: ۲۲

۱- (۱) نجوم السماء في تراجم العلماء ص ۲۳۵.

۲- (۲) الفيض القدسي حاجي نوري مطبوع در بحار الأنوار ۱۰۵: ۹۲-۹۳.

علمای عهد صفویّه، و از تلامذه علامه مجلسی، و نوه دختری میرداماد بوده، و کتاب فضائل السادات او که در ایران چاپ شده بزرگ و کثیر الفوائد، و از کثرت احاطه و تتبع مؤلف حاکی، و برای شاه سلطان حسین صفوی تألیف نموده، و سال وفاتش بدست نیامده (۱).

و مرحوم محدث جلیل شیخ عباس قمی در کتاب الفوائد الرضویه چنین گفته:

محمد اشرف بن عبدالحسیب بن احمد بن زین العابدین العاملی الأصفهانی، سید جلیل عالم فاضل متبّع متبحر بصیر، ذو البیت العالی العماد، والحسب الرفیع الآباء والأجداد، تلمیذ علامه مجلسی رحمه الله، وسبط میرداماد، حشره الله مع محمد وآله الأمجاد صلوات الله علیهم إلى يوم التناد.

و اوست صاحب کتاب فضائل السادات که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته، و آن کتاب خبر می دهد از طول باع و کثرت اطلاع آن جناب، و جدش سید احمد صاحب مؤلفات حسنه است، مانند منهاج الصافی، و لطائف غیبیه، و کتاب ابطال مذهب نصاری، و حواشی بر فقیه و غیر ذلک، و سید احمد مذکور داماد محقق داماد و پسر خاله اوست، چه آن که والده اش دختر محقق ثانی، از این جهت است که سید محمد اشرف از محقق داماد تعبیر به جدّ اعلا می کند (۲).

و مرحوم علامه سید محسن عاملی در کتاب اعیان الشیعه چنین گفته: السید محمد اشرف بن عبدالحسیب بن احمد بن زین العابدین الحسینی الأصفهانی، وأمه بنت المحقق الداماد، أديب شاعر، عالم فاضل محدث، متبّع متبحر، تلمیذ المجلسی وسبط المیرداماد، له کتاب کبیر عمله فی فضائل العلویین بالفارسیه، يعرف بکتاب فضائل السادات، ینقل فیہ کثیراً عن کتاب سیاده الأشراف للسید حسین بن حسن بن محمد الموسوی العاملی الکرکی، والظاهر أنه والد میرزا

ص: ۲۳

۱- (۱) ریحانه الأدب مرحوم مدرّس ۳: ۳۸۰-۳۸۱.

۲- (۲) الفوائد الرضویه مرحوم شیخ عباس قمی ۲: ۶۴۶.

وكتاب فضائل السادات كتاب جليل في معناه، لم يصنّف مثله، يدلّ على طول باعه، وكثره اطلاعه في الأنساب والحديث، وقد ذكر في آخره مأخذه وما حضره من الكتب، ومنه يعلم أنّ خزائنه من أجلّ خزائن الكتب في ذلك العصر، واتفق أنّ تاريخ الفراغ من تأليفه هو «زبد من مناقب السادات» ومنه نسخه في مكتبته الحسينيه في النجف الأشرف، رأيتها سنة (١٣٥٢) وقد ألفه باسم الشاه حسين الصفوى، وفرغ من تأليفه سنة (١١٠٢)(١).

و مرحوم سيد مصلح الدين مهدوى در كتاب دانشمندان و بزرگان اصفهان چنين گفته: مير محمد اشرف عاملی از دانشمندان و علمای متبحر زمان خود بوده، در بیشتر علوم از عقلی و نقلی مهارت داشته(٢).

اجازة علامه مجلسی به مؤلف

علامه مجلسی اجازة روایتی به مؤلف داده، و در کتاب اجازات بحار الأنوار چنين گفته: صورہ اجازہ اخرى منّا لبعض تلاميذنا أيضاً: أمّا بعد لما كان السيد الأيد، الموقّق المسدّد، العالم العامل الكامل، الحسيب الحبيب اللبيب، الأديب الأريب، الجامع بين شرفي العلم والسيادة الفاخرة، المحتوي لكرائم الخصال المنجيه في الدنيا والآخرة، المنتمى إلى آباءه الفخام، من حملة العلم وسدنه الدين، ثمّ إلى أجداده الكرام السفره البرره، شفعاء يوم الدين، والأئمّه المقدّسين، صلوات الله عليهم أجمعين، غرّه سيماء الشرف والسيادة، ونجم سماء الفخر والسعادة، الأخ الإيماني، والخليل الروحاني، شرف السلف والخلف، الأمير محمد اشرف، أسبغ الله عليه إفضاله، ووفّر في العلماء أمثاله.

ص: ٢٤

١- (١) أعيان الشيعة سيد محسن عاملی ٩: ١٢٥.

٢- (٢) دانشمندان و بزرگان اصفهان مهدوى ١: ٢٩٠.

فوجدته قد قضى وطره من العلوم العقلية، واستوفى حظّه منها، ثمّ أعرّض عنها صفحاً، وطوى عنها كشحاً، وأقبل نحو تتبع آثار الأئمّه الأطهار وأخبارهم عليهم السلام، فقصر عليها همته، وبيّض فيها لّمته.

فكان من كرم أخلاقه، وطيب أعراقه أنّه بعد أن عقدت لإفادته المجالس، وغصّت لإفاضة المحافل، أتاني بحسن ظنّه بي، وإن لم أكن لذلك أهلاً لليقين طالباً، وفي علوم الأئمّه راغباً، فقرأ علىّ كثيراً من التهذيب والكافي، وكتاب بحار الأنوار، في كثير من المسائل، في مجالس عديده، بفكره الأنيق، ونظره الدقيق، فلم يكن في كلّ ذلك إفادته لي قاصره عن استفادته منّي، بل كان أربي، فأمرني زيد فضله أن اجيز له روايه ما جازت له إجازته... (1).

اساتيد مؤلف

١ - علامه ملاّ محمّد باقر مجلسي صاحب بحار الأنوار.

٢ - علامه ملاّ محمّد صالح مازندراني صاحب شرح اصول كافي.

٣ - پدر بزرگوارش علامه مير عبدالحسيب.

٤ - برادر بزرگوارش علامه سيد صدرالدين محمّد صاحب تعاليق فراوان بر كتب فقه و حديث و كلام و متوفاي بعد از سنه (١١٠٣) هـ.

شاگردان مؤلف

١ - علامه حاج شيخ محمّد بن الحاج محمّد زمان الكاشاني.

٢ - فرزند ايشان علامه مير عبدالحفيظ.

مؤلفات مترجم

مؤلف كتاب آثار ارزشمندی از خود بيادگار گذاشته، آنچه به اين جانب

ص: ٢٥

رسیده اشاره می شود:

- ۱ - ترجمه الفیه ابن مالک به نظم.
- ۲ - ترجمه مصائب النواصب قاضی نور الله شهید.
- ۳ - حاشیه بر اصول کافی مرحوم کلینی.
- ۴ - حاشیه بر تهذیب الأحکام شیخ طوسی.
- ۵ - حاشیه بر شرح مختصر عضدی.
- ۶ - حاشیه بر صحیفه سجّادیه.
- ۷ - حاشیه بر قبسات مرحوم میرداماد.
- ۸ - حاشیه بر من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق.
- ۹ - حاشیه بر نهج البلاغه.
- ۱۰ - شرح دعای صباح.
- ۱۱ - علاقه التجرید، تعلیقه و شرح بر کتاب تجرید علامه محقق طوسی.
- ۱۲ - فضائل السادات، کتابی که در پیش روی دارید، که به نام شاه سلطان حسین صفوی نگارش یافته است، و این کتابه شریف مشتمل است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه می باشد، و مقدمه کتاب مشتمل بر سه فصل می باشد: فصل اول در بیان طریقه ثبوت نسب، فصل دوم در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است، فصل سوم در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است.

باب اول در بیان سند از آیه و حدیث و مویداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله. باب دوم در لزوم محبت اهل بیت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبان ایشان و بیان بعضی از احادیثی که در این باب وارد است. باب سوم در بیان اینکه عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبیث ولادت است و

آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده. وخاتمه در بیان اعتقادات اجله علمای کرام و فضیلتی اعلام در باب ذریه ائمه انام علیهم السلام و ذکر برخی سخنان ایشان.

۱۳ - مشیخه در رجال، شرح مشیخه تهذیب شیخ، معروف به رجال سید محمد اشرف.

و غیر آن.

اشعار مؤلف

اشعار فراوانی از مؤلف در این کتاب فضائل السادات و جاهای دیگر نقل شده، به مقداری از آن اشاره می شود:

آن شهنشاهی که پر گوهر شود دامان بحر ابر جودش بر کمر هر گه که دامان می زند

مگر حدیث کند به هر گل صبا روزی تمام شب همه بلبل هزار دستان است

مدینه ای که ریاض بهشت باب ویست نخوانده ای که کتاب اولین کتاب ویست

صد شکر که نیست غیر او دوست تورا بهر تو همین بس که همین اوست تورا

امروز چه غم خوری که فردا چه شود کان یار نکو همیشه نیکوست تورا

هر گز نبوده است شریک خدا کسی آل نبی شریک به خمس اند با خدا

بخود از فقر چه یک موی به چینی زبیدی است

سره مسند بی جای تکبر نمدی است

از روی تو جز گشاده روئی ناید وز خلق تو غیر نیک خوئی ناید

ص: ۲۷

گشتم به گنه دلیر کز رحمت تو دانم به یقین که جز نگوئی ناید

به زمین برد فرو خجلتم از عصیان آه

جای رحم است به قارون گنه وارحماه

هر چند ره عشق بلا پر دارد با دل چکنم که مدعا پر دارد

خالی نشود سرم زسودای بتان این کاسه سر نگون هوا پر دارد

این نشأه فانی که محلّ گذر است دل بسته به او کسی کزو بی خبر است

تا در بدنی تو هستیت پیدا نیست تا در خاک است دانه خاکش بسر است

مژده گر این است که ما دیده ایم در نظر اهل جهان دیده ایم

مجنون توام خانه به صحرا دارم و از اشک کنار جوی دریا دارم

ترسم که تو را به من نباشد یاری گر تو زمنی من ز که پروا دارم

به پای مرکب جبریل بخشش جان است در این سراز کف جود تو عقل حیران است

عاقبت اشک سحرگاه بکارم آمد این جگر گوشه چه وقتی بکنارم آمد

در بندگی اخلاص عمل در کار است هر بنده که مست اوست او هوشیار است

تسبیح بگردان و مگردان دل را کاین رشته ز صد راه تو را زَنار است
یک سر کرا محبت دنیا بسر نبود یک مو بسر تو را ز کلاه نمد بس است
و راجع به ماده تاریخ تألیف کتاب فضائل السادات چنین گفته:

بسم الله الرحمن الرحيم شمع فروزان ره مستقیم

ای کرمت پیش ز اندیشهها کم بره تو خرد اندیشهها

نیستی از فیض تو هستی شده صاحب رفعت ز تو پستی شده

در عدم خواهش بود از تو بود در نظرم چشم وجود از تو بود

گل به گلستان تو پا در گل است در ره تو دل جرس محمل است

جلوه شیرین تو شد کوه کن چون کنم از طور تجلی سخن

موسی و عیسی همه حیران تو کوه کمر بسته فرمان تو

دست سخای تو چه کف وا کند ابر کرم را کف دریا کند

قطرهٔ باران تو عمان بدل پیش کف ابر تو دریا خجل
هر سخنم عذر سخن گفتن است طّی ره عشق تو جان سفتن است
مطلبم آن است که جويا شوم وز سخن عشق تو گویا شوم
ورنه در این راه سخن ابله‌ی است طول سخن در رهت از کوتاهی است
چون شده زو نسخهٔ ما ابتدا ختم نمودین بنام خدا
خامه چو این گوهر معنی نوشت مهر علی در دل و در جان سرشت
کلک من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت
آن ماه دو هفته دلبر جانی من آن یار عزیز یوسف ثانی من
یک روز نکرد فکر شبهای غمم یک بار نگفت پیر کنعانی من
مرگی است زندگانی در زیر بار منت کو همّتی که از خضر آب بقا نخواهد
نیست مشکل گذر از وادی پر خار جهان گر زخود قطع تعلق کنی آسان گذری

چون شمع صبح دم نفسی مانده از حیات وقت است اگر عیادت رنجور من کنی

وفات مؤلف و مزار ایشان

راجع به سال وفات مؤلف اختلاف واقع شده، مرحوم علامه شیخ محمدعلی حزین در تذکره گفته: در سنه ثلاث و ثلاثین و مائه بعد الألف (۱۱۳۳) ه به روضات جنان انتقال نمود.

و در منابع دیگر همچون در ذریعه مرحوم آقا بزرگ طهرانی سال وفات ایشان را در سنه (۱۱۴۵) ه، و مدفن ایشان را در تخت فولاد نوشته اند. و هردو صحیح نمی باشد.

و مرحوم مهدوی در باره مدفنش می نویسد: مدفنش در مقبره مخصوص در قبرستان قریه ورنوسفادرون از قرای ثلاثه سده ماربین معروف است.

و مرحوم ذکاء الملک در تاریخ اصفهان چنین می نویسد: هنگامی که شاه سلیمان قصد داشت برای خود ولیعهدی انتخاب کند، مجمعی از علما و بزرگان کشور تشکیل داد، و پس از شور با آنان شاه سلطان حسین را انتخاب نمودند، به این ترتیب از قرآن تفأل زده شد اول سوره حج آمد سر صفحه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ).

چون بسم الله در اول صفحه بود، حضار به فال نیک گرفتند، فقط امیر محمدشرف به مناسبت آیه اول سوره به وضعیت خوش بین نبود، و چون شاگردانی در سده اصفهان داشت، و اهالی سده فوق العاده علاقه مند به دیانت و روحانیت بودند، همیشه به آنجا رفت و آمد می کرد.

موقع حمله افغان آن مرحوم به سده هجرت نمود، و پس از محاصره اصفهان و قتل غارت و کشتن علما، شاه افغان دو نفر مأمور به سده فرستاد که میر محمدشرف را دستگیر و به شهر بیاورند، اهالی سده گوش و بینی مأمورین

افغان را می برند و آنها را بر می گردانند.

شاه افغان غضبناک شده، عده ای را می فرستد اهالی سده با آنها جنگ می کنند، و قشون افغان را شکست می دهند، مجدداً پنج هزار نفر به سرکردگی عموی شاه به سده می آیند، این دفعه شکست می خورند، و عموی شاه کشته می شود، بار سوم قشون زیادی برای سده تهیه می کند، ولی خبر می رسد در یزد و شیراز اغتشاشی شده، قشون را به یزد و شیراز می فرستد.

تا مدتی که افغانه در ایران بودند سده به تصرف آنها در نیامد، میر محمد اشرف پس از انقراض افغانه در سده ماند، و در آنجا وفات کرد، و در بیابان بالای سده که قبرستان وسیعی است مدفون شد.

وی بقعه ای دارد به نام بقعه میر محمد اشرف، و مزار اهالی سده می باشد، اکنون هم اهالی سده نسبت به خاندان او علاقه خاصی دارند، و ابراز ارادت می نمایند، وفات نامبرده در (۱۱۳۳) و در ذریعه (۱۱۴۵) می نویسد.

این بود مختصری از شرح زندگینامه مؤلف کتاب.

و در پایان جا دارد از دانشمند محترم حضرت آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین روضاتی دامت توفیقاته، که بذل عنایت نموده، و اهتمام بلیغ نموده برای چاپ و نشر این کتاب، تشکر نمایم، جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین.

والحمد لله رب العالمین.

سوم جمادی الثانی ۱۴۳۵ ه ق - قم سید مهدی رجائی

فضائل السادات

تأليف

علامه مير محمد اشرف بن عبدالحسيب حسيني عاملي

از اعلام قرن دوازهم

تحقيق

سيد مهدي رجائي

جزء اول

ص: ۳۳

الحمد لله الحسيب الذي خصَّ محمداً وآله بالكرامه، وجباهم بالرساله، وخصَّصهم بالوسيله، وجعلهم ورثه الأنبياء، وختم بهم الأوصياء والأئمه، وعلمهم علم ما كان وما بقي، وجعل أفئده الناس تهوى إليهم (١)، وشرفهم به.

وأوجب لهم الحقَّ على الخلق بقرابته، وخلق من الماء بشراً، فجعله نسباً وصهراً، وهو سيّد السادات، وعنده نيل الطلبات، الذي صير سادات الأنساب أنساب السادات.

وألزم بمودّه أقارب رسوله معارج الدرجات، ومنتهى مطلب الحاجات، وسلكتنا في سلك ذريه رسوله المصطفى، الذين أنزل في علو شأنهم، ولزوم محبتهم (قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) حمداً لا يحدّ حدّه، وشكراً لا يعدّ عدّه، ممّن تعالی جدّه، وتبارك جدّه، أعنى: خاتم النبیین، وشمس سماء

ص: ٣٥

١- (١) این چند فقره که در افتتاح خطبه با آیه (أَفْئِدَةٌ مِنَ النَّاسِ) مرقوم شده اقتباس از صحیفه مکرمه است، و فقرات مرقومه در طی دعاء حضرت سید الساجدین علیه الصلاه والسلام که در ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند وارد شده، و در بین دعاء این آیه را حضرت اقتباس کرده اند، و مفسّرین نقل نموده اند، که این آیه شریفه بیان دعایی است که حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام به جهت محبت ناس نسبت به اولاد اسماعیل که آن اولاد بخصوص بنی هاشم تفسیر شده، و از حضرت واهب حقیقی استدعا نموده، فلهدا به این فقرات که ضمّ به آیه شریفه شده ابتدا نمود، پس در ضمن اقتباس این کلام شریف که آیه شریفه در آن مقتبس است استدلال به اصل مطلب تحقّق و براعت استهلالی است که بی حاجت مشیر است بر عین مقصود «منه».

٢- (٢) سورة شوری: ٢٣.

المرسلین، وعبیه علم رب العالمین، أحمد أجداد عترته، وأشرف آباء ذرّيته، محمّد المصاب في أولاده المظلومين، عن مراتبهم كمال النصاب، المشاب في ثأرهم أعلى مراتب الثواب، ثواباً يرغم خدّ أعدائهم النصاب، الذين يضاؤون في عبادتهم عبده الأنصاب، صلّى الله عليه وآله الطيبين الطاهرين.

سيما على أفضل الوصيين، ونفس خير المرسلين، كلام الله الناطق، وباب حطّه الله الصافق، المولود في أستار بيت الله المعظمه، والد العتره الطاهره المطهره أميرالمؤمنين على بن أبى طالب صلوات الله وسلامه عليهما أجمعين.

للسيد الداماد المتخلّص ب «الإشراق» عليه سلام الله بالعشى والإشراق:

در كعبه قل تعالوا از مام كه زاد از بازوى باب حطه خبير كه گشاد

بر ناچه لا يعدى إلا كه نشست بر دوش شرف پاى كراسى كه نهاد(1)

ص: ۳۶

۱- (۱) كعب به معنى شىء مرتفع آمده، و كعبه معظّمه را گفته اند كه از آن مشتق است، چنانچه در نهايه ابن اثير ايراد نموده: كلّ شىء علا وارتفع فهو كعب، ومنه سميت الكعبه. پس ممكن است معنى مصراع اول آن باشد كه در اين مرتبه رفيه مباحله كه آيه «فَقُلْ تَعَالَوْا» شرف نزول در آن يافته كيست كه از مادر متولد شده، كه مراد كعبه معنوى باشد، و ايماء و اشاره بر تولّد صورتى. و احتمال دارد كه آيه شريفه اقتباس باشد از جهت اشاره بر مأمور شدن حضرت ابراهيم على نبينا وآله وعليه السلام در طلييدن مردم به جهت طواف بيت الله الحرام. چنانچه در كتاب من لا يحضره الفقيه در باب علل حج واقع است «وإنما جعلت التلييه لأين الله عزوجل لَمَّا قال لإبراهيم عليه السلام «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَاأَتْوَكُ رِجَالًا» فنادى، فأجيب من كلّ فجّ يلتون». پس معنى مصراع مسطور اين خواهد بود: كه در كعبه معظّمه كه مردم مأمورند بر طواف آن كيست كه از مادر متولد شده، و اين شرافت از براى كه روى داد، و چنانچه مروى است كه كعبه قبله اهل مسجد، و مسجد قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل دنياست، از اشرفيت محاط بر محيط مستفاد و متولد مى شود كه آن ذات اقدس نسبت به كعبه قبله است، و آيه شريفه هر چند در باب مباحله نصارا شرف ورود يافته، ليكن ارباب فصاحت و صنايع كلام ايراد نموده اند كه در اقتباس مجوز است نقل از معنى اصلى، چنانچه در فنّ بديع از مطول ايراد

وله:

كالدّرّ ولدت يا يمام الشرف في الكعبه وأتخذتها كالصدف

فاستقبلت الوجوه شطر الكعبه والكعبه وجهها تجاه النجف

ص: ٣٧

ولعنه الله على أعدائهم المنافقين إلى يوم الدين، وله:

بر سید کاینات بی حد صلوات بر زوج بتول و نفس احمد صلوات

أما بعد: چون فاضل دولت آبادی از علمای اهل سنت دیار هند به تسوید رساله مناقب دودمان ذریه نبوی صلی الله علیه و آله سواد اعظم مشاعر اقلیم جهان آباد عالم خیال و کشمیر اندیشه را دولت آباد مدینه توفیق یافته، محبت اهل بیت نبوت را سفینه نجات غریق بحر عصیان، و سالک این مسلک را حزم و سلیم از آفات و خذلان دانسته، رساله ای در مناقب ذریه رسالت پناه نبوی صلی الله علیه و آله تألیف نموده، و لزوم محبت ایشان را موافق منطوق آیه و نص حدیث اکبر عبادات شمرده، مترقب آن بود که به وسیله مودت سادات شاداب از کوثر جنان چنان شود که به وصال شاهد مقصود طوبی لمن وصل إلیه رسیده، به زیر نخل خوش ثمر وصل بهم بر خورند، و آن بی دولت ذاهل جاهل از این معنا که مرتبه عظمای هر دو نشأه با اعتقاد خلافت اهل خلافت و غیرهم دچار احدی نمی شود.

این ندانسته که قدر همه یکسان نبود زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود

و علمای شیعه رضوان الله تعالی علیهم از غایت ظهور این معنا نسابگی اکرام ذریه رسالت را به دست غیب خیال داده به شیرازه تألیف فارسی به نحوی که متعظشان کوثر محبت اهل بیت عموماً از این جوی:

إن فی الجنة نهراً من لبن لعلی وحسین وحسن

متروی و سیراب شوند نموده بودند، هر چند صدوق رضی الله عنه کتاب فضائل العلویه، و شیخ مفید سلام الله علیه کتابی معنون به این عنوان که: مسأله فی وجوب الجنة لمن ینسب ولادته إلی النبی صلی الله علیه و آله تصنیف فرموده، چنانچه نجاشی و

غیره از علمای رجال رحمهم الله تعالی در فهارس خود نقل نموده اند(۱).

و سید علی بن طاووس در دیباجه کتاب کشف المحجّه، که مشتمل است بر وصایایی که به پسرش نموده ایراد فرموده: که من طرفی جلیل از مناقب سادات در کتاب اصطفاء ذکر کرده ام.

لیکن این کتب الحال و بالفعل مفقود، و به نظر متفقدین نرسیده، و ایضاً اصول و کتبی که ارباب رجال نقل کرده اند از متقدمین ارباب نصوص و شیوخ که در باب فضائل اهل البیت و آل ذوی القربی و قریش و عرب که بنی هاشم رأس و رئیس ایشان اند، و در اعصار سابقه تألیف شده، مثل کتاب خدیجه و فضل اهل البیت لعبدالعزیز الجلودی.

و کتاب الموده فی ذوی القربی، و کتاب من قتل من آل محمّد علیهم السلام لإبراهیم بن محمّد الثقفی، و کتاب فضل العرب لمحمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری، و کتاب فی فضل العرب لعلی بن هلال المهلبی.

و کتاب فضائل بنی هاشم لأبی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، وله أيضاً مع أنه كان عثمانياً مروانياً، وله فی ذلك التعصّب الباطل کتب مصنّفه رسالتان یدکر فیهما فضل بنی هاشم و تقدیمهم بما لا شکّ فیہ ولا شبهه علی رغم أنفهم، كما قال عزّ سلطانه و عظم برهانه (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ) (۲) و قد آوردهما علی بن عیسی الأربلی فی أوائل کتابه کشف الغمّه، و عسی أن نوردہما بألفاظهما مع سائر ما لعلّه یسنح أو یقع فی أیدینا من الأفكار والکتب فی ذیل خاتمه الکتاب إن شاء الله العزیز الوهاب.

و کتاب الآل لابن خالویه، و کتاب واقعات العلویین للتقی بن دأب، و کتاب نسب آل أبی طالب للسید یحیی بن الحسن العلوی، و کتاب الشافی، و کتاب

ص: ۳۹

۱- (۱) رجال نجاشی ص ۳۹۰ و ص ۴۰۲.

۲- (۲) سورة حشر: ۲.

المجدي في أنساب الطالبين للسيد أبي الحسن علي بن محمّد بن علي العلوي العمري المعروف بابن الصوفي، وهو كان من أولاد عمر بن أمير المؤمنين عليه السلام.

وكتاب أخبار عيون بني هاشم، وفضائل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وفضل قريش وكافه العرب لأبي علي محمّد بن محمّد بن عبدالله، وكتاب جنا الجنتين في ذكر ولد العسكريين لقطب الدين الراوندي رحمه الله تعالى.

وكتاب الردّ على مبغضى آل محمّد صلى الله عليه وآله للشيخ الثقة سهل بن زازويه القمي رحمه الله، وكتاب الفرق بين الآل والأئمة لأبي موسى عيسى بن مهران المستعطف، وكتاب غرائب قريش وبني هاشم في سائر العرب لأبي المنذر هشام بن محمّد الناسب الكلبي، وكتاب فرائد العقدين للسيد السمهودي.

وكتاب فضائل العرب لأحمد بن محمّد بن عيسى الأشعري، وكتاب فضل العرب لسعد بن عبدالله بن أبي خلف القمي، وكتاب معاذير بني هاشم فيما نقم عليهم لأبي محمّد الحسن بن علي الملقّب بالأطروش، وكتاب فضل العرب أيضاً لأبي عباس القمي عبدالله بن جعفر الحميري.

وكتاب ما روى في أولاد الأئمة لمحمّد بن الحسن الصفّار، وكتاب مقاتل الطالبين لأبي عبدالله محمّد بن علي بن العباس بن علي بن أبي طالب، وكتاب المودّة في القربى لأبي الحسن البخاري نضر بن عامر بن وهب من ثقات أصحابنا سلام الله تعالى عليهم أجمعين، كه به غير از اسم اثری از اینها در نظر مردمان، و تأثیری در قلوب و جنان اهل این زمان نمانده و نیست بسیار است.

بناءً على ذلك به خاطر این کمترین ابن عبدالحسیب محمّد أشرف الحسینی رسید، که هر چند استقصاء طرق طریقین تماماً در بیان این مطلب بلکه خمسی از اخماس و عشری از اعشار آن میسر نیست.

اما زیاده از رساله فاضل مرقوم مستند به آیات و احادیث و کلام معتبرین سلف در سلك تحریر می توان کشید، و از رساله مذکوره و غیرها از مناقب اهل

سنت اکتفا به قدری که مشعر بر لزوم محبت اهل بیت و ذریه رسول صلی الله علیه و آله و دال بر آن که خلاف این طریقه، و عدم اعتقاد مذکور، خرق اجماع متفق علیه بین الفریقین است، که فقها رضوان الله علیهم تماماً در کتب خود او را شرعاً مذموم بلکه داخل این مسلک را خارج از مذهب حق دانسته اند می توان نمود، و به شیرازه تدوین و قید تألیف در آورد، و مؤید این معنا را که خلاف طریقه مسفوره موجب خسران عقبا و منشأ آن عدم اعتقاد به نشأه اخری است.

السید الأجل سید مرتضی الموسوی الملقب من جدّه أمير المؤمنين صلوات الله عليه ب «علم الهدی» در کتاب غرر و درر ایراد نموده که: قال عمر بن بحر الجاحظ(۱): كان منقذ بن زياد الهلالي ومطيع بن اياس، ويحيى بن زياد، وحفص بن أبي وده، وقاسم بن زيقظه(۲)، وابن المقفع، ويونس بن أبي فروه، وحمّاد عجرد، وعلي بن الخليل، وحمّاد بن أبي ليلى، وحمّاد بن الزبرقان، ووالبه بن الحباب، وعماره بن حمرة بن ميمون، ويزيد بن الغيض، وجميل بن محفوظ المهلبى، وبشار بن برد المرعّث، وأبان اللاحقى، يجتمعون على الشرب وقول الشعر، ويهجو بعضهم بعضاً، وكلّ منهم كان متّهماً في دينه، وعمل يونس بن أبي فروه كتاباً في مثالب العرب وعيوب الإسلام بزعمه، وصار به إلى ملك الروم، وأخذ به مالا(۳). انتهى.

ليكن ابن خلّكان در ترجمه بشار بن برد آورده که: قد روى أنّه فتّشت كتبه، فلم يوجد(۴) فيها شيء مما كان يرمى به، وأصيب له كتاب فيه «إني أردت هجاء سليمان(۵) بن علي بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب بن هاشم رضی الله

ص: ۴۱

۱- (۱) در غرر: قال أبو عمرو الجاحظ.

۲- (۲) در غرر: زنقطه.

۳- (۳) غرر و درر معروف به امالی سید مرتضی ۱: ۹۰-۹۱.

۴- (۴) در وفيات الأعيان: فلم يصب.

۵- (۵) در وفيات: آل سليمان.

عنهم، فذكرت قرابته (۱) من رسول الله صلى الله عليه وآله، فأمسكت عنه والله أعلم بحاله (۲).

از این مضمون معلوم می شود که بشّار شاعر با شهرت و اشتهاش به الحاد راضی نبود که به سبب قرابت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله هجو بنی هاشم نماید.

وفى نهج البلاغه المکرّمه وغيرها عن خير الوصيين صلوات الله وسلامه عليه:

والله لو دّ معاويه أنّه ما بقى من بنى هاشم نافخ ضرمه إلاّ طعن فى نيّته (۳).

وآرباب لغت نیز جمعی که تصغیر می نمودند عرب را که ذریه و بنی هاشم به چندین ذروه اعلا شأ از ایشان اند، از جمله کفره و زمره اهل جزیه شمرده اند.

چنانچه ابن اثیر در ترجمه شعبی ایراد نموده: فى حديث مسروق «انّ رجلاً من الشعوب أسلم، فكانت يؤخذ منه الجزیه» قال أبو عبيده: الشعوب هاهنا العجم، ووجهه أنّ الشعب ما تشعب منه قبائل العرب أو العجم، فخصّ بأحدهما، ويجوز أن يكون جمع الشعبى، وهو الذى يصغّر شأن العرب ولا يرى لهم فضلاً على غيرهم، كقولهم اليهود والنصارى والمجوس فى جمع اليهودى والنصرانى والمجوسى (۴).

وفى القاموس: الشعبى محتقر أمر العرب، وهم الشعبیه (۵).

وأيضاً در سند شصت و چهارم من بعد مرقوم می شود إن شاء الله تعالى حدیثی که صدوق رحمه الله در من لا يحضره الفقيه نقل نموده از حضرت کلام الله الناطق إمام جعفر صادق علیه السلام که حکم فرموده به حد زدن مردی که مفتری بر رجلی از جاهلیت عرب بود، با ذکر توجیهی که ایراد نموده اند در این باب که مقذوف چون ار أقارب رسول الله صلى الله عليه وآله بود، واین اهانتی است نسبت به آن سرور

ص: ۴۲

۱- (۱) در وفيات: قرابتهم.

۲- (۲) وفيات الأعيان ۱: ۲۷۳.

۳- (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ۵: ۲۲۱.

۴- (۴) نهاية ابن اثير ۲: ۴۷۸.

۵- (۵) قاموس فيروزآبادى ۱: ۸۸.

که موافق آیه و خبر منجر به کفر است، امر به این حد فرمودند که من بعد باعث جسارت احدی نگردد(۱).

و بنا بر حدیث «السلطان وزعه الله فی أرضه» و منطوق «ما یزع الله بالسلطان أكثر مما یزع بالقرآن»(۲) رجاء واثق به کرم واهب متعال لا یزال آن است که به حسن قبول و قبول حسن روزی نماید این رساله را استعداد و قابلیت مجلس مستقیمان بزم جلوس میمنت مأنوس سید سلاطین جهان مورد آثار رحمه الله الملك المَنَّان خاقان کشورستان باسط بساط امن و امان نواب سپهر رکاب مالک رقاب، شجره گلشن ولایت و اقبال، ثمره دوحه نبوت و اجلال، خلف انبیای مرسلین، خلیفه ذریه طیبین و طاهرین.

قاید جنود حجه الله القائم المنتظر، مروج طریق حق مذهب اثنا عشری، رافع اعلام سلطنت و حشمت و شاهی، ناصب رایات ظفر آیات الطاف الهی، مظهر جنود غیبی، مظهر آثار لا-ریبی، مصداق آیه (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (۳) صاحب رایات (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (۴).

عصارة دودمان اصطفاء، خلاصه خاندان اعتلا، گوهر دریای سلطنت، و کامکاری اختر تابان معدلت، و نامداری قبله سلاطین عدالت آزین، أعظم خواقین صاحب تمکین، ظلّ الله فی العالمین، المؤید بتأییدات الملك العزيز الدیان، السلطان ابن السلطان ابن السلطان، والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان.

سمی سبط رسول الله الثقلین، المتشرّف بحديث جدّه سید الكونین «حسین منی وأنا من حسین» صلّی الله علیه وآله المصطفین ۰

شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی، ابن خاقان طوبی آشیان

ص: ۴۳

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۹ ح ۵۰۶۸.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۵: ۱۸۰.

۳- (۳) سورة آل عمران: ۳۴.

۴- (۴) سورة ص: ۲۶.

قدس مكان سلطان شاه سليمان ابن صاحب قران خلد آشيان شاه عباس ابن خاقان رضوان مكان شاه صفى ابن شاه زاده كامكار
عالى تبار صفى ميرزا ابن نواب گيتى ستان فردوس مكان شاه عباس ابن نواب سكندرشان شاه سلطان محمد ابن جمجاه جنت
بارگاه شاه طهماسب ابن نواب صاحبقران عليين آشيان شاه اسماعيل انار الله برهانه وثقل بالحسنات ميزانه.

ابن سلطان حيدر ابن سلطان جنيد ابن سلطان شيخ ابراهيم ابن سلطان خواجه على المشهور بسياه پوش ابن سلطان شيخ
صدرالدين موسى بن قطب الآفاق سلطان شيخ صفى الحق والحقيقه والدين إسحاق الأردبيلي قدس الله تعالى سره العزيز ابن
سيد أمين الدين جبرئيل ابن سيد محمد صالح ابن سيد قطب الدين بن سيد صالح الدين رشيد بن سيد شمس الدين محمد
الحافظ بن سيد عوض شاه الخواص بن سيد فيروزشاه زرّين كلاه.

ابن سيد نورالدين محمد بن سيد شرف شاه بن سيد تاج الدين حسن بن سيد صدرالدين محمد بن سيد مجدالدين اسماعيل بن
سيد ناصرالدين بن سيد شاه فخرالدين أحمد بن سيد محمد الأعرابي بن سيد أبو محمد القاسم بن أبو القاسم حمزه بن الإمام
الهمام موسى الكاظم عليه الصلاه والسلام.

نسب تضائلت المناسب دونه والفجر من دونه فى بهجه وضياء

و ايضاً نسب شريف جد امجد على مقدار نواب اشرف ظلّ اللهى، أيد الله ظلال معدلته ورأفته على مفارق العالمين، أعنى:
نواب گيتى ستان، فردوس مكان، كلب آستان على بن أبى طالب، عليه صلوات الله الملك الغالب، شاه عباس اول انار الله
برهانه العالى، از جانب ام منتهى مى شود به رابع الأئمه المعصومين، وثانيهم ولاده عن أمير المؤمنين، وأول تسعه من ولد ثالثهم
صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين، سيد الزهاد، وزين العباد، وصاحب الندبه، وأنيس الكربه، و

هادی الأئمّه، وكاشف الغمّه، مولانا مولى الثقلين أبى محمّد على بن الحسين صلوات الله عليه وعليهم أجمعين، دائمه بدوام السماوات والأرضين.

به این نحو: نواب شاه عباس ابن فخر النساء بیگم بنت میر عبداللّه خان ابن سلطان محمود خان ابن سیّد عبدالکریم خان بن سیّد عبداللّه خان بن سیّد عبدالکریم خان بن سیّد محمّد خان بن سیّد مرتضی بن سیّد علی خان بن سیّد کمال الدین والی ساری بن سیّد قوام الدین المشهور بمیر بزرك بن سیّد صادق بن سیّد عبداللّه بن سیّد محمّد بن سیّد أبوالهاشم بن سیّد علی مرعش بن سیّد عبداللّه بن سیّد محمّد أكبر بن سیّد حسن بن سیّد حسین أصغر بن سیّد الساجدین امام زین العابدین علیه السلام.

ونعم ما قال أبونواس:

مطهرون نقیات ثیابهم تجرى الصلاه عليهم أينما ذكروا

من لم يكن علویاً حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفتخر

فالله لما بدا خلقاً فأتقنه صفًاكم واصطفاكم أيها البشر

و إن شاء الله العزيز من بعد به طریق وجیز در سند پانزدهم از باب اول رقم زده کلک بیان خواهد شد، که معشر رجال نسب نواب شاه دین پرور حضرت محمّد و علی خیر البشر تا حضرت آدم ابوالبشر عليهم الصلوات الی يوم المحشر پنجاه یک نفرند، كما قيل:

پنجاه و یک ز آدم بود تا حضرت خیر البشر

هفده نبی هفده ولی هفده شه صاحب ظفر

امید که همیشه شیمه این نو باوه بوسستان مصطفوی، و گلشن ریاض مرتضوی، سر سبز و خرّم متخلّق به اخلاق حمیده، و متّصف به صفات مديحه آباء و اجداد اطهار، و منفجر من سحب أنامله الأنهار بوده باشد. لمؤلفه:

آن شهنشاهی که پر گوهر شود دامان بحر ابر جودش بر کمر هر گه که دامان می زند

خَلَدَ اللَّهُ ظِلَالِ جَلَالِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْأَنْامِ، وَدَامَ دَوَامَ دَوْلَتِهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَسَاعَةِ الْقِيَامِ، كَمَا فِي شَرَفَاتِ هَذِهِ النَّسَبِ نَسَبٌ إِلَى دِيْغَرَانِ
آفتاب و سایه است، و روشن است که سایه به خاک افتاده از طرف گیری آفتاب عالم تاب وجود ظلّی اعتباری دارد.

و پر ظاهر است که صواب و ثواب این رساله به برکت اقبال آن نَوَابِ اشرف ملجأ و پناه ملجأ و تباه غریق سیل فتنه و طوفان
لَجَهْ اَیْمِ، وَ بَسِیْطِ هَامُونِ، وَ از فَرِّ هَمای دولت همایون آن مَقَرِّ مَضْطَرِّیْنِ وَ مَقَرِّ مَتَظَلِّمِیْنِ هَرِ فِرْعَوْنِ وَ هَامَانِ صَاحِبِ سَخَاوَتِ وَ
بَسَالَتِ وَ بَرِّ گَزِیْدَةُ اَوْلَادِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَلِیِّ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دَرِ مِیَّانِ کَتَبِ سَلْفِ نَزْدِ اَهْلِ تَمِیْزِ وَ حَالِ بَهِ مَرْتَبَةُ مَنْسُوبِ وَ بَهِ
نَحْوِی مِمْتَازِ مِی گَرَدَدِ، کَهِ از نَشَاطِ دَرِ بَسَاطِ جَلْدِ نَمِی گَنْجَدِ، وَ بَاعْثِ افْتِخَارِ وَ عُلُوِّ شَأْنِ سَادَاتِ عُلُوِّی وَ مَوْجِبِ رَفْعِ دَرَجَاتِ
اِخْرَوِی مَوْافِقِ حَدِیْثِ شَرِیْفِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پِنَاهِ نَبِیِّ صَلِیِّ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ «حَفَّتْ شَفَاعَتِی لِمَنْ اَعَانَ ذَرِّیَّتِی بَیْدَهُ وَ لِسَانَهُ وَ مَالَهُ»
می شود.

چو شمشیری که سوزن می رباید ناتوانارا توان از خاک ره بر داشت با ایماء ابروئی

خدایا ورا مملکت پرورا سلیمان سریرا جهان داورا

به حقّ وارث ملک عالم توئی گرامی نسب تا به آدم توئی

فلک را نبود افسر زر بسر که بودند اجداد تو تاج ور

چراغ بزرگی هر دودمان خدا کرده روشن از این خاندان

هر چند انموزجی از این رساله سابقاً در زمان خاقان طوبا آشیان قدس مکان، چنانچه از خاتمه این کتاب مستفاد می شود،
مسوّدۀ آن به بیاض رفته بود،

ولیکن ثانیاً به اضافه ما سبق بوجه ابط وانشط به برکات عهد و اوان اعلا حضرت شاهنشاهی نواب همایون ارفع اقدس شرف تزیین یافت، لهذا به اسم سامی و نام نامی آن ظلّ الله موشح و مزین گردید (ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها) (۱).

و چون از زمان سلف الی الآن هر قبیله به ربّ النوع خود مفتخر و سرافراز بوده اند، چنانچه قبیله قریش به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله، و بنی اسرائیل به یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام، الحال ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین به ذات اقدس همایون اشرف ارفع اعلا که در حفظ بیضه اسلام قامت قابلیتش به تشریف نیابت «مولانا القائم بأمر الله وسیدنا المنتظر لدین الله صاحب الأمر و إمام العصر، خصه الله سبحانه بصلوات منه علیه، وحقه برکات متنازله منه إلیه، عجل الله فرجه و سهّل الله نصرته» مفتخر و سرافرازند، و حفظ دین و دنیای خود را در ظلّ حمایت دولت روز افزون ابد مقرون می دانند، و پروانه وار در گرد شمع بزم مجلس همایون فرصت نثار حیات می جویند. لمؤلفه:

اگر روشن شود کاشانه ام از شمع اقبالش بکام دل زخم پروانه سان یک چند دورانی

و در دلهای شب داج به تضرع و ابتهال نقد حیات خود و عالمیان را صرف مقدم او می نمایند، فها أنا شرعت فیه وهو حسبی ونعم الوکیل متوکلاً علی الله الجمیل.

و چون در فضایل اولاد و اقرباء حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شرف تألیف یافته ب «فضائل السادات» موسوم گردید، هر چند که این حجره نشین مدرسه صفویه، و

ص: ۴۷

فاتحه خوانی و منزوی دار السیاده رضا و اخلاص مندی اساس ابیات این مدینه السادات را در مآثر و مفاخر اوایل و اواخر نسب نواب اشرف که از اهل بیت رفیعه نبوت و طهارت، و معتکفان (لَمَسِ جِدُّ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ) (۱) وساکنان (فِي بُيُوتٍ أَدَانَ اللَّهُ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) (۲) و مجاوران خانواده رسالت و ولایت، و فتح الباب مدینه علویه (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۳) است بنا نموده.

بنا بر این معانی انسب آن بود که اسم شریفش ب «أشرف المناقب في مناقب الأشرف» مشرف شود، سیما با ملاحظه مناسبات خفیه و جلیه این ذره، و آن آفتاب عالم تاب ظلّ الله العزیز الوهاب، و موافق تاریخ مبدء تدوین کتاب که اشرف تألیف است، چنانچه در خاتمه به میامن اعتضاد و توفیق تقدیر و دست گیری جریان قلم به ید تصرف و انامل افکار اولی الأیدی والأبصار، و به نظر متبصیرین أحبه آن جابر قلوب و انصار بعد از قضاء و طر، و استیفاء کلام و نظر و صرف اوقات در لوازم تحریر اسناد هر باب از ابواب ثلاثه این رساله بالتمام إن شاء الله العزیز التواب بر صفحه عرض مسجل و مختوم خواهد شد.

لیکن چون انشاء و ابداء نسخ در سنخ، و اصل نسخه مبتدئه بها و سایر نسخ منافی قیاس مساوات و قانون اهل ذکر و لسان معجز بیان، أعنی برخی از فصوص نصوص اهل بیت عصمت است که به لفظ «أکرمننا ولنا» مثلاً به عنوان عموم و شمول چنانکه مذکور می شود من بعد نسبت به سادات فرموده اند، و رخنه اختصاص در بنیان دین مرصوص خارج از تأسی می نمود، و قال الله

ص: ۴۸

۱- (۱) سورة توبه: ۱۰۸.

۲- (۲) سورة نور: ۳۶.

۳- (۳) سورة انعام: ۱۲۴.

تعالی (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۱).

و منتج نوعی از خبر خلاف در میزان اعتدال نظر، و منطق بدیع بیان بود، و بداء در آن نحوی نداء اختلاف می داد، پس ابقاء همان تسمیه ابتدائیه بر شکل اول نمود بلا محو واثبات، و مثل کتاب کامل بهائی از جهت تحصیل کمال و بهائی به هر دو لسان مرتب شده، که شاید مقبول طرفین گردد. لمؤلفه:

مگر حدیث کند به هر گل صبا روزی تمام شب همه بلبل هزار دستان است

و این رساله مشتمل است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه.

اما مقدمه مشتمل است بر سه فصل است:

ص: ۴۹

۱- (۱) سورة احزاب: ۲۱.

فصل اول: در بیان طریقه ثبوت نسب

بدان شرفك الله تعالى بالنسب الشريف، که نسب مطلقاً موافق شرع مقدّس نبوی به استفاضه به نحوی که جمیع فقهاء رضوان الله تعالى عليهم در کتب خود نقل نموده اند مستفاد می شود، و استفاضه مشهور شدن نسب است عند الناس که فلان از اولاد فلان است، و اگر نوشته معتمدین سلف و کتب نسب در باب نسب احدی بوده باشد، هر چند به مرتبه استفاضه که اکثر منجر به تواتر نمی رسد، لیکن قرینه قویه و موجب زیادتی قوت استفاضه مذکوره می شود.

فعلی هذا جمعی که از اولاد عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف که جدّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بوده باشند، و به استفاضه مذکور این نسبت ممتاز باشند بلا خلاف شرافت قرابت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان شرعاً ثابت می شود، و موافق آیات شریفه و احادیث صحیحه ائمه اطهار صلوات الله وسلامه عليهم اجمعین که من بعد بفضل الله المهیمن العزیز سمت ذکر خواهد یافت.

و این نعمت عظمائی است که کسی از منسوبان این عتبه علیه باشد الأقرب فالأقرب تا به این حد که جد و باب او از باب ارباب اولی الألباب عالی ابواب علی الباب «أنا مدینه العلم وعلی بابها» باشد، یا لها من نعمه لا یقدر القادرون وصفها، چگونه وصف کند کسی العظمه لله. لمؤلفه:

مدینه ای که ریاض بهشت باب ویست نخوانده ای که کتاب اولین کتاب ویست

وله أيضاً:

صد شکر که نیست غیر او دوست تورا بهر تو همین بس که همین اوست تورا

امروز چه غم خوری که فردا چه شود کان یار نکو همیشه نیکوست تورا

ص: ۵۱

فصل دَوّم: در بیان تشخیص آل و اولاد و ذرّیه و عترت است

بدان که آل در اصل اهل بوده، ها را قلب به همزه کردند، و همزه را به اعتبار حرکت ما قبل قلب به الف کردن آل شد، به دلیل آن که آل به اهیل تصغیر می شود، و در تصغیر هر کلمه به اصل خود راجع می گردد، پس معلوم شد که آل را متصرفین لفظاً و نا اهلان معنی از مرتبه اصلی و از درجه واقعی خود اخراج نموده اند، و إلاّ اوّل اهل بلکه اهل الله بوده اند، چنانچه من بعد مذکور می شود، که قال عبدالمطلب:

نحن آل الله فيما قد خلا لم يزل ذاك على عهد ابرهيم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

و در مشکل اعراب القرآن گفته: إنّ آل محمّد معناه اهل محمّد؛ لأنّ أصل آل أهل ثمّ ابدل من الهاء همزه، فصار أءلا، ثمّ ابدلت الهمزه ألفاً لانفتاح ما قبلها وسكونها، فإذا صغر آل ردّ إلى أصله، فقيل: اهيل.

وقال الفاضل النيریزی فی شرحه علی اثبات الواجب للمحقّق الدوانی: إنّ الآل هو فی الأصل الأهل، بدلیل تصغیره علی الأهیل، أو اسم بمعناه؛ لما روی عن الکسائی أنّه قال: سمعت بعض العرب قال: أهل وأهیل آل وأویل، ثمّ خصّ الآل فی العرف ببنی عبدالمطلب وبنی هاشم عند الأكثرین. وقال بعض: إنّ خصّ ببنی هاشم فقط، وقوله صلی الله علیه و آله «کلّ تقی آلی» محمول علی المعنی اللغوی، أو علی أنّه مجاز.

فلا حازه إلى ما ذكره المصنّف في بعض حواشيه من أنّ المراد بالآل من له قرابه صوريه كبنی هاشم، أو قرابه معنويه كالأولياء والعرفاء والعلماء المنتمين إليه بقرابه معنويه؛ إذ لو حمل الآل على هذا المعنى كان الصلاه والسلام عليهم شاملاً على غير الصحابه فضلاً عنهم، فلا حازه حينئذ على عطف الأصحاب عليهم، إلا أن يقال: إنّ هذا من باب التخصيص بعد التعميم.

والدليل على هذا الاختصاص العرفي لفظ الآل؛ لأنّ الفقهاء يصرفون المال الذي اوصى لآل رسول الله صلى الله عليه وآله على من حرم عليهم الصدقه الواجبه، يعنى بنی هاشم و بنی عبدالمطلب. تمّ كلامه.

وقال الفاضل على بن عيسى في الكشف: الآل لغه القرابه (١).

وقال صاحب بن عبّاد في كتابه المعروف بالمحيط في علم اللغه: آل الرجل قرابته وأهل بيته، وتصغيره اهيل (٢).

و اهل در لغت به معنی كسان است، و اهل بيت كسان سرا را گویند، پس آل نبی و اهل بيت نبی يعنى كسان نبی، و جمعی كه رجوع و نسبتی به او داشته باشند.

و فرقی كه میان آل و اهل در استعمال شده است آن است كه آل در صاحبان شرافت خواه شرافت دنیوی باشد یا اخروی استعمال می شود، مثل آل نبی صلى الله عليه وآله و آل فرعون، و اهل به مطلق كسان اطلاق می شود، مثل اهل سوق كه در ایشان شرافت منظور نیست، و اهل بيت نبوت كه در ایشان شرافت منظور هست، پس در استعمال آل اخص باشد و اهل اعم.

أما بيان اولاد: افضل المحققين شيخ زين الدين رحمه الله در كتاب مسالك فرموده:

كه جماعتی از اصحاب مثل شيخ المحدثين شيخ مفيد و قاضي ابن براج و ابن ادریس را اعتقاد آن است كه لفظ اولاد شامل اولاد اولاد و همچنين تا انقراض

ص: ٥٣

١- (١) كشف الغمّه ١: ٤٢.

٢- (٢) المحيط في اللغه ١: ٤٩٠.

عالم هست، لقوله تعالى (يا بَنِي آدَمَ، * و يا بَنِي إِسْرَائِيلَ) * که شامل جميع بنی آدم و بنی اسرائیل هست، و از جهت اجماع بر تحریم حلیه و ولد و ولد؛ لقوله تعالى (وَ حَلَالٌ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ) (۱) و از جهت دخول اولاد اولاد در قول خدای تبارک و تعالی (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) (۲) و امثال این که در این موضع شامل اولاد اولاد هست.

وقال السيد أحمد الحسنی فی کتابه عمده الطالب فی نسب آل أبي طالب: قال الشيخ أبو نصر البخاری: خرج الأفتس مع محمد بن عبد الله بن الحسن النفس الزكية، وبيده رايه بيضاء، وأبلى، ولم يخرج معه أشجع منه ولا أصبر، وكان يقال له: رمح آل أبي طالب لطوله وطوله.

وقال أبو الحسن العمري: كان صاحب رايه محمد بن عبد الله الصفراء، ولما قتل النفس الزكية محمد بن عبد الله اختفى الحسن الأفتس بن علي بن علي، فلما دخل جعفر الصادق عليه السلام العراق ولقى أبا جعفر المنصور، قال له: يا أمير المؤمنين أتريد أن تسدي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يداً؟ قال: نعم يا أبا عبد الله، قال: تعفو عن ابنه الحسن بن علي بن علي، فعفى عنه.

ثم قال بعد ذكر وصيه الصادق عليه السلام للأفتس بالدنانير، قال البخاری: وهذه شهادات قاطعه من الصادق عليه السلام أنه ابن رسول الله صلى الله عليه وآله (۳). انتهى.

وفي كتاب ضوء الشهاب: قيل لبعض العلويين: كذبت، فقال: والله لو كنت غلام من أنا ابنه لما كذبت.

از آنچه مذکور شد مستفاد می گردد که لفظ «ابن» به اولاد بعیده موافق نص حدیث مستعمل و شایع است، پس اگر حکمی نسبت به اولاد واقع شود نسبت به

ص: ۵۴

۱- (۱) سورة نساء: ۲۳.

۲- (۲) سورة: نساء: ۱۱.

۳- (۳) عمده الطالب ص ۴۱۴-۴۱۵.

اولاد اولاد علی المذاهب المذكوره خواهد بود مگر به قرینه صریحه.

و ذریه بضمّ ذال در لغت به معنی نسل و فرزندان است بطناً بعد بطن، پس بر متعارف عام واصطلاح کلام شامل جمیع اولاد خواهد بود الی انقراض العالم، و اگر مخالفی از روی نفاق منع این اتفاق نماید فایده ندارد، به جهت آن که شمول ذریه بر جمیع اولاد را از آن گذشته لغتاً و عرفاً که توجیه توان کرد، مگر قرینه صریحه باشد که خصوص جمعی خاص از ذریه منظور باشد.

وعترت بکسر عین در کتب لغت به معنی خویشان یا نزدیکان از ایشان است، چنانچه ابن اثیر در نهایه ایراد نموده: وفي الحديث «خلفت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» عتره الرجل: أخصّ أقاربه، وعتره النبي صلى الله عليه وآله بنو عبدالمطلب، وقيل:

أهل بيته الأقربون، وهم أولاده وعلى وأولاده، وقيل: عترته الأقربون والأبعدون منهم.

تا قول او که گفته است: والمعروف المشهور أنّ عترته أهل بيته الذين حرمت عليهم الزكاه (۱). و در این مقام کلام طویل بود به قدر حاجت اکتفا شد.

و در قاموس اللغه در بیان عترت واقع است: ونسل الرجل ورهطه وعشيرته الأدنون (۲).

ومن بعد نیز بیان معنی عترت و اهل و غیره به وجه اوفی مذکور می شود.

ص: ۵۵

۱- (۱) نهایه ابن اثیر ۳: ۱۷۷.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۲: ۸۴.

چون تشخیص و تحقیق مطلق اولاد و ذریه و عترت به نحو مسطور مذکور شد، باید موافق آیه و حدیث معلوم شود که خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله هرگاه مذکور شود چه جماعت منظور است؟

قال الله تعالى في سورة الأنفال: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئْتِمَارِ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱).

یعنی: بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران به قهر از هر چه اسم شیء بر آن توان اطلاق کرد، پس به درستی که مر خدا راست پنج یک آن و مر رسول خدای را صلی الله علیه و آله و مر خویشان رسول صلی الله علیه و آله را که بنی هاشم اند و بنی عبدالمطلب، و یتیمان ایشان، و درویشان ایشان، و مسافران ایشان که زادی نداشته باشند.

پس خویشان رسول صلی الله علیه و آله در این مقام بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند، موافق این تفسیر که از تفاسیر معتبره قلمی شده.

و مشهور میان امامیه آن است که در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله خمس بر شش قسم منقسم می گردد: سه قسم خاصه آن حضرت بود، و بعد آن حضرت خاصه امامی که قائم مقام او باشد، تا به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه، و سه قسم دیگر برای ایتام و مساکین و ابن سبیل بنی هاشم مقرر بوده، و این حکم مستمر است همیشه.

ص: ۵۶

و بعد از آن می فرماید که: خمس را به مستحقان ایشان رسانید اگر هستید شما از روی تحقیق ایمان آورنده به خدا و به آنچه فرو فرستادیم از آیات قرآنی و نزول ملائکه و غیر آن بر بنده ما که محمد صلی الله علیه و آله است در روز بدر و جدا شدن حق از باطل، و آن روزی بود که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران، و آن روز جمعه هفدهم شهر رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود.

و از حضرت میزان الله الفارق و مصباحه الناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی است که نزول آیه خمس در نوزدهم شهر رمضان المبارک واقع شد (۱).

و باز می فرماید که: خدای تعالی بر همه چیز توانا است که مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب می سازد.

و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی حرام گردانید بر ما صدقه را یعنی زکات مفروضه را خمس را برای ما مقرر فرمود، پس صدقه بر ما حرام است، و خمس بر ما حلال (۲).

و در احادیث وارد شده که خدای تعالی خود را شریک گردانید با پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت در خمس به جهت آن که مردم متنبه شوند که بهترین مال است، و تشنیع نکنند به مستحقین خمس، و مذلت ایشان نمایند که اوساخ ناس به جهت ایشان مقرر شده، بلکه دانند که خمس بهترین مال است که خدای تعالی خود را در آن شریک نموده، و فرموده است که (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) لمؤلفه:

هر گز نبوده است شریک خدا کسی آل نبی شریک به خمس اند با خدا

و شیخ الطایفه شیخ أبو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب تهذیب در مبحث خمس نقل نموده: عن أحدهما علیهما السلام فی قول الله تعالی (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ

ص: ۵۷

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۶۴:۴.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۶۴:۴.

مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) قال: خمس الله للإمام، وخمس الرسول للإمام، وخمس ذی القربى لقرابه الرسول الإمام، والیتامی یتامی آل الرسول، والمساکین منهم وأبناء السبیل منهم، فلا یرج منهم إلى غیرهم (۱).

یعنی: امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام که راوی متردد بود در این که قائل کدام یک از ایشان بوده فرموده اند در تفسیر این آیه شریفه: که خمس خدا از امام است، و خمس رسول خدا صلی الله علیه و آله از امام است، و خمس ذی القربى از خویش رسول خدا است که امام زمان باشد علیه السلام، و سه حصیه دیگر از یتامی که یتامی آل رسول اند صلی الله علیه و آله، و مساکین که مساکین از آل رسول الله اند صلی الله علیه و آله، و أبناء سبیل نیز که أبناء سبیل از آل رسول اند صلی الله علیه و آله است، پس اخراج نمی شود این خمس از ایشان که آل رسول اند به غیر ایشان.

و از حدیث مذکور صریحاً معلوم شد که به غیر از امام علیه السلام سه فرقه دیگر که اولاد عبدالمطلب اند به آل رسول تعبیر فرموده اند، و آل رسول نیز به ایشان گفته می شود، پس آل رسول مختص بنی هاشم است مطلقاً.

وباز شیخ الطائفه المحققه شیخ ابوجعفر طوسی روح الله روحه القدوسی در تهذیب الأحکام بعد از حدیث مذکور ایراد نموده است: علی بن الحسن بن فضال، عن محمد بن إسماعیل الزعفرانی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن اذینه، عن أبان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهمدانی، عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه، قال: سمعته يقول كلاماً كثيراً.

ثم قال: وأعطهم من ذلك كله سهم ذی القربى الذین قال الله تعالى: (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ) نحن والله عنى بذی القربى، وهم الذین قرنهم الله بنفسه وبنبيّه، فقال: (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ

ص: ۵۸

لِتَذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) مَنَا خَاصَّهُ، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا، أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَهُ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يَطْعَمَنَا أَوْ سَاخَ أَيْدِي النَّاسِ (۱).

محصل معنا آن که سلیم بن قیس هلالی از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه نقل نموده، که آن حضرت بعد از کلام کثیری فرمودند: عطا کن به ایشان از این مال مجموع مال غنیمت حصه ذی القربی را، و ایشان آن جماعتی اند که فرموده است خدای تعالی اگر ایمان آورده اید به خدا و آنچه نازل کردیم ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله روز تفرقه حق و باطل، روزی که ملاقات کردند لشکر مسلمانان و کفار با هم، ما و الله خواسته شده ایم به ذوی القربی، و ما بنی هاشم خواسته شده ایم از جماعتی که مقارن و نزدیک ساخته خدای تعالی ایشان را به نفس خود و به نفس نبی خود.

پس فرموده است خدای تعالی: به درستی که از خداست خمس غنیمت، و از رسول خداست و یتامی و مساکین و ابناء سبیلی که از ما باشند، یعنی از بنی هاشم باشند خاصه، و نگردانیده از برای ما در سهم صدقه نصیبی و حصه ای.

گرامی داشته خدای تعالی نبی را، و گرامی داشته ما را که طعمه و خورش ما گرداند چرکهای دستهای مردم را که آن صدقه باشد.

از این حدیث و امثاله معلوم می شود که «لنا» و «اکرمنا» که ائمه علیهم السلام فرموده اند به لفظ جمع شامل بنی هاشم است، و ایشان را به خود نسبت داده اند.

چنانچه بعضی تصریح نموده اند که در اکثر مواضع کلمه «نحن» و «نا» که ائمه فرموده اند شامل غیر ائمه علیهم السلام از بنی هاشم است.

و مؤید این قول این است که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال و غیره مذکور است به این عبارت که: إسماعیل بن الفضل بن یعقوب بن الفضل بن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب، من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

ص: ۵۹

ثقه من أهل البصره، قاله الشيخ، و روى أن الصادق عليه السلام قال:

هو كهل من كهولنا، و سيد من ساداتنا.

قال العلامة: و كفاه بهذا شرفا مع صحه الروايه (١).

و حديث است كه خزّاز قمّي در احكام شرعيه و صدوق رحمهما الله در من لا يحضره الفقيه در مبحث نكاح و تزويج در باب الاكفاء نقل نموده اند به اين عنوان: و نظر النبي صلى الله عليه و آله إلى أولاد علي و جعفر عليهما السلام، فقال: بناتنا لبنينا، و بنونا لبناتنا (٢).

يعني: نظر كرد حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله به اولاد علي و جعفر عليهما السلام، پس فرمود:

كه دختران ما از پسران ما يند، و پسران ما از دختران ما، يعني هر يك از دختران ما و پسران ما كفويك ديگرند.

و يظهر من ترجمه إبراهيم بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب الجعفري من (كش ست) (٣) أن أم علي بن عبد الله زينب بنت علي، و أمها فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله (٤).

و يظهر من ترجمه الشهيد بكر بلاء عبد الله بن مسلم بن عقيل من رجال النجاشي (٥) أن أم رقيه بنت علي بن أبي طالب عليه الصلاه و السلام (٦).

و لا يبعد أن يكون أم كلثوم كنيه لرقيه رضي الله تعالى عنهم أجمعين.

و در اين حديث آن سرور اولاد علي و جعفر عليهما السلام راى منسوب به خود

ص: ٦٠

١- (١) خلاصه الأقوال علامه حلي ص ٥٣-٥٤.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٣: ٣٩٣ ح ٤٣٨٤.

٣- (٣) صحيح: رجال شيخ طوسي.

٤- (٤) رجال شيخ طوسي ص ٣٥٢، مجمع الرجال قهپائي ١: ٦٠.

٥- (٥) صحيح: رجال شيخ طوسي.

٦- (٦) رجال شيخ طوسي ص ١٠٣.

فرموده اند، و این مرتبه عظیمی است از جهت سادات که ایشان رای آن حضرت دختران و پسران خود فرموده اند، و اگر متأمل تأمل نماید این حدیث در مرتبه قرب اقرب است از آنچه در باب سلمان شرف و رود یافته که «سلمان منّا أهل البيت» و باعث شرافت او شده.

لقد رقی سلمان بعد رقه منزله شامخه البنیان

وکیف لا و المصطفی قد عدّه من أهل بیت العظیم الشأن

بلکه از بعضی احادیث ظاهر می شود که ارتضاع از سلسله ایشان مثلاً یا ارتضاع یکی از اولاد و خویشان ذی شأن ایشان به مثابه ای است که حضرت بشیر نذیر ختم نبوت صلی الله علیه و آله نسبت به بنوت به این هر دو داده اند.

و روی محمد بن یعقوب الكلینی فی جامعه الکافی: عن العده، عن سهل، عن مروك بن عبيد، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: دخلت عليه و سلمت، و قلت:

جعلت فداك ما تقول فی رجل مات و لیس له و ارث إلا أخ له من الرضاعه يرثه؟ قال: نعم، أخبرني أبي عن جدی أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من شرب من لبننا، أو أرضع لنا ولدا، فنحن آباؤه(۱).

و هذا الحدیث الشریف من ثلاثیات الشیخ الرئیس رضی الله تعالی عنه.

هرچند این حکم عام باشد، لیکن شامل خواص نیز خواهد بود که ذریه و سائر اقارب آن سرور صلی الله علیه و آله باشند.

و در معانی الأخبار صدوق رضی الله عنه فرموده: أبی، عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن بعض أصحابنا، عن أبی سعید المکاری، قال: کنا عند أبی عبد الله علیه السلام، فذكر زید و من خرج معه، فهم أصحاب المجلس أن يتناولوه،

ص: ۶۱

فانتهره أبو عبد الله عليه السلام، و قال: مهلا- ليس لكم أن تدخلوا فيما بيننا إلا بسبيل خير، إنه لم تمت نفس منا إلا و تدرکه السعاده قبل أن تخرج نفسه و لو بفواق ناچه، قال: قلت: و ما فواق ناچه؟ قال: حلابها(۱).

یعنی: از ابی سعید مکاری منقول است که گفت: بودیم جمعی نزد کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، پس ذکر کرده شد احوال زید و کسانی که با او خروج نموده بودند، پس اراده نمودند بعضی از اصحاب مجلس که بدگوئی و خبث زید نماید، بانگ و زجر نمود ابو عبد الله علیه السلام ایشان رای و گفت: آهسته باشید و تند مروید، نیست مر شما رای نسبت که داخل شوید در میان ما مگر به طریق خیر و خوبی، به تحقیق که حق این است که نمرده است نفسی از ما مگر آن که ادراک نموده است او رای سعادت و ایمان پیش از آن که بیرون رود نفس او از جسدش، و اگرچه به قدر فواق ناچه باشد.

سعید مکاری گفت: سؤال نمودم که چه چیز است فواق ناچه؟ آن حضرت فرمود: که دوشیدن شیر ناچه است.

لیکن ابن اثیر در نهایه فواق رای به قدر ما بین حلبتین تفسیر نموده(۲).

و الحق - ما قاله المعصوم علیه السلام.

و در کتاب خرایج و جرایح تصنیف قطب راوندی که اوّلا او مؤلف کتاب آیات الأحکام(۳)، و از فحول علمای شیعه است واقع شده: روی عن الحسن بن راشد، قال: ذکررت زید بن علی، فتنقّصته عند أبی عبد الله علیه السلام، فقال: لا تفعل، رحم الله عمی أتى إلى(۴)، فقال: إنی ارید الخروج علی هذا الطاغیه، فقلت: لا تفعل،

ص: ۶۲

۱- (۱) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۳۹۲ ح ۳۹.

۲- (۲) نهایه ابن اثیر ۳: ۴۷۹.

۳- (۳) به نام فقه القرآن مطبوع می باشد.

۴- (۴) در خرائج: أبی.

فِيَّيْ أَخَافُ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ، أَمَا عَلِمْتَ يَا زَيْدُ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنَ السَّلَاطِينِ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ إِلَّا قَتَلَ .

ثم قال: ألا- يا حسن إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار، وفيهم نزلت (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) (١) فإن الظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام، والمقتصد العارف بحق الإمام، و السابق بالخيرات هو الإمام، ثم قال: يا حسن إنا أهل بيت لا يخرج أحدنا من الدنيا حتى يقر لكل ذي فضل فضله (٢).

يعني: مروى است از حسن بن راشد كه گفت: ذكر كردم زيد بن علي را، پس در صدد نقصان و عيب او در آمدم نزد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، پس فرمود آن حضرت: مكن اقدام به ذكر نقصان زيد، بيامرزد خدای تعالی عم مرا آمد نزد من، پس گفت: من اراده خروج بر اين طاغيه، يعنى خليفه آن زمان دارم، پس آن حضرت فرمودند: مكن اين اراده راى كه مى ترسم اين راى كه بوده باشى كشته شده و بردار كشيده شده در پشت كوفه، آيا ندانسته اى زيد به تحقيق كه خروج نمى كند احدى از اولاد فاطمه عليها السلام بر احدى از پادشاهان پيش از خروج سفينانى مگر آن كه كشته شود.

بعد از آن فرمود آن حضرت: كه خبر دار باش اى حسن به تحقيق كه فاطمه عليها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را، پس حرام كرد خدای تعالی ذريه او راى بر آتش دوزخ، و در حق ایشان نازل شده اين آيه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْخِ)، و تفسير آيه شريفه بعد از اين مكرر موافق تفسيرى كه آن حضرت فرموده اند مذکور مى شود.

بعد از آن فرمود ابو عبدالله عليه السلام: يا حسن ما اهل بيت نبوتيم كه بيرون

ص: ٦٣

١- (١) سورة فاطر: ٣٢.

٢- (٢) خرائج و جرائح راوندی ١: ٢٨١ ح ١٣.

نمی رود کسی از ما از دنیا تا آن که اقرار کند به فضل هر صاحب فضلی، یعنی قائل به اعتقادات حقّه و امامت ائمهٔ اثنا عشر باشد، و با ایمان کامل از دنیا برود.

و قول آن حضرت که فرموده اند «لا تفعل» و نهی از خروج نمودند، ممکن است نهی تحریمی نباشد، و نهی ظاهری باشد، تا آن که منافی مدح زید و حدیث کتاب محاسن برقی که بعد از این مذکور می شود که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: «لوددت أنّ الخارجی من آل محمّد وعلی نفقه عیاله» نباشد.

و آنچه فرمودند که خروج نمی کند از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام مگر آنکه مقتول می شود، ممکن است که منحصر بر خروجی باشد که متضمّن احقاق حقّ امامت و اقامت یکی از ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام باشد بالفعل بر خلافت و ظهور حکم، تا آن که منافی با خروج سلسلهٔ رضویه موسویه صفویه اناار الله برهانهم و شیّد اُرکاهم نباشد، با وجود آن که آنچه از احادیثی که در سند صد و سیّم مرقوم شده، و حمل بر خروج این سلسلهٔ علّیه نموده اند و مطابقت تمام دارد، دال است بر آن که این سلسله توطئه و تمهید خروج قائم اهل بیت علیهم السلام باشند، پس البته از این حکم مستثنی خواهد بود، چنانکه من بعد نیز مذکور می شود.

و آنچه آن حضرت فرمودند: «ألا- یا حسن إنّ فاطمه أحصنت فرجها» به حسب ظاهر و سوق کلام و مقتضاه مقام شامل جمیع ذرّیه هست، هر چند اولاد بطنی حضرت فاطمه علیها السلام نباشند به نحوی که در سند هفتاد و چهارم مذکور می گردد که ابن شهر آشوب در مناقب فاطمه علیها السلام بعد از نقل همین حدیث و ذکر مقصود در بیان تعمیم حکم ایراد نموده: والأولی کلّ مؤمن منهم.

و ممکن است که منظور بیان آنچه واقع شده در حق بعضی از اهل بیت باشد که اولاد بطنی حضرت فاطمه اند علیها السلام، و ایراد این معنی در حدیث زید بنا بر بیان فضیلت و شرافت جمیع باشد به اعتبار بعضی، یعنی شرافت این سلسله به

مرتبه ایست که حرام شده در حق بعضی از ایشان آتش دوزخ.

یا آن که حرمت آتش دوزخ دو نحو باشد: یکی حرمت از روی عدل، و یکی حرمت به عنوان تفضّل، پس در این صورت حرمت مطلق از جهت جمیع متحقّق خواهد بود، به این نحو که حرمت به عنوان عدل مختصّ ذریه بطنی باشد، و حرمت تفضّلی از جهت سایر ذریه متحقّق شود، موافق اولویت تعمیم که ابن شهر آشوب نقل نموده.

و منافی نباشد با امثال حدیثی که من بعد در خاتمه کتاب در فصل چهارم از معانی الأخبار از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که فرمودند «یا زید» که برادر آن حضرت بوده: یا زید أغرک قول بقالی الکوفه أنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله تعالی ذریتها علی النار، واللّه ما ذلک إلاّ الحسن والحسین وولد بطنها خاصّه (۱). به نحوی که با ترجمه در خاتمه کتاب به فضل الله تعالی مذکور می شود.

و اهتمام در ذکر این اختصاص از حضرت ابوالحسن علیه السلام به سبب عدم غرور سایر ذریه، و جسارت بر امور غیر مرضیه باشد، چنانچه بعد از این در سند هشتاد و نهم حدیث از حضرت رسول علیه السلام مذکور می شود که فرمودند: لولا أن تطغی قریش لأخبرتها بالذی لها عند الله عزوجل. یعنی اگر مغرور نمی شدند قریش و از حد بیروی نمی رفتند، البتّه خبر می دادم قریش را بدانچه مر ایشان را نزد خدا هست از قرب و منزلت.

با وجود آن که محتمل است که مراد آن حضرت علیه السلام از حلف به مضمون مسطور این باشد که در حین ایراد حدیث مذکور اولاد حضرت فاطمه علیها السلام منحصر به اولاد بطنی بودند بدون سایر ذریه.

ص: ۶۵

چنانچه اورع المجتهدین مولانا احمد رحمه الله تعالى در محبت تشهد از شرح ارشاد آل را شامل غیر اصحاب کسا از ائمه هدی علیهم السلام نموده حقیقتاً نه تغلیباً، و سزاوار ندانسته قول محقق ثانی و شهید ثانی را در این باب، و فرموده است: که وضع «آل» لغه و عرفاً تعمیم دارد نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام، و از احادیث سبب نزول آیه تطهیر که اختصاص به اصحاب کسا مستفاد می شود، بنا بر آن است که در حین نزول آیه کریمه خصوص ایشان موجود بودند، و حصر اضافی بوده به قرینه آن که فرمودند آن حضرت صلی الله علیه و آله به بعض نساء خود «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ» یعنی عاقبت تو به خیر است، و لیکن تو داخل این بزرگواران نیستی (۱).

و این قسم توریه و قسم در کلام یا تقیه از خلفاء جور، یا اتقاء بر اقارب از فصل الخطابی است که ائمه ما صلوات الله تعالى علیهم مخصوص بودند به آن، چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: إِنِّي لِأَتَكَلَّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِي مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَج.

و مؤید بعضی از وجوه و جیهه مسطوره است آنچه ذکر نموده است او را عالم فاضل محقق صاحب کتاب کامل بهائی در فصل ثالث از باب خامس از کتاب خود تحفه الأبرار به این عبارت:

مسأله: آیا شاید جعفر کذاب و مثل او را لعن کردن یا نه؟

گوئیم: که از حضرت مقدسه پرسیدند و تویع بیرون آمد یکی این سؤال بود، قائم آل محمد علیه السلام جواب نوشت: لعنت مکنید جعفر عمم را که ما اهل بیت نبوتیم، و حق تعالی بعد از ذکر انبیاء علیهم السلام فرموده: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبْهَاتُهُمْ أَقْتَدَهُ) (۲) و ما را اقتدا باید کرد به انبیاء سلف، و یوسف چون بر برادران

ص: ۶۶

۱- (۱) مجمع الفوائد مقدس اردبیلی ۲: ۲۷۷.

۲- (۲) سورة انعام: ۹۰.

خود دست یافت گفت: (لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ) (۱) ما نیز همچین کنیم (۲).

و قریب به این مضمون است آنچه در کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایت نموده به این عنوان: الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمّد بن عثمان العمری رحمه الله أن یوصل إلیه علیه السلام کتاباً سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ.

فورد التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أمّا ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك الله ووقاك من أمر المنكرين لی من أهل بیتنا وبنی عمّنا، فاعلم أنه ليس بين الله وبين أحد قرابه، ومن أنكرنی فليس منی، وسبيله سبیل ابن نوح. وأمّا سبیل عمی جعفر وولده، فسبیل إخوه یوسف علیه السلام (۳).

و آنچه مرقوم شد دالّ است بر تفضیل عظیم در مغفرت مذنبین از ذریه، موافق نصّ صریح آیه شریفه (لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ) (۴) و به حسب معنی دور نیست که مراد از ذکر جعفر وولده بیان اهل بیتنا باشد، و مراد از «بنی عمّنا» مثل بنی عبّاس باشد به طریق لفّ و نشر مشوّش.

و ایضاً در سند پنجم از تفسیر عیاشی آنچه مرقوم شده در باب آیه شریفه (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (۵) که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: هذه نزلت فینا خاصّه الحدیث (۶). دالّ است بر مقصود.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که محبّین آل محمّد صلی الله علیه و آله نیز بدون توبه از دنیا بیرون نمی روند، به نحوی که در باب سید حمیری که مسمی به سید بوده

ص: ۶۷

۱- (۱) سورة یوسف: ۹۲.

۲- (۲) تحفه الأبرار فی مناقب أئمّه الأطهار ص ۱۸۴.

۳- (۳) احتجاج شیخ طبرسی ۲: ۵۴۲.

۴- (۴) سورة یوسف: ۹۲.

۵- (۵) سورة نساء: ۱۵۹.

۶- (۶) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳ ح ۳۰۰.

حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مذکور است، که او از کتاب اغانی که تصنیف ابوالفرج اصفهانی است نقل نموده به این عبارت: قال عبّاد بن صهیب: کنت عند جعفر بن محمّد علیهما السلام، فأتاه نعی السید، فدعا له وترحّم علیه، فقال له رجل: یا بن رسول الله وهو یشرب الخمر ویؤمن بالرجعه، فقال علیه السلام: حدّثنی أبی عن جدّی أنّ محبّی آل محمّد لا یموتون إلاّ تائبین، وقد تاب، ورفع مصلىّی کان تحته، فأخرج کتاباً من السید یعرفه أنّه قد تاب، ویسأله الدعاء(۱).

پس از آنچه مرقوم شد مستفاد می شود منسوب نمودن ائمه علیهم السلام بنی هاشم و ذریه را به خود، و از مغفرت سید حمیری، و تسمیه او به این اسم با عدم سیادت، و ذکر او در ضمن فضائل السادات، و از زمره اهل بیت شدن او در قصور بهشت، به حکم حدیث «إنا آل محمّد لا یحلّ لنا الصدقه، وإنّ مولی القوم من أنفسهم».

وفی کتاب سلوه الحزین لقطب الدین الراوندی: وقال النبی صلی الله علیه و آله: أوثق عری الإیمان الحبّ فی الله، والبغض فی الله. وإلیه أشار الرضا علیه السلام: کن محبّاً لآل محمّد وإن کنت فاسقاً، ومحبّاً لمحبیهم وإن کانوا فاسقین(۲).

معلوم می گردد که محبت مرابطه اتحاد است لفظاً و معنی، و ادنی مرتبه از مراتب انتساب به ایشان بعضی را که بوده علو مرتبه و ظهور کرامات سنیه و فیوضات عظیمه به او روی داده.

چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب خود آورده است به این عنوان: قال مالک بن دینار: رأیت فی مودّع الحجّ امرأه ضعیفه علی دابّه نحیفه، والناس ینصحونها

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۳۲، اغانی ابوالفرج ۷: ۲۹۷.

۲- (۲) سلوه الحزین قطب راوندی ص ۲۳ ح ۸۱ و ۸۲.

لتنكص، فلما توسدنا البادية كلت دابتها، فعدلتها في إتيانها، فرفعت رأسها إلى السماء وقالت: لا في بيتي تركتني، ولا إلى بيتك حملتني، فوعزتك وجلالك لو فعل بي هذا غيرك لما شكوته إلا إليك، فإذا شخص أتاها من الفيفاء وفي يده زمام ناقه، فقال لها: اركبي، فركبت وسارت الناقه كالبرق الخاطف، فلما بلغت المطاف رأيتها تطوف، فحلقتها من أنت؟ فقالت: أنا شهره بنت مسكه بنت فضة خادمة الزهراء عليها السلام (١).

وأيضاً مؤيد مراتب فوق است آنچه نقل نموده شيخ كشي در ترجمه يونس بن يعقوب به اين عبارت: على بن الحسن بن علي بن فضال، قال: حدثني محمد بن الوليد، قال: رأني صاحب المقبره وأنا عند القبر بعد ذلك، فقال لي: من هذا الرجل صاحب القبر؟ فإن أبا الحسن علي بن موسى عليه السلام أوصاني به، وأمرني أن أرش قبره شهراً، أو أربعين يوماً في كل يوم، فقال أبو الحسن: الشك مني.

قال: وقال لي صاحب المقبره: إن السرير عندي، يعني سرير النبي صلى الله عليه وآله، فإذا مات رجل من بني هاشم صر السرير، فأقول: أيهم مات حتى أعلم بالغداه، فصر السرير في الليلة التي فيها مات هذا الرجل، فقلت: لا أعرف أحداً منهم مريضاً، فمن ذا الذي مات، فلما كان من الغد جاؤوا وأخذوا مني السرير، وقالوا: مولى لأبي عبدالله عليه السلام كان يسكن العراق (٢).

و آنچه مرقوم شد دال است بر آن كه موالى ایشان مانند ایشان عالی شأن اند.

وشیخ كشي به اسناد خود روایت کرده از عمر بن یزید بیاع سابری به این عبارت كه: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: يا بن يزید أنت والله من أهل البيت، قلت له:

جعلت فداك من آل محمد؟ قال: اي والله من أنفسهم، قلت: من أنفسهم؟ قال: اي والله من أنفسهم، يا عمر أما تقرأ كتاب الله عزوجل (إن أولى الناس بإبراهيم

ص: ٦٩

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ٨: ٧٤-٧٥.

٢- (٢) اختيار معرفة الرجال مرحوم كشي ٢: ٦٨٥ ح ٧٢٢.

لِّلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۱).

از این آیه و حدیث مستفاد می شود که مال موالی و محبین صادق اهل بیت نبوت به آل و انفس نفیسه مقدسه ایشان بر می گردد.

و صدوق رضی الله عنه در مشیخه فقیه در ترجمه فضیل بن یسار فرموده که:

و كان ابو جعفر عليه السلام إذا رآه قال: بشر المحبتين، و ذكر ربعي عن عبيد الله عن غاسل الفضيل بن يسار أنه قال: إنني لأغسل الفضيل وإن يده لتسبقني إلى عورته، قال:

فخبرت بها أبا عبد الله عليه السلام، فقال: رحم الله الفضيل بن يسار هو منّا أهل البيت (۲).

و آنچه صریحاً دالّ است بر شرافت قرابت بنی هاشم کلامی است که شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب ایراد نموده است که: وهؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه و آله الذين ذكرهم الله عزوجل، قال الله تعالى (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۳) وهم بنو عبدالمطلب أنفسهم الذكر والأنثى منهم (۴).

یعنی: جماعتی که گردانیده خدای تعالی از برای ایشان خمس را، ایشان اقرباء رسول اند صلی الله علیه و آله، آن جماعتی که ذکر کرده خدای تعالی ایشان را در این آیه که فرموده به لفظ امر خطاب به رسول صلی الله علیه و آله که بيم فرما خویشان نزدیک خود را، و ایشان اولاد عبدالمطلب اند انفسهم از مذکر و مؤنث.

شیخ المجتهدین و علامه المحققین وحید عصره شیخ جمال الدین ابن مطهر حلّی رحمه الله علیه در کتاب تذکره الفقهاء در مقصد سادس در فصل ثانی (۵) از مبحث خمس گفته: المراد بالیتامی و المساکین و أبناء السبیل فی آیه الخمس من

ص: ۷۰

۱- (۱) اختیار معرفه الرجال ۲: ۶۲۳ ح ۶۰۵.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۴۱.

۳- (۳) سورة شعراء: ۲۱۴.

۴- (۴) تهذیب الأحکام ۴: ۱۲۹.

۵- (۵) صحیح: ثالث.

اتّصف بهذه الصفات من آل الرسول صلى الله عليه وآله، وهم ولد عبدالمطلب بن هاشم، وهم الآن أولاد أبوطالب والعبّاس والحارث وأبى لهب خاصّه دون غيرهم، عند عامّه علمائنا؛ لأنّه عوّض عن الزكاه، فيصرف إلى من منع منها، ولقول أميرالمؤمنين عليه السلام ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل منّا خاصّه (۱).

یعنی مراد به یتامی و مساکین و أبناء السبیل در آیه خمس کسانی اند که متّصف به این صفتها از آل رسول صلی الله علیه و آله باشند، و ایشان اولاد عبدالمطلب بن هاشم اند، و ایشان الحال اولاد ابی طالب و اولاد عبّاس و اولاد حارث و اولاد ابی لهب اند به خصوص، نه غیر ایشان، نزد جمیع علماء ما که علماء شیعه اند، از جهت آن که خمس عوض زکات است، پس صرف کرده می شود بر کسی که منع کرده شده از ایشان زکات، و از جهت قول أميرالمؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام که فرموده است: خمس از ذوی القربی که امام باشد علیه السلام، و یتامی و مساکین و ابن السبیل از ما، یعنی بنی هاشم به خصوص است، و به دیگری داده نمی شود.

و در کتاب عمده صحاح الأخبار تألیف یحیی بن حسن بن علی بن محمّد البطریق الأسدی الحلّی قدّس الله سرّه مسطور است: ذکر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذی القربى) قرابه النبی صلی الله علیه و آله وهم آل علی و آل العبّاس و آل جعفر و آل عقیل، ولم یشرک بهم غیرهم (۲).

یعنی: ثعلبی در بیان ذی القربی که در این آیه کریمه وارد است «ما أفاء الله» تا آخر، که ترجمه اش این است که: آنچه باز گردانید خدای تعالی بر رسول خود از اموال اهل قریه ها که به حرب گرفته نشده، پس مر خدای راست و مر پیغمبر

ص: ۷۱

۱- (۱) تذکره الفقهاء علامه حلی ۵: ۴۳۳.

۲- (۲) عمده صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۵۲.

او را، و مر خداوند خویشی را گفته است که مراد خویشان آن حضرت اند صلی الله علیه و آله، و ایشان آل علی و آل عباس و آل عقیل اند، و شریک گردانیده نشده است به این اقرباء غیر ایشان.

و سید ابوالحسن علی بن محمد بن علی العلوی النسابة المعروف بابن الصوفی در کتاب موسوم به مجدی بعد از تحقیقی که در بیان آل کرده ایراد نموده است:

قد ذکر لی الشیخ أبو الیقظان عمّار بن فتیح المعروف بالسیوفی المصری أئده الله تعالی حکایه اقتضی هذا الموضوع ایرادها، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامی، فقلت: یا رسول الله من آلك؟ فقال صلی الله علیه و آله: بنو علی وجعفر وعقیل، أو قال: بنو علی وعقیل وجعفر، الشک منی (۱).

ومطرزی در مغرب در ذکر باب الصاد مع اللام ایراد نمود که: وصلیبه الرجل من کان من صلب أبیه، ومنه قیل: آل النبی صلی الله علیه و آله الذین تحرم علیهم الصدقه هم صلیبه بنی هاشم وبنی عبدالمطلب، یعنی: الذین من صلبهم.

وقال ابن الأثیر والهروی فی ترجمه الأول من کتاب النهایه والغریبین: وفيه «لا تحل الصدقه لمحید و آل محید» قد اختلف فی آل محید النبی صلی الله علیه و آله، فالأكثر علی أنهم أهل بیته، قال الشافعی: دلّ هذا الحدیث علی أنّ آل محید هم الذین حرمت علیهم الصدقه، وعوضوا منها الخمس، وهم صلیبه بنی هاشم وبنی المطلب (۲).

وقال الشهید فی قواعد: الحکمہ فی الخمس نفع أهل البیت، وتعویضهم عن الزکاه التي هی أوساخ الناس.

وفی کتاب کشف الغمه للفاضل الإربلی، و کتاب المناقب لابن شهر آشوب، عن محید بن صالح الخثعمی، قال: کتبت إلی أبی محمد علیه السلام أسأله عن البطیخ و

ص: ۷۲

۱- (۱) المجدی ابن الصوفی ص ۵۲۱-۵۲۲.

۲- (۲) نهایة ابن أثیر ۱: ۸۱.

كنت به مشعوراً، فكتب إليّ: لا تأكله على الريق، فإنّه يولد الفالج، وكنت اريد أن أسأله عن صاحب الزنج الذي خرج بالبصرة، فنسيت حتى نفذ كتابي إليه، فوقع: صاحب الزنج ليس من أهل البيت (١).

ورأيت في آخر حديث زيد بن أرقم من بعض الكتب العتيقه المعتبره في علم الأنساب، وكان من متملكات الشهيد الثاني قدس سرّه وعليه خطّه الشريف، ما هذه عبارته: فقال له حصين: ومن أهل بيته؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: لا، وإنما أهل بيته من حرمت عليهم الصدقه، قال: ومن هم؟ قال: آل علي وآل جعفر وآل عقيل وآل عباس، قال: كل هؤلاء حرمت عليهم الصدقه؟ قال: نعم.

وفي كتاب فقه القرآن للشيخ الفقيه الراوندى في باب الوصيه المبهمه: منها إن أوصى إنسان بثلاث ماله في سبيل الله ولم يسمّ، اخرج في معونه المجاهدين لأهل الضلال، فإن لم يحضر مجاهد في سبيل الله يصرف أكثره في فقراء آل محمّد عليه وعليهم السلام، ومساكينهم وأبناء سبيلهم، ثم يصرف ما بقى بعد ذلك في معونه الفقراء والمساكين وأبناء السبيل عامّه، وفي جميع وجوه البر (٢).

وكذا قال أيضاً في باب ذكر الخمس من كتابه المذكور: فصل وأما قسمه الخمس، فإنّه عندنا على ستّه أقسام، على ما ذكره الله تعالى: سهم لله، وسهم لرسوله، وهذان مع سهم ذى القربى للقائم مقام النبى صلى الله عليه وآله ينفقهما على نفسه وأهل بيته من بنى هاشم، وسهم لليتامى، وسهم للمساكين، وسهم لأبناء السبيل، كلّهم من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله لا يشركهم فيها باقى الناس؛ لأنّ الله عوضهم ذلك عمّا أباح لفقراء سائر المسلمين ومساكينهم وأبناء سبيلهم من الصدقات الواجبه

ص: ٧٣

١- (١) كشف الغمّه ٢: ٤٢٤-٤٢٥ و مناقب ابن شهر آشوب ١٢: ٤١٧-٤١٨.

٢- (٢) فقه القرآن راوندى ٢: ٣١٤.

المحرّمه على أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، وهو قول زين العابدين والباقر عليهما السلام(۱).

تمّ كلامه أعلى الله مقامه.

و على بن ابراهيم رحمه الله تعالى در طى تفسير آيه (إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ) (۲) الآيه كه در سورة انفال واقع است، روايت نموده از حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه خطاب به عبيده بن الحارث بن عبدالمطلب نموده فرمودند: أنت أول شهيد من أهل بيتى(۳).

و از بيان ما ذكر تعميم آل و اهل نسبت به خصوص ذريه و بنى هاشم بين است.

وأيضاً فى شرح السيد فضل الله الراوندى على كتاب شهاب الأخبار الموسوم بضوء الشهاب، وقد كتب الشيخ منتجب الدين لترجمته فى فهرسته: إنه كان علامه زمانه، وأستاذ أئمة عصره، جمع مع علو النسب كمال الفضل والحسب(۴)، ما هذه عبارته السيد السند المذكور رحمه الله: مثل أهل بيتى مثل سفينه نوح من ركب فيها نجى، ومن تخلف عنها غرق.

المثل والمثل كالشبهه والشبهه، والمثل يكون للوصف، كقوله تعالى (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ) (۵) وكقوله تعالى (لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) (۶) أى: الوصف، ويكون للمشابهه، كقوله تعالى (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ) (۷) الآيه، و

ص: ۷۴

۱- (۱) فقه القرآن راوندى ۱: ۲۴۳.

۲- (۲) سورة انفال: ۱۱.

۳- (۳) تفسير على بن ابراهيم قمى ۱: ۳۶۵.

۴- (۴) فهرست منتجب الدين ص ۱۴۴.

۵- (۵) سورة محمد صلى الله عليه وآله: ۱۵.

۶- (۶) سورة نحل: ۶۰.

۷- (۷) سورة بقره: ۲۶۱.

كقوله عزوجل (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ) (١) الآية.

وأهل البيت هم أولاد النبي صلى الله عليه وآله من فاطمه الزهراء عليها السلام وأقرباؤه، وقيل: أهل البيت هم الذين تحرم عليهم الزكاه، وأهل بيت الرجل من يناسبهم، فإذا اطلق وقيل: أهل البيت لم يقع إلا على إثره النبي صلى الله عليه وآله وأولاده وأقاربه عليهم السلام.

وشبَّههم بسفينه نوح عليه السلام؛ لأنَّ من لم يركب السفينه غرق بالطوفان، ومن لا يركب سفينه مودَّتهم يحرق بالنيران، فكما أنَّه لم يكن ملاذ في الأول إلا سفينه نوح، فكذلك لا ملاذ في الآخرة إلا محبتهم وولائهم، ولذلك قال تعالى (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) فحبَّهم ثمن الدعوه إلى الإيمان، وبغضهم علامه الخسران.

وقال صلى الله عليه وآله: مثل أهل بيتي مثل سفينه نوح، وباب حطه في بنى إسرائيل.

وقال صلى الله عليه وآله: إننى تارك فيكم الثقلين، أحدهما كتاب الله، والآخر عترتى أهل بيتى، وأنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. فما دام الكتاب باقياً بين بنى آدم فهم باقون، وإذا وقع الكتاب الذى هو أحد الثقلين بارتفاع التكليف رفع الثقل الآخر، فاصطحبا حتى يلحقا به صلى الله عليه وآله على شفير الحوض.

وقال صلى الله عليه وآله: أنا الشمس وعلى القمر، وفاطمه الزهره، والفرقدان الحسن والحسين عليهما السلام.

وقال صلى الله عليه وآله: إن فاطمه والحسن والحسين فى حظيره القدس فى قبه بيضاء سقفها عرش الرحمن.

وقال صلى الله عليه وآله: أحبوا ولدى، صالحهم لله، وطالحهم لى إلى الوف وألوف من ذلك،

ص: ٧٥

١- (١) سورة بقره: ١٧١.

٢- (٢) سورة شورى: ٢٣.

ولولا أنّي أنتسب إلى تلك الدوحه لقلت فأكثر، ولكن خفت أن يقال لي:

مادح نفسه يقرأ عليك السلام.

وهذا الذي ذكرت غيظ من فيض، وفائده الحديث الأمر بمحبّه أهل بيته عليهم السلام وموالاتهم، والتمسك بحبّهم، والاعتصام بولائهم، وراوى الحديث عبد الله بن عباس. انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و ثقة الاسلام ابو على طبرسى حقه الله تعالى برحمته در جامع الجوامع در تفسير آيه شريفه (ما أفاء الله) (۱) ایراد نموده است: ولدى القربى أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وقربته، وهم بنو هاشم واليتامى والمساكين وابن السبيل منهم.

وعن على بن الحسين عليهما السلام: هي قرباؤنا ومساكيننا وأبناء سبيلنا.

واز این تفسیر و حدیث بیان قرابت جمیع بنی هاشم و اهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله، و بیان منسوب نمودن حضرت سید الساجدین علیه السلام ایشان را به خود چنانچه فرمود: «قرباؤنا ومساكيننا وأبناء سبيلنا» ظاهر است.

و در ارشاد مفید قدس سرّه در باب ذکر طرف من فضائل حسین بن علی علیهما السلام واقع است: وروى بإسناد آخر عن أم سلمه - رضی الله عنها - أنّها قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من عندنا ذات ليلة، فغاب عنا طويلاً، ثم جاء وهو أشعث أغبر ويده مضمومه، فقلت له: يا رسول الله مالي أراك شعثاً مغبراً؟

فقال: اسرى بي في هذا الوقت إلى موضع من العراق يقال لها: كربلاء، فأريت فيه مصرع الحسين ابني وجماعه من ولدي وأهل بيتي (۲). تا آخر حدیث.

و این حدیث شریف دالّ است بر آن که به غیر از ائمه علیهم السلام از ذریه و اقارب جمعی که با حضرت امام حسین علیه السلام در آن مکان به درجه شهادت فائز شده اند،

ص: ۷۶

۱- (۱) سورة حشر: ۱۱.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۰.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله اطلاق ولدی واهل بیتی بر ایشان فرموده اند و منحصر در ائمه معصومین علیهم السلام نیست، و لفظ «ولد» و «آل» و امثاله بر ایشان نیز اطلاق می شود.

و مؤید این قول است حدیثی که در کتاب محاسن برقی(۱) که او را از استادان و مشیخه محمد بن یعقوب الکلینی است ایراد شده به این عبارت:

أبو عبدالله السیاری عن رجل من أصحابنا، قال: ذکر بین یدی أبي عبدالله علیه السلام من خرج من آل محمد، فقال علیه السلام: لا ازال أنا وشيعتي بخير ما خرج الخارجي من آل محمد صلى الله عليه وآله، ولوددت أن الخارجي من آل محمد وعلى نفقه عياله(۲).

یعنی: مذکور شد نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کسی که خروج کرده بود از آل محمد صلی الله علیه و آله، و ظاهر آن است که مراد زید بن علی و امثاله بوده است، پس فرمود آن حضرت که: همیشه من و شیعه من در خیریم و خوبی مادام که خروج کننده از آل محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد، و بر من باشد خرج عیال او.

و قول حضرت علیه السلام که به زید و امثاله لفظ آل محمد صلی الله علیه و آله فرمودند مشعر است بر آن که لفظ آل محمد صلی الله علیه و آله بر سایر ذریه گفته می شود.

چنان که شیخ کشی أيضاً نقل نموده: عن حمدويه، عن أيوب، عن حنان بن سدير، قال: كنت جالساً عند الحسن بن الحسين، فجاء سعيد بن منصور، وكان من رؤساء الزيديه، فقال: ما ترى في النبيذ؟ فإن زيداً كان يشربه عندنا؟ قال: ما أصدق علي زيد أنه كان يشرب مسكراً، قال: بلى قد يشربه، قال: فإن كان فعل، فإن زيداً ليس بنبي ولا وصي نبي، إنما هو رجل من آل محمد يخطيء ويصيب(۳).

ص: ۷۷

۱- (۱) صحیح: در سرائر ابن ادریس.

۲- (۲) سرائر ابن ادریس ۳: ۵۶۹.

۳- (۳) اختیار معرفه الرجال کشی ۲: ۴۹۹ ح ۴۲۰.

وأيضاً في كتاب قرب الاسناد بعد ذكر تمام حديث مذکور هناك، فقالت سكينه بنت الحسين: نحن سبايا آل محمد (۱).

وفي تفسير علي بن إبراهيم عند تفسير قوله تعالى (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ) (۲) ما موضع الحاجة منه هكذا: فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله طلب بدمائهم، فقتل الحسين عليه السلام وآل محمد بغياً وعدواناً (۳).

وأيضاً في الكافي: عن حماد بن عثمان، قال: كان بمكة رجل مولى لبني امية يقال له: ابن أبي عوانه له عناده، وكان إذا دخل بمكة أبو عبد الله عليه السلام، أو أحد من أشيخ آل محمد، يعبث به الحديث (۴).

واز جمله احاديثي که صريح است در اطلاق لفظ آل محمد بر مطلق ذريه يا به قرابت نبويه، اين حديث صحيح است که روايت کرده عاصم بن حميد در كتاب خود که وصفش در كتب رجال مذکور است، از محمد بن مسلم، قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فجلست حتى فرغ من صلاته، فحفظت في آخر دعائه، وهو يقول:

قل هو الله أحد إلى آخر السوره، ثم أعادها، ثم قرأ قل يا أيها الكافرون حتى ختمها، ثم قال: لا أعبد إلا الله، والاسلام ديني، ثم قرأ المعوذتين، ثم أعادهما، ثم قال: اللهم صل على محمد وآل محمد من أتبعه منهم بإحسان (۵).

وقاضى نور الله در كتاب احقاق الحق ايراد نموده است: قال المصنف رفع الله درجته: الثاني من مسند أحمد، لما نزل (وَ أُنزِلَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۶) جمع

ص: ۷۸

۱- (۱) قرب الاسناد حمیری ص ۲۶ ح ۸۸.

۲- (۲) سورة حج: ۶۰.

۳- (۳) تفسير علي بن ابراهيم قمی ۲: ۸۶.

۴- (۴) فروع کافی ۴: ۴۰۹ ح ۱۷.

۵- (۵) كتاب عاصم بن حميد ص ۲۵.

۶- (۶) سورة شعراء: ۲۱۴.

النبي صلى الله عليه و آله من أهل بيته ثلاثين، فأكلوا وشربوا ثلاثاً تا آخر روایت (۱).

و شیخ طبرسی در آخر تفسیر سوره الضحی و الضحی از کتاب مجمع البیان ایراد نموده به این عبارت: روی حرث بن شریح، عن محمد بن علی ابن الحنفیه، أنه قال: یا أهل العراق تزعمون أن أرجی آیه فی کتاب الله عزوجل (یا عبادِی الذین أسیرفوا علی أنفسهم) (۲) الآیه، وإنا أهل البيت نقول: أرجی آیه فی کتاب الله (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) وهی واللّه الشفاعة لیعطینها فی أهل لا إله إلا الله حتّی یقول: ربّ رضیت (۳).

و این اخبار نیز دالّ است بر شمول لفظ اهل بیت غیر ائمه معصومین را صلوات الله علیهم أجمعین، و این حدیث احقاق الحق در رجال کشی نیز واقع است إلا آن که به جای ثلاثین اربعین وارد شده.

تحقیق

علامه حلّی رحمه الله تعالی در مبحث خمس از کتاب تذکره ایراد نموده که مستحقّ خمس از اولاد عبدالمطلب کسی است که منسوب به او باشد از جانب اب نه از جانب ام، نزد اکثر علماء شیعه، بنا بر حدیثی که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود: من کانت امّه من بنی هاشم و أبوه من سائر قریش، فإنّ الصدقه تحلّ له، ولیس له من الخمس شیء؛ لأنّ الله تعالی یقول:

(ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) (۴).

یعنی: کسی که مادر او از بنی هاشم و پدر او از سایر قریش باشد وهاشمی

ص: ۷۹

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل ۱: ۱۱۱، احقاق الحق ۳: ۵۶۰.

۲- (۲) سوره زمر: ۵۳.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۱۰: ۳۰۲.

۴- (۴) تذکره علامه حلّی ۵: ۴۳۴.

نباشد، پس صدقه یعنی زکات حلال است مر او را، و چیزی از خمس برای او نیست، از جهت آن که آیه شریفه (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) وارد شده که مردم را به نسب پدرها بخوانید نه به نسب امهات، دالّ است بر این مطلب.

و سید المحققین سید حسین بن الحسن الحسینی که از مروّجین مذهب به حقّ ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم در دولت علیه صفویه آثار الله برهانهم بوده است، در رساله سیاده الأشراف ده طریق بر خلاف این مدعا ایراد نموده.

یکی از آن جمله این است: الطریق الثانی: الهاشمی من كان أبوه الأعلى هاشمياً والأب للأب لتتحقيق معنى الأبوة فيه، ولأنّ الأب الأعلى ينقسم إلى كلّ من الأبوی والأُمّی، ضروره أنّ آدم أبو عیسی علیه السلام، والنبی صلی الله علیه و آله أبو الحسنین صلوات الله علیهما، ولا مانع یتوهم سوی توسط الأمّ، وليس بمانع قطعاً، بل تأثيرها فی التولّد أشدّ لانخلاقه فی رحمها، وحصول التغذیه والتنمیة له فيه، ويشهد له العاده بإمكان تولّد الولد من الأمّ من غیر أب، كما فی عیسی علیه السلام، وانتفاء العکس.

و یؤیّد ما ذكره العالم الربّانی میثم البحرانی فی بیان قول باب مدینه العلم علیه السلام: «ولا تكونوا كالمتكبر علی ابن امه من غیر ما فضل» (۱) و إنّما قال ابن امه دون آیه؛ لأنّ الوالد الحقّ هو الأمّ، وأمّا الأب فلم یصدر غیر النطفه التي لیست بولد جزءاً مادياً لهم، ولهذا قیل: ولد الحلال أشبه الناس بالخال.

وإذا كان الرضاع علی ما صحّ عنه صلی الله علیه و آله یغیر الطباع بعد الولادة والانفصال، فكیف بما قبله عند الاتّصال، یؤید ذلك ما رواه الغرّ المحدّث عنه صلی الله علیه و آله: کلّ قوم فعصبتهم لأبیهم إلاّ أولاد فاطمه، فإنی عصبتهم وأنا أبوهم، فانظر إلى أنّه بعد أن حکم علیه السلام بأنّه عصبتهم، والعصبه هم الأقارب الذکر من جهة الأب، خصّص جهة

ص: ۸۰

العصبه بالأبوه (۱). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و احمد المحققين مير سيد احمد جدّ داعي رساله مبسوطي در بيان سيادت شريف مستند به آيات و احاديث نيز قلمي فرموده، و ظاهر آن است که در اين مقام بايست گفته شود: در کلام سيد فوق لاسيما اولاد فاطمه عليها السلام، ويؤيد ذلك ما رواه إلى آخر، وإلاّ کلام خالی از تشويشي نيست، از جهت آن که مدعا جميع است، و مؤيد مختصّ اولاد فاطمه عليها السلام است، با بيان عصبه کلّ قوم، ليکن جزماً محتمل است که اين اشتباه و تشويش در ضمن کلمه «إلاّ» استثنائي متحقق باشد که اگر «ألا» بفتح همزه بدون تشديد خوانده شود که حرف تنبيه باشد اين تشويش نيست.

چنانچه در باب الف در قاموس اللغه واقع شده: ألا- حرف استفتاح، يأتي على خمسة أوجه: للتنبيه (ألا إنهم هم السفهاء) (۲) و تفيد التحقيق؛ لتركبها من الهمزة ولا، وهمزة الاستفهام إذا دخلت على النفي أفادت التحقيق.

تنبيه

وأورد الحاكم النيسابوري الحافظ أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد البيهقي في كتابه المؤلف في مناقب فاطمه الزهراء عليها السلام، قال: حدّثني عبدالعزيز بن عبدالملك الأموي، قال: حدّثنا سليمان بن أحمد بن يحيى، قال: حدّثنا محمود بن الربيع العاملي، قال: حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا طاهره بنت عمرو بن دينار، قالت: حدّثني أبي، عن جابر بن عبدالله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ لكلّ ابن عصبه ينتمون إليها إلاّ ولد فاطمه، فأنا وليهم وأنا عصبتهم وهم عصبتى، خلقوا من طينتى، ويل للمكذّبين بفضلهم، من أحبهم أحبّه الله، ومن أبغضهم أبغضه الله (۳).

ص: ۸۱

۱- (۱) شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحراني ۴: ۲۵۷-۲۵۸.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۳.

۳- (۳) مستدرک حاکم نيسابوري ۳: ۱۶۴، احقاق الحق ۹: ۶۴۴-۶۵۵. بحار الانوار،

وفى كتاب كنز الفوائد للشيخ الكراجكى، بإسناده المذكوره فيه عن المستطيل بن حصين، قال: خطب عمر بن الخطاب إلى على بن أبى طالب عليه السلام ابنته، فاعتلّ عليه لصغرها، وقال: إني أعددتها لابن أخى جعفر، فقال عمر: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كلّ حسب ونسب فمقطع يوم القيامة ما خلا- حسبى ونسبى، وكلّ بنى انثى عصبتهم لأبيهم ما خلا بنى فاطمه، فإننى أنا أبوهم وأنا عصبتهم(١).

وقال العلامة فى التذكرة عند ذكر خصائص النبى صلى الله عليه وآله: كلّ أولاد بناته ينسبون إليه، وأولاد بنات غيره لا ينسبون إليه، بقوله صلى الله عليه وآله: كلّ سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببى ونسبى. وقيل: معناه أن لا ينتفع يومئذ بسائر الأنساب وينتفع بالنسبه إليه صلى الله عليه وآله.

والسيد السند الفاضل الكامل أعظم المجتهدين سيد مرتضى علم الهدى رحمه الله تعالى فرموده: كه كسى كه منسوب به بنى هاشم از جانب ام باشد نیز مستحقّ خمس است، از جهت قول حضرت رسول صلى الله عليه وآله در شأن حضرت امام حسن و امام حسين عليهما السلام كه «هذان إمامان قاما أو قعدا»(٢) يعنى اين دو معصوم دو ولد من اند وإمام اند قائم باشند به امر امامت يا قاعد باشند از آن.

وبعضى قاما أو قعدا را گفته اند يعنى امام اند در جميع حالات، خواه در حال ايستادن يا در حال نشستن، با وجود آن كه ايشان از جانب ام منسوب به حضرت رسول صلى الله عليه وآله بودند.

و اين معنا را جمعى منع نموده اند به اعتبار آن كه ممكن است كه خطاب حضرت رسول صلى الله عليه وآله به ايشان به لفظ «ولدای» مجاز باشد، بنا بر حديث حضرت

ص: ٨٢

١- (١) كنز الفوائد كراجكى ١: ٣٥٧.

٢- (٢) اعلام الورى طبرسى ص ٢٠٩.

امام موسی کاظم علیه السلام که فرمودند: فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَحَلُّ لَهَا.

و از جمله قول خدای تعالی (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) (۱) چنانچه گذشت، لیکن در باب آیه به خاطر می رسد که ممکن است که امر فرموده باشد خدای تعالی در این آیه به آن که باید مردم را به اسم پدرها بخوانند، اگرچه به نسبت ام مستحقّ خمس باشد، لیکن حدیث «ولیس له من الخمس شیء» که واقع شده منع این توجیه می نماید.

و ایضاً علامه حلی رحمه الله در کتاب مذکور نقل فرموده: در آیه خمس که لفظ «ذی القربی» واقع شده مقصود امام زمان است علیه السلام از جهت آن که لفظ «ذی القربی» مفرد است، و حمل به حقیقت باید کرد این مفرد را، و امام به این حقیقت اولاست از جمیع اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس همه اولاد عبدالمطلب در خصوص لفظ «ذی القربی» که در آیه واقع شده نمی تواند مقصود بود، و الاً مفرد حمل به مجاز که جمع است خواهد شد بدون قرینه (۲).

و سید المحققین، و سند المجتهدین، میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله علیه در حواشی من لا یحضره الفقیه، در مبحث خمس قلمی نموده: که علامه حلی رحمه الله در کتاب مختلف نسبت داده به شیخ صدوق ابن بابویه رحمه الله که او فرموده: لفظ «ذی القربی» در آیه خمس نسبت به امام علیه السلام نیست، بلکه جمیع سادات نیز داخل اند، و از سید السند مقتدی الفضلاء سید مرتضی علم الهدی نیز چنین نقل شده. تمّ کلامه فی الحاشیه.

لیکن از استفاده اکثر احادیث و لفظ ذی القربی که مفرد ادا شده، و ذی القربی با حرف واو ادا نشده که جمع باشد، چنانچه ظهیر الاسلام والمسلمین محمّد

ص: ۸۳

۱- (۱) سورة احزاب: ۵.

۲- (۲) تذکرة علامه حلی ۴۳۲: ۵.

الراوندى در فقه القرآن(۱) بيان نموده است، مستفاد مى شود كه امام زمان عليه السلام در اين جا به خصوصه منظور باشد، هر چند لفظ قريبي به نحوى كه از قاموس اللغه(۲) و غيره من كتب اللغه معلوم مى شود مصدر است، و به معنى قرابت و خويشى آمده، و مفرد و جمع در او مساوى است، ليكن لفظ «ذى» كه مفرد ادا شده مانع از افاده جمع است بنا بر مذهب بعضى.

و از احاديث اهل بيت - صلوات الله عليهم - كه بيان فرموده اند كه مراد در اين آيه از ذى القربى خصوص امام عليه السلام است، تخصيص ثابت مى شود، هر چند لفظ «قربى» به نحوى كه مذكور شد عام است.

و در آيه كريمه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) من بعد بفضل الله المهيمن سمت ذكر خواهد يافت كه موافق حديث ولغت قريبي شامل جميع اولاد عبدالمطلب هست.

پس از طى ما فصل فيما سبق معلوم شد كه سادات از جمله اقرباء و اولاد حضرت رسول اند صلى الله عليه و آله موافق آيه و حديث و لغت و تصريح نمودن علماء اماميه، مثل علامه و شيخ ابو جعفر طوسى رحمهم الله تعالى.

و مؤكّد اين معناست آنچه در بعضى از شروح كتب فقه در مبحث تشهد واقع شده، كه مراد به آل در صلوات بر آل نبى صلى الله عليه و آله مطلق بنى هاشم است نزد بعضى، و در منهاج صفوى احمد المحققين مير سيد احمد جدّ داعى اين قول را بيان نموده است.

و در بعضى از كتب معتبره اماميه واقع است: ومن مناقبهم التى لم يسبقهم بها سابق، ولا يلحقهم لاحق، إنّ الله تعالى أوجب على كلّ مسلم ومسلمه الصلاة

ص: ۸۴

۱- (۱) فقه القرآن راوندى ۱: ۲۴۴.

۲- (۲) قاموس اللغه ۱: ۱۱۳.

عليهم في كل يوم تسع مرات، ولا تقبل صلاه إلا بها، وقد اعترف بذلك إمامهم محمد بن إدريس الشافعي.

روى ابن حجر المتأخر في الصواعق المحرقة له، عن فخرالدين الرازي أنه قال: إن أهل بيته صلى الله عليه وآله يساوونه في خمسه أشياء: في السلام، قال: السلام عليك أيها النبي، وقال: سلام على آل يس، وفي الصلاه عليه وعليهم في التشهد، وفي الطهاره، قال: طه، أي: يا طاهر، قال: ويطهركم تطهيراً، وفي تحريم الصدقه، وفي المحبه، قال الله تعالى (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (١) وقال: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢).

ولها سادس وسابع، أما السادس فاستحقاقهم الخمس، قال الله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) (٣).

وأما السابع، ففرض الطاعه، قال الله تعالى (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (٤) (إِنَّمَا وَكَّلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (٥). انتهى.

و تعميم و تخصيص اين اشياء سبعة مذكوره مرقومه بر عارف منصف پوشيده نيست.

وفي تفسير النعماني من أجلاء تلامذه الكليني رحمه الله تعالى، قال النبي صلى الله عليه وآله: لا تصلوا علي صلاه مبتوره إذا صلّيتم علي، بل صلوا على أهل بيتي ولا تقطعوهم مني، فإن كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي (٦).

ص: ٨٥

١- (١) سورة آل عمران: ٣١.

٢- (٢) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ١٤٩.

٣- (٣) سورة انفال: ٤١.

٤- (٤) سورة نساء: ٥٩.

٥- (٥) سورة مائدة: ٥٥.

٦- (٦) بحار الأنوار ٢٠٨:٥ از تفسير نعماني.

و از این حدیث نیز تعمیم اهل استفاد می شود، و إلاّ ذکر سببی و نسبی در این مقام غیر ملایم است به نحوی که احدی را مجال انکار نیست.

وفی بعض الكتب المعتمره (۱)، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ العبد إذا صَلَّى عليّ ولم يصلِّ عليّ آليّ، لفت تلك الصلاة فضرب بها وجهه، وإذا صَلَّى عليّ وعلى آليّ غفر له.

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: در شب معراج قصرهای بهشت را به من نمودند دیدم دیوار بهشت را از طلا و نقره بودند، و به جای گل مشک و عنبر بکار برده بودند، ولیکن بعضی کنگره های رفیع داشت، و بعضی نداشت، چون از جبرئیل سؤال کردم از سبب آن، گفت: آن قصرها که کنگره ندارد قصر جماعتی است که بر تو و بر آل تو بعد از نماز صلوات نمی فرستند، تا نمایان باشد که اینها قصر جماعتی است که صلوات نفرستادند.

وفی کتاب جواهر العقدين فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و شرف النسب العلیّ، تصنیف سید علی الحسینی السمهوری الشافعی ساکن طیبه: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله خطب، فقال: لا تصلّوا عليّ الصلاة البتراء، قالوا: وما الصلاة البتراء يا رسول الله؟ قال: تقولون: اللهم صلّ على محمد و تمسكون، بل قولوا:

اللهم صلّ على محمد وآل محمد (۲).

وفی مجمع البیان فی تفسیر سوره الکوثر: فی حدیث زیاد أنه خطب خطبه

ص: ۸۶

۱- (۱) هو کتاب فضائل الأشهر الثلاثة للصدوق علی ما أتذکر «منه».

۲- (۲) بحار الأنوار ۵: ۲۰۸.

بتراء؛ لأنه لم يحمد الله فيها، ولم يصل على النبي وآله (١).

پس از این اخبار مستفاد شد که صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستلزم صلوات بر آل است، بلکه بدون آن خلاف شرع است.

وفى بعض الكتب المعتبره أيضاً: ومن أسمح ما طرق سمعى تمسكك بعض المنحرفين عن محبتهم بما يحكى فى نوادر أبى العیناء أنه غصّ من بعض الهاشميين، فقال له: أتغصّ منى وأنت تصلى علىّ فى كلّ صلاة فى قولك «اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد» فقال: إنى أريد الطيبين الطاهرين ولست منهم.

قلت: ولا يخفى موقع ذلك من الجفاء التام، وكلّ هاشمى فهو طيب طاهر بحسب أصله ونطفته، وأدله الأمر بالصلاة تشمله؛ إذ المعول فيها على كونه مسلماً من بنى هاشم والمطلب.

وروى ابن الحجر المتأخر فى الباب الحادى عشر من صواعقه شعراً للشافعى:

يا أهل بيت رسول الله حبكم فرض على الإنسان بالآيات أنزله (٢)

كفاكم من عظيم القدر أنكم من لم يصل عليكم لا صلاة له (٣)

وفى جامع الأخبار: من رأى أولادى، فصلّى علىّ طايحاً راغباً، زاده الله فى السمع والبصر (٤).

و مؤيد آنچه مرقوم شد قبل از این حدیث که طینت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله طیب و طاهر است حدیثی است که در کتاب سلیم بن قیس هلالی که از اعظم علماء شیعه است، و محمد بن یعقوب کلینی و من دونه قدس الله أسرارهم أخذ

ص: ٨٧

١- (١) مجمع البيان ١٠: ٣٦٧.

٢- (٢) من الله فى القرآن أنزله - خ ل.

٣- (٣) صواعق محرقة ابن حجر ص ١٤٨.

٤- (٤) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

أحاديث از آن نموده اند، مسطور شده که حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله نقل نموده، که آن حضرت فرمود:

أيها الناس أترجى شفاعتى لكم وأعجز عن أهل بيتى وما أحد من ولد عبدالمطلب جدى يلقى الله تعالى موحد إلا يشرك به شيئاً إلا أدخله الجنة، ولو أن له من الذنوب كتراب الأرض، أتى لو قد أخذت بحلقه باب الجنة ثم تجلى لى ربي فسجدت لربى، فأذن لى فى الشفاعة لم اوثر على أهل بيتى أحد، أيها الناس عظموا أهل بيتى فى حياتى ومن بعدى، وأكرمواهم وفضلواهم، فإنه لا يحل لأحد يقوم من مجلسه إلا لأهل بيتى.

ثم قال: أيها الناس أنسبونى من أنا؟ فقام إليه رجل من الأنصار، فقال: نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله، أخبرنا يا رسول الله من آذاك فى أهل بيتك حتى نضرب عنقه؟ فقال: أنسبونى، أنا محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم، حتى انتسب إلى نزار، ثم مضى فى نسبه إلى إسماعيل بن إبراهيم خليل الرحمن، وإئى وأهل بيتى لطينه طيبه إلى آدم نكاحاً غير سفاح(١).

وأيضاً در اصول كلينى در باب صفة العلماء واقع است جهت مطلق تواضع:

بالإسناد عن معاوية بن وهب، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اطلبوا العلم، وتزيتوا معه بالحلم والوقار، وتواضعوا لمن تعلمونه العلم، وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم، ولا تكونوا علماء جبارين، فيذهب باطلكم بحقكم(٢).

وأيضاً در همان باب در اين باب مذکور واقع است، حديث مرفوع به حضرت أمير المؤمنين عليه السلام، قال: قال عيسى بن مريم عليه السلام: يا معشر الحواريين لى إليكم حاه افضوها لى، قالوا: قضيت حاجتك يا روح الله، فقام فغسل أقدامهم،

ص: ٨٨

١- (١) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ١٤٢.

٢- (٢) اصول كافي ١: ٣٦ ح ١.

فقالوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالَمِ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتَ هَكَذَا لَكَيْمًا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِالتَّوَضُّعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبِيرِ، وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبِتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ (۱).

پر ظاهر است که در هر وقت هر چه متعارف شود و آن را تواضع گویند باید به فعل آورد، و آنچه واقع شده در منع تواضع به طریق و رسم عجم ممکن است به جهت آن باشد که در آن وقت تواضع به این نحو متعارف نزد مردم عجم نبوده، و اگر در زمانی از اسلام تواضع بر خواستن باشد، پس تقاعد احدی بخلاف آن و عدم ایستادگی در این باب باید خوب نباشد، خصوصاً در باب ذریه مدینه علم و باب او علیهما السلام، پس در هر زمان هر چه عرفاً آن را تواضع گویند باید آن را تواضع دانست، و آن مأمور به باشد.

و این حکم در لباس ظاهر است از این حدیث که در فروع کلینی واقع شده، در باب سیره الإمام فی نفسه فی المطعم والملبس إذا ولی الأمر، که مسنداً از حماد بن عثمان روایت نموده، به این عبارت: قال: حضرت أبا عبد الله عليه السلام، وقال له رجل: أصلحك الله ذكرت أن علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس الخشن، ويلبس القميص بأربعه دراهم، وما أشبه ذلك، ونرى عليك اللباس الجيد، فقال له: إنَّ علي بن أبي طالب عليه السلام كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر عليه، ولو لبس مثل ذلك اليوم لشهر به، فخير لباس كل زمان لباس أهله، غير أن قائمنا أهل البيت إذا قام لبس ثياب (۲) علي عليه السلام، وسار بسيره علي عليه السلام (۳).

و از این حدیث مستفاد می شود که ترك تعارف مشروع منكر است، سيما

ص: ۸۹

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۷ ح ۶.

۲- (۲) فی فروع کافی: لباس.

۳- (۳) فروع کافی ۶: ۴۴۴ ح ۱۵.

هرگاه موجب تشهير و امتياز و شهرت، يا موهم افتخار و تعين و نخوت شود.

لمؤلفه:

بخود از فقر چه يك موى به چينى زبدي است

سره مسند بي جاى تكبر نمدى است

و آنچه در بعضى امالى مشتمله به خطّ جدّ داعى ثالث المعلمين - قدّس سرّه - در اين باب به نظر رسيده اين است كه: والشمله كساء يشمل به الرجل ويجمع على الشمال، يحكى عن على صلوات الله وسلامه عليه أنّ رجلاً من عظماء اليمن دخل عليه، فلم يرفع منه، فقال له الرجل: ألا- تعرفنى يا أمير المؤمنين؟ قال: نعم وكان أبوك ينسج بيمينه شماله. من شرح صحيح البخارى للكرمانى.

ومن القواعد الشهيديه: قاعده يجوز تعظيم المؤمن بما جرت به عاده الزمان وإن لم يكن منقولاً من السلف؛ لدلاله العمومات عليه، قال الله تعالى: (وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ) (١) وقال الله تعالى: (وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (٢) ولقول النبى صلى الله عليه وآله: لا تباغضوا، ولا تحاسدوا، ولا تدابروا، ولا تقاطعوا، وكونوا عباد الله إخواناً.

فعلى هذا يجوز القيام والتعظيم بانحناء وشبهه، وربما وجب إذا أدى تركه إلى التباغض والتقاطع، أو إهانته المؤمن.

وقد صحّ عن النبى صلى الله عليه وآله أنه قام إلى فاطمه صلوات الله تعالى عليها، وقام إلى جعفر لما قدم من الحبشه، وقال للأنصار: قوموا إلى سيدكم.

ص: ٩٠

١- (١) سورة حج: ٣٢.

٢- (٢) سورة حج: ٣٠.

ونقل أنه صلى الله عليه وآله قام لعكرمه بن أبي جهل لما قدم من اليمن فرحاً بقدمه.

فإن قلت: قد قال رسول الله عليه السلام: من أحب أن يتمثل له الناس له قياماً فليتبوء مقعده من النار. ونقل أنه صلى الله عليه وآله كان يكره أن يقام له، فكان صلى الله عليه وآله إذا قدم لا يقومون لعلمهم بكراهه ذلك، فإذا فارقهم قاموا حتى يدخل منزله لما يلزمهم من تعظيمه.

قلت: تمثّل الرجال قياماً هو ما يصنعه الجبابره من إلزامهم الناس بالقيام في حال قعودهم إلى أن ينقضى مجلسهم، لا هذا القيام المخصوص القصير زمانه.

سلمنا لكن يحمل إلى ما إذا أراد تجبراً وعلواً على الناس، فيؤاخذ من لا يقوم له بالعقوبه، أمّا من يريده لدفع الإهانه عنه والتقصير به، فلا حرج عليه؛ لأنّ رفع الضرر عن النفس واجب. وأمّا كراهته صلى الله عليه وآله للقيام، فتواضع لله وتخفيف على أصحابه.

وكذا نقول: ينبغي للمؤمن أن لا يحبّ ذلك، وأن يؤاخذ نفسه بمحبته تركه إذا مالت إليه؛ لأنّ الصحابه رضوان الله عليهم كانوا يقومون كما في الحديث. ويبعد عدم علمه بهم، مع أنّ فعلهم يدلّ على تسويغ ذلك (1).

و در تفسير بغوى و غير آن از تفاسير واقع است در حديث طويلی، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ألا ترضون بحكم سعد بن معاذ، فقالوا: نعم هو سيدنا، فأمر بسعد وكان قد خرج من الخندق، فجاؤوا به على حمار، وكان رجلاً جسيماً، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: قوموا لسيدكم، قيل: عمّ الناس، وقيل: خصّ الأنصار، فقاموا له.

الحديث. إلا أنّ في البغوى هذه الزيادة، قال لهم: قوموا لسيدكم فأنزلوه، فقاموا فأنزلوه.

پس مستفاد شد که در ترك تعظيم متعارف انكار عظيم واقع شده.

و ايضاً در كتاب سليم واقع است بعد از ذكر قول عمر به نحوى كه من بعد نیز مذکور می شود كه گفت: ما مثل محمّد إلا كنخله نبتت في كبا. و ذكر غضب نمودن

ص: ۹۱

پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلام، و اتیان آن حضرت در منبر، و فزع انصار به سلاح چون دیدند غضب رسول الله صلی الله علیه و آله، این عبارت که دالّ است بر تطهیر ایشان: ما بال أقوام یعیرونی بقرابتی، وقد سمعوا قولی فیهم، وما أقول من تفضیل الله إیّاهم، وما اختصّهم به من إذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم (۱).

و مؤید آنچه از کلام آن سرور در حدیث سابق مستفاد شد که حلال نیست مر احدى را که بر خیزد از مجلس خود به سبب تعظیم مگر از برای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، و سایر مراتب این حدیث است که در کتاب روضه و فضائل واقع است به این عبارت: أيها الناس أترجى شفاعتى وأعجز عن أهل بيتى، أيها الناس ما من أحد يلقى الله غداً مؤمناً لا يشرك به شيئاً إلا أدخله الجنة، ولو كان ذنوبه كتراب الأرض، أيها الناس انى أخذ بحلقه باب الجنة، ثم يتجلى لى الله عزوجل فأسجد بين يديه، ثم يؤذن لى فى الشفاعة، فلم اوثر على أهل بيتى أحداً، أيها الناس عظّموا أهل بيتى فى حياتى وبعد مماتى، وأكرمهم وفضّلهم لا يحلّ لأحد أن يقوم لأحد غير أهل بيتى (۲).

وفى جامع الأخبار: من رأى أولادى ولم يقم بين يديه فقد جفانى، ومن جفانى فهو منافق (۳).

وفى بعض الكتب: عن سلمان رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من رأى أولادى ولا يقوم قياماً تاماً، ابتلاه الله تعالى ببلاء لا دواء له صدق.

وفى بعض الكتب المعتبره أيضاً: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يقوم الرجل للرجل إلا بنى هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد.

و این حدیث را ابوالمؤید خوارزمی در کتاب مقتل خود ایراد نموده باسناد

ص: ۹۲

۱- (۱) کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۴۰.

۲- (۲) بحاتر الأنوار ۳۶: ۲۹۵ ح ۱۲۴.

۳- (۳) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

معتبر از ابی امامه صحاب در اوایل فصل سادس که معقود است برای فضائل حسنین علیهما السلام(۱).

و ایضاً در همین موضع مذکور است با سند عن ابان بن ابی عیاش، عن انس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا یقوم أحد لأحد إلا للحسن والحسین وذریتهما(۲).

و راغب اصفهانی در مبحث ما اختصّ به کلّ قبيله من الفضیله در کتاب محاضرات مشهور خود ایراد نموده به این عبارت: قال النبی صلی الله علیه و آله: الأئمه من قریش. وقال: الناس تبع لقریش فی الخیر والشرّ. وقال: لا یقومنّ أحد لأحد إلا لهاشمی(۳).

پس از این احادیث ظاهر می گردد که تعظیم ایشان به قلب و لسان و جوارح و ارکان از جمله ارکان دین است.

و در کتاب عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب در مقصد ثالث در ذکر عقب زید شهید نقل شده که قیل: أبوعلی کان سبب الفتنه بین العلویین والعباسیین، وکان الشریف المرتضی الموسوی یکرمه، وکان یقول: إذا قیل: اللّهم صلّ علی محمّد وآله، دخل أبوعلی، وإذا قیل: الطاهرین، خرج(۴).

و از لفظ «خرج» شمول صلوات بر جمیع ذریه ظاهر است.

و احادیث بسیار دلالت دارد بر آن که آل را بر ذریه و سادات عموماً در عرف احادیث اطلاق می کنند، خصوصاً در احادیث رجعت، چنانچه برخی از آن در این رساله صورت ترقیم یافته.

ص: ۹۳

۱- (۱) مقتل الحسین خوارزمی ص ۱۰۰.

۲- (۲) مقتل الحسین خوارزمی ص ۹۹.

۳- (۳) محاضرات راغب اصفهانی ۷۱۵:۱ شماره: ۱۱۰۵.

۴- (۴) عمده الطالب ابن عنبه ص ۳۴۲.

كما ذكره الصدوق في كتاب إكمال الدين وإتمام النعمة: عن ابن عصام، عن الكليني، عن القاسم بن العلاء، عن إسماعيل بن علي القزويني، عن علي بن إسماعيل، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: القائم منا منصور بالرعب، مؤيد بالنصر.

وساق الحديث إلى أن قال: فقلت له: يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال:

إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال.

وساق أيضاً ذكر الاشراف، إلى قوله عليه السلام: وخروج السفيناني من الشام، واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد صلى الله عليه وآله بين الركن والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية. الحديث (١).

كما لا يخفى على المتتبع في مظانها.

و در لفظ «ذی القربی» که خلاف شده در عموم و خصوص آن به نحوی که سمت ذکر یافت، با وجود آن که لفظ «ذی» مفرد است، و برخی از علماء آن را مثل اسم جنس دانسته اند، بتأیید بعضی از احادیث.

چنانچه در من لا يحضره الفقيه در مبحث خمس وارد است که: وأما خمس الرسول صلى الله عليه وآله، فلاقاربه. وخمس ذی القربی، فهم أقرباؤه الخ (٢).

که فهم «أقرباؤه» بعنوان جمع مذکور شده در بیان ذی القربی، و شامل جمیع گردانیده اند باز مؤید مقصود است، به نحوی که بر صاحبان بصیرت مخفی نیست.

ص: ٩٤

١- (١) کمال الدین مرحوم شیخ صدوق ص ٣٣٠-٣٣١ ح ١٦.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٢: ٤٢ ح ١٦٥١.

**باب اول: در بیان سند از آیه و حدیث و مؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین علی بن
أبی طالب علیه السلام**

اشاره

و ذریه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۹۵

در تفسیر علی بن ابراهیم که از تفاسیر شیعه، ومؤلفش از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی است، در سوره فاطر در آیه کریمه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ بِذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسٍ فِيهَا مِنْ حَرِيرٍ * وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

به عبارت عربی تفسیر این آیه نقل شده (۲) مذکوره در شأن اولاد رسول صلی الله علیه و آله مطلقا نازل شده، و تصریح نموده که (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) مراد جمعی اند از اولاد رسول صلی الله علیه و آله که انکار امامت أهل بیت علیهم السلام نموده اند.

و ممکن است که حمل شود انکار امامت بر انکار حق مرتبه تکریم و تعظیم امامت، نه انکار اصل امامت از روی عناد و نصب عداوت، به نحوی که بعضی از فضلاء در مقام جمع به این طریق سلوک نموده اند.

ص: ۹۷

۱- (۱) سوره فاطر: ۳۲-۳۴.

۲- (۲) و عبارت تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله این است: ثم ذکر آل محمد صلی الله علیه و آله، فقال: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) وهم الأئمة عليهم السلام، ثم قال: (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) من آل محمد غیر الأئمة، وهو الجاحد للإمام (وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) وهو المقر بالإمام (وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهَ) وهو الإمام، ثم ذکر ما أعده الله لهم عنده، فقال: (جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا) الآية «منه» تفسیر قمی ۲: ۲۰۹.

یا آن که قبل از موت توفیق توبه بیابند، چنانچه بعضی از آیات و احادیث مشعر و دالّ است بر این معنا، و سابقاً قدری ذکر، و بعد از این نیز سمت ذکر خواهد یافت، تا آن که به دخول بهشت که آیه دالّ است بر آن تنافی نداشته باشد.

(وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) جمعی از اولاد رسول اند صلی الله علیه و آله که اقرار به امامت اهل بیت علیهم السلام دارند (وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ) ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند (۱). و تفسیر دیگر چنانچه بعضی از مفسرین نموده اند ننموده.

و مخفی نماند که این آیه از جمله آیاتی است که دلالت می کند بر وجود امام معصوم در میان امت؛ زیرا که خیرات جمع محلّی به لام است، و دلالت بر عموم می کند، پس هر کس معصیتی در وقتی از اوقات کرده باشد سابق به جمیع خیرات نخواهد بود، و این شرافت عظیمی است که حضرت حق سبحانه و تعالی در آیه شریفه ذریات را بتمامها داخل «الذین اصطفینا» گردانیده باشد.

و در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی که مسمی به خلاصه المنهج است تفسیر آیه شریفه به این عنوان مسطور است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا) یعنی: بعد از آن که ما کتابهای مقدمه را بر امم سابقه فرستادیم به میراث، دادیم (الکتاب) قرآن را (الذین اصطفینا) به آنان که بر گزیدیم (من عبادنا) از بندگان خود.

و عطا را میراث گفته؛ زیرا که میراث مالی باشد که بی تعب و طلب به دست آید، و همچنین عطیه قرآنی بی جستجوی مؤمنان، بلکه به محض عنایت ملک مئان بدیشان رسیده، یا همچنان که بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند، یا همچنان که سهام ورثه از میراث متفاوت است، مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام، اینجا نیز بهره های اهل قرآن متفاوت است، و هر کس به قدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن

ص: ۹۸

و ظاهر معنی آن است که بعد از آن که وحی کردیم به تو قرآن را، به میراث دادیم آن را به کسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح که برگزیدگان مانند.

و در ایثار (أَوْزُنَا الْكِتَابَ) به ورثوا، چنانچه در حقّ موسی علیه السلام گفت، به جهت تعظیم و تکریم امت مرحومه است.

(فَمِنْهُمْ) پس بعضی از این بندگان برگزیده (ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) ستمکارانند بر نفس خود به تقصیر در عمل کردن به قرآن (وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) و برخی از ایشان متوسط الحال اند و میانه رو که عمل کنند بدان در اغلب اوقات (وَمِنْهُمْ) و جمعی دیگر از ایشان (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل به احکام قرآن کنند (بِإِذْنِ اللَّهِ) یعنی به توفیق و فرمان خدا.

(ذَلِكُمْ) و این توریث و اصطفای (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) آن است بخشایش بزرگ (جَنَاتُ عَدْنٍ) یعنی: فضل بزرگ بوستانهای با اقامت است و دائمی.

(يَدْخُلُونَهَا) که در آیند مقتصد و سابق به خیرات در آن (يُحَلَّوْنَ فِيهَا) پیرایه بسته شوند در آن (مِنْ أَسَاوِرَ) از دستبانهائی باشد (مِنْ ذَهَبٍ) از طلا خالص (وَلَوْلُؤَاءٌ) و آراسته شوند به مروارید صافی.

در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده، چنانچه تاج به پادشاهان عجم از این جهت تخصیص به ذکر آن شده.

(وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا) و پوشش آن گروه در آن جنان حریر دیا باشد نه چون دیبای دنیا، یعنی رشته و بافته کسی نباشد.

(وَقَالُوا) و گویند این گروه در وقتی که از حفره دوزخ برهند و به روضه بهشت برسند (الْحَمْدُ لِلَّهِ) ستایش و سپاس مرخدای راست (الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ) آن خدائی که برد از ما اندوه دوزخ را، یا خوفی که در ردّ طاعات داشتیم به قبول آن مندفع گردانید، ویا جمیع احزان دنیا را از ما زایل کرد (إِنَّ

رَبَّنَا) به درستی که آفریدگار ما (لَعْفُورٌ) هر آینه آمرزنده است گناه کاران را (شَكُورٌ) جزا دهنده سپاس داران و فرمان برداران است (۱).

پس از آیه شریفه صریحاً مغفرت جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی ظالم بر نفس مستفاد می شود.
لمؤلفه:

از روی تو جز گشاده روئی ناید وز خلق تو غیر نیک خوئی ناید
گشتم به گنه دلیر کز رحمت تو دانم به یقین که جز نگوئی ناید

و بقیه عبارت تفسیر این است: در عده الداعی آورده: که خدا شکور است به این معنا که طاعت یسیر را می پذیرد، و ثواب کثیر بر آن عطا می نماید، و عطای نعمت جزیل من کند، و به شکر یسیر راضی می شود (۲).

از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام مروی است که این آیه مخصوص به ماست، و حق تعالی به این آیه ما را خواسته نه غیر ما را (۳).

و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده که گفت: عبد خیر مرا خبر داده که حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الوصیین و امام الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین شنیده ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: که ای علی مراد از (الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) ذریه تواند، و چون روز قیامت شود ذریه تو سر از قبور بر دارند، ایشان سه طایفه باشند، یکی آن که با توبه از دنیا بیرون رفته باشند، و طایفه دوم آن که سیئات و حسنات ایشان مساوی باشد، و طایفه سوم آنان اند که حسنات ایشان راجح

ص: ۱۰۰

۱- (۱) زبده التفاسیر ملاً فتح الله کاشانی ۵: ۴۸۱-۴۸۵.

۲- (۲) عده الداعی ابن فهد حلّی ص ۳۱۳.

۳- (۳) مجمع البیان ۸: ۱۸۶.

باشد بر سیئات ایشان.

و از ابو حمزه ثمالی روایت است که فرمود: که من در مجلس شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو مرد آمدند از اهل عراق نزد آن سرور و گفتند:

یابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه، حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای اهل عراق آیا شما بر آنید که این آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، پس بر شما لازم باشد که همه امت در جنت باشند.

چون من از آن پیشوای دین این سخن شنیدم گفتم: یابن رسول الله پس این آیه در حق چه کسان نازل شده؟ آن حضرت فرمودند: نزلت والله فینا أهل البیت، نزلت والله فینا أهل البیت، نزلت والله فیما أهل البیت. یعنی سه بار تکرار فرمود که به خدا سوگند که این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده.

پس پرسیدم که یابن رسول الله از ذریه علی بن ابی طالب علیه السلام آن که ظالم نفس خود است چه کس است؟ فرمود: کسی است که سیئه و حسنه او یکسان باشد، و هیچ یک بر دیگری غالب نباشد.

پس پرسیدم که یابن رسول الله مراد از مقتصد ایشان چه کس است؟ فرمود:

کسانی که در منازل خود به عبادت ملک علام مشغول باشند، و در خانه ها به ذکر تلاوت کتاب الله اوقات خود صرف کند تا روزی که مرگ بر ایشان در رسد.

آن گاه گفتم: یابن رسول الله مراد از سابقات چه کسانیست؟ فرمود: ایشان آنان اند که فی سبیل الله مجاهده کنند، و مردم را به راه راست دعوت نمایند، چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ذریه او که اهل عصمت اند(۱).

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که این آیه در

ص: ۱۰۱

۱- (۱) معانی الأخبار صدوق ص ۱۰۵ ح ۳، البرهان ۶: ۳۶۷ ح ۹.

حق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، سابق ائمه اند، و مقتصد صلحای ایشان که مرتبه امامت ندارند، و ظالم گناهکاران ایشانند(۱).

و از حضرت امام معصوم الشهید المسموم ابی الحسن الرضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو از این آیه پرسیدند که عام است یا خاص؟ فرمود: که خاص در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله، بعد از آن فرمود: که نمی دانید که وارث بحسب ظاهر اهل اصطفای است، چنانچه در کریمه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (۲) که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشان است نه فاسقان(۳).

وأسامه بن زید روایت کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از این آیه سؤال کردند، آن حضرت فرمود که: سابقنا سابق، و مقتصدنا ناج، و ظالمنا مغفور.

و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در حق اهل بیت، به سبب این روایات مذکوره استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی. تم کلام التفسیر.

تنبیه

بدان که در تفسیر مذکور هفت حدیث مذکور شد، که آیه شریفه در شأن اولاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، و مختص ایشان است، و ایشان موصوف اند به صفت اصطفاء.

مؤید این معنا واقع است در مناقب ابن شهر آشوب به این نحو: أبو صالح، عن ابن عباس فی قوله (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَيِّئَاتُ عَلِيٍّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى) (۴) قال: هم

ص: ۱۰۲

۱- (۱) مجمع البیان ۸: ۲۴۶.

۲- (۲) سورة حدید: ۲۶.

۳- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۰۷ ح ۱۴.

۴- (۴) سورة نمل: ۵۹.

أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب، وفاطمه، والحسن، والحسين، وأولادهم إلى يوم القيامة، هم صفوه الله، وخيرته من خلقه.

و در کتاب محاسن اصفهان که مؤلفش مافروخی است، این حدیث صحیح نیز مرقوم شده است که: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ قَرِيشًا، وَمِنْ قَرِيشٍ هَاشِمًا.

وقال علي بن إبراهيم في تفسير الآيه المذكوره، قال: هم آل محمد عليهم السلام(۱).

و از حدیث حضرت سید الساجدین، و قدوه العارفين، امام زین العابدین علیه السلام که فرمود: نزلت واللّه فینا أهل البيت(۲)، و سه مرتبه قسم به ذات الله یاد نموده که در شأن ما اهل بیت نازل شده، و سائل سؤال نمود که ظالم نفس خود از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام چه کس است؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام جواب فرمود.

چنانچه مذکور شد معلوم و مستفاد می شود که ذریه از جمله اهل بیت نبوت باشند، و إلا «والله فینا أهل البيت» سه مرتبه مؤکد به قسم «والله» فرمودن، و بیان کردن ظالم بر نفس خود، و مقتصد و سابق به خیرات را، به نحوی که سمت ذکر یافت مناسب نخواهد بود، با وجود آن که موافق «من حلف بالله كاذباً فقد كفر» هیچ احدی از مؤمنین قسم کاذب به ذات الله نمی خورد، پس چون به لسان مطهر ائمه معصومین جاری شود.

و از حدیث حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مجلس مأمون مذکور شد معلوم می شود که داخل عترت باشند ذریه رسول صلی الله علیه و آله، و إلا

ص: ۱۰۳

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۱۲۹.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۱۰۵ ح ۳.

ایراد (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا) الآیه، در تشبیه تمام و موافق نخواهد بود، به جهت آن که به نحوی که از تفسیر خلاصه المنهج مبین و بیان عبارت حدیث مسطور شده، که آیه شریفه خاص در عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و به حسب ظاهر اهل اصطفا منظور است.

چنانچه در کریمه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (۱) که نبوت و کتاب در میان ذریه نوح و ابراهیم مختص مهتدیان است نه فاسقین.

و در آیه «اصطفینا» نیز ایراث کتاب در میان جمعی که به صفت اصطفا موصوف اند مختص مهتدیان ایشان که ائمه معصومین صلوات الله تعالی علیهم اجمعین باشند خواهد بود، نه سایر ناس معلوم می گردد که ظالم بر نفس و مقتصد و سابق به خیرات مجموع به صفت اصطفا موصوف اند، و داخل عترت اند، و الا مختص به عترت مذکوره به نحو مرقوم نخواهد بود.

و مؤید مقصود است آنچه مستفاد می گردد از بقیه مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون در تفسیر آیه که به این عبارت فرموده اند: ولكن أقول: أراد الله عزوجل بذلك العتره الطاهره، فقال المأمون: وكيف عنى العتره من دون الأئمه؟ فقال الرضا عليه السلام: إنه إذا أراد الأئمه لكانت بأجمعها في الجنة؛ لقوله تعالى (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم كلهم في الجنة، فقال: (جَنَاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ) الآیه، فصارت الوراثه للعتره الطاهره لا لغيرهم (۲).

چنانچه من بعد تمام حدیث با ترجمه اش مذکور می شود إن شاء الله تعالی.

و چون واجب است که اخبار و احادیث اهل بیت عصمت با هم مطابقت

ص: ۱۰۴

۱- (۱) سورة حدید: ۲۶.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۰۷ ح ۱۴.

داشته باشند، و سابق بر این از کلام سید الساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمودند که «والله نزلت فینا أهل البيت» و اهل بیت را به این سه فرقه ظالم بر نفس، و مقتصد، و سابق بر خیرات، مؤکد به قسم تفسیر نمودند.

و از سایر احادیث که در این فصل و من بعد مذکور شد و می شود معلوم است اختصاص آیه شریفه به ذریه طیبه نبویه صلی الله علیه و آله، پس اهل بیت و عترت بنا بر موافق احادیث در این مقام باید ذریه رسول صلی الله علیه و آله باشند.

و مؤید این قول خبری است که ابن شهر آشوب در مناقب، و صدوق رحمهما الله تعالی در امالی ایراد نموده، به این عبارت: الطالقانی، عن أحمد الهمدانی، عن المنذر بن محمد، عن جعفر بن سلیمان، عن أبیه، عن عمرو بن خالد، قال: قال زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب: فی کلّ زمان رجل منّا أهل البيت یحتجّ الله به علی خلقه، و حجّه زماننا ابن أخی جعفر بن محمد، لا یضللّ من تبعه، ولا یهتدی من خالفه(۱).

و ابن ادریس در مستطرفات کتاب مسمی به سرائر از کتاب ابن قولویه روایت کرده: عن حذیفه بن الیمان، قال: نظر رسول الله صلی الله علیه و آله إلی زید بن حارثه، فقال: المقتول فی الله، والمصلوب فی امتی، والمظلوم من أهل بیتی سمی هذا، وأشار بیده إلی زید بن حارثه، فقال: ادن منی یا زید، زادک اسمی عندی حباً، فأنت سمی الحیب من أهل بیتی(۲).

و آنچه از این دو کتاب استخراج شده، دال و ناص است بر مقصود، و حاصل معنا چنان می شود که میراث دادیم کتاب را به جمعی که به صفت اصطفا موصوف اند، و از جمله عترت و ذریه اند، به خصوص عترت طاهره دون غیرهم.

و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در قاعده بیست و یکم از کتاب مناقب

ص: ۱۰۵

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۳۷ ح ۸۵۶، بحار الأنوار ۴۶: ۱۷۳ ح ۲۴.

۲- (۲) سرائر ابن ادریس ۳: ۶۳۸.

الطاهرين ايراد نموده در بيان تولّد قائم اهل بيت عليه السلام و غيبت او، که ابوهاشم جعفری گفت: که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام فرمود در بيان اين آيه که (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) کسی است که از ما که به امام قائل نباشد (وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ) کسی است از ما که به امام قائل باشد و (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) امام است عليه السلام.

من در نفس خود گفتم: چه عظيم مرتبه ايست که خدای تعالی به آل محمّد داده، در حال به من نگاه کرد آن حضرت عليه السلام و گفت: الأمر أعظم ممّا حدّثتک به نفسک من عظم شأن آل محمّد عليهم السلام، فاحمد الله فقد جعلک مستمسكاً بحبلهم، تدعى يوم القيامة بهم إذا دعى كلّ اناس بإمامهم، فأبشر أباهاشم، فإنّک علی خير(۱).

و ابوهاشم از جمله ذریه جعفر طیار است(۲)، و پر غرابتی ندارد که جميع ذریه علی بن ابی طالب عليه السلام داخل عترت رسول الله عليه السلام باشند، به جهت آن که «عترت» به کسر عین در لغت به معنی خویشان و نزدیکان آمده است، چنان که در مقدمه مذکور شد.

و مؤید این معناست آنچه عروه الاسلام الشيخ الفقيه أبو جعفر ابن بابويه القمي رضوان الله تعالى عليه در مجلس تاسع عشر يوم الجمعة ثانی و عشرین از شهر رمضان المبارک سنه سبع وستين وثلاثمائه، در امالی که از جمله کتب معتبره اوست بیان احوالات پسران مسلم بن عقيل را به روایت معنعن از پدر بزرگوار خود نقل نموده.

که چون مدت حبس پسران مسلم بن عقيل بعد از شهادت حضرت امام

ص: ۱۰۶

۱- (۱) الثاقب فی المناقب ص ۵۶۶ ح ۵۰۶.

۲- (۲) به این ترتیب: ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر الطیار، از محدّثین جلیل القدر بوده، به کتاب این جانب المحدثون من آل أبی طالب ۱: ۵۰۶-۵۴۷ مراجعه شود.

حسین علیه السلام متمادی شد، و به یک سال کشید، گفتند مر زندانبان که: «نحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله، ونحن من ولد مسلم بن عقیل بن اَبی طالب بیدک اساری».

و بعد از استماع این معنا، زندانبان خود را به پای ایشان انداخته معذرت خواست، و مرخص نمود ایشان را، و گفت: مخفی باشید در روز و شب حرکت نمائید، تا آن که خدای تعالی شما را فرج بدهد، ایشان قطع مسافت می نمودند، تا آن که به عجزه ای رسیدند.

و چون قریب به لیل بود، سؤال نمودند از آن عجزه که در این سواد لیل ما راه به جایی نمی بریم، امشب ما را در خانه خود ضیافت کن تا آن که صبح باز به پیمودن راه مشغول شویم، و گفتند به او که: نحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله هربنا من سجن عبیدالله بن زیاد من القتل.

عجزه به ایشان گفت: که دامادی دارم فاسق، می ترسم که از احوال شما مطلع شود و شما را شهید نماید، آخر الأمر ایشان به خانه عجزه ماندند، چون داماد ملعون آن عجزه مطلع شد، و ایشان را اسیر نمود، گفتند به او: نحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله.

چون صبح شد آن خارجی غلام سیاه خود را مأمور به قتل ایشان نمود، و چون آن غلام اراده قتل ایشان کرد به دستور گفتند به او: نحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله. و چون آن غلام بعد از استماع این نسبت از قتل ایشان امتناع نمود، ثانیاً آن ملعون به پسر خود گفت: که ایشان را شهید نماید، باز به پسر او گفتند که:

نحن من عتره نبیک محمد صلی الله علیه و آله، پسر بعد از استماع این معنا امتناع از قتل ایشان نمود.

آخر آن لعین سنگ دل خود متوجه قتل آن دو مظلوم هاشمی شده، نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را منظور نداشت، و ایشان را شهید کرد، و عاجلاً در دنیا به غضب ابن

زیاد گرفتار شد به امر او به قتل رسید، و آجلاً به عذاب گرفتار گردید(۱).

بنابر این روایت مکرر ایشان خود را عترت رسول گفتند به اعتبار قرابت، و از این معنا لایح و مستفاد می شود که اصطلاح عرف و لغت بوده که عترت به مطلق خویشان قریب مطلقاً در وقت تکلم مع الغیر خطاب نمایند، چنانچه مکرراً از شهادت آن دو ذو الشهادتین مظلوم مسموع شد که فرمودند: نحن من عترت نبیک محمد صلی الله علیه و آله.

و من بعد نیز احادیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام مذکور می شود که دالّ است بر این معنا، و در آخر روایت مرقومه وارد است که بعد از آن که آن ملعون را به جهنّم واصل گردانید، سر آن خارجی را بر سر نیزه نمودند، و اطفال از اطراف سنگ بر آن سنگین دل انداخته می گفتند که: هذا قاتل ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله.

و از این کلام مستفاد می شود که موافق اصطلاح و عرف شیاع اطلاق ذریه بر اقارب نزدیک به نحوی بوده که اطفال نیز از غایت شیوع به این نحو در ما بین خود متکلم بوده اند، و این معنا از تداول مضمون این خبر که دست به دست رسیده سراسر ظاهر می گردد، و در این سرّ اولویت و تقدّم خطاب عترت و ذریه میان اقارب نسبت به جمعی که از نسل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام باشند معلوم می گردد.

وروی أبو مخنف لوط بن یحیی الأزدی فی مقتله عند ذکر مقتل مسلم بن عقیل: فلما رأى مسلم بأنّ القوم قد تفرّقوا، وسمع قتل هانی بن عروه، خرج علی وجهه، و سار یخترق السکک و المحال، حتّى خرج من الکوفه و أتى الحیره، و جعل یدور فی شوارعها، حتّى أتى داراً عالیه و فیها دهلیز کبیر، و فیہ امرأه

ص: ۱۰۸

مسلمه جالسه، فقال لها مسلم: يا أمه الله اسقيني شربه من الماء، فأتته بها فأخذها وشرب، ووقف في موضعه ينظر إلى الدار، فقالت له المرأة: يا فتى ما هذا النظر إلى دار فيها حريم لغيرك، فأتق الله واذهب لسيلك.

فقال مسلم رضى الله تعالى عنه: والله ما نظرت إلى دارك بسوء، ولا وقع بقلبي شيء مما ذكرت، وإنما أنا رجل مظلوم مطلوب، وأريد من يجيرني بقيه يومى هذا، فإذا جنّ على الليل خرجت، فقالت المرأة وكانت يقال لها طوعه: وأى الناس أنت يا هذا؟ فقال: من بنى هاشم، فقالت: وأى بنى هاشم؟ فقال: من أعلاها شأناً وأرفعها مكاناً، أنا من آل محمّد، فقالت: ما اسمك من آل محمّد؟ فقال: مسلم بن عقيل بن أبي طالب، فقالت له: وأنا والله هاشميه، فأنا أحقّ من أجارك، ادخل آمناً غير خائف.

وساق قصه مقتل مسلم بن عقيل وغصته رضى الله عنه، إلى أن قال: فلما نظر ابن أشعث إلى مسلم وشجاعته وانتهزام الرجال من بين يديه، أنفذ إلى ابن زياد لعنه الله، وقال: أدركنى بالرجال، فقد قتل مسلم بن عقيل منّا مقتله عظيمه، فلما بلغ ابن زياد ذلك بعث إليه يقول: ثكلتك أمك وعدموك قومك يابن الأشعث، إنّما بعثتك إلى رجل واحد قتل منك هذه المقتله، فكيف بك إذا بعثتك إلى من هو أشدّ منه بأساً وأصعب حراساً وأكثر عدداً، يعنى بذلك الحسين عليه السلام.

فكتب إليه ابن الأشعث يقول: بل ثكلتك أمك يابن زياد عساك ظننت أنك وجهتى إلى بقال من بقايل الكوفه، أو جرمقى من جرامقه الحيره، أو ما علمت أنك وجهتى إلى سيف من سيوف آل محمّد، بطل قمقام، وفارس ضرغام(1).

و از آنچه مرقوم شد مستفاد می شود که لفظ «آل» به اقارب نزدیک نیز استعمال می شده، به نحوی که در سند هفتاد و نهم من بعد از حدیث کافی و تهذیب الأحکام تعمیم این استعمال صریحاً ظاهر می گردد.

ص: ۱۰۹

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه تحقیق معنی عترت نموده، و بعد از طی مراتب سخن در این مقام ایراد کلامی نموده که ملخص ترجمه اش این است: که اگر سؤال کنند طائفه اهل سنت و مخالفین از قول نبی صلی الله علیه و آله که فرموده: من گزارنده ام در میان شما چیزی را که اگر متمسک شوید شما به آن گمراه نمی شوید بعد از من، و آن کتاب خدای تعالی و عترت من اند، آگاه باشید و بدانید که این دو چیز از هم جدا نمی شوند تا آن که وارد شوند بر من در کنار حوض.

پس چه امر مانع است شما را که ابوبکر از عترت باشد، و کلّ بنی امیه از عترت باشند، یا آن که سؤال نمایند که اگر عترت منحصر به اولاد حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد لازم می آید که حضرت یعسوب المتّین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام داخل عترت نباشد، پس در جواب این سؤال بگو که مانع این امر چیزی است که در لغت وارد شده و دالّ است بر آن قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

اما دلالت قول آن حضرت صلی الله علیه و آله، پس این است که فرمود: عترت من اهل بیت من اند، و اهل بیت را در کتاب مسطور موافق لغت و اصطلاح به جمعی تفسیر نموده که صاحب آن اهل باید متکفل احوال ایشان شود از اقارب نزدیک، مثل اولاد او و اولاد جد قریب او، و اهل رسول الله صلی الله علیه و آله در این مقام به بنی هاشم تفسیر نموده نه به سایر بطون، پس ابوبکر و بنو امیه چون از اولاد جد از این معنا بیرون می روند.

و جمیع معانی لغوی عترت را نقل نموده، و گفته است به این عبارت که قال محمّد بن علی بن الحسین مصنّف هذا الكتاب: والعتره علی بن ابی طالب علیه السلام و ذرّيته من فاطمه علیها السلام و سلاله النبی الذین نصّ الله تبارک و تعالی علیهم بالإمامه علی لسان نبیه صلی الله علیه و آله، وهم اثنا عشر، أولهم علی بن ابی طالب، و آخرهم القائم

المهدى صلوات الله عليهم على جميع ما ذهبت إليه العرب في معنى العتره (۱).

یعنی گفته است محمّد بن علی بن الحسین مصنّف این کتاب که: لفظ عترت شامل علی بن ابی طالب و ذریه اوست که از حضرت فاطمه و اولاد پیغمبر باشند، که نص فرمود خداوند تبارک و تعالی ایشان بر زبان پیغمبر خود صلی الله علیه و آله، و ایشان دوازده کس اند، اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان حضرت قائم بامر الله مهدی صلوات الله عليهم اجمعین است موافق جمیع آنچه رفته اند بر آن اهل لغت عرب در معنی عترت.

و از این کلام که «والعتره علی بن أبی طالب علیه السلام و سلاله النبی صلی الله علیه و آله الذین نصّ الله» الخ فرموده، عدم شمول لفظ عترت جمیع ذریه و اقارب نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مستفاد نمی شود، هر چند کلام محمول بر تأسیس که اولی از تأکید است نشود، به جهت آن که اثبات صفتی از برای جمعی نفی ماعدا نمی کند مگر به قرینه، چنانچه در حدیث ثقلین قرینه به اخراج ما بقی هست، به نحوی که ابن بابویه رحمه الله در کتاب مذکور نقل نموده که مراد از مقارنت با کتاب الله مقارنت فرد اکمل است که به عنوان ظن و اجتهاد نباشد، بلکه به عنوان یقینی بوده باشد، و این معنا مختص حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین است.

و مقصود از عترت بنا بر این در حدیث عترت طاهره است، پس از ذکر این قرینه در کلام ابن بابویه رحمه الله از برای تخصیص این حدیث به ائمه اطهار عليهم السلام، و تخصیص مطلق عترت به اقارب نزدیک که موافق لغت است، و تفسیر اهل نبی صلی الله علیه و آله به بنی هاشم چنانچه مذکور شد، عموم و شمول لفظ عترت به اقارب نزدیک معلوم می شود.

بلکه از کلام سابق بر این که به این عبارت نقل نموده: فإن قال صاحب الكتاب: فلم زعمت أنّ الإمامه لا يجوز لفلان وولده وهم من العتره عندك؟

ص: ۱۱۱

قلنا له: نحن لم نقل هذا قياساً، وإنما قلنا اتِّباعاً لما فعله النبي صلى الله عليه وآله بهؤلاء الثلاثة، دون غيرهم من العتره، ولو فعل بفلان ما فعله بهم، لم يكن عندنا إلا السمع والطاعة (١).

غایت ظهور دارد، و شمول لفظ عترت غیر ائمه عليهم السلام را به جهت استلزام این کلام صریحاً عترتی را غیر ائمه معصومین عليهم السلام که امامت جهت ایشان مقرر نشده است.

وفی موضع آخر من کتابی اکمال الدین ومعانی الأخبار: العتره ولد الرجل وذریته من صلبه، فلذلك سمیت ذریه محمد صلی الله علیه وآله من علی وفاطمه علیهما السلام عتره محمد صلی الله علیه وآله، قال ثعلب: فقلت لابن الأعرابی: فما معنی قول أبي بكر فی السقیفه:

نحن عتره رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال: أراد بذلك بلدته وبيضته، وعتره محمد صلی الله علیه وآله لا محاله ولد فاطمه علیها السلام، والدلیل علی ذلك ردّ أبي بكر وإنفاذ علی علیه السلام بسوره براءه، وقوله صلی الله علیه وآله: امرت أن لا یبلغها عنی إلا أنا أو رجل منی، فأخذها منه ودفعها إلى من كان منه دونه، فلو كان أبوبکر من العتره نسباً دون تفسیر ابن الاعرابی أنه أراد البلده، لكان محالاً أخذ سوره براءه منه ودفعها إلى علی علیه السلام (٢).

وأسوه العلماء فی العالم علامه المحققین علامه حلی رحمه الله در مبحث وصیت در کتاب تذکره الفقهاء به این عبارت نقل نموده: ولو أوصی لعترته، قال ابن الأعرابی و ثعلب: إنهم ذریته، وقال ابن قتیبه: إنهم عشیرته، وفيه للشافعیه وجهان، أظهرهما عندهم الثانی، وبه قال زید بن أرقم (٣).

واز این کلام شمول لفظ «عترت» غیر ائمه عليهم السلام را نیز معلوم می گردد.

ومؤید این مطلب است آنچه در کتاب کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمه

ص: ۱۱۲

۱- (۱) کمال الدین شیخ صدوق ص ۹۷.

۲- (۲) کمال الدین ص ۲۴۵ و معانی الأخبار ص ۹۱.

۳- (۳) تذکره الفقهاء علامه حلی ۲۱: ۲۰۴.

الاثنى عشر واقع است به این عبارت: الحسين بن علي، عن هارون بن موسى، عن أحمد بن علي بن إبراهيم العلوي المعروف بالجواني، عن أبيه علي بن إبراهيم، عن عبد الله بن محمد المدني، عن عماره بن زيد الأنصاري، عن عبد الله بن علاء، قال: قلت لزید بن علی: ما تقول في الشيخين؟ قال: قلت: فأنت صاحب الأمر؟ قال: لا ولكنني من العترة، قلت: فإلي من تأمرنا؟ قال: عليك بصاحب الشعر، وأشار إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام (١).

و این کلام دالّ است بر آن که زید از جمله ائمه عليهم السلام نیست، خود را از عترت شمرده است، و صریح است شمول لفظ «عترت» غیر ائمه عليهم السلام را، پس اصوب آن است که در بعضی مواضع که قرینه تخصیص باشد لفظ عترت مختص به عترت طاهره گردد، و إلا بر عموم و شمول خود باقی بماند، و اگر بعد از ائمه عليهم السلام اصطلاح خاصی شده باشد که لفظ عترت مختص ائمه معصومین عليهم السلام باشد، مطلقاً منافاتی به مقصود ندارد.

وفي كتاب ضوء الشهاب: قوله صلى الله عليه وآله «احفظوني في عترتي» وفي نسخة «فإنهم وديعتي» عتره الرجل: أولاده وأولاد أولاده ونسله ورهطه الثلاثون، والعترة أيضاً قلاله مجمع من المسك والاناويه يقول صلى الله عليه وآله: احفظوا آلي وأولادي لأجلي ولمكاني.

وقد روى عنه عليه السلام: أكرموا ولدي، صالحهم لله وطالحهم لي.

وقوله عليه السلام «احفظوني في عترتي» من أفصح الكلام، يقول: حفظت زيدا في عمرو، أي: حفظته في حفظ عمرو، أو أنني لما حفظته كنت أحفظ عمرواً، وكان هو الغرض في ذلك.

ومن الواجب المتعين موالاتهم وحبهم، وكيف لا يكون ذلك ومودتهم هي

ص: ١١٣

التي جعلها الله أجر الجميع ما تعنى صلى الله عليه وآله فيه، وكانوا على شفا حفره من النار فأنقذهم، حيث يقول جلّ وعلا: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وقال صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، وعترتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.

وفائده الحديث الحث على موالاه أهل البيت عليهم السلام، والوصيه بحفظهم لمكانه، وإعلام أنهم عليهم السلام ودائعه التي استودعها أمته. وراوى الحديث أنس بن مالك.

فعلى ما فصله اگر حدیثی در باب اهل بیت و عترت از ائمه معصومین علیهم السلام منقول شود که مختص ائمه اطهار علیهم السلام نباشد صریحاً یا ضمناً، ممکن است که شامل جمیع ذریه باشد، و اخراج این بقیه السیف از شرافت قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بدون حجّتی از حجّاجیت نفس اعداست.

سرخ رویی نتوانند بکس دید چنان که نگویند به اولاد پیمبر هم آل

و در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی - حقه الله تعالی برحمته - که از کمال علماء شیعه است، در تفسیر آیه شریفه (ثُمَّ أُورَثْنَا) [\(۱\)](#) ایراد نموده که:

والمروى عن الباقر والصادق عليهما السلام أنّهما قالَا: هي لنا خاصّة وإيانا عنى. وهذا أقرب الأقوال [\(۲\)](#).

یعنی روایت کرده شده است از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که ایشان فرمودند: که آیه شریفه اصطفا در شأن ما اهل بیت نازل شده، و ما را بخصوص خدای تعالی خواسته است از این آیه.

فعلى هذا استفاد می شود که جمیع ذریه داخل به صفت اصطفا باشند به

ص: ۱۱۴

۱- (۱) سورة فاطر: ۳۲.

۲- (۲) مجمع البیان ۸: ۱۸۶.

جهت قوله تعالی (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ) که معلوم است که ائمه معصومین علیهم السلام داخل این دو فرقه نیستند.

وصاحب مجمع البیان بقوله «هذا أقرب» که گفته است، این معنا را اقرب دانسته که در شأن جمیع ذریه نازل شده باشد.

و باز در تفسیر مجمع البیان واقع شده که: روی اصحابنا عن میسر بن عبدالعزیز، عن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام أنه قال: الظالم لنفسه منّا من لا يعرف حقّ الإمام، والمقتصد منّا العارف بحقّ الإمام، والسابق بالخیرات هو الإمام، وذلك کلّهم مغفور لهم.

وعن زیاد بن المنذر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: أمّيا الظالم لنفسه منّا، فمن عمل صالحاً و آخر سيئاً، وأمّا المقتصد فهو المتعيّد المجتهد، وأمّيا السابق بالخیرات فعلى والحسن والحسين علیهم السلام ومن قتل من آل محمّد صلى الله عليه وآله شهيداً^(۱).

یعنی: روایت کرده اند اصحاب از میسر بن عبدالعزیز، از مولانا العالم الفائق نور الله الشارق ابي عبدالله جعفر الصادق عليه السلام که فرمودند: ظالم بر نفس خود از ما اهل بیت کسی است که حق امام عليه السلام را نداند، و متوسّط از ما اهل بیت آن است که عارف به حقّ امام عليه السلام باشد، و سابق به خیرات از ما اهل بیت امام عليه السلام است، و این جمع کلّ ایشان مغفورند.

ممکن است که مراد از کسی که حقّ امام را نداند در حدیث آن باشد که حقّ رعایت و تکریم و احترام امام عليه السلام را کما ینبغی نداند و بفعل نیاورد، چنان که گذشت، نه آن که به امامت ایشان قائل نباشد، و موت او در حین جهل به امام متحقّق شود بدون لزوم توفیق توبه و ایمان، چنانچه ظاهراً از بعضی احادیث

ص: ۱۱۵

شریفه را نسبت به اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و مختص به ایشان دانسته اند مطلقاً، و این معنا را اقرب شمرده اند، فعلی هذا ذریه بخصوص موصوف به صفت اصطفی خواهد بود، و از بقیه آیه شریفه مغفرت جمیع ذریه رسول صلی الله علیه و آله چنانچه مذکور شد مستفاد می گردد، و این امتیاز عظیمی است ذریه را نسبت به سائر ناس.

و آیه شریفه را که به نحو دیگر بعضی از مفسرین سیما علماء عامه تفسیر نموده اند، و مختص به ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگردانیده اند، و شامل جمیع امت کرده اند، چنانچه از کلمات علماء اهل سنت که در طی ذکر مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام مذکور می شود، این معنا مبین می گردد، با حدیث حضرت امام الساجدین که مؤکد به قسم ساخته سه مرتبه که «والله نزلت فینا أهل البيت» و حدیث حضرت امامنا و مولانا الشهید المسموم أبوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکالمه با مأمون که در مرو واقع شده و امثاله، و سایر احادیث که من بعد ان شاء الله مذکور می شود جمع نمی شود، و احتمال عدم اختصاص ندارد، چنانچه مکرر مذکور شد.

سند دوم: در بیان آیه مودت

اشاره

در سوره شوری واقع شده است قوله تعالی (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسِبْنَاهُ نِزْدًا لَهُ فِيهَا حُشِينًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ شَكُورٌ) (۱).

تفسیر این آیه شریفه این است که: بگو ای محمد صلی الله علیه و آله به امت خود که نمی خواهم عوض تبلیغ رسالت از شما مزدی مگر محبت خویشان خود را، و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد، زیاده کنیم مر او را حسنه نیکویی، یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را، به درستی که خدا

ص: ۱۱۷

آمرزنده است مر سیئات بندگان را، جزا دهنده است طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب، و تفضل نمودن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق.

و صدوق - سلام الله علیه - در باب النوادر از کتاب من لا یحضره الفقیه که آخر ابواب کتاب مذکور است، به سندی که عن قریب سمت ذکر خواهد یافت، در اثنای وصایای رسول صلی الله علیه و آله، روایت نموده به این عنوان که: یا علی الإسلام عریان، فلباسه الحیاء، وزینته الوفاء، ومروءته العمل الصالح، وعماده الورع، ولكل شیء أساس، وأساس الإسلام حبنا أهل البيت (۱).

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که حضرت سید المرسلین اساس اسلام را محبت اهل بیت فرموده اند.

و ایضاً صدوق در باب انقطاع یتیم الیتیم، از کتاب مذکور فرموده است: قد روی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن قول الله عزوجل (فإن آنتنم منهم رُشداً فادفعوا إلیهم أموالهم) (۲) قال: إیناس الرشد حفظ المال.

وفی روایه محمّد بن أحمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن عبدالله بن المغیره، عمّن ذکره، عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال فی تفسیر هذه الآیه: إذا رأیتموهم یحبون آل محمد علیهم السلام، فارفعوهم درجه (۳).

و در اصول کافی، در باب ما یفصل بین المحقّ والمبطل فی أمر الإمامه: محمّد بن یعقوب الكلینی ایراد نموده حدیثی از ابوجعفر علیه السلام که با زید بن علی متکلم و سخن از رفعت مراتب و تکریم آل رسول صلی الله علیه و آله مذکور بود، آن حضرت

ص: ۱۱۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۶۴.

۲- (۲) سورة: نساء: ۶.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۲۲ ح ۵۵۲۳ و ۵۵۲۴.

فرمودند: الطاعه لواحد منّا، والمودّه للجميع (۱).

یعنی: طاعت امامت از برای واحد از ما، و محبت به سبب قرابت از برای جمیع ما اقارب است باید متحقق شود از امت، و شطر وافی از این حدیث شریف در باب دوّم ان شاء الله تعالی مسطور خواهد شد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسنداً بعد از آن که اجر را به عوض نبوت و قربی را به اهل بیت تفسیر نموده، گفته است که: ثمّ قال: ألا ترى أنّ الرجل يكون له صديق، وفي نفس ذلك الرجل شيء على أهل بيته، فلا يسلم صدره، فأراد الله أن لا يكون في نفس رسول الله صلى الله عليه وآله شيء على أمته، ففرض عليهم المودّه في القربى، فإذا أخذوا أخذوا مفروضاً، وإن تركوا تركوا مفروضاً (۲).

یعنی: بعد از طی کلام سابق گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام: که آیا نمی بینی این را که مردی می باشد از برای او محبتی و دوستی، و در نفس آن مرد عداوتی هست بر اهل بیت آن دوست، پس سالم نمی ماند صدر آن دوست به دوستی نسبت به آن مرد.

پس واجب ساخت خدای تعالی بر امت مودت اقرباى رسول الله صلى الله عليه وآله و آله را، تا آن که دوستی رسول صلى الله عليه وآله و آله نسبت به امت پیغمبر متغیر نشود، و اگر ایشان اخذ کنند این مودت را اخذ امر واجبی کرده باشند و مثاب باشند، و اگر ترک کنند ترک امر واجبی کرده باشند و معاقب باشند.

و باز علی بن ابراهیم بعد از بیان اجر نبوت که عبارت است از محبت اقرباى رسول صلى الله عليه وآله و آله ایراد نموده، قال رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ذلك: من حبس أجيراً أجره، فعليه

ص: ۱۱۹

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۵۶.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۵.

لعنه الله والملائكته والناس أجمعين، لا- يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً، وهو محب آل محمد، ثم قال: (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً) وهي إقرار الإمامه لهم والاحسان إليهم وبرهم وصلتهم (نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) أي:

نكافيء على ذلك بالإحسان(۱).

یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه و مراتب مسطوره: کسی که حبس کند و ندهد مزد اجیری را، پس بر اوست لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه، و قبول نمی کند خدای تعالی از او در روز قیامت نه صرف را و نه عدل، یعنی نه توبه او و نه فدیة که داده باشد، و این اجر رسالت محبت آل محمد صلی الله علیه و آله است.

و بعضی گفته اند که: صرف به معنی نافله، و عدل به معنی قریضه است، یعنی هیچ عبادت از او نه نافله و نه قریضه بدون محبت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله مقبول نیست.

بعد از آن، آن حضرت فرمود: که کسی که اخذ کند حسنه را که امامت است از برای ائمه معصومین علیهم السلام بخصوصهم در میان اقربا و احسان و نیکوئی و صلہ و محبت که به ذی القربی جمعاً است، زیاد می کنم از برای او در آن حسنه نیکوئی را، یعنی جزا می دهم او را جزای نیکو.

و در کتاب مسمی ببلال غله المطالب وشفاء عله المآرب سید منصور بن اسحاق الحسینی ایراد نموده: قال أبو الهيثم: قال النبي صلی الله علیه و آله: إنَّ الله جعل أجرى عليكم المودّه في أهل بيتي، وإنّي سائلكم غداً عنه محجف بكم، أي: ميرم ملخ بكم في المسأله.

و در حدیث و اعتقادات شیخ جلیل ابن بابویه رحمه الله(۲)، و وصیت علامه العلماء

ص: ۱۲۰

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۶.

۲- (۲) اعتقادات شیخ صدوق ص ۳۵۸-۳۶۰.

فی العالم جمال الدین ابن مطهر الحلی رحمه الله، تصریح شده به آن که در آیه شریفه لفظ «قربی» شامل جمیع ذریه است، و موذت ایشان عوض اجر نبوت لازم است بر جمیع، چنانچه من بعد ان شاء الله مسطور خواهد شد، پس تارک محبت اقبای رسول الله صلی الله علیه و آله حبس اجر نبوت نموده، و ملعون اند به لعن خدائی و رسول خدا و وملائکه و ناس اجمعین.

موافق حدیث صریح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علی بن ابراهیم رحمه الله که از استادان شیخ المحدثین محمد بن یعقوب الكلینی قدس سره نقل نموده است از لسان معجز بیان (وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی) چنانچه در مناقب مرتضوی: جابر بن عبدالله الأنصاری، از حضرت امام محمدباقر علیه السلام، از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که قال: أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن انادی فی الناس: ألا- من ظلم أجبراً أجره فعليه لعنة الله، ألا- من تولّى غیر موالیه فعليه لعنة الله، ألا- من سبّ أبویه فعليه لعنة الله، قال امیرالمؤمنین علیه السلام: فخرجت ونادیت فی الناس بما أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله.

فقام عمر بن الخطاب، وجماعه من الصحابه، و جاؤوا إلى النبی صلی الله علیه و آله، وقالوا:

یا رسول الله هل لما نادى علی من تفسیر؟ قال: نعم أنا أمرته ذلك، ألا من ظلم أجبراً أجره فعليه لعنة الله، والله تعالى يقول: (قُلْ لا- أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا- الْمِوَدَّةَ فِي الْقُرْبى) فمن ظلم أجرنا فعليه لعنة الله عزوجل، ومن تولّى غیر موالیه فعليه لعنة الله، والله تعالى يقول: (النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) ومن كنت مولاه فهذا علی مولاه، ومن سبّ والديه فعليه لعنة الله، وأنا وعلی بن أبی طالب أبوا هذه الأمة (۱).

ص: ۱۲۱

وصدوق رضی الله عنه در باب النوادر، که آخر ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه است، روایت نموده حدیثی به این عبارت: روی حمّاد بن عمرو، و أنس بن محمّد، عن أبيه جميعاً، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه و آله، أنه قال له: يا علي اوصيك بوصيه فاحفظها، فلا تزال بخير ما حفظت وصيتي، يا علي من كظم غيظاً وهو يقدر على إمضائه أعقبه الله يوم القيامة أمناً وإيماناً يجد طعمه.

وساق الروايه المذكوره إلى أن قال: يا علي من انتمى إلى غير مواليه فعليه لعنه الله، ومن منع أجيراً أجره فعليه لعنه الله (١).

و این دو حدیث شریف باعث اعتضاد و تقویت کلام سابق است.

و رئیس المحدثین محمّد بن یعقوب الكلینی قدس الله نفسه القدوسی در باب ما قبل باب الرياء از جامع کافی، به اسناد خود ایراد نموده تا ابی جعفر علیه السلام و برقی در کتاب محاسن روایت کرده به اسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام، که قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خمسہ لعنتهم و کلّ نبی مجاب: الزائد فی کتاب الله، والتارك لسنتي، والمكذب بقدر الله، والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله، والمستأثر بالفیء المستحلّ له (٢).

قال استادی صالح الفضلاء فی شرح الکافی: «وکلّ نبی مجاب» قيل: یحتمل أن یكون عطفاً علی فاعل «لعنتهم» و «مجاب» حیثند صفه لنبی. و یحتمل أن یكون کلّ نبی مبتدأ و مجاب خبره، والجمله حال لإفاده أنّ دعاءه علیهم ولعنه إیّاهم مستجاب قطعاً.

«والمکذب بقدر الله» کالمفوضه، حیث قالوا: لیس لله قدر، آی: تدبیر فی

ص: ١٢٢

١- (١) من لا یحضره الفقیه ٤: ٣٥٢-٣٦٢ ح ٥٧٦٢.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ٣٩٣ ح ١٤.

أفعالنا أصلاً، بل أقدرنا عليها، وفوّض أمرها وتدبيرها إلينا، كذا قال بعض الأصحاب.

«والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله» العتره: نسل الإنسان، قال الأزهري:

وروى ثعلب عن ابن الأعرابي أنّ العتره ولد الرجل وذريته وعقبه من صلبه، ولا تعرف العرب من العتره غير ذلك، واللحن يشمل قاتلهم وموذيهم وضاربهم ومانع حقوقهم وآخذ أموالهم.

«والمستأثر بالفىء المستحلّ له» فى بعض النسخ «والمستحلّ له» بالعطف للتفسير أو للتغاير، والفىء يطلق على الغنيمه، وهو ما اخذ من أموال الكفّار بحرب وغلبه، كما صرّح به المصنّف فى آخر كتاب الحجّه فى باب الفىء والأنفال وخمسه لله تعالى، أو لمن سمّاه فى كتابه الكريم، والباقي للمجاهدين على نحو ما ذكر فى موضعه، ويطلق أيضاً على الأنفال(1). تمّ كلامه أعلى الله مقامه.

وأيضاً فى باب الذنوب من الكافى، بحذف الاسناد إلى الرضا عليه السلام، قال: أوحى الله عزّوجلّ إلى نبي من الأنبياء: إذا اطعت رضيت، وإذا رضيت باركت، وليس لبركتي نهايه، وإذا عصيت غضبت، وإذا غضبت لعنت، ولعنتى تبلغ السابع من الورى(2).

از حديث فوق و این حدیث قدسی که محمد بن یعقوب الكلینی - قدس الله نفسه القدوسی - ایراد نموده، استفاد می شود صریحاً که ترك سنت و طریقه و ایذاء و عدم احترام و عدم اداء مزد رسالت، و ایصال خمس نسبت به اقارب رسول صلی الله علیه و آله، موجب لعن آن سرور دنیا و دین و جمیع پیغمبران که دعای ایشان به اجابت مقرون است می گردد، و این لعن تا هفت پشت بعد از او باقی خواهد بود،

ص: ۱۲۳

۱- (۱) شرح اصول کافی ملاً محمد صالح مازندرانی ۲۷۵:۹.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۲۷۵ ح ۲۶.

یا پیش از او به جهت آن که «وری» در لغت به هر دو معنا آمده است.

و از کلام شارح رحمه الله تعمیم حکم نسبت به جمیع ذریه، و تعمیم لفظ عترت مؤید به تأییدات مرقومه که مفصلاً بیان فرموده اند ظاهر است، و ممکن است که باعث بقای لعن تا هفت پشت سوء عمل و حرام زادگی که با عدو اهل بیت نبوت است بوده باشد، و شئومت این هر دو تا هفت پشت از ایشان باقی بوده، از هر یک عمل مستوجب این لعن متحقق شود، و منافی (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) (۱) نباشد، واللّه أعلم.

وفی کتاب نفحات اللاهوت، للمحقق الثانی جدی الأعلی الشیخ علی بن عبد العالی رحمهما اللّه تعالی، فی شرح حدیث آورده هنالك من کتاب التهذیب: انّ الأوّل والثانی أوّل من منع أهل البیت خمسهم بلا خلاف (۲).

وقال ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه فی سیاق قصه غزوه احد، ما موضع الحاجه منه مختصراً هذا: ظهر النبی صلی الله علیه و آله المنبر، فحمد الله وأثنى علیه، ثم قال:

أيها الناس انی رأیت فی منامی كأنّ سیفی ذوالفقار انفصم من عند ظبته، قال الناس: یا رسول الله فما أولتها؟ قال: وأما انفصام سیفی من عند ظبته فمصیبه فی نفسی، وروی عن ابن عباس أنّه صلی الله علیه و آله قال: أما انفصام سیفی، فقتله رجل من أهل بیتی (۳).

وظاهر است که مراد از رجل از اهل بیتی که فرمودند، حمزه رضی الله تعالی عنه بوده، که در غزوه احد به درجه شهادت رسید.

و ملاً فتح الله کاشی در تفسیر خود نقل نموده، که کواشی در تفسیرش که موسوم است به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسران اند نقل نموده، که معنی این آیه آن است که: ای محمد بگو که من از شما از برای ارشاد به معروف

ص: ۱۲۴

۱- (۱) سورة فاطر: ۱۸.

۲- (۲) نفحات اللاهوت محقق کرکی ص ۱۳۰.

۳- (۳) شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۴: ۲۲۱-۲۲۲.

و نهی شما از منکر چیزی نمی خواهم، و اجری طمع ندارم، اما می خواهم ملاحظه خاطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که شاید و باید و تعظیم ایشان را به واجبی مرعا دارید، و این اقارب من علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام، و ذریه این هر دواند.

پس بنابر این روایت ذریه حسن و حسین علیهما السلام نیز از اقارب باشند، و محبت ایشان بر خلائق فرض باشد.

و صاحب کشف در کشف ذکر نموده که مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی، از جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده، که آن حضرت گفت: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند، فرمود: ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی، اول کسی که در بهشت رود من باشم، و تو و حسن و حسین و زنان ما در دست راست و چپ ما باشند، و ذریات ما پشت زنان ما باشند، و شیعه ما خلف ذریه باشند.

و نیز در کشف آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که بهشت حرام گردانیده شده بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من، و مرا آزار رساند در عترت من، و هر که نیکویی کند به یکی از اولاد عبدالمطلب و او مکافات وی را نتواند کرد بر آن، پس من مکافات او خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند به من در روز قیامت (۱).

و ثعلبی که از اصحاب حدیث، و از مشاهیر اهل سنت است، در ابطال قول آن کس که گفته که این آیه منسوخ است، در تفسیر خود آورده که: محبت و موذت اهل بیت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است، و خلاف این کفر است،

ص: ۱۲۵

و منشأ خروج از اسلام، و مستلزم ناصبیت است، پس چگونه آن منسوخ باشد.

و دلیل بر این آن است که عبدالله بن حامد اصفهانی، به اسناد خود روایت کرده از جریر بن عبدالله البجلی، که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله شهید مرده باشد، و هر کس به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد کامل الایمان مرده باشد، و هر که بمیرد بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله مرحوم مرده باشد، و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله ملک الموت او را مژده دهد به بهشت، و بعد از آن منکر و نکیر.

و هر که بمیرد بر مودت آل محمد صلی الله علیه و آله در بهشت به ناز و نعمت باشد، همچنان که عروس را به زینت و ناز و نعمت تمام به خانه شوهرش برند، و هر که بمیرد بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله دو در بهشت در قبر بر روی او بگشاید، و هر که بر محبت آل محمد صلی الله علیه و آله مرده باشد قبر او زیارت گاه ملائکه رحمت باشد.

و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بر طریق سنت و جماعت مرده باشد، و هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت در میان هر دو چشم او نوشته باشد که او نومید است از رحمت خدا، و هر که بر دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد کافر مرده باشد، و هر که بمیرد بر بغض آل محمد صلی الله علیه و آله نشنود بوی بهشت را، و چون دوستی اهل البیت به این مرتبه بوده باشد پس منسوخ بودن آیه مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت نبود(۱).

و مؤید خسران اخروی معاندین اهل بیت نبوت است آنچه ایراد نموده کلینی قدس الله نفسه القدوسی فی باب الکبایر من الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن حبيب، عن عبدالله بن عبدالرحمن الأصم، عن عبدالله بن مسکان، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما من

ص: ۱۲۶

عبد إلاّ- وعليه أربعون جنّه حتّى يعمل أربعين كبيره، فإذا عمل أربعين كبيره انكشفت عنه الجنن، فيوحى الله إليهم أن استروا عبدى بأجنتكم، فتستره الملائكه بأجنتها.

قال: فما يدع شيئاً من القبيح إلاّ قارفه، حتّى يتمدّح إلى الناس بفعله القبيح، فيقول الملائكه: يا ربّ هذا عبدك ما يدع شيئاً إلاّ ركب، وأنا لنستحيى ممّا يصنع، فيوحى الله عزّوجلّ إليهم: أن ارفعوا أجنتكم عنه، فإذا فعل ذلك أخذ فى بغضنا أهل البيت، فعند ذلك ينهتك ستره فى السماء وستره فى الأرض، فيقول الملائكه:

يا ربّ هذا عبدك قد بقى مهتوك الستر، فيوحى الله عزّوجلّ إليهم: لو كانت لله فيه حاجه ما أمركم أن ترفعوا أجنتكم(١).

وفى كتاب المحاسن البرقى: محمّد بن على، عن المفضّل بن صالح الأسدى، عن محمّد بن مروان، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: يا رسول الله وإن شهد الشهادتين؟ قال: نعم، إنّما احتجب بهاتين الكلمتين عند سفك دمه، أو يؤدّى الجزية وهو صاغر، ثمّ قال: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: وكيف يا رسول الله؟ قال: إن أدرك الدجال آمن به(٢).

و در تفسير مذکور باز مرقوم شده كه: ذكر غفران و شكر بعد اقتراف مودّت اهل البيت، دلالت صريح دارد بر مغفرت خطايای محيّن اهل البيت، و لهذا در حديث وارد شده كه «حبنا أهل البيت ليحطّ الذنوب عن العباد، كما يحطّ الريح الشديده الورق عن الشجر»(٣) يعنى: دوستى ما كه اهل بيتيم مى ريزاند گناهان را

ص: ١٢٧

١- (١) اصول كافى ٢: ٢٧٩-٢٨٠ ح ٩.

٢- (٢) محاسن برقى ١: ١٧٣ ح ٢٦٦.

٣- (٣) بحار الانوار ٢٧: ٧٧ ح ٩ از قرب الاسناد.

از بندگان، همچنان که می ریزاند باد سخت برگ را از درخت. تمّ کلام التفسیر.

وبعضی تخصیص داده اند قریبی را به ائمه اطهار صلوات الله علیهم، لیکن از احادیث مذکوره، و تفسیر علی بن ابراهیم، لا سیما روایتی که آنفاً از تفسیر ملا فتح الله نقل شده، تعمیم مستفاد می شود، و به این نحو است نیز اعتقاد ابن بابویه و علامه حلی رحمهما الله تعالی، چنان چه سابقاً مذکور، و من بعد کلام ایشان بعینها ذکر خواهد شد.

و در کتاب منهج الیقین بعضی از احادیث فقیه و غیره در باب ذکر احسان علویه نقل شده، با آنچه در سند یازدهم مذکور است و ترقیم شده در آنجا که لفظ «اهل بیت» در این حدیث شامل همه سادات است، و علماء سلف نیز چنین حمل نموده اند، و کلام صدوق و وصیت علامه حلی را که جهت شیخ فخرالدین پسر خود رحمهم الله در آخر قواعد نقل نموده استشهاد جهت تعلیم اهل بیت نسبت به جمیع سادات و شمول آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) مر جمیع را موافق مذهب علامه رحمه الله با مؤیدات مشبعاً ایراد نموده.

فعلی هذا هر که منهج یقینی داشته باشد، می داند که تعمیمات مرقومه، و استشهادات مسطوره شایع، و نزد علماء متواتر است، و خلف عن سلف این منهج داشته اند، و حیف و میلی در این منهج به یقین نشده.

و در کتاب ابواب الجنان در فصل دوّم، در بیان جود و بر و احسان ایراد گردیده، قدری از بیان فضیلت سادات، و لزوم ادای خمس، و ذکر شده که چون حضرت شارع جهت قرابت حضرت سید الأنام این طایفه را از سایر خلایق به کرامتی خاص ممتاز گردانیده، و ذلت گرفتن زکات را که اوساخ مردم است بر ایشان نپسندیده، و از اموال مخصوصه قدری برای ایشان معین فرموده است که صرف نفقات خود نموده، که ذلیل صدقه کسان، و رهین منت ناکسان نباشند.

و بیان شده در آنجا که مردم غافل اند از این که همه مملکت ملک و مال

جهان، بلکه جمله عالمیان به طفیل جد بزرگوار ایشان صلی الله علیه و آله رنگ هستی پذیرفته اند، و ارزاق کافه انام از فیض وجود آبی گرام ایشان در عالم متواتر است، و امطار و برکات سماوات به آبروی اجداد امجاد ایشان بر کشت احوال همکنان متقاطر.

پس زمره اغنیا در ایصال حق اولاد مصطفی می باید که متی بر ایشان نداشته باشند، بلکه در سایر امور و مهمات ایشان نیز پیوسته کمر خدمت گذاری در میان جان بسته، همیشه در کمین قضای حوائج این قوم عالی مدارج مترصد و نشسته باشند، تا مکرر در روز یوم لا ینفع مال ولا بنون از کمر بستن خدمت ایشان به تاج و هاج سر بلندی ارجمند، و به یمن اخلاص این فرقه والا تبار از شفاعت پدران ایشان بهره مند گردند.

و حدیث سند یازدهم نیز که صدوق رحمه الله در من لا یحضره الفقیه ایراد نموده مؤید مطلب، چنان چه علامه در وصیت خود و صاحب منهج الیقین رحمهما الله مؤید از جهت این سلسله علیه علویه نقل نموده اند، با حکایت عبدالله مبارک که در سند صد و سیم این کتاب مسطور است، مشبعاً در طی تفصیل این بیان در فصل مذکور ابواب جنان ذکر شده، و داعی مجملی از آن مفصل از جهت تذکر شیوع این مطلب در کتب سلف و خلف ذکر نمود.

و ثقه الاسلام ابوعلی طبرسی در تفسیر این آیه شریفه روایتی از ابن عباس نقل نموده، که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال از اقاربی که امر به مودت ایشان شده نمودند، آن حضرت فرمودند: که علی و فاطمه و اولاد ایشان اند (۱). و تخصیص مستفاد نمی شود.

تنبیه

مقوی آن که ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از جمله

ص: ۱۲۹

اقربايند، می توانند آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱) که در سوره شعراء واقع است، به طریق اولی بوده باشد.

به جهت آن که مفسرین در طی تفسیر این آیه شریفه، که ترجمه اش این است که: بپیم فرمایم خویشتان نزدیک تر خود را، یعنی که در انداز و تخویف از عذاب الهی ابتدا کن بالأقرب فالأقرب، و بعد از آن بالأبعد فالأبعد، چه اهتمام در شأن اقرب اهم است.

با اسانید معتبره ایراد نموده اند که: چون این آیه نازل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد و همه فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب، و ایشان چهل کس بودند، و دعوت نمود ایشان را به اسلام (۲).

و مؤید این کلام واقع است در کتاب تقریب المعارف أبی الصلاح الحلبي، و کتاب اشراف المناقب سید أبی الناصح الموسوی به این عنوان: لَمَّا جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي دَارِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِنذَارِ لِأَقْرَبَائِهِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ تَعَالَى: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ).

پس معلوم شد که خویشتان اقرب که در آیه شریفه امر به انداز ایشان شده، شامل اولاد عبدالمطلب است، و هرگاه اقربین اولاد عبدالمطلب باشد، قریبی که به معنی قرابت است و مصدر است چنان چه گذشت، به طریق اولی شامل خواهد بود جمیع را، خصوصاً ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را که به اعتبار نسب ازدواج ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام است، به نحوی که من بعد بفضل الله المهیمن در مسائله مأمون و حضرت رضا علیه السلام و غیره خواهد آمد.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) سوره: ۲۱۴.

۲- (۲) مجمع البیان ۷: ۲۸۳.

با وجود آن که صریحاً حدیث مشتمل بر این معنا چنان چه گذشت، وارد شده و تصریح شده به این که قریبی شامل ذریه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام است، و معلوم شد که به اعتبار لغت تنها نیست این حمل که تواند که منشأ تشیع اعدای شود.

و حدیث زید بن علی که صاحب کشف مؤید آورده بود و سمت ذکر یافت، احمد بن دراج در کتاب حدیقه الناظر ونزهه الخاطر که در فضائل نبی صلی الله علیه و آله و فضائل ائمه علیهم السلام نوشته، ایراد نموده است، مؤید از برای آنکه آیه شریفه مودت در شأن اهل بیت است، به طریق سند تا زید بن علی بن حسین، عن أبیه، عن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال: شکوت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله حسد الناس، فقال: أما ترضی أن تكون رابع أربعه، أول من یدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين، وأزواجنا علی ایماننا وشمائلنا، وذریاتنا خلف أزواجنا، وشیعتنا خلف ذریتنا(۱).

و ترجمه حدیث مذکور در ضمن بعضی از عبارات تفسیر مذکور شد.

و شیخ طبرسی در تفسیر آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (۲) فرموده به این عبارت: وقال زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب: إن من رضا رسول الله صلی الله علیه و آله أن یدخل أهل بيته الجنة(۳).

و این کلام نیز دال است به مغفرت جمیع اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله.

و حدیثی که عبدالله بن حامد اصفهانی نقل نموده، جدّ داعی سید المحققین فی العالمین شمس الخافقین ثالث المعلمین، میر محمدباقر الحسینی - قدس سرّه - در نبراس

ص: ۱۳۱

۱- (۱) عمده ابن بطریق ص ۵۰-۵۱ ح ۴۳.

۲- (۲) سورة الضحی: ۵.

۳- (۳) مجمع البیان ۱۰: ۳۰۳.

الضیاء فی تحقیق معنی البداء، نقل فرموده، و در کتب معتمدین متداول و مذکور است.

أمّا آنچه در روضه کلینی در بیان قربی قبل از حدیث اهل الشام واقع است، در آخر روایتی که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل شده، به این عنوان است: ثم قال: ما يقول أهل البصره فی هذه الآیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) قلت: جعلت فداك إثمهم يقولون: إنها لأقارب رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: كذبوا إنما نزلت فينا خاصه في أهل البيت، في علي وفاطمه والحسن والحسين أصحاب الكساء (۲).

شک نیست که لفظ «فینا اهل البيت» موافق لغت و احادیث به نحوی که مکرر مرقوم شده، شامل جمیع بنی هاشم هست، و عبارت آن حضرت که فرمودند: فی علی و فاطمه الحدیث. ظاهر آن است که در این مقام مراد ذکر مورد باشد، و إلا فینا اهل البيت فرمودن با وجود عدم دخول آن حضرت و بعضی از اهل بیت در اصحاب کسا، دور است از ملائمت، به نحوی که لباسی نمی توان پوشید.

پس باید مقصود آن حضرت علیه السلام آن باشد که مراد از قربی جمیع اهل بیت است، هر چند مورد آیه شریفه خصوص اصحاب کسا است، و اصل ایشان اند، و امر به مودت بعد از ایشان نسبت به سایر ذریه و اقارب سرایت نموده.

و مؤید این مطلب از بعضی مراتب مذکوره این سند و غیرها ممّا ذکر فی هذا الكتاب، مستفاد می شود که در سند بیست و چهارم از باب دوم حدیثی از محاسن برقی سمت ذکر یافته که حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال نمود از ابی جعفر احول که: چه می گوید کسی که نزد شماست از علماء عامه در قول خدای

ص: ۱۳۲

۱- (۱) سورة شوری: ۲۳.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۹۳ ح ۶۶.

تبارک و تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) او در جواب گفت: حسن بصری می گوید که این آیه شریفه در قربای من از عرب نزول یافته، آن حضرت فرمودند: لیکن من می گویم که: این آیه از برای قریش است، یعنی آن جماعتی که نزد من اند در اینجا، یعنی به صحت نسب و حسن اعتقاد ممتازند (۱).

و بعد از مراتب مذکوره، و بیان تعمیم آیه نسبت به قریش بخصوصهم، و ادخال اصحاب کساء حمزه و عبیده بن الحارث را نیز به اسم، جهت استدلال این تعمیم داخل فرمودند، و گفتند: که پس ابا نمودند که اقرار نمایند از برای من این را، آیا مر شما راست حلو و از برای ماست مر؟!

و در سند هیجدهم من بعد نیز مذکور می شود از کتاب عیون الرضویه که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: فقالوا: القرابه هم العرب کلّها وأهل دعوته، فعلى أئىّ الحاليتين كان، فقد علمنا أنّ المودّه هی للقرابه، فأقربهم من النبی صلی الله علیه و آله أولاهم بالمودّه، وکلّمنا قربت القرابه، کانت المودّه على قدرها الحدیث (۲).

و فاضل دولت آبادی بعد از ذکر آیه کریمه، و بیان لزوم مودّت ایشان را، نقل نموده است که چون مصطفی صلی الله علیه و آله حبيب حق است، و علوی محبوب رسول صلی الله علیه و آله، چنان چه به تواتر مشهور و معروف است، و مودّت عزیزترین اعزاز است، و محبوبان رسول صلی الله علیه و آله اشرف ترین اشراف، پس عزیز با شرف تشریف داد، تا صرف الشیء فی محلّه باشد.

و مودّت آن است که جور و جفای محبوب را شفا روان داند، و جرم و خطای او را وفا خواند، و بلیات و ناکامی وی را سر نهد، و جمله چیزها بهر وی در بازد، تا مودّت کامل باشد، پس مودّت یعنی مودّت خاندان بر مؤمن به نصّ

ص: ۱۳۳

۱- (۱) محاسن برقی ۱: ۲۴۱ ح ۴۴۲.

۲- (۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۳۵.

صریح واجب و ثابت است، هر که قبول کند و منقاد شود مؤمن موحد باشد، و إلا کافر ملحد.

و بعد از چند فقره گفته است که: اگر می خواهد در معرفت و مظاهر ایشانی سعی جمیل کنید با دوستان ایشان دوست دار، و از دشمنان بی زار باشید. قول الشاعر:

با دوستان دوست تو را دوستی رواست با دشمنان دوست تو را دوستی خطاست

و نیز گفته: که واتفق أهل الشریعه بر آن که کفار مخاطب اند به قبول شرایع، و مکلف به ترک عناد و استکبار با مصطفی صلی الله علیه و آله، و کسانی که با مصطفی صلی الله علیه و آله راجع است مثل اولاد فاطمه علیها السلام، همه از اینجاست که اگر کسی جمیع شرایع نبی را معمول دارد، و به اهانت علوی را علویک، یا موی مصطفی را مویک گوید، کافر گردد، نعوذ بالله منها، و بر این معناست که المتکبر ملعون، یعنی تکبر با مصطفی و با کسانی که تکبر به ایشان به وی باز گردد.

و بدان که تکبر و اهانت و جفا و حقارت ولد به والد عقلاً و دیناً و حسباً و شرعاً ثابت است، موافق حدیث شریف «من أكرم أولادی فقد أكرمنی، ومن أهانهم فقد أهاننی»^(۱).

و بر آدمی زاده این معنا پر روشن و عیان و اظهر البیان است، بلکه اهانت غلام را که نسل هنود و اصل جحود باشد، سرایت به صاحب است، و این معنا از صبیان کافیه خوان تحقیق کرده باشی که در ترکیب ضربت زیداً غلامه، آهنت تقدیر کرده می شود.

چه گمان است تو را که اهانت کفش عالم را که از پوست گاو و خر است به

ص: ۱۳۴

۱- (۱) مستدرک وسائل الشیعه ۱۲: ۳۷۶.

مساس رجل کفر بود، چنان چه در خبر است که «قال علیه السلام: من استخفَّ ثوب العالم فقد كفر» لاسیما فرزندی که جزء اصلی و پرگاله صلبی و قلبی است، چون اهانت و عناد وی به مصطفی صلی الله علیه و آله سرایت نکند، حاش لله لا یظنَّ أحد لهذا.

در تذکره الأولیاء می گوید: هر که را بر محمّد صلی الله علیه و آله ایمان است، و بر اولاد او ایمان ندارد، یعنی از عناد و استکبار اولاد باز نیاید، از عناد مصطفی صلی الله علیه و آله باز نیامده باشد. به این چند فقره از آن کتاب اکتفا شد، تا ظاهر شود که اهل سنت نیز در محبت ذریه رسول صلی الله علیه و آله نهایت مبالغه نموده اند، والفضل ما شهدت به الأعداء.

و ایضاً آنچه تأیید لزوم رعایت ذریه ائمه معصومین و اولاد ایشان سلام الله علیهم اجمعین می نماید، ما وجدت فی بعض کتب آداب المتعلّمین: إنّه من توقیر الأستاذ توقیر أولاده ومن یتعلّق به، وکان استادنا برهان الأئمه یحکی أنّ واحداً من کبار أئمه بخارا کان یجلس فی مجلس المدرس، وکان یقوم فی خلال المدرس أحياناً، وقال: إنّ ابن استادی یلعب مع الصبیان فی السکّه، ویجیء أحياناً إلی باب المسجد، فإذا رأیته أقوم له تعظیماً لأستادی.

و از رئیس المتورّعین مولانا احمد الأردبیلی - رضی الله عنه - مشهور است که او نیز در حین مباحثه، می دیدند که مکرر به دستور تعظیم حرکت نموده از جای بر می خیزد و باز می نشیند، بعد از استعمال تلامذه از این حرکت، فرمودند:

که طفلی علوی در این مقابل با اطفال بازی می نمود، و هر گاه من او را مواجه در مقابل خود ایستاده ملاحظه می نمودم، شرم می کردم که او ایستاده و من نشسته باشم.

و بر هیچ عاقل مخفی نیست که چنان چه از آیات و اخبار متواتره ظاهر می شود حق آن است که هیچ حقی از حقوق به حق معلّم و استاد نمی رسد، قال الله تعالی: (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً) (۱).

ص: ۱۳۵

و این معلوم است که آباء و اجداد سادات علویه معلّم ملائکه و استاد بشر، بلکه علّت غائیّه ایجاد، و مخصوصین به شفاعت کبراءاند، پس رعایت ذرّیه ایشان به مراتب اقدم و اشد و اولی خواهد بود من جمیع الجهات.

وفی کتاب الكنوز الخمسه: إنّ الفضائل والکمالات فی الأنام إنّما هی بطفیل النبی صلی الله علیه و آله و أهل بیته علیهم السلام، فالتقدّم علی أولادهم بسبب الفضائل لیس عند العقلاء من حمیده الشمائل، كما یشهد ظاهر المعامله بصدق هذه المقالة، وقد ثبت أيضاً من هذا التقرير أنّه لا ینبغی للأستاذ والشیخ الکبیر أن یتقدّما علی العلوی بسبب الارشاد والتعلیم، كما لا یخفی علی من له طبع سلیم، من أنّ تعلّم ولد الأستاذ من تلمیذ الوالد لیس کسائر العباد؛ لأنّه أخذ أمانه الأب، فلا ینبغ علیه حقّ الأدب، سیما لما ورد «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» وهو ظاهر علی ذی البصیره وأرباب النهی.

سند سیم: در بیان سوره مبارکه کوثر

سوره مبارکه کوثر (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اِنَّا اَعْطٰیْنٰکَ الْکُوْثِرَ * فَصَلِّ لِربِّکَ وَ انْحَرْ * اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ) .

ومعنی آیات شریفه موافق بعضی از تفاسیر این است که: به درستی که ما عطا فرمودیم تو را ای محمّد خیر بسیار که اولاد و اعقاب بیشمار، و کثرت نسل و ذریه اطهار باشد از فاطمه زهرا علیها السلام.

یعنی: خاطر شریف اندوهگین مکن که ما تو را کثرتی کرامت کنیم از نسل و اولاد که در زمین هیچ بقعه ای و خطّه ای نماند که فرزندان تو در آنجا نباشند.

و این مشهور است که بعد از شهادت امام معصوم مظلوم ابی عبداللّه الحسین صلوات الله تعالی علیه بی واسطه بغیر امام زین العابدین علیه السلام از ذکور اهل بیت او

كسى نمانده بود، حق تعالى انجامز وعدهء خود فرموده از نسل او عالم را پر گردانيد، و اولاد و امجاد او را از حصر متجاوز گردانيد.

وذكر شيخ المفيد - رحمه الله تعالى - فى ارشاده: ومن آيات الله تعالى فى أمير المؤمنين عليه السلام أنه لم يُمن أحد فى ولده وذريته بما منى عليه السلام فى ذريته، وذلك أنه لم يعرف خوف شمل جماعه من ولد نبى ولا إمام ولا ملك زمان ولا برّ ولا فاجر، كالخوف الذى شمل ذريه أمير المؤمنين عليه السلام، ولا - لحق أحداً من القتل والطرده عن الديار والأوطان والإخافه والإرهاب ما لحق ذريه أمير المؤمنين عليه السلام وولده، ولم يجر على طائفه من الناس من صروف النكال ما جرى عليهم من ذلك.

فقتلوا بالفتك والغيله والاحتيال، وبنى على كثير منهم وهم أحياء البنيان، وعدّبوها بالجوع والعطش، حتّى ذهبت أنفسهم على الهلاك، وأحوجهم ذلك التمزّق، ومفارقة الديار والأهل والأوطان، وكتمان نسبهم عن أكثر الناس، وبلغ بهم الخوف إلى الاستخفاء عن أحيائهم فضلاً عن الأعداء، وبلغ هربهم من أوطانهم إلى أقصى الشرق والغرب، والمواضع النائية عن العمران، وزهد فى معرفتهم أكثر الناس، ورغبوا عن تقربهم والاختلاط بهم مخافه على أنفسهم وذرائعهم من جباره الزمان.

وهذه كلّها أسباب تقتضى انقطاع نظامهم، واجتثاث اصولهم، وقلة عددهم، وهم مع ما وصفناه أكثر ذريه أحد من الأنبياء والصالحين والأولياء، بل أكثر من ذرارى أحد من الناس، قد طبّقوا الأرض بكثرتهم فى البلاد، وغلبوا فى الكثرة على ذرارى أكثر العباد.

هذا مع اختصاص مناكحهم فى أنفسهم دون البعداء، وحصرها فى ذوى أنسابهم ذريه من الأقرباء، وفى ذلك خرق العاده على ما بيّناه، وهو دليل الآيه الباهره فى أمير المؤمنين عليه السلام، كما وصفناه وبيّناه، وهذا ما لا شبهه فيه، و

ويؤيد ابتلاؤهم ما نقله السيد ابن طاووس رحمه الله وغيره بهذه العبارة: خرج زين العابدين عليه السلام يوماً يمشى في أسواق دمشق، فاستقبله المنهال بن عمرو، فقال له:

كيف أمسيت يا بن رسول الله؟ قال: أمسينا كمثل بنى إسرائيل في آل فرعون، يذبحون أبناءهم، ويستحيون نساءهم، ويا منهال أمسيت العرب تفتخر على العجم بأنّ محمّداً عربى، وأمست قريش تفتخر على سائر العرب بأنّ محمّداً منها، وأمسينا معشر أهل بيته ونحن مغضوبون مقتولون مشردون، فإنّا لله وإنّا إليه راجعون ممّا أمسينا فيه يا منهال ولله درّ مهبّار، حيث قال:

يعظّمون له أعواد منبره وتحت أرجلهم أولاده وضعوا

بأى حكم بنوه يتبعونكم وفخركم أنكم صحب له تعب (۲)

پس امر فرمود حضرت حق سبحانه و تعالى بعد از بیان این عطیه به رسول صلی الله علیه و آله به خطاب (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ) یعنی: پس نماز کن از برای پروردگار خود به جهت ادای شکر گذاری نعمت او بر تو، چه نماز جامع اقسام شکر است، و قربان کن شتر را که خیال اموال عرب است، و تصدّق کن آن را به محابیح برای رضای واهب متعال تعالی شأنه.

و نزد جمعی مراد نماز عید است، به قرینه نحر، یعنی نماز عید بگذار و ذبح هدی بکن، به درستی که شانتک یعنی دشمن تو به تخصیص از کمی نسل و قلت عقب شماتت و سرزنش نموده تورا، اوست بی نسل و منقطع از خیر و ذریه.

وفی کتاب سیاده الأشراف لبعض الأعلام من الأشراف: وممّا یرغم أنف الحسود ما اشتهر أنّه لمّا قتل الحسین علیه السلام، کان فی بنی امیه اثنا عشر ألف ولد

ص: ۱۳۸

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۱: ۳۱۱-۳۱۲.

۲- (۲) بحار الأنوار ۴۵: ۱۴۳ از لهوف سید ابن طاووس.

مهودهم من الذهب والفضّه، ولم يكن للحسين عليه السلام إلا ابنه على عليه السلام، والآن قلّ أن يوجد بلد أو قرية ولا يوجد فيها جمّ غفير وجمع كثير من الحسينيين، ولم يبق من بنى اميه من ينفخ النار، بل فنوا عن بكره أبيهم، وبذاك ردّ الله تعالى على عمرو بن العاص بقوله جلّ ثناؤه (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) حيث عابه صلى الله عليه وآله عمرو بن العاص لعنه الله بأنّه أبتّر منقطع النسل. انتهى كلامه رحمه الله.

ومن مجمع البيان: وقيل: الكوثر كثره النسل والذريّه، وقد ظهرت الكثره في نسله من ولد فاطمه عليها السلام حتّى لا يحصى عددهم، وأتصل إلى يوم القيامة مددهم (١).

وأيضاً من مجمع البيان: في هذه السوره دلالات على صدق نبينا صلى الله عليه وآله وصحّه نبوّته، فذكر أولها، ثم قال: ثانيها أنّه قال: أعطيناك الكوثر، فانظر كيف انتشر دينه وعلا أمره، وكثر ذريته حتّى صار نسبه أكثر من كلّ نسب، ولم يكن شيء من ذلك في تلك الحال (٢).

و مفسّرین سبب نزول این سوره را نقل نموده اند، که آن بود که عاص بن وائل سهمی به سید عالم صلی الله علیه و آله نزدیک باب بنی سهم ملاقات نمود، و زمانی با هم سخن گفتند، حضرت رسالت بیرون رفت و عاص به مسجد در آمد، جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن می گفتی؟ گفت:

با این ابتر، و عادت عرب آن بود که هر که را پسر نبودی او را ابتر گفتندی، یعنی وی اقطع است، و از او عقب نخواهد ماند، و در آن ایام پسر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که عبدالله نام داشت ملقب به طاهر و از خدیجه حاصل شده رحلت نموده بود، و از این معنا خاطر مبارک آن حضرت اندوهگین بود، حق

ص: ۱۳۹

۱- (۱) مجمع البيان مرحوم طبرسی ۱۰: ۳۶۶.

۲- (۲) مجمع البيان ۱۰: ۳۶۷-۳۶۸.

تعالی به جهت تفریح دل آن سرور دین و دنیا این سوره را انزال فرمود(۱).

وفی المجلس المائه والثالث والخمسين من كتاب المجالس للشيخ قطب الدين الراوندى: الكوثر هو كثره النسل والذرية، وقد ظهرت الكثرة فى نسله فى ولد فاطمه عليها السلام حتى لا يحصى عددهم، واتصل إلى يوم القيامة مددهم، فإنه عليه وآله السلام قال: كل سبب ونسب منقطع إلا سببى ونسبى، أمره بالشكر على هذه النعمة، فقد أعطاه الله الخير الكثير فى الآخرة، فقد قيل: الكوثر الشفاعة والقرآن والنبوة وذرية فاطمه عليها السلام، وحوض الكوثر.

وروى فى روضه الكافى، بإسناده إلى أبى عبدالله عليه السلام أن قال أبوه عليه السلام فى آخر حديث: قال الله عزوجل فى كتابه (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً) (۲) فنحن ذرية محمد صلى الله عليه وآله (۳).

و از لفظ «نحن» عموم معلوم است، و پر ظاهر است که هر گاه حضرت حق سبحانه و تعالی عطا و تفضل فرموده باشند ذریه و نسل آن حضرت را، و به جهت تسلی آن سید انبیاء صلی الله علیه و آله اعلام به کثرت نسل نموده باشند، با ایشان باید شرافتی باشد که تواند عطیه بود که باعث سرور آن حضرت شود.

و در تفاسیر وارد است که این آیه از جمله معجزات و اخبار به مغیبات قرآنی است، که حق تعالی قبل از وقوع خبر به آن داده که اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار، و عقب اعدای او منقطع و نا پایدار خواهد بود، و هر یک از اولاد با قلت اعمال به آباء گرام خود ملحق خواهند گشت.

به نحوی که صدوق رحمه الله فى باب حال من يموت من أطفال المؤمنين نقل

ص: ۱۴۰

۱- (۱) مجمع البيان ۱۰: ۳۶۶.

۲- (۲) سورة رعد: ۳۸.

۳- (۳) روضه كافي ۸: ۸۱ ح ۳۸.

نموده، عن أبي بكر الحضرمي، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (۱) قال: قصرت الأبناء عن أعمال الآباء، فألحق الله الأبناء بالآباء لتقر بذلك أعينهم (۲).

وسأل جميل بن دراج أبا عبد الله عليه السلام عن أطفال الأنبياء، فقال: ليسوا كأطفال الناس (۳).

و أيضاً از آیه شریفه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) (۴) که در سوره طور واقع است، مستفاد می شود که ذریه آن سرور دنیا و دین به شرافت او و ائمه معصومین علیهم السلام و به برکت سایر آباء و اجداد عظام خود در بهشت جاودان با ایشان به مراتب عظیمه خواهند بود.

و ترجمه آیه شریفه مکرمه موافق تفسیر این است که: آن کسانی که مؤمن بوده باشند، و پیرو شده باشند، ایشان را فرزندان به سبب ایمان رفیع المرتبه که آن ایمان پدران است لاحق سازیم، و برسانیم به درجات پدران ذریات ایشان را، اگرچه این ذریات اهلیت آن درجه خود نداشته باشند، بلکه از جهت تفضل بر ایشان و پدران ایشان، این کرامت متحقق شود، تا باعث سرور و چشم روشنی پدران باشد.

(وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ) یعنی: ناقص نمی کنیم از ثواب و عمل پدران

ص: ۱۴۱

۱- (۱) این آیه که در سوره طور واقع است بنا بر قرائت عاصم ذریتهم در هر دو موضع به صیغه افراد است، و به صیغه جمع نیز خوانده اند، و به قرائت ابی عمرو و اتبعناهم ذریاتهم است، و این اختلاف که در عبارت حدیث واقع است بنا بر آن است «منه».

۲- (۲) توحید شیخ صدوق ص ۳۹۴ ح ۷، من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۹۰ ح ۴۷۳۳.

۳- (۳) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۹۰ ح ۴۷۳۴.

۴- (۴) سوره طور: ۲۱.

چیزی، تا آن که ملحق شوند ذرّیات ایشان به این نحو که پاره ای از ثواب پدران به ذرّیات داده شود، و ملحق شوند به آباء، بلکه لاحق می کنیم ذرّیات را به پدران از راه تفضّل و احسان بدون نقصان (كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ) یعنی: هر کس مرهون عمل خود است در روز قیامت، یعنی وابسته است به کردار خود و بعمل دیگری مؤاخذ نیست.

و ثقة الاسلام ابوعلی طبرسی - حَفَّهَ اللهُ تَعَالَى بِرَحْمَتِهِ - در جوامع الجامع در طی تفسیر این آیه شریفه ایراد نموده است: وعن النبي صلى الله عليه و آله انّ المؤمنين وأولادهم في الجنّة، وقرأ هذه الآية (۱).

یعنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: مؤمنین و اولاد ایشان روز قیامت در بهشت خواهند بود، و این آیه مذکوره را تلاوت نمودند.

و در مجمع البیان نیز فرموده است که: روی عن الصادق عليه السلام قال: أطفال المؤمنین یهدون إلی آباءهم یوم القیامه (۲).

هرگاه به مؤمنین این مرتبه کرامت شده باشد که به جهت حسن اعمال آباء مرتبه اولاد را به درجه اعلا رسانند، پس حضرت رسالت پناه و ائمه اطهار علیهم السلام به این معنا اولی و انسب خواهند بود.

چنان چه در کتاب امالی صدوق رحمه الله تعالی وارد است: أبی، عن محمّد بن علی، عن عبد الله بن الحسن المؤدّب، عن أحمد الاصفهانی، عن الثقفی، عن أبی هراسه الشیبانی، عن جعفر بن زیاد الأحمر، عن زید بن علی بن الحسین بن علی، أنه قرأ (وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا

ص: ۱۴۲

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۲۱۱:۹.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۲۱۱:۹.

كَتَرَهُمَا (١) ثُمَّ قَالَ: حَفِظَهُمَا اللَّهُ بِصَلَاحِ أَبِيهِمَا، فَمَنْ أَوْلَى بِحَسَنِ الْحَفِظِ مِنَّا، رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَدُّنَا، وَابْنَتَهُ آمَنَّا، وَسَيِّدَهُ نَسَائِهِ جَدَّتْنَا، وَأَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَصَلَّى مَعَهُ أَبُوْنَا (٢).

إِذَا وَلِدَ الْمَوْلُودَ مِنْ نَسْلِ أَحْمَدَ لَقَدْ زِيدَ فِي أَهْلِ الْمَكَارِمِ وَاحِدٌ

وَفِي كَشْفِ الْغَمِّهِ: قَالَ الْبِرْذَوْنُ بْنُ سَيْفِ النَّهْدِيِّ وَاسْمُهُ جَعْفَرٌ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: احْفَظُوا فِينَا مَا حَفِظَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ فِي الْيَتِيمِينَ، قَالَ:

(وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) (٣).

وَقَالَ السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ طَاوُوسِ الْحَسَنِيِّ فِي دِيْبَاغِهِ كِتَابَهُ كَشْفَ الْمَحْجَةِ بِأَكْفِ الْحَجَّةِ: ثُمَّ نَقَلْنِي جَلَّ جَلَالُهُ فِي خَزَائِنِ السَّلَامَةِ وَالْعَنَائِيهِ التَّامَّةِ مِنْ أَصْلَابِ الْأَبَاءِ إِلَى بَطُونِ الْأُمَّهَاتِ، مَلْحُوظًا بِالْعَنَائِيَّاتِ، مَحْفُوظًا مِنَ الْآفَاتِ الَّتِي جَرَتْ عَلَى الْأُمَّمِ الْهَالِكَاتِ، مَصُونًا عَنِ طَعْنِ الْأَنْسَابِ، وَوَهْنِ الْأَسْبَابِ.

بَدِيلٌ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَنِي مِنْ ذُرِّيَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَأَفْضَلِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ فِرْعِ أَكْمَلِ الْوَصِيِّينَ، وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَالْكَاشِفِ بِالْإِذْنِ الْمَقْدَسِ الْمَكِينِ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ ثَمَرِهِ فُؤَادِ سَيِّدِهِ نَسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، الَّذِينَ تَوَلَّى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِتَرْكِهِ أَعْرَاقَهُمُ الطَّاهِرَةَ، وَتَنْمِيَةِ خَلَاقِهِمُ الْبَاهِرَةَ، فَكُلُّ شَرَفٍ سَبَقَ لَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ بِالْوِلَادَاتِ وَكَمَالِ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، فَقَدْ دَخَلْنَا مَعَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي تَحْفِ تِلْكَ السَّعَادَاتِ وَالْعَنَائِيَّاتِ.

وَمِنْ جَمَلِهِ فَوَائِدُ تِلْكَ الْأَصُولِ مَا سَيَأْتِي ذِكْرَهُ فِي الْفُصُولِ:

الفصل الأول: واعلم أنني ما أقول هذا غفولاً عن الشرف بالتقوى، ولكن

ص: ١٤٣

١- (١) سورة كهف: ٨٢.

٢- (٢) امالى شيخ صدوق ص ٧٣٠ ح ١٠٠٠.

٣- (٣) كشف الغمّه ٢: ١٦٢.

سلامه الأعقاب من الطعن والبلوى من أفضل نعم الله جلّ جلاله التي أمر جلّ جلاله بالاعتراف بقدرها، وحثّ في القرآن الشريف على الحديث بها ونشرها.

الفصل الثاني: وقد تضمّنت كتب الأخبار ومقالات الأخيار أنّ تعداد النعم بطهاره الأصول وسلامتها من الوهن المرزول من مهمّات المأمول، ودلالات الاقبال والقبول، بشهادة المعقول والمنقول.

الفصل الثالث: وليس هذا من تزكيه لنفس الانسان التي منع منها ظاهر القرآن؛ لأننا اعترفنا بها لله جلّ جلاله صاحب الاحسان، ولأنّه لو منع عقل أو نقل عن أمثال هذا المقال، كان قد حرم على أهل الاسلام مدح أبيهم آدم عليه السلام، وكان قد حرم على ذريه محمّد صلى الله عليه وآله مدحه وتعظيمه على فعّاله ومقاله؛ لأنّه جدّهم، والمدح له مدح لأعراقهم الجليله، وتزكيه لأصولهم الجميله.

الفصل الرابع: فترى كلّ ذى حسب ونسب يودّ لو أنّ نسبه وحسبه من أنسابنا وأحسابنا النبويه، ولا نجد أبداً نسباً ولا حساباً خيراً من أحسابنا وأنسابنا الزكيه، فتمنّى أو نرضى أن تكون جميع أعراقنا منه، أو أنّنا تفرّعنا عنه.

الفصل الخامس: ثمّ شرّفنى الله جلّ جلاله من لدن سلفى الأطهار محمّد وعلى وفاطمه والحسن والحسين وزين العابدين عليهم السلام ومن ولّمدنى من الأبرار بآباء وأمهات وأجداد وجدّات، وجدت أهل العلم والأمانات ممّن يعتمد عليهم قد أطبقوا على الثناء عليهم، وقد ذكرت من ذلك الثناء طرفاً جليلاً فى كتاب الاصطفاء.

الفصل السادس: ثمّ أخرجنى الله جلّ جلاله إلى الوجود الحاضر بفضله الباهر على سبيل الإكرام فى دوله الإسلام التي هى أشرف دول الأنام بعد أن أشرقت بجدى محمّد - صلوات الله عليه وآله - أنوار شمسها، وأطلقت بيد نبوّته من قيود نحوسها، وعتقت بهدايته من رقّ ضرّها وبؤسها(١). انتهى كلامه قدّس سرّه.

ص: ١٤٤

١- (١) كشف المحجّة سيد ابن طاووس، مقدّمه كتاب.

وفى كتاب المناقب لابن شهر آشوب: أبو محمّد الفحام، قال: سأل المتوكّل ابن الجهم من أشعر الناس؟ فذكر شعراء الجاهليه والاسلام، ثم إنّه سأل أبا الحسن عليه السلام، فقال: الحماني، حيث يقول:

لقد فاخرتنا من قريش عصابه بمطّ خدودٍ وامتداد أصابع

فلما تنازعنا المقال قضى لنا عليهم بما يهوى نداء الصوامع

ترانا سكوتاً والشهيد بفضلنا عليهم جهير الصوت فى كلّ جامع

فإنّ رسول الله أحمد جدنا ونحن بنوه كالنجوم الطوالع

قال: وما نداء الصوامع يا أبا الحسن؟ قال: أشهد أن لا إله إلاّ الله، وأشهد أنّ محمّداً رسول الله، جدّى أم جدّك؟ فضحك المتوكّل، ثمّ قال: هو جدّك لا ندفعك عنه (١).

وفى بعض الروايات: أنّه دخل الحسن عليه السلام على يزيد، فجعل يزيد يفتخر ويقول: نحن ونحن، والحسن عليه السلام ساكت، وأذن المؤذن، فقال: أشهد أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله، قال الحسن عليه السلام: يا يزيد ألك جدّ مثل هذا؟ فخجل يزيد ولم يردّ جوابه.

ومن علل الشرائع: بحذف الاسناد اختصاراً ممّا، عن عبيد بن زرار، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: كنت عند زياد بن عبيد الله وجماعه من أهل بيتى، فقال: يا بنى على وفاطمه ما فضلكم على الناس؟ فسكتوا، فقلت: إنّ من فضلنا على الناس إنّنا لا نحبّ أن نكون من أحد سوانا، وليس أحد من الناس لا يحبّ أن يكون ممّا إلاّ أشرك، ثمّ قال: ارووا هذا الحديث (٢).

وفى تفسير على بن إبراهيم: من سوره النبأ (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ

ص: ١٤٥

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ١٢: ٣٤٧-٣٤٨.

٢- (٢) علل الشرايع مرحوم صدوق ص ٥٨٣ ح ٢٤.

تُرَاباً (١) أى: علوياً، وقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: المكنى أمير المؤمنين أبو تراب (٢).

قال عبدالمطلب:

نحن آل الله فيما قد خلا لم يزد ذاك على عهد ابرهيم

قال على بن عيسى الإبلى فى كتابه كشف الغمّة: وفى كتاب الآل لابن خالويه، قال أبو عبد الله الحسين بن خالويه: الآل ينقسم فى اللغة خمسة وعشرين قسماً: آل قريش، قال الشاعر هو عبدالمطلب:

نحن آل الله فى كعبته لم يزل ذاك على عهد ابرهم

وقال آخرون: أراد نحن آل بيت الله، أى: قطان مكّه وسكان حرم الله، والعرب يقول فى الاستغاثه: يا آل الله ويريدون قريشاً (٣).

وروى السيد المرتضى رحمه الله فى كتاب الغرر والدرر، بإسناده إلى أيوب بن الحسين الهاشمى، قال: قدم على الرشيد رجل من الأنصار، يقال له: نفيح وكان عريفاً، فحضر باب الرشيد يوماً، ومعه عبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز، وحضر موسى بن جعفر عليهما السلام على حمار له، فتلّقاها الحاجب بالبشر والإكرام، وأعظمه من كان هناك، وعجل له الإذن.

فقال نفيح لعبد العزيز: من هذا الشيخ، قال: أو ما تعرفه؟ قال: لا، قال: هذا شيخ آل أبى طالب هذا موسى بن جعفر، فقال: ما رأيت أعجب من هؤلاء القوم يفعلون هذا برجل يقدر أنه يزيلهم عن السرير، أما إن خرج لاسوائه، فقال له عبد العزيز:

لا تفعل، فإن هؤلاء أهل بيت قلّ ما تعرّض لهم أحد فى خطاب إلا وسمعوه فى

ص: ١٤٤

١- (١) سورة نبأ: ٤١.

٢- (٢) تفسير على بن ابراهيم قمى ٢: ٤٠٢.

٣- (٣) كشف الغمّة اربلى ١: ٤٠.

الجواب سمه بيقى عارها عليه مدى الدهر.

قال: وخرج موسى بن جعفر، فقام إليه نفع الأنصاري، فأخذ بلجام حماره، ثم قال له: من أنت؟ فقال: يا هذا إن كنت تريد النسل، فأنا ابن محمّد حبيب الله بن إسماعيل ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله، وإن كنت تريد البلد، فهو الذي فرض الله على المسلمين وعليك إن كنت منهم الحجّ إليه، وإن كنت تريد المفخرة فوالله ما رضى مشركى قومي مسلمى قومك أكفأ لهم، حتّى قالوا: يا محمّد اخرج لنا أكفأنا من قريش، خلّ عن الحمار، فخلّى عنه ويده ترعد وانصرف بخزى، فقال له عبدالعزيز: ألم أقل لك (١).

وفى بعض النسخ له تتمه، وهى هذه: وإن كنت تريد الصيت والإسم، فنحن الذين أمر الله تعالى بالصلاة علينا فى الصلوات الفرائض فى قوله «اللهم صلّ على محمّد وآل محمّد» ونحن آل محمّد، خلّ عن الحمار.

پس به نسبت آباء اگر اولاد باید در دارین مکرم باشند، و هر کس به قدر مرتبه آباء رتبه خود را بداند، سیما اهل بیت نبوت از اهل بیت فرزدق خواهند بود، که سید رضی الدین موسوی رضی الله عنه در دیباجه کتاب نهج البلاغه، و جدّ امجد داعی رضوان الله علیه در آخر قیس رابع از کتاب قیسات، بعد از ذکر جمله جمیله از احادیث اهل بیت علیهم السلام که جامع مکونات علم و غامضات حکمت است، ایراد همین بیت فرموده اند:

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

رحم الله امریء عرف قدره ولن يتعدّ طوره.

و مؤید این معناست که شرافت آباء منشأ رعایت اولاد می شود، حکایت خضر و موسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام است، که در قرآن مجید واقع شده

ص: ۱۴۷

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ (۱) یعنی: امّا آن دیوار که راست کردم هست برای دو کودک یتیم، نام یکی اصرم، و دیگری صیریم (فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا) در این شهر، و بود در زیر آن دیوار گنجی برای ایشان، و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتند (وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) و بود پدر ایشان مرد شایسته، نام او کاشح گفتند، که میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود، حق تعالی به جهت صلاح آن پدر به چند واسطه محافظت آن گنج نمود.

ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن گنج صحیفه های طلا و نقره بود.

و به روایت ابن عباس و سعید بن جبیر صحیفه ای بود از علوم هادیه.

و از میزان الله الفارق ومصباحه الناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مروی است که لوحی بود از زبرجد بر آنجا نوشته بود که: عجب از آن که ایمان دارد چرا غافل می شود، و عجب آن که دنیا را به نظر دارد، و تغلیب و تغیر آن را می شناسد چگونه دل به او می دهد، و عجب از آن که مرگ را به یقین می داند چگونه به شادی می گذراند، و در آخر آن نوشته بود که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله (۲).

و در خلاصه المنهج از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی به صلاح مرد مؤمن اصلاح فرزندان و فرزند فرزند او و اهل بیت او و اهل خانه ها و همسایه های او می کند.

الرجاء فی واسع العفو والانعام الإلحاق بآبائی العظام

بنیبه وذوی خیر الأنام وثوقاً بوعده فی الطور

والوفاء صفه الکرام

ص: ۱۴۸

۱- (۱) سورة كهف: ۸۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۶: ۲۹۸.

ومؤيد اين سند است، آن چه در تفسير فرات واقع شده، كه فرات قال:

حدّثنا سليمان بن محمّد بن أبي العطوس معنعناً، عن ابن عباس رضی اللّٰه عنه، قال: سمعت علی بن أبی طالب علیه السلام يقول: دخل رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله ذات يوم علی فاطمه علیها السلام وهی حزینه، فقال لها: ما حزنک یا بنیه؟ قالت: یا أبة ذكرت المحشر ووقوف الناس عراه يوم القيامة.

قال: یا بنیه إنّه لیوم عظیم، ولكن قد أخبرنی جبرئیل علیه السلام عن اللّٰه عزوجلّ أنّه قال: أوّل من تنشقّ عنه الأرض يوم القيامة أنا، ثمّ أبی إبراهیم، ثمّ بعلک علی بن أبی طالب، ثمّ یبعث اللّٰه إلیک جبرئیل فی سبعین ألف ملک، فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور، ثمّ یأتیک إسرائیل بثلاث حلل من نور، فیقف عند رأسک فینادیک:

یا فاطمه ابنه محمّد قومی إلی محشرک، فتقومین آمنه روعتک، مستوره عورتک، فیناولک إسرائیل الحلل فتلبسینها، ویأتیک روفائیل بنجیبه من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محفّه من ذهب فترکبینها، ویقود روفائیل بزمامها، وبین یدیک سبعون ألف ملک بأیدیهم ألویه التسییح.

فإذا جدّ بک السیر، استقبلتک سبعون ألف حوراء یستبشرون بالنظر إلیک، بید کلّ واحد منهنّ مجمره من نور تسطع منها ریح العود من غیر نار، وعلیهنّ أکالیل الجواهر، مرصّع بالزبرجد الأخضر، فیسرن عن یمینک، فإذا سرت مثل الذی سرت من قبرک إلی أن لقیتک استقبلتک مریم بنت عمران فی مثلی من معک من الحور، فتسلم علیک، وتسیر هی ومن معها عن یسارک، ثمّ استقبلتک امّک خدیجه بنت خویلد أوّل المؤمنات باللّٰه ورسوله، ومعها سبعون ألف ملک بأیدیهم ألویه التکییر، فإذا قربت من الجمع استقبلتک حواء فی سبعین ألف حوراء، ومعها آسیه بنت مزاحم، فتسیر هی ومن معها معک، فإذا توسّطت الجمع، وذلك أنّ اللّٰه یجمع الخلائق فی صعيد واحد، فیستوی بهم الأقدام.

ثمّ ینادی مناد من تحت العرش یسمع الخلائق: غصّوا أبصارکم حتّی تجوز

فاطمه الصديقه ابنه محمّد صلى الله عليه و آله ومن معها، فلا ينظر إليك يومئذ إلا إبراهيم خليل الرحمن صلوات الله وسلامه عليه، وعلى بن أبي طالب عليه السلام، ويطلب آدم حوّاء، فيراها مع أمك خديجه أمامك، ثم ينصب لك منبر من النور فيه سبع مراق بين المرقاه إلى المرقاه صفوف الملائكه، بأيديهم ألويه النور، وتصطفّ الحور العين عن يمين المنبر وعن يساره، وأقرب النساء منك عن يسارك حوّاء وآسيه بنت مزاحم.

فإذا صرت في أعلى المنبر أتاك جبرئيل، فيقول لك: يا فاطمه سلى حاجتك، فتقولين: يا ربّ أرني الحسن والحسين، فيأتياك وأوداج الحسين تشخب دماً، وهو يقول: يا ربّ خذ لي اليوم حقّي ممّن ظلمني، فيغضب عند ذلك الجليل، ويغضب لغضبه جهنّم والملائكه أجمعون، فتزفر جهنّم عند ذلك زفره، ثم يخرج فوج من النار، فيلتقط قتله الحسين وأبنائهم وأبنائهم، ويقولون: يا ربّ إنّنا لم نحضر قتل الحسين، فيقول الله لزيانته جهنّم: خذوهم بسيماهم بزرقه العين وسواد الوجوه، خذوهم بنواصيهم، فألقوهم في الدرك الأسفل من النار، فإنّهم كانوا أشدّ على أولياء الحسين من آبائهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه، فتسمع بأشھقتهم في جهنّم.

ثم يقول جبرئيل عليه السلام: يا فاطمه سلى حاجتك، فتقولين: يا ربّ شيعتي، فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين: يا ربّ شيعه ولدي، فيقول الله: قد غفرت لهم، فتقولين:

يا ربّ شيعه شيعتي، فيقول الله: انطلقى فمن اعتصم بك فهو معك في الجنّه، فعند ذلك يودّ الخلائق أنّهم كانوا فاطميين، فتسيرين ومعك شيعتك وشيعه ولدك وشيعه أمير المؤمنين آمنه روعاتهم، مستوره عوراتهم، قد ذهب عنهم الشدائد، وسهلت لهم الموارد، يخاف الناس وهم لا يخافون، ويظمأ الناس وهم لا يظمأون.

فإذا بلغت باب الجنّه تلقّتك اثنا عشر ألف حوراء لم يتلقين أحداً قبلك، ولا

يتلقين أحداً كان بعدك، بأيديهم حراب من نور، على نجائب من نور، رحائلها من الذهب الأصفر والياقوت، أزمتهما من لؤلؤ رطب، على كل نجيبه نمرقه من سندس منضود، فإذا دخلت الجنه تباشر بك أهلها، ووضع لشيعةك موائد من جوهر على أعمده من نور، فيأكلون منها والناس في الحساب (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ).

فإذا استقر أولياء الله في الجنه، زارك آدم ومن دونه من النبيين، وأن في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد: لؤلؤه بيضاء، ولؤلؤه صفراء، فيها قصور ودور، في كل واحد سبعون ألف دار، البيضاء منازل لنا ولشيعةنا، والصفراء منازل لإبراهيم وآل إبراهيم.

قالت: يا أبت فما كنت أحب أن أرى يومك ولا أبقى بعدك، قال: يا بني لقد أخبرني جبرئيل عليه السلام عن الله أنك أول من تلحقني من أهل بيتي، فالويل كله لمن ظلمك، والفوز العظيم لمن نصرك.

قال عطا: وكان ابن عباس إذا ذكر هذا الحديث تلى هذه الآية (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) إلى آخر الآية، صدق الله وصدق رسول الله صلى الله عليه وآله (١).

و در باب آن که کسی هرگاه کسی بگوید که سادات و ذریه رسول صلی الله علیه و آله را حجاج بر طرف نموده چه حکم دارد، محدث کازرونی در کتاب منتقی ایراد نموده است به این عبارت: من طعن فی نسب شخص من اولاد فاطمه رضی الله عنها، بأن قال: أفنى الحجاج بن يوسف ذريتها ولم يبق أحد منهم، وليس في الدنيا أحد يصح نسبه إليها، فقد ظلم وكذب وأساء، وإن تعيد ذلك بعد ما نشأ في بلاد علماء الدين كاد أن يكون كافراً؛ لأنه يخالف ما قاله رسول الله صلى الله عليه وآله علي ما

ص: ١٥١

ثبت في الترمذی عن زید بن أرقم، أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إني تارك فيكم ما إن تمسّ بكم به لن تضلّوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وأهل بيتي، ولن يتفرّقا حتّى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما. وقد تقدّم في حديث المباهلة قوله صلى الله عليه وآله اللهم هؤلاء أهل بيتي.

قال مؤلّف هذا الكتاب سعيد بن مسعود الكازرونى جعله الله ممّن دخل في العلم من طريق الباب حتّى يفوز بالسداد والصواب: فما دام القرآن باقياً، فأولاد فاطمه باقون؛ لظاهر الحديث الصحيح، ومن قال لواحد من أولاد فاطمه رضى الله عنها: يا ردى الأصل، وقال غير نسبه له: أصلى خير من أصلك، فإن استثنى من ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وابنته عزّز وأدب، وإن لم يستثنهما وأطلق الكلام، فعرض عليه ما دخل في اطلاقه وأصرّ على ذلك، فهو كافر؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله خير البرية، وابنته بضعه منه، وقائل هذا مستخفّ برسول الله صلى الله عليه وآله غير معظّم له، بل مرجّح لنفسه الرديه على نفسه الكريمة صلى الله عليه وآله، وإن أول قوله وفرّ إلى الاستثناء وقال: أردت غيرهما وتخلّص من القتل ودرأ بتأويله، فيؤدّب ويعزّز تأديباً وتعزيراً شديداً، ويشتهر بذلك لئلاّ يقدم مثله بمثله.

سند چهارم: در بیان آیه وآنه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون

در سورة زخرف واقع است (وَإِنَّهُ لَعِدُّكُمْ لَكُمْ وَ لِقَوْمِكُمْ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ) (۱) و تفسیر این آیه موافق آنچه مفسرین بیان نموده اند این است: که به تحقیق قرآن که به تو نازل شده ای محمّد موجب شرف و قدر و مرتبه تو و قوم توست که قبیله قریش باشند، به تخصیص فرزندان و خویشان نزدیک تر تو، و زود باشد که

ص: ۱۵۲

پرسیده شوید از قیام نمودن به حق آن، و تعظیم کردن احکام آن، و به شکر گزاری آن مشغول شدن.

ثقه الاسلام ابوعلی الطبرسی رحمه الله که از کَمَل علماء شیعه است در جوامع الجامع در تفسیر این آیه ایراد نموده است: وَاَنَّ الَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ لِذِكْرٍ لَكَ لِشَرَفٍ لَكَ وَلِقَوْمِكَ الْعَرَبِ أَوْ الْقُرَيْشِ، يَخْتَصُّ بِذَلِكَ الشَّرَفَ الْأَقْرَبَ مِنْهُمْ فَالْأَقْرَبُ، فَلَسَوْفَ تَسْأَلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ قِيَامِكُمْ بِحَقِّهِ، وَشُكْرِكُمْ عَلَيَّ أَنْ رَزَقْتُمُوهُ وَخَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْعَالَمِينَ(۱).

یعنی: به تحقیق قرآنی که وحی کرده شده به تو، شرف و بزرگی است از برای تو و قوم تو که عرب باشند، یا قبیله قریش، و جمعی که اقرب باشند در قرابت رسول صلی الله علیه و آله ایشان، اشرف و اقرب خواهند بود در این بزرگی، پس البتّه زود باشد که سؤال کرده شوید شما در روز قیامت از قیام به حق قرآن، و شکر شما این معنا را که رزق شما، و مختص به شما شده این شرافت در میان جمیع عالم.

و در تفسیر مجمع البیان مذکور است: (وَ لِقَوْمِكَ) أَى: للعرب؛ لِأَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِلُغَتِهِمْ، ثُمَّ يَخْتَصُّ بِذَلِكَ الشَّرَفَ الْأَخْصَّ مِنَ الْعَرَبِ، حَتَّى يَكُونَ الشَّرَفَ لِقُرَيْشٍ أَكْثَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ لِبَنِي هَاشِمٍ أَكْثَرَ مِمَّا يَكُونُ لِقُرَيْشٍ(۲).

و در بعضی تفاسیر در طی تفسیر این آیه شریفه نقل شده از عبدالله بن مسعود که او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل نموده: که چون شب معراج مرا به آسمان بردند و انبیاء را جمع کردند، و من با ایشان بنشستم، فرشته ای آمد که حضرت عزّت می فرماید که: از این پیغمبر پرس که ایشان را به چه چیز فرستاده ایم، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با ایشان که: شما به چه چیز مبعوث شده اید؟ گفتند: علی ولایتک و ولایه علی بن ابی طالب. یعنی ما را به دوستی تو و دوستی علی

ص: ۱۵۳

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۹: ۶۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۹: ۶۲.

بن ابی طالب علیه السلام فرستادند، چه شما مولای جمیع اهل توحید، و مقتدای همه ایشانید.

و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جعفر علیه السلام منقول است که: لیلہ الإسراء از جمله آیاتی که نمود خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله این بود که بر انگیخت اولین و آخرین از پیغمبران و رسولان را، و اذان و اقامه گفت حضرت جبرئیل علیه السلام، و پیش ایستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نماز گذارد با ایشان، پس این آیه شریفه نازل شد (وَ سَيَلُّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَوْ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ) (۱) یعنی: پرس ای محمد از کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو آیا گردانیدیم، یعنی فرمودیم در کتب منزله ایشان به جز خدای آمرزنده مهربان خدایانی که عبادت کرده شوند.

پس پرسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت: بر چه چیز شهادت می دهید؟ گفتند:

شهادت می دهیم که خدا یکی است، و معبودی به غیر از او نبوده و نیست، و شهادت می دهیم که تو رسول خدائی، و گرفته شده است بر آن پیمانها و عهدها از ما (۲).

پس استفاد شد از آیه (إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ) شرافت قریش و ذریه آن سرور، و لزوم شکر این نعمت عظمی، و بزرگی آباء طیبین ایشان بر جمیع انبیاء و مرسلین، به نحوی که احدی را محلّ انکار نیست.

ص: ۱۵۴

۱- (۱) سوره: زخرف: ۴۵.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۸۵.

سند پنجم: در بیان آیه (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ)

در سوره نساء واقع است (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) (۱).

عیاشی که از اجلاء علماء شیعه است در تفسیر خود، از مفضل بن عمر نقل نموده، که قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) الآية، فقال: هذه نزلت فينا خاصه، إنه ليس رجل من ولد فاطمه عليها السلام يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام بإمامته، كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا: (تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا) (۲).

یعنی مفضل بن عمر گفت: که سؤال نمودم از ابی عبدالله علیه السلام از معنی این آیه، آن حضرت فرمودند: که این آیه نازل شده است در حق ما خاصه، به تحقیق که نیست مردی از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام که بمیرد، و نه بیرون رود از دنیا، تا آن که اقرار نماید از برای امام به امامت او قائل شود، چنان که اقرار نمودند اولاد یعقوب از برای یوسف، و تصدیق به فضل او نمودند وقتی که گفتند، به خدای سوگند هر آینه بر گزید خدای تعالی تو را بر ما به حسن صورت و کمال سیرت و غایت جاه و مرتبه پیغمبری و پادشاهی.

و اطلاق اهل کتاب بر ایشان به اعتبار این است که قرآن در بیت نبوت رفیعه ایشان شرف نزول یافته، به نحوی که در سند سابق مذکور شد (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ) ونعم ما قیل: أهل البيت أدری بما فی البيت.

ص: ۱۵۵

۱- (۱) سوره نساء: ۱۵۹.

۲- (۲) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳-۲۸۴ ح ۳۰۰.

و مخفی نماناد که چنانچه این آیه کریمه دال است بر مزید الطاف خاصه نسبت به ایشان، موافق است به آیات و احادیثی که وارد شده است بر این مضمون، که هر چه در امم سابقه واقع شده در این امت نیز واقع می شود، واللّه أعلم بالصواب.

و محقق بر گشتن و رجوع این فئه و طائفه به سوی حقّ حقیق باتّباع می تواند بود، آنچه ایراد نموده شیخ عالم زاهد شیخ ورام - قدس لطیفه اللطیف الذی لا یرام - در کتاب تنبیه الخاطر و نزهه الناظر، به این عبارت: حدّثنی السید الأجلّ الشریف أبو الحسن علی بن إبراهیم العریضی العلوی الحسینی، قال: حدّثنی علی بن علی بن نما، قال: حدّثنی أبو محمّد الحسن بن علی بن حمزه الأقساسی فی دار الشریف علی بن جعفر بن علی المدائنی العلوی، قال: کان بالكوفه شیخ قصار، وکان موسوماً بالزهد، منخرطاً فی سلك السیاحه، متبتلاً للعباده، مقتفياً للآثار الصالحه، فاتفق يوماً أنّی كنت بمجلس والدی، وکان هذا الشیخ یحدّثه وهو مقبل علیه.

قال: كنت ذات ليله بمسجد جعفی، وهو مسجد قديم فی ظاهر الكوفه، وقد انتصف الليل، وأنا بمفردی فیہ للخلوه والعباده، إذ أقبل علیّ ثلاثه أشخاص، فدخلوا المسجد، فلما توسّطوا صرحته جلس أحدهم، ثم مسح الأرض بیده یمنه ویسره، فخضخض الماء ونبع، فأسبغ الوضوء منه، ثم أشار إلى الشخصین الآخرین یاسبغ الوضوء فتوضّئا، ثم تقدّم فصلی بهما إماماً، فصلیت معهم مؤتمماً به.

فلما سلّم وقضى صلاته بهرنی حاله، واستعظمت فعله من إنباع الماء، فسأل الشخص الذی كان منهما إلى یمینی عن الرجل، فقلت له: من هذا؟ فقال لی: هذا صاحب الأمر ولد الحسن علیه السلام، فدنوت منه وقبّلت یدیه، وقلت له: یا بن رسول اللّه ما تقول فی الشریف عمر بن حمزه؟ هل هو علی الحقّ؟ فقال علیه السلام: لا، وربما

اهتدى، إلا أنه ما يموت حتى يرانى، فاستطرفا هذا الحديث.

فمضت برهه طويله، فتوفى الشريف عمر، ولم يسمع أنه لقيه، فلما اجتمعت بالشيخ الزاهد ابن باديه أذكرته بالحكاية التي كان ذكرها، وقلت له مثل الراى عليه: أليس كنت ذكرت هذا الشريف عمر لا يموت حتى يرى صاحب الأمر الذى أشرت إليه، فقال لى: ومن أين لك علم أنه لم يره؟

ثم أننى اجتمعت فيما بعد بالشريف أبى المناقب ولد الشريف عمر بن حمزه، وتفاوضنا أحاديث والده، فقال: إنا كنا ذات ليله فى آخر الليل عند والدى، وهو فى مرضه الذى مات فيه، وقد سقطت قوته، وخفت صوته، والأبواب مغلقة علينا، إذ دخل علينا شخص هبناه، واستطرفنا دخوله، وذهلنا عن سؤاله، فجلس إلى جنب والدى، وجعل يحدثه ملياً ووالدى يبكى، ثم نهض.

فلما غاب عن أعيننا تحامل والدى، وقال: أجلسونى، فأجلسناه وفتح عينيه، وقال: أين الشخص الذى كان عندى؟ فقلنا: خرج من حيث أتى، فقال: اطلبوه، فذهبنا فى أثره، فوجدنا الأبواب مغلقة علينا ولم نجد له أثراً، فعدنا إليه فأخبرناه بحاله وأنا لم نجد، وأنا سألناه عنه، قال: هذا صاحب الأمر، ثم عاد إلى ثقله فى المرض وأغمى عليه (١).

و ايضاً از عنايات الهيه كه اقارب و خویشان حضرت رسول صلى الله عليه و آله به آن ممتاز و سر افرزند، مفاد اين آيه است كه در سورة رعد واقع است (الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا) (٢) تمام الآيه.

ص: ١٥٧

١- (١) تنبيه الخواطر ونزهه النواظر مرحوم ورام ٣: ٢٣٠-٢٣٣.

٢- (٢) سورة رعد: ٢٠-٢٣.

یعنی: آنها که وفا می کنند به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند، و نمی شکنند آن پیمان را، و آنان که می پیوندند به آنچه امر کرده است خدای تعالی که به پیوند به آن از صلۀ رحم و موالات مؤمنین، و ایمان به جمیع انبیاء و کتب و امثال آن، از مراعات حقوق الله و حقوق الناس، و می ترسند از عذاب پروردگار خود عموماً، و خوف دارند از سختی حساب خصوصاً، پس محاسبۀ نفس خود می کنند قبل از آن که محاسبۀ ایشان نمایند.

و آنان که صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوی، یا بر جهاد برای طلب رضای پروردگار خود نه به ریا، و به پای داشتند نماز مفروضه را، و انفاق کردند از آنچه بدیشان داده بودیم در سر و علانیه، و عوض بدی نیکوئی نمودند، یا گناه را دفع کردند به توبه، یا معصیت را به طاعت، آن گروه که به این صفات موصف اند مر ایشان را سرانجام نیکوست، بوستانها با اقامت که همیشه در آن باشند.

و علی بن ابراهیم در طی تفسیر آیه کریمه وافی هدایه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) به سند خود ایراد نموده، که قال: أجر النبوه أن تؤذوهم، ولا تقطعوهم، ولا تغضبوهم وتصلوهم، ولا تنقضوا العهد فيهم؛ لقوله (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) (۲).

و در طی تفسیر (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ) (۳) ایراد نموده که: أما من قرأ المودّة بفتح الميم والواو، فالمراد بذلك الرحم والقرايه، فإنه سئل قاطعها عن سبب قطعها، وروی عن ابن عباس أنه قال: هو من قتل في مودتنا أهل البيت (۴).

ص: ۱۵۸

۱- (۱) سورة شوری: ۲۳.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۷۵.

۳- (۳) سورة تکویر: ۸.

۴- (۴) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۴۰۷.

و از این روایت ابن عباس که علی بن ابراهیم ایراد نموده مستفاد می شود که ابن عباس خود را از اهل بیت می دانسته، فتدبر.

و موافق این است آنچه از کلام شیخ طبرسی رحمه الله از تفسیرش عن قریب ایراد می شود: وعن أبي جعفر عليه السلام قال: يعني في قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن قتل في جهاده. وفي رواية اخرى قال: هو من قتل في مودتنا وولایتنا، والدليل على ذلك قوله لرسول الله صلى الله عليه وآله (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) أخبرنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أيمن بن محرز، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله (وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) قال: من قتل في مودتنا(۱).

و شیخ طبرسی رحمه الله به دستور علی بن ابراهیم تا قوله «والدليل بعينه» نقل نموده، و من بعد بعون الله عالم الغیب والشهادة در سند بیست و سوم این کتاب از معانی الأخبار صدوق و محاسن برقی رحمهما الله در باب وصول رتبه شهادت مر مقتولین راه مودت و ولایت اهل بیت و ذریه را که در این شهادت موافق تفسیر آیه در نص و تصریح به مقصود ذو الشهادتین است دو حدیث ایراد می شود.

و علی بن ابراهیم رضی الله عنه در تفسیر خود آیه شریفه (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ) (۲) را دلیل آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) است، و بینهما تلازم و تدابر معنوی است، و القرآن كما في الحديث يفسر بعضه بعضاً مفسراً ومبيناً، به این عبارت تفسیر نموده که: نزلت هذه الآية في آل محمد عليهم السلام وما عاهدتهم عليه، وما أخذ عليهم من الميثاق في الذر من ولاية أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام بعده.

ص: ۱۵۹

۱- (۱) مجمع البيان ۱۰: ۲۱۷، تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۴۰۷.

۲- (۲) سورة رعد: ۲۱.

فإنه حدّثني أبي، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: إنّ رحم آل محمّد عليهم السلام معلّقه بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، واقطع من قطعني، وهي تجرى في كلّ رحم (١).

یعنی: نازل شده است این آیه در شأن آل محمّد علیهم السلام، و آنچه معاهده کرده است خدای تعالی با مردمان بر آن، و آنچه اخذ کرده است بر ایشان از میثاق و پیمان در عالم ذر، یعنی قبل از خلقت از ولایت امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت.

پس به تحقیق که حدیث نمود به من پدرم از محمّد بن الفضیل، از حضرت ابی الحسن علیه السلام، که آن حضرت فرمود: به تحقیق رحم آل محمّد علیهم السلام آویخته است به عرش، و حال آن که می گوید: خداوند ا وصل کن کسی را که وصل کرده است با من، و قطع کن کسی را که قطع کرده است از من.

و این معلّق بودن به عرش جاری و مستمر است در هر رحمی از آل محمّد علیهم السلام، به جهت آن که کلام در خصوص ایشان بود، یا آن که مراد جمیع ارحام باشد، چنان چه بسیاری از آیات چنین است که در باب شخصی یا قومی نازل شده، و در باب دیگران جاری شده، و مشهور است میان اصولیین که سبب نزول مخصّص نمی باشد، و اعتبار به عموم لفظ است نه به خصوص سبب، چنان چه در محلّ خود مبین شده.

وفي الكافي: عن أبي عبد الله ٧ أنه قال: إنّ الرحم معلّقه بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، واقطع من قطعني، وهي رحم آل محمّد عليهم السلام، وهو قول الله عزّوجلّ (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) و رحم كلّ ذی رحم (٢).

ص: ١٦٠

١- (١) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ١: ٣٦٣.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ١٥١ ح ٧.

وفيه عن عمر بن يزيد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) قال: نزلت في رحم آل محمد عليهم السلام، وقد تكون في قرابتك، ثم قال: فلا تكونن ممن يقول للشيء: إنه في شيء واحد (١).

وفى بعض الكتب المعتمدة: لا يخفى أن صله رحم آل محمد عليهم السلام فى هذا الزمان إنما يتحقق فى الاحسان إلى ذريته.

و آنچه از كافي مرقوم شده كافي است در تأييد امر مر جميع ارحام را.

و صدوق - رحمه الله الملك الرحيم - در آخر باب انقطاع يتم اليتيم از فقيه فرموده: وقد تنزل الآية فى شيء وتجرى فى غيره (٢).

و دلالت این حدیث بر مطلوب از مطالعه ما مضی وما سیانی بر متأمل پوشیده نیست، پس علی بن ابراهیم تخصیص داده صله را که در آیه شریفه واقع شده به صله آل رسول الله عليهم السلام.

وفى بعض الخطب النبويه المرويه من طرق العامه: نحن قسم الله الذى اقسام بنا، حيث يقول: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) (٣).

وفى تفسير سوره البلد من كتاب مجمع البيان: (وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلِدَ) (٤) قيل:

يريد ابراهيم عليه السلام وولده (٥).

پس هر بلد غير بلیدی از این آیات می داند، که قسم حق تعالی بر سر سادات و آباء و اجداد ایشان بوده، چنان چه در آیه دیگر فرموده (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ

ص: ١٦١

١- (١) اصول كافي ٢: ١٥٦ ح ٢٨.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٤: ٢٢٢.

٣- (٣) سوره نساء: ١، احقاق الحق ١٤: ٤٨١.

٤- (٤) سوره بلد: ٣.

٥- (٥) مجمع البيان ١٠: ٢٨٦.

لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱) به عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله قسم یاد نموده، که به تحقیق که کفار البتّه در مستی خود کور و لال اند.

ومن تفسیر الفرات: الحسین بن الحکم، یاسناده عن ابن عباس فی قوله تعالی (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ) قال: نزلت فی رسول الله صلی الله علیه و آله وذوی أرحامه، وذلك أنّ کلّ سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا من كان من سببه ونسبه (إنّ الله كان علیکم رقیباً) ای: حفیظاً (۲).

ومن بعد نیز حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب امر به صلّه ذریّه، و دخول سرور در قلب ایشان مسطور خواهد شد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله مروی است که آن سرور دنیا و دین فرمود: که منصور دوانقی جماعت علویین را از مدینه طیبّه طلبید، و من با جمعی از اقباء و خویشان خود متوجّه جانب او شدیم، و چون به منزل او رسیدیم، شخصی از خانه او بیرون آمد، و گفت: دو کس از شما درون آئید، من و عبدالله بن الحسن بن الحسن نزد او رفتیم، گفت: توئی که علم غیب می دانی؟ گفتم: لا- يعلم الغیب إلا- الله، نمی داند غیب را جز خدای تعالی، گفت: توئی که خراج از مملکت از برای تو می آورند؟ گفتم: بر خلق ظاهر است که خراج نزد تو می آورند.

گفت: می دانی به سبب چه شما علویین را طلبیده ام؟ گفتم: نمی دانم، گفت: به جهت آن آورده ام که مواضع و منازل شما را خراب کنم، و دلهای شما را بیزارم، و در موضعی مقیم سازم شما را که هر که را از اهل شام و حجاز به قتل آورند در آن مقام دفن کنند، تا موجب ملال خاطر و پریشانی باطن و ظاهر شما گردد.

ص: ۱۶۲

۱- (۱) سورة حجر: ۷۲.

۲- (۲) تفسیر فرات کوفی ص ۱۰۱ ح ۸۸.

جواب گفتم: که ایوب علیه السلام چون به بلا مبتلا شد صبر کرد، و یوسف علیه السلام وقتی که مظلوم گشت عفو فرمود، و سلیمان علیه السلام که پادشاهی و تسلط یافت شکر گزارد، و تو از اهل این جماعتی.

منصور چون این را بشنید از من خوشحال شد و گفت: خبر ده مرا از حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله به تو رسیده باشد، گفتم که: روایت کرد پدرم از جدّم رسول صلی الله علیه و آله: إِنَّ الرَّحْمَ حَبْلٌ مَمْتَدٌّ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، يَقُولُ: قَطَعَ اللَّهُ مِنْ قَطْعِنِي، وَوَصَلَ مِنْ وَصَلِنِي. به درستی که خویشی رشته ای است کشیده از طرف زمین به آسمان، و می گوید: ببرد خدای تعالی آن که مرا ببرد، و پیوند سازد آن که مرا پیوند سازد.

گفت: این حدیث را از تو نمی پرسم، آن گاه گفتم: که خبر داد پدرم از جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی می فرماید: أَنَا الرَّحْمَنُ خَلَقْتُ الرَّحْمَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِي، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتَهُ، وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتَهُ. منم خدای بخشنده که آفریدم رحم را، و بیرون آورده ام نام آن را از نام خود، هر که پیوند کند به پیوندم به او، و هر که ببرد ببرم از او.

منصور گفت: که این را نمی پرسم، دیگر باره گفتم: که خبر داد پدرم از جدّم رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: إِنَّ مَلَكًا مِنْ مَلَوَكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمْرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَوَصَلَ رَحْمَهُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَإِنَّ مَلَكًا مِنْ مَلَوَكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمْرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً قَطَعَ رَحْمَهُ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ. به درستی که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل را از عمر سه سال باقی مانده بود، چون صلّه رحم بجا آورد، حق تعالی عمر او را سی سال گردانید، و به درستی که پادشاه دیگر هم از بنی اسرائیل از عمر وی سی سال مانده بود، چون قطع رحم نمود خدای تعالی عمر وی را سه سال باقی گذاشت.

منصور گفت: این حدیث را می خواستم که از برای من نقل کنی، آن گاه گفت:

والله که امروز صلّه رحم نسبت به شما بجا آورم، و خدمت و رعایت چند

به ایشان باز نمود(۱).

ویناسب هذا المقام ما رواه الصدوق في كتاب اكمال الدين وتمام النعمه، بإسناده إلى أبي جعفر العمري، قال: لَمَّا ولد السيد عليه السلام، قال أبو محمد عليه السلام: ابعثوا إلى أبي عمر(۲)، فبعث إليه، فصار إليه، فقال: اشتره عشرة آلاف رطل خبز، وعشره آلاف رطل لحم وفرقه، أحسبه قال: علي بنى هاشم، وعق عنه بكذا وكذا شاه(۳).

و از این حدیث مستفاد می شود رعایت و مواصبت آن حضرت علیه السلام نسبت به بنی هاشم.

و سید علی بن طاووس در فصل مائه و ثلاثین از کتاب مسمی بکشف المحجّه لثمره المهجه، که از کتاب وصایا است که به پسرش کرده، در ضمن توسل به لزوم رعایت صلّه رحم، ایراد نموده طریقه ای برای توسل او به جناب حضرت قائم اهل بیت علیهم السلام به این عبارت: قل یا مولانا إننی وجدت فی النقل أنّ جدّک محمّداً صلی الله علیه و آله کان له عدوّ شدید، یقال له: النضر بن الحارث، فقتله، فقالت اخته تخاطب النبی صلی الله علیه و آله فی آیات اغیر بعض خطابها:

أحمد ولإنت نسل نجیبه من قومها والفحل فحل معرق

إن کان یمكن أن تمنّ وربما من الفتی وهو المغیظ المحنق

والعبد أقرب من وصلت قرابه وأحقّهم إن کان عتق یعتق

فقال النبی صلی الله علیه و آله ما معناه: لو وصلتنی هذه الآیات قبل قتله لعفوت عنه سوء فعله، وأنت یا مولانا أهل الاقتداء بجمیل خصاله، وقل له رویت فی الحدیث: إنّ قاروناً

ص: ۱۶۴

۱- (۱) عوالی اللثالی ابن ابی جمهور احسائی ۱: ۳۶۲-۳۶۳ ح ۴۵.

۲- (۲) مراد عثمان بن سعید است.

۳- (۳) کمال الدین شیخ صدوق ص ۴۳۱ ح ۶.

لَمَّا دَعَا عَلَيْهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَسَفَ بِهَ الْأَرْضُ، نَادَى وَارْحَمَاهُ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَابَةٌ وَرَحْمَةٌ مِثْلَهُ، فَرَوَى أَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَ الْأَرْضَ أَنْ لَا تَخْسِفَ بِهِ، وَرَعَى لَهُ حَرَمَهُ هَذِهِ الْأَسْتِغَاثَةَ، وَأَنَا أَقُولُ: وَارْحَمَاهُ (۱).

ملخص ترجمه این کلام آن است که: سید علی بن طاووس به پسرش امر نموده که در حین توسل به قائم آل بیت علیهم السلام بگو: ای مولای ما به تحقیق که من یافته ام در نقل که نضر بن حارث از جمله کفار بود، و عداوت شدید به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت آن سرور دنیا و دین امر به قتل او فرمودند.

بعد از آن که او مقتول شد، خواهر او در ضمن این ابیات عرض نمود که نضر بن حارث به عتبه علیه قرابتی داشت و اسیر بود، و بعد اقرب است به رعایت صله رحم، اگر منت گذاشته او را می بخشیدند، ممکن بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از استماع این کلام فرمودند: که اگر این ابیات را پیش از قتل او بر من می خواندند از گناهان او می گذشتم.

و بعد از اتمام این نقل به پسرش امر نمود که بگو به حضرت قائم اهل بیت علیهم السلام که: أنت یا مولای اهل الاقتداء بجمیل خصاله. تو ای مولای ما اهل پیروی نمودن به آن سرور دین هستی در رعایت صله رحم، و سایر خصال جمیله.

و ایضاً خطاب به پسر خود نمود که در حین توسل به جناب مقدس قائم اهل بیت صاحب الزمان علیه السلام بگو که: شنیده ام در حدیث است که چون موسی علیه السلام نفرین بر قارون کرد، زمین او را فرو برد، بنا بر قرابت قریبی که با موسی علیه السلام داشت، قارون فریاد کرد که: وارحمه، پس مروی است که خدای تعالی امر نمود به زمین که دیگر او را فرو مبر، و رعایت نمود از برای قارون حرمت این استغاثه را، و من می گویم: وارحمه.

ص: ۱۶۵

پس از کلام سید النقیب سید علی بن طاووس مستفاد می شود که هر کس به این قرابت خاص سرافراز شده باشد، این نحو
توسل نسبت به او نیز جائز است، فها أنا أقول أيضاً: وارحماه. لمؤلفه:

به زمین برد فرو خجلتم از عصیان آه

جای رحم است به قارون گنه وارحماه

وفی کتاب ضوء الشهاب: عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام، قال: لما ابتلع يونس عليه السلام الحوت، خرقت به البحار
السبع في أسرع من طرفه العين، فمّرت الحوت بقارون، ومعه ملك موكل يعدّبه، فلما سمع قارون تسييح يونس عليه السلام
بالعبرانية، قال للملك الموكل بعذابه: من هذا؟ فأوحى الله تعالى إليه: أن أعلمه أنه يونس بن متى نبي الله تعالى عليه السلام،
فأعلمه.

فقال قارون للملك: أتأذن لي أن أكلّمه؟ فأوحى الله تعالى إليه: أن ائذن له، فقال له قارون: يا يونس ما فعل ابن أخي هارون بن
عمران؟ قال: مات، قال: فما فعل ابن أخي موسى بن عمران؟ قال: مات، قال: ما فعلت بنت أخي كلثوم بنت عمران؟ قال: ماتت،
قال: فبكي قارون، وقال: وا انقطاع رحماه، فأوحى الله تعالى إلى الملك الموكل بعذابه: ارفع عن قارون العذاب أيام الدنيا
بذكرة لرحمه وبكائه عليها.

وفائده الحديث الأمر بصله الرحم. وراوى الحديث سويد بن عامر الأنصاري.

و مجملی از ذکر احوال قارون که علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده است در طی حدیثی که در سبب هلاک قارون
ایراد نموده این است: که قارون گفت بعد از غضب حضرت موسی علیه السلام بر او: ای موسی سؤال می کنم از تو به حقّ

رحم و خویشی که در میان من و تو هست که بر من رحم کنی، موسی علیه السلام فرمود: که ای فرزند لائی با من سخن مگو که فائده ندارد.

پس به زمین خطاب فرمود: که بگیر قارون را، پس قصر و آنچه در آن بود به زمین فرو رفت و قارون نیز تا زانو به زمین نیز فرو رفت، و گریست و سوگند داد موسی علیه السلام را به رحم موسی علیه السلام نیز فرمود: که ای فرزند لائی با من سخن مگو، و هر چند او استغاثه کرد مفید نیفتاد تا در زمین پنهان شد.

پس چون موسی علیه السلام به محلّ مناجات خود رفت حق تعالی فرمود که: ای فرزند لائی با من سخن مگوی، موسی علیه السلام دانست که حق تعالی به او تغییر می فرماید که بر قارون رحم نکرد، و گفت موسی علیه السلام: پروردگارا قارون مرا به غیر تو خواند، و به غیر تو سوگند داد، و اگر مرا به تو سوگند می داد اجابت او می کردم.

باز حق تعالی همان جواب را داد: که ای فرزند لائی با من سخن مگوی، موسی علیه السلام گفت: پروردگارا اگر می دانستم رضای تو در اجابت کردن اوست البتّه اجابت می کردم.

پس خدای تعالی فرمود: ای موسی به عزّت و جلال و جود و بزرگواری و علوّ منزلت خود سوگند می خورم که اگر قارون چنان چه تو را خواند مرا می خواند اجابت او می کردم، اما چون تو را خواند، و به تو متوسّل شد، او را به تو گذاشتم (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: که قارون پسر خاله موسی علیه السلام بود.

و بعضی گفتند: عمّ او. و بعضی گفتند: ابن عمّ او بوده.

وفی باب نوادر الوصایا من الفقیه: وروی محمد بن ابی عمیر، عن ابراهیم بن عبدالحمید، عن سلمی مولاہ ولد ابی عبداللہ علیہ السلام، قالت: کنت عند ابی عبد

ص: ۱۶۷

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۱۴۵-۱۴۶.

اللّٰهُ عَلَيْهِ السَّلَام حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ، فَأَغْمَى عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: اعْطُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ الْأَفْطَسُ سَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْتُ لَهُ: أَعْطَى رَجُلًا حَمَلَ عَلَيْكَ بِالشَّفْرَةِ، فَقَالَ: وَيَحْكُكُ أَمَا تَقْرَأِينَ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) (۱).

از این حدیث که مجمل مضمونش این است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وقت احتضار بیهوش شد، و بعد از آن که به هوش آمد فرمود: که به حسن افطس هفتاد اشرفی بدهند، سلمی که از خادمه اولاد آن حضرت علیه السلام بود عرض نمود: که به مردی که به تو کارد کشیده این مبلغ می دهی، و سابق حسن افطس این بی ادبی نموده بوده است.

پس فرمود آن حضرت علیه السلام: که آیا قرآن نخوانده ای؟ سلمی گفت: بلی، حضرت فرمود: نشنیده ای قول خدای عزوجل را که فرموده (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ) تا آخر آیه که دالّ است بر لزوم رعایت این مواصلت.

پس از این حدیث ظاهر می گردد که حسن افطس مسطور خاص با وجود آن که کارد انکار و قطع اخلاص خود را بی پرده عریان نموده، سر انقیاد از طریقه آداب و مسلک اختصاص نسبت به آن حضرت به این حد کشیده بود، مع هذا آن حضرت لوازم احترام را مرعی فرموده، هفتاد اشرفی جهت او مقرر نمودند.

پس از لزوم رعایت صله مرقومه، مستفاد گردید که از آلت قطع قطع این صله رحم نمی شود، وائمه علیهم السلام با وجود عدم رعایت آداب سایر ذریه و احترام

ص: ۱۶۸

لایق نسبت به شأن ایشان، باز رعایت نا خلفان ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله می نمودند، و قطع این صله رحم قطعاً نمی فرمودند.

پس اگر امت نیز عوض دینار خمس نقد صله رحم و محبت مأموره را صرف ذریه می نمودند، و جابر و انصاری در ربع مسکون جهت خمسهشان می بود، عشر از ایشان پا مال و از دست معاندین در وبال نمی بودند، و خود در ضلال و تیرگی محشر با حسن طریق و خیر مال صراط نجات می یافتند.

و این حدیث مذکور در کتاب کافی (۱)، و غیبت شیخ طوسی (۲)، و مجدی (۳)، و عمده الطالب (۴) که از کتب معتبره علم انساب است نیز مسطور شده، لکن در بعضی روایات هشتاد، و در بعضی صد دینار عوض سبعین واقع است.

وفی مجموعه الورام رحمه الله: الفضل بن قزّه، قال: کان أبو عبدالله علیه السلام بیسط رداءه وفیه صرر الدنانیر، فیقول للرسول: اذهب بها إلی فلان وفلان من أهل بیته، وقل لهم: هذه بعث بها إلیکم من العراق، قال: فیذهب بها الرسول إلیهم، فیقول ما قال، فیقولون: أما أنت فجزاک الله خیراً بصلتک قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله، وأما جعفر فحکم الله بیننا و بینه، قال: فیخرّ أبو عبدالله علیه السلام نصر الله وجهه ساجداً، و یقول: اللهم أذلّ رقبتی لولد أبی (۵).

و از این حدیث مستفاد می شود تذلل رقبه حضرت سید السادات نسبت به گردن کشان و مغرورین و خویشان از سادات و خویشان.

و در خبر است که محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق از عمش امام موسی

ص: ۱۶۹

۱- (۱) فروع کافی ۷: ۵۵ ح ۱۰.

۲- (۲) غیبت شیخ طوسی ص ۱۹۷.

۳- (۳) مجدی شیخ عمری ص ۴۱۷.

۴- (۴) عمده الطالب ابن عنبه داودی ص ۴۱۵.

۵- (۵) مجموعه شیخ ورام ۳: ۱۴۶ ح ۳۳۸۵.

کاظم علیه السلام رنجید، و نزد هارون الرشید به حجاز رفت، و شکایت و غیبت آن حضرت نموده گفت: أتعلم أنّ فی الأرض خلیفتین، آیا می دانی که در روی زمین دو خلیفه اند که خراج از برای ایشان می آورند، هارون گفت: أنا ومن؟ یکی منم دیگری کیست؟ گفت: عمّ من موسی بن جعفر، و بعضی اسرار و حکایتها که آن حضرت با او در میان داشت افشا و اظهار نمود، هارون چون به بغداد آمد بدین سبب آن معصوم را مقید ساخته حبس نمود.

و چون آن حضرت از حبس بیرون آمد، صلّه رحم نسبت به محمّد بن اسماعیل مذکور مرعی داشته، احسان بسیار به او می کرد، و جماعت و اصحاب آن حضرت می گفتند: چرا احسان و صلّه رحم نسبت به او بجا می آری با وجود آن که او قطع رحم نموده، اعمال قبیحه از او ظاهر می شود، آن حضرت فرمودند:

که حدیث کرد پدرم از جدّش این حدیث را که: إنّ الرحم إذا قطعت فوصلت، ثمّ قطعت فوصلت، ثمّ قطعت، قطعها الله، وإنّما أردت أن یقطع رحمه من رحمی.

به درستی که رحم چون بریده شود، پس وصل و پیوند باید کرد، بعد از آن که بریده شود، پس وصل و پیوند باید کرد، بعد از آن که بریده شود، ببرد خدای تعالی آن علاقه خویشی و قرابت را، و به درستی که من خواسته ام که ببرد خدای تعالی رحم او را از رحم من، و این علاقه خویشی از میان ما و او زایل شود(۱).

و این رعایت قرابت به مرتبه ای معتبر بوده که شمر - علیه اللعنه والعذاب - نیز مرعی می داشته، چنانچه در کتاب مقتل سید صفی الدین موسوی مذکور

ص: ۱۷۰

است، ومجمل آن این است که: وأقبل شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه حتى وقف على عسكر الحسين عليه السلام، ثم نادى بأعلى صوته: أين بنو اختي عبدالله وجعفر والعيّاس وعثمان، فقال الحسين عليه السلام: أجيّوه وإن كان فاسقاً، فإنّه بعض أخوالكم، فنادوه ما شأنك؟ فقال: أنتم يا بني اختي آمنون(۱). إلى آخر كلامه الملعون.

عجب از اقاربی که قساوت قلب ایشان از شمر ازید باشد، و تشمیر در این عداوت نموده کمر کین بسته اند، و پیوسته مادّه دشمنی قلبی را در میان دارند.

وقال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغه في سياق قصه غزوه احد: قال الواقدي: وبرز طلحه بن أبي طلحه، فصاح من يبارز؟ فقال علي عليه السلام: هل لك في مبارزتي؟ قال: نعم، فبرز بين الصّفين ورسول الله صلى الله عليه وآله جالس تحت الرايه، عليه درعان ومغفر وبيضة، فالتقما، فبدره علي عليه السلام بضربه على رأسه، فمضى السيف حتى فلق هامته، إلى أن انتهى إلى لحيته، فوقع، وانصرف علي عليه السلام، فقليل له: هلاًّ ذفقت عليه، قال: إنّه لمّا صرع استقبلتني بعورته، فعطفتني عليه الرحم، وقد علمت أنّ الله سيقتله، هو كبش الكتيبه، فسّر رسول الله صلى الله عليه وآله و كبر تكبيراً عالياً وكبر المسلمون القصّه(۲).

واحاديث در این که صلّه رحم با که باید بعمل آورد، و چه حد دارد بعد از این ان شاء الله تعالى خواهد آمد.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) لهوف سيد ابن طاووس ص ۸۷.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ۱۴: ۲۳۵-۲۳۶.

آیه اصطفا است که حق تعالی فرموده: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۱).

یعنی: به تحقیق که خدای تعالی ممتاز نموده و برگزیده از میان خلفان آدم و نوح علیهما السلام را، و آل ابراهیم و آل عمران را برعالمیان.

و فی کتاب المناقب لابن شهر آشوب: روى أَنَّ الحسین علیه السلام دعا: اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ قَرَابَتِهِ، فَاقْصِمْ مِنْ ظَلَمْنَا وَ غَضَبْنَا حَقًّا، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.

فقال مُحَمَّد بن الأشعث: وأَيُّ قَرَابَةٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ، فَقَرَأَ الحسین علیه السلام (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَرْنِي فِيهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ ذَلًّا عَاجِلًا، فَبَرَزَ ابْنُ الْأَشْعَثِ لِلْحَاجَةِ، فَلَسَعَتْهُ عَقْرَبٌ عَلَى ذِكْرِهِ، فَسَقَطَ وَهُوَ يَسْتَعِثُّ، وَ يَتَقَلَّبُ عَلَى حَدِيثِهِ (۲).

و در مجمع البيان در تفسیر آیه شریفه (قَالُوا أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) (۳) ایراد شده: و یعنی بأهل البيت ابراهیم علیه السلام، و إنما جعلت ساره من أهل بيته عليه السلام؛ لأنها كانت ابنة عمه عليه السلام، فلا دلالة في الآية على أَنَّ زوجه الرجل من أهل بيته، على ما قاله الجبائي.

و روى أَنَّ أمير المؤمنين عليه السلام مرَّ بقوم، فسَلَّمَ عليهم، فقالوا: و عليك السلام و رحمه الله و بركاته و مغفرته و رضوانه، فقال عليه السلام: لا تجاوزوا بنا ما قالت الملائكة

ص: ۱۷۲

۱- (۱) سورة آل عمران: ۳۳.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۰: ۴۴.

۳- (۳) سورة هود: ۷۳.

لأئینا ابراهیم علیه السلام: (رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ) (۱).

و مراد به آل ابراهیم اسماعیل و اسحاق و اولاد ایشان اند، و آل محمد صلی الله علیه و آله نیز آل ابراهیم اند.

و از این جهت در بعضی ادعیه واقع است که «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ» یعنی: بار خدایا درجات و مقامات محمد و آل محمد را زیاد کن، همچنان که درجات پدر ایشان ابراهیم را زیاد فرموده ای، و در تشبیه که گفتند: باید مشبه به از مشبه اقوی باشد، ممکن است در این مقام به اعتبار اشتهاار یا تحقق و وجود باشد.

یعنی همچنان که مشهور و محقق ساختی رفعت درجه ابراهیم را، مشهور و محقق کن باز رفعت و درجات محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را، هر چند درجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارفع از درجه حضرت ابراهیم علیه السلام است، پس اقوی بودن مشبه به به اعتبار اشتهاار و تحقق است، و بعضی از علماء گفته اند: که ممکن است که منظور تشبیه نمودن صلاه آل باشد به صلاه حضرت ابراهیم علیه السلام.

و مخفی نماند که بنای این توجیه بر این است که آل اعم از ائمه علیهم السلام و سایر ذریه باشد، و إلا منافات با افضلیت ائمه اثنا عشر بر انبیاء اولوا العزم خواهد داشت علی المشهور، اگر چه اقوی بودن مشبه به لزومی در تحققش نیست، چنان چه بعضی از علماء نقل و استشهاد نموده اند عدم لزوم آن را به کریمه (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ) (۲) که مشبه به اقوی نیست هر چند در این آیه نیز به اعتبار اشتهاار و تحقق مذکورین اقوی می تواند بود.

و مراد به آل عمران که در آیه مذکور شده موسی و هارون است که از

ص: ۱۷۳

۱- (۱) مجمع البیان طبرسی ۵: ۲۳۴.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۸۳.

فرزندان عمران بن یصهرند، یا عیسی بن مریم علیه السلام است که مریم دختر عمران بن ماثان بوده.

و این تفضیل عظیمی است که حضرت سبحانه و تعالی سادات را در نص صریح قرآن که منکر آن نتوانند شد مگر کفار بر عالمیان برگزیده است، و در این امر هیچ احدی خلاف نمی تواند نمود.

سند هفتم: در بیان آیه (و آت ذا القربی حقه)

در سوره روم واقع است (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ) (۱) تفسیر این آیه مواق بعضی از تفاسیر این است که: بده ای محمد خداوند قرابت را از بنی هاشم از مال غنیمت کفار و غیر آن حق ایشان را، و به آن صله رحم مرعی دار.

و مجاهد گفته است: که همه امت در این امر که باید رعایت رحم و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله بکنند شریک اند، و تصریح نموده که مراد از حق ذی القربی اخراج خمس است به فقراء و ابناء سبیل اهل بیت علیهم السلام.

(ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) یعنی این دادن حقوق به جماعت مذکوره بهتر است از امساک از جهت آنان که می خواهند ذات خدا را، یعنی رضای او را، یا وجه تقرب را به حق تعالی، نه جهت دیگر از اغراض و اعراض.

و از ابو سعید خدری و غیره مأثور است که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام داد، و این روایت نیز از ابی جعفر و ابی

ص: ۱۷۴

عبدالله عليهما السلام مروی است (۱).

و شك نیست که این شرافت عظیمی است که حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن ایشان را از ذی القربی شمرده باشد، و صاحب حق در غنیمت فرموده باشد، و آیه شریفه (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى لله وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) (۲) نیز دال است بر آن که مال غنیمتی که حضرت حق سبحانه و تعالی از اهل قری بر رسول خود کرامت فرموده از خدا و از رسول و از ذی القربی و مساکین و ابناء السبیل از سادات بوده است که موافق لفظ «أفاء» نیز به طریق فیء به ایشان برگشته، و شرکت بنی هاشم در اموال غنیمت که از خدا و رسول است صریح است بر شرافت ایشان.

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام مروی است که در تفسیر آیه شریفه فرمودند: که مراد به ذی القربی و مسکینان و راه گذران که در این آیه واقع شده از ما بنی هاشم اند نه غیر ایشان (۳).

سند هشتم: در بیان صلوات بر آل محمد

در صحیفه مکرمه سجّادیه که علما و عقلاء سلف او را ملقب ساختند به «زبور آل محمد، و انجیل اهل البیت» در دعای آن حضرت از جهت پدر و مادر خود صلوات الله عليهم فرموده اند و وارد است: اللهم صل على محمد وآله، كما شرفتنا به، وصل على محمد وآله كما أوجبت لنا الحق على الخلق بسببه.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) مجمع البيان ۶: ۱۹۲.

۲- (۲) سورة حشر: ۷.

۳- (۳) مجمع البيان ۶: ۱۹۱-۱۹۲.

و در موضع دیگر از همین دعا نیز واقع است «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ»^(۱) که بعد از صلوات بر آل تصریح به صلوات ذرّیه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، که شامل جمیع ذرّیه الی انقراض العالم هست فرموده اند، و این تفضّل عظیمی است که از آن حضرت در حقّ ایشان عموماً بر لسان معجز بیان جاری شده.

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح فرموده است: روی أنّ أباجعفر علیه السلام كان في الحجّ ومعه ابنه جعفر عليه السلام، فأتاه رجل فسلمّ وجلس بين يديه، ثمّ قال: إني أريد أن أسألك، قال: سل ابني جعفرأ، وساق الحديث إلى أن قال: قال له الرجل: رحمكم الله يا ولد فاطمه ثلاثاً^(۲).

و مخفی نماند که رجلی که گفته است «رحمکم الله یا ولد فاطمه» را سه مرتبه، چنان چه حضرت ابی جعفر علیه السلام در آخر حدیث به آن تصریح فرموده اند حضرت خضر علیه السلام است، و لفظ «ولد» شامل جمیع اولاد حضرت فاطمه علیها السلام هست.

و مؤید این که ولد فاطمه شامل جمیع ذرّیه است، حدیثی است که ابن بابویه رحمه الله در باب نوادر وصایا از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده، به این عبارت: وروی محمّد بن أبی عمیر، عن حمّاد بن عثمان، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: أوصی رجل بثلاثین دیناراً لولد فاطمه علیها السلام، قال: فأتی بها الرجل أباعبد الله علیه السلام، فقال أبو عبد الله علیه السلام: ادفعها إلى فلان شیخ من ولد فاطمه علیها السلام، وکان معیلاً مقلّاً، فقال له الرجل: إنّما أوصی بها الرجل لولد فاطمه علیها السلام، فقال أبو عبد الله علیه السلام: إنّها لا تقع من ولد فاطمه علیها السلام، وهی تقع من هذا الرجل وله عیال^(۳).

ص: ۱۷۶

۱- (۱) صحیفه کامله سجّادیه ص ۲۴۰-۲۴۲ دعاء: ۲۴.

۲- (۲) خرائج و جرائح راوندی ۲: ۶۳۱-۶۳۲ ح ۳۲.

۳- (۳) من یحضره الفقیه ۴: ۲۳۴ ح ۵۵۵۹.

و جدّ داعی السید الأمجد میر سید احمد علیه الرحمه حاشیه ای در این حدیث به این نحو قلمی نموده اند: ای: لا يمكن إعطاء ذلك المال لكل واحد منهم، فيكون ذلك لبيان المصرف.

و از این عبارت حدیث تعمیم ظاهر و بین است، پس ایشان تفضیل عظیم دارند که حضرت خضر علیه السلام به عنوان عموم ایشان را دعا کرده است.

و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در مصباح در ذکر تعقیب صلاه عصر بعد از سجده شکر، و شیخ ابراهیم بن علی الجباعتی الشهیر به کفعمی در جنّه الأمان الواقیه در ذکر تعقیب صلاه عصر بعد از سجده شکر ایراد نموده اند به این عبارت: ثمّ تدعو بدعاء الفراغ من الصلاه والتعقيب، و در آخر آن دعاء واقع است: وصلّ على الأئمة من أهل بيت نبيك أئمة الهدى وأعلام الدين أئمة المعصومين، وصلّ على ذرية نبيك صلى الله عليه وآله (۱).

و از این دعاء نیز بعد از صلاه بر ائمه عليهم السلام صلاه بر ذریه صریحاً مستفاد می شود.

و در خاتمه دعاء کامل معروف به دعاء حریق واقع است «اللهم صلّ على محمد وأهل بيته الطيبين، وعلى أصحابه المنتجبين، وعلى أزواجه المطهرات، وعلى ذرية محمد» (۲).

و ایضاً در مصباح کبیر شیخ طوسی قدس الله نفسه القدوسی، در آخر صلواتی که بعد از تسیح هر روز از شهر رمضان المبارک نقل شده وارد است بعد از صلاه بر ائمه هر یک باسمه عليهم السلام: اللهم صلّ على القاسم والظاهر ابني نبيك، اللهم صلّ على رقيه بنت نبيك، واللعن من آذى نبيك فيها، اللهم صلّ على أم كلثوم بنت نبيك، واللعن من آذى نبيك فيها، اللهم صلّ على ذرية نبيك، اللهم اخلف نبيك في

ص: ۱۷۷

۱- (۱) مصباح شیخ طوسی ص ۸۰.

۲- (۲) مصباح شیخ طوسی ص ۲۲۲.

أهل بيته، اللهم مكن لهم في الأرض، اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم وأنصارهم على الحق في السر والعلانية، اللهم اطلب بذحلهم ووترهم ودمائهم، وكف عنا وعنهم وعن كل مؤمن ومؤمنة بأس كل باغ وطاق وجبار، وكل دابة أنت آخذ بناصيتها، إنك أشد بأساً وأشد تنكيلاً(١).

و سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات به اسانید خود از حضرت امام رضا علیه السلام در رقعہ الجیب به این عبارت ایراد نموده: عوذہ لكل شیء، بسم اللہ الرحمن الرحیم، بسم اللہ اخسؤوا فیہا ولا تکلمون، تا عبارت: واللہ یطل علیکم بمنعہ نبی اللہ، وبمنع ذریتہ وأهل بیته(٢).

و در کتاب منهاج الصلاح از علامہ رحمہ اللہ این دعا وارد شدہ، و نیز از علامہ رحمہ اللہ در کتاب مذکور از دعاء سمات و سایر کتب ادعیہ ایراد شدہ «وبارکت لحبیبک محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و عترتہ و ذریتہ وأمتہ»(٣) انتہی.

و در زیارت مشہورہ مسطورہ در جمیع کتب مزار واقع است: اللهم فاستجب دعائی، و اقبل ثنائی، واجمع بینی و بین اولیائی، بحق محمد و علی و فاطمہ و الحسن و الحسین آبائی(٤).

و گفته است سید عبدالکریم بن طاووس در باب رابع کتاب فرحہ الغری، بعد از ایراد این فقرات: أقول: إذا کان الزائر علویاً فاطمیاً جاز أن یقول: آبائی، وإلا فلیقل ساداتی. ولم یورد الطوسی هذه اللفظه فی مصباحه(٥). انتہی.

ص: ۱۷۸

۱- (۱) مصباح شیخ طوسی ص ۴۲۲-۶۲۳.

۲- (۲) مهج الدعوات سید ابن طاووس ص ۳۴.

۳- (۳) منهاج الصلاح علامہ حلی ص ۲۴۷.

۴- (۴) مصباح شیخ طوسی ص ۷۳۹، مقداری از زیارت امین اللہ می باشد.

۵- (۵) فرحہ الغری ص ۴۰.

در تقدّمه کتاب تقویم الإیمان جدّ داعی شمس الخافقین، و ثالث المعلمین، میر محمدباقر داماد الحسینی قدّس سرّه نقل نموده اند، از امالی ابن بابویه رحمه الله، و در کتاب بلال غلّه المطالب وشفاء علّه المآرب فی مناقب أسد الله الغالب علی بن ابي طالب علیه السلام، نیز همین حدیث مذکور است، به طرق متواتره، از کتمل مشایخ عامّه، به این نحو: عن صفوان الجمال، عن مولانا الصادق جعفر بن محمّد صلوات الله وسلامه علیهما، عن ابيه، عن ام سلمه زوجة النبي صلى الله عليه وآله أنّها قالت: أقرأني رسول الله صلى الله عليه وآله (لا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ) الآية، فقلت: يا رسول الله من أصحاب النار؟ فقال: مبغضوا علي وذريته ومنقصوهم، فقلت: يا رسول الله فمن الفائزون منهم؟ قال: شيعة علي هم الفائزون(۱).

یعنی: ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله گفت: قرائت نمود به من رسول صلی الله علیه و آله آیه (لا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) را تا آخر، پس گفتم یا رسول الله کیست اصحاب نار؟ فرمود: جمعی که بغض و عداوت علی و ذریه او را داشته باشند، و یا نسبت نقصی به ایشان دهند، که مستلزم اهانت و منافی جلالت قدر ایشان باشد، پس گفتم: یا رسول الله کیستند فایزان از ایشان؟ فرمود: شیعه علی فایزان و فیروز یافتگان اند.

و مؤید بعضی از احکام حدیث مسطور است این حدیث: قال صلی الله علیه و آله: من کذب متعمداً عدّبه الله تعالی، و من باع حرّاً عدّبه الله تعالی، و من أبغض ذرّیتی عدّبه الله تعالی.

ص: ۱۷۹

وفى كتاب الأمالى، والتوحيد، وعيون أخبار الرضا للصدوق، والاحتجاج للشيخ الطبرسى قدس الله تعالى نفوسهما القدوسى، فى حديث طويل، فيها ما موضع الحاجه منه: أنه قال النبى صلى الله عليه وآله: من أبغض أهل بيتى وعترتى لم يرنى ولم أره يوم القيامة. وقال صلى الله عليه وآله: إنَّ فيكم من لا يرانى بعد أن يفارقنى (١).

و از این احادیث ظاهر است که بغض با ایشان موجب عدم وصول به شفاعت شفیع المذنبین است در روز قیامت.

سند دهم: در ثواب احسان به سادات

در کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب معتبره شیعه، و از جمله کتب اربعه حدیث، و تألیف شیخ صدوق ابن بابویه قمی - رحمه الله علیه - است، که به دعای حضرت صاحب الزمان - صلوات الله وسلامه علیه - متولّد شده، و شرط نموده در اوّل کتاب میان خود و خدای تعالی که حدیثی که نزد او صحیح باشد در این کتاب ایراد نماید.

و علماء شیعه رضوان الله تعالی علیهم مراسیل این کتاب را به منزله مسانید دانسته اند، یعنی حدیثی که در این کتاب بی سند نقل شده به منزله آن است که با سند باشد در اعتبار و صحّت، خصوصاً هر گاه به لفظ «قال» مذکور شده باشد، یا آن که فعل امر در لفظ حدیث مذکور باشد، چنان چه جدّ داعی ثالث المعلمین میر محمدباقر الداماد الحسینی قدس سرّه در حاشیه کتاب مذکور تصریح به این مراتب کرده است.

ص: ۱۸۰

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۵۴۶ ح ۷۲۸، توحید شیخ صدوق ص ۱۱۷، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۱۱۵، احتجاج مرحوم طبرسى ۲: ۴۰۸.

ایراد نموده شیخ جلیل در کتاب مسطور باب ثواب اصطناع المعروف إلى العلویه، یعنی: این باب بابی است در بیان ثواب نیکوئی کردن به جمعی که منسوب به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به اعتبار نسب باشند: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من صنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته يوم القيامة (۱).

وقال عليه السلام: إنني شافع يوم القيامة لأربعة أصناف ولو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا:

رجل نصر ذرّيتي، ورجل بذل ماله لذرّيتي عند الضيق، ورجل أحبّ ذرّيتي باللسان والقلب، ورجل سعى في حوائج ذرّيتي إذا طرّدا أو شرّدا (۲).

یعنی: فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله: که کسی که بکند به یکی از اهل بیت من نیکوئی و احسانی، مکافات او با من است در روز قیامت.

و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: به درستی که من شفیع می شوم در روز قیامت از برای چهار صنف از مردم اگرچه به گناهان اهل دنیا آمده باشند: مردی که یاری نماید ذریه مرا، و مردی که به بخشد مال خود را به ذریه من در وقت تنگ دستی، و مردی که دوست دارد ذریه مرا به زبان و دل، و مردی که سعی در حاجتهای ذریه من کند هرگاه ایشان دور کرده شوند از دیار خود، یا آن که بی کس و تنها باشند.

به جهت آن که طرد در لغت به معنی راندن و دور کردن و اخراج نمودن آمده، و تشرید به معنی برهم زدن جمعیت آمده، مثل قوله تعالی (فَشَرَّدُ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ) (۳) و مفسرین گفتند: ای فرق و بد جمعهم.

وا احتمال دارد که تردید از راوی باشد، یعنی راوی گوید که به خاطر ندارم

ص: ۱۸۱

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۵.

۲- (۲) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۶.

۳- (۳) سورة انفال: ۵۷.

که آن حضرت به لفظ «طردوا» فرموده اند، یا «شردوا» و در باب ثواب احسان و بذل مال به آل و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله احادیث بسیار وارد است.

از آن جمله در رساله رئیس المحدثین مولانا محمدباقر المجلسی روح الله روحه القدوسی، در رساله ای که در ترجمه بعضی از احادیث شریف که در کیفیت سلوک ولات عدل با کافه عباد که ودایع رب الأرباب اند، به این عبارات بیان نموده که: به سند معتبر منقول است از عبدالله بن سلیمان که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، که ملازم عبدالله نجاشی به نزد آن حضرت علیه السلام آمد و سلام کرد، و نامه نجاشی را آورد و به آن حضرت داد، چون نامه را گشود نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، من مبتلا گردیده ام به حکومت اهواز، و مستدعیم که آقای من و مولای من حدی چند برای من بیان فرماید که بدانم که چه چیز مرا در این عمل به حق تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله نزدیک می گرداند، و مرا به چه نحو باید سلوک کرد، و زکات مال خود را به که بدهم؟ و بر که اعتماد نمایم؟ و راز خود را به که سپارم؟ که شاید حق تعالی به برکت هدایت تو مرا از عقوبت خود نجات بخشد، به درستی که تویی حجت خداوند عالمیان در میان عباد، و امین خدا در بلاد، و پیوسته نعمت الهی بر تو فایض باد.

عبدالله بن سلیمان گفت: که حضرت در جواب او نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، جناب ایزدی تو را حفظ نماید به احسان خود، و لطف نماید به تو به امتنان خود، و حمایت نماید تو را به رعایت خود، به درستی که همه امور در تحت قدرت اوست. اما بعد: آمد به سوی من رسول تو با نامه ای که ارسال نموده بودی، نامه را خواندم، و مقصود تو را فهمیدم، نوشته بودی که به حکومت اهواز مبتلا شده ای، از این خبر هم شاد شدم، و هم اندوهناک گردیدم.

اما شادی من به جهت آن است که شاید حق تعالی به سبب تو فریاد رسی نماید، مضطرّ ترسانی را از آل محمد علیهم السلام، و ذلیل ایشان را به سبب تو عزیز گرداند، و برهنه ایشان را به سبب تو ببوشاند، و ضعیف ایشان را به تو قوی گرداند، و به آب لطف تو آتش جور مخالفان را از ایشان منطفی گرداند.

وامّا اندوه من، پس کمتر چیزی که بر تو می ترسم آن است که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنگ کنی، و در هنگام عسرت چیزی از او طلب نمائی، پس به این سبب بوی حظیره قدس را استشمام نه نمائی، و بهشت را بر خود حرام گردانی(۱).

و از این حدیث حکم بر لزوم رعایت سادات آل محمد صلی الله علیه و آله بر سلاطین و حکام ثابت است.

و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب، و در کتاب خرایج و جرایح شیخ قطب الدین الراوندی، که از فحول علماء شیعه، و اسم هر دو در اکثر کتب رجال و فهارس علماء به توثیق و صلاح و جلال قدر و عظم شأن مسطور شده، واقع است که هشام بن الحکم گفت: کان رجل من ملوک أهل الجبل یأتی الصادق علیه السلام فی حجّه کلّ سنه، فینزله أبو عبدالله علیه السلام فی دار من دوره فی المدینه، و طال حجّه و نزوله، فأعطی أبا عبدالله علیه السلام عشره آلاف درهم لیشتري له داراً، و خرج إلى الحجّ.

فلما انصرف قال: جعلت فداک اشتریت لی الدار؟ قال: نعم وأتی بصکّ فيه:

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اشتری جعفر بن محمد لفلان بن فلان الجبلی، اشتری له داراً فی الفردوس، حدّها الأوّل رسول الله صلی الله علیه و آله، والحدّ الثانی أميرالمؤمنین علیه السلام، والحدّ الثالث الحسن بن علی علیهما السلام، والحدّ الرابع الحسين بن

ص: ۱۸۳

۱- (۱) رساله آداب سلوک حاکم با رعیت ص ۱۶۶-۱۶۸ چاپ شده در ۲۵ رساله فارسی علامه مجلسی که به تحقیق این جانب چاپ شده.

علی علیهما السلام، فلما قرأ الرجل ذلك، قال: قد رضيت جعلني الله فداك.

قال: فقال أبو عبدالله عليه السلام: إني أخذت ذلك المال، ففرقته في ولد الحسن والحسين عليهما السلام، وأرجو أن يتقبل الله ذلك، ويشبك به الجنه.

قال: فانصرف الرجل إلى منزله وكان الصك معه، ثم اعتلّ علّه الموت، فلما حضرته الوفاه جمع أهله وحلفهم أن يجعلوا الصك معه، ففعلوا ذلك، فلما أصبح القوم غدوا إلى قبره، فوجدوا الصك على ظهر القبر مكتوباً عليه: وفي لي والله جعفر بن محمد بما قال(۱).

یعنی هشام بن الحکم گفت: که بود مردی از پادشاهان اهل جبل که می آمد نزد امام جعفر صادق علیه السلام در وقت حج رفتنش هر سال، پس فرود می آورد آن حضرت او را در خانه ای از خانه های خود در شهر مدینه، و مدت مدیدی کشید حج و نزول او در خانه حضرت ابی عبدالله علیه السلام.

پس داد به حضرت ابی عبدالله علیه السلام ده هزار درهم به جهت آن که بخرد آن حضرت علیه السلام از برای او خانه ای و رفت به حج، چون منصرف شد گفت: جان من فدای تو باشد، آیا خریدی از برای من خانه ای که استعدا نموده بودم؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: بلی، و داد به او قباله ای که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم، این مکتوب مبیاعه جعفر بن محمد است از برای فلان بن فلان جبلی که خریده است از برای او خانه ای را در بهشت، که حدّ اول آن خانه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و حدّ ثانی امیرالمؤمنین علیه السلام، و حدّ ثالث حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و حدّ رابع آن حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

ص: ۱۸۴

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۰۰-۳۰۱، خرائج و جرائح راوندی ۱: ۳۰۳ ح ۷.

پس چون خواند آن مرد نوشته را گفت: به تحقیق که راضی شدم، بگرداند خدای تعالی مرا فدای تو، گفت راوی: پس فرمود حضرت ابی عبدالله علیه السلام: به تحقیق که من گرفتم آن مال را، پس قسمت نمودم در میان اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و امیدوارم که قبول کند خدای تعالی این را، و عوض بدهد به تو به سبب این بهشت را.

گفت راوی که: پس بر گشت آن مرد به منزل خود، و قبالة مرقومه با او بود، بعد از آن بیمار شد به مرض موت، و چون نزدیک شد وفات او جمع نمود اهل خود را، و قسم داد ایشان را که قبالة را با او در قبر دفن نمایند، و چنین کردند.

چون صبح روز دیگر شد، در آن وقت قوم او بر سر قبرش حاضر شدند، یافتند قبالة را بر سر قبر، و نوشته بود بر پشت او که: وفا کرد برای من واللّه جعفر بن محمد علیهما السلام به آنچه گفته بود.

و بنابر نسخه دیگر: وفا کرد ولی خدا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به گفته خود.

ومخفی نماناد که هر درهمی شصت و سه دینار عجمی است از عباسی نه دانگی، و مجموع آنچه داده بود پادشاه جبل به جهت شرای خانه موافق حساب حال شصت و سه تومان تبریزی می شود.

ومما یناسب هذه الحکایه ما ورد فی کتاب زهر الریبع لبعض (۱) أجله السادات من المعاصرین، أتمّ اللّٰه نعمته علیه: وفد علی أبی دلف عشره من أولاد علی بن أبی طالب علیه السلام فی العله التي مات فیها، فأقاموا أياماً لا یؤذن لهم لشده مرضه، فأفاق يوماً، فقال لخدامه بشر: قلبی تحدّثنی أنّ بالباب قوماً لهم إلینا حوائج فأدخلهم علی.

فأول من دخل علیه آل علی بن أبی طالب علیه السلام، وابتدأ بالكلام منهم رجل من

ص: ۱۸۵

۱- (۱) تألیف علامه محدث جلیل سید نعمه اللّٰه جزائری قدّس سرّه.

ولد جعفر الطيّار، فقال: أصلحك الله أنا من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد حطمتنا المصائب، وأجحفت بنا النوائب، فإن رأيت أن تجبر كسيراً، وتغني فقيراً لا يملك قطميراً، فقال للخادم: خذ بي وأجلسني، ثم دعا بدواه وقرطاس، وقال: ليكتب كل واحد منكم بيده أنه قبض مني ألف دينار.

فلما أن كتبنا وضعنا الرقاع بين يديه، فقال لخدمته: عليّ بالمال، فوزن لكل واحد منّا ألف دينار، ثم قال لخدمته: يا بشر إذا أنا مت فادرج هذه الرقاع في كفني، فإذا لقيت محمداً صلى الله عليه وآله في القيامة كانت حجّة لي أنني أغنيت عشره من ولده، يا غلام ادفع لكل واحد منهم ألف درهم ينفقها في طريقه حتى لا ينفق ممّياً أعطيناه شيئاً حتى يصل إلى موضعه، فأخذناها وانصرفنا، ثم مات رحمه الله.

أقول: ونظير هذه الحكاية أنّ العالم الزاهد المولى أحمد الأردبيلي قدّس الله روحه كان من سكاّن مشهد مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، فكتب كتابه إلى السلطان الأعظم الشاه طهماسب أنار الله برهانه، على يدى رجل من العلويين، يذكر فيه شدّه الزمان عليه، وخاطب الشاه الأعظم بالأخوّه والصدّاقه.

فلما بلغه الكتاب وقرأه بعد أن قام إجلالاً له، أمر لذلك السيد بما أغناه، وقال لبعض خدمته: عليّ بكفني، فأخضره ووضع الكتاب فيه، وقال: إذا وضعتوني في القبر، فلتكن هذه الرقعة تحت رأسي لأحتجّ بها على الملكين منكر ونكير بأنّ المولى أحمد قبلني أخاً له، فتكون سبب نجاتي، وفعل الخادم ما أمره به عند الموت.

مضمون این حکایت که از ابی دلف نقل شده که نسبت به ده نفر از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام که از راه اضطرار و عسرت و تلخی عشرت نزد او شتافته بودند احسان نموده، و هر یک را هزار اشرفی و هزار درهم داده، و قبض ایصال از ایشان اخذ، و مقرر نموده است که قبوض را در کفن او بگذارند، که هر گاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دریابد این قبوض حجّت باشد که ده نفر از اولاد آن سرور

را در دار دنیا غنی نموده، پس به فیوض کثیره رسیده باعث رستگاری او شود.

و قریب به مضمون فوق است، و مستفاد می شود که این طریقه و ضبط این نوشته ها با خود در قبر مستمر بوده است.

و از این کلام که بعضی از اولاد جعفر طیار علیه السلام گفت که: أنا من أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، که به مطلق بنی هاشم اطلاق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می شده.

و از حکایت ثانی که نسبت به نواب جمجاه جنت مکان رو نموده، که اورع المجتهدین ملاً احمد - رحمه الله تعالی - به جهت شخصی از سادات علوی که معسر بوده سفارشی نوشته بودند، و آن جناب را به لفظ اخوت یاد نموده، آن جمجاه آن علوی را بعد از آن که از غنا و ثروت صاحب جاه نمود، امر به ضبط نوشته مرقومه در کفن خود فرمودند، که بعد از فوت در زیر سر او گذارند به جهت حجّت نمودن بر منکر و نکیر.

نیز مستفاد می شود که استمرار این طریقه مرضیه، و آنچه مرقوم شده، باعث اعتضاد و قوت این معنا می گردد، که دست به دست دستور سابقین و لاحقین از ائمه علیهم السلام و سلاطین و مجتهدین سلف و خلف است احترام ذریه و اقارب آن سرور، و به این حد جدّ و جهد در رعایت ذریه و اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله می نموده اند.

و من بعد نیز ان شاء الله العزیز طریقه اطوار حسنه سلاطین جنت مکان، و اکرام ایشان با سادات و علماء، در ذیل خاتمه کتاب و متعلقات آن مذکور می شود.

و مؤلف کتاب مقامات النجاه (۱) حکایت پادشاه جبلی که سابقاً مذکور شد ایراد نموده، و بعد از آن ذکر نموده است که أقول: لا تظنّ أنّ هذا مخصوص بذلك الجبلی، بأنّ الإمام علیه السلام اشتری له تلك الدار، بل هو عامّ إلى يوم القيامة لمن أراد أن

ص: ۱۸۷

۱- (۱) از تألیفات علامه سید نعمه الله جزائری می باشد.

یشتری تلك الدار بهذه الدار.

و از این عبارت مستفاد می شود که هر احدی می تواند به سبب احسان و جود جبلی خود نسبت به ذریه رسالت، مثل پادشاه جبلی خانه ای در بهشت اتباع نماید.

و حکایت ابي دلف در تاريخ ابن خلکان در حرف القاف در ترجمه ابي دلف العجلی که قاسم بن عیسی است مذکور است (۱).

مجملاً از این اخبار مستفاد می شود که اعانت ایشان موجب اجر عظیم، و ثواب جسیم است.

و از بعضی احادیث مستفاد می گردد که ملائکه نیز معین در اعمال ایشان می باشند، چنان چه ایراد نموده ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود: أبوعلی الصولی فی أخبار فاطمه علیه السلام، وأبوالسعادات فی فضائل العشرة، بالإسناد عن ابي ذر الغفاری، قال: بعثنی النبی علیه وآله السلام ادعوا علیاً، فأتیت بیده و نادیته، فلم یجبنی، فأخبرت النبی علیه وآله السلام، فقال: عد إلیه، فإنه فی البیت.

فأتیت ودخلت علیه، فرأیت الریح تطحن ولا أحد عندها، فقلت لعلی علیه السلام:

النبی صلی الله علیه و آله یدعوك، فخرج متوشحاً حتى أتى النبی صلی الله علیه و آله، فأخبرت النبی صلی الله علیه و آله بما رأیت، فقال: یا أباذر لا تعجب، فإن لله ملائکه سیاحون فی الأرض، موکلون بمعونه آل محمد (۲).

و در بعضی نسخ وارد است در آخر حدیث: إلی یوم القیامه. یعنی: یاری می کنند این ملائکه آل محمد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت.

ص: ۱۸۸

۱- (۱) وفيات الأعیان ابن خلکان ۴: ۷۷-۷۸.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۷۲.

در باب مذکور از کتاب مرقوم ابن بابویه رحمه الله نقل نموده، قال الصادق علیه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد أيتها الخلائق أنصتوا، فإنّ محمّداً يكلمكم، فنصت الخلائق، فيقوم النبي صلى الله عليه وآله، فيقول: يا معشر الخلائق من كان له عندى يداً ومنّه أو معروف فليقم حتّى اكافيه، فيقولون: بأبائنا وأمهاتنا وأبى يد وأبى منّه وأبى معروف لنا، بل اليد والمنّه والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق.

فيقول لهم: بل من آوى أحداً من أهل بيتي، أو برّهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جايعهم، فليقم حتّى اكافيه، فيقوم اناس قد فعلوا ذلك، فيأتى النداء من عند الله عزّوجلّ: يا محمّد يا حبيبي قد جعلت مكافأتهم إليك، فأسكنهم من الجنّه حيث شئت، قال: فيسكنهم فى الوسيله حيث لا يحجبون عن محمّد وأهل بيته صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين (۱).

يعنى: گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: که هرگاه روز قیامت شود، ندا کند ندا کننده ای که: ای خلائق گوش کنید و ساکت شوید، که محمّد صلی الله علیه و آله با شما سخن می گوید، پس ساکت شوند خلائق.

پس قائم شود پیغمبر صلی الله علیه و آله و بگوید: ای گروه مردمان هر کس را که بوده باشد نزد من حقّی از عطا نمودن، یا امری که سبب منّت گذاشتن باشد، یا احسان و نیکوئی کرده باشد به من، پس بر خیزد تا آن که تدارک و مکافات او را بعمل آورم، پس بگویند مردمان: که پدران و مادران ما فدای تو باشند یا رسول الله، چه عطا و چه منّت و چه احسان ما را بر تو هست؟ بلکه عطا و منّت و نیکوئی مر

ص: ۱۸۹

خدای راست و رسول خدا را بر جمیع خلائق.

پس بگوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله: بلی کسی که منزل داده باشد یکی از اهل بیت مرا، یا آن که نیکوئی کرده باشد با ایشان، یا این که پوشانیده باشد ایشان را از عریانی، یا آن که سیر کرده باشد گرسنه ایشان را، پس بر خیزد تا آن که تدارک نمایم او را، پس بر خیزد جمعی که این اعمال کرده باشند، پس بیاید از جانب خدای تعالی ندائی که: ای محمد ای حبیب من به تحقیق که گردانیدم مکافات ایشان را به تو، پس ساکن کن ایشان را در بهشت هر جا که خواهی.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: که پس ساکن سازد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را در وسیله، در موضعی که حاجبی نباشد میان ایشان و حضرت رسول و اهل بیت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.

أما بیان وسیله: در منهاج الصفوی جدّ داعی أعنی السید المحقق الأمجد میر سید أحمد رحمه الله نقل نموده به این عبارت که: در امالی صدوق واقع است: حدّثنا أبی رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدّثنا محمد بن یحیی، قال:

حدّثنا العباس بن معروف، قال: حدّثنا أبو حفص العبدی، عن أبی هارون العبدی، عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا سألتم الله عزّوجلّ، فاسألوه لی الوسیله.

یعنی آن حضرت فرمودند: که هر گاه از حق تعالی چیزی طلبید، به واسطه من وسیلت را طلب نمائید.

فسألت النبی صلی الله علیه و آله عن الوسیله، فقال: هی درجتی فی الجنّه، وهی ألف مرقاه، ما بین المرقاه إلى المرقاه مسیر (۱) الفرس الجواد شهراً، أو هی ما بین مرقاه جوهر إلى مرقاه زبرجد، و مرقاه یاقوت إلى مرقاه ذهب إلى مرقاه فضّه، فیؤتی بها یوم القیامه حتّی تنصب مع درجه النبین، فهی فی درجه النبین کالقمر بین الکواکب،

ص: ۱۹۰

فلا يبقى يومئذ نبي ولا صديق ولا شهيد إلا قال: طوبى لمن كانت هذه الدرجة درجته، فيأتي النداء من عند الله عز وجل يسمع النبيين وجميع الخلق: هذه درجة محمد صلى الله عليه وآله.

فأقبل وأنا يومئذ متّزّر بريطه من نور، على تاج الملك وإكليل الكرامه، وعلى بن أبي طالب أمامي، ويده لوائي، وهو لواء الحمد، مكتوب عليه «لا إله إلا الله، المفلحون هم الفائزون بالله» وإذا مررنا بالنبيين، قالوا: هذان ملكان مقربان لم نعرفهما ولم نرهما، وإذا مررنا بالملائكة، قالوا: هذان سيّدا مرسلين(1)، حتّى أعلو تلك الدرجة وعلى يتبعني.

حتّى إذا صرت في أعلى درجة منها، وعلى أسفل مني بدرجة، فلا يبقى يومئذ نبي ولا صديق ولا شهيد إلا قال: طوبى لهذين العبدین ما أكرمهما على الله، فيأتي النداء من قبل الله تعالى جلّ جلاله يسمع النبيين والصدّيقين والشهداء والمؤمنين: هذا حبيبي محمد، وهذا وليي على، طوبى لمن أحبه، وويل لمن أبغضه وكذب عليه.

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فلا يبقى يومئذ أحد أحبّك يا على إلا استروح إلى هذا الكلام، وابيضّ وجهه، وفرح به قلبه، ولا يبقى أحد ممّن عاداك، أو نصب لك حرباً، أو جحد لك حقّاً إلا اسودّ وجهه واضطربت قدماه.

فبينما أنا كذلك، إذا ملكان قد أقبلّا إليّ، أمّا أحدهما فرضوان خازن الجنّة، وأمّا الآخر فمالك خازن النار، فيدنو رضوان، فيقول: السلام عليك يا أحمد، فأقول:

السلام عليك أيّها الملك فمن أنت؟ فما أحسن وجهك وأطيب ريحك، فيقول: أنا رضوان خازن الجنّة، وهذه مفاتيح الجنّة بعث بها إليك ربّ العزّه، فخذها يا أحمد، فأقول: قد قبلت ذلك من ربّي، فله الحمد على ما فضّلني به، ثمّ أدفعها إلى أخي على بن أبي طالب.

ص: ١٩١

ثم یرجع رضوان ویدنو مالک، فیقول: السلام علیک یا أحمد، فأقول:

السلام علیک أيها الملك، فمن أنت؟ فما أقبح وجهک وأنکر رؤیتک، فیقول: أنا مالک خازن النار، وهذه مقالید النار، بعث بها إلیک ربّ العزّه، فخذها یا أحمد، فأقول: قد قبلت ذلك من ربّي، فله الحمد علی ما فضّلنی به، ثم أدفعها إلی أخی علی بن أبی طالب.

ثم یرجع مالک، فیقبل علی ومعه مفاتیح الجنّه ومقالید النار حتّى یقف علی عجزه جهنّم، وقد تطایر شررها، وعلا زفیرها، واشتدّ حرّها، وعلی آخذ بزمامها، فتقول له جهنّم: جزنی یا علی، فقد أطفأ نورک لهبی، فیقول لها علی: قرّی یا جهنّم، خدی هذا، واترکی هذا، خدی هذا عدوی، واترکی هذا ولیی، فلجهنّم یومئذ أشدّ مطواعه (۱) لعلی من غلام أحدکم لصاحبه، فإن شاء یدهبها یمنه، وإن شاء یدهبها یسره، ولجهنّم یومئذ أشدّ مطواعه (۲) لعلی فیما یأمرها به من جمیع الخلائق، وصلى الله علی سیدنا محمّد وآله (۳).

یعنی: راوی گفت: پرسیدم آن حضرت را از وسیله، فرمودند که: درجه من است در بهشت، و آن هزار پایه است، و میان هر پایه تا پایه مقدار مسافت یک ماه است که اسبی بدو قطع آن نماید، و این مسافت ما بین مرقاتی است که جوهر است تا مرقاتی که پایه زبرجد است، و از مرقات یعنی پایه یاقوت تا به مرقات طلا و تا به مرقات نقره به این مسافت است.

پس در روز قیامت این درجه با درجه های سایر پیغمبران نصب کرده می شود، پس این درجه در میان درجه های پیغمبران به منزله ما هست میان ستارگان، پس پیغمبری و صدیقی و شهیدی نمی ماند در آن روز مگر می گرید، خوشا حال کسی که این درجه درجه اوست.

پس ندائی از جانب الله تعالی بیاید که بشنوند پیغمبران و جمیع خلق را که

ص: ۱۹۲

۱- (۱) در امالی: مطاوعه.

۲- (۲) در امالی: مطاوعه.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۱۷۸-۱۷۹ ح ۱۸۰.

این درجه درجهٔ محمد صلی الله علیه و آله است، پس آیم آن روز و پوشیده باشم جامه ای از نور، و بر سرم تاج سلطنت و اکلیل کرامت بوده باشد، و علی بن ابی طالب پیشاپیش من است، و خواهد بود به دستش علم من که علم حمد است، که در آن علم نوشته شده: «لا إله إلا الله» تا آخر.

و هرگاه بگذریم به پیغمبران گویند: این دو کس فرشتهٔ مقرب اند که ما ایشان را نشناخته و ندیده بودیم، و به ملائکه که بگذریم گویند: این دو کس بهترین انبیای مرسل اند، تا آن که بالای آن درجه روم، و علی در پی من باشد، تا آن که به مرتبهٔ اعلای آن درجه برسم، و علی در پائین من به یک درجه باشد.

پس نماند در آن روز پیغمبری و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آن که بگوید:

خوشا حال این دو بنده، چه کرامت است ایشان را بر جناب الله تعالی، پس بیاید ندائی از جانب خدای جلیل بزرگوار که بشنوند آن صدا را به پیغمبران و مؤمنان که: این دوست من است محمد، و این ولی من است علی، خوشا حال کسی که دوست دارد او را، و وای بر کسی که دشمن دارد او را، و دروغی بر او بندد.

و بعد از آن فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: پس نماند آن روز احدی که دوست داشته باشد تو را ای علی مگر این که روح و راحت و استراحت یابد از این کلام، و سفید شود روی او، و خوشحال گردد به این سبب دل او، و نماند احدی از اعدای تو یا آن که با تو نصب جنگ نموده است، یا انکار کرده است از برای تو حقی را، مگر آن که سیاه شود روی او، و مضطرب شود هر دو قدم او.

پس در این حالت که مرا هست، رو کنند دو ملک به جانب من، احد ایشان رضوان خزینه دار بهشت است، و دیگری مالک خزینه دار دوزخ.

پس پیش آید رضوان و بگوید: السلام علیک یا احمد، پس بگویم من: السلام علیک ای ملک، کیستی تو؟ چه خوب است روی تو؟ و چه خوش است

بوی تو؟ پس بگوید: من رضوان نگاه دارنده بهشتم، و اینها کلیدهای بهشت است که فرستاده است به نزد تو پروردگار عزیز، پس بگیر ای احمد، بگویم من: به تحقیق که قبول نمودم آنچه فرستاده است پروردگار خودم، و مختص اوست ثنا و ستایش به آن کرامتی که مرا زیادتی داده است به آن کرامت، بعد از قبول نمودن آن بدهم آن کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب.

بعد از آن بر گردد رضوان، و پیش آید مالک که به دست اوست جهنم، پس بگوید: السلام علیک یا احمد، بگویم: السلام علیک ای ملک، کیستی تو؟ چه قبیح است روی تو؟ چه منکر است دیدن تو؟ پس بگوید مالک: من خزانه دار آتش جهنم، و اینها کلیدهای آتش است، فرستاده اینها را به سوی تو پروردگار عزیز، پس بگیر اینها را ای احمد، پس بگویم: به تحقیق قبول کردم این را از پروردگار خودم، پس مر خدا راست سپاس بر آنچه تفضیل داده است مرا به آن، پس بعد از آن بدهم آن کلیدها را به برادر خودم علی بن ابی طالب علیه السلام، بعد از آن بر گردد مالک خازن جهنم.

پس متوجه شود علی بن ابی طالب علیه السلام و با او باشد کلیدهای بهشت و دوزخ، تا آن که بایستد در دنباله جهنم، و به تحقیق بپرد و جهنده باشد شراره های او، و بلند باشد صدای زبانه او، و شدید باشد حرارت او، و علی گرفته باشد مهار جهنم را، پس بگوید جهنم او را: که بگذر از من ای علی، به تحقیق که فرو نشانید نور جمال تو زبانه آتش مرا.

پس بگوید مر او را علی علیه السلام: قرار گیر ای جهنم، و بگیر این را و بگذار او را، بگیر این را که عدو من است، و بگذار او را که دوست من است، پس به خدا قسم که جهنم را در آن روز زیاده است اطاعت کردن مر علی علیه السلام را از غلام یکی از شما نسبت به صاحبش، اگر خواهد علی علیه السلام می برد جهنم را به جانب راست، و اگر می خواهد علی علیه السلام می برد جهنم را به جانب چپ، و به این نحو

فرمان او می برد، و قسم به خدا که جهنم را آن روز زیاده است اطاعت نسبت به علی علیه السلام در آنچه امر کند او را به آن از جمیع خلائق، و صلوات بر محمد و آل محمد باد.

و در تفاسیر مسطور است که از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است در تفسیر آیه کریمه (وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۱) یعنی: بطلبید آنچه توّسل به دو توان کرد در طلب قرب به حضرت الهی، و جهاد کنید در راه او با اعداء دین، شاید که رستگار شوید به سبب این اعمال، که آن حضرت فرمودند: که توّسل کنید به خدا به طلب رضا، یعنی به قضای او راضی باشید، و بر بلاء او صبر کنید.

اصبغ بن نباته روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که در بهشت دو لؤلؤ است که مقرّ آن در بهشت است، و سقف آن تا به بطنان عرش رسیده است، یکی سفید، و دیگری زرد، و بر هر یکی هفتاد هزار غرفه است، آن که سفید است وسیله محمد صلی الله علیه و آله است، و آن که زرد است وسیله ابراهیم علیه السلام است (۲).

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند: که وسیله حاجبی است میان بنده و خدای، و آن حجاب علی بن ابی طالب علیه السلام است، چون بنده ای به او توّسل کند حق تعالی وی را به آن درجه رساند.

زهری روایت کرده: که بیمار شدم، چنان که به هلاکت نزدیک رسیدم، گفتم:

که مرا به خدا وسیلتی باید، و هیچ کس را در عهد خود از علی بن الحسین علیه السلام بهتر نیافتم، به نزد او رفتم، و گفتم: یا بن رسول الله حال من این است که می بینی، بر من به بخشای، و در حقّ من دعا کن که از این مرض شفا یابم، و از غم و اندوه خلاص شوم، و سبب آمرزش من گردد، چه من به نزد خدا از تو گرامی تری

ص: ۱۹۵

۱- (۱) سورة مائده: ۳۵.

۲- (۲) مجمع البیان ۳: ۲۴۷.

نمی بینم.

فرمود: که من دعا کنم و تو آمین بگو، یا تو دعا کن تا من آمین بگویم، گفتم:

تو دعا کن و من آمین می گویم، آن حضرت دست بر داشت و گفت: بار خدایا پسر شهاب در من گریخته است و به من و پدران من وسیله جسته، به حق آن اخلاص که پدران من به جناب عزت تو داشته که حاجت او را روا کن، و او را شفائی کرامت فرما، و بروی روزی فراخ گردان، و مرتبه او را در علم رفیع ساز.

زهری گوید: که به خدائی که همه جانها به امر اوست، که هرگز بیمار نگشتم، و دست تنگ نشدم، و هیچ سختی به من نرسید، و امیدوارم که خدای تعالی به میمنت دعای آن حضرت مرا آمرزیده باشد.

سند دوازدهم: در بیان حدیث نظر به آل محمد علیهم السلام

در کتاب من لا یحضره الفقیه در مبحث حج واقع است: روی أنّ النظر إلى الكعبة عبادة، والنظر إلى الوالدین عبادة، والنظر فی المصحف من غیر قراءه عبادة، والنظر إلى وجه العالم عبادة، والنظر إلى آل محمد صلی الله علیه و آله عباده (۱).

یعنی: روایت کرده شده است که: نگاه کردن به کعبه معظمه عبادت است، و نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است، و نگاه کردن به خط مصحف بدون قرائت عبادت است، و نگاه کردن بر روی عالم عبادت است، و نگاه کردن به آل محمد صلی الله علیه و آله عبادت است.

پس از برای نظر کرده ای که هر دو وجه رو دهد ناظر در مزرعه اجر به یک نگاه از ثمره ثواب دو رویه حاصل بر خواهد داشت.

ص: ۱۹۶

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۰۵ ح ۲۱۴۴.

در عیون أخبار الرضا علیه السلام ابن بابویه - رحمه الله تعالى - ایراد فرموده است:

حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن الحسن الصَّفَّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا علیهما السلام، قال: النظر إلى ذریتنا عباده، فقيل له: یا بن رسول الله النظر إلى الأئمة منكم عباده أو النظر إلى جميع ذرّیه النبی صلی الله علیه و آله؟ فقال: بل النظر إلى جميع ذرّیه النبی صلی الله علیه و آله عباده ما لم يفارقوا منهاجه، و لم يتلوّثوا بالمعاصی (۱).

و این حدیث در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم (۲) از کتاب امالی صدوق (۳) و عیون او ایراد نموده، لیکن عبارت «ما لم يفارقوا منهاجه، و لم يتلوّثوا بالمعاصی» در امالی نیست.

و معنی حدیث این است که: حسین بن خالد از حضرت اَبی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمودند: نگاه کردن بر ائمه معصومین علیهم السلام عبادت است، یا نگاه کردن بر جمیع ذرّیه نبی صلی الله علیه و آله عبادت است؟ پس آن حضرت فرمودند: بلکه نظر کردن بر جمیع ذرّیه نبی صلی الله علیه و آله عبادت است مادام که از جاذه شرع تخلف نموده اند، و آمیخته فسوق و معاصی نشدند.

یعنی: به نحوی که عرفاً ایشان را فاسق گویند، و اگر فسوق بی مبالات از ایشان ناشی شود، یا آن که منظور آن باشد که از طریقه حقه آن حضرت تخلف نموده اند، و مکدر و متغیر از معاصی دینی نشده اند، و تغییر در ایمان ایشان نشده.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۵۱:۲ ح ۱۹۶.

۲- (۲) بحار الأنوار ۲۱۸:۹۶ ح ۲.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۳۶۹-۳۷۰ ح ۴۶۱.

به جهت آن که تلوث در لغت به معنی قبول تکدر و تغییر آمده، و اگر به معنی آلودگی به گناه مطلقاً منظور باشد، پس عدم تلوث به گناه منحصر در همه معصومین علیهم السلام، و یا جمعی از ذریه که به حد بلوغ نرسیده اند خواهد بود.

و عبارت حدیث حمل اول ندارد، به جهت آن که فرمودند: بل النظر إلى جميع ذریه النبی صلی الله علیه و آله عبادہ. و ثانی بعید است (۱).

پس توجیه مذکور در این مقام خالی از صورتی نیست، چنان چه «ما لم یفارقوا منهاجه» منهاجی است این طریقه را نسبت به طبع مستقیم، و من بعد نیز مذکور می شود، موافق حدیث سلیمان بن جعفر که تا ذریه آن سرور به مذهب حق ائمه اثناعشر باقی اند، ایشان را با دیگران نسبت نیست.

و این حدیث مبین است این را که لفظ «آل» در حدیث سابق شامل جمیع ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هست، و من بعد ایضاً حدیث صریح که لفظ «آل» شامل جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هست مذکور می شود.

و در کتاب تحفه شاهی این حدیث ایراد، و مفارقت از منهاج حمل بر خروج از دین، و تلوث به معاصی حمل بر کبایر شده، پس ظاهر است که اطفال و صغار به بقریه کبایر که با کبار است، بنابر این حل نیز خارج خواهند بود.

وفی کتاب الأسرار فی إمامه الأئمه الأطهار، وقد یسمی بکتاب مناقب الطاهرین، تألیف الشیخ الفاضل حسن بن علی الطبرسی، مؤلف الکامل البهائی رحمه الله: روی المخالفون منهم العجلی، ذکر فی نکته أن النبی صلی الله علیه و آله قال: النظر إلى وجه علی عبادہ عندنا.

ص: ۱۹۸

۱- (۱) وجه بعد و عدم بلوغ و نا رسائی این معنا نسبت به خصوص اطفال از عبارت حدیث که فرمودند: بل النظر إلى جميع ذریه النبی صلی الله علیه و آله، و عبارت «ما لم یفارقوا منهاجه» معلوم است به جهت آن که لفظ «جميع» را تخصیص به این بعض و وقتی خاص دادن، با وجود آن که نسبت به اطفال سیما قدرت از مفارقت طریقه و منهاج میسر نیست، بعید است، و همچنین تلوث به معاصی، پس در یک ماده باید که احتمال تحقیق و تحقق این امور رود «منه».

وعن أبي أمامه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من نظر إلى علي كتب الله له بها ألف حسنه، ومحى عنه ألف ألف سيئه، ورفع له بها خمسمائه درجه، ومن نظر إلى أحد أولاد الحسن والحسين عليهما السلام كتب الله له بها خمسمائه حسنه، ومحى عنه بها خمسمائه سيئه، ورفع له خمسمائه درجه(۱).

واز ذکر اولاد حضرت امام حسن عليه السلام تعميم حکم مستفاد می شود، كما لا يخفى على ذوى الأنظار الصحيحه، و در سند پنجاه و سوم احاديث در باب زیارت مطلق ذریه و بنی هاشم مذکور خواهد شد که به این سند مربوط است.

سند چهاردهم: در بیان تحیت و سلام بر ذریه

عروه الاسلام فی الأولین والآخین شیخ الدین ورئيس المحدثین أبو جعفر محمد بن یعوب الكلینی - رحمه الله علیه - در حدیث شب معراج، که در باب نوادر از اصول(۲) کتاب کافی است ایراد نموده: ثم أوحى إليه: يا محمد صلّ على نفسك، وعلى أهل بيتك، فقال: صلّى الله علىّ وعلى أهل بيتي، وقد فعل، ثم التفت فإذا بصفوف من الملائكة والمرسلين والنبیین، فقيل: يا محمد سلّم عليهم، فقال:

السلام عليكم ورحمه الله وبركاته، فأوحى الله إليه: إنّ السلام والتحيّة والرحمه والبركات أنت وذريّتك(۳).

یعنی: بعد از مراتب مذکوره که در سابق حدیث گذشته است، وحی فرستاد خدای تعالی به سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله: که ای محمد صلوات بفرست بر نفس خودت و اهل بیت، پس گفت: صلوات خدا بر من و بر اهل بیت من، و خدای

ص: ۱۹۹

۱- (۱) أسرار الامامة مرحوم عمادالدين طبرسي ص ۴۵۷-۴۵۸.

۲- (۲) صحيح: از فروع.

۳- (۳) فروع کافی ۳: ۴۸۶ ح ۱.

تعالی چنان کرد که مقصود من بود، بعد از آن ملتفت شد، پس ناگاه دید از صفوف ملائکه و مرسلین و نبیین را، پس کسی به او گفت: ای محمد سلام کن بر ایشان، پس گفت: السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، پس وحی فرستاد به او خدای تعالی: بدرستی که سلام و تحیت و برکات تو و ذریهٔ تواند.

و بنا بر نسخهٔ دیگر که عوض لفظ «انّ السلام» «أنا السلام» واقع شده، معنی حدیث آن است که: منم سلام و تحیت و رحمت و برکات توئی و ذریهٔ تواند.

هر گاه خدای تعالی ذریهٔ رسول خود را تحیت و رحمت و برکات فرموده باشد، پس اگر احدی دوری از موذت ذریهٔ رسول خدا نماید و از محبت ایشان گریزان باشد، دوری از رحمت الهی خواهد بود.

سند پانزدهم: در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور

در شرح ارشاد اتقی المجتهدین، وأورع المحققین، مولانا أحمد الأردبیلی، بیان نموده کلام ماتن، أعنی: علامه العلماء فی العالم علامه حلّی رحمه الله، که فرموده «والهاشمی أولى من غیره» بعد از ذکر آن که امام عصر یعنی معصوم علیه السلام اولی از جمیع ناس است در صلاه بر میت، به این عبارت:

ظاهر العبارة أولویته علی کلّ أحد غیر الإمام، بمعنی أنّه يتقدّم علی تقدیر کونه ولیاً، ویترک له الباقي، أو یختاره الولی علی غیره مطلقاً، وإن کان غیره أفقه وأسنّ وأقرأ وأقدم هجره وأصبح، وغیر ذلك من المرجّحات، ویحتمل التقدیم علی تقدیر التساوی فی باقی المرجّحات.

وقال فی الشرح: قال فی الذکری: لم أقف علی مستنده، ویحتمل کونه إکراماً لرسول الله صلی الله علیه و آله ولقوله صلی الله علیه و آله «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» وطعن فی الذکری بأنّه غیر مثبت فی روایتنا، وبأنّه أعمّ من المدعی ولا یضّر؛ لأنّه فی المندوبات، ولأنّه

یفید المطلوب، ولا یضرّ دلالتہ علی غیرہ فیخصّص بغیرہ(۱).

یعنی: ظاهر عبارت علامہ المحققین علامہ حلّی رحمہ اللہ در ارشاد، آن است که اولاست هاشمی در پیش نمازی صلاه بر میت از جمیع ناس بغیر از امام علیہ السلام، به این معنا که تقدّم خواهد نمود هاشمی در نماز میت بر غیر هاشمی، بر تقدیر آن که در میان وارث میت هاشمی بوده باشد، که در این صورت و می گذارند باقی وارث پیشنمازی میت را به هاشمی.

و احتمال دارد که مقصود از عبارت مسطورہ متن آن باشد که باید هاشمی را ولی میت بر غیر هاشمی اختیار کند در نماز بر میت مطلقاً، اگرچه غیر هاشمی افقه باشد و اسن و اقرأ و اقدام در هجرت، یعنی در اسلام یا در تحصیل علم، و اصبح باشد یعنی در صباحت و خوب روئی بهتر از هاشمی باشد، یا در صلاح مشهورتر باشد، و در غیر صباحت نیز از اموری که باعث زیادتى بوده باشد، باز هاشمی که این محسنات در او نیست به سبب هاشمی بودن مقدّم است از غیر هاشمی.

و احتمال دارد که مقصود علامه از این عبارت این باشد که هاشمی مقدّم است بر غیر هاشمی که مساوی باشند با او در باقی مرجّحات.

و گفته است در شرح - یعنی شیخ شهید ثانی در شرح ارشاد گفته - که: صاحب کتاب ذکری نقل نموده است که واقف نشدم بر سند الهاشمی اولی که فقهاء نقل نموده اند، در جواب فرمودند که احتمال دارد که سند و دلیل تقدّم هاشمی بر غیر هاشمی اکرام و تعظیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و حدیث منقول از آن حضرت که «قدّموا قریشاً ولا تقدّموها» بوده باشد، یعنی مقدّم دارید قریش را بر خود و تقدّم مجوئید.

و طعن زده صاحب ذکری در کتاب مذکور که این حدیث در روایت ما که

ص: ۲۰۱

شیعه ایم ثابت نیست، و حدیث نیز اعمّ از مدّعا است. در جواب طعن مرقوم افضل المحققین مولانا احمد رحمه الله فرموده که: اگر ثابت نباشد این حدیث به طریق شیعه از جمله امور مستحبّه است، و در امور مستحبّه هر چند روایت به طریق ما ثابت نباشد باز معمول به علماء است، و اعم بودن حدیث از مدّعا نقص به مقصود ندارد، به جهت آن که دال است بر نفی جمیع تقدّمات غیر هاشمی بر هاشمی، و از آن جمله است تقدّم در صلاه مذکوره.

و ضرر ندارد دلالت نمودن حدیث مذکور بر نفی جمیع تقدّمات مطلق مدّعی ما را که نفی تقدّم در نماز بر میت است، تا تخصیص بدهیم به غیر مطلوب. تمام شد کلام اورع المجتهدین مولانا احمد رحمه الله.

پس هیچ نحو تقدّم غیر هاشمی بر هاشمی موافق حدیث مسطور و تحقیق اورع المجتهدین جایز نیست.

و در باب تقدیم اسم بنی هاشم نیز در کتاب أحكام و دفاتر در مبحث حیش از کتاب جواهر العقد الفرید، تصنیف صالح بن الصدیق النمازی، وارد شده که:

أول من دون الدواوين عمر بن الخطاب، حيث استدعى عقيل بن أبي طالب، ومخرمه بن نوفل، وجويبر بن مطعم، وكانوا نساب قريش، فقال: اكتبوا الناس على منازلهم، فقالوا: بمن نبدأ؟ فقال عبدالرحمن بن عوف: يا أمير المؤمنين ابدء بنفسك، فقال عمر: حضرت عند النبي صلى الله عليه وآله وهو يبدأ ببني هاشم وبني عبدالمطلب، فبدأ عمر بهم ثم بمن يليهم من قريش بطناً بطناً ثم بالأنصار.

پس مستفاد شد که عمر نیز انکار این تقدیم ننموده، والفضل ما شهدت به الأعداء.

مؤید این نووی در کتاب قسم الفیء والغنیمه از کتاب منهاج، نقل نموده به این عبارت: ويقدم في اثبات الاسم والاعطاء قريشاً، وهم ولد النضر بن كنانة، ويقدم منهم بنی هاشم والمطلب، ثم عبدالشمس، ثم نوفل، ثم عبدالعزی، ثم سایر

البطون الأقرب فالأقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم الأنصار، ثم سائر العرب، ثم العجم.

وفى باب الخمس من شرح العلامة القونوى على كتاب الحاوى للشيخ عبدالغفار القزوينى فى مذهب الشافعى: قدّم الإمام ندباً فى الإعطاء، واثبات الإسم فى الديوان، الهاشمى والمطلبى على غيرهما من قريش، ثم قدّم الأقرب من الرسول عليه وآله السلام على غيره، فإن استوى اثنان فيما ذكرنا، قدّم العرب الأسنّ منه على غيره، ثم إن استوى فى السنّ قدّم أسبقهم إسلاماً وهجره على غيره، ولهذا تفاصيل طويله مذكوره فى الكتب المطوّله. انتهى ملخصاً.

وفى كتاب مكارم الأخلاق لولد الشيخ الطبرسى من مجموع فى الآداب ما يدلّ على تقديم الهاشمى فى صدر البيت أيضاً، وهو هذه العبارة: لمولاي أبى روى عن المفضّل بن يونس، قال: إنى فى منزلى يوماً، فدخل على الخادم، فقال:

إنّ فى الباب رجلاً يكتنى بأبى الحسن يسمّى موسى بن جعفر عليهما السلام، فقلت: يا غلام إن كان الذى أتوهم فأنت حرّ لوجه الله، قال: فبادرت إليه فإذا أنا به عليه السلام، فقلت:

أنزل يا سيّدى، فنزل ودخل المجلس، فذهبت لأرفعه فى صدر البيت، فقال لى: يا فضل صاحب المنزل أحقّ بصدر البيت الآن، إلا أن يكون فى القوم رجل يكون من بنى هاشم، فقلت: فأنت إذا جعلت فداك الخبر(١).

وأيضاً فى المحاسن: روى المفضّل بن يونس فى حديث: إنّ أبا الحسن عليه السلام جلس فى صدر المجلس، وقال: صاحب المجلس أحقّ بهذا المجلس إلا لرجل واحد، وكانت لفضل دعوه يومئذ(٢).

ص: ٢٠٣

١- (١) مكارم الأخلاق طبرسى ص ١٤٨.

٢- (٢) محاسن برقى ٢: ٢٣٩ ح ١٧٣٦.

حدیث مکارم صریحاً دالّ است بر تقدیم بنی هاشم هرگاه در مجلسی احدی از ایشان باشد، و به این قرینه معلوم که در حدیث ثانی که واقع شده «إلا لرجل» بمعنی إلا لرجل واحد من بنی هاشم است.

و آنچه از بعض احادیث مستفاد می شود از تقدیم جمع دیگر در صدر مجلس، مثل حدیث منقول از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: که کسی که مجموع این سه خصلت یا یکی از آنها در او نباشد، و در صد مجلس بنشیند احمق است، اول آن که هر چه پرسند جواب تواند گفت، دوم آن که چون دیگران عاجز شوند او حق را بیان تواند کرد، سیم آن که راهنمایی برآیی که صلاح اهلش در آن باشد تواند نمود(۱).

این حدیث بنا بر تردید در مجموع این سه خصلت یا یکی از اینها مستفاد می شود که معصوم بخصوص منظور نیست، هر چند که مجموع فرد اکملش منحصر به معصوم است.

پس ممکن است که منظور معصوم علیه السلام و بنی هاشم باشد، چنان چه واقع است در احادیث که اولاد عبدالمطلب اعلم اند از شما به ایشان علم میاموزید، و واقع است که ایشان حاضر جواب و صاحب بدیهه اند، و أجوبه مسکته دارند.

و اگر گوید کسی: بنی هاشم اکثر هستند که علمی ندارند، می توان گفت که:

شاید در علم ایمانی که اهمّ است اعلم باشند، بنی هاشم و ذریه و صاحب البیت ادری بما فی البیت.

و علماء اکثر احادیث و آیات که در باب قریش و بنی هاشم و ذریه حضرت رسالت واقع شده، و ظاهراً عموم دارد به عموم خود گذاشته اند، مثل حدیث «قدّموا قریشاً ولا تقدّموهم» و مثل آیه اصطفی، و آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) حتّی آن که آیه تطهیر را چنان چه من بعد مذکور می شود بعضی تعمیم نموده اند،

ص: ۲۰۴

و تقدیم و رتبه سادات از حدیث «الصالحون لله والطالحون لي» و حدیث سلیمان بن جعفر که از کافی و رجال کشی قبل از باب دوم در طی سند صد و دوم در فذلکه کتاب مذکور است.

و از فوائد فاضل سبحانی ملاً محمدمحسن کاشانی، چنان چه در امالی خود ذکر نموده، و به زودی به نظر می آید، و از آیه (وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) آیه، و غیرها به نحوی که قدری مذکور شد و من بعد مذکور می شود مستفاد است، لهذا جمع بینهما ضرور است.

و بنا بر این ممکن است که این حدیث تویخ باشد، و منظور این باشد که کسی که در صدر مجلس خلافت بنشیند، باید این سه خصلت با او باشد، و اگر سه خصلت نباشد یکی بایست باشد، و در ایشان هیچ یک نیست، و اگر تقدیم حمل بر علماء و اهل فضل مطلقاً شود، باید منظور علماء ربّانی باشند.

و حدیثی که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله وسلامه علیه، و کتاب احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله علیه وارد شده به این عبارت: وبالاسناد عن أبي محمد العسکری علیه السلام، أنه اتصل به أن رجلاً من فقهاء شيعته کلم بعض النصیب، فأفحمه بحجته، حتى أبان عن فضيحته، فدخل على علي بن محمد عليهما السلام وفي صدر مجلسه دست عظیم منصوب، وهو قاعد خارج الدست، وبحضرته خلق من العلويين وبنی هاشم، فما زال يرفعه حتى أجلسه في ذلك الدست، وأقبل عليه، فاشتد ذلك على اولئك الأشراف.

فأما العلوية، فأجلوه عن العتاب. وأما الهاشميون، فقال لهم شيخهم: يابن رسول الله هكذا تؤثر عامياً على سادات بنی هاشم من الطالبين والعباسيين؟

فقال عليه السلام: إياكم وأن تكونوا من الذين قال الله تعالى: (أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ

مُعْرَضُونَ) (١) أترضون بكتاب الله عزوجل حكماً؟ قالوا: بلى.

قال: أليس الله يقول: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ) إلى قوله (وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (٢) فلم يرض للعالم المؤمن إلا أن يرفع على المؤمن غير العالم، كما لم يرض للمؤمن إلا أن يرفع على من ليس بمؤمن، أخبروني عنه؟ أقال: يرفع الله الذين اتوا العلم درجات، أو قال: يرفع الله الذين اتوا شرف النسب درجات.

أو ليس قال الله (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (٣) فكيف تنكرون رفعي لهذا لما رفعه الله، إن كسر هذا لفلان الناصب بحجبه الله التي علمه إياها لأفضل من كل شرف في النسب.

فقال العباسي: يابن رسول الله قد شرفت علينا وقصيرتنا عمّن ليس له نسب كنسبنا، وما زال منذ أول الإسلام يقدم الأفضل في الشرف على من دونه فيه.

فقال عليه السلام: سبحان الله أليس العباس بايع لأبي بكر وهو تيمى والعباس هاشمي؟ أو ليس عبد الله بن عباس كان يخدم عمر بن الخطاب وهو هاشمي وأبو الخلفاء وعمر عدوى، وما بال عمر أدخل البعداء من قريش في الشورى ولم يدخل العباس؟ فإن كان رفعنا لمن ليس بهاشمي على هاشمي منكرًا، فانكروا على العباس بيعته لأبي بكر، وعلى عبد الله بن العباس خدمته لعمر بعد بيعته، فإن كان ذلك جائزًا فهذا جائز، فكأنما القم هذا الهاشمي حجرًا (٤).

كه منافي احاديث پيش و تعميم فوق است كه مطلق است، وبا استشهاد آيه

ص: ٢٠٦

١- (١) سورة آل عمران: ٢٣.

٢- (٢) سورة مجادله: ١١.

٣- (٣) سورة زمر: ٩.

٤- (٤) تفسير امام حسن عسكري عليه السلام ص ٣٥١-٣٥٢، احتجاج شيخ طبرسي ٢: ٢٥٩.

و مراتب مرقومه دالّ است بر لزوم تقدیم علماء در مجالس، و توجیه ممکن است که به این نحو بشود، که مراد تقدیم این نحو عالم ربّانی باشد که کسر نواصب و تقویّه ایمان و علم نموده و نماید، و در تحصیل علم منظورش نخوت و جاه و صدر نشینی نباشد، و اگر مقدّم بر هاشمی و علوی و فاطمی بنشیند اقامه در اهانت ایشان مقصودش نباشد.

و اگر سیدی عالم باشد او را اشرف داند، و إلاّ منافق و در درک اسفل از نار خواهد بود، و مخالف آیه (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) عوض اجر نبوت زجر نموده خواهد بود، و چشم از مراتب عترت ایشان موافق آیه (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) پوشیده از درجه ایمان خارج و به ایشان جارح است.

و اگر او از این عالم و عالم و عامل ربّانی باشد، چنان چه از آن حضرت علیه السلام موافق این حدیث او را مقدّم بر خود نیز در دست بالا دست نشانید هاشمیین و ما فوق موافقت می کنند، سیما هرگاه او مرتبه خود را که موافق حدیث بعد که سید شریف مرتضی رحمه الله نقل نموده که غیر هاشمی را مطلقاً مثل عبید سادات شمرده اند داند، و چنین خود را بشمارد، و ترویج دین آباء و اجداد ایشان کند، مقدّمه الجیش لشکر اسلام خواهد بود، و مصدر در صدر بنا بر مصالح دین می تواند شد، و غیر این نحو مرضی غیر مرضی است.

و آنچه فرموده اند آن حضرت علیه السلام أقال الله الذین اتوا شرف النسب، ظاهر است که منظور آن است که در این آیه شریفه شرف نسب مذکور نیست، نه این که در اصل مذکور نیست، چنان چه از آیه اصطفاء که فرموده اند که (ثُمَّ أَوْرَثْنَا

ص: ۲۰۷

الْكِتَابِ) الْآيَةِ، وَاز آيَةُ (أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) نيز مستفاد می شود شرافت نسب، و همچنین از سایر آیات و احادیث که بعضی در این کتاب مذکور شده ظاهر است.

و شك نیست که مراد از عالم کیست، که تزکیه نفس نموده طهارت قلبیه و استعمال علوم دینیه بر وجهش جهت او حاصل شده باشد، چنان چه من بعد از شرح نفلیه شهید ثانی رحمه الله مذکور می شود.

و إلا موافق حدیث حضرت اَبی عبدالله علیه السلام که در کتب احادیث وارد و در معالم اصول نیز نقل شده، که آن حضرت علیه السلام فرمودند: طلبه العلم ثلاثه، فاعرفهم بأعيانهم، إلى قوله عليه السلام: فصاحب الجهل والمرء مؤذ مماًر، متعرض للمقال في أندية الرجال بتذاكر العلم وصفه الحلم، قد تسربل بالخشوع، وتخلّى من الورع، فدقّ الله من هذا خيشومه، وقطع منه حيزومه، وصاحب الاستطالة والختل ذو خبّ وملق، يستطيل على مثله من أشباهه، ويتواضع للأغنياء من دونه، فهو لحوائهم هاضم، ولدینه حاطم، فأعمى الله على هذا خبره، وقطع من آثار العلماء أثره (۱).

وأيضاً عن اَبی عبدالله علیه السلام في قول الله تعالى (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (۲) قال: یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله، ومن لم يصدق قوله فعله فليس بعالم (۳).

و امثال این اخبار بسیار است، پس هر گاه علما ملاحظه امور مسطوره نمایند محترم خواهند بود، و إلا فلا.

ص: ۲۰۸

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۹ ح ۵.

۲- (۲) سورة فاطر: ۲۸.

۳- (۳) اصول کافی ۱: ۳۹ ح ۲.

چنانچه عالمی از معاصرین در جای محترمی گفته بود: که از علماء عظام سادات، مثل سید مرتضی رحمه الله، و جمعی از این جمله که به این مرتبه بوده اند، صاحب قریحه نبوده اند، و در میان ایشان کسی نبوده، بلکه نفی سیادت جمیع نیز یا جزم به وجود سیادت نداشته، و مردم سیما سادات می خواستند معارض او شوند، آخر سیدی در حضور داعی گفت: که شما ساکت باشید، و به جد سادات بگذارید که او معارض می شود، آخر الأمر به اندک فاصله بلکه بلا فاصله به بلیه ای مبتلا شد که از ممر غایب بولش می آمد تا فوت شد، و این قریب به آن بود که مثل افضاء که در زنان است بوده باشد، نعوذ باللّه.

و سادات نیز اگر بد باشند فرضاً مذموم و بد خواهند بود، چنانچه در این کتاب مذکور شده، این است حقّ مقام در این مقام، هر چند جمعی توجیه قوم عباسی را در حدیث فوق بنا بر قرینه بیعت عباس به اولی، و مقدمه شورا دوّمی، که بحث با ایشان آن حضرت الزاماً فرمودند، حمل بر سنی بودن ایشان نموده اند، و علویین را غیر فاطمی و توجیهاً به خاطر می آرند، لکن اصوب آن است که مذکور شد.

بندگی باید پیمبر زادگی منظور نیست اینجا تن ضعیف و دل خسته می خرنند

کس عاشقی به قوت بازو نمی کند

و علم با عمل خوب است، و إلا شیطان نیز عالم است علم با نخوت، و رشک که موجب عداوت سادات باشد، موافق حدیث دلیل سوء ولادت و حرام زادگیست (وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) * هر چند زیاد از این تقویت

سادات موافق آیات و احادیث می توانست نمود، لکن باقی را به ظهور از جهت دفع توهم غرور وا گذاشت.

و آنچه مذکور شد در اعمال مستحبّه که هر چند روایت صحیح نباشد باید عمل به آن نمود، اکثر علماء سلف مثل شیخ المجتهدین و سند المحققین شیخ کرکی جدّ اعلاّی داعی رحمه الله در کتب و مصنّفات، و شیخ الفضلاء و المحققین شیخ زین الدین رحمه الله در شرح لمعه تصریح به این مضمون نموده اند.

و ثالث المعلّمین سلاله السیّد الثقلین جدّ دیگر داعی میر محمدباقر الشهیر بداماد الحسینی در حاشیّه من لا یحضره الفقیه ایضاً تصریح به این عبارت فرموده است: الحدیث الضعیف فی المسنونات و المکروهات حجّه فیعمل به.

یعنی: حدیث ضعیف در مسنونات و مکروهات حجّت است، پس باید عمل به آن نمود.

و این قول موافق حدیثی است که محمّد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، که از راویان ثقه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت می کند از میزان الله الفارق امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمود: من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه، کان له أجره وإن لم یکن علی ما بلغه (۱).

یعنی: هر که بشنود ترتّب چیزی را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً، و نیت آن ثواب آن عمل را بفعل آورد، آن اجر به او داده می شود، هر چند آن چیز موافق حق و واقع نباشد.

و به این حدیث چون معتمد علماست باید عمل نمود، و هرگاه امری مخالف

ص: ۲۱۰

دین شیعه و مذهب ائمهٔ اثناعشر نباشد، بلکه آیات و احادیث در لزومش باشد، مثل لزوم اکرام اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله با مؤکدی چنین عالماً ترک آن از طریقهٔ ایمان بسیار بعید است.

و این حدیث را شیخ المقدّسین بهاء المله والدین رحمه الله تعالی در حدیث سی و یکم از اربعین و غیر او از معتمدین علماء سابقین در مؤلفات خود نقل نموده اند.

و مفید این معناست آنچه محمّد بن یعقوب الکلینی رحمه الله نیز در کتاب کافی از مولانا الباهر اَبی جعفر الباقر علیه السلام نقل نموده، به اسناد خود که آن حضرت فرمودند: من بلغه ثواب من الله علی عمل، فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب، اوتیه وإن لم یکن الحدیث كما بلغه (۱).

و ابن بابویه رحمه الله در کتاب ثواب الأعمال، از پدر بزرگوار خود تا صفوان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده، که آن حضرت فرمودند: من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله، کان له ذلك وإن کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله (۲).

و این حدیث نیز مفید مدعا، و مؤید مقصود است، و عدم ثبوت حدیث تقدیم قریش به طریق شیعه مسلّم نیست به جهت آن که در عمده صحاح الأخبار فی مناقب ائمه الأطهار، از مصنفات اَبی الحسین یحیی بن الحسن بن علی بن محمّد البطریق الأسدی، که از جمله فضلاهی شیعه است، این حدیث نقل شده، چنان چه من بعد ان شاء الله تعالی مذکور می شود، و تصریح نموده که احادیث

ص: ۲۱۱

۱- (۱) اصول کافی ۲: ۸۷ ح ۲.

۲- (۲) ثواب الأعمال شیخ صدوق ص ۱۶۰ ح ۱.

مسطوره در آن کتاب به طریق معتبر نزد شیعه نیز وارد شده.

فعلى هذا جميع أحكام مسطوره در این رساله که از کتب معتبره مخرج شده، مثل من لا يحضره الفقيه، و تهذيب الأحكام، و کتاب کافی محمد بن يعقوب الكليني، و عيون اخبار الرضا عليه السلام، و غير آن، اگر به حسب سند معتبر باشد فهو المطلوب، و إلا از استحباب که قلمی شده تجاوز نمی کند، با وجود آن که حدیث مذکور در باب طبقه قریش وارد شده است، و قریش مرتبه ایشان ادون از بنی عبدالمطلب است.

چنان چه در خصال صدوق - رحمه الله تعالى - به اسناد خود روایت نموده است، عن إبراهيم بن يحيى، قال: حدثني جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قَسَمَ اللَّهُ تبارك وتعالى أهل الأرض قسمين، فجعلني في خيرهما، ثم قَسَمَ النصف الأخير على ثلاثه، فكننت في خير الثلاثه، ثم اختار العرب من الناس، ثم اختار قریشاً من العرب، ثم اختار بنى هاشم من قریش، ثم اختار بنى المطلب من بنى بنى هاشم، ثم اختارني من بنى المطلب(۱).

وأيضاً من احتجاج الطبرسي في حديث طويل، عن الصادق عليه السلام، قال السائل:

أخبرني عن المجوس كانوا أقرب إلى الصواب في دهرهم أم العرب؟

قال: العرب في الجاهليه كانت أقرب إلى الدين الحنيفي من المجوس، وذلك أن المجوس كفرت بكل الأنبياء، وجحدت كتبها، وأنكرت براهينها، ولم تأخذ بشيء من سننها وآثارها، وأن كبخسرو ملك المجوس في الدهر الأول قتل ثلاثمائة نبي، وكانت المجوس لا تغتسل من الجنابه والعرب كانت تغتسل، والاعتسال من خالص الشرايع الحنيفيه.

وكانت المجوس لا تختتن، والعرب كانت تختتن، وهو من سنن الأنبياء، وأن أول من فعل ذلك إبراهيم خليل الله، وكانت المجوس لا تغسل موتاهها ولا

ص: ۲۱۲

تکفنها، وكانت العرب تفعل ذلك، وكانت المجوس ترمي الموتى (١) في الصحارى والنواويس، والعرب تواريها في قبورها وتلحد لها، وكذلك السنه على الرسل انّ اول من حفر له قبر آدم ابوالبشر والحد له.

وكانت المجوس تأتي الأمهات، وتنكح البنات والأخوات، وحرمت ذلك العرب، وأنكرت المجوس بيت الله الحرام، وسمته بيت الشيطان، والعرب كانت تحجّه وتعظمه، وتقول: بيت ربنا، وتقّر بالتوراه والانجيل، وتسال أهل الكتاب وتأخذ عنهم، وكانت العرب فى كلّ الأسباب أقرب إلى الدين الحنيفى من المجوس.

قال: فإنهم احتجوا بإتيان الأخوات أنّها سنّه من آدم.

قال: فما حجّتهم فى إتيان البنات والأمهات وقد حرّم ذلك آدم، وكذلك نوح وإبراهيم وموسى وعيسى وسائر الأنبياء عليهم السلام (٢).

و این دو حدیث دلالت تمام دارد بر افضلیت عرب و قریش و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نسبت به قبائل دیگر.

و احادیث بسیار در فضیلت شهداء، و سابقین از مهاجرین و انصار، و قبائل عرب، در تفسیر آیه نحل و غیرها وارد است، که ذکرش موجب اسهاب و اطناب است.

وفى شرح النفلیه للشهید الثانی رحمه الله فى مبحث صلاه الجماعه بعد نقل الشهید الأوّل رحمه الله الحدیث الذى رواه عن الصادق علیه السلام، حیث قال: الصلاه خلف العالم بألف ركعه، وخلف القرشى بمائه، وخلف العربى خمسون، وخلف المولى خمس وعشرون.

ص: ٢١٣

١- (١) در احتجاج: موتاها.

٢- (٢) احتجاج شیخ طبرسى ٢: ٢٣٦-٢٣٨.

قال: والمراد بالعالم هنا: العالم بالعلوم الدينيه والأحكام الشرعيه، كالعالم بالله تعالى وبكتابه وسننه نبيه، وما يتوقف عليه من المقدمات، والعلم بكيفيه الظهاره القليه، وتزكيه النفس مع استعمالها على وجهها، لا مطلق العالم، كما نبه عليه صلى الله عليه وآله في قوله «علماء أمتي كأنبياء بنى إسرائيل» فإن العلماء لا يشبهون الأنبياء إلا على الوجه الذى ذكرناه.

وقوله صلى الله عليه وآله «العلماء ورثه الأنبياء» فإن الأنبياء عليهم السلام لم يورثوا مجرد الرسم، وغير من ذكر من العلماء لا تعلق لهم بوراثه الأنبياء، بل هم إلى خلفه أضدادهم أشبه، وإليهم أميل.

إلى أن قال: والمولى يطلق على معان كثيره، والمراد هنا غير العربى بقريته ما قبله، وكثيراً ما يطلق المولى على غير العربى وإن كان حرّ الأصل، ويقال: فلان عربى، وفلان من الموالى، وعليه حمل أيضاً قول الشاطبى فى وصفه أئمه القراءه:

إن أباعمر وابن عامر عربيان وباقيهم موالى (١). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

وقال فى موضع آخر: المراد بالقرشى المنسوب إلى النضر بن كنانه جدّ النبى صلى الله عليه وآله، والسادات الأشراف أجلّ هذه الطائفه (٢).

وقال الشيخ فى المبسوط فى هذا المبحث: إذا حضر رجل من بنى هاشم، فهو أولى بالتقدم إذا كان ممن يحسن القراءه (٣).

واحتمل الشهيد فى الذكرى تقديم المطلبى على غيره إن قلنا بترجيح الهاشمى، لكن الهاشمى أولى منه.

واحتمل ترجيح أمجاد بنى هاشم بحسب شرف الآباء، كالتالى والعباسى و

ص: ٢١٤

١- (١) الفوائد المليه لشرح رساله النفلية شهيد ثانى ص ٢٨٤-٢٨٥.

٢- (٢) الفوائد المليه لشرح رساله النفلية شهيد ثانى ص ٢٨٥.

٣- (٣) مبسوط شيخ طوسى ١: ١٥٤.

الحارثي واللهبي والعلوي والحسني والحسيني، ثم الصادقي والموسوي والرضوي والهادئي.

واحتمل أيضاً ترجيح العربي على العجمي، والقرشي على سائر العرب، قال:

وكذا ينسحب الاحتمال في الترجيح بسبب الآباء الراجحين بعلم أو تقوى أو صلاح، ومن عتبر من الأصحاب بالأشرف يدخل في كلامه جميع هذا، ولا بأس به، ومن ثم ترجح أولاد المهاجرين على غيرهم بشرف آبائهم (١). انتهى.

وفي المختلف: الرابع جعل أبو الصلاح القرشي بعد الأفقه، ولم يذكر الهاشمي، والشيخ إن أراد بقوله في المبسوط «يقدم بعد التساوي في الفقه الأشرف القرشي» فقد وافق كلام أبي الصلاح، وإلا فلا، والمشهور بين الأصحاب تقديم الهاشمي مطلقاً إذا كان يحسن القراءة. لنا: أنه أشرف، فتقديمه أولى من غيره (٢).

وقال في المختلف أيضاً: الثالث (٣) جعل ابن زهره مرتبه بين الأفقه المتأخر عن الأقرأ وبين الأسن، والمشهور تقديم الهاشمي لأنه أشرف (٤).

و شيخ على سبط شهيد ثاني - رحمهما الله تعالى - در حواشي شرح لمعه احتمال داده است، که مراد از عالم که در حديث سابقاً از شرح نقل شده معصوم عليه السلام بوده باشد، و بنا بر این ذریه غير معصوم ثاني اثنین و خلیفه آباء معصومین خود خواهند بود، که الولد سرّ آبیّه، و سایر مراتب بر متأمّل از موالی و غیره، پوشیده نیست.

و در باب الصلاه على الميت از کتاب فقه الرضا عليه السلام به این عبارت مروی است: واعلم أنّ أولى الناس بالصلاه على الميت الولی، أو من قدّمه الولی، فإذا

ص: ٢١٥

١- (١) ذكرى الشيعة شهيد اول ٤: ٤١٠-٤٢١.

٢- (٢) مختلف الشيعة علامه حلي ٣: ٦٨.

٣- (٣) صحيح: السادس.

٤- (٤) مختلف الشيعة علامه حلي ٣: ٦٩.

كان في القوم رجل من بنى هاشم، فهو أحقّ بالصلاه إذا قدّمه الولي، فإن تقدّم من غير أن يقدّمه الولي فهو غاصب(١). انتهى.

و از این روایت اولویت هاشمی به نحوی معلوم است، و ظاهر آن است که علماء مذکورین فوق - رحمهم الله تعالی - به این مستند ظفر نیافته بودند که واقع شده: لم أف على مستنده.

وقال صاحب بن عبّاد في كتابه المعروف بالمحيط في علم اللغة: في الحديث «لا يحلّ لامرئ أن يؤمّ مفاءً على مفيء، ولا يؤمّ مولئاً على عربي؛ لأنّ الموالي فيهم(٢).

وقال ابن الأثير في النهاية: فيه «لا يلبس مفاءً على مفيء» المفاء الذي افتتحت بلدته وكورته، فصارت فيناً للمسلمين، يقال: أفأت كذا، أي: صيرته فيناً، فأنا مفيء، وذلك الشيء مفاء، كأنه قال: لا يلبس أحد من السواد على الصحابه والتابعين الذين افتتحوه عنوه(٣).

ورأيت بخطّ جدّي ثالث المعلمين قدّس سرّه: لا يلبس مفاء على مفيء. وفي روايه: لا يؤمّ.

وفي سياده الأشراف: في الفصول التي اختارها الشريف المرتضى في كتابي العيون والمحاسن لشيخنا أبي عبد الله المفيد قدّس سرهما: قيل لزين العابدين عليه السلام: بم فضّلتهم الناس وسدتموهم يابن رسول الله؟ فقال عليه السلام: إنّ الناس كلّهم لا يخلو من أن يكونوا أحد ثلاثة: إمّا رجل أسلم على يد جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله، فهو مولئاً لنا ونحن ساداته، وإلينا يرجع بالولاء، أو رجل قاتلنا فقاتلناه، فمضى إلى النار، أو رجل أخذنا منه الجزية عن يد وهو صاغر، ولا رابع للقوم، فأى فضل لم نحزه و

ص: ٢١٤

١- (١) فقه الرضا عليه السلام ص ١٧٧.

٢- (٢) المحيط في اللغة صاحب بن عبّاد ٣: ٤٠٨.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ٣: ٤٨٣.

شرف لم نحصله (١).

وكأنما عناهم القائل بقوله:

الناس أرضٌ في السماحة والندى وهم إذا عدَّ الكرام سماء

لو أنصفوا كانوا لآدم وحدهم وتفردت بولادهم حواء

وكيف يتأتى للقلم أو اللسان أن يحاول في كشف فضائلهم الشرح والبيان.

وكيف ينال النجم راحه لأمس وأين الثريا من يد المتناول

انتهى ما أخرجناه من كتاب سياده الأشراف.

وذكر السيد ابن طاووس في كتابه كشف المحجَّه لثمره المهجَّه، نقلاً عن كتاب الرسائل لمحمد بن يعقوب الكليني - رضي الله تعالى عنهما - في أثناء حديث طويل مذكور هنالك، ما موضع الحاجه منه: إن أمير المؤمنين عليه السلام كتب كتاباً بعد منصرفه من النهروان، وأمر أن يقرأ على الناس:

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله على أمير المؤمنين إلى شيعته من المؤمنين والمسلمين، إنما حجَّتى أنى ولى هذا الأمر من دون قريش، أن نبى الله صلى الله عليه وآله قال:

الولاء لمن أعتق، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله بعنق الرقاب من النار، وأعتقها من الرق، فكان للنبي صلى الله عليه وآله ولواء هذه الأمة، وكان لى بعده ما كان له، فما جاز لقريش من فضلها عليها بالنبي صلى الله عليه وآله و آلِه جاز لبني هاشم على قريش، و جاز لى على بنى هاشم بقول النبي صلى الله عليه وآله يوم غدِير خَمَّ «من كنت مولاه فهذا على مولاه» إلا أن تدعى قريش فضلها على العرب بغير النبي صلى الله عليه وآله، فأنشأوا فلتقُولوا ذلك. انتهى

ص: ٢١٧

وفى كتاب نهج الحقّ وكشف الصدق للعلامة، نقلاً عن كتاب المناقب للخوارزمي أنّه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا على إنّ الله زوجك فاطمه، وجعل صداقها الأرض الحديث (١).

وفى الحديث القدسي: لولاك لما خلقت الأفلاك (٢). وفى رواياته: لولاكما (٣).

والخطاب حينئذ لمحمد وعلى صلوات الله عليهما وعلى أولادهما.

و محصل احاديث مذكوره: آن كه مردمان شرقاً و غرباً و بعداً و قريباً، به بركات محمد و آل بي مثال آن حضرت از رقّ صوري و معنوي، و عبوديت ظاهره و باطنه، نجات يافته اند و مي يابند، و هيچ احدى رقبه او از آتش جهنم آزاد نخواهد شد إلا به تولّاء و لاء ايشان صلى الله عليه و آله، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لو اجتمع الناس على حبّ على بن أبي طالب لما خلق الله النار (٤).

و فقهاء ما رضوان الله عليهم، و عامّه در كتاب ميراث، در همه كتب فقيهيه نقل نموده اند «الولاء لمن أعتق» (٥) و معنى اين عبارت به حسب ظاهر خود معلوم است.

و اما معنى آن به حسب تأويل، پس آن است كه ولاء اين ائمتّ تعلق به كسى دارد كه معتق و آزاد كننده ايشان بوده باشد در دار دنيا از بندگي و عار، و در آن نشأه از عذاب نار، و شك نيست كه آباء و اجداد سادات علويه فاطميه قاطبه همگي به دين صفت متّصف و ولي نعمت بوده اند، پس ميراث ولاء مذكور در همه

ص: ٢١٨

١- (١) نهج الحقّ علامه حلي ص ٣٥٨.

٢- (٢) بحار الأنوار ١٦: ٤٠٥.

٣- (٣) بحار الأنوار ٧٤: ١١٥.

٤- (٤) امالي شيخ صدوق ص ٧٥٥ ح ١٠١٦.

٥- (٥) فروع كافي ٥: ٤٨٥.

چیزِ إِلَّا- ما أخرجه الدليل، بعد از وفات ایشان به اولاد و احفاد ایشان می رسد، و آیه شریفه (وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) (۱) را بعضی مؤید از برای این مطلب نقل نموده اند، چنان چه عن قریب به تفصیل مذکور می شود ان شاء الله تعالی.

و از جمله کلامی که دلالت تمام بر شرافت قریش دارد، این است که در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی، در ترجمه آیه شریفه (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) (۲) واقع است: که در زمان جاهلیت هر کس به حج یا عمره احرام گرفتگی بر او حرام بودی از در خانه در آمدن و داخل شدن، بلکه به بام خانه بر می آمدند و نردبان می نهادند، یا دیوار را سوراخ می کردند و بیرون می رفتند و اندرون می آمدند، و اگر بادیه نشین بودند از پس خیمه ها بیرون آمدندی و داخل شدند، و به اعتقاد خود این عمل را از تمامیت حج دانستندی، و تارک آن را فاجر خواندندی.

و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل خمس را، و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و جشم بودند، و این قبائل را به سبب صلابت در دین و آیین خود خمس گفتندی، چه آن مشتق است از حماسه به معنی شجاعت.

اتفاقاً روزی در ایام احرام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دری بیرون آمد، در عقب آن حضرت رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد، و مهاجر و انصار بیک بار او را فاجر گفتند، چون حضرت از او پرسید که این جرأت چرا کردی؟ جواب داد: که من اقتدا به تو کردم، سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود: که مرا جایز بود که از در بیرون آیم؛ زیرا که از حمسم یعنی از قریش، و تو از قبیله ما

ص: ۲۱۹

۱- (۱) سورة انفال: ۷۵.

۲- (۲) سورة بقره: ۱۸۹.

نیستی، رفاعه گفت: ای سید عالمیان اگر تو حمسی من تابع حمسم، زیرا که دین من دین توست، و آئین من آئین تو، فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد و حکم مذکور را به این آیه باطل کرد.

و در بعضی از کتب مناقب که مسمی به ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی است، و در باب ثانی کتاب مذکور در بیان فضل قریش وارد است: عن وائله بن أسقع، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، ثمَّ اصطفى من ولد إسماعيل نزار، ثمَّ اصطفى من ولد نزار مضر، ثمَّ اصطفى من ولد مضر كنانة، ثمَّ اصطفى من كنانة قریشاً، ثمَّ اصطفى من قریش بنی هاشم، ثمَّ اصطفى من بنی هاشم بنی عبدالمطلب، ثمَّ اصطفانی من بنی عبدالمطلب (۱).

و از این حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب تفضیل بعضی قبایل بر بعضی نقل فرموده اند، مستفاد می شود که قریش از کنانه افضل اند، و بنی هاشم از قریش افضل اند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بنی عبدالمطلب افضل است.

و در معانی الأخبار شیخ جلیل ابن بابویه - رحمه الله تعالی - در باب معانی اسماء محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين والأئمّه علیهم السلام، به اسناد خود از ابی ذرّ - رحمه الله تعالی - نقل نموده، که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می فرمود: مخلوق شدم من و علی بن ابی طالب از نور واحد، و تسبیح خدای تعالی در یمین عرش می کردیم پیش از آن که مخلوق شود آدم به دو هزار سال.

چون خلق کرد خدای تعالی آدم علیه السلام را گردانید این نور را در صلب او، و به تحقیق که ساکن بهشت بود، و ما در صلب او بودیم، و قصد خوردن گندم نمود، و به این خطیئه اراده کرد، و ما در پشت او بودیم، و سوار شد نوح به کشتی و ما در پشت او بودیم، و ابراهیم که انداخته شد در آتش ما در پشت او بودیم.

ص: ۲۲۰

پس همیشه ما را خدای تعالی نقل می فرمود از اصلاب طیبه به ارحام طاهره، تا آن که رسانید ما را به صلب عبدالمطلب، پس قسمت کرد ما را به دو قسمت، پس مرا گردانید به صلب عبدالله، و گردانید علی علیه السلام در صلب اَبی طالب، و گردانید در من نبوت و برکت را، و در علی فصاحت و فروسیت را(۱).

و در قاموس اللغه: فروسیت بمعنی حذاقت در سواری اسب و امور او نقل شده است(۲).

و دور نیست که کنایه از جهاد و محاربه با کفار باشد، که بدون این حذاقت غلبه تمام و اعلاء کلمه الله مشکل است.

وفی الحدیث: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ النُّكْلَ عَلَى النُّكْلِ. و ذکر فی أكثر کتب اللغه فی بیان النکل، آی: الرجل القوی المجزَّب علی الفرس القوی المجزَّب(۳).

وورد أيضاً ضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین إلى یوم القیامه(۴).

قال الله تعالی (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورًا) (۵) الآیه، وقال عزوجل: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (۶) الآیات.

و این آیات شریفه نص صریح است به علو مرتبه حضرت خیر الوصیین صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین.

و باز فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: جدا کرد خدای تعالی از برای ما دو

ص: ۲۲۱

۱- (۱) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۵۶ ح ۴.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۲: ۲۳۶.

۳- (۳) نهایه ابن اثیر ۵: ۱۱۶.

۴- (۴) ارشاد شیخ مفید ۱: ۱۰۳.

۵- (۵) سوره صف: ۴.

۶- (۶) سوره توبه: ۱۹.

اسم را از اسماء خودش، پس صاحب عرش محمود است که خدای عالم است و من محمّدم، واللّه اعلا- است، و اشاره نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این یعنی امیرالمؤمنین مستمی به علی است.

پس محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از محمود و اعلا که هر دو نام خداست مشتق و بیرون آورده شده اند، پس ذریه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از صلب این دو نور مطهر منتزع شده اند.

و صدوق عطر الله مرقدہ در باب المولی والشهود والخطبه از کتاب من لا یحضره الفقیه، حدیثی در شرافت و فضیلت این سلسله علیه علویه، و شجره مبارکه ابراهیمیة اسماعیلیه، خطبه از ابوطالب علیه السلام روایت نموده در حین تزویج حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به خدیجه کبری رضی الله عنها، که آنچه مناسب مقام است این است:

وخطب ابوطالب رحمه الله لَمّا تزوّج النبی صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد، بعد أن خطبها إلى أبيها، ومن الناس من يقول إلى عمّها، فأخذ بعضادتي الباب ومن شاهده من قريش حضور، فقال: الحمد لله الذي جعلنا من زرع إبراهيم عليه السلام، وذريه إسماعيل، وجعل لنا بيتاً محجوباً، وحرماً آمناً، يجبي إليه ثمرات كل شيء، وجعل الحكام على الناس، وبارك لنا في بلدنا الذي نحن فيه، ثم إن ابن أخي محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب لا يوزن برجل من قريش إلا رجح، ولا يقاس بأحد منهم إلاّ عظم عنه. الحديث (۱).

وفی مستدرک کتاب السبعین للسید علی الهمدانی، ما هذه عبارته: الذي تعلق بنسب أمير المؤمنين عليه السلام يعلم كل سامع أنّ لمحمّد وعلی علیهما السلام معاً إلى آدم

ص: ۲۲۲

أبي البشر عليه السلام أحد وخمسون جدًّا، منها سبعة عشر نبياً، ومنها سبعة عشر زهَّاداً عبَّاداً، ومنها سبعة عشر ملوكاً مسلمين على مله إبراهيم عليه السلام، فالأنبياء الياس واليسع واسماعيل وإبراهيم، وعابر وهو هود النبي، وشالحو وارفحشد ويشجب ونوح وملك وملتوشح، واخنوخ وهو ادريس النبي، ومادد ومهائيل وقينان وشيث وآدم عليهم السلام.

والعبَّاد والزَّهاد: هاشم وكنانه ومعد واد وادد و هميسع و سلامان و حمل و بنت و تارح و ناخور و شروع و اذعور و فالغ، و نذار و سام و انوش.

والملوک: عبدالله و عبدالمطلب و عبدمناف و قصي و كلاب و مژه و كعب و لؤي و غالب و فھر و مالک و نصر و خزيمه و مدرکه و مضر و عدنان و قيذار، وهذا من حضره النبي صلى الله عليه و آله و من حضره أمير المؤمنين علي عليه السلام انتهى.

و بعضی از مشاهير سادات و علماء نقل نموده اند که: ائمه به موجب کلام حضرت پیغمبر صلی الله عليه و آله که «الأئمة من قریش» منحصرند در قریش، و آن حضرت نیز فرموده اند: قدِّموا قریشاً ولا تتقدِّمواها.

و علماء نسب گفته اند که: هر که از اولاد نصر بن کنانه است قرشی است، و میان نصر و حضرت پیغمبر صلی الله عليه و آله دوازده پدر است، پس هر گاه آن حضرت را مرکز سازیم متصاعد خواهد بود درجهٔ آباء تا نصر، و منحدر خواهد شد در مراتب ابناء تا مهدی از عدد دوازده؛ زیرا که دو خط خارج از مرکز به محیط محال است متفاوت باشند، و در مجالس المؤمنین نیز تصریح به این معنا شده.

وفی کتاب الآداب و مکارم الأخلاق للشيخ أبي القاسم علي بن أحمد الكوفي من القدماء: وصيه أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم لما حضرته الوفاة جمع إليه بنی هاشم: أنتم صفوه الله و قلب العرب، و أنتم حزب الله و رأس الحسب، منكم السيد المطاع، و فيكم المقدام الشجاع، لم تتركوا من المآثر نصيباً إلا

حویتموه، ولا شرفاً إلا أدرکتموه، فلکم علی الناس الفضیله، ولهم إلیکم الوسیله. الوصیه بطولها(۱).

و آنچه مرقوم شد در باب مراتب تفضّل عامّه سابقین و لاحقین بود، اما از جمله مراتب تفضّلات خاصّه آل محمّد صلی الله علیه و آله، حدیثی است که در اصول کافی محمّد بن یعقوب کلینی، در باب تذاکر اخوان نقل نموده به این عنوان: عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن المستورد النخعی، عمّن رواه، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: إنّ من الملائکه الذین فی السماء لیطلعون إلی الواحد والاثنین والثلاثه، وهم یذکرون فضل آل محمّد، قال: فتقول:

أما ترون إلی هؤلاء فی قلتهم وکثره عدوّهم یصفون فضل آل محمّد، قال: فتقول الطائفه الأخری من الملائکه: ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم(۲).

و معلوم گردید از حدیث واثله بن الأسقع و غیره که بنی عبدالمطلب از قریش که حدیث در باب عدم جواز تقدّم بر ایشان وارد شده به یک واسطه افضل اند، و شک نیست که علوی فاطمی که نسبت ازدواج ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله جایز نیست افضل از سایر بنی عبدالمطلب اند به حسب شرافت نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

شرف تتابع کابر عن کابر کالرمح أنبوب علی أنبوب

وتلاً النجوم الزهر علی أسلافه کالغیث شؤبوب علی شؤبوب

با آن که اولاد اسماعیل در اوایل سلسله قبایل ممدوحه واقع شده، و به چندین

ص: ۲۲۴

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۰۶:۳۵.

۲- (۲) اصول کافی ۱۸۷:۲ ح ۴.

مرتبۀ ادون از بنی عبدالمطلب اند اعلا از قبائل دیگرند، و فضیلت عظیم به حسب نسب دارند، حتی آن که در کتب سماویہ غیر قرآن نیز تصریح به مدح ایشان واقع شده.

به نحوی که جدّ امجد داعی احمد الفضلاء والمحققین میر سید احمد - قدّس سرّه - در کتاب مصقل الصفا در ردّ آئینۀ حق نما، که در بطلان مذهب نصارا تألیف نموده، ایراد نموده است که: در فصل بیستم سفر اوّل کتاب تورات اشارت به نبوت آن حضرت واقع است، و تعبیر از او ب «مادام» شده است، و به اوصیای اطهار آن حضرت که صفحات دوازده برج سپهر مقرنس رقم زده به مهر این ذوات مقدّس اند: بشنیم عسور بانعبارت ولشماعیل شماتیخوا هنا بیراحتی و حفریتی ایتی و حربیتی ایتی بمادما دشینم عسور لامیتا لغوی کوذیل.

و ترجمه اش به فارسی این است: یعنی شنیدیم گفته تو را ای ابراهیم در بارۀ اسماعیل، پس در او برکت بخشیده صاحب ثمره، و میوه اش خواهیم ساخت، و اولاد او را بسیار خواهیم گردانید، و از فرزندان او مادما و دوازده شریف منیف و اّمّت عظیمه اخراج خواهیم نمود.

و مخفی نیست بر متصفّحان نکته دان که قریب به مضمون این آیه تورات از سدی که از قدمای اهل سنّت است به ظهور پیوسته که: لَمَّا كَرِهَتْ سَارَهُ مَكَانَ هَاجِرِ اَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى اِلَى اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فقال: انطلق يا اسماعيل وَاُمُّهُ حَتَّى تَنْزِلَ بَيْتِي التَّهَامِي يَعْنِي مَكَّةَ، فَإِنِّي نَاشِرُ ذُرِّيَّتِهَا، وَجَاعِلٌ مِنْهُمْ نَبِيًّا عَظِيمًا، وَجَاعِلٌ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ اثْنَا عَشَرَ عَظِيمًا. تَمَّ كَلَامُهُ.

و این مرتبۀ عظیمی است که خدای تعالی اولاد اسماعیل را برکت فرموده اند، و پیغمبر آخر الزمان وائمه معصومین - صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين - در میان ایشان معین به مراتب عظیمۀ رسالت و امامت شده اند، و این

معنا باعث افتخار اولاد اسماعيل و قريش و جميع ذريه است.

به نحوی که در کتاب کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمة الإثنی عشر مسنداً از محمّد بن بکیر ایراد شده که قال: دخلت علی زید بن علی وعنده صالح بن بشر، فسلمت عليه وهو يريد الخروج إلى العراق، فقلت له: يا بن رسول الله حدثني بشيء سمعته عن أبيك عليه السلام.

فقال: نعم، حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أنعم الله عليه بنعمه فليحمد الله، ومن استبطأ الرزق فليستغفر الله، ومن أحزنه أمر فليقلل لا حول ولا قوّه إلا بالله.

فقلت: زدني يا بن رسول الله، قال: نعم حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند اضطرارهم إليه، والمحّب لهم بقلبه ولسانه.

قال: فقلت: زدني يا بن رسول الله من فضل الله ما أنعم الله عزّوجلّ عليكم، قال:

نعم حدثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من أحبنا أهل البيت في الله حشر معنا وأدخلنا معنا الجنّة، يا بن بکیر من تمسّك بنا فهو معنا في الدرجات العلی، يا بن بکیر إنّ الله تبارک و تعالی اصطفى محمّداً صلى الله عليه و آله واختارنا له ذريه، فلولا ذا لم يخلق الله تعالی الدنيا والآخرة، يا بن بکیر بنا عرف الله، وبنا عبد الله، ونحن السبيل إلى الله، ومنا المصطفى والمرضى، ومنا يكون المهدي قائم هذه الأمة.

قلت: يا بن رسول الله هل عهد إليكم رسول الله صلى الله عليه و آله متى يقوم قائمكم؟ قال:

يا بن بکیر إنّک لن تلحقه، وإنّ هذا الأمر تليه ستّة من الأوصياء بعد هذا، ثمّ يجعل الله خروج قائمنا، فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

فقلت: يا بن رسول الله أأست صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا من العتره، فعدت،

فَعَادَ إِلَيَّ فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي تَقُولُ عَنْكَ أَوْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ، لَا وَلَكِنْ عَهْدَ عَهْدِهِ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

نحن سادات قريش و قوام الحقّ فينا

نحن أنوار النبي من قبل كون الخلق كُنّا

نحن منّا المصطفى المختار والمهدى منّا

فبنا قد عرف الله وبالحقّ أقمنا

سوف يصلاه سعيّر من تولّى اليوم عنّا

قال علي بن الحسن: وحدّثنا بهذا الحديث محمّد بن الحسين البزوفري، عن الكليني، عن محمّد بن يحيى، عن سلمه بن الخطاب، عن الطيالسي، عن أبي عمير وصالح بن عقبه جميعاً، عن علقمه بن محمّد الحضرمي، عن صالح، قال: كنت عند زيد بن علي، فدخل إليه ممحّد بن بكير، وذكر الحديث (١).

پس از این حدیث که به دو سند مذکور شد، و یکی از آنها به روایت کلینی است، و غیره من احادیث هذا الكتاب معلوم شد و می شود که فضایل و فواضل ذریه طیبه آن حضرت بشمار است، و ایشان و سایر خویشان از مناقب و مفاخر اوایل و اواخر محظوظ و با نصیب اند، و آنچه زید بن علی در این ابیات برای خود و امثاله از بنی هاشم اثبات کرده، و به اعتبار ادنی ملابسه اضافه نموده بیان واقع است، والله یحقّ الحقّ وهو یهدی السبیل.

و در کتب احادیث شرافت اولاد اسماعیل مطلقاً متحقّق است، چنان چه در من لا یحضره الفقیه واقع شده، در مبحث صوم در باب ثواب افطار فرمودن صائم: قال الصادق علیه السلام: إنّ السدیر دخل علی أبی علیه السلام فی شهر رمضان، فقال له:

یا سدیر هل تدری أیّ لیالی هذه؟ فقال له: نعم جعلت فداک إنّ هذه لیالی شهر

ص: ۲۲۷

رمضان، فما ذاك؟ فقال له أباي: أتقدر على أن تعتق في كل ليلة من هذه الليالي عشر رقاب من ولد إسماعيل؟ فقال له سدیر: بأبي وأمي لا يبلغ مالي ذاك، فما زال ينقص حتى بلغ به رقبه واحده، في كل ذلك يقول: لا أقدر عليه، فقال له: أو ما تقدر أن تفطر في كل ليلة رجلاً مسلماً؟ فقال له: بلى وعشره، فقال له أباي عليه السلام: فذلك الذي أردت يا سدیر، إن إفطارك أخاك المسلم يعدل عتق رقبه من ولد إسماعيل (۱).

یعنی: حضرت مولانا الفایق ونور الله الشارق ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فرمود: که سدیر داخل شد بر پدرم حضرت امام محمدباقر علیه السلام در ماه مبارک رمضان، پس آن حضرت فرمود: که یا سدیر آیا می دانی که چه شبهاست این شبها؟ سدیر گفت: بلی جانم فدای تو باد، و به درستی که این شبها شبهای ماه مبارک رمضان است، منظور چیست از این سؤال؟.

آن حضرت فرمود: آیا قدرت داری که آزاد کنی در هر شب از این شبها ده بنده از اولاد اسماعیل را؟ سدیر گفت: جان پدر و مادرم فدای تو باشد نمی رسد مال به این قدر، پس آن حضرت همیشه کم می فرمودند عدد آزادی بنده ها را تا آن که فرمودند: که آیا قدرت داری که یک بنده از اولاد حضرت اسماعیل در هر شب از ماه رمضان المبارک آزاد کنی؟ در جمیع این مراتب سدیر گفت: قدرت ندارم.

پس حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود: که آیا قدرت نداری که افطار فرمائی در هر شب از این ماه مرد مسلمی را؟ پس گفت سدیر: بلی این را قدرت دارم، بلکه ده مرد مسلم را می توانم افطار فرمود، پس گفت به او پدرم یعنی حضرت امام محمدباقر علیه السلام: به این افطار مؤمن اراده کرده ام آزاد نمودن ولد

ص: ۲۲۸

اسماعیل را، یا سدیدر یقین بدان که افطار فرمودن تو برادر مسلمان را در شب ماه مبارک رمضان برابری می کند با ثواب آزاد نمودن بنده آن اولاد حضرت اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام.

وروی الصدوق فی أمالیہ، یاسنادہ إلى النبی صلی الله علیہ و آله أنه قال: من صلی العصر فی جماعه، کان له كأجر ثمانیه من ولد إسماعیل، کلّ منهم ربّ بیت یعتقهم (۱).

وروی الصدوق أيضاً فی کتاب فضائل الأشهر الثلاثه، یاسنادہ المذكور فیہ، عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیہ السلام، قال: من تصدّق وقت إفطاره علی مسکین برغیف، غفر الله له ذنبه، وکتب له ثواب عتق رقبه من النار من ولد إسماعیل (۲).

وروی البرقی فی کتاب المحاسن یاسنادہ المذكور فیہ أيضاً، عن أبی جعفر علیہ السلام، قال: لئن أفطر رجلاً مؤمناً فی بیتی أحبّ إلیّ من عتق کذا وکذا نسمة من ولد إسماعیل (۳).

پس معلوم می شود که اولاد اسماعیل آن قدر عظیم القدرند که از جهت ضرب المثل در زیادت ثواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امام محمدباقر علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام آزادی ایشان را نقل می فرمودند، و مستفاد می گردد که نسب شریف دخلی عظیم دارد در تعظیم و فضیلت و اکرام بنی نوع انسان، لیکن مردم از راه غفلت و نخوت شیطانی و مدّعی حیوانی و خواهشهای جسمانی خود را در بلیه عظیمه عذاب الهی گرفتار می سازند، و ثقل گناه و نیت ذمیمه که در پرده های قلوب به لباسهای متلونه پوشیده است از سر هوای نفسانی به تن

ص: ۲۲۹

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۱۲۴ ح ۱۱۳.

۲- (۲) فضائل اشهر الثلاثه شیخ صدوق ص ۹۶ و ۱۰۶.

۳- (۳) محاسن برقی ۲: ۱۵۷ ح ۱۴۲۶.

بر می دارند. لمؤلفه:

هر چند ره عشق بلا پر دارد با دل چکنم که مدعا پر دارد

خالی نشود سرم زسودای بتان این کاسه سر نگون هوا پر دارد

و همین باعث آن شده که اکثر احادیث تکریم ذریه حضرت رسالت را جمعی دانسته فراموش کرده اند، و عالماً جاهل گشته اند، و از قبیل تجاهل العرفا که در مقام شعر مستحسن است، در مقام خطابه این معنا را مستحسن دانسته اند.

ولهذا احادیث اکرام ذریه رسالت را در افواه کمتر مشهور می سازند، چنان چه داعی نزد افضل المحققین و سید المجتهدین رفیع المله والدين میزا رفیع الدین محمد نائینی - رُوح الله روحه - شرح لمعه می خواندم، در مبحث الهاشمی اولی مذکور شد آنچه صاحب کتاب ذکری در باب قدموا قریشاً الخ قلمی نموده است، چنان چه سابقاً مذکور شد، از روی طعن و تعجب اظهار فرمودند: که آیا چه باعث شده که با وجود شرافت هاشمی، و کثرت احادیث در شأن، بعضی می خواهند که سلب و کتمان این معنا نمایند (یُریدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (۱).

و مؤید این مطلب است، آنچه علامه حلی - قدس الله تعالی سره القدوسی - نقل نموده در کتاب مختلف، از شیخ مفید رحمه الله تعالی به این عبارت: قال المفید رحمه الله: إذا حضر الصلاة رجل من بنی هاشم وصلی، کان اولی بالتقدم علیه بتقديم ولیه له، ویجب علی الولی تقدیمه (۲).

یعنی: اگر حاضر شود نماز میت را مردی از بنی هاشم و نماز کند، اولی خواهد بود به پیش نمازی بر آن میت، به سبب مقدم داشتن ولی آن مرد هاشمی

ص: ۲۳۰

۱- (۱) سورة توبه: ۳۲.

۲- (۲) مختلف الشیعه علامه حلی ۲: ۳۰۵.

را، و واجب است بر ولی میت که مقدم دارد او را.

وفى الشرح الجديد للقواعد: والهاشمى الجامع للشرائط أولى من غيره بالإمامه، لكن إنما يتقدم لو أن قدمه الولي إجماعاً، كما فى المعتبر، ونهايه الأحكام، والتذكرة، ومعنى أولويته أنه ينبغي له تقديمه، وفى المقنعه يجب، واستدلّ برجحانه لشرف النسب، وقوله صلى الله عليه وآله «قدموا قريشاً ولا تقدموها».

قال الشهيد: ولم نستثبه فى رواياتنا، مع أنه أعّم من المدعى، ثم اشترط اجتماعه الشرائط ظاهر، واقتصر الشيخ وابنا إدريس والبرّاج على ذكر اعتقاده الحقّ، وعن أبى على: ومن لا أحد له فالأقعد نسباً برسول الله صلى الله عليه وآله من الحاضرين أولى به، قال الشهيد: ولعلّه إكرام لرسول الله صلى الله عليه وآله، فكلّ ما كان القرب منه أكثر كان أدخل فى استحقاق الإكرام.

وآيه شريفه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) را بعضی مؤید از برای این مطلب نقل نموده اند.

و قاضى عضد در مواقف استدلال این آیه را از جانب شیعه به این عبارت بیان نموده که: الأول: قوله تعالى (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) والآيه عامه فى الأمور كلّها لصحة الاستثناء.

و شارح يعنى مير سيد شريف گفته که: إذ يجوز أن يقال: أولى إلّا- فى كذا، ومنها أى من الأمور التى يعتمها الآيه الإمامه والخلافه، وعلى من أولى الأرحام دون أبى بكر.

وقال المفسّر النيشابورى: «إلّا أن تفعلوا» أى: إلّا أن تسدّوا وتوصلوا إلى أوليائكم فى الدين وهم المؤمنون والمهاجرون معروفاً بربّاً بطريق الوصيه، والحاصل أنّ الأقارب أحقّ من الأجانب فى كلّ نفع من ميراث و هبه و صدقه و هديه و غير ذلك، إلّا- فى الوصيه، فإنّه لا وصيه لوارث.

و علامه در كشف الحقّ و قاضى نور الله - رحمهما الله - در احقاق الحقّ، و

زمخشری و بیضاوی قریب به این مضامین را نقل نموده اند.

و مجموع آیات در اوایل سوره احزاب به این نحو و ترتیب است (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكُمْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) (۱) و در آخر سوره انفال آیه شریفه بدون استثناء واقع است.

و اولویت ذوی الأرحام به پیغمبر در جمیع کمالات موروثه از آن حضرت صلی الله علیه و آله، بنا بر حدیث موضوع «نحن معاشر الأنبياء» الزاماً علیهم نهایت ظهور دارد. و آجاد القائل الشاعر الذی حقیق علی شعره العرشى أن ینشد فی جمیع المشاعر، حیث نظم:

گویند که پیغمبر ما رفت زدنیامیراث خلافت به عمر داد و به عثمان

هز گز ملکانه به بیگانه ندادند رو دفتر شاهان جمله تو بر خوان

با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

و فی کتاب المناقب للشیخ ابن شهر آشوب: قال الله تعالى: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ) (۲) ولا أتباع أحسن من أتباع الحسن والحسين عليهما السلام، وقال تعالى: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) فقد ألحق الله بهما ذریتهما برسول الله صلی الله علیه و آله، و شهد بذلك كتابه، فوجب لهم الطاعة بحق الإمامه مثل ما وجب للنبي صلی الله علیه و آله لحق النبوه.

وقال تعالى حکایه عن حملة العرش (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ

ص: ۲۳۲

۱- (۱) سوره احزاب: ۶.

۲- (۲) سوره طور: ۲۱.

رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفُزْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صِلَحْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ).

وقال أيضاً: (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ) ولا يسبق النبي صلى الله عليه و آله في فضيله، وليس أحق بهذا الدعاء بهذه الصيغه منه و ذريته، فقد وجب لهم الإمامه (١).

و استدلال به اين آيات تقديم ذرية مقدسه به همان نمط و تقريب است كه سابقاً مفصلاً در آيه اولوا الأرحام گذشت، و ضمير تشبه في ذريتهما كه راجع به حسنين عليهما السلام است دال است بر تعميم حكم مهما أمكن، و به قدر مقدور نسبت به جميع ذرية ایشان به جهت آن كه اولاد حضرت امام حسن عليه السلام هيچ يك امام مفترض الطاعه نبودند.

و نعم ما قال ابن الجوزي في مثل هذا المقام: فرخ البط ساجح.

ومن الكلمات العليه العلويه: لا تصغر حدثاً من قریش (٢).

بچه بط اگر دتیه بود آب درياش تا به سينه بود

و مناسب اين مقام است آنچه فاضل دولت آبادی در كتاب مناقب خود آورده: فصل سوم در رعايت اولاد رسول الله صلى الله عليه و آله، قال تعالى: (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئْتِي الْقُرْبَى) الآيه في الكشاف، ويقدمون على سائر الناس؛ لأنهم اسوه أى: قدوه. وفي النافع: ويقدمون على سائر الناس ترجيحاً للقرايه.

ص: ٢٣٣

١- (١) مناقب ابن شهر آشوب ٩: ٩-١٠.

٢- (٢) شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ٢٠: ٢٥٣.

وفى شرعه الاسلام فى باب السفر: ويقدم اولاد الرسول بالمشى والجلوس.

وفيه أيضاً فى باب الصحبه: ويعظم اولاد الرسول، ويسعى فى حوائجهم، ويحبهم بقلبه ولسانه، ويقدم على نفسه فى كل شأن.

وفى تشریح فخرالدين الرازى: لا يجوز للرجل العالم والمتقى أن يجلس فوق العلوى الأُمى وأبيه الأُمى؛ لأنه اسوه فى الدين.

يعنى در جميع كارها اولاد رسول صلى الله عليه و آله را بر خود مقدم داريد، و در صدر ناخوانده نشستن جايز نيست.

عزيز من بدان كه از صدر نشستن ذليل عزيز نگرده، بزرگ كسى است كه مرتبه و جاى خود را بشناسد، و آن كه فرود نشيند در عظمت وى هيچ قصور نپذيرد، و اگر تو اولاد رسول را از بهر عداوت يا حقارت بر صدر نشانى يا سلام نكنى، ايشان را چه كم آيد، اگرچه يزيديان هزار ماه به ايشان لعنت فرستادند، خداى تعالى بهر عمارت دل ايشان فرموده قوله تعالى: (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ) فى الروضه: اى ثنائى على اولاد محمد صلى الله عليه و آله.

قوله تعالى (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) اى آل محمد. كذا فى الزاهديه. تمام شد كتاب فاضل مذکور.

ولله درّ من قال:

كسى كه از شرفش باب اوست باب الله زفضل اوست نشان آيه كتاب الله

به كعبه مولد جدّ و به قدر سورة قدر خطيب خطبه مدحش بود خطاب الله

ولقد أحسن وأفاد بعض الأفاضل المعاصرين المحسنين(1) - أحسن الله إليه -

ص: ۲۳۴

۱- (۱) مراد محدث جليل القدر ملاً فيض كاشانى.

حيث قال في بعض فوائده بتقريب غريب لا يخلو من فيض، ما هذه إفادته:

إنَّ عالماً من علماء الزمان، أو قاض من قضاه الدهر من أوساط الناس منزله، لو اجتمع في مجلس ملك مع فاطمي فقير، وعلم أنَّ الفاطمي يحبُّ التقدُّم عليه، ويكره التأخير عنه، ويتأذَّى من التأخير، ولو أجلسا بدون تقديم وتأخير في اليمين واليسار، أو بين يدي الملك بمرتبته واحده لا يكون له رضا ولا كراهه.

فأقلُّ مراتب المحبِّه والمودَّة في القربى التي هي أجر تبليغ الرساله والنبوه في هذا الأمر، أنَّ القاضى أو العالم لو لم يدخل السرور في قلب الفاطمي لم يدخل الحزن أيضاً، ولا يرضى بما فيه أذى الفاطمي وهو التقدُّم عليه، وأمكن له الاحتراز عن الإيذاء باختيار شقِّ المساوات، فلا يختاره ويقصد التقدُّم الذي فيه أذى الفاطمي، ويتجاوز عن مراتب المحبِّه إلى مرتبه من مراتب البغض؛ لأنَّ من لا يبغض أحد إلا يؤذيه، ولو تقدَّم الفاطمي عليه لأبغضه وأنكر منه هذا الصنع.

فعلم من هذا البيان والمثال أنه لا يتيسَّر لأكثر الناس بناءً على العادات والأوضاع المعروفه الدينويه رعايه أدنى مراتب المحبِّه مع آحاد السادات، بل ما يصدر عن الأكثر فيه إهانته وتحقير لشأنهم لا يجوزونه ومثله بأصدقائهم وأعزَّتهم من أهل الدنيا، وهذه مرتبه من البغض (١). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

و از جمله كمیل فضلاء فوق، یعنی: سالک مسلک حق نبوی، عالم ربّانی، غریق بحر اخضر رحمت باری، ملأ محمّد باقر سبزواری، در کتاب روضه انوار عباسی به این عبارت ایراد نموده است: که بر پادشاه لازم است که در مراعات سادات و ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اقصی الغایه بکوشد، و در این باب راه تقصیر و اهمال نگشاید (٢).

ص: ٢٣٥

١- (١) فوائد مرحوم ملا محسن کاشانی.

٢- (٢) روضه انوار عباسی سبزواری ص ٢٥٠.

و حدیث سند دهم را که از فقیه (۱) مرقوم شده جهت حجت ایراد نموده، و بعد از آن ذکر نموده است که: پس باید که پادشاه در تعظیم و اکرام ایشان غایت مبالغه کند، و در ایصال وظائف و سیور غالات ایشان اهتمام ورزد، و از احوال فقراء سادات و ایتم و بیوه زنان ایشان غافل نگردد، و حقوق اخماس و غیر ذلک به ایشان برساند.

و اشراف و نقباء سادات و صاحب خاندانهای بزرگ و رفیع را بزرگ مرتبه دارد، و در اجلال و توقیر ایشان تقصیر ننماید.

پس مستفاد شد از ما ذکر من بعض علماء الفریقین آن که ایشان تا به این مرتبه احتیاط می نموده اند در رعایت و حرمت رحم و قرابت رسول صلی الله علیه و آله، والاحتیاط سبیل لا یضللّ سالکة ولا مسالکة.

و در حبیب السیر مذکور است: که یکی از شرائط صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه آن بوده که پنج هزار درهم که در بیت المال کوفه موجود بود از آن حضرت طلب ندارد، تا از آن وجه دیون خود را ادا نماید، و خراج فسا و داراب جرد فارس را به مدینه بفرستد تا در مصارف اهل بیت مصروف گردد (۲).

و در قاموس اللغه واقع است که: فقط بالکسر بلد بصعید مصر موقوفه علی العلویین من آیام أمير المؤمنين علی علیه السلام (۳).

ص: ۲۳۶

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۲: ۶۵ ح ۱۷۲۵.

۲- (۲) حبیب السیر ص ۳۶۴.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۲: ۳۸۱.

سند شانزدهم: عدم حقوق ذريته رسول صلى الله عليه وآله مصداق كناهان كبرى است

ابن بابويه - رحمه الله عليه - در كتاب هدايه، و در باب معرفت كباير از كتاب من لا يحضره الفقيه، به سند خود از حضرت أبى عبدالله عليه السلام نقل نموده: إِنَّ الْكَبَائِرَ سَبْعٌ فِينَا أَنْزَلَتْ، وَمِنَّا اسْتَحَلَّتْ، فَأَوْلَاهَا الشَّرِكُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ، وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ، وَإِنْكَارُ حَقِّنَا.

فَأَمَّا الشَّرِكُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا مَا أَنْزَلَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِينَا مَا قَالَ، فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَكَذَّبُوا رَسُولَهُ فَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ.

وَأَمَّا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ، فَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ.

وَأَمَّا أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، فَقَدْ ذَهَبُوا بِفَيْئِنَا الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَنَا فَأَعْطَوْهُ غَيْرَنَا.

وَأَمَّا الْعَقُوقُ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (الَّذِينَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (١)

فَعَقُّوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ذَرِّيَتِهِ، وَعَقُّوا أُمَّهَاتِهِمْ خَدِيجَةَ فِي ذَرِّيَتِهَا.

وَأَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ، فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْابِرِهِمْ.

وَأَمَّا الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ، فَقَدْ أَعْطَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْعَتَهُمْ طَائِعِينَ غَيْرَ مَكْرَهِينَ، فَفَرَّوْا عَنْهُ فَخَذَلُوهُ.

وَأَمَّا إِِنْكَارُ حَقِّنَا، فَهَذَا مِمَّا لَا يَتَنَازَعُونَ فِيهِ (٢).

ص: ٢٣٧

١- (١) سورة احزاب: ٦.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٣: ٥٦٢ ح ٤٩٣١، وكتاب الهداية شيخ صدوق ص ٢٩٧.

و قریب به این حدیث در آخر جزء سیم از کتاب تهذیب الأحکام شیخ المحدثین ابو جعفر طوسی رحمه الله ایراد نموده است: عبدالکریم بن عمرو الخثعمی، عن عبدالله بن أبی یغفور، ومعلی بن خنیس، عن أبی الصامت، عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: أكبر الكبائر سبع: الشرك بالله العظيم، وقتل النفس التي حرم الله عزوجل إلا بالحق، وأكل أموال اليتامى، وعقوق الوالدين، وقذف المحصنات، والفرار من الزحف، وإنكار ما أنزل الله عزوجل.

فأما الشرك بالله العظيم، فقد بلغكم ما أنزل الله فينا، وما قال رسول الله صلى الله عليه وآله، فردوه على الله وعلى رسوله.

وأما قتل النفس الحرام، فقتل الحسين عليه السلام وأصحابه.

وأما أكل أموال اليتامى، فقد ظلمنا فينا وذهبوا به.

وأما عقوق الوالدين، فإن الله عزوجل قال في كتابه: (الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) وهو أب لهم، فعقوه في ذريته وفي قرابته.

وأما قذف المحصنات، فقد قذفوا فاطمه عليها السلام على منابريهم.

وأما الفرار من الزحف، فقد أعطوا أمير المؤمنين عليه السلام البيعة طايعين غير مكرهين، ثم فرّوا عنه وخذلوه.

وأما إنكار ما أنزل الله عزوجل، فقد أنكروا حقنا وجحدوا له، وهذا ممّا لا يتعاجم فيه أحد، والله يقول: (إِنْ تَجَنَّبْتُمْ كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا) (۱).

یعنی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: بزرگ ترین گناهان کبیره هفت گناه است: شرک به خدای عظیم، وکشتن نفسی که قتل او را

ص: ۲۳۸

حرام گردانیده است خدای عزوجل مگر به حق، و خوردن اموال ایتام، و عقوق والدین، و دشنام و فحش دادن به زنان با عصمت، و گریختن از جهاد و جنگ که امام فرموده باشد، و انکار کردن احکام خدای عزوجل که بر نبی صلی الله علیه و آله انزال فرموده در قرآن مجید.

أما شرك به خدا، پس مقصود آن است که رسیده خواهد بود به شما آنچه انزال فرموده خدای تعالی در حق ما ائمه، و آنچه فرمود رسول خدا در حق ما، پس رد کردند آنها را بر خدا و رسولش، و هوا و خواهش خود را در امر الهی شریک و دخیل ساختند، و این مستلزم شرك و کفر است، چنان چه آیه وافی هدایه (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۱) و آیه (لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) (۲) و جز آن اشاره به این است.

ويؤيد ذلك ما في كتاب الأمالي للشيخ الطوسي قدس الله نفسه القدوسي، بإسناده إلى جابر بن عبد الله، أنه تصور إبليس يوم قبض النبي صلى الله عليه وآله في صورته المغيره بن شعبه، فقال: أيتها الناس لا تجعلوها كسراويه ولا قيصرانية، وسعوها تتسع، فلا تردوها في بني هاشم، فتنظر بها الحبالی (۳).

و اما قتل نفس حرام، پس قتل حضرت امام حسين عليه السلام و اصحاب اوست.

و اما اكل اموال يتيم، پس مقصود آن است که ظلم بر آنچه به ما بازگشت بایست داشته باشد نمودند، و بردند حق ما را.

و اما عقوق والدین، پس به درستی که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) الآية، یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب اختیار و اولاست به مؤمنین از نفسهای ایشان، و ازواج آن حضرت صلی الله علیه و آله مادرهاست مؤمنین اند، و

ص: ۲۳۹

۱- (۱) سورة جاثیه: ۲۳.

۲- (۲) سورة یس: ۶۰.

۳- (۳) امالی شیخ طوسی ص ۱۷۷ ح ۲۹۸.

نبی صلی الله علیه و آله پدر است از برای مؤمنین، پس عقوق ورزیدند در حق ذریه نبی صلی الله علیه و آله و اقربای نبی صلی الله علیه و آله، و تکریم ایشان به جهت پیغمبر نکردند.

و در سبب نزول آیه چنان چه در خلاصه المنهج مسطور است آورده اند: که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک عزیمت فرمود، همه مسلمانان را به خروج امر نمود، بعضی گفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم، آیه آمد که (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) یعنی: پیغمبر برگزیده و سزاورتر است به گرویدگان از نفسهای ایشان در همه کار دین و دنیا، چه هر چه فرماید عین صلاح بنده، و محض فلاح اوست، به خلاف اوامر نفس که موجب عقوبت (۱)، و سبب شقاوت است.

فلهذا اولویت نسبت به آن حضرت صلی الله علیه و آله بر طریق عموم واقع شده، و مقید نیست به بعضی دون بعضی، پس واجب است بر همه مؤمنان که نزد ایشان آن حضرت صلی الله علیه و آله دوست تر باشد از نفس ایشان، و امر او نافذتر بر ایشان، و شفقت ایشان بر او تمام تر از شفقت بر غیر او.

و در حدیث آمده: که هیچ مؤمنی نیست مگر که من اولام به او در دنیا و آخرت. و نیز به روایت صحیحه ثابت شده که نگوید هیچ یک از شما و مؤمن نباشد نا باشم من دوست تر به او از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان او، پس باید که فرمان او از همه فرمانها لازم تر شناسید.

و مجاهد گفته: که هر پیغمبری پدر امت خود است، لهذا مؤمنان برادران یک دیگرند، چه پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر ایشان است در دین، و أزواجه امهاتهم، و زنان او مادران ایشان است از روی تعظیم و تحریم و احترام نه در سایر احکام، چه رؤیت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند، و به جهت احترام ایشان است

ص: ۲۴۰

تحریم نکاح ایشان بقوله تعالی (وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) (۱).

و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین بوده که: فهو أب لهم وأزواجه امهاتهم. و این قول از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام نیز مروی است. تمام شد کلام تفسیر.

و اما قذف محصنات، این است که قذف و دشنام در منبرها نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام دادند.

و اما گریختن از جهاد، مقصود آن است که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبیعت کردند به رضا و رغبت خود، بعد از آن فرار از متابعت آن سرور در جهاد نمودند، و ترک یاری آن حضرت کردند.

و اما انکار ما أنزل الله عزوجل، این است که انکار کردند حق ما را، و نفی حق ما نمودند، و آن امری است که جاهل نیست در این امر احدی، و خدای تعالی فرموده است: (إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ).

بیان آیه مسطوره در تفسیر به این عبارت واقع است: که اگر اجتناب کنید و دور شوید از گناهان بزرگ که نهی شده اید از آن، یعنی خدای شما را از آن نهی کرد در گذرانیم، و عفو کنیم از شما گناهان خورد شما را، یعنی اجتناب کبایر شما را کفاره صغایر گردانیم، و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا تمازی، و از رمضان تا رمضان دیگر، از شما در گذرانیم، چنان چه در حدیث ثابت شده، و در آوریم شما را در موضع بزرگ و شریف که بهشت است.

مروی است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود: به آن خدائی که جان من به امر اوست، و این کلمه را سه بار تکرار کرد، و بعد از آن گفت: که هیچ بنده نیست که پنج نماز بگذارد، و ماه رمضان روزه دارد، و از کبایر اجتناب کند، مگر

ص: ۲۴۱

۱- (۱) الآیه فی سوره الأحزاب هکذا: (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) «منه».

که درهای بهشت از برای او بگشایند، پس این آیه بخواند که (إِنْ تَجْتَبُوا) (۱) تا آخر.

و گناه کبیره آن است که در قرآن یا حدیث حدی و عقوبتی معین بر آن مقرر شده، مانند شرک به خدا، و زنا، و لواط، و شرب خمر، و ربا، و عقوق والدین، و قمار، و فرار از جنگ کفار در حین حضور امام، و قتل به ناحق، و خوردن مال یتیم، و دشنام به زنا، و سحر، و گواهی به زور، و نومید شدن از رحمت خدا، و ایمن شدن از عقوبت الهی. تمام شد عبارت تفسیر.

پس معلوم می گردد از این حدیث که عدم ادای حقوق ذریه رسول صلی الله علیه و آله و اقربای آن حضرت، از جمله گناهان کبیره است، و ترک این عقوق از جمله اموری است که موجب نجات است از آتش دوزخ.

سند هفدهم: در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذریه پیغمبرند

در عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ابن بابویه رحمه الله ایراد نموده: حدّثنا أبو أحمد هانی بن محمد بن محمود العبدی رضی الله عنه، قال: حدّثنا أبا محمد بن محمود یاسناده، رفعه إلی موسی بن جعفر علیهما السلام أنه قال: لَمَّا ادخلت علی الرشید سلّمت علیه، فردّ علیّ السلام، ثمّ قال: یا موسی بن جعفر خلیفتین یجیبی إلیهما الخراج؟

فقلت: یا أمیر المؤمنین اعیدک باللّٰه أن تبوء بإثمی وإثمک، وتقبل الباطل من أعدائنا علینا، فقد علمت أنه قد کذب علینا منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله کما علم ذلك عندک، فإن رأیت بقرابتک من رسول الله صلی الله علیه و آله أن تأذن لی احداثک بحدیث أخبرنی به أبا عن آبائه عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله؟

ص: ۲۴۲

فقال: قد أذنت لك، فقلت: أخبرني أبي، عن آباءه، عن جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إنّ الرحم إذا مسّت الرحم تحرّكت واضطربت، فناولني يدك جعلني الله فداك، فقال: ادن منّي، فدنوت منه، فأخذ بيدي، ثمّ جذبني إلى نفسه، وعانقني طويلاً، ثمّ تركني وقال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس.

ف نظرت إليه، فإذا به قد دمعت عيناه، فرجعت إلى نفسي، فقال: صدقت وصدق جدّك صلى الله عليه وآله لقد تحرّك دمي واضطربت عروقي، حتّى غلبت على الرّق، وفاضت عيناى، وأنا اريد أن أسألك عن أشياء تتلجج في صدري منذ حين لم أسأل عنها أحداً، فإن أنت أجبتني عنها خليت عنك، ولم أقبل قول أحد فيك، وقد بلغني عنك أنّك لم تكذب قطّ، فأصدقني عمّا أسألك ممّا فى قلبى.

فقلت: ما كان علمه عندي فإنّي مخبرك به إن أنت آمنتني.

قال: لك الأمان إن صدقتني، وتركت التقيه التي تعرفون بها معشر بني فاطمه، فقلت: ليسأل أمير المؤمنين عمّا يشاء.

قال: أخبرني لم فضّلتكم علينا ونحن من شجره واحده، وبنو عبدالمطلب ونحن وأنتم واحد، إنّنا بنو عباس وأنتم ولد أبي طالب، وهما عمّا رسول الله صلى الله عليه وآله وقرابتهما منه سواء؟

فقلت: نحن أقرب، قال: وكيف ذلك؟ قلت: لأنّ عبد الله وأب طالب لأب وأمّ، فأبوكم العباس ليس هو من أمّ عبد الله ولا من أمّ أبي طالب.

قال: فلم ادّعيتم أنّكم ورثتم النبي صلى الله عليه وآله والعمّ يحجب ابن العمّ، وقبض رسول الله صلى الله عليه وآله وقد توفّي أبوطالب قبله، والعباس عمّه حيّ؟

فقلت له: إن رأى أمير المؤمنين أن يعفيني عن هذه المسأله، ويسألني عن كلّ باب سواه يريده، فقال: لا أوتجيب، فقلت: فأمنّي، قال: قد أمنتك قبل الكلام.

فقلت: إنّ فى قول على بن أبي طالب عليه السلام إنّه ليس مع ولد الصلب ذكراً كان أو انثى لأحد سهم إلاّ الأبوين والزوج أو الزوجه، ولم يثبت للعمّ مع ولد الصلب

ميراث، ولم ينطق به الكتاب، إلا أن تيمماً وعدياً وبنى اميه قالوا: العمّ والد رأياً منهم بلا حقيقه ولا أثر عن الرسول صلى الله عليه و آله، ومن قال بقول على عليه السلام من العلماء، فقضاياهم خلاف قضايا هؤلاء.

هذا نوح بن درّاج يقول فى هذه المسأله بقول على عليه السلام وقد حكم به، وقد ولّاه أمير المؤمنين المصرين الكوفه والبصره وقد قضى به، فأنهى إلى أمير المؤمنين، فأمر بإحضاره وإحضار من يقول بخلاف قوله، منهم سفيان الثورى، وإبراهيم المدنى، والفضيل بن عياض، فشهدوا إنّه قول على عليه السلام فى هذه المسأله.

فقال لهم فيما أبلغنى بعض العلماء من أهل الحجاز، فلم لا تفتون به وقد قضى به نوح بن درّاج؟ فقالوا: جسر نوح وجبنا، وقد أمضى أمير المؤمنين قضيته بقول قدماء العامه عن النبى صلى الله عليه و آله أنه قال: على أقضاكم، وكذلك قال عمر بن الخطاب:

على أقضانا، وهو اسم جامع؛ لأنّ جميع ما مدح به النبى صلى الله عليه و آله أصحابه من القراءه والفرائض والعلم داخل فى القضاء.

فقال: زدنى يا موسى، قلت: المجالس بالأمانات وخاصه مجلسك، فقال: لا بأس عليك، فقلت: إنّ النبى صلى الله عليه و آله لم يورث من لم يهاجر، ولا أثبت له ولايه حتّى يهاجر، فقال: ما حجّتك فيه؟ فقلت: قول الله تعالى (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) (١) وإنّ عمى العباس لم يهاجر.

فقال لى: أسألك يا موسى هل أفتيت بذلك أحداً من أعدائنا، أم أخبرت أحداً من الفقهاء فى هذه المسأله بشىء؟ فقلت: اللهم لا، وما سألتى عنها إلا أمير المؤمنين.

ثمّ قال: لم جوزتم للعامه والخاصه أن ينسبواكم إلى رسول الله صلى الله عليه و آله ويقولون لكم يا بنى رسول الله، وأنتم بنو على، وإنّما ينسب المرأ إلى أبيه، وفاطمه إنّما هى

ص: ٢٤٤

وعاء والنبى صلى الله عليه و آله جدكم من قبل امكم؟

فقلت: يا امير المؤمنين لو ان النبى صلى الله عليه و آله نشر، فخطب إليك كريمتك هل كنت تجيبه؟ فقال: سبحان الله ولم لا أجيبه، بل أفتخر على العرب والعجم وقريش بذلك، فقلت: لكنته صلى الله عليه و آله لا- يخطب إلى ولم ازوجه، فقال: ولم؟ فقلت: لأنه صلى الله عليه و آله ولدنى ولم يلدك، فقال: أحسنت يا موسى.

ثم قال: كيف قلتم إننا ذرية النبى صلى الله عليه و آله، والنبى صلى الله عليه و آله لن يعقب، وإنما العقب للذكر لا للانثى، وأنتم ولد البنت ولا يكون لها عقب؟

فقلت له: أسألك يا امير المؤمنين بحق القرابه والقبر ومن فيه إلا ما أعفانى عن هذه المسأله، فقال: لا أو تخبرنى بحجتكم فيه يا ولد على، وأنتم يا موسى يعسوبهم وامام زمانهم، كذا انهى إلى، ولست أعفيك فى كل ما أسألك عنه حتى تأتبنى فيه بحجه من كتاب الله، وأنتم تدعون معشر ولد على أنه لا- يسقط عنكم منه شىء، لا ألف ولا واو إلا وتأويله عندكم، وأحتججتكم بقوله عز وجل (ما فرطنا فى الكتاب من شىء) (١) وقد استغنيتم عن رأى العلماء وقياسهم.

فقلت: تأذن لى فى الجواب؟ قال: هات.

فقلت: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم (و من ذريته داود و سليمان و أيوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين * و زكريا و يحيى و عيسى و إلیاس) (٢) من أبو عيسى يا امير المؤمنين؟ فقال:

ليس لعيسى أب.

فقلت: إنما الحقه الله بذرارى الأنبياء عليهم السلام من طريق مريم عليها السلام، وكذلك ألحقنا بذرارى النبى صلى الله عليه و آله من قبل امنا فاطمه عليها السلام، أزيدك يا امير المؤمنين، قال: هات.

قلت: قول الله تعالى (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا

ص: ٢٤٥

١- (١) سورة: انعام: ٣٨.

٢- (٢) سورة: انعام: ٨٤-٨٥.

نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۱) ولم يدع أحد أنه أدخل النبي صلى الله عليه وآله تحت الكساء عند مباهله النصارى إلا على بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، فكان تأويل قوله عز وجل «أبناءنا» الحسن والحسين «ونسائنا» فاطمه «وأنفسنا» على بن أبي طالب عليهم السلام.

إن العلماء قد أجمعوا على أن جبرئيل قال يوم احد: يا محمّد إن هذه لهي المواساه من على، قال: لأنته منى وأنا منه، فقال جبرئيل: وأنا منكما يا رسول الله، ثم قال: لا - سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا على، فكان كما مدح الله عز وجل به خليفه عليه السلام إذ يقول: (فتى يذكّهم يُقال له إبراهيم) (۲) إنا معشر بنى عمك نفتخر بقول جبرئيل: إنه منا.

فقال: أحسنت يا موسى ارفع إلينا حوائجك، فقلت له: أول حاجه أن تأذن لابن عمك أن يرجع إلى حرم جدّه صلى الله عليه وآله و آله وإلى عياله، فقال: ننظر إن شاء الله (۳).

و شيخ طبرسى همين حديث را نیز در كتاب احتجاج مرسلأ ایراد نموده است (۴).

يعنى: از حضرت امام موسى كاظم - صلوات الله عليه وعلى آباءه الطاهرين - منقول است كه فرمود: چون مرا داخل كردند بر هارون الرشيد، و سلام كردم بر او، پس جواب سلام مرا داد، بعد از آن گفت: يا موسى بن جعفر دو خليفه هستند كه جمع كرده مى شود نزد ايشان خراج، و مقصود هارون الرشيد از دو خليفه يكى خودش بود، و يكى حضرت امام موسى عليه السلام، كه حقّ امام را در خفيه

ص: ۲۴۶

۱- (۱) سورة آل عمران: ۶۱.

۲- (۲) سورة انبياء: ۶۰.

۳- (۳) عيون أخبار الرضا شيخ صدوق ۱: ۸۱-۸۵ ح ۹.

۴- (۴) احتجاج شيخ طبرسى ۲: ۳۳۵-۳۴۰.

بعضی نزد آن حضرت می بردند.

در جواب هارون الرشید می فرمایند حضرت امام موسی علیه السلام که: پس گفتم:

یا امیرالمؤمنین در پناه می آورم تو را به خدا از این که بازگشت کنی به گناه من و گناه خودت، و قبول کنی باطل را از اعداء ما در افتراء بر ما، پس به تحقیق تو دانسته ای که تهمت به ما گفته اند از زمانی که رحلت نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت امری که معلوم است آن نزد من یا نزد تو، پس اگر مناسب دانی به حق قرابت خودت به رسول خدا که اذن بدهی و مرخص کنی حدیث خواهم گفت تو را به حدیثی که خبر داده است مرا به آن حدیث پدرم از پدران خود از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده: به درستی که ذی رحمی هرگاه مس کند بدن ذی رحم خود را به جوش می آید خون محبت، و به حرکت در می آید دل دوستی، و مضطرب می شود در محبت آن ذی رحم، پس بده دست خود را، و از روی تقیه فرمود: بگرداند خدای تعالی مرا فدای تو.

پس گفت هارون الرشید: نزدیک شو مرا، پس نزدیک شدم به او، و چون نزدیک شدم گرفت دست مرا، و بعد از آن کشید به نزد خود و مرا به بغل گرفت زمان طولی، بعد از آن از من دست برداشت و گفت: بنشین ای موسی که از جانب من به تو آزاری نیست، پس نگاه کردم به سوی او ناگاه اشک از دو چشم او بیرون آمده بود، و چون ملاحظه رقت در قلب او نمودم مطمئن شدم، و دلم به حال خود آمد.

پس گفت هارون الرشید: راست گفتمی، و راست گفته است جدّ تو صلی الله علیه و آله، به درستی که حرکت کرد خون من و مضطرب شد رگهای من، تا آن که غلبه کرد به من رقت قلب، و اشک بر آورد هر دو چشم من، و من اراده دارم که از تو سؤال کنم از امور چندی که در دل من می گذرد مدّت مدیدی است، و سؤال نکرده ام این امور را از کسی، پس اگر تو جواب بدهی از این سؤالهای من

دست از تو بر می دارم، و قبول نمی کنم سخن مردم را در حق تو، و به من رسیده است که تو دروغ نگفته ای هر گز، پس راست بگو از آنچه از تو می پرسم امری را که در دل من است.

آن حضرت می فرمایند که: گفتم آنچه دانم او را به تحقیق به تو خبر می دهم اگر تو ایمن سازی مرا از اذیت.

گفت هارون الرشید: به تو امان دادم اگر راست گوئی به من، و ترک کنی تقیه که مشهورند به آن اولاد فاطمه.

پس گفتم: سؤال کن یا امیرالمؤمنین از آنچه می خواهی.

گفت هارون الرشید: که خبر ده مرا که چه سبب دارد که شما را مردم بهتر از ما می دانند، و ما همه از شجره واحده و اولاد عبدالمطلبیم، و ما و شما هر دو یک نسب داریم، ما اولاد عباس و شما اولاد ابی طالبید، و عباس و ابی طالب هر دو عم رسول صلی الله علیه و آله بودند، و خویشی ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است؟

پس آن حضرت می فرمایند که: گفتم در جواب ما نزدیک تریم.

گفت هارون الرشید: که به چه سبب شما نزدیک ترید به رسول الله صلی الله علیه و آله؟

گفتم: به جهت آن که عبدالله و ابوطالب هر دو برادر پدری و مادری هم بودند، و پدر شما عباس نیست از مادر عبدالله و نه مادر ابوطالب، پس معلوم شد که ابوطالب با پدر رسول صلی الله علیه و آله برادر پدری و مادری بودند، و عباس برادر پدری تنها.

باز گفت هارون الرشید به حضرت امام موسی علیه السلام که: به چه سبب شما ادعا کردید که شما وارث نبی اید صلی الله علیه و آله، با وجود آن که عم مانع ارث پسر عم می شود، و با وجود عم ابن عم وارث نمی شود، و رحلت نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فوت شده بود ابوطالب پیش از آن حضرت، و عباس عم رسول صلی الله علیه و آله زنده بود.

پس گفتم مر او را که: اگر ملاحظه فرماید و مصلحت داند امیرالمؤمنین این

را معاف دارد، و به بخشد مرا از پرسیدن این مسأله، و سؤال کند از هر چه خواهد سوای این مسأله، این نحو نماید، یعنی اراده کند غیر این سؤال را.

پس هارون الرشید گفت: نه دست بر نمی دارم تا آن که جواب مرا بدهی، یا مگر آن که جواب من بدهی، بنابر دو احتمال عبارت (۱).

پس گفتم: مرا ایمن و خاطر جمع گردان.

گفت: به تحقیق که امان داده بودم تو را پیش از این سخن.

پس گفتم: در کلام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده که: نیست با ولد صلب خواهد مذکر باشد یا مؤنث مر احدی را رسدی مگر پدر و مادر و شوهر یا زن را، و ثابت نیست از برای عم با ولد صلب میراثی، و در قرآن به جهت عم با ولد صلب ارث واقع نشده، و کتاب خدا دلالت بر این مدعا ندارد، لکن قبیله تیم و عدی - یعنی: ابابکر و عمر - و جماعت بنی امیه گفته اند: که عم به منزله والد است، و این مذهبی است از ایشان که اصلی و حقیقتی ندارد، و از رسول صلی الله علیه و آله حدیثی در این باب نیست.

و جمعی از علما که به قول علی بن ابی طالب علیه السلام حکم نموده اند، پس احکام ایشان خلاف حکم قبیله تیم و عدی و بنی امیه است.

اینک نوح بن درّاج می گوید در این مسأله موافق قول علی بن ابی طالب علیه السلام، و به تحقیق که او حکم به این نحو کرده است، و والی و صاحب حکم گردانیده نوح بن درّاج را امیرالمؤمنین، یعنی هارون الرشید در دو شهر که کوفه و بصره است، و به تحقیق که به این نحو حکم کرده بود نوح، و خبر کرده شده بود امیرالمؤمنین، یا نوح بن درّاج خود خبر کرد امیرالمؤمنین را.

پس امر کرده بود هارون الرشید به حاضر گردانیدن نوح بن درّاج، و حاضر گردانیدن کسی که می گوید به خلاف گفته نوح بن درّاج، از آن جمله سفیان

ص: ۲۴۹

۱- (۱) که «أو» بمعنی «إلی أن، یا إلا أن باشد «منه».

ثوری، و ابراهیم مدنی، و فضیل بن عیاض، پس شهادت دادند که این حکم قول علی علیه السلام است در این مسأله.

پس گفت امیر به ایشان در آنچه رسانیده اند و گفتند به من بعض علماء از اهل حجاز که موافق حکم حضرت امیرالمؤمنین آن است که با ولد صلب عم ارث نمی برد، به چه وجه شما فتوا نمی دهید به این طریق؟ و به تحقیق حکم کرده است به این نوح بن درّاج.

در جواب گفتند علما به امیر، یعنی به هارون الرشید: که نوح بن درّاج جرأت و جسارت کرد، و حکم موافق حق کرد، و ما ترسیدیم، و به تحقیق که جاری و ممضی کرد امیرالمؤمنین حکم نوح را به قول قدماء اهل سنت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: علی علیه السلام قاضی تر از شما، و حاکم تر از شماست. و همچنین گفت عمر بن الخطاب: علی علیه السلام قاضی تر از ماست.

و قاضی تر بودن لفظی است که جامع جمیع فضایل است، به جهت آن که جمیع آنچه مدح کرده است به آن پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب خود را از قرائت و علم به فرایض یعنی مواریث، و هر علمی که باید داخل است در قضا، و این اشاره است به حدیثی که عامّه در کتب خود ایراد نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: أقرؤکم ابی بن کعب، و أفرضکم زید بن ثابت، و أفضاکم علی بن أبی طالب.

گفت هارون الرشید: یا موسی زیاد کن از برای من کلام را در این مطلب.

حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: که مجالس محلّ امانات است خصوصاً مجلس تو، پس در جواب گفت: خاطر جمع دار ضرری بر تو نیست.

پس حضرت امام موسی علیه السلام می فرماید: گفتم به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب میراث نمی گردانید کسی را که هجرت از مکه معظمه نکرده بود، و ثابت نمی کرد از جهت او ولایت و اختیاری در ارث تا آن که هجرت نمی کرد.

پس گفت هارون الرشید: چه دلیل داری بر این؟

فرمود آن حضرت که: پس گفتم: دلیل من قول خداست که فرموده (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) سابق این آیه این است که (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

یعنی: به درستی که آنان که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند به دوستی خدا و رسول از وطنهای خود، و جهاد کرده اند به مالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمایند، و در ضروریات امور خود و به نفسهای خود که متوجه قتال شدند در راه خدا، یعنی اعزاز دین، و اعلاء کلمه اسلام، و اینها قوم مهاجرانند، و آنان که جا دادند مهاجران را و یاری و نصرت کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مراد انصارند، آن گروه بعضی از ایشان دوستان برخی دیگرند، و ولی اند در میراث، چه در مبدء اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار به سبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب، و بعد از آن منسوخ شد به آیه (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که قبل از نزول این آیه میان هر دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی، و تفسیر آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا) این است: آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند، نیست مر شما را ای مخاطبین از تولای ایشان از موارث هیچ چیز، تا وقتی که هجرت کنند، یعنی آن کسی که ایمان آورده به خدا و هجرت نکرده است با شما که هجرت نموده اید به سبب ولایت و مواخات موارثی نیست، و هر یکی از دیگری ارث نمی برند تا او هجرت نکند، و به تحقیق که عم من عباس مهاجرت اختیار نکرده، پس میان او و رسول صلی الله علیه و آله به سبب ولایت، ارث متحقق نمی تواند شد، چون هجرت نموده است.

پس حضرت امام موسی علیه السلام دو نحو جواب هارون الرشید را فرمودند، یکی آن که با ولد صلب احدی میراث نمی برد، و آیه ای که با وجود ولد صلب به سبب مواخات ارث برده می شود، منسوخ شده است، و ثانی آن که اگر منظور از این ارث به عنوان مواخات است، پس موقوف بود این ارث قبل از نسخ به مهاجرت، و عباس مهاجرت از مکه به مدینه ننموده (۱).

پس گفت هارون الرشید: که سؤال می کنم از تو ای موسی آیا فتوا دادی به این فتوا احدی را از اعداء ما یا خبر کرده ای احدی را از فقهاء ما در این مسأله به چیزی؟

پس گفتم: بار خدایا فتوا ندادم و خبر نکردم و سؤال نکرد مرا از این مسأله مگر امیرالمؤمنین که هارون الرشید باشد.

بعد از آن گفت: چرا تجویز کرده اید مر عامه و خاصه را بر این که نسبت دهند شما را به رسول خدا، و بگویند مر شما را: ای فرزندان رسول خدا، و شما فرزندان علی اید، و به تحقیق که مرد نسبت داده می شود به پدرش، و فاطمه نبوده است مگر ظرف شما، و نبی جد شماست از جانب مادر شما؟

پس گفتم: یا امیرالمؤمنین اگر رسول الله صلی الله علیه و آله حیات میافت و خواستگاری می نمود صبیئه مکرمه تو را به جهت خود، آیا قبول می کردی به دادن صبیئه خود؟

پس گفت بر سیبل تعجب: سبحان الله چون قبول نمی کردم، بلکه فخر می کردم بر عرب و عجم و قریش به این وصلت.

حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند که: پس گفتم: لیکن آن حضرت

ص: ۲۵۲

۱- (۱) حاصل مدعا آن است که: عباس به هیچ وجه ولایت ارث پیغمبر نداشت، نه به جهت قرابت، و نه به جهت مواخات؛ زیرا که ولد صلب آن حضرت موجود بود در حین فوت آن حضرت، و آیه مواخات قبل از رحلت آن حضرت نسخ شده بود، و اگر نسخ نمی شد موقوف بود ارث به عنوان مواخات به مهاجرت، و عباس مهاجرت اختیار نکرد «منه».

نمی فرستد به سوی من به خواستگاری دختر من، و من نمی توانم به او داد دختر خود را.

پس گفت: به چه سبب؟ گفتم: از جهت آن که متولّد ساخته است مرا، و متولّد نساخته تو را، پس گفت: خوب گفتمی یا موسی.

چون سؤال سابق این بود که چرا شما خود را فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانید، و یابن رسول مردم شما را مخاطب می سازند، و از آن سؤال مجاب شد، الحال از ذریه سؤال می کند که ذریه به معنی نسل است، و توهم می شود که نسل باید از عقب مردی متخلف شده باشد، تجدید سؤال نمود که چگونه شما گفتید ما ذریه نبی ایم، و نبی صلی الله علیه و آله عقب نداشت، و عقب از برای مذکر می باشد نه از برای انثی، و شما فرزندان دختر رسول خدائید، و از برای دختر عقبی نمی باشد.

پس گفتم: که سؤال می کنم از هارون الرشید به حقّ خویشی پیغمبر صلی الله علیه و آله، و به حقّ قبر پیغمبر و کسی که در او مدفون است که مرا به بخشد و معاف دارد از این مسأله، و این سؤال را از من نکند.

هارون الرشید گفت: نه دست بر نمی دارم مگر آن که جواب مرا بدهی به دلیلی که چرا شما باید ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشید از اولاد علی، و شما ای موسی سید و بزرگ شیعه و امام زمان ایشانید، به این نحو به من خبر رسیده است، و نیستم که معاف دارم از جواب دادن در هر چیزی که سؤال می کنم تو را از آن تا آن که بگوئی در آن دلیلی از قرآن، و شما ادّعا می کنید ای گروه اولاد علی این را که ساقط نمی شود از قرآن چیزی نه الف و واو مگر آن که تأویل آن نزد شماست، و دلیل می گوئید به قول خدای عزّوجلّ که فرموده: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) یعنی فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را.

صاحب خلاصه المنهج گفته: و اکثر مفسّرین بر آن اند که مراد به کتاب قرآن

است، چه آن متضمّن هر چیزی است که محتاج الیه امر دین است مفضّلاً یا مجملاً، از بیان حلال و حرام، و قصص و امثال و مواعظ و اخبار، و آنچه مجمل است بیانش به تفصیل رسول باز گذاشته که (ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) تمام شد کلام تفسیر.

و به تحقیق که شما اهل بیت غنی می شمردید خود را از رأی علما و قیاس ایشان.

پس گفتم: اذن می دهی در جواب، هارون گفت: بیار جواب را.

پس خواندم: أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم، بسم اللّٰه الرحمن الرحیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) تا آخر آیه، موافق تفسیر خلاصه المنهج تفسیر آیه مذکوره این است که: و هدایت کردیم از ذریه نوح یا ابراهیم داود بن ایشا را که از اولاد یهودی بن یعقوب، و سلیمان بن داود را، و ایوب بن آموص را، و یوسف بن یعقوب را، و موسی بن عمران را، و برادر تو هارون بن عمران را، و همچنین که ابراهیم علیه السلام را پاداش دادیم به رفعت درجات و ثبات دین و مجاهدت در راه معرفت، پاداش می دهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان به نیل ثواب و کرامات، و دیگر راه نمودیم زکریا و یحیی را که پسر زکریا و عیسی بن مریم را و الیاس را. تمام شد کلام تفسیر.

و بعد از قرائت آیه کریمه حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: از هارون الرشید سؤال نمودم: که کیست پدر عیسی علیه السلام یا امیرالمؤمنین؟ پس گفت هارون: نبود از برای عیسی پدری.

پس گفتم: به تحقیق که ملحق گردانیده است او را خدای تعالی به ذریات

انبیاء علیهم السلام از طریق مریم علیها السلام، و همچنین ملحق گردانیده است ما را به ذرّیتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبل مادر ما که حضرت فاطمه علیها السلام است، یعنی: ما اهل بیت از ذرّاری پیغمبر صلی الله علیه و آله به اعتبار حضرت فاطمه علیها السلام می گویند.

آیا زیاده بگویم یا امیرالمؤمنین؟ گفت: بگو، گفتم: قول خدای تعالی (فَمَنْ حَاجَّكَ) تا آخر، یعنی پس هر که خصومت کند با تو ای محمد، و مجادله نماید از نصارا در باب عیسی علیه السلام، و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد، از پس آن که آمد به تو از دانستن این که عیسی علیه السلام بنده برگزیده و رسول حق تعالی است، پس بگو ایشان را که بیائید با قصد درست تا از برای مباحله بخوانیم پسران ما و پسران شما را، یعنی: ما پسران خود را و شما پسران خود را، و ما زنان خود را و شما زنان خود را، و ما نزدیکان خود را که از غایت عزّت و ارجمندی و نهایت اتّحاد مانند نفس ما باشد، و شما بخوانید نزدیکان خود را که به همین وجه باشند، پس لعن کنیم بر کاذب خود، پس بگردانیم لعنت خدای را بر دروغ گویان، یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجّه او شده حق از باطل جدا شود.

صاحب منهج الصادقین نقل نموده که: چون این آیه نازل شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفد نجران را طلبیده فرمود: که هر چند در حجّت می افزایم شما در عناد و منازعه می افزائید، اکنون بیائید تا مباحله کنیم، تا حق تعالی صادق را از کاذب ممتاز گرداند.

گفتند: امروز ما را مهلت ده تا با یک دیگر مشورت کنیم، پس به منزل خود رفتند، عاقب که اعلم و افضل ایشان بود ایشان را گفت: که عناد مورزید که بر شما ظاهر است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است.

اسقف که از جمله احبار ایشان بود گفت: ای قوم اگر محمد فردا با همه اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید، و با او مباحله نمائید که او بر حق نیست، و اگر با خواص و اقربای خود بیرون آید از مباحله او حذر کنید که او

پیغمبر به حق است.

پس روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند، و هر یکی توقع داشتند که رسول او را حاضر سازد، فرمود: مرا نفرموده اند مگر خواص اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان که حق تعالی به دعای ایشان عذاب نازل سازد.

پس دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگرفت، و حسنین علیهما السلام از پیش او می رفتند، و فاطمه بر عقب ایشان، و به ایشان گفت: چون من دعا می کنم شما آمین بگوئید.

اسقف گفت: اینها کیستند که با محمدند؟ گفتند: آن جوان پسر عم و داماد اوست، و آن زن دختر اوست، و آن کودکان دختر زادگان اویند، پس با ترسایان گفت: که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خاصان خود را به مباحله آورده، به خدای که اگر او را خوفی در باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی، و از مباحله حذر کردی، و مصلحت نیست که با او مباحله کنیم، اگر به جهت خوف قیصر روم نبود ایمان می آوردم، با وی مصالحه کنید به هر چه او خواهد، و به شهر خود مراجعت کنید، گفتند: آنچه می گوئی عین مصلحت است.

پس اسقف خطاب به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرد و گفت: یا ابالقاسم انا لا نباهلك، ما با تو مباحله نمی کنیم، و لکن مصالحه می کنیم، پس با ما مصالحه کن بر چیزی که به آن قیام توانیم کرد، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه کرد و بر دو هزار حله از حله های ارواقی، قیمت هر حله چهار درهم، چنان چه دویست و چهل تومان باشد، و صلح نامه بر آن وجه نوشتند، و کاتب آن امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

پس متوجه دیار خود شدند، و در راه عاقب با یاران خود گفت: واللّه ما و شما می دانیم که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است، و آنچه می گوید از قبل خداست، و به خدا هیچ کس با هیچ پیغمبری مباحله نکرد مگر آن که مستأصل شد، و از کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند، و اگر مباحله می کردند همه هلاک می شدند، و بر

روی زمین هیچ ترسا باقی نمی ماند، و به خدا که من در ایشان نگاه کردم رویهائی دیدم که اگر از خدا در می خواستند کوه را از موضع خود زایل می کردند.

و بعد از مراجعت ایشان رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که اگر وفد نجران با من مباحله کردند، حق تعالی ایشان را مسخ کردی به بوزینه و خوگ، پس آتش به ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران را بسوختی، حتی مرغانی که بر درخت ایشان می بودند هلاک می شدند(۱).

بدان که به اجماع همه مفسران از موافق و مخالف مراد ب «أبناءنا» حسن و حسین اند علیهما السلام.

و ابوبکر رازی گفته: که این دلیل است بر این که حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدای اند، و دختر زاده شخصی فرزند اوست(۲).

و اخبار از طریق مخالف و مؤلف بر این بسیار است، و از جمله حدیث:

ابنای هذان ریحانتای من الدنیا، ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا(۳). دو گواه عدل اند بر این مدعا، چه مضمون هر دو راجع است به آن که این هر دو پسران من یعنی حسن و حسین دو ریحانه من اند از دنیا، و این هر دو پسر پیشوای امت من اند در حالت نشستن و بر خواستن، یعنی در جمیع احوال.

در خبر است که محمد بن حنیفه در صفین مقاتله نیکو کرد، و بسیار مردانگی نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: اشهد أنك ابني حقاً. گواهی می دهم که تو پسر منی به حقیقت، گفتند: یا امیرالمؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان

ص: ۲۵۷

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم شیخ طبرسی ۲: ۲۳۹-۲۴۰.

۲- (۲) تفسیر کبیر فخر رازی ۸: ۸۱.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم شیخ طبرسی ۲: ۲۴۱.

تواند؟ فرمود: هما ابنا رسول الله، ایشان پسران رسول خدايند.

و نیز به اتفاق مفسرين مراد ب «نساءنا» فاطمه زهراست، و اين دليل افضليت اوست بر جميع زنان عالم، و همچنين دليل است بر فضيلت او آنچه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله در حق او فرموده: که فاطمه پاره ای است از اعضای من، هر که او را آزرده چنان است که مرا آزرده، و هر که مرا آزرده خدای را آزرده.

و نیز اين مقدمه دليل صريح است بر اين مطلوب که مراد ب «أنفسنا» اميرالمؤمنين عليه السلام است، که به جهت نهايت اختصاص و غايت محبت او به حضرت رسالت صلى الله عليه و آله او را نفس خود گفت.

يزيد اسلمی روايت کرده که حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرمودند: که زنهار علی را دشمن مداريد، و با او محبت ورزيده، که او از من است و من از اويم، همه مردمان از اشجار مختلفه آفريده شده اند، و من و علی از يك درخت.

و نیز فرموده: که من و علی از يك نور مخلوق شده ايم(۱).

و نیز به جهت اختصاص و کمال مرتبت و رفعت درجه او نزد حق تعالی، حضرت رسالت صلى الله عليه و آله در حق او فرموده: که هر که خواهد صفی را به بيند با علم او، و نوح نجی را با تقواى او، و ابراهيم خليل را با حلم او، و موسى کلیم را با هيت او، و عيسى را با عبادت او، پس بايد که نظر کند در روی علی بن ابی طالب. تا اینجا کلام صاحب تفسير است(۲).

بعد از آن حضرت امام موسى عليه السلام می فرماید که: و ادعا نکرده است احدی اين را که داخل گردانیده باشد رسول خدا صلى الله عليه و آله در زیر عبا در وقت مباهلة نصارا

ص: ۲۵۸

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۱: ۱۵.

۲- (۲) بحار الأنوار ۳۹: ۳۵.

مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را، پس مستفاد می شود که معنی قول خدای عزوجل که فرموده «أبناءنا» حسن و حسین علیه السلام و «نساءنا» فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

با وجود آن که علما به تحقیق اجماع کرده اند بر این که جبرئیل گفت روز جنگ احد: ای محمد به درستی که جان فشانی همین است که در راه تو می کند علی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به جهت آن که علی از من است و من از اویم، پس جبرئیل گفت: و من از شمایم یا رسول الله، پس جبرئیل گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار، و جوان مردی نیست بجز علی.

پس بود این کلام مانند مدحی که خدای عزوجل خلیل خود را به آن ستوده و فرموده (فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (۱) یعنی: شنیدم از جوانی که به بدی یاد می کرد بتان را می گویند مر او را ابراهیم، یعنی نام او ابراهیم است، ما گروه بنی عم تو افتخار می نمائیم بقول جبرئیل که می خواست از ما باشد.

پس هارون الرشید در جواب گفت: خوب گفתי ای موسی، آنچه گفתי، رفع کن به سوی ما حوایج خود را، پس گفتم مر او را: که اول حاجت مرا این است که اذن دهی به ابن عم خودت که بر گردد به سوی حرم جدش صلی الله علیه و آله که مدینه مشرفه باشد، و مراجعت کند به سوی عیال خود، پس در جواب گفت: ببینم چون می شود. تمام شد حدیث مکالمه آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه و علی آباءه و اولاده أجمعین إلی یوم الدین با هارون.

و از استدلال حضرت امام موسی علیه السلام از جهت هارون که ائمه اطهار علیهم السلام از اولاد حضرت رسول اند صلی الله علیه و آله ثابت می شود که جمیع سادات فاطمی به سبب

ص: ۲۵۹

حرمت ازدواج صبایاء ایشان بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جمله اولاد باشند إلى انقراض العالم، و به افتخار جلیل مستور از کلام جبرئیل نیز مفتخرند.

و از استدلال آن حضرت بر این که ائمه اطهار ذریه حضرت رسول الله اند صلی الله علیه و آله از قبل حضرت فاطمه علیها السلام ثابت می شود که سادات فاطمی تماماً ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله باشند تا روز قیامت، و کسی که انکار این معنا نماید انکار قول آن حضرت نموده خواهد بود، و از جمله ملاحظین است، و احدی را گمان نیست که انکار استدلال تواند نمود.

سند هیجدهم: در فرق بین آل و عترت و ائمت

شیخ عظیم القدر نجاشی در باب الرءاء از فهرست خود در ترجمه ابي علي ريان بن الصلت الأشعري القمي، ایراد فرموده به این عبارت که: روى عن الرضا عليه السلام، كان ثقه صدوقاً، وذكر أنّ له كتاباً جمع فيه كلام الرضا عليه السلام في الفرق بين الآل والأئمة، قال أبو عبد الله الحسين بن عبد الله رحمه الله: أخبرنا أحمد بن محمد بن يحيى، قال: حدثنا عبد الله بن جعفر، عن الريان بن الصلت، وقال: رأيت في نسخة أخرى الريان بن شبيب (١) انتهى.

و شیخ جلیل ابن بابویه - رحمه الله علیه - أيضاً در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام، در باب ذکر مجلس امام رضا علیه السلام، در بیان فرق عترت و ائمت ایراد نموده: حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدّب، وجعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنهما، قالوا: حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن الريان بن الصلت، قال: حضر الرضا عليه السلام مجلس المأمون بمرو، وقد اجتمع في مجلسه جماعه من علماء أهل العراق وخراسان، فقال المأمون: أخبروني عن

ص: ٢٦٠

معنى هذه الآية (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (١).

فقال العلماء: أراد الله عزوجل بذلك الأمة كلها.

فقال المأمون: ما تقول يا أبا الحسن؟

فقال الرضا عليه السلام: لا أقول كما قالوا، ولكنى أقول: أراد الله بذلك العتره الطاهره.

فقال المأمون: وكيف عنى العتره من دون الأمة؟

فقال له الرضا عليه السلام: إنه لو أراد الأمة لكانت بأجمعها فى الجنة؛ لقول الله تعالى (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم كلهم فى الجنة، فقال الله عزوجل: (جَنَاتٌ عِدْنٍ يُدْخَلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) الآية، فصارت الوراثة للعترة الطاهره لا لغيرهم.

فقال المأمون: من العتره الطاهره؟

فقال الرضا عليه السلام: الذين وصفهم الله تعالى فى كتابه، فقال تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (٢) وهم الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنى مخلف فىكم الثقلين: كتاب الله، وعترتى أهل بيتى، ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفونى فىهما، أيها الناس لا تعلموهم، فإنهم أعلم منكم.

قالت العلماء: أخبرنا يا أبا الحسن عن العتره أهم الآل أم غير الآل؟

فقال الرضا عليه السلام: هم الآل.

فقال العلماء: فهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يؤثر عنه أنه قال: امتى آلى، وهؤلاء

ص: ٢٤١

١- (١) سورة فاطر: ٣٢.

٢- (٢) سورة احزاب: ٣٣.

أصحابه يقولون بالخبر المستفاض الذي لا يمكن دفعه آل محمد أمته.

فقال أبو الحسن عليه السلام: أخبروني هل تحرم الصدقه على الآل؟ قالوا: نعم، قال:

فتحرم على الأئمة؟ قالوا: لا، قال: هذا فرق بين الآل والأئمة، ويحكم أين يذهب بكم، أضربتم عن الذكر صفحاً، أم أنتم قوم مسرفون.

أما علمتم أنه وقعت الوراثه والطهاره على المصطفين المهتدين دون سائرهم؟ قالوا: ومن أين يا أبا الحسن؟ فقال: من قول الله تعالى (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (١) فصارت وراثه النبوه والكتاب للمهتدين دون الفاسقين.

أما علمتم أن نوحاً عليه السلام حين سأل ربه تعالى ذكره، فقال: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) (٢) وذلك أنه تعالى وعده أن ينجيه وأهله، فقال له ربه عز وجل: (يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (٣).

فقال المأمون: هل فضل الله العتره على سائر الناس؟

فقال أبو الحسن عليه السلام: إن الله عز وجل أبان فضل العتره على سائر الناس في محكم كتابه.

فقال له المأمون: وأين ذلك من كتاب الله تعالى؟

فقال له الرضا عليه السلام: في قوله تعالى (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (٤) وقال عز وجل في موضع آخر: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

ص: ٢٦٢

١- (١) سورة حديد: ٢٦.

٢- (٢) سورة: هود: ٤٥.

٣- (٣) سورة: هود: ٤٦.

٤- (٤) سورة آل عمران: ٣٣-٣٤.

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (١).

ثم رد المخاطبه في اثر هذا إلى سائر المؤمنين، فقال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (٢) يعني: الذين قرنهم بالكتاب والحكمه وحسدوا عليهما، فقله تعالى (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) يعني:

الطاعه للمصطفين الطاهرين، فالملك هاهنا هو الطاعه لهم.

قالت العلماء: فأخبرنا هل فسّر الله تعالى الاصطفاء في الكتاب؟

فقال الرضا عليه السلام: فسّر الاصطفاء في الظاهر سوى الباطن في اثني عشر موطناً:

فأول ذلك: قوله تعالى (وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (٣) ورهطك المخلصين، هكذا في قراءه ابي بن كعب، وهي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود، وهذه منزله رفيعه وفضل عظيم، وشرف عال، حين عنى الله بذلك الآل، فذكره لرسول الله صلى الله عليه وآله، فهذه واحده.

والآيه الثانيه: في الاصطفاء قوله عز وجل (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (٤) وهذا الفضل الذي لا يجحده (٥) أحد إلا معاند ضال؛ لأنه فضل بعد طهاره تنتظر، فهذه الثانيه.

وأما الثالثه: فحين ميز الله الطاهرين من خلقه، وأمر نبيه صلى الله عليه وآله بالمباهله بهم في آيه الابتهاال، فقال عز وجل: يا محمد (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

ص: ٢٤٣

١- (١) سورة نساء: ٥٤.

٢- (٢) سورة نساء: ٥٩.

٣- (٣) سورة شعراء: ٢١٤.

٤- (٤) سورة احزاب: ٣٣.

٥- (٥) در عيون: لا يجعله.

فَنَجَّيْلُ لَعْنَتِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (١) فأبرز النبي صلى الله عليه وآله علياً والحسن والحسين وفاطمة صلوات الله عليهم، وقرن أنفسهم بنفسه، فهل تدرّون ما معنى قوله (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) .

قالت العلماء: عنى به نفسه.

قال أبو الحسن عليه السلام: غلطتم، إنّما عنى به على بن أبى طالب عليه السلام، وممّا يدلّ على ذلك قول النبي صلى الله عليه وآله حين قال: لينتهين بنو وليعه، أو لأبعثنّ إليهم رجلاً- كنفسى، يعنى: على بن أبى طالب عليه السلام، وعنى بالأبناء الحسن والحسين عليهما السلام، وعنى بالنساء فاطمه عليها السلام، فهذه خصوصيه لا يتقدّمهم فيها أحد، وفضل لا يلحقهم فيه بشر، و شرف لا يسبقهم إليه خلق؛ إذ جعل نفس على كنفسه، فهذه الثالثة.

وأما الرابعة: فأخراجه صلى الله عليه وآله وآله الناس من مسجده ما خلا العترة، حتّى تكلم الناس فى ذلك، وتكلم العباس، فقال: يا رسول الله تركت علياً وأخرجتنا؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما أنا تركته وأخرجتكم، ولكن الله عزّ وجلّ تركه وأخرجكم، وفى هذا تبيان قوله صلى الله عليه وآله وآله لعلى عليه السلام: أنت منى بمنزله هارون من موسى.

قالت العلماء: وأين هذا من القرآن؟

قال أبو الحسن عليه السلام: أوجدكم فى ذلك قرآناً أقرأه عليكم، قالوا: هات.

قال: قول الله تعالى: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً) (٢) فهى هذه الآية بمنزله هارون من موسى، وفيها أيضاً منزله على عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله، ومع هذا دليل ظاهر فى قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين قال: إلا أنّ هذا المسجد لا يحلّ لجنب إلا لمحمد وآله.

قالت العلماء: يا أبا الحسن هذا الشرح وهذا البيان لا يوجد إلا عندكم معشر أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله.

ص: ٢٦٤

١- (١) سورة آل عمران: ٦١.

٢- (٢) سورة يونس: ٨٧.

قال: ومن ينكر لنا ذلك؟ ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا مدينة العلم وعلى بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها، ففيما أوضحنا وشرحنا من الفضل والشرف والتقدمه والاصطفاء والطهاره ما لا ينكره إلا معاند، والله تعالى الحمد على ذلك، فهذه الرابعه.

والآيه الخامسه: قول الله تعالى (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (١) خصوصيه خصّهم الله تعالى العزيز الجبار بها، واصطفاهم على الأمه، فلما نزلت هذه الآيه على رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: ادعوا لى فاطمه، فدعيت له، فقال: يا فاطمه؟ قالت:

لبيك يا رسول الله، فقال صلى الله عليه وآله: هذه فدك هي ممّا لم يوجف عليها بخيل ولا-ركاب، وهي لى خاصّه دون المسلمين، فقد جعلتها لك لما أمرنى الله تعالى به، فخذها لك ولولدك، فهذه الخامسه.

والآيه السادسه: قول الله تعالى (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (٢) وهذه خصوصيه للنبي صلى الله عليه وآله إلى يوم القيامة، وخصوصيه للآل دون غيرهم، وذلك أنّ الله تعالى حكى ذكر نوح عليه السلام فى كتابه (يا قوم لا أسئلكم عليه مالا- إن أجرى إلا على الله وما أنا بطارِد الذين آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكنى أراكم قوماً تجهلون) (٣) وذكر عزوجل عن هود عليه السلام أنه قال: (لا أسئلكم عليه أجرًا إن أجرى إلا على الذى فطرني أ فلا تعقلون) (٤).

وقال عزوجل لنبىه محمد صلى الله عليه وآله: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ولم يفترض الله تعالى مودّتهم إلا وقد علم أنّهم لا يرتدون عن الدين أبداً، ولا يرجعون إلى ضلال أبداً، وأخرى أن يكون الرجل واداً للرجل، فيكون بعض ولده

ص: ٢٤٥

١- (١) سورة اسراء: ٢٦.

٢- (٢) سورة شورى: ٢٣.

٣- (٣) سورة هود: ٢٩.

٤- (٤) سورة هود: ٥١.

الشكر عليه أن لا- يؤذوه في ذريته وأهل بيته، وأن يجعلوهم فيهم بمنزله العين من الرأس، حفظاً لرسول الله صلى الله عليه وآله فيهم وحيّاً له، فكيف؟ والقرآن ينطق به ويدعو إليه، والأخبار ثابتة بأنهم أهل المودة، والذين فرض الله تعالى مودتهم وواعد الجزاء عليها، فما وفي أحد بها.

فهذه المودة لا يأتى بها أحد مؤمناً مخلصاً إلا استوجب الجَنَّة؛ لقول الله تعالى فى هذه الآية (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) مفسراً ومبيناً.

ثم قال أبو الحسن عليه السلام: حدثنى أبى، عن جدى، عن آباءه، عن على بن الحسين، عن الحسين بن على عليهم السلام، قال: اجتمع المهاجرون والأنصار إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: إن لك يا رسول الله مؤونه فى نفقتك وفى من يأتىك من الوفود، وهذه أموالنا مع دماننا، فاحكم فيها باراً مأجوراً، أعط ما شئت وأمسك ما شئت من غير حرج.

قال: فأنزل الله تعالى عليه الروح الأمين، فقال: يا محمد (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) يعنى: أن تودوا قرابتي من بعدى، فخرجوا، فقال المنافقون: ما حمل رسول الله صلى الله عليه وآله على ترك ما عرضنا عليه إلا ليحثنا على قرابته من بعده، إن هو إلا شىء افتراه فى مجلسه، وكان ذلك من قولهم عظيماً، فأنزل الله تعالى هذه الآية (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) ١.

فبعث إليهم النبى صلى الله عليه وآله، فقال: هل من حدث؟ فقالوا: اى والله يا رسول الله، لقد

قال بعضنا كلاماً غليظاً كرهناه، فتلا عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله الآية، فبكوا واشتدَّ بكاؤهم، فأُنزل الله تعالى (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) (١) فهذه السادسة.

وأما الآية السابعة: فقول الله تعالى (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (٢) وقد علم المعاندون منهم أنه لَمَّا نزلت هذه الآية، قيل: يا رسول الله قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصلاة عليك؟ فقال: تقولون اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، كما صَلَّيتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ، فهل بينكم معاشر الناس في هذا خلاف؟ قالوا: لا.

قال المأمون: هذه ممَّا لا خلاف فيه أصلاً، وعليه إجماع الأمة، فهل عندك في الآل شيء أوضح من هذا في القرآن؟

قال أبو الحسن عليه السلام: نعم أخبروني عن قول الله تعالى (يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) فمن عني بقوله «يس»؟

قالت العلماء: يس محمد لم يشك فيه أحد.

قال أبو الحسن عليه السلام: فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ وَصْفِهِ إِلَّا مِنْ عَقْلِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَسْلَمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى: (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (٣) وَقَالَ: (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (٤) وَقَالَ: (سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) (٥) وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى

ص: ٢٤٨

١- (١) سورة شوري: ٢٥.

٢- (٢) سورة احزاب: ٥٦.

٣- (٣) سورة صافات: ٧٩.

٤- (٤) سورة صافات: ١٠٩.

٥- (٥) سورة صافات: ١٢٠.

وهارون، وقال: سلام على آل يس، يعنى: آل محمد صلى الله عليه و آله.

فقال المأمون: قد علمت أنّ فى معدن النبوه شرح هذا وبيانہ، فهذه السابعه.

وأما الثامنه: فقول الله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) (١) فقرن سهم ذى القربى مع سهمه بسهم رسول الله صلى الله عليه و آله، فهذا فصل أيضاً بين الآل والأمه؛ لأنّ الله تعالى جعلهم فى حيز، وجعل الناس فى حيز دون ذلك، ورضى لهم ما رضى لنفسه واصطفاهم فيه، فبدأ بنفسه، ثمّ ثنى برسوله، ثمّ بذى القربى، فكلمّا كان من الفىء والغنيمه وغير ذلك ممّا رضىه عزّوجلّ لنفسه فرضيه لهم.

فقال وقوله والحقّ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) فهذا تأكيد مؤكّد، وأثر قائم لهم إلى يوم القيامة فى كتاب الله الناطق الذى لا يأتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد.

وأما قوله «اليتامى والمساكين» فأما اليتيم إذا انقطع يتمه خرج من الغنائم ولم يكن له فيها نصيب، وكذا المسكين إذا انقطع مسكنته لم يكن له نصيب من المغنم، ولا يحلّ له أخذه، وسهم ذى القربى قائم إلى يوم القيامة فيهم للغنى والفقير منهم؛ لأنّه لا أحد أغنى من الله جلّ وعزّ، ولا من رسول الله صلى الله عليه و آله، فجعل لنفسه منها سهماً ولرسوله سهماً، فما رضىه لنفسه ولرسوله رضىه لهم، وكذلك الفىء ما رضىه منه لنفسه ولنبيه صلى الله عليه و آله رضىه لذى القربى، كما أجراهم فى الغنيمه.

فبدأ بنفسه جلّ جلاله، ثمّ برسوله، ثمّ بهم، وقرن سهمهم بسهم الله وسهم رسول الله صلى الله عليه و آله، وكذلك فى الطاعه، قال: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

ص: ٢٤٩

الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (١) فبدأ بنفسه، ثم برسوله، ثم بأهل بيته.

وكذلك آية الولاية (إِنَّمَا وَثَّقْتُكُمْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) فجعل طاعتهم مع طاعة الرسول مقرونة بطاعته، كذلك ولايتهم مع ولايته الرسول مقرونة بطاعته، كما جعل سهمهم مع سهم الرسول مقروناً بسهمه فى الغنيمه والفيء، فتبارك الله تعالى ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت.

فلما جاءت قصه الصدقه، نزّه نفسه ورسوله ونزّه أهل بيته، فقال: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ) فهل تجد فى شىء من ذلك أنه عزّوجلّ سمى لنفسه أو لرسوله أو لذى القربى؛ لأنه لما نزّه نفسه عن الصدقه، ونزّه رسوله ونزّه أهل بيته، لا بل حرّم عليهم؛ لأنّ الصدقه محرّمه على محمّد وآل محمّد، وهى أوساخ أيدى الناس لا يحلّ لهم؛ لأنهم طهروا من كلّ دنس ووسخ، فلما طهّهم الله واصطفاهم رضى لهم ما رضى لنفسه، وكره لهم ما كره لنفسه عزّوجلّ، فهذه الثامنه.

وأما التاسعه: فنحن أهل الذكر الذين قال الله تعالى: (فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (٢) فنحن أهل الذكر، فاسألونا إن كنتم لا تعلمون.

فقال العلماء: إنّما عنى بذلك اليهود والنصارى.

فقال أبوالحسن عليه السلام: سبحان الله وهل يجوز ذلك إذا يدعوننا إلى دينهم، ويقولون: إنه أفضل من دين الإسلام.

فقال المأمون: فهل عندك فى ذلك شرح بخلاف ما قالوه يا أباالحسن؟

ص: ٢٧٠

١- (١) سورة نساء ٥٩.

٢- (٢) سورة نحل: ٤٣.

فقال أبو الحسن عليه السلام: نعم الذكر رسول الله، ونحن أهله، وذلك بين في كتاب الله عز وجل، حيث يقول في سورة الطلاق: (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) (١) فالذكر رسول الله صلى الله عليه وآله، ونحن أهله، فهذه التاسعة.

وأما العاشرة، فقول الله تعالى في آية التحريم: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) (٢) الآية إلى آخرها، فاخبروني هل تصلح ابنتي، أو ابنة ابني، أو ما تناسل من صلبى، لرسول الله صلى الله عليه وآله أن يتزوجها لو كان حيًّا؟ قالوا: لا، قال: فاخبروني هل كانت ابنة أحدكم يصلح أن يتزوجها؟ قالوا: نعم.

قال: ففي هذا بيان؛ لأننى أنا من آل، ولستم من آل، ولو كنتم من آل لحرم عليه بناتكم كما حرم عليه بناتى؛ لأننا من آل وأنتم من أمته، فهذا فرق بين الآل والأمة؛ لأن الآل منه، والأمة إذا لم تكن من الآل فليست منه، فهذه العاشرة.

وأما الحادية عشرة: فقول الله تعالى في سورة المؤمن حكاية عن قول رجل مؤمن من آل فرعون يكتنم إيمانه (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ) (٣) تمام الآية، فكان ابن خال فرعون، فنسبه إلى فرعون بنسبه، ولم يصفه إليه بدينه، وكذلك خصصنا نحن إذ كنا من رسول الله صلى الله عليه وآله بولادتنا منه وعمنا الناس بالدين، فهذا فرق بين الآل والأمة، فهذا الحادية عشرة .

وأما الثانية عشرة: فقوله عز وجل: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) (٤) فخصنا الله تعالى بهذه الخصوصية؛ إذ أمرنا مع الأمة بإقامه الصلاة، ثم خصنا من

ص: ٢٧١

١- (١) سورة طلاق: ١٠-١١.

٢- (٢) سورة نساء: ٢٣.

٣- (٣) سورة مؤمن: ٢٨.

٤- (٤) سورة طه: ١٣٢.

دون الأئمة، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام بعد نزول هذه الآية تسعة أشهر، كل يوم عند حضور كل صلاة خمس مرات، فيقول: الصلاة يرحمكم الله، وما أكرم الله أحداً من ذراري الأنبياء عليهم السلام بمثل هذه الكرامه التي أكرمنا بها، وخصنا من دون جميع أهل بيتهم.

فقال المأمون والعلماء: جزاكم الله أهل بيت نبيكم عن الأئمة خيراً، فما نجد الشرح والبيان فيما اشتبه علينا إلا عندكم (١).

یعنی: ریّان بن صلت گفت: حاضر شد امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به مجلس مأمون الرشید در مرو، و به تحقیق که مجتمع بودند در مجلس او جماعتی از علماء اهل عراق و خراسان.

پس گفت مأمون: خبر دهید شما مرا از معنی این آیه که (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

پس گفتند علما که: اراده کرده است خدای عزوجلّ به این آیه کلّ اُمت را.

پس گفت مأمون: چه می گوئی یا اباالحسن؟

حضرت امام رضا علیه السلام گفت: نمی گویم من همچنان چه علما گفتند، و لیکن می گویم من که: اراده نموده است خدای عزوجلّ به این آیه عترت طاهره را، یعنی ایراث کتاب نسبت به ائمه طاهرين متحقق شده در میان جمعی که ایشان به آیه اصطفینا شرف امتیاز دارند، و به شرف اصطفوا موصوف اند که از بنی هاشم باشند.

و حاصل معنا چنین می شود: که میراث دادیم قرآن را در میان جمعی که ایشان را برگزیده ایم به خصوص عترت طاهره نه غیر ایشان، و آن جمع برگزیده بعضی ظالم بر نفس خود و بعضی مقتصد و بعضی سابق به خیرات اند.

ص: ۲۷۲

و چون آن حضرت علیه السلام فرمودند که اراده کرده است خدای عزوجلّ به این آیه عترت طاهره را، و از سوق کلام الهی و حدیث مسطور مستفاد می شود که غیر معصوم نیز داخل است در این آیه، پس ممکن است که مراد از عترت طاهره جمیع ذریه باشد، لیکن طهارت و اصطفاء شدت و ضعف داشته باشد، اقلّ مراتب طهارت ایشان از اخذ زکات و دنس آن باشد عموماً، و اعلا مراتب آن طهارت ائمه معصومین علیهم السلام باشد از رجس که آیه تطهیر دالّ است بر آن خصوصاً.

یا منظور آن باشد که اراده در آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا» اَوَّلًا وبالذات متعلّق است به خصوص عترت طاهره، و ثانیاً و بالعرض بر ما بقی ذریه، و مذکر این معناست قوله تعالی (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ) موافق تفسیر که سابقاً گذشت.

و ظاهر آن است که تمام این حدیث دلیل بر اصطفاء مطلق بنی هاشم به مراتب شدت و ضعف و تخصیص و تعمیم باشد، چنان چه از طی کلام معجز نظام آن حضرت اهل بصیرت و انصاف را واضح است.

پس گفت مأمون: چون خواسته است خدای تعالی عترت طاهره را بدون امت؟

فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که اگر خدای تعالی اراده نموده باشد امت را خواهند بود تمام امت در بهشت از جهت قول خدای عزوجلّ که در قرآن مجید فرموده: (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) یعنی: بعضی از این بندگان ستمکارند بر نفس خود، و بعضی از ایشان متوسط الحال اند و میانه رو، و جمعی دیگر از ایشان پیشی گیرنده اند به نیکوئیها به امر خدای، یعنی: به توفیق و فرمان او، و این توریث و اصطفاء اوست بخشایش بزرگ.

چنان چه تفسیر این آیه کریمه موافق اقوال مفسرین سمت تحریر یافته، بعد از آن جمع کرده است خدای تعالی همه ایشان را در بهشت، پس فرموده است:

(جَنَائِتُ عَيْدِنِ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) الْآيَةِ، پس گردیده است وراثت از برای عترت طاهره نه از برای غیر ایشان.

پس گفت مأمون: کیستند عترت طاهره؟

پس فرمود حضرت رضا علیه السلام: که آن جماعتی اند که وصف نموده است خدای تعالی ایشان را در کتاب خود، پس فرموده است: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) یعنی: جز این نیست که می خواهد خدا تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر، و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدی.

خلاصه معنی آن است که: ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته به این که خطیئات و سیئات و آثام را از شما دور دارد، تا دامن عصمت شما بگردد عصیان آلوده و آغشته نشود، و از کبیره و صغیره منزّه و معصوم باشید.

صاحب خلاصه المنهج نقل نموده: که احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن رباح نقل کرده که امّ سلمه فرمود: که فاطمه زهراء علیها السلام روزی طعامی پخته و ساخته بود در دیگ گلین به نزد سید عالمین آورد، و آن روز آن سید دنیا و دین خانه من بود، چون فاطمه آن طعام را حاضر گردانید، حضرت فرمود: ای نور دیده من علی را با دو فرزند خود بخوان تا با من این طعام بخورند، چون ایشان حاضر شدند همه از آن طعام بنوشیدند، جبرئیل علیه السلام از نزد ربّ جلیل جلّ جلاله رسید، و این آیه را آورد که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین کسائی را بر ایشان انداخت و فرمود: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، اللَّهُمَّ فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً).

پس چون این دعا را از آن حضرت بشنیدم گفتم: یا رسول الله أنا معکم من با شماام؟ فرمود: إِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ، یعنی تو رتبه اهل بیت من نداری، اَمَّا

زن نیکو کرداری، و به صفات حمیده و خصال پسندیده موصوفی(۱). و مضمون این خبر را ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح سته است در جامع آورده(۲).

و ابو عبدالله محمد بن عمران که یکی از علماء اهل سنت است روایت می کند از ابی الحمراء: که من ده ماه ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودم، هر روز می دیدم که آن سرور دین در وقت بامداد می آمد، و دست مبارک بر در سرای شاه اولیا و فاطمه زهراء علیهما السلام می گذاشت، و فی فرمود: السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، چون سید عالم جواب ایشان می شنید می فرمود که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) بعد از تلاوت این آیه مراجعت می فرمود و به مصلائی خود می رفت، و به نماز مشغول می شد(۳).

و شبهه ای نیست که کذب از رجس است، و خلافتی در این نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام دعوی امامت کرد، و اصحاب با او مخالفت نمودند، پس در دعوی صادق باشد، و اصحاب مخالف حق بوده باشند.

و در مجمع نیز از ابو سعید خدری، و انس بن مالک، و واثله بن الأسقع، و عایشه، و ام سلمه، نیز مروی است که آیه مختص است به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام(۴).

و از ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که آیه در شأن آل عبا است(۵).

و ثعلبی به اسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی من با مادر خود نزد عایشه رفتیم، مادرم او را گفت که: دیدی در روز جمل خروج کردی و از امر

ص: ۲۷۵

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل ۶: ۲۹۲.

۲- (۲) طرائف سید ابن طاووس ص ۱۲۵.

۳- (۳) طرائف سید ابن طاووس ص ۱۲۸.

۴- (۴) مجمع البیان شیخ طبرسی ۸: ۱۱۹.

۵- (۵) مجمع البیان شیخ طبرسی ۸: ۱۱۹.

الهی که (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) پا بیرون نهادی، گفت: آن قدر و قضای حق تعالی بود، پس او را از حال علی علیه السلام پرسید، گفت: پرسیدی از من از دوست ترین مردمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از شوهر دوست ترین مردمان به او، به خدا سوگند که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر جامه جمع کرد، و آن جامه را در سر کشید و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت و خویشان نزدیک من اند، پس رجس را از ایشان دور کن، و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از شوب معصیت.

بعد از آن از عایشه مروی است که من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت توام؟ فرمود: که دور شو تو بر صفت خیری، و از اهل بیت من نیستی، چه اهل بیت من اینها [ند](#) (۱).

و از ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده [\(۲\)](#).

و صاحب مجمع به اسانید معتبره از جابر نقل کرده که آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ» تا آخر که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالتی بود که در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود، پس فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت من اند [\(۳\)](#).

و سید ابوالحمد به اسانید صحیحه از امام حسن علیه السلام نقل کرده بعد از نزول آیه تطهیر، رسول الله صلی الله علیه و آله ما را و خود را در زیر کسائی حبری [\(۴\)](#) جمع کرد و فرمود: بار خدایا اینها اهل بیت من اند، و عترت طیبه من اند. تم کلام التفسیر [\(۵\)](#).

ص: ۲۷۶

- ۱- (۱) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۱۹: ۸.
- ۲- (۲) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۱۹: ۸.
- ۳- (۳) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۲۰: ۸.
- ۴- (۴) خیبری - خ ل.
- ۵- (۵) مجمع البیان شیخ طبرسی ۱۲۰: ۸.

بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: که ایشان یعنی اهل بیت، آنان اند که گفته است رسول صلی الله علیه و آله در رفعت شأن ایشان: به درستی که من واگذارنده ام در میان شما ثقلین را، یعنی: دو چیز بزرگ کتاب خدا و عترت خودم را که اهل بیت من اند، بدانید و آگاه باشید که این دو ثقل که مراعات ایشان ثقیل است هر گز از هم جدا نمی شوند، تا وقتی که وارد شوند بر من در حوض کوثر، بنگرید که چگونه خواهید بود، پس از من در باب مراعات ایشان ای مردمان تعلیم منمائید ایشان را، به درستی که ایشان اعلم اند از شما.

گفتند علما: خبر ده ما را یا ابالحسن از عترت آیا ایشان آل پیغمبرند یا غیر آل؟

پس فرمود حضرت رضا علیه السلام: ایشان آل پیغمبرند.

پس گفتند علما: اینک از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرموده است: ائمت من آل من اند، و این جماعت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می گویند به خبری مشهور که ممکن نیست دفع آن خبر که آل محمّد ائمت آن حضرت است.

پس فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که خبر دهید مرا که آیا حرام است صدقه یعنی زکات بر آل پیغمبر؟ گفتند: بلی حرام است.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که آیا حرام است زکات بر ائمت؟ گفتند: نه حرام نیست.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که این است فرق میان آل و ائمت، و یحکم این یذهب بکم، أضربتم عن الذکر صفحاً أم أنتم قوم مسرفون، وای بر شما چه به خاطر شما می رسد، و شیطان شما را به چه باطل انداخته، و اقتباس فرمودند از آیه کریمه (أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذُّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ) (۱).

و معنی حدیث آن است که: آیا باز داشتید و معزول ساختید خود را از فهم و

ص: ۲۷۷

تدبّر در آیات بازداشتنی، به جهت اعراض کردن شما از آن، بلکه هستند شما گروهی مسرفان، و از حد بیرون روندگان، آیا ندانسته ای این را که واقع شده است وراثت و طهارت بر گزیدگان و هدایت یافته شده گان از آل نه سایر ایشان؟

گفتند: از کجا معلوم شد یا اباالحسن؟

فرمود: از قول خدای عزوجل که (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و به تحقیق که فرستادیم نوح نجی را به بنی قایل، و ابراهیم علیه السلام به نمرود، و گردانیدیم یعنی به ودیعت نهادیم در میان فرزندان ایشان پیغمبری را به طریق وحی و کتابی را که نامزد ایشان بود، پس بعضی از ذریه ایشان راه یافته گانند به طریق حق، یعنی گرویدند به انبیاء و کتب ایشان، و بسیاری از ایشان بیرون رفته گانند از طریق حق، یعنی نگرویدند به کتب و رسل.

بعد از استشهاد به آیه کریمه، حضرت می فرماید: پس گردید وراثت نبوت و کتاب مر مهتدیان را نه فاسقان را، آیا ندانسته اید این را که نوح علیه السلام در هنگامی که سؤال کرد از پروردگارش تعالی ذکره، پس گفت: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) ای پروردگار من به درستی که پسر کنعان از اهل من بود، تو فرموده بودی که اهل تو را نجات دهم و او هلاک شد، و به درستی که وعده تو راست است، و تو بهترین حکم کنندگانی.

و این سؤال جهت آن بود که خدای تعالی وعده نموده بود او را که نجات دهد او را و اهل او را از غرق شدن، پس گفت مر نوح را پروردگار او جلّ جلاله: ای نوح به درستی که پسر تو نبود از اهل تو، یعنی از اهل دین تو، به

درستی که او خداوند گرداری بود نه نیک و نه شایسته، پس می پرس از من از آنچه نیست تو را به آن چیز دانشی، یعنی چیزی را که علم به صلاح و فساد آن نداری از من مطلب، و آن عدم علم او بود به صواب و فساد و هلاک کنعان، مراد نهی است، به درستی که من پند می دهم تو را آن که نباشی از غافلان و نادایان از آن که اولی عدم این سؤال است.

پس گفت مأمون: آیا زیادتى داده است خدای تعالی عترت را بر سایر مردمان؟

پس فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: به درستی که خدای ظاهر کردانیده است فضل و زیادتى عترت را بر سایر مردمان در کتاب محکم خودش.

پس گفت مأمون: در کجاست این که عترت از سایر مردمان افضل اند در کتاب خدای تعالی؟

پس گفت امام رضا علیه السلام: در قول خدای تعالی (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ) (۱) یعنی: به درستی که برگزید آدم را به تعلیم اسماء، و امر کرد به ملائکه به سجود او، و بیرون آوردن انبیاء و اصفیاء و اولیاء از صلب او، و نوح علیه السلام را به درازی عمر، و الهام او به ساختن کشتی، و نجات او از غرق، و آل ابراهیم علیه السلام را که اسماعیل و اسحاق اند، و اولاد ایشان نبوت و امامت و بناء خانه کعبه و خلافت، و از جمله اولاد او یعقوب است، و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الأنبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، و آل عمران را که موسی و هارون است، و سخن گفتن او سبحانه ایشان را به واسطه.

صاحب خلاصه المنهج نقل نموده که: موسی و هارون پسران عمران بن یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب اند، یا مراد عیسی است، و یا مادر او مریم که

ص: ۲۷۹

بنت عمران بن ماثان است، و میان این هر دو عمران هزار و هشتصد سال بود.

و در تفسیر اهل البیت وارد است که: مراد به آل عمران علی بن ابی طالب علیه السلام است، و اولاد امجاد او علیهم السلام، و عمران اسم ابوطالب است.

و ابن عبّاس و اباذر و انس نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: آل ابراهیم منم، و آل عمران علی بن ابی طالب علیه السلام است.

واحادیث متواتره از ائمه هدی - صلوات الله علیهم - در این که مراد از آل عمران کیست وارد شده، چنان چه بعضی از آن بعون الله تعالی سمت ذکر خواهد یافت (۱).

حاصل که حق تعالی می فرماید: که همه انبیاء و اولاد ایشان را برگزیدیم، و تفضیل دادیم بر عالمیان زمان ایشان، این آیه دالّ است بر این که ایشان افضل اند از فرشتگان، پس حق تعالی ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان تفضیل داد، در حالتی که ایشان فرزندانانی اند که برخی از ایشان از بعضی زاده شده اند، یعنی: اولاد پسندیده اند از آباء برگزیده.

و گفت حضرت امام رضا علیه السلام: و فرموده است خدای عزوجلّ در جای دیگر از کلام کریم که (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (۲).

صاحب خلاصه المنهج ذکر کرده که: زعم یهودان چنان بود که ایشان به پادشاهی و پیغمبری سزاوارترند از غیر خود، به دین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند، و می گفتند: که آخر منصب مملکت داری و حکم گذاری و پیغمبری به ما خواهد رسید، حق تعالی فرمود: که ایشان را از پادشاهی بهره نیست، و اگر فرضاً از مال و ملک بهره مند شوند، پس آن هنگام ندهند مردمان را آن مقدار کوی که بر

ص: ۲۸۰

۱- (۱) مجمع البیان شیخ طبرسی ۲: ۲۱۶.

۲- (۲) سوره نساء: ۵۴.

پشت دانه خرما است، نه که چیزی به مردمان ندهند، بلکه حسد می برند مردمان را که قبائل عرب اند بدانچه خدا داده است بدیشان از فضل خود که آن کتاب است و نبوت و بعثت رسول از ایشان یعنی عرب.

در تفسیر اهل البیت از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است که مراد ب «ناس» محمد صلی الله علیه و آله است و آل محمد، و مراد به حاسدین آنان که حسد بردند بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله و امامت آل اطهار او، پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است، کتاب تورات و زبور و انجیل و قرآن و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوت است یا ملک داری، چنان که یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند.

و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام به روایت امام محمد باقر علیه السلام مراد به آل ابراهیم محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم است، و مراد به کتاب قرآن، و به حکمت نبوت، و به ملک عظیم امامت، چه این جمله در هیچ کس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله.

و عیاشی در تفسیرش به اسناد خود از ابی الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: که ای ابوالصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نموده طاعت ما را بر شما، و ما راست غنایم دار الحرب، و ما راست خاصه های ملوک از دار الحرب، و ما راسخانیم در علم، و مائیم آن جماعتی که بر ایشان حسد بردند، همچنان که حق تعالی فرموده: (أَمْ يَحْسُدُونَ) تا آخر (۱).

و بعد از آن فرمود که: مراد به کتاب نبوت است، و مراد به حکمت فهم و قضا، و مراد به ملک عظیم فرض طاعت ما بر شما (۲).

حضرت می فرماید: بعد از این بر گردانیده است خدای تعالی مخاطبه را در

ص: ۲۸۱

۱- (۱) تفسیر عیاشی ۱: ۲۴۷ ح ۱۵۵.

۲- (۲) مجمع البیان ۳: ۸۳.

عقب این کلام بر سایر مؤمنین، پس فرموده است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱) مروی است از اهل بیت علیهم السلام که دو آیه در قرآن مجید واقع شده، یکی از برای ماست، و دیگری از برای شما، آیه اول این که (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) (۲) بر ما واجب است که ادای امانت کنیم به اهل خود، و آیه دوم متضمن آن است که بر شما لازم است که اطاعت ما کنید جمیع امر و نهی، و آن آیه این است (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر (۳). ای کسانی که گرویدید فرمان برید خدای را در اوامر، و فرمان برید رسول او را در احکام و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما.

در خلاصه المنهج مسطور است که: از امام محمدباقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که اولی الامر ائمه معصومینند از آل محمد که حق تعالی اطاعت ایشان را واجب گردانیده بر همه بندگان همچنان که واجب ساخته است طاعت رسول خود را بر همه مکلفان، و جائز نیست که حق واجب گرداند طاعت احدی را علی الاطلاق مگر که او به زیور عصمت آراسته باشد، و باطن او همچو ظاهر او باشد، و مأمون باشد از غلط و امر به قبیح، و این صفت در امرا و علما که غیر ائمه معصومین باشند تحقق نمی یابد.

مؤید این است که حق تعالی میان ایشان و میان خود و میان رسول خود در حکم و طاعت تسویه فرموده، و طاعت ایشان را مقارن ساخته به طاعت خود، و طاعت رسول خود، پس همچنان که حق تعالی از جمیع قبایح منزّه است، رسول او نیز از همه معاصی معصوم و مطهر است، اولی الامر نیز باید که چنین

ص: ۲۸۲

۱- (۱) سورة نساء: ۵۹.

۲- (۲) سورة نساء: ۵۸.

۳- (۳) مجمع البیان ۳: ۸۵.

باشند نه غیر.

و دیگر آن که اگر مراد به اولی الامر علی العموم باشند، لازم آید که هر حاکمی و عالمی که به ناحق حکم کند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود، به جهت عموم لفظ اولی الامر، و این به اجماع باطل است.

و احادیث صحیحیه نیز دلالت می کند به این که مراد به اولی الامر ائمه اثنا عشرند.

و از جمله روایت مشهوره متواتره است میان مؤالف و مخالف که از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله من خدا و رسول او را می دانم و اولی الامر را نمی دانم، رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که ای جابر ایشان خلفای من اند، و امامان اهل اسلام بعد از من، اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام، و بعد از آن حسن، و آنکه حسین، و از پس او علی بن الحسین، و از عقب او محمد بن علی که در تورات معروف به باقر، و تو او را دریابی، و چون او را به بینی سلام من بدو رسانی.

بعد از آن یک یک از ائمه را نام برد، تا آن که چون به حجّت الله القائم صلوات الله علیهم رسید فرمود: او مردی باشد نام او نام من بود، و کنیت او کنیت من، و حجّت خدا باشد، و بقیه الله سبحانه در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را به دست او بگشاید، و او از شیعه او غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی مدّت غایب شدن او هیچ کس تصدیق به وجود او نکند، مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گفت: من گفتم یا رسول الله شیعه در غیبت از او نفع گیرند؟ فرمود: آری مانند انتفاع مردمان به آفتاب و اگرچه در زیر ابر باشد، ای جابر او از مکنون سرّ خداست، و مخزن علم او، و این سخن را از من نگاهدار و به هیچ کس مرسان مگر کسانی که از اهل او باشند.

جابر گوید: که چون مدتی بر این گذشت، روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم، ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد در سنّ کودکی، و گیسو در بر افکنده، چون او را بدیدم گوشت میان پشت من بلرزید، و موی بر اعضای من راست شد، او را گفتم: یا غلام اقبل، ای پسر روی به من آر، روی به من کرد گفتم: ادبر، پشت به من کن، پشت به من کرد، گفتم: این شمایل رسول خداست به خدای کعبه.

پس گفتم: ای پسر اسم تو چیست؟ فرمود: محمد، گفتم: پسر کیستی؟ گفت:

پسر علی بن الحسین، گفتم: تن و جان من فدای تو باد، همانا که تو باقری؟ گفت:

آری پیغام رسول خدا بگذار، من از این قول متعجب شدم گفتم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو را دریابم، گفت: چون او را به بینی از منش سلام برسان، پس گفتم: رسول خدا تو را سلام می رساند.

گفت: علی رسول الله السلام مادامت السماوات والأرض، وعلیک یا جابر ممّا بلغت السلام، سلام الهی بر رسول خدا باد، مادام که زمین و آسمان باشد، و بر تو باد به جهت آن که سلام رسول خدای را به من رساندی.

پس من هر روز به خدمت او می رفتم، و مسائل مشکله از او می پرسیدم و می آموختم، روزی مسأله ای از من پرسید، گفتم: به خدای که من جرأت نکنم به آنچه رسول خدای مرا نهی کرده و گفته که شما خلفاء اوئید و امامان راه نمائید، و حلیم ترین مرمایید به کودکی، و داناترین مرمایید به بزرگی، ایشان را چیزی می آموزید که ایشان عالم تر باشند.

امام علیه السلام فرمود: که صدق جدی رسول الله، راست گفت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، من این مسأله را از تو بهتر دانم، مرا در کودکی علم و حکمت داده اند، و این از فضل خداست بر ما و برکت رسول او(۱).

ص: ۲۸۴

و در رسالۀ حدائق الیقین فی فضائل أميرالمؤمنین علیه السلام آورده که: از جابر بن سمره روایت است که، از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که: یا رسول الله اولی الامر که حق تعالی طاعت ایشان را به طاعت خود پیوسته گردانیده چه کسان اند؟ فرمودند که: ای جابر اولی الامر خلفای من اند که پیشوای خلقان اند، ای جابر بدان که اول ایشان علی بن ابی طالب است.

و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده است: از ابی الحسن بن یحیی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی، از علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرمود: که من از سید انبیاء صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: شریکان من کسانی اند که خدای تعالی اطاعت ایشان را پیوسته گردانیده است به طاعت خود، در حق ایشان فرموده که (وَ اُولی الامر مِنْكُمْ) پس هر گاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع به قول خدا و رسول و اولی الامر کنید، و از فرمان ایشان بیرون مروید.

من چون این سخن بشنیدم، از آن حضرت پرسیدم که: یا رسول الله خبر ده از اولی الامر که ایشان چه کسان اند؟ فرمود: که ای علی تو اول ایشان، و مقدم بر ایشان.

و از این احادیث و روایات صحیحہ معلوم شد که این که بعضی از مخالفین تفسیر به امرائی کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی لشگریان را تابع ایشان گردانیده به جنگ فرستاد، مانند خالد بن ولید و امثال او، و او را مخصوص نساخته اند به ائمه معصومین، بر وجه عناد و مکابره است.

و چگونه این صحیح باشد، که از طرق شیعه و اهل سنت به صحت پیوسته،

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به بنی خزیمه فرستاد، تا ایشان را به اسلام دعوت کند، و به قتال ایشان امر نفرمود، چون به آن قبیله رسید به واسطه دشمنی که با ایشان داشت، خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده با ایشان محاربه کرد.

و چون این حال را به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کردند، آن حضرت از آن حالت بسیار پریشان و غمگین شد، پس بر خواست و روی مبارک به قبله آورد، و دستها بر داشت، و به تضرع این مناجات کرد که: بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده است از محاربه با بنی خزیمه.

پس اگر تفسیر اولی الامر به خالد و امثال او صحیح باشد، لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد به معصیت؛ زیرا که امر به متابعت عاصی امر است به عصیان، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً. تم کلامه.

بعد از ذکر آیه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: که یعنی اطاعت کنید آن جماعتی که مقارن کرده است خدای تعالی ایشان را به قرآن و حکمت و حسد برده شده اند بر این هر دو، یعنی: به سبب این هر دو محسود مردمان شده اند، پس قول خدای تعالی که فرموده (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) به معنی اطاعت است از جهت برگزیدگان و پاکان، پس مراد از ملک اینجا اطاعت است مر ایشان را، یعنی: ایشان مطاع و خلائق مطیع باشند ایشان را.

گفتند علما: پس خبر ده ما را که آیا تفسیر کرده است خدای تعالی اصطفی را در قرآن؟

فرمود حضرت امام رضا علیه السلام: که تفسیر کرده است خدای تعالی آن را در ظاهر کلام به غیر باطن در دوازده جا و مکان.

پس اول آن تفاسیر: قول خدای تعالی است که (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

الْأَقْرَبِينَ) و رهطك المخلصين، همچنین است در قرائت ابی بن کعب، و این قرائت ثابت است در مصحف عبد الله بن مسعود، و این مرتبه بلند، و فضلی عظیم، و شرفی عالی است، و قتی که خواسته باشد خدای تعالی به این آل را، پس ذکر کرده است این رای رسول خدای صلی الله علیه و آله، یا ذکر کرده این رای خدای تعالی از برای رسول، بنا بر نسخه دیگر.

و این آیه اول است از جهت بیان اصطفی، معنی آیه این است که: بیم بکن ای پیغمبر خویشان نزدیکتر خود را، یعنی در انذار ابتدا کن بالأقرب فالأقرب، و بعد از آن بالأبعد فالأبعد، چنان چه سابقا سمت تحریر یافت، چه اهتمام به شأن اقرب اهم است، و دیگر تخصیص اقرب به جهت تنبیه است بر آن که او هرگاه به جهت قرابت در انذار مدهانه نکند، پس در اجانب به طریق اولی انذار خواهد نمود بدون مدهانه، و این موجب قطع طمع اجانب است بر مدهانه در دین و احکام.

در خلاصه المنهج مسطور است که: آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه همه اقارب رای جمع کرد و انذار فرمود، و این خبری است متواتر نزد خاص و عام، و از آن جمله در خبر مأثور از ابن عازب وارد شده که: چون این آیه آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد، و همه فرزندان عبدالمطلب رای جمع کرد در سرای ابوطالب، و ایشان چهل کس بودند.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام رای امر کرد که تا برای ایشان ران گوسفندی با مدی چند از گندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر ساخت، با صاعی از شیر، و یکی از ایشان معروف بودن به آن که شتری خوردی که آن جذع خوانند، و آن شتر پنج ساله است، و به روایت دیگر مسنه رای تمام اکل کردی، و قدحی بزرگ از شیر بر سر آن آشامیدی، و مجموع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان آورده بود شصت صاع بود.

و چون ایشان آن رای بدیدند بخندیدند و گفتند: ای محمّد این طعام که تو آورده ای یک کس رای کفایت نکند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کلوا بسم الله، بخورید به نام خدا، یعنی: نام خدا بیرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن، ایشان ده کس ده کس می آمدند و از آن می خوردند و سیر می شدند، تا همه سیر شدند، پس فرمود: اشربوا بسم الله، بیاشامید به نام خدا، ایشان آن صاع شیر بر سر آن آشامیدند و سیراب شدند، و حق تعالی این رای آیتی و معجزی گردانید بر صدق دعوی رسول الله صلی الله علیه و آله.

ابولهب گفت: ای قوم محمّد شما رای به آیات سحر کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز خاموش شد و هیچ نگفت، روز دیگر به همین طریقه ایشان رای حاضر ساخت، و به مثل این طعام و شیر ایشان رای طعام داد، و بعد از آن بر خواست و گفت: ای پسران عبدالمطلب بدانید که خدای تعالی مرا به جمله خلقان فرستاده است بر عموم و بر شما به خصوص، و این آیه رای انزال فرموده که (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) و من شما رای به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان است، و در ترازوی عمل سنگین و گران، و شما به این هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، و ایشان شما رای منقاد گردند، و به این دو کلمه به بهشت در آئید، و از دوزخ نجات یابید، و آن این است که گواهی دهید که خدای به حق یکی است و من رسول وی ام، و هر که مرا اجابت کند و در این کار معاونت من نماید برادر من باشد، و وزیر من و وصی و خلیفه من از پس من.

هیچ کس جواب نداد إلاّ علی بن ابی طالب علیه السلام که بر پای خواست و گفت: یا رسول الله من تو رای در این کار یار و مدد کارم، و او در آن وقت به سال از همه کمتر بود، و به سائق از همه باریک تر، و به چشم از همه دردمندتر، رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین، و ی بنشست.

پس دیگر باره این سخن باز گفت، کسی جواب نداد مگر وی که بر خواست و

گفت: یا رسول الله من تو رای در این کار معاونت کنم، حضرت فرمود، بنشین، و ی بنشست، بار سیم همین سخن اعاده کرد، کسی اجابت نمود مگر علی علیه السلام که دیگر باره بر خواست و گفت: أنا أنصرک، من یاری دهم تو رای.

فرمود: اجلس یا علی، فإِنَّک أخی و وصیی و وزیر و و ارثی و خلیفتی من بعدی. بنشین ای علی که تو برادر منی، و وصی و وزیر و و ارث و خلیفه منی از پس من، قوم از آنجا بر خواستند و گفتند به ابوطالب بر سبیل استهزاء که: أطلع ابنک فقد امر علیک، فرمان برداری پسر خود کن که او رای بر تو امیر ساختند(۱).

و این روایت رای ثعلبی که امام اصحاب حدیث، و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود در این آیه آورده است(۲).

و این قصه از ابی رافع به این نهج مروی است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را جمع کرد در شعب کوهی، و از ران گوسفندی برای ایشان طعام پخت، و ایشان آن رای بخوردند و سیر شدند، و قدح بزرگی از شیر به ایشان داد تا آشامیدند و سیراب گشتند.

پس فرمود: بدانید که حق تعالی مرا امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک تر خود را، و شما خویشان نزدیک و گروه منید، به درستی که حق تعالی هیچ پیغمبری رای نفرستاد مگر که از اهل او برداری و وزیر و و ارثی و وصیی و خلیفه در اهل او برای وی تعیین فرمود، پس کدام از شما بر می خیزد تا متابعت کند با من بر آن که او برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد، و از من به منزله هارون باشد از موسی، إلا آن است که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، یعنی: در جمیع امور قائم مقام من باشد إلا در رتبه نبوت، چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان، و بعد از آن فرمود: باید برخیزد در میان شما ایستاده، یا آن که

ص: ۲۸۹

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۵: ۵۰۹-۵۱۱ ح ۳.

۲- (۲) تفسیر ثعلبی ۴: ۴۶۵-۴۶۶.

آن ایستاده از غیر شما باشد، و این کلام رای سه بار اعاده فرمود.

پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر خواست و به آن حضرت مباحه کرد، پس وی اجابت کرد و فرمود: ادن مئی، نزدیک من آی ای علی، علی علیه السلام نزدیک وی رفت، و آن حضرت دهن مبارک وی رای گشود، و آب دهن مبارک خود رای در دهن او کرد، و در هر دو دوش و هر دو دست او تفل فرمود.

ابولهب گفت: بد چیزی به پسر عم خود بخشیدی که اجابت تو کرد، و تو دهن و روی او رای به آب دهن پر ساختی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ملائته حکمه و علما. به حکمت و علم دهن و روی او رای پر ساختم (۱).

و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول آیه مذکوره، رسول صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و فرمود: یا صباحاه، و این کلمه ای است که در وقت هجوم اعداء و نزول بلوی می گویند، قریش بعد از استماع این کلمه جمع آمدند نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و گفتند: چه می شود تو را؟ فرمود: آیا چه می بینید؟ اگر خبر دهم شما رای که دشمن در وقت صبح یا شام به شما می رسد، تصدیق من خواهید کرد یا نه؟ گفتند: بلی.

فرمود: فإنی أندرکم بین یدی عذاب شدید، پس به تحقیق که من می ترسانم شما رای از عذاب سخت که در پیش است، قوم از استماع این متغیر شد متفرق گشتند، و ابولهب گفت: تبأ لک ألهذا دعوتنا؟ زیان کاری باد تو رای ای محمد ما را از برای این می خواندی، حق تعالی سوره بتبأ ابی لهب تا آخر در باره او نازل گردانید (۲). تم التفسیر.

بعد از ذکر آیه اولی حضرت امام رضا علیه السلام می فرما ید: و آیه ثانیه در اصطفاء قول خدای عزوجل است که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

ص: ۲۹۰

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۵: ۵۱۱-۵۱۲ ح ۴.

۲- (۲) تفسیر برهان بحرانی ۸: ۴۱۷.

يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً) (۱) که تفسیر آن قبل از این مسطور شد، و این فضلی است که انکار آن نمی کند کسی اصلاً، مگر معاندی گمراه، از برای آن که این فضل بعد از طهارتی است که انتظار او برده می شد، این آیه دوّم است.

و اما آیه سیّم در آنجا که تمیز فرموده است خدای تعالی طاهرین از خلق خودش را، و امر فرموده است نبی اش را به مباحله به ایشان در آیه مباحله، پس فرموده است یا محمّد (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (۲) و ترجمه آیه شریفه در حدیث مکالمه حضرت امام موسی با هارون الرشید قبل از این مذکور شد.

پس حضرت می فرماید: که بیرون آورد رسول الله صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین و فاطمه رای صلوات الله علیهم اجمعین، و مقرون ساخت نفوس ایشان را به نفس خود، پس آیا می دانید چه چیز است معنی قول آن حضرت که به امر خدا فرموده است «وأنفسنا و أنفسکم»؟

گفتند علماء: که خواسته است به آن نفس خود رای.

گفت أبوالحسن علیه السلام: غلط کردید، به تحقیق که نخواسته به این مگر علی بن ابی طالب علیه السلام را، و از آنچه دلالت می کند بر این مطلب قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله در وقتی که فرمودند که: لیتهین بنو و لיעه أو لأبعثن إلیهم رجلاً کنفسی. یعنی: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی باید که البتّه منتهی شوند از فساد کردن، و ترک کنند فساد رای قوم بنو و لיעه، یا آن که خواهم فرستاد به ایشان مردی رای که مانند نفس خودم باشد، و خواسته است به آن علی بن ابی طالب علیه السلام را، و خواسته است به لفظ أبناء حسن و حسین علیهما السلام، و بنساء فاطمه علیها السلام رای.

ص: ۲۹۱

۱- (۱) سوره احزاب: ۳۳.

۲- (۲) سوره آل عمران: ۶۱.

پس این خصوصیتی است که مقدّم بر ایشان نمی تواند شد هیچ وقت در این خصوصیت احدی، و فضلی است که نمی رسد به ایشان در این فضل بشری، و شرفی است پیشی نمی گیرد ایشان رای به حسب رتبه به سوی آن شرف هیچ آفریده ای، از این جهت که گردانیده است رسول الله صلی الله علیه و آله نفس علی رای مثل نفس خود، پس این آیه سیم است.

و اما آیه چهارم، پس اخراج فرمودن رسول است صلی الله علیه و آله مردم رای از مسجد خود مگر عترت را، تا آن که گفتگو کردند مردم در این، و تکلم نمود عباس، پس گفت: یا رسول الله و گذاشتی علی رای در مسجد و بیرون کردی ما رای.

پس فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست همچنین که من و ا گذاشته باشم او رای در مسجد، و اخراج کرده باشم شما را، و لیکن خدای عزوجل متمکن ساخته او رای و اخراج فرمود شما را، و در این کلام تبیان ظهور قول رسول است صلی الله علیه و آله مر علی بن ابی طالب علیه السلام رای که تو از من به منزله هارونی از موسی.

گفتند علما: کجاست این که علی نسبت به رسول علیه السلام به منزله هارون است نسبت به موسی؟

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که می رسانم شما رای به مدعا در این باب به آیه ای از قرآن که می خوانم بر شما.

علما گفتند: بیار، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: قول خدای تعالی (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ مِمَّنْ بِيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ) (۱).

در بعضی از تفاسیر مسطور است که آورده اند که: چون قوم موسی علیه السلام ایمان آوردند، مساجد بنا کرده اوقات خود رای صرف عبادت کردند، و همیشه در آن مساجد به پرستش و طاعت الهی مشغول بودند، فرعون بفرمود تا مساجدی که در سر محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند، و ایشان رای از ادای

ص: ۲۹۲

نماز منع نمود، حق تعالی موسی را فرمود تا درون خانه های ایشان مساجد مقرر کنند، تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نشوند.

چنان چه می فرماید: و وحی کردیم به موسی و برادر او هارون علیهما السلام آن که فرا گیرید جیء بازگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه ها که رجوع کنید به آن جهت پرستش خدا، و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما خانه های خود رای مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه، چه موسی علیه السلام نماز را به جانب کعبه گذاردی. تمّ کلام التفسیر.

پس در این آیه بیان منزله هارون از موسی است، و در اینجا نیز منزله علی است از رسول الله صلی الله علیه و آله، و با وجود این دلیلی است روشن در قول رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که گفت: بدانید که این مسجد حلال نیست مر جنبی رای مگر از برای محمّد و آل او.

گفتند علما: یا ابالحسن این شرح و این بیان یافت نمی شود مگر نزد شما گروه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: کیست که منکر شود از برای ما این را، و حال آن که رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: من شهرستان علمم، و علی در آن شهر است، پس کسی که اراده آن شهر کند، باید به آن مدینه از راه در او داخل شود.

پس در آنچه و اضح کردیم و شرح نمودیم از فضل و شرف و پیشوائی و برگزیدگی و طهارت، چیزی است که منکر آن نیست مگر معاندی، و مر خدای راست سپاس بر این تفضّلات که احدی از معاندین از غایت و ضوح انکار آن نتوانند نمود، پس این آیه چهارم است.

و آیه پنجم قول خدای تعالی است (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱) یعنی: بده خداوند خویشی را آنچه حقّ اوست، مراد اقارب حضرت رسالت اند صلی الله علیه و آله، و حقّ

ص: ۲۹۳

ایشان اعطای خمس است بدیشان.

در خلاصه مسطور است: که از ائمه طاهرین علیهم السلام مروی است که مراد از این آیه مائیم که اهل بیت رسولیم.

و در خبر است که: چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید، و در مدّت حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله در تصرّف وی بود، و منافع آن را صرف فرزندان می کرد، چون آن حضرت رحلت فرمود آن را از فاطمه علیها السلام انتزاع کردند.

و ثعلبی که از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده: که در این آیه مراد به ذی القربی اهل بیت رسول اند (۱).

پس خلاصه معنا آن است: بده خمس مالهای خود را به اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله. تمّ کلام التفسیر.

بعد از آن حضرت می فرماید: و این خصوصیتی است که مخصوص گردانیده است ایشان را یعنی ذوی القربی را خدای عزیز جبار به آن خصوصیت، و برگزیده است ایشان را بر سایر امت، پس چون نازل شد این آیه بر رسول صلی الله علیه و آله گفت: بخوانید از برای من فاطمه را، پس خوانده شد از برای آن حضرت.

پس گفت: ای فاطمه؟ گفت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله: که این فدک است، و این از جمله چیزهایی است که تاخته نشده است بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری، و این از من تنهاست، و مسلمین را در این حقّی نیست، پس گردانیدم این را از برای تو، چون امر نمود مرا خدای تعالی به آن، پس بگیر این را از برای خود و اولاد خود، پس این آیه پنجم است.

بدان که در بعضی از کتب مسطور است که: فدک قریه ای است در حجاز، که

ص: ۲۹۴

میان او و مدینه دو روز راه است، و بعضی گفته اند سه روز، و آن قریه از کفار خیبر بوده، که به طریق مصالحه در تحت تصرف آن حضرت در آمده بود، و موجب حکم الهی خالصه و مختصّ حضرت رسالت پناهی شده بود، و در آنجا چشمه آب روان و درختان خرمای بسیار بود.

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام چنان چه صاحب طرائف به اسناد خود نقل نموده، حدود فدک را پرسیدند(۱).

از تحدید آن حضرت، ظاهر می شود که فدک غیر از این قریه مذکور است، و بر هر تقدیر مراد به فدک ممالکی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت نزول این آیه که (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود، و بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تحت تصرف او بود، و چون ابوبکر را خلیفه ساختند و کیل حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا اخراج نمود.

و چون آن حضرت اظهار نمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده اند، ابوبکر بر خلاف قانون شریعت از او گواه طلبید، و با آن که او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و امّ ایمن و امّ سلمه را به گواهی برد، ابوبکر تصدیق ایشان نکرد، چنان چه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(۲) مذکور ساخته اند، آن را حبه و خالصه خود ساخت، و حال آن که بی گواه و بین تصدیق ازواج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حجره ها نمود، و غرض ابوبکر و عمر آن بود که اهل بیت رسالت درویش شوند تا مردم به ایشان نگرند، و جمعیت ایشان پریشان گردد.

و در کتاب طرائف از بعضی از اعیان مخالفین روایت نموده: که چون فاطمه علیها السلام در ردّ فدک با ابوبکر سخن کرد، و اظهار نمود که پدر بزرگوار آن را به

ص: ۲۹۵

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۲۵۲ ح ۳۵۰.

۲- (۲) تاریخ تلخفاء سیوطی ص ۲۳۱.

او بخشیده، ابوبکر گفت: مرا گمان بود که تو به علت میراث حضرت پیغمبر فدک را متصرف شده ای، و آن حضرت فرمودند که: نحن معاشر الأنبياء لا نؤثر ما تركناه صدقه. اما هرگاه آن حضرت آن را قبل از وفات به تو بخشیده باشد تو را از آن منع نمی کنم.

و خواست در باب رد فدک کاغذی جهت او بنویسد، عمر بن الخطاب او را از آن نوشتن منع نمود و گفت: او زنی بیش نیست از او گواه طلب باید کرد و آن حضرت ام ایمن و اسماء بنت عمیس را با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر کرد تا گواهی دادند، و ابوبکر در باب رد فدک چیزی نوشت جهت حضرت فاطمه علیها السلام.

و چون خبر به عمر رسید، کاغذ را از دست آن حضرت گرفته پاره نمود و گفت: فاطمه زن علی بن ابی طالب است، و او در این گواهی جز نفع خود منظور نیست، و گواهی دو زن کافی نیست، حضرت فاطمه علیها السلام چون کلام عمر استماع نمود گفت: آیا شما از حضرت رسول نشنیده اید که ام ایمن و اسماء بنت عمیس از اهل جنت اند؟ و هرگاه چنین باشد چگونه گواهی ایشان باطل خواهد بود، ابوبکر و عمر به سخن آن حضرت التفات نمودند.

آنگاه آن حضرت فریاد و ابتهاء بر آورد، و به خانه خود مراجعت نمود، و بعد از اندک زمانی بیمار شد، و در آن بیماری وصیت فرمود به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نگذارد که ابوبکر و عمر بر او نماز گذارند (۱).

و بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: و آیه ششم قول خدای عزوجل است (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۲) که تفسیر آن مجملاً گذشت، و این خصوصیتی است مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، و خصوصیتی است از برای آل پیغمبر نه غیر ایشان، و این خصوصیت منظور است

ص: ۲۹۶

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۲۴۸.

۲- (۲) سورة شوری: ۲۳.

که خدای تعالی حکایت نموده ذکر نوح علیه السلام را در کتاب خود (یا قَوْمٍ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) (۱).

گفت نوح علیه السلام: ای گروه من نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی را که مزد کار من باشد، تا بر شما گران آید اگر ادا کنید، یا بر من شاق نماید اگر ابا نمائید، نیست مزد من مگر بر خدا که آن ثواب آخرت است.

آورده اند که اشراف قوم می گفتند: که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم، چه نشستن ما با این گروه اراذل موجب ننگ و عار ما می شود، همچنان که کفار زمان خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله نیز همین می گفتند.

نوح علیه السلام در جواب فرمود: که نیستم من راننده آنها از نزد خود که گرویده اند به خدا و پیغمبر او، به درستی که ایشان ملاقات کننده و رسنده اند به جزای پروردگار خود، و لیکن می بینم شما را گروهی که نمی دانید قدر ایشان را.

باز آن حضرت فرمود: و ذکر نمود خدای عزوجل از هود علیه السلام که گفت:

(لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۲) ای قوم نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی، همه رسولان قوم خود را از بی طمع خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت، چه دعوت و موعظه وقتی فائده می رساند که به طمع فاسد آلوده نباشد، از این جهت فرموده اند که:

نیست مزد من مگر بر آن کس که به محض قدرت بیافرید مرا، آیا فهم نمی کنید و عقل خود را کار نمی فرمائید، تا محق را از مبطل تمیز کنید.

و گفت خدای عزوجل مر پیغمبرش را که محمد صلی الله علیه و آله است: (قُلْ - یا قوم - لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) بگو ای محمد به امت خود که نمی خواهم

ص: ۲۹۷

۱- (۱) سوره هود: ۲۹.

۲- (۲) سوره هود: ۵۱.

عوض تبلیغ رسالت از شما مزدی مگر محبت خویشان خود را، و فرض و متحتم نگردانید خدای تعالی دوستی ایشان را مگر آن که به تحقیق دانست که ایشان مرتد از دین نمی شوند، یعنی: بعد از اختیار دین کافر نمی شوند هرگز، و بر نمی گردند به گمراهی بعد از آن که اختیار هدایت نمودند ابدأ.

و دیگر جهت امر به موّدت قریبی آن است که مردی دوست است مردی را، پس می باشد بعضی از فرزندان و اهل بیت محبوب او دشمن داشته باشد مر او را، پس سالم نمی ماند از برای مرد محب دل آن مرد دوست داشته شده در دوستی، پس دوست داشت خدای عزوجلّ این را که نبوده باشد در دل رسول بر مؤمنین چیزی، پس واجب کرد بر مؤمنین موّدت ذی قریبی را، پس هر که اخذ کند این موّدت را، و دوست داشته باشد رسول را، و دوست داشته باشد اهل بیت رسول را گنجایش ندارد رسول الله صلی الله علیه و آله این که دشمن دارد او را، و کسی که ترک کند این موّدت را و اخذ آن نکند و دشمن دارد اهل بیت او را، پس بر رسول الله است این که دشمن دارد او را، به جهت آن که او ترک کرده است فریضه ای از فرائض خدای تعالی را.

پس کدام فضیلت و کدام شرف بر این مقدم است، یا این که نزدیک این شرافت تواند بود، پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

پس بر خواست رسول صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود، و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و گفت: ای مردمان به تحقیق خدای تعالی واجب گردانید از برای خاطر من بر شما واجبی را، پس آیا شما ادای آن واجب خواهید نمود؟ پس جواب نداد پیغمبر را کسی.

پس فرمود: أيتها الناس این امر واجب بر شما برای خاطر من، نیست طلا

و نقره، و نیست خوردنی و آشامیدنی، پس گفتند: کدام است بگو الحال؟ پس خواند بر ایشان این آیه را، گفتند مردمان که: اما این را پس بلی قبول کردیم، یعنی: موَدّت اقرباء تو را، پس وفا نکردند به آن اکثر مردمان.

و نفرستاد خدای عزّوجلّ پیغمبری را، مگر آن که وحی فرمود به او که:

نخواهد از قوم خود مزدی به جهت آن که خدای تعالی خود وافی و کامل می دهد مزد انبیاء را، و نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله واجب گردانیده خدای تعالی طاعتش را، و دوستی خویشانش را بر امتش، و امر نمود او را که بگرداند مزد رسالت خود را در میان امت خود، تا ادا نمایند موَدّت را در خویشان آن حضرت به معرفت فضیلتی که مقوّر و متحتّم کرده است خدای برای ایشان، به درستی که دوستی نمی باشد مگر به قدر معرفت فضل.

پس چون واجب گردانید خدای تعالی این موَدّت را، سنگین شد به مردمان از جهت سنگین بودن وجوب طاعت، پس متمسّک شدند به آن دوستی گروهی که خدای تعالی گرفته بود از ایشان پیمان بر وفای به این عهد، و عناد کردند اهل شقاوت و نفاق و برگشتند از این محبّت، و تغییر دادند آن دوستی واجب را از حدّی که قرار داده بود آن حد را خدا.

پس گفتند مفسّرین: که اقرباء رسول صلی الله علیه و آله کل از اهل عرب و اهل دعوت اویند، بر هر تقدیر که باشد الزاماً علیهم اگر اقرباء تمام امت باشند، یا جمعی که قرابت و خویشی واقعی دارند.

پس از آیه کریمه مستفاد شده است ما را که موَدّت مأموره از برای خویشان آن حضرت است، پس نزدیک ترین ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی خواهد بود از دیگران به موَدّت، و هر چند خویشی به رسول صلی الله علیه و آله نزدیک تر باشد، لزوم موَدّت به آن قدر لازم خواهد بود، مانند بنی فاطمه و بنی هاشم، و انصاف ننموده اند مردم پیغمبر را در پاس داشتن و رأفت او، و از آنچه منّت گذاشته است خدای تعالی بر

امت آن حضرت از چیز چندی که عاجز می شود زبان ها از وصف شکر بد او، این است که ایداء نرسانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق ذریتش و اهل بیتش، و بگردانند ذریه و اهل بیت را در میانه خود به منزله چشم در سر از جهت حفظ رعایت رسول صلی الله علیه و آله در میان خود از جهت محبت آن حضرت، چگونه چنین نباشد و قرآن ناطق است به لزوم محبت ذریه و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله، و می خواند مسترشدان را قرآن به این محبت.

و احادیث و اخبار ثابت است به آن که ذریه و اهل رسول اهل مودت اند، و ایشان اند که واجب کرده است خدای تعالی دوستی ایشان را، و گردانیده است این دوستی را مزد رسالت، و وعده داده است محبت ایشان را به جزای خیر، پس وفا نکرد احدی به این مودت، و این مودت ذریت اهل بیت را اتیان نمی کند احدی که مؤمن و مخلص باشد، مگر آن که مستوجب شود بهشت را از جهت قول خدای تعالی در این آیه که (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) (۱).

و آنان که گرویده اند و کرده اند کارهای ستوده، در مرغ زارهای بهشته باشند، یعنی: در مواضع خوش تر از بقعه های بهشت، از حیث انبوهی اشجار مخضره و نباتات ناضره، مر ایشان را است در بهشت آنچه خواهند و آرزو کنند نزد پروردگار خود.

و مراد از نزد خدا قرب رتبه است نه قرب مسافت، آنچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت آن است فضل بزرگ و نعمت بی شمار که در جنب آن نعیم فانی دنیا به غایت حقیر و بی اعتبار است (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) مفسر

ص: ۳۰۰

او مبیناً آن ثواب عظیم آن است که مژده می دهد خدا بدان بندگان خود را که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته، تا به سبب این سرور بهجت در مراسم عبادت افزایشند، و در وظایف طاعت جد و جهد به تقدیم رسانند.

در کشفاف و غیره مذکور است که: روزی انصار اظهار افتخار می کردند بر قریش، ابن عباس رضی الله عنه - و به روایتی عباس - مرایشان را گفت: ما را فضل و مزیت ثابت است بر شما.

رسول صلی الله علیه و آله چون این شنید، به مجلس ایشان آمد و فرمود که: ای معشر انصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را به واسطه من عزیز و ارجمند گردانید؟ گفتند: بلی، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نه شما گمراه بودید حق تعالی به سبب من شما را هدایت داد؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

بعد از آن گفت: چرا جواب من نمی دهید؟ گفتند: چه بگوئیم یا رسول الله؟ فرمود: در جواب من بگوئید که: نه قوم تو را اخراج کردند و از نزد خود براندند، پس ما تو را جا دادیم و در پناه خود آوردیم، و نه قوم تکذیب تو کردند و ما تصدیق تو نمودیم، و نه تو را مخدول ساختند پس ما تو را نصرت دادیم.

و بر همین طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تعداد اوصاف جمیله ایشان می نمود، تا همه به زانو در آمدند و گفتند: یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد، و همه مالها که داریم از آن خدا و رسول الله است، اگر اجازت فرمائی اموال خود را به طیب نفس به خادمان عتبه علیه تسلیم تا در حوائج خود صرف نمائی، و خاطر عاطر را از ممّ اخراجات فراغتی حاصل شود، این آیه آمد که بگو ای محمّد مر اهل ایمان را که نمی خواهیم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی، غرض از ایمان و عملهای صالح که در آیه شریفه به لفظ «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» تا آخر آیه واقع شده این موّدت است به حسب تفسیر و بیان (۱).

ص: ۳۰۱

پس گفت ابوالحسن علیه السلام: که حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از پدرانش، از علی بن الحسین حضرت سید الساجدین و نور العارفین امام زین العابدین علیه السلام:

که جمع شدند مهاجرین و انصار نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفتند: یا رسول الله از جهت تو مؤوتی یعنی ثقل و گرانی هست در نفقه و اخراجات در کسانی که می آمدند از رسولان اطراف، و این اموال ما با خونهای ما حاضر است، حکم فرما در این اموال و دماء، حال کونی که باز و مأجوری، یعنی: در حکم تو حیف و میلی نیست، و خدای تعالی تو را بر این حکم مزد خواهد داد، هر چه را خواهی بده، و هر چه را خواهی نگاه دار، که بر تو هیچ حرجی و باکی نیست.

فرمود سید الساجدین علیه السلام: که آنگاه فرستاد خدای تعالی جبرئیل را بر آن حضرت، پس گفت: یا محمد (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ) تا آخر، یعنی: بگو ای محمد به امت که مزدی که من در رسالت می خواهم از شما آن است که محبت داشته باشید خویشان مرا بعد از من.

پس بیرون آمدند مردم و گفتند منافقان: نگردید باعث ترک نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی را که ما عرض کردیم بر او مگر از جهت برانگیختن و رغبت فرمودن ما به دوستی اقرباء خودش، بعد از او نیست این مگر چیزی که افتراء نموده است آن را رسول صلی الله علیه و آله در این مجلس، و بود این کلام از ایشان عظیم.

پس فرستاد خدای تعالی این آیه را (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱).

یعنی: بلکه گویند: بر بسته است محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بر خدا، یعنی: آن را از نزد خود گفته و به خدا نسبت داده، بگو ای محمد مر ایشان را که اگر قرآن را از جانب خود انشاء نموده ام بر فرض محال، پس آن معصیتی باشد در غایت

ص: ۳۰۲

عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد، و چون آن عقوبت بر من نازل گردد شما مالک نتوانید شد، و قادر نخواهید بود برای من از عذاب خدا چیزی را.

پس چگونه به جهت نصیحت نمودن و اشفاق برای شما در این امر خطیری که افتراست بر خدا جرأت کنم، و بر این معصیت عظیم اقدام نمایم، و به استظهار و استعانت کدام شما خود را در مظنه عقوبت اندازم، پس در وعید ایشان می فرماید: که خدا داناتر است به آنچه شروع می کنند در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افتراء به آن، کافی است خدا در هر حالتی که گواه است میان من و شما برای من گواهی دهد به تصدیق کلام من و بر شما به تکذیب و عناد و اصرار، و اوست آمرزنده کسی را که از شرک و کفر رجوع کند، و مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد.

پس فرستاد به سوی ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت: آیا سخنی گفته اید؟ پس گفتند: بلی واللّه یا رسول الله، به تحقیق که گفتند بعضی از ما کلام درشتی که بد آمد ما را، پس خواند بر ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه مذکوره را، پس گریستند و شدید شد گریه ایشان.

پس فرستاد خدای تعالی این آیه را (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ) (۱) یعنی: و او آن کسی است که به محض فضل قبول می کند توبه را از بندگان خود، یعنی: هر گاه بنده ای به او باز گردد و از گناه نادم شود، و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از او، در می پذیرد و در می گذرد از بدیها اگرچه ذنوب کبیره باشد، یعنی: بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در می گذراند، و می دانند آنچه می کنند از بدی و نیکی، و حفص به «تاء» می خواند، یعنی: خدا می داند آنچه شما می کنید از گناه و توبه، پس هر یک را به جزا و سزای خود می رساند.

ص: ۳۰۳

صاحب خلاصه المنهج گفته: بدان که توبه عبارت است از ندامت بر معاصی ماضیه، و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله، و آن به اجماع امت واجب است، به جهت وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب، و به جهت وجوب دفع ضرر که آن عقاب است با وقوع خوف آن، و چون دفع ضرر واجب است، پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب بود.

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده: که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در آمد، و دو رکعت نماز بگذارد، و گفت: اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که ای اعرابی سرعت زبان بر استغفار مظنه توبه مکذوبان است، از این نوع توبه توبه کن، گفت: یا امیرالمؤمنین توبه به چه معنی است؟

فرمود: اسم چیزی است که مشروط است به شش شرط: ندامت از گناه گذشته، و قضا کردن فرائض، و ردّ مظالم با صاحب خود، و اذابت نفس در طاعت همچنان که تربیت آن کرده در معصیت، و چشاندن به نفس تلخی طاعت را همچنان که چشانیده به او شیرینی معصیت، و گریه کردن بدل هر خنده ای که از تو صادر شده.

و شبهه ای نیست در این که این شروط کمال توبه است؛ زیرا که در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت گذشته، و عزم بر عدم عود در زمان آینده کافی است، تمام شد آیه ششم.

و اما آیه هفتم، پس قول خدای عزوجل است که (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۱) به درستی که خدا و فرشتگان او درود می فرستند بر پیغمبر عالی مقدار، ای کسانی که گرویده اید به

ص: ۳۰۴

خدا و رسول صلوات دهید بر او، و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی، یا تسلیم نمائید خود را و انقیاد او را مرعا دارید.

صلوات از خدای تعالی رحمت است، و از غیر او طلب رحمت، و نزد جمعی از جانب او رحمت، و از ملائکه استغفار، و از مؤمنان دعا.

و گفته اند که: معنی «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» آن است که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا به اعلاء دین، و اظهار دعوت، به طریق یقین، و اعظام ذکر، و ابقاء شریعت، و در آخرت به قبول شفاعت او در شأن امت، و تضعیف ثواب، و اظهار فضل او بر اولین و آخرین، و تقدیم او بر کافه انبیاء مرسلین، و لهذا گفتند: که تعظیم و تکریم حق تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به کریمه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) زیاده است از تعظیم آدم علیه السلام به سجود آدم.

در خلاصه مسطور است: از کعب بن عجره روایت است که بعد از نزول این آیه گفتیم: یا رسول الله ما می دانیم که سلام را چگونه به تو کنیم، کیفیت صلوات را بیان فرما، فرمود: که بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، کما صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وبارک علی محمد و آل محمد، کما بارکت علی إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

بعد از آن فرمود: که حق تعالی بر من دو فرشته را موکل کرده، تا هر که هر جا نام من برد و بر من صلوات دهد، آن دو فرشته گویند: غفر الله لك، بیامرزد تو را خدا، و فرشتگان آمین گویند، و اگر بر من صلوات ندهد آن دو فرشته گویند: لا غفر الله لك، بیامرزد تو را خدا، و فرشتگان آمین گویند.

و از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که هر گاه صلوات فرستید، باید که آن بر وجه احسن باشد، چه شاید که آن بر شما رد کرده شود، گفتند: یا بن مسعود

طریق آن را به ما تعلیم فرما، گفت: بگو اللهم اجعل صلواتک ورحمتک وبرکاتک علی سید المرسلین، وإمام المتّقین، وخاتم النبیین، محمّد عبدک ورسولک، إمام الدین، وقائد الخیر، رسول الرحمة، اللهم ابعته مقاماً یغبطه الأولون والآخرون، اللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد، كما صلّیت علی إبراهیم وآل إبراهیم، إنک حمید مجید.

انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده که روزی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت را بسیار شادان و فرحان دیدم، گفتم: یا رسول الله در هیچ روزی به این مرتبه تو را خوشحال ندیدم که امروز دیدم، فرمود: که چگونه شادان و خوش دل نباشم که اکنون جبرئیل نزد من بود، و گفت که: حق تعالی فرمود که: هر که یک بار بر تو صلوات فرستد، من به جهت آن ده بار صلوات فرستم، و ده سیئه از او محو کنم، و ده حسنه برای او بنویسم.

و در عدّه الداعی مذکور است که ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که هر که نزد او نام من مذکور شود و او صلوات بر من نفرستد حق تعالی او را از راه بهشت دور گرداند(۱).

و ابن قداح از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که مردی دست به در خانه کعبه زده بود و می گفت: اللهم صلّ علی محمّد، آن حضرت فرمود: صلوات را منقطع و دنباله بریده مگردانید، و بر حقّ ما ظلم مکنید و بگوئید: اللهم صلّ علی محمّد وأهل بیته(۲).

و جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: بنده ای از بندگان خدا در آتش

ص: ۳۰۶

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۴۹.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۴۹-۱۵۰.

دوزخ مدّت هفتاد خریف معذب بود، و خریف بمعنی هفتاد سال است، چنان چه چهار هزار و نهصد سال بود، و در این مدّت استغاثه می کرد به خدا، و او را سوگند می داد تا او را از عذاب دوزخ برهاند، مژده راحتی در این مدّت به او نمی رسید.

پس گفت: به حقّ محمّد و اهل بیته لَمّا رحمتی. بار خدایا به حقّ محمّد و اهل بیت او که بر من رحم کن، به جبرئیل علیه السلام وحی رسید که: فرود آی به سوی بنده من، و او را از دوزخ بیرون آر، گفت: یا إله العالمین، چگونه نزد او روم که او در میان آتش است، فرمود: که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد.

پس گفت: بار خدایا این بنده در کدام موضع است از دوزخ؟ ندا رسید که در چاهی است از سجّین، پس در آن هبوط کرد، دید که روی او را به قدم او بسته اند به زنجیر آتشین، و به شدّت عذاب گرفتار است، به او گفت: که چند سال است که به آتش دوزخ گرفتاری؟ گفت: نمی دانم، و از غایت درازی مدّت و شدّت عذاب آن را نتوانم شمرد، پس او را از آن مکان بیرون آورد.

حقّ تعالی به او ندا کرد: که ای بنده من چند بار به من استغاثه کردی و سوگند دادی در آتش؟ گفت: به جهت کثرت عدد آن نتوانم نمود، حقّ تعالی فرمود: به عزّت و جلال من که اگر محمّد و اهل او را وسیله نجات خود نمی کردی من مدّت مکث تو را در دوزخ دراز می کردم، لیکن بر خود واجب کرده ام که هیچ بنده مطلوب خود را از من سؤال نکند به وسیله محمّد و اهل بیت او مگر که انجام نموده آنچه کرده باشد او را بیامرزم، پس امروز از سر جرم تو گذشتم، و قلم عفو بر جمیع گناهان تو کشیدم (۱).

ص: ۳۰۷

سلمان فارسی - رضی الله عنه - روایت کرده که: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: که حق تعالی به بندگان خطاب می کند که: آیا هیچ کس نیست مر شما را که عرض حوائج نماید نزد من به وسیله آن شخص که مکرم و مقرب است نزد من تا انجاح نمایم حوائج او را؟ بدانید که اکرم خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد صلی الله علیه و آله است، و برادر او علی علیه السلام، و بعد از او ائمه هدی که وسائل اند به من، پس هر که به وسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که او وصول منفعت باشد به او، یا دفع بلیه باشد و مضرت از او، من آن را روا گردانم بهتر و نیکوتر از آن که استشفاع نماید به اعزّه خلق نزد شخصی تا آن شخص به جهت این شفاعت انجاح حوائج آن نماید.

قومی از اهل نفاق که این حدیث از سلمان فارسی - رضی الله عنه - شنیدند بر سبیل استهزاء به او گفتند: که یا ابا عبدالله چرا سؤال نمی کنی از خدا به وسیله محمد و آل محمد که تا تو را از اغنیای مدینه گردانند، و بهتر از ایشان؟

سلمان گفت: که من به وسیله ایشان از خدا سؤال کردم آن چیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست، و آن سؤال من بود از خدای تعالی به وسیله ایشان به آن که زبانی ذاکر به من کرامت فرماید تا ثناء او گویم، و یاد آلاء او نمایم، و قوت بدنی به من عطا نماید تا متحمل مصائب تواند شد، و حق سبحانه و تعالی اجابت این ملتمس من نمود که صد هزار هزار بار افضل از همه دنیاست و خیرات آن (۱).

و محمد بن بابویه به اسانید صحیحه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلام، روزی زلیخا از حاجبان بارگاه او اجازت خواست تا نزد او رود، وی را گفتند: مبادا از جانب او به تو آسیبی رسد به جهت اموری که میان تو و او واقع شده، گفت: من نمی ترسم از کسی که از خدا می ترسد.

ص: ۳۰۸

چون بر یوسف علیه السلام داخل شد، یوسف علیه السلام او را گفت: که ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شده؟ جواب داد: الحمد لله، سپاس مر خدای را است که پادشاهان را به جهت معصیت بنده گرداند، و بندگان را به جهت طاعت پادشاه.

گفت: ای زلیخا چه تو را بر این چیز داشت که از تو صادر شد؟ گفت: نیکوئی روی تو، فرمود: چه حال داشته باشی وقتی که پیغمبری را به بینی که او را محمد گویند در آخر الزمان، که روی او از روی من زیباتر و ملیح و نمکین تر باشد، و خلق او از خلق من بهتر، و سماحت و جوان مردی او از من بیشتر، زلیخا گفت:

راست گفتمی، یوسف گفت: از کجا دانستی که من راست گفتم؟

گفت: به جهت آن که چون یاد او کردی دوستی او در دل من جا گرفت، حق تعالی به یوسف علیه السلام وحی کرد: که به تحقیق که او راست گفت، و من او را دوست خود گرفتم به جهت دوستی او به محمد، پس امر کرد به یوسف علیه السلام تا متزوج شد به زلیخا(۱).

و از اینجا معلوم شد که به مجرد ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و توسل به آن بدون صلوات بر او، موجب نجات مرام و مقاصد می شود، چه جای آن که به واسطه صلوات بر او و بر اهلش و متوسل شدن به ایشان به این نوع که: اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا.

جابر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که: فرشته ای از فرشتگان در خواست نمود از خدای تعالی تا شنیدن آواز بندگان به او کرامت نماید، حق تعالی این مرتبه را به او داد که هر چه بندگان گویند او شنود، تا روز قیامت هیچ بنده مؤمن نگوید که «صَلِّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ» مگر که این فرشته گوید:

وعلیک السلام، و بعد از آن پیغمبر را گوید که: فلان بنده بر تو سلام می فرستد، آن

ص: ۳۰۹

حضرت صلی الله علیه و آله گوید که: وعلیه السلام (۱).

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که: قوت سمع اصوات عباد را به چهار مخلوق داده اند، و آنها حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است، و جنت، و نار، و حورعین، پس هر گاه بنده فارغ شود از نماز، باید که بر آن حضرت صلوات فرستد، و سؤال جنت کند از حضرت عزت، و استجاره نماید از نار، و سؤال تزوج کند از او به حورعین، چه هر گاه بر رسول و آل او صلوات بفرستد دعای او مستجاب شود، و هر که سؤال جنت کند جنت گوید: بار خدایا آنچه این بنده طلبیده به او ده، و هر که از آتش زینهار خواهد آتش گوید: خداوندا آنچه بنده از آن زینهار می خواهد وی را زینهار ده، و هر که سؤال حوریان کند گویند بار خدایا عطا کن به او آنچه از تو طلبیده (۲).

و محمد بن مسلم از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و به تحقیق که در روز حساب عمل وی را در ترازوی عمل او نهند راجح نشود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صلواتی را که آن مرد بر او و آل او فرستاده باشد در کفه ترازوی عمل وی نهد راجح گردد (۳).

و هشام بن سالم از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: دعاء داعی همیشه در پرواز باشد، یعنی: مستجاب نگردد، تا آن که بر محمد و آل محمد صلوات دهد (۴).

و نیز از آن حضرت مروی است که: هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند، آن

ص: ۳۱۰

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲.

۳- (۳) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۲-۱۵۳.

۴- (۴) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۳.

دعا بر بالای سر او پرواز کند، و به آسمان نرود که موضع قبول اجابت است، مگر به ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و آل او، پس چون داعی متذکر به نام عافیت فرجام ایشان شود به مرتبه قبول رسد(۱).

و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که را به خدا حاجتی باشد، باید که ابتدا به صلوات کند بر محمد و آل محمد، و بعد از آن حاجت خود را از او بخواهد، و ختم آن نماید به صلوات بر محمد و آل محمد، پس به تحقیق که خدا از آن بزرگوارتر و کریم تر است که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان آن را واگذارد، چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمی ماند، و در معرض قبول می افتد(۲). تا اینجا کلام تفسیر است.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: و می دانستند معاندون از ایشان این را که چون نازل شد این آیه، بعضی گفتند: یا رسول الله به تحقیق که می دانستیم سلام بر تو، پس چگونه است صلوات بر تو؟ فرمود رسول صلی الله علیه و آله: می گوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إِنَّک حمید مجید. پس آیا در میان شما ای گروه مردمان در این خلافتی هست؟ گفتند: نه خلافتی نیست.

گفت مأمون: که این خبری است که نیست در او خلافتی اصلاً، و بر این است اجماع امت، مأمون گفت: آیا نزد تو در آل چیزی هست روشن تر از این در قرآن؟

گفت: ابوالحسن علیه السلام: بلی، گفت: خبر دهید مرا از قول خدای تعالی که فرموده: (یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ)

ص: ۳۱۱

۱- (۱) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۴.

۲- (۲) عدّه الداعی ابن فهد حلّی ص ۱۵۴.

پس که را اراده فرموده است از گفتن یس؟ گفتند علما: یس محمد صلی الله علیه و آله است، و شک نکرده است در این کسی.

بدان که در تفسیر یس از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که یس اسمی است از اسماء سید المرسلین صلی الله علیه و آله. و محمد بن مسلم از حضرت امام محمدباقر صلوات الله علیه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را دوازده اسم است، از آن جمله در قرآن پنج اسم واقع شد: محمد، و احمد، و عبدالله، و نون، و یس (۱).

و این که اهل البیت آن حضرت صلی الله علیه و آله را آل یس می خوانند تأیید این قول می کند، و نزد بعضی دیگر از علماء یس از اسماء قرآن است، یا نامی از نامهای الهی.

و ابوبکر و زاق روایت کرده که: یس به معنی یا سید الأولین و آخرین است، یعنی ای بهترین جمیع موجودات (۲).

در بعضی تفاسیر در سبب نزول یس مسطور است که آورده اند که: کفار مکه گفتند: که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی، از نزد خود می گوئی آنچه می گوئی، و به خدا نسبت می دهی، حق تعالی به جهت ردّ قول ایشان فرمود: که ای بهترین جمیع موجودات به حق قرآن محکم استوار از نقص و عیب، و یا ناطق به حکمت و یا حکم کننده به حق میان جمیع عالمیان، به درستی که تو بی شک و شبهه از جمله فرستادگانی به راه راست که دین اسلام است. تمّ التفسیر.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: که عطا کرده است خدا محمد و آل محمد را از این فضیلتی که نمی رسد کسی نهایت وصف آن را مگر کسی که به فکر عمیق

ص: ۳۱۲

۱- (۱) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۸: ۱۹۵.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۸: ۱۹۸.

در یابد او را، و آن عطا این است که خدای عزوجل سلام نکرده است بر احدی مگر بر انبیاء علیهم السلام.

پس فرموده است خدای تعالی: (سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ) سلام و تحیت از جانب ما بر نوح علیه السلام است در میان عالمیان، و فرموده است خدای تعالی: (سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ) سلام و تحیت از جانب خدا بر ابراهیم است، و فرموده است: (سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُوْنَ) سلام و تحیت بر موسی و هارون است، و فرموده سلام بر آل نوح، و نگفته است سلام بر آل ابراهیم، و نگفته سلام بر آل موسی و هارون، و فرموده است: (سَلَامٌ عَلٰی اِلِیَاسِیْنَ) یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله.

پس گفت مأمون: به تحقیق که می دانستم که در معدن نبوت است شرح این و بیانش، این آیه هفتم است.

و اما آیه هشتم، پس قول خدای عزوجل است (وَ اعْلَمُوْا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی) (۱) که تفسیر آن قبل از این مسطور شد.

پس مقرون ساخته است خدای تعالی سهم ذی القربی را با سهم خود به سهم رسول الله صلی الله علیه و آله، پس این است فصلی باز و فرقی میان آل و امت از برای آن که گردانیده است خدای تعالی ایشان را در مکان و مرتبه ای، و گردانیده است مردمان را در مرتبه پست تر از این، و راضی شده است از برای ایشان چیزی که راضی شده است از برای نفس خود، و برگزیده است آل را در آن، پس ابتدا کرده

ص: ۳۱۳

است به نفس خود، و بعد از آن مثنی کرده است به رسول خودش، بعد از آن به ذی القربی.

پس هر چه بوده است از فیء و غنیمت و غیر اینها از چیز چندی که راضی شده خدای عزوجل از برای نفس خود، پس راضی شده است آن را از برای آل رسول، پس فرموده است و قول او راست و درست: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى).

پس این تأکیدی است، و استوار نمودن حکمی است مؤکد، و اثری است قائم از برای آل محمد تا روز قیامت در کتاب خدای تعالی که ناطق است آن چنان کتابی که نیاید به آن هیچ باطلی، نه برابر او و نه از خلف او.

یعنی: از هیچ جهت باطلی به سوی آن راه نیابد، نه به طعن طاعن، و نه به تأویل مبطل مطعون، و متأول نگردد، چه هر که در صدد طعن و ابطال آن در آمد قول او محقوق و تأویل او زایل او مضمحل و نابود شد، و به عذاب سرمدی و عقوبت ابدی گرفتار شد، قرآنی که فرو فرستاده شده است از نزد خدائی که داناست به جمیع حکم و مصالح خلقان، ستوده شده به انعام نعم بر بندگان، که از جمله آن انزال قرآن است که از اعظم نعم است.

و بدان که فیء مالی را گویند که از کفار به مسلمانان انتقال یافته باشد به دون خیل و رکاب.

چنان چه در بعضی از تفاسیر مسطور است که اموالی را که ائمه و حکام شرع در آن تصرف دارند سه نوع است:

یکی: آن است که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکات، و حکم آن در آیه صدقات مبین شده، حیث قال: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ) (۱).

دوم: غنائم است که از کفار به تیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه، و حکم

ص: ۳۱۴

آن نیز در آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) تا آخر معلوم شد.

سیم: فیء است، و آن مختص رسول باشد در حال حیات وی، و بعد از وی کسی را که قائم مقام وی باشد از ائمه هدی، و ایشان به هر کس که خواهند دهند بر حسب مصلحت، و به اجماع فقهای ما مستحقان فیء و خمس بنو هاشم اند از فرزندان ابوطالب و عباس. تم کلام التفسیر.

بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: و امّا قول خدای تعالی که فرموده است (وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ) به درستی که یتیم هر گاه تمام شود یتیمی او بیرون می رود از حکم غنائم، و نخواهد بود مر او را در آن غنیمت نصیبی، و همچنین مسکین هر گاه منقطع شود درویشی و فقر او، نخواهد بود از برای او نصیبی از غنیمت، و حلال نیست او را گرفتن مال غنیمت، و حصّه ذی القربی ثابت است تا روز قیامت، و رسد و حصّه از برای غنی و فقیر ایشان هست از جهت آن که نیست احدی غنی تر از خدای عزوجلّ و نه از رسولش.

و مخفی نماند که از این احتجاج رضوی مستفاد می گردد که موافق آیه، شرط نشده که بنی هاشم در اخذ خمس باید فقیر و مسکین باشند، بلکه به اغنیای ایشان ایضاً داده می شود، و جمعی از فقهاء به این فقره از حدیث مذکور احتجاج به این مطلب نموده اند، واللّه تعالی یعلم.

و از آنچه آن حضرت علیه السلام می فرماید که سهم ذی القربی قائم است تا روز قیامت از جهت غنی و فقیر ایشان، به سبب آن که کسی غنی تر از خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست، مؤید به قول علامه رحمه الله که در تذکره الفقهاء ایراد نموده در مبحث خمس که: وقال بعض علمائنا: يقسم خمسة أقسام: سهم لله، وسهم لرسول الله، وسهم لذی القربی إلى آخره (۱).

واز حضرت امام موسی علیه السلام در همان مبحث نقل نموده که: الذین جعل الله لهم

ص: ۳۱۵

الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه وآله، وهم بنو عبدالمطلب الذكر والأُنثى منهم(١).

و در کتاب مختلف علامه رحمه الله در همین مبحث از حضرت ابی الحسن الأول علیه السلام نقل نموده این حدیث را به این نحو که: قال: وهؤلاء الذين جعل الله لهم الخمس هم قرابه النبي صلى الله عليه وآله، وهم بنو عبدالمطلب أنفسهم الذكر والأُنثى منهم، ليس فيهم من أهل بيوتات قريش ولا من العرب أحد(٢).

و در کتاب فقه القرآن در آیه خمس واقع است که: عن ابن عباس ومجاهد:

ذوالقربی بنوهاشم(٣)

و در آن کتاب است که: اگر کسی گوید که تعمیم نمودن به اقارب و جمیع بنی هاشم لفظ «ذو القربی» را که در آیه شریفه واقع شده، مستلزم آن است که عطف شیء بر نفس شود، و تضعیف آن نموده به این نحو که: فضعیف وذلك غير لازم؛ لأنَّ الشیء وإن لم يعطف على نفسه، فقد يعطف صفة على اخرى والموصوف واحد(٤).

یعنی: اگر موصوف شیء واحد باشد که بنی هاشم اند، اوصاف ایشان مختلف است که عطف شده، پس عطف شیء بر نفس نیست.

و در شرح ارشاد ملا احمد اردبیلی، در این مبحث واقع است که در نصف آخر شریک اند غیر هاشمی، یعنی: بنی مطلب و ایتم از مسلمین و مساکین و ابن سبیل مسلمین همه موافق مذهب ابن جنید، پس ذی القربی شامل جمیع بنی هاشم خواهد بود، و غنی و فقیر ایشان در نصف اول موافق حدیث رضویه شریک خواهند بود(٥).

ص: ۳۱۶

۱- (۱) تذکره علامه حلی ۵: ۴۳۴.

۲- (۲) مختلف الشیعه علامه حلی ۳: ۳۳۰.

۳- (۳) فقه القرآن راوندی ۱: ۲۴۴.

۴- (۴) فقه القرآن راوندی ۱: ۲۴۶.

۵- (۵) مجمع الفائده اردبیلی ۴: ۱۸۶.

و در کتاب مختلف در مبحث خمس واقع شده: ونقل السيد المرتضى - رضى الله عنه - عن بعض علمائنا أن سهم ذى القربى لا يختص بالإمام عليه السلام، بل هو لجميع قرابه الرسول صلى الله عليه وآله من بنى هاشم.

قال فى المختلف: ورواه ابن بابويه - رحمه الله تعالى - فى كتاب المقنع وكتاب من لا يحضره الفقيه، وهو اختيار ابن الجنيد، ويدل عليه مضافاً إلى إطلاق الآية الشريفه قوله صلى الله عليه وآله فى صحيحه ربعى المتقدم: ثم تقسم الأربعة الأخماس بين ذوى القربى واليتامى والمساكين وأبناء السبيل.

وما رواه ابن بابويه رحمه الله عن زكريا بن مالك الجعفى أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) فقال: أمّا خمس الله عزوجل، فللرسول يضعه فى سبيل الله. وأمّا خمس الرسول، فلاقاربه، وخمس ذوى القربى فهم أقرباؤه، واليتامى يتامى أهل بيته، فجعل هذه الأربعة الأسهم فيهم.

وأما المساكين وأبناء السبيل، فقد عرفت أننا لا نأكل الصدقه ولا تحل لنا، فهى للمساكين وأبناء السبيل. وهذه الروايه وإن كانت ضعيفه السند بجهاله الراوى، إلا أن ما تضمنته من اطلاق ذى القربى تطابق ظاهر التنزيل (1).

واعلم أن الآية الشريفه إنما تضمنت ذكر مصرف الغنائم خاصه، إلا أن الأصحاب قاطعون بتساوى الأنواع فى مصرف، واستدل عليه فى المعبر بأن ذلك غنيمه، فتدخل تحت عموم الآية، ويتوجه عليه ما سبق، وربما لاح من بعض الروايات اختصاص بعض خمس الأرباح بالإمام عليه السلام، ومقتضى روايه أحمد بن

ص: ٣١٧

محمّد المتقدّمه أنّ الخمس من الأنواع الخمسه تقسّم على الستّه الأسهم، لكنّها ضعيفه بالإرسال، والمسأله قويه الإشكال، واللّه تعالى أعلم بحقيقه الحال.

پس از آنچه مرقوم شده ظاهر می گردد که ذو القربی موافق این احادیث به بنی هاشم تفسیر شده، و از شرح ارشاد معلوم می گردد چنانچه مذکور شد که غیر بنی هاشم در نصف آخر خمس نحوی شریک اند، و از کتاب مختلف مستفاد شد که از مساکین و ابناء سبیل غیر بنی هاشم منظور است که صدقه بر ایشان حرام است، و منظور از ایتمای بنی هاشم است.

و جمعی از فقهاء تصریح نموده اند که در ایتمای ایشان که در آیه واقع است فقر در کار نیست، بلکه به غنی ایشان نیز داده می شود خمس.

و در مختلف علامه رحمه الله در مبحث خمس واقع است که: مسأله قال الشيخ فی المبسوط: لا يعتبر فی الیتیم الفقر، واختاره ابن إدريس، واحتجّ الشيخ بالعموم، وبأنّ اعتبار الفقر يقتضى تداخل الأقسام، فإنّه لو اشترط فيه الفقر لكان داخلاً تحت المساکین (۱).

و در سایر کتب مبسوطه نیز این معنا نقل شده، پس از مضامین مرقومه، و موافق مذهب جمعی که ذو القربی را به بنی هاشم تفسیر نموده اند، و بعضی مساکین و ابن سبیل را بر بنی هاشم حمل نموده اند، و در یتیم که از بنی هاشم باشد فقر شرط ننموده اند، و اگر داخل فقراء غیر بنی هاشم باشد بر او عطا توان نمود، در این حدیث رضویه احتمال دارد که منظور از یتیم و مسکین و ابن سبیل غیر بنی هاشم باشد، یا آن که بعد از یتیمی و فقر و ابن سبیل بودن از این راه بر ایشان حلال نباشد خمس اگرچه به سبب قرابت حلال باشد، و غنی و فقیر ایشان از این جهت مساوی باشند.

حاصل آن که از آنچه مرقوم شده رفع استبعاد می شود، و بر صاحبان

ص: ۳۱۸

بصیرت توجیہات موجہ به نظر می آید که محمل حلّ این حدیث می تواند شد، و موجب تقویت عظیم جهت این معنا می گردد.

و ایضاً حضرت می فرمایند: که پس گردانید از برای نفس خود از غنیمت رسدی، و از برای رسولش صلی الله علیه و آله رسدی، پس آنچه راضی شد از برای خود و رسولش، راضی شد آن را از برای ذی القربی، و همچنین فیء آنچه راضی شد از برای نفس خود و از برای نبیش، راضی شد آن را از برای ذی القربی به نحوی که این حکم را جاری ساخت از برای ایشان در غنیمت.

پس ابتدا کرد به نفس خود جلّ جلاله، بعد از آن به رسول خود، بعد از آن به ذی القربی، و مقارن گرانید سهم ذی القربی را به سهم خدا و سهم رسولش، و همچنین در طاعت فرموده است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پس ابتدا کرد به نفس خود، بعد از آن به رسولش، بعد از آن به اهل بیت رسولش، و در تفسیر آیه سابقاً سمت تحریر یافت.

و همچنین است آیه ولایت (إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) پس گردانید خدای عزوجلّ ولایت ایشان را به اطاعت رسول مقرون به طاعت خود، مثل آن که گردانید سهم ذی القربی را با سهم رسول مقرون به سهم خود و غنیمت و فیء.

تفسیر آیه مذکوره این است که: خدای تعالی در بیان اوصاف حمیده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می فرماید: که به تحقیق اولی به تصرّف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست و فرستاده تو که محمد صلی الله علیه و آله است، و آن کسانی که ایمان آورده اند که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس بزرگوار و افزون و متعالی است خدای تعالی، چه بسیار عظیم است نعمت خدا بر اهل بیت نبوت، پس چون آمد قصه صدقه منزّه و پاک گردانید نفس خودش و رسولش را، و منزّه و پاک گردانید اهل بیت رسولش را، پس گفت: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ).

یعنی: جز این نیست که صدقات - یعنی: زکات - مفروضه مر درویشان راست و بیچارگان، و هر دو شریک اند در این که قدرت نداشته باشند بر مؤونت سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود، و اگرچه فقیر پریشان حال تر است نزد بعضی، به این معنا که اصلاً مال و کسب نداشته باشد، و مسکین نیکو حال تر که او را کسبی باشد، و لیکن کافی نباشد در مؤونت سنه.

در تفاسیر مسطور است که: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مسکین از فقیر بد حال تر است. و قول آن حضرت علیه السلام نصّ است در این باب، و قول ائمه لغت نیز موافق این است، و فایده خلاف ظاهر نمی شود در باب زکات، به جهت اجزای اعطای به هر یک از ایشان، بلکه ظهور فائده آن در افضلیت عطاست، و در کفّارات و نذر و وقف و وصیت گاهی که ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده باشد، و دیگر صدقات مر عمل کنندگان راست بر آن.

یعنی: جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن، و قومی را که الفت داده شده است دلهای ایشان، و آنها جمعی از اشراف کفّار بودند که رسول صلی الله علیه و آله سهمی از زکات به ایشان می داد تا بر دین اسلام الفت گیرند به کثرت قبیله و اتباع خود، و استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان، و منع کفّار نمایند از داخل شدن در ثغر مسلمانان، و نزد امامیه حصّه ایشان و عاملان موقوف است بر وجود امام عادل.

و قول معتمد آن است که مؤلفه اعم از کفار و ضعفاء اسلام اند، و اگرچه اختصاص ایشان به اهل کفار اشهر است میان اصحاب.

و در روایت آمده که صفوان بن امیه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا عطا می داد، و اوّل در همه جهان کسی را از او دشمن تر نداشتم، پس او چندان چیزی به من داد که از او دوست تر کسی را در دنیا نداشتم.

و دیگر زکات برای مصرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از بندگی، و نزد اصحاب ما مراد بندگان مؤمن اند که در تحت شدت باشند، یا بنده ای که به مال زکات بخرند و آزاد کنند اگرچه در تحت شدت نباشد، لیکن به شرط عدم مستحقّ، و یا مکاتبان که از ادای مال الکتابه عاجز شده باشند.

و دیگر وام داران مفلس که قرض گرفته باشند، و در غیر معصیت صرف کرده باشند در نفقه واجب یا مندوب، یا در معاش مباح، و دیگر صرف زکات در راه خداست به این که بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب بخرند و جهاد کنند در راه خدا، خواه غنی باشند یا فقیر، و یا بر عمارت ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب.

و دیگر برای صرف آن در مسافر و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد، و چیزی نداشته باشد که به شهر خود معاودت کند، و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد، و امّا ضعیف نزد بعضی داخل اند در این سبیل، حاصل که زکات فرض کرده شده است برای جماعت مذکوره فرض کردن ثابت از جانب خدای تعالی.

پس حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: آیا می یابی در چیزی از این صدقه که خدای عزوجلّ نام برده باشد از برای خود، یا از برای رسولش، یا از برای ذی القربی، از جهت این که چون منزّه ساخته خدای تعالی نفس خودش را از صدقه، و منزّه ساخته رسولش را، و منزّه ساخته اهل بیت رسولش را، نه تنزیه

تنها، بلکه حرام گردانیده بر ایشان صدقه را از برای آن که صدقه حرام است بر محمد صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت.

و این صدقه چرکهای دستهای مردم است، حلال نیست از برای محمد صلی الله علیه و آله و آلش، به جهت آن که ایشان پاک کند به تطهیر خدا از هر چرک و ریمی، چون پاک گردانید ایشان را راضی شده است از برای ایشان چیزی را که راضی شده است از برای نفس خود، و مکروه داشت از برای ایشان چیزی که مکروه داشت از برای نفس خود خدای عزیز بزرگ، پس این آیه هشتم است.

و اما آیه نهم، پس مائیم اهل ذکری که گفته است خدای تعالی (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (۱).

بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند: پس به پرسید از اهل کتاب که عالم اند به اخبار انبیاء و اولیاء، و می دانند که ایشان یعنی انبیاء و اولیاء بشر بودند اگر هستید که نمی دانید.

و در تفسیر اهل البیت و جامع البیان و تبیان شیخ ابوالفتوح مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: نحن أهل الذکر، یعنی اهل ذکر مائیم. و این روایت از امام صادق علیه السلام نیز مروی است (۲).

پس حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید که: مائیم اهل ذکر، از ما به پرسید اگر هستید که نمی دانید.

پس گفتند علماء: به تحقیق که خواسته است خدا به اهل ذکر یهود و نصاری را.

پس گفت امام رضا علیه السلام: سبحان الله آیا جایز است که اینها اهل ذکر

ص: ۳۲۲

۱- (۱) سورة نحل: ۴۳ و الأنبياء: ۷.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۶: ۱۲۷.

باشند، در این هنگام خواهند خواند ایشان ما را به دین خود، و خواهند گفت: دین ایشان بهتر است از دین اسلام.

پس گفت مأمون: آیا هست نزد تو در این باب شرحی به خلاف آنچه علماء گفته اند یا ابالحسن؟

پس فرمود علیه السلام: بلی، ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله است، و ما اهل اوئیم، و این مبین شده در کتاب خدای عزوجل در سوره طلاق که فرموده: (فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) (۱) پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل ذکریم، پس این است آیه نهم.

تفسیر این آیه شریفه در خلاصه المنهج به این نحو مذکور شده: (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از آن عذاب شدید که در ما قبل همین آیه در قرآن مذکور است (یا اُولی الْأَلْبَابِ) ای خداوندان عقلها، و از حال و مآل ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا به عذاب استیصال گرفتار شدند، و چگونه در آخرت به نکال و وبال ابدی معذب گردیدند.

پس از مثل آنچه به ایشان کردند احتراز کنید، و از مخالفت خدا به پرهیزید ای اصحاب عقول و ارباب الباب (الَّذِينَ آمَنُوا) آن کسانی که هستید که ایمان آورده اند (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ) به تحقیق که فرستاده است خدای تعالی (إِلَيْكُمْ ذِكْرًا) به سوی شما پندی را یا شرفی را که قرآن است، چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است به خواندن آن، و عمل کردن به اوامر و نواهی آن.

و گویند مراد جبرئیل علیه السلام است، که مذکور است میان امم انبیاء، یا منزل ذکر است که قرآن است، و یا مذکور و مشهور است در طبقات آسمان، و یا صاحب

ص: ۳۲۳

ذکر و شرف است.

و حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرموده که: مراد به ذکر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است که مواظبت نمایند است به تلاوت قرآن، یا مبلغ است آن را به بندگان، و یا مذکور است اسم سامی آن حضرت بر السنه خلقان.

وقوله «رسولاً» بیان ذکر است، گاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، یعنی: آن ذکر فرستاده شده خداست، و بنا بر آن که قرآن باشد معنی کلام آن است که أرسل رسولاً، یعنی فرو فرستاده است رسول را، یا معنی آن است که انزال فرموده است به شما یاد کردن او رسول را در کتاب تورات و انجیل (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ) * می خواند آن رسول بر شما (آیاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) آیات خدای را که قرآن است در حالتی که روشن کرده شده است آن آیات، و حفص به کسر یاء خوانده، یعنی: روشن کننده اند آن آیاتها حدود و احکام شریعت را.

و اما آیه دهم، پس قول خدای تعالی است در آیه تحریم (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) (۱) [إلى آخرها](#)، یعنی: حرام شده بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما، خواه پدر و مادری، و یا پدری تنها، و یا مادری تنها.

حضرت می فرماید: پس خبر دهید مرا که آیا شایسته است دختر من یا دختر پسر من، یا آن که جدا شود از پشت من از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله که به زنی بگیرد او را اگر بوده باشد رسول در حیات؟ گفتند: نه، فرمود: پس خبر دهید مرا که آیا دختر یکی از شما شایسته است که بخواهد او را رسول الله صلی الله علیه و آله؟ گفتند: بلی.

گفت حضرت امام رضا علیه السلام: در این بیانی است از برای این که من از آل

ص: ۳۲۴

پیغمبرم، و نیستید شما از آل آن حضرت، و اگر می بودید شما از آل پیغمبر حرام می شد به آن حضرت دخترهای شما، چنان چه حرام است به آن حضرت دختران من از برای این که ما از آل پیغمبریم و شما از امت پیغمبرید، پس این فرق است میان آل و امت از جهت این که آل از پیغمبرند، و امت هرگاه نبوده باشد از آل پس نیستند از او، این است آیه دهم.

و در خلاصه در طی تفسیر آیه کریمه (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ) (۱) که در سوره انعام واقع است، مسطور است که:

روزی مأمون با امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء گفت: یابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آن که تو فرزند رسول خدائی از صلب او که غیر آیه مباهله و غیر آیه ای که متضمن «ومن ذریته» است، و عیسی علیه السلام در آن مذکور است که از جانب مادر به ابراهیم علیه السلام می رسد؟

فرمود: که (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ) است، گفت: چگونه این آیه دلالت بر مدّعی من می کند؟ فرمود: که چه می گوئی در این که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شود و دختری را به زنی از تو خواهد به او خواهی داد؟ گفت: چگونه ندهم و که باشد که این رغبت ندارد.

فرمود: که اگر از من خواهد به او ندهم، گفت: چرا؟ فرمود: که اجماع امت است که فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر مرد حرام است، و دیگر آن که اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند، گفت: از کجا می گوئی؟ فرمود: که قوله تعالی (وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ).

ص: ۳۲۵

و سيد مرتضى قدس سره در كتاب العيون و المحاسن از شيخ مفيد رضى الله عنه روايت نموده كه: قال: روى أنه لما صار المأمون إلى خراسان وكان معه الرضا على بن موسى عليهما السلام، فيناهما يسيران إذ قال له المأمون: يا أبا الحسن أتى ففكرت في شيء فتح لي الفكر الصواب فيه، ففكرت في أمرنا وأمركم، ونسبتنا ونسبتكم، فوجدت الفضيله فيه واحده، ورأيت اختلاف شيعتنا في ذلك محمولاً على الهوى والعصبيه.

فقال له أبو الحسن الرضا عليه السلام: إن لهذا الكلام جواباً إن شئت ذكرته لك، وإن شئت أمسكت، فقال له المأمون: إني لم أقله إلا لأعلم ما عندك فيه، قال له الرضا عليه السلام: أنشدك الله يا أمير المؤمنين لو أن الله تعالى بعث نبيه محمداً صلى الله عليه وآله، فخرج علينا وراء أكمه من هذه الأكماء يخطب إليك ابنتك كنت مزوجه إياها؟ فقال: يا سبحان الله وهل أحد يرغب عن رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال الرضا عليه السلام: أفتراه كان يحلّ له أن يخطب إليّ؟ قال: فسكت المأمون هنيهة، ثم قال: أنتم والله أمس برسول الله صلى الله عليه وآله رحماً (١).

ص: ٣٢٦

وقال السيد السند السيد حسين رحمه الله في كتابه سياده الأشراف: ومما نقله غير واحد أنّ الرشيد سأل الكاظم عليه السلام لم زعمتم أنّكم أقرب إلى النبي صلى الله عليه وآله منّا؟ فقال:

لو أنّ النبي صلى الله عليه وآله خطب إليك ابنتك هل كنت تزوجه؟ فقال: سبحان الله وكنت أفتخر على العرب والعجم، فقال: لكنّه لا يخطب إليّ ولا ازوجه؛ لأنّه صلى الله عليه وآله ولدنا ولم يلدكم.

وحكى أنّه قال: هل كان يجوز أن يدخل على حرمك وهنّ مكشّفات؟ فقال:

لا، قال: لكنّه يجوز أن يدخل على حرمي كذلك(1).

بر ناظرين این حدیث و سایر احادیث سابقه و لاحق، معلوم شده و می شود تعداد اصطلاحات و استعمالات آل و عترت و ذریه و اهل بیت، و این که نسبت علیّه علویه فاطمیه بالنسبه إلى غیرها من طبقات بنی هاشم، مثل نسبت بنی هاشم است به سایر ائمت، بلکه از بعضی احادیث ظاهر می شود تفضیل سادات حسینیّه بر سادات حسنیّه.

مثل این حدیث که روایت کرده است آن را صدوق در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه: عن حکیمه بنت محمّد، أنّها قالت لمحمّد بن عبدالله المطهری: إنّ الله تبارک و تعالی خصّ ولد الحسين عليه السلام بالفضل على ولد الحسن عليه السلام، كما خصّ ولد هارون على ولد موسى عليه السلام، وإن كان موسى حجّه على هارون، والفضل لولده إلى يوم القيامة(2). انتهى.

ایضاً حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: و اما آیه یازدهم، پس قول خدای تعالی است در سوره مؤمن حکایت از قول مردی مؤمن از آل فرعون (وَقَالَ

ص: ۳۲۷

۱- (۱) كشف الغمّه ۲: ۲۵۱.

۲- (۲) کمال الدین شیخ صدوق ص ۴۲۶ ح ۲.

رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ (۱) تمام الآیه.

و گفت مردی که گرویده بود به موسی علیه السلام از خویشان فرعون یعنی خربیل، و مدّتی مدید بود که می پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او، و گویند که این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام او حبیب یا شمعون، و اصح و اشهر خربیل است که ابن عم فرعون است یا ابن خال.

و در روایت وارد شده که مدّت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه می کرد، و از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما مروی است که تقیه دین من است و دین پدر من، دین ندارد هر که او را تقیه نیست، و تقیه سپر خداست در زمین او که به آن سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع می شود؛ زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام می کرد کشته می شد (۲).

و از ابن عباس - رضی الله عنه - مروی است که: از آل فرعون غیر خربیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود کسی دیگر ایمان به موسی علیه السلام نیاورد (۳).

حاصل که خربیل چون دید که فرعون در تکاپوی قتل موسی علیه السلام است، از روی انکار گفت که: آیا می کشید مردی را، یعنی: قصد قتل او می کنید، برای این که می گوید آفریدگار من خدای به حقّ است نه غیر او، و حال آن که آورده است به شما معجزات روشن و هویدا از نزد پرورگار شما، که دلالتی تامّ دارد بر صدق قول او، چون قلب عصا به اژدها و ید بیضا و غیر آن، و با وجود این همه براهین ظاهره اصلاً در امر او تأملی و تفکری نمی نماید.

ص: ۳۲۸

۱- (۱) سورة غافر: ۲۸.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۳۸: ۸.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۳۳۸: ۸.

بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس بود پسر خالوی فرعون، برای این نسبت داد او را خدای تعالی به آل فرعون به اعتبار نسبتی که او داشت به فرعون، و وصف نکرد خدای تعالی به عنوان اضافه آن رجل را به دین فرعون، و همچنین تخصیص داد خدای تعالی ما را به خصوص، به آن که هستیم از رسول صلی الله علیه و آله به سبب تولد یافتن از او، و شریک فرمود ما را با مردمان در دین، پس این فرق است میان آل و امت، این است آیه یازدهم.

و اما آیه دوازدهم، پس قول خدای عزیز بزرگ است که (وَ أُمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا) (۱) و امر کن اهل بیت خود را به نماز، یعنی: بعد از آن که تو مأمور شده در نماز در آیه (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) * اهل خود را به آن امر نمای.

ابوسعید خدری روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا مدت نه ماه هر وقت نماز به در خانه فاطمه زهراء و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما می آمد و به آواز بلند میگفت: الصلاة رحمکم الله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) (۲).

از ابوجعفر علیه السلام مروی است که: حق تعالی امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص گرداند اهل البیت خود را به نماز دون سایر مردمان، تا بر عالمیان واضح شود که اهل البیت او را نزد خدای تعالی منزلتی است که کسی دیگر از بندگان آن منزلت ندارد، پس به جهت این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در کریمه (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ) * و بعد از آن امر فرمود به ایشان علی الخصوص بر ادای آن (۳).

ص: ۳۲۹

۱- (۱) سورة طه: ۱۳۲.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۵۴:۷.

۳- (۳) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۵۴:۷.

و در تبیان نیز آورده که: هر گاه آن حضرت به اهالی خود رسیدی ایشان را به نماز امر فرمودی، و این آیه بر ایشان خواندی (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) صبر کن بر نماز، یعنی: مداومت نمای بر امر نماز و بر ادای آن (۱).

بکر بن عبدالله بن مزنی روایت کرده که هر گاه فقر و احتیاج به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان می گفت: که بر خیزید و نماز گذارید که حق تعالی به این امر کرده است رسول خود را.

حاصل که حضرت حق سبحانه و تعالی رسول خود را امر فرموده که به اهل خود اقبال کن بر صلاه که معظم عبادات است و اساس دین، و به وسیله آن استعانت نما به خدا در فقر و فاقه.

وفی باب حسن البشر من الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن الحسن بن الحسین، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بني عبدالمطلب إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم، فألقوهم بطلاقة الوجه، وحسن البشر. ورواه عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبدالله عليه السلام، إلا أنّه قال: يا بني هاشم (۲).

و این امر به طلاق وجه نیز تخصیص است نسبت به خصوص بنی هاشم، بعد از آن که عموماً مأمور شدند به آن جمیع امت مثل صلاه.

وقال العلامة في الفصل الثاني في الصلاه من كتاب نهج الحق وكشف الصدق، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بني عبدمناف من ولي منكم من أمر الناس شيئاً،

ص: ۳۳۰

۱- (۱) تبیان شیخ طوسی ۱۹۹: ۷.

۲- (۲) اصول کافی ۱۰۳: ۲ ح ۱.

فلا يمنعن أحداً طاف بهذا البيت و صلى أى وقت شاء من ليل أو نهار(۱).

و از این قبیل است آنچه مذکور شد در کتاب اخلاق النبی و شمائله صلی الله علیه و آله، تألیف ابی محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حسان، که از مشاهیر و معتبرین محدثین عامّه است به این عبارت: بحذف الإسناد اختصاراً منّا، بسنده عن الرقاشی، عن أنس، أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله لقی علیاً علیه السلام، فقال: ما تقول یا علی عند منامک؟ قال: أقول كما يقول رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: فما هو؟ قال: أقول: اللهم أنت البديع الدائم القائم غير الغافل، خلقت كل شيء لا شريك لك، وعلمت كل شيء من غير تعليم، اغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: یا بنی هاشم تعلّموا دعاء علی بن أبی طالب. انتهى.

که خصوص بنی هاشم را امر به تعلیم این دعا فرمودند، و تعمیم آن از کریمه (لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۲) معلوم است.

و بعد از ذکر آیه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: پس تخصیص داد خدای تعالی ما را خصوصیت از این جهت که امر کرد ما را با امت به اقامت صلاه، بعد از آن ما را تخصیص داد سوای امت، و بود رسول الله صلی الله علیه و آله که می آمد به در خانه علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام، بعد از نزول این آیه نه ماه هر روز در وقت حضور هر نمازی که پنج مرتبه باشد، پس می فرمود: الصلاه یرحمکم الله، حاضر شوید نماز را، بیامرزد شما را خدای تعالی، و اکرام نکرده است خدای تعالی کسی را از ذرّیتهای پیغمبران علیهم السلام را به مثل این کرامتی که اکرام کرده است ما را به آن کرامت، و تخصیص داده است ما را به آن بدون اهل بیت انبیاء سلف.

پس گفت مأمون و علما: جزا دهد خدای تعالی شما اهل بیت پیغمبر را از

ص: ۳۳۱

۱- (۱) نهج الحق علامه حلی ص ۴۳۷.

۲- (۲) سوره احزاب: ۲۱.

جانب ائمت جزای خوبی که نیافتیم ما شرح و بیان را در چیزی که مشتبه باشد بر ما مگر نزد شما.

و از این حدیث شریف که استدلال فرموده حضرت امام رضا علیه السلام بر فرق میان عترت و ائمت به سبب حرام بودن دختران ایشان بر رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله و غیر آن، مثل بیان حرمت صدقه بر آل، و عدم حرمت بر ائمت، و وجوب مودت ذوی القربی که در بعضی مواضع به لفظ جمع ایراد فرموده اند، و وجوب عدم ایداء ذریه، و سلام و صلوات بر آل، که موافق حدیث مراد از آل ذریه است، و اختصاص معلوم نیست، چنان چه من بعد مذکور می شود.

و از این کلام شریف که فرموده اند: خَصَّصْنَا نَحْنُ إِذْ كُنَّا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. از هر یک فضیلت اولاد حضرت فاطمه علیها السلام و بنی هاشم معلوم است، و ظاهر می گردد که ذریه و آل و عترت شامل اولاد آن حضرت اند تا قیام قیامت، چنان چه حضرت امام موسی علیه السلام اشاره به آن شد.

وفى الفصل الخامس عشر فى الصيد وتوابعه من كتاب نهج الحقّ وكشف الصدق للعلامة رحمه الله: قال النبى على ذبيحته: بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد، ومن امه محمد (1).

و این دعا نیز دلالت قاطعه دارد بر تقدّم آل بر ائمت و فرق بینهما.

وفى كتاب الكشكول فيما جرى لآل الرسول، من مؤلفات العلامة، أو السيد حيدر الآملى الشيعى المشهور: ولقد فصل رسول الله صلى الله عليه و آله بين آله وأصحابه، ما رواه جابر بن عبد الله الأنصارى وأبوهريره وأبو طلحه، أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أتى بكبشين أملحين أقرنين، فاضطجع أحدهما على الأرض، وقال: بسم الله وبالله والله أكبر، إنّ هذا عن محمد وآل محمد، ثم اضطجع الآخر وقال: بسم الله وبالله و

ص: ۳۳۲

الله أكبر، إن هذا عن محمد وأُمَّته مَمَّنْ شهد لك بالتوحيد وشهد لى بالبلاغ(١).

و از آنچه مذکور شد فرق میان آل و امت ظاهر می گردد.

سند نوزدهم: در تفسیر آیه (ومنهم ظالم)

که به فضل الله تعالی به طریق مناوله و وجاده مأخوذ و یافته شد به خطّ جدی الأمجد، السيد السنند میر سید احمد رحمه الله تعالی علیه: حدّثنا أبو عبدالله الحسين بن يحيى البجلي، قال: حدّثنا: أبي، قال: حدّثنا أبو عوانه موسى بن يوسف الكوفي، قال: حدّثنا عبدالله بن يحيى، عن يعقوب بن يحيى، عن أبي حفص، عن أبي حمزه الثمالي، قال: كنت جالساً في المسجد الحرام مع أبي جعفر عليه السلام إذ أتاه رجلان من أهل البصره، فقالا: يا بن رسول الله إننا نريد أن نسألك عن مسأله، فقال عليه السلام لهما: سلا عما أحببتما.

قالا: أخبرنا عن قول الله عزوجل (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذَنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) (٢) إلى آخر الآيتين، فقال عليه السلام: نزلت فينا أهل البيت.

قال أبو حمزه: فقلت: بأبي أنت وأمي فمن الظالم لنفسه؟ قال: من استوت حسناته وسيئاته من أهل البيت، فهو ظالم لنفسه، فقلت: ومن المقتصد منكم؟ قال عليه السلام: العابد في الحالين حتى يأتيه اليقين، فقلت: ومن السابق منكم بالخيرات؟ قال عليه السلام: من دعا والله إلى سبيل ربه وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر، ولم يكن للمضلين عضداً، ولا للخائبيين خصيماً، ولم يرض بحكم الفاسقين إلا من خاف على نفسه ودينه، ولم يجد له أعواناً(٣).

ص: ٣٣٣

١- (١) الكشكول فيما جرى على آل الرسول ص ١١٩.

٢- (٢) سورة فاطر: ٣٢-٣٣.

٣- (٣) معاني الأخبار شيخ صدوق ص ١٠٥ ح ٣.

یعنی: ابو حمزه ثمالی گفت: نشسته بودم در مسجد الحرام با حضرت امام همام ابی جعفر الباقر علیه السلام، ناگاه آمدند نزد او دو مرد از اهل بصره، و گفتند: یابن رسول الله ما اراده داریم که سؤال کنیم از تو مسأله ای، پس گفت آن حضرت مر ایشان را: که سؤال کنید از آنچه می خواهید.

ایشان گفتند: خبر ده ما را از قول خدای عزوجل (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) تا آخر دو آیه، و ظاهر آن است که دو آیه بعد که به حسب معنا به این آیه مربوط است مراد باشد، و تفسیر آیات در سند اول مسطور شد.

پس فرمود حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه الطاهیرین که: نازل شده است این آیات در شأن ما اهل بیت.

گفت ابو حمزه گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، پس کیست ظالم بر نفس خود در میان شما اهل بیت؟ فرمود: کسی که ثوابها و گناهان او مساوی باشد از ما اهل بیت، پس او ظالم بر نفس خود است.

پس گفتم، کیست مقتصد از شما؟ حضرت فرمود: عبادت کننده در دو حالت، یعنی: حالت فقر و غنا، یا در سر و علانیه تا روز وفاتش.

گفتم، پس کیست سابق به خیرات از شما اهل بیت؟ فرمود آن حضرت علیه السلام:

به خدا قسم او آن کسی است بخواند مردم را به خدا و به راه حق، و امر نماید به معروف و نهی نماید از منکر، و قوت ندهد گمراه کنندگان را، و خصومت از جانب خیانت کنندگان ننماید، یعنی: تعصب از برای ایشان نکشد، و راضی نباشد به حکم فاسقین، مگر بترسد بر نفس خود و دین خود، و نیابد یاوران و ناصران، یعنی: محل خوف باشد که به سبب تقیه تخلف از امور مذکوره نماید.

پس از این حدیث مستفاد شد که به غیر از ائمه علیهم السلام سادات دیگر نیز داخل بیت هستند، چنان چه از تأمل در حدیث ظاهر می شود.

در کتاب معانی الأخبار ابن بابویه - رحمه الله علیه - در باب معنی آل و اهل و عترت و امت، آورده است به این عبارت: اَبی رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسن، عن جعفر بن بشیر، عن الحسين بن أبي العلاء، عن عبدالله بن میسر، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنا نقول: اللهم صلِّ على محمد وأهل بيته، فيقول قوم: نحن آل محمد، فقال عليه السلام: إنما آل محمد من حرم الله تعالى على محمد صلى الله عليه وآله نكاحه (۱).

یعنی: عبدالله بن میسر گفت: عرض کردم خدمت حضرت ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله عليه: ما می گوئیم اللهم صلِّ على محمد وأهل بيته، پس می گویند جماعتی که ما آل محمدیم، پس فرمود آن حضرت عليه السلام که:

منحصراً است آل محمد در کسی که حرام گردانیده باشد خدای تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نکاح او را، یعنی: تزویج در میان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام باشد به سبب ولادت، مثل ساداتی که از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام باشند تا روز قیامت.

سند بیست و یکم: در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال

من کتاب معانی الأخبار: حدَّثنا محمد بن الحسن رحمه الله، قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: جعلت فداك من آل، فقال: ذرّيه محمد صلى الله عليه وآله، قال: قلت: فمن الأهل؟ قال عليه السلام: الإئمه عليهم السلام، فقلت: قوله عزّوجلّ

ص: ۳۳۵

(أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (۱) قال: واللّٰه ما عنى إلا ابنته (۲).

یعنی: در کتاب معانی الأخبار آورده که: محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت میزان اللّٰه الناطق و فرقان اللّٰه الفارق ابی عبداللّٰه الصادق - علیه صلوات اللّٰه وسلامه - که فدای تو شوم کیست آل؟ فرمود آن حضرت: که ذریّه محمّد صلی الله علیه و آله، راوی گفت: عرض کردم که پس کیست اهل؟ فرمود: که ائمه طاهرین اند صلوات اللّٰه علیهم.

پس گفتم: که قول خدای عزّوجلّ (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) کیست مقصود از او در این آیه؟ فرمود: به خدا قسم که نخواسته است خدای تعالی از این آیه مگر دختر فرعون را.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که لفظ اهل بیت شامل غیر ائمه اطهار صلوات اللّٰه وسلامه علیهم نیز می باشد، چنان چه در این کتاب در تفسیر آیه اصطفاء موافق تفسیر حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام، و حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در مکالمه مأمون الرشید که در باب تحریم صدقه فرمودند: نزه نفسه ورسوله، ونزه اهل بیته، وحرّم علیهم الصدقه (۳).

و حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه اصطفاء که از ظالم بر نفس سؤال نمودند فرمود: من استوت سیئاته وحسناته منّا أهل البيت (۴). گذشت، و دلالت تمام بر شمول لفظ اهل بیت غیر ائمه را علیهم السلام نیز داشت.

و از حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از محمّد بن مروان منقول است

ص: ۳۳۶

۱- (۱) سورة غافر: ۴۵.

۲- (۲) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۹۴ ح ۲.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۶۲۴.

۴- (۴) معانی الأخبار ص ۱۰۵ ح ۳.

که گفت: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار؟ قال: نعم عنى بذلك الحسن والحسين وزينب و أمّ كلثوم (۱).

که من بعد با ترجمه مذکور خواهد شد، و غیر آن از احادیث ظاهر می شود که گاه است که ذریه گفته می شود و مقصود جمیع ذریه نیست، بلکه بعضی از آل مقصودند، و همچنین آل نیز مختلف استعمال می شود، و طریق جمع ممکن است که در این حدیث که بیان اهل در آن به ائمه: شده و امثال آن، و اکتفا به بیان اهم و اقوی و افضل و اکمل اهل بیت شده باشد، یا آن که ذکر اکثر استعمالاً را فرموده باشند، که مقصود آن باشد که آل در اکثر اوقات مراد از آن جمیع ذریه است، و اهل در اکثر اوقات مراد ائمه اطهارند صلوات الله علیهم أجمعین.

و همچنین عترت از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که: سائل سؤال کرد از عترت که کیست عترت؟ آن حضرت فرمود: هم أصحاب العباء (۲).

و از بعضی احادیث مستفاد می شود شمول عترت جمیع ذریه را بلکه بنی هاشم را، چنان چه در حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در حین مکالمه با مأمون اشاره به این مطلب شد، و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اللهم إنهم عتره رسولك، فهب مسيئهم لمحسنتهم وهبهم لى الخ (۳).

من بعد بتمامه با ترجمه مذکور می شود، از لفظ «مسيئهم» ظاهر می گردد که عترت شامل غیر ائمه اطهار نیز هست، و غیر آن از حکایت پسران مسلم بن

ص: ۳۳۷

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۱۰۶ ح ۲.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۹۴ ح ۳.

۳- (۳) ذخائر العقبی ص ۲۰.

عقیل، و امثال آن که سابقاً مسطور شد، و طریق جمع به نحوی است که در اهل و غیر آن سمت تحریر یافت.

و اگر از آل جمع ذرّیه منظور باشد در جمیع موارد استعمال و از اهل خصوص اهل عصمت مراد باشد، باز تفضّل عظیمی است ذرّیه را به جهت آن که آیات و احادیث در آن بسیار واقع شده، چنان چه بعضی از آن در این کتاب مسطور است.

سند بیست و دوم: در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و ائمه و پیشوایان اند

من کتاب معانی الأخبار: حدّثنا أبی رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطار، عن الحسین بن إسحاق التاجر، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن محمّد بن الفضیل، عن الثمالی، عن أبی جعفر علیه السلام قال: لا یقدر أحد یوم القیامه بأن یقول یا ربّ لم أعلم أن ولد فاطمه هم الولاه، وفي ولد فاطمه أنزل الله هذه الآیه خاصّه (یا عبادی الذّین أشیرفوا علی أنفسهم لا تفتنّوا من رحمّه الله إنّ الله یغفر الذّنوب جمیعاً إنّّه هو الغفور الرحیم) (۱).

یعنی: حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود: قدرت ندارد احدی روز قیامت به این که بگوید ای پروردگار من نمی دانستم این را که اولاد فاطمه علیها السلام ایشان اند اهل رعایت و ائمه و پیشوایان.

و حال آن که در شأن اولاد فاطمه علیها السلام بخصوصهم فرود فرستاد خدای تعالی این آیه را: که ای بندگان که اسراف نموده اید بر نفسهای خود و خطا کرده اید، مأیوس مشوید از رحمت الهی، به تحقیق که حضرت حق سبحانه و تعالی

ص: ۳۳۸

می بخشد گناهان شما را همه، به تحقیق که خدای تعالی بسیار آمرزنده است و رحم کننده است.

سند بیست و سیم: ثواب شهادت در راه اهل بیت

من کتاب معانی الأخبار، باب معنی فی سبیل الله: أبی رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن المنخل، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: سألته عن هذه الآية فی قول الله عزوجل (وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ) (١). قال: فقال: أتدری ما سبیل الله؟ قال: قلت: لا والله إلا أن أسمع منک، قال: سبیل الله هو علی وذریته إلى آخر الحديث (٢).

یعنی: سؤال نمودم از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام از تفسیر این آیه کریمه که در قول خدای عزوجل واقع است «ولئن قتلتم» تا آخر، راوی گفت:

پس آن حضرت فرمود: آیا می دانی که کیست سبیل الله؟ گفتم: نمی دانم به خدا قسم مگر آن که بشنوم از تو، حضرت فرمود: سبیل الله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و ذریه آن حضرت است، اخذ شده از حدیث به قدر حاجت.

و این حدیث شامل جمیع ذریه حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وفی تفسیر فرات: قال أبو جعفر علیه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) (٣) قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي أنت صالح المؤمنين، قال سالم: قلت: ادع الله لي، قال: أحيأك الله حياتنا، وأماتك مماتنا، وسلک بک سبلنا،

ص: ٣٣٩

١- (١) سورة آل عمران: ١٥٧.

٢- (٢) معانی الأخبار ص ١٦٧ ح ١.

٣- (٣) سورة تحریم: ٤.

قال سعيد: فقتل مع زيد بن علي (١).

و از این حدیث صریحاً مستفاد می شود شهید شدن در راه ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند غیر امام باشند به مرتبه عظیم القدر است، که بعد از مسألت دعای خیر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام این دعا را آن حضرت به جهت مستدعی نموده، و به اجابت رسیده است، و با زيد رتبه شهادت یافته مقتول شده است.

و مراتب دیگر از لفظ «نا» و سایر عبارات بر ذوی الأبصار واضح است.

وفی کتاب المحاسن للبرقی، باب ثواب من استشهد مع آل محمد صلی الله علیه و آله:

إسماعیل بن إسحاق، عن الحسن بن الحسين، عن سعید بن خثیم، عن محمد بن القاسم، عن زيد بن علی، قال: من استشهد معنا أهل البيت له سبع رقوات، قيل:

وما سبع رقوات؟ قال: سبع درجات، ويشفع فی سبعین من أهل بيته (٢).

از کلام محاسن که این حدیث را در باب مذکور نقل نموده، مستفاد می شود که زيد را از آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته، و از کلام زيد معلوم می شود که خود را از اهل بیت شمرده، و تعمیم حکم نسبت به جمیع ذریه بدون اختصاص به زيد و عمرو ظاهر است.

پس آنچه مرقوم شد از حکم آیه و حدیث در این سند مستفاد می شود که کسی که در راه محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه آن حضرت هر چند غیر امام باشند کشته شود فی سبیل الله شهید شده، و از برای او هفت درجه در بهشت خواهد بود، و شفاعت هفتاد نفر از اهل بیت خود در روز قیامت خواهد نمود، و سابقاً شطری وافی نیز از این مطلب در سند پنجم سمت ذکر یافت.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) تفسیر فرات کوفی ص ۴۸۹ ح ۶۳۴.

۲- (۲) محاسن برقی ۱: ۱۳۵ ح ۱۷۰.

سلاله سید الثقلین، و ثالث المعلمین، جدّ داعی میر محمدباقر الشهیر بداماد الحسینی رُوح الله روحه، در مقدمه تقویم الایمان آورده: وفي الصحیفه القدسیه الرضویه، روی ثامن أئمتنا الطاهیرین مولانا الرضا صلوات الله وملائکته علیه، عن أبیه المعصوم، عن أبیه المعصوم، عن أبیه المعصوم، عن أبیه المعصوم، عن أميرالمؤمنین ویعسوب المسلمین، عن أخیه ونبیہ خاتم الأنبیاء وسید المرسلین صلوات الله وتسلیماته علیه وعلیهم أجمعین، قال صلی الله علیه و آله: یا علی إذا کان یوم القیامه أخذت بحجزه الله، وأخذت أنت بحجزتی، وأخذ ولدک بحجزتک، وأخذت شیعه ولدک بحجزتهم، فتری أين یؤمر بنا(۱).

یعنی: در صحیفه قدسیه منسوب به حضرت امام رضا - صلوات الله وسلامه علیه - روایت نموده است هشتم امامان ما که پاک اند، یعنی: مولای ما حضرت امام رضا صلوات الله وملائکته بر او باد، از پدر معصومش امام موسی کاظم علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و آن حضرت از پدر معصومش حضرت امام محمدباقر علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش سید الساجدین و رکن العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام، و آن حضرت از پدر معصومش یعنی الشهید المقتول بأرض کربلاء أبا عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه وعلی جدّه وأبیه وأمه وأخیه.

و آن حضرت از پدر بزرگوار معصومش أعنی خازن سرّ التنزیل وحامل عرش التأویل، یعسوب الوصیین، وامام الموحّدین علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، که آن حضرت فرمودند: که سید هر دو سرا و شفیع روز جزا، أعنی: حجّه الله فی

ص: ۳۴۱

الأرضين سيد الأولين والآخرين محمّد المصطفى الرسول الأمين صلى الله عليه وآله فرمودند: يا على چون روز قیامت شود من می گیرم کمر خدا را، و تو می گیری کمر مرا، و می گیرند اولاد تو کمر تو را، و می گیرند شیعیان اولاد تو کمرهای اولاد تو را، پس خواهی دید که به چه مقام رفیع و منزله منیع امر کرده می شود به ما، یعنی از مراتب الطاف غیر متناهی، و احسان و مرحمت الهی که نسبت به ما مهیا می شود.

و چون نهایت قوت در کمر می باشد، و تا کسی نهایت قرب ندارد، نمی تواند به کمر کسی متمسک شد، لهذا حضرت رسالت پناه نبوی صلی الله علیه و آله بنا بر قرب آن حضرت به بارگاه احدیت از باب تشبیه معقول به محسوس فرمودند که: متمسک می شوم و چنگ در می زوم به کمر خدا، یعنی: به قوت خدا.

و بعضی حجزه را به جبل متین خدا، و بعضی به نور الهی تفسیر نموده اند، و مآل همه واحد است.

و ثقه الاسلام یعنی ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی رحمه الله در صحیفه الرضا نقل این حدیث از راوی نوشته، که قال أبوالقاسم الطائی: سألت أبا العیّاس بن تغلب، عن الحجزه، فقال: هی السبب، وسألت نبطویه النحوی عن ذلك، فقال: هی السبب (۱).

و اعتضاد و تقویت شمول اولاد جمیع را به لفظ ذریت دست و گریبان از افق المبین سند بعد مبین و روشن بر می آید.

و جدّ داعی در کتاب مذکور بعد از ذکر حدیث حجزه این دعا انشاد فرموده که: اللهم فکما أنت بنورک هدیتنی لنورک، فأخذت فی هداک بحجزتهم، فأسألك بالجاه الذی لهم منک والشأن الذی لهم عندک أن تصلی علیهم، وأن تحفنی برحمتک فی شیعتهم، وتنظمنی بمنک فی عدّتهم، وتحشرنی إلیک معهم فی زمرتهم، فیا ربّ عاملنی بفضلک ولا تعاملنی بعدلک، فإتی أنا عبدک المذنب

ص: ۳۴۲

العاصی المقصّر فی حَقِّكَ المفرط فی جنبك، مقرّ بآئی أنا المستحقّ أشدّ العقاب، وشاهد أنّك أنت أرحم الراحمین.

و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب کامل بهائی در تحت احادیث موضوعه اهل سنت جهت عثمان وردّ مذهب ایشان ایراد این مضمون نموده: که در بهشت چون بنات و زنان رسول الله صلی الله علیه و آله با رسول الله اند، و موافق حدیث غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةَ، و آیه شریفه (وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) * حجاب خواهد بود، پس با رسول صلی الله علیه و آله نخواهد بود مگر ذریه او، كما قال: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) و ذریه شامل جمیع اولاد هست تا روز قیامت. رباعی:

جَدِّم نكشید بو که جَدِّم بکشد سوی قدم آن نهال قدم بکشد

آن رود نیم که خود به دریا برسم دریا شاید بجزر و مدم بکشد

آیا در آن روز صدر نشینان دار رفعت عناد که از محبت اهل بیت نبوت کناره می کنند، در آن میان دست بر کمر که خواهند زد، پس عاقل آن است که بعد از تأمل در این اخبار صحیحه و احادیث صریحه دیده رمد دیده اعتقاد را به کحل الجواهر محبت اهل البیت مکحل سازد، و دست اعتصام در عروه الوثقای موت ایشان زند، تا به سبب آن به مرتبه اعلاى جنان و فضای راحت افزای روضه رضوان رسد، و از منازل مخوفه و مهالک مهوله ایمن گردد.

چه اعتصام به ایشان متصل است به اعتصام به وصی و نبی صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین، و به این خاکدان خراب دنیا از راه غرور دل نبندد که این نشأه فانی مزرع ثواب است، و فواید و تفضلات الهی و کمالات علمی و عملی و

ترقیات نفس انسانی در دار قرار و نشأه باقی است، نه در دار غرور و منزل فانی که گفته اند الموت ولاده الروح.

للسید الداماد المتخلص بالإشراق رُوح الله روحه العزیز:

ای آن که تو را حریم گردون حرم است گر خون خوری از ساغر و دوران چه غم است

دنیا چو رحم دان و در و خود را طفل خون است غذای طفل تا در رحم است

لمؤلفه:

این نشأه فانی که محلّ گذر است دل بسته به او کسی کزوبی خیر است

تا در بدنی تو هستت پیدا نیست تا در خاک است دانه خاکش بسر است

سند بیست و پنجم: در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند

وهو يؤید السند السابق من وجه جلال الدین محمّد السیوطی، أو المحبّ الطبری، در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، آورده عن عبدالله، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلی علیه السلام: أما ترضی أنك معی فی الجنّه، والحسن والحسین وذریاتنا خلف ظهورنا، وأزواجنا خلف ذریاتنا، وأشیاعنا عن أیماننا وعن شمائلنا(۱).

یعنی: گفت عبدالله که: فرمود حضرت سید الأنبیاء صلوات الله علیه به حضرت سید الأوصیاء سلام الله علیه وعلی ذریته: آیا راضی نیستی که به تحقیق

ص: ۳۴۴

تو با من باشی در بهشت، و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله وسلامه علیهما وذریات ما پشت سر ما باشند، و زنان ما عقب ذریات ما باشند، و شیعیان و تابعین ما از جانب راست و چپ ما باشند.

سند بیست و ششم: در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل

من الذخائر: وعن علی رضی الله عنه، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: اللهم ائتم عتره رسولک، فهب مسیئهم لمحسنهم وهبهم لی، قال: ففعل وهو فاعل، قلت:

ما فعل؟ قال: فعله بکم، ویفعله بمن بعدکم (۱).

یعنی: از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الموحّدين علیه السلام منقول است که فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: خداوندا به درستی که ایشان عترت رسول تواند، پس به بخش گناه کاران ایشان را از جهت نیکوکار ایشان، و همه را به بخش به جهت خاطر من.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تعالی کرده است این بخشش را، و او کننده است، گفتم: چه کرده است؟ یعنی: این موهبت نسبت به که به عمل آمده، و نسبت به که به عمل نیامده؟ در جواب فرمودند: که نسبت به شما که موجودید به عمل آمده، و نسبت به آنان که بعد از شما خواهند بود به عمل خواهد آمد.

و این معنا مبنی بر آن است که لفظ «ما فعل» در تقدیر «من فعل» باشد، و احتمال دارد که لفظ «ما» نافی مستلزم استفهام باشد، چنان که کسی که کلام او مسلم باشد، و خبری بدهد که سامع هر چند گفته او را تصدیق کند، لکن بنا بر امری آن خبر در نظر او بعید نماید از جهت استفهام ثانیاً منشأ بعد آن را نقل

ص: ۳۴۵

نموده از جهت اطمینان قلب سؤال می نماید در این مقام نیز.

چون آن سرور دنیا و دین «فعل وهو فاعل» لفظ ماضی و اسم فاعل که احتمال حال و استقبال دارد فرمودند، و همه عترت در آن وقت موجود نشده بودند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال نمودند به لفظ «ما فعل» به معنی ما فعل بالجمع، یعنی: نسبت به جمعی از عترت که موجود نشده اند نکرده است، پس منظور از «فعل وهو فاعل» آیا چه باشد؟

بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: فعله بکم و یفعله بمن بعدکم، که تصریح به فعل ماضی نسبت به مخاطبین و موجودین فرمودند، و عوض فاعل یفعل مضارع مؤکد ب «من بعدکم» ایراد نمودند، یعنی: به شما کرده است، و به عترت آینده خواهد کرد.

و بعضی از ساده العلماء والمحققین - دام عزّ سیادته - می فرمودند: که احتمال دارد که معنی قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن باشد که فعل ما فعل، یعنی: آنچه کرده است کرده است، و آنچه نکرده چون می شود، فرمودند در جواب که کرده است به شما، و به جمعی که خواهند آمد از عترت، باز این تفضّل متحقق می شود.

و بعضی در مقام توجیه این حدیث می گفتند: که چون آن سرور دعا به عترت کردند، و عترت به معنی ذریه و اقارب نزدیک آمده است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جهت اطمینان قلب سؤال کردند «ما فعل» یعنی: إلی من فعل، که معلوم شود که خود آیا داخل در این جمیع عترت مدعوّ لهم هستند یا نه، و تصریح به این معنا متحقق شود، آن سرور در جواب به عنوان خطاب فرمودند:

فعله بکم و یفعله بمن بعدکم. که تصریح شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل اند.

و به هر تقدیر به جمیع معانی از این کلام شریف ثابت است که غیر ائمه

معصومین علیهم السلام مذنبین از ایشان نیز داخل عترت مدعو لهم اند.

و حدیث مذکور را عبدالعلی بن محمد الناصحی الکرمانی در کتاب الدرّ الزاهره فی مناقب العتره الطاهره از کتاب سیره ملاً ترجمه نموده، و شیخ طبرسی رحمه الله تعالی در کتاب کامل بهائی در بیان تزویج حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام ایراد نموده.

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از تحقّق نکاح یک کف آب میان پستان حضرت فاطمه علیها السلام ریخت و فرمود: اللهم انی اعیذها وذریتها من الشیطان الرجیم. و باز یک کف آب برداشت و میان هر دو پستان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ریخت و گفت: اللهم انی اعیذ أخی علی بن أبی طالب وذریته من الشیطان الرجیم. و کف دیگر برداشت و میان هر دو کتف حضرت امیر علیه السلام ریخت و باز گفت: اللهم انی اعیذه وذریته من الشیطان الرجیم.

و چون شیخ طبرسی از معتمدین علماء شیعه است، و تألیف کامل بهائی را مدّتهاست که تألیف نموده، و اقرب بوده به ائمه علیهم السلام، و دعاء آن حضرت صلی الله علیه و آله در باب جمیع ذریه دور نیست که در وقت مرگ مؤثر باشد که با ایمان بروند از دنیا ان شاء الله تعالی، و تقویت مقصود می کند این حدیث.

سند بیست و هفتم: تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت

در کتاب عمده صحاح الأخبار فی مناقب الأئمه الأبرار، تألیف أبی الحسین یحیی بن الحسن بن محمد البطریق الأسدی الحلّی قدس الله سرّه، که احادیث مسطوره در آن کتاب را استخراج نموده از صحاح معتبره اهل سنت، و علماء خاصه آن را نیز معتبر دانسته اند، به نحوی که در دیباچه کتاب مذکور ذکر نموده.

و بعد از آن گفته است که: هر گاه در این کتاب منقبتی ثابت شود، ثبوت آن

منقبت اجماعی کافّه اهل اسلام است، از برای این که نزد عامّه ثابت است به طرق صحیحّه مذکور، و از طرق شیعه نیز ثابت است، لکن ذکر نکرده ام طرق شیعه را از برای حجّت بر خصم.

و این بعضی از عبارات دیباچّه کتاب مذکور است: فإذا ثبت فی ذلك منقبه، کان ثبوتها إجماعاً من کافّه أهل الإسلام؛ لکونها ثابتة عندهم من هذه الطرق الصحاح بثبوت الحقّ الناصع، والدلیل القاطع، وعلى مثال هذا الثبوت هی ثابتة من طرق شیعه صلی الله علیه و آله، غیر آنی لم أذكر من طرق الشیعه فی ذلك دليلاً - مطرداً، ولا - طریقاً معتمداً، کراهه أن یزکی الشاهد نفسه، والغارس غرسه، والقائل قیله، والمستدلّ دلیله، ولم یکن ذلك بمفرده حجّه قاطعه للخصم القوی، ولا عدّه حصینه منه للمولی الولی، وإتما تحرینا ذلك رشداً، وطرفنا طرائق قدداً، وأحصینا أسانیده عددداً، لیكون حجّه علی راویه ومناوییه، إذ عکس دلیله علیه أولى من توجه قول خصمه إلیه (۱).

و بعد از فهرست کتاب گفته: وهذا الكتاب یشتمل علی تسعمائه حدیث وثلاثه عشر حدیثاً صحاحاً متفقاً علیها من کافّه أهل الإسلام؛ إذ هی من کلا الطرفين من السنّه مع اتفاق من الشیعه علیها (۲).

ملخص معنا آن که: هر گاه منقبتی ثابت شود در این کتاب ثبوت آن منقبت اجماعی همه اهل اسلام خواهد بود از عامّه و خاصّه، از جهت آن که نزد اهل سنّت ثابت است به این طرق صحیحّه که در این کتاب مسطور شده، ثبوت حقّ خالص، و دلیل قاطع.

و نزد شیعه نیز ثابت است به همین نحو ثبوت، لیکن من ذکر نکردم از طرق شیعه در این باب دلیل مطردی، و نه طریق معتمدی، از جهت ناخوشی این که

ص: ۳۴۸

۱- (۱) عمده عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۴.

۲- (۲) عمده عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ۱۷.

شاهد تزکیه خود نماید، و غارس تعریف غرس خود کند، و قائل قول خود را پسندد، و مستند دلیل خود را تمام داند، و مع هذا بانفراده حجت قاطع بر دشمن گمراه نمی شود، و برهان ساطع از برای دوست به راه نمی گردد.

و پس سزاوار از روی رشد و زیرکی آن است که اسانید و طرق مختلفه رواه خصم که اهل سنت باشد بر ایشان بشمریم، و برگردانیم دلیل ایشان را بر ایشان، و تصریح نمائیم که شما به این طریق و اسانید خود این احادیث را صحیح می دانید، و خود نقل آن نموده اید و قائلید به آن، بنا بر این الزاماً لازم است بر شما که تخلف ننمائید.

پس موافق قول مؤلف کتاب مذکور احادیث این کتاب نزد سنی و شیعی معتبر است، و مخالف آن خرق اجماع به یقین نموده خواهد بود.

از آن جمله در کتاب مذکور آورده: وبالاسناد قال: أخبرنا يعقوب بن السري، أخبرنا محمد بن عبد الله بن جنيد، حدثنا محمد بن عبد الله بن أحمد بن عامر، حدثني أبي، حدثنا علي بن موسى الرضا، حدثني أبي موسى بن جعفر، حدثني أبي جعفر بن محمد، حدثني أبي محمد بن علي، حدثني أبي علي بن الحسين، حدثني أبي الحسين بن علي، حدثني أبي علي بن طالب صلوات الله عليهم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حرمت الجنة علي من ظلم أهل بيتي، وآذاني في عترتي، ومن صنع صنيعه إلى أحد من ولد عبدالمطلب ولم يجازه عليها، فأنا اجازيه غداً إذا لقيني يوم القيامة (1).

یعنی: حضرت امام همام ثامن ائمه انام علیه وعلی آبائه السلام، از آبای گرام خود، از حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الموحّدين علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده که، گفت آن حضرت که حضرت

ص: ۳۴۹

رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که ظلم کند به اهل بیت من، و ایذا و آزار رساند مرا در عترت من، و هر آن کس که بکند نیکوئی با یکی از اولاد عبدالمطلب، و جزا نداده باشد او را بر آن نیکوئی، پس من جزای او را می دهم فردای قیامت در هنگامی که ملاقات کند مرا.

و از لفظ «آذانی فی عترتی» در این حدیث شریف عالی الاسناد ظاهر می شود که آزار و ایذاء عترت آن حضرت آزار و ایذاء آن حضرت است، و قال الله تعالی فی سوره الأحزاب (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (۱).

و فی کتاب معدن الجواهر عن أحد الأئمة عليهم السلام، أنهم قالوا: ثمانیه لا یقبل لهم صلاه، ولا یجاب لهم دعوه: العبد إذا أبق حتى یعود إلى مولاه، وساق الحدیث إلى أن قال فی آخره: وجاحد حق أهل البيت (۲).

وهمچنین موافق احادیث رعایت اهل بیت آن حضرت رعایت آن حضرت است.

چنان چه ابن اثیر در باب الرءاء مع القاف ایراد نموده: ومن الحدیث «ارقبوا محمداً فی أهل بیته» ای: احفظوه فیهم (۳).

و در کتب فقه شیعه بیان اهل بیت در مبحث وقف وارد است که: ولو قال:

لأهل بیتی، انصرف إلى أقاربه من قبل الرجال والنساء. که اهل بیت رجل به اقارب تفسیر شده، چنان چه بیان اهل بیت مکرر گذشت.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) سوره احزاب: ۵۷.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۵۸.

۳- (۳) نهائیه ابن اثیر ۲: ۲۴۸.

ذكر الشريف الأجل ابوالحسن علي بن محمد بن علي العلوي العمري النسابة المعروف بابن الصوفي في كتاب المجدي في أنساب الطالبين، ما هذا لفظه: في تعليق أبي الغنائم الحسنی، قال: حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه عمر بن علي، عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من اصطنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته عليها يوم القيامة (١).

و در کتاب تهذیب الأحكام مسنداً از کلینی از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و در کتاب ذخایر العقبی أيضاً مسطور است، علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صنع إلى أحد من أهل بيتي يداً كافيته يوم القيامة (٢).

یعنی: فرمود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که: کسی که بکند به یکی از اهل بیت من نیکی، من جزا و پاداش او می دهم در روز قیامت.

و در ذخایر مرقوم است که: وفي طريق آخر عن غيره: من صنع إلى أحد من أهل بيتي معروفاً، فعجز عن مكافأته في الدنيا، فأنا المكافيء له يوم القيامة (٣).

یعنی: فرمود آن حضرت: که کسی که نیکوئی کند در حقّ اهل بیت من، پس عاجز شود او از جزای آن در دار دنیا، پس من خود مکافات و جزا می دهم

ص: ۳۵۱

۱- (۱) محاسن برقی ۱: ۱۳۷ ح ۱۷۷، بحار الأنوار ۲۶، ۲۲۸ ح ۶.

۲- (۲) تهذیب شیخ طوسی ۴: ۱۱۰ ح ۳۱۲.

۳- (۳) ذخائر العقبی ص ۱۹.

او را در روز قیامت.

و از تناسب معانی احادیث این سند و سند قبل مستفاد می شود اتحاد اهل بیت، بلکه عترت با ولد عبدالمطلب، پس اولویت تعمیم نسبت به ذریه به نحوی که از کلام علامه رحمه الله تعالی و غیره در مثل این حدیث مستفاد می شود ظاهر است.

وفی دیباجه بعض المشجرات فی علم الأنساب لبعض المشاهیر من العاۃ: إن أفعال الخیر أولى أن یؤثر علیها، وأعمال البرّ یجب المسارعه إلیها، وعوارف المعروف وتقلیدات الانسان یوجب القیام علیها بنشر فوائح الثناء والاحسان إلی الساده الأشراف، وهذا من أعظم القربات، ومساعدتهم بقضاء حوائجهم من أفضل مسارعه الخیرات، ومحبتهم فرض کلّ انسان، ومودّتهم أصل من اصول الإیمان.

والشاهد فی ذلك نصّ القرآن المجید قوله تعالی: (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید) (۱) وقوله عزّ من قائل وجلّ من تکلم (قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلاّ المودّة فی القربی) (۲) لما نزلت هذه الآیه الشریفه قیل: یا رسول الله من هم أهل بیتک الذین أوجب الله مودّتهم علینا؟ قال: علی وفاطمه وأولادهما.

وفی الصحیح عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لا یدخل قلب رجل الإیمان حتّی یحبّکم لله ولرسوله.

وعن أنس بن مالک، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حبّی وحبّ أهل بیتی نافع فی

ص: ۳۵۲

۱- (۱) سورة فضّلت: ۴۲.

۲- (۲) سوری شوری: ۲۳.

سبعة مواضع، أهوالهنّ عظيمه: عند الوفاء، وعند الصراط، وعند الميزان، وعند الكتاب، وعند الحساب، وعند القبر، وعند النشور.

وقال صلى الله عليه وآله: لا يؤمن عبد بالله حتى أكون أحب إليه من نفسه، وعترتي أحب إليه من عترته.

وقال صلى الله عليه وآله: ألا من مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الإيمان، ألا من مات على حب آل محمد، فهو أهل السنّة والجماعه، والتمسك بحبل آل محمد نجاه من النار، والتخلّف عنهم هلاك وهوان.

وقد روى عن ابن عباس رضى الله عنهما، وأبى ذر الغفارى، أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: مثل أهل بيتى كمثل سفينه نوح من ركبها نجا، ومن تخلّف عنها غرق.

فثبت حينئذ أنّ محبتهم إيمان، وبغضهم كفر وطغيان.

وروى عطا وعكرمه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: لو أنّ رجلاً صفّ قدميه بين الركن والمقام، وصلّى وصام، ثمّ لقيه الله مبغضاً آل محمّد أدخله النار، ومن مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمه الله تعالى، ومن مات على بغض آل محمّد لم يشم رائحه الجنّه.

وعن أبى سعيد الخدرى أنّه قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: لا يبغض أهل بيتى أحد إلاّ أدخل النار.

فوجب على كلّ نفس زكية ذى همم أن تجنح إلى امتطاء عوارف وغوارب اكتسابها، فتعين على كلّ مؤمن ذى همّه أن ينافس فى تحصيل ثوابها؛ لأنّ الحسنه الواحده فى ذلك مائه ألف حسنه يكون له أجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة، فيجب على كلّ مؤمن الوصيه فى حقّهم تقرباً إلى الله تعالى بقضاء حوائجهم.

متمثلاً بكلام رب العالمين، ووصيه النبي سيد المسلمين، قال صلى الله عليه وآله: إنني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله، وأهل بيتي - وفي حديث: وعترتي - ما إن تمسيكتم بهما لن تضلوا أبداً، حبلان ممدودان لا تنقطعان حتى يردا على الحوض، اوصيكم الله في أهل بيتي ثلاثاً، فمن تقرب إليهم بالإحسان ضوعفت حسناته، ورفعت درجاته؛ لقوله صلى الله عليه وآله من اسدى إلى أحد من ذريتي معروفاً، فهو في درجاتنا في الجنة.

وقال صلى الله عليه وآله: من أولى رجلاً من بني عبدالمطلب في الدنيا معروفاً ولم يقدر أن يكافيه كافيته يوم القيامة.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه أنا شافع لهم يوم القيامة لو جاؤوا بذنوب أهل الأرض: المكرم لذريتي، والساعي إليهم في أمورهم، والقاضي لهم في حوائجهم، والمحب لهم بقلبه ولسانه.

والأخبار في ذلك كثيرة، فرحم الله امرئاً ينظر إليهم بعين العناية، وذلك كرامه لجدهم المصطفى، صاحب المقام الأرفع، والذكر الأرفع، والشفيع في يوم المحشر، الذي أعطاه الله الكوثر، وأخبره إن شئتك هو الأبر، وأرسله رحمه للعالمين بالشرع المطهر، والدر المنصر، أبو القاسم محمّد بن عبدالله، ذو الوجه المنور، والجبين المزهر، قائد الجند المظفر، وصاحب التاج والمغفر والقراق والمنبر، الذي إذا أعظم الخطاب لجاء أكثر الخلق إليه، فيسألونه الشفاعة، فلا يمتنع له، ويقول: أنا لها لا يتضعع ولا يتللع، حتى يناديه الحقّ: محمد شفيع يشفه صلى الله عليه وآله وأصحابه السجّد الرّكع، ما طار البروق اللمع، وتعاقب الأنوار بتكرير الليل والنهار.

در سند دهم حدیثی در باب نصرت سادات، و سعی در قضای حاجات

ایشان، با مؤیدات سمت ذکر یافت، و در این سند و غیره نیز اصطناع معروف به ایشان، و نیکوئی و بر مبالغه احسان اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله، و امر به التزام این مراتب مکرراً مرقوم شده، خصوصاً در عبارت «أربعة أنا شافع لهم يوم القيامة» إلى آخر، که دلالت مطابقت بر طبق مدعا دارد طبقاً عن طبق.

وصریح است در آنکه ساعی و قاضی حوائج و محب ایشان به دل و زبان، اگر به ذنوب اهل ارض باشند، به شفاعت آن حضرت آن گناهان هیچ زیان به ایشان نخواهد رسانید.

و این حدیث بخصوصه در باب زیادات در تهذیب الاحکام از کلینی مسنداً وارد است (۱).

و این تخصیص حکم با تعمیم قضاء حوائج مسلمین، مشعر است بر تأکید قضاء حوائج ذریه.

چنان چه صدوق رحمه الله در آخر باب الاعتکاف از من لا یحضره الفقیه روایت نموده: عن میمون بن مهران، قال: کنت جالساً عند الحسن بن علی علیهما السلام، فأتاه رجل، فقال له: یا بن رسول الله إن فلاناً له علی مال ویرید أن یحبسني، فقال: واللّه ما عندی مال فأقضى عنک، قال: فکلمه، قال: فلبس علیه السلام نعله، فقلت له: یا بن رسول الله أنسیت اعتکافک؟ فقال له: لم أنس، ولکنی سمعت أبي علیه السلام یحدث عن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: من سعی فی حاجه أخیه المسلم، فکأنما عبد الله تسعه آلاف سنه، صائماً نهاره، قائماً ليله (۲).

و در ثواب قضای حوائج مسلمین زیاده از ما یحصی احادیث در کتب معتبره وارد است.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) تهذیب الأحکام ۴: ۱۱۱ ح ۳۲۳.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۸۹-۱۹۰ ح ۲۱۰۸.

من کتاب عمدہ صحاح الأخبار، ومن تفسیر الثعلبی: بالإسناد المقدم، قوله سبحانه وتعالى في سورة آل عمران (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (١) قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ النَّصِيبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الصَّالِحِ السَّيِّعِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مِيثَمِ بْنِ نَعِيمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عِبَادَةَ السَّلَوِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي وائِلٍ، قَالَ: قَرَأْتُ فِي مِصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (٢).

یعنی: خواندم در قرآن عبدالله بن مسعود که بدل آل عمران آل محمد مسطور بود، به این نحو «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» پس موافق این روایت معلوم می شود که آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند.

سند سی ام: در تفسیر آیه (ومن یقرئ آیه) (ومن یقرئ آیه) (ومن یقرئ آیه)

أيضاً من العمده: بالإسناد المقدم، قال ابن المغازلي في قوله تعالى (وَمَنْ يَقْرَأْ حَسْبَهُ نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا) (٣) قال: وبالإسناد أخبرنا أحمد بن محمد بن

ص: ٣٥٦

١- (١) سورة آل عمران: ٣٣.

٢- (٢) عمدہ عیون صحاح الأخبار ابن بطریق ص ٥٥.

٣- (٣) سورة شوری: ٢٣.

عبدالوہاب إجازہ، انّ أبأحمد عمر بن عبداللہ بن شوذب أخیرہم، قال:

حدّثنا عثمان بن أحمد الدقاق، و حدّثنا محمّد بن أحمد بن أبي العوام، قال: حدّثنا محمّد بن الصباح الدولابی، قال: حدّثنا الحکم بن ظہیر، عن السدی فی قوله تعالی (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسِيئَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) قال: المودّہ فی آل رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ و آلہ (۱).

ومن تفسیر الثعلبی فی هذه الآیہ بالاسناد، قال: أخبرنی ابن فنجویہ، حدّثنا ابن حییش، حدّثنا أبو القاسم الفضل، حدّثنا علی بن الحسین، حدّثنا إسماعیل بن موسی، حدّثنا الحکم بن ظہیر، عن السدی، عن أبي مالک، عن ابن عباس (وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) قال: المودّہ لآل محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ (۲).

وفی قوله تعالی (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) قال: رضی محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ أن یدخل أهل بيته الجنّة (۳).

یعنی: در تفسیر این آیہ کریمہ کہ مفادش آن است کہ: و آن کسی کہ اکتساب نیکوئی نماید، زیاد کنیم مر او را در آن حسنه نیکوئی، یعنی: مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را، گفته است ابن عباس، و گفته است سدی: مراد از نیکوئی مودّت آل محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ است.

و به همین سند گفته است ابن عباس در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: کہ زود باشد کہ عطا کند تو را پروردگار تو ای محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ نعم تامّیۃ خود را تا این کہ تو راضی شوی، رضای محمّد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ آن است کہ داخل گرداند اهل بیت خود را در بہشت.

ص: ۳۵۷

۱- (۱) عمدۃ ابن بطریق ص ۳۵۵، مناقب ابن مغزلی ص ۳۱۶.

۲- (۲) عمدۃ ابن بطریق ص ۵۵.

۳- (۳) عمدۃ ابن بطریق ص ۳۵۵.

وروی محمّد بن یعقوب الكلینی فی الکافی: عن الحسین بن محمّد الأشعری، عن معلی بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن شاذان، عن أبی الحسن موسی علیه السلام، قال: قال أبی: إنّ فی الجنّه نهراً یقال له: جعفر، علی شاطئه الأیمن درّه بیضاء فیها ألف قصر، فی کلّ قصر ألف قصر لمحمّد وآل محمّد صلی الله علیه و آله، وعلی شاطئه الأیسر درّه صفراء فیها ألف قصر، فی کلّ قصر ألف قصر لإبراهیم علیه السلام وآل إبراهیم علیه السلام (۱).

و این حدیث در مناقب خوارزمی که از علماء اهل سنّت است نیز ایراد شده، و در سند نود و هفتم در تفسیر آیه وسیله از جوامع الجامع مثل این حدیث مذکور می شود.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود بعد از ذکر آیه (وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) یعنی: هر که نیکوئی کند در حقّ اهل بیت رسول، حقّ تعالی در حقّ او نیکوئیها کند به انواع نیکوئی، از جهت آن که حسنه و حسنا هر دو نکره واقع شده اند بدون حرف تعریف.

و از جمله آن نیکوئیها دو تا را به ذکر خاص یاد کرده، که همه انبیاء و اولیاء جویان اویند، یکی آمرزش گناه، دوّم قبول طاعت باطل، یعنی: غفورم گنااهش را بیامرزم، و شکورم طاعت باطلش بپذیرم.

و این کلام بشارتی است که به غیر از این حسنه که موّدت اهل بیت است بدین دو نعمت نرسی، یکی آن که به مجرّد اکتساب به قبول وعده کرد، دوّم حسنا نکره فرموده تا شامل باشد کلّ حسنات را، و در آیه دیگر فرموده که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) تمّ کلامه.

ص: ۳۵۸

۱- (۱) روضه کافی ۸: ۱۵۲ ح ۱۳۸.

۲- (۲) سوره انعام: ۱۶۰.

من كلام عمده صحاح الأخبار: ومن صحيح مسلم في الجزء الرابع منه، بالاسناد المقدم، قال: حدثني زهير بن حرب، وشجاع بن مخلد، جميعاً عن ابن عليه، قال زهير: حدثنا إسماعيل بن إبراهيم، حدثني أبو حيان، حدثني يزيد بن حيان، قال: انطلقت أنا وحصين بن سبره وعمرو بن مسلم إلى زيد بن أرقم.

فلما جلسنا إليه، قال له حصين: قد لقيت يا زيد خيراً كثيراً، رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وسمعت حديثه، وغزوت معه، وصليت خلفه، لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً، حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: يا ابن أخي والله لقد كبرت سنّي، وقدم عهدي، ونسيت بعض ما كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه وآله، فما حدثتكم فاقبلوه، وما لا فلا تكلفونه.

ثم قال: قام رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خمّاً بين مكّة والمدينه، فحمد الله وأثنى عليه، ووعظ وذكر، ثم قال: أمّا بعد يا أيها الناس إنّما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربّي فأجيب، وأنا تارك فيكم الثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فحثّ على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي، اذكركم الله في أهل بيتي.

فقال حصين: ومن أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ فقال: لا أهل بيته من حرم الصدقه عليه بعده(١).

ذكر کرده است ابن حجر بعد از نقل این حدیث اضافه به این عبارت: فأشار إلى أنّ نساءه من أهل بيت سكناه الذين امتازوا بكرامات وخصوصيات أيضاً لا

ص: ٣٥٩

من أهل بيت نسيه، وإنما أولئك من حرمت عليهم الصدقه.

یعنی: گفت یزید بن حیان: که رفتم من و حصین بن سبره و عمرو بن مسلم به خدمت زید بن ارقم، که از صحابه حضرت سید الانبیاء است صلی الله علیه و آله، پس چون نشستم نزد او، گفت زید را حصین: به تحقیق که ملاقات کرده ای یا زید خیر بسیاری را، دیده ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و شنیده ای حدیث آن حضرت را، و جهاد نموده ای در خدمت آن حضرت، و نماز کرده ای عقب آن حضرت، به تحقیق که دریافته ای ای زید خوبی بسیاری را، حدیث کن به ما ای زید چیزی را که شنیده ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

گفت زید: ای پسر برادر من به خدا قسم که بسیار شده است سال من، و گذشته است روزگار من، و فراموش نموده ام پاره ای از چیزها را که در خاطر داشتم، و ضبط کرده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس آنچه خبر دهم شما را قبول کنید آن را، و آن چه خبر ندهم پس تکلیف حدیث کردن آن به من نکند.

بعد از آن گفت: برخاست رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در میان ما به جهت خطبه خواندن در غدیر آب در مکانی که شهرت یافته است به خم، و واقع شده است میان مکه و مدینه، پس حمد خداوند سبحان و تعالی بجای آورد، و ثنا گفت بر او، و موعظه نمود، و متذکر ساخت مردم را، یا ذکر خدای تعالی نمود علی الاحتمالین.

و بعد از آن گفت: اما بعد حمد و ثنای الهی، ای مردمان به تحقیق که نیستم من مگر بشری نزدیک شده که بیاید مرا رسول پروردگار من، یعنی: حضرت عزرائیل مأمور شود به قبض روح من، و اجابت نمایم، و من واگذارنده ام در میان شما دو چیز بزرگ سنگینی را که اول آنها کتاب خدای تبارک و تعالی است که در آن هدایت و فیروزی است، یعنی: عمل به آن سبب اهتدا و فیروزی و رستگاری است، پس بگیریید کتاب خدا و چنگ در زیند به او،

پس ترغیب و تحریر فرموده بر کتاب خدا.

و بعد از آن گفت: و اهل بیت من، بیاد شما می آوردم خدا را در اهل بیت خودم، سه مرتبه تکرار این عبارت فرمود، یعنی: اهل بیت من باعث اند بر این که شما خدا را فراموش نکنید، و معین شما در یاد خدا و دین و ایمان می باشند، شما دست از ایشان بر مدارید، یا آن که در حق اهل بیت خدا را بیاد شما می آورم، که ملاحظه خدا نموده حق ایشان را مرعا دارید، و ظلم به ایشان مکنید.

پس گفت حصین: کیست اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله یا زید؟ آیا نیستند زنان پیغمبر از اهل بیت او؟ گفت زید: نه اهل بیت آن حضرت کسی است که حرام است صدقه بعد از آن حضرت بر ایشان، یعنی: اول صدقه بر آن حضرت حرام شد، و بعد از آن به وساطت قرابت آن حضرت بر بنی هاشم نیز حرام شد.

و اشاره که اضافه نقل نموده ابن حجر ترجمه اش این است که: اشاره کرد زید به این معنا که نساء از اهل بیت مسکن انسان است، و به خصوصیات معلومه ممتاز است، و اهل بیت نسبی رحمی نیست که از پشت پدر اهل بیت هم باشند، پس همچنان که صدقه بر ایشان بعد از آن حضرت حرام است، حرمت ایشان نیز بعد از آن حضرت لازم است.

و از این خبر معلوم می شود که جمیع سادات که صدقه بر ایشان حرام است داخل اهل بیت نبوت اند، و چون حدیث مسطور اجماعی فریقین است، پس تعظیم و تکریم ایشان بر هر دو مذهب لازم، و ترک آن خرق اجماع شیعه و اهل سنت است.

ص: ۳۶۱

أيضاً من العمدة: وبالسناد قال: حدّثنا محمّد بن بكار بن ريان، حدّثنا حسان يعني ابن ابراهيم، عن سعيد وهو ابن مسروق، عن يزيد بن حيان، عن زيد بن ارقم، قال: دخلنا على زيد، فقلنا له: صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وصلىته خلفه، وساق الحديث بنحو حديث أبي حيان، غير أنه قال: ألا وائى تارك فيكم الثقلين:

أحدهما كتاب الله هو جبل الله من اتّبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على ضلاله.

وفيه قلنا: من أهل بيته نساؤه؟ قال: ولا أيم الله، إنّ المرأة تكون مع الرجل العصر ثم الدهر، ثم يطلّقها فترجع إلى أهلها وقومها، أهل بيته أصله وعصبته الذين حرّموا الصدقة بعده (۱).

یعنی: گفت راوی: داخل شدیم بر زید بن ارقم، پس گفتیم به او: به تحقیق که تو در یافته ای شرف صحبت حضرن رسول الله صلى الله عليه وآله و نماز کرده ای عقب آن حضرت، و گذرانید حدیث را به نحوی که در حدیث ابی حیان گذشت، فرقی که هست در این آن است که حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: که من واگذارنده ام در میان شما ثقلین را، که یکی کتاب خداست که او ریسمان محکم الهی است، کسی که متابعت او کند و متمسک به آن بشود خواهد بود بر هدایت، و می رسد به مطلب، و کسی که ترک کند آن را خواهد بود بر ضلالت.

و از بقیه این خبر است که: راوی پرسید که زنان آن حضرت از اهل بیت آن حضرت اند؟ گفت زید بن ارقم: نه به خدا قسم، به درستی که زن می باشد با مرد پاره ای از ایام، بعد از این جمیع ایام یعنی کم و پیش پس طلاق می دهد او را،

ص: ۳۶۲

پس باز می گردد آن زن به اهل و قبیله و خویشان خود، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اصل او و خویشان پدری اویند که حرام است اموال صدقه بر ایشان بعد از آن حضرت.

سند سی و سیم: توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت

صاحب کتاب درر المطالب و غرر المناقب ایراد نموده این حدیث را، و ابن بابویه نیز در امالی به اسانید خود آورده: و آخری من مناقبه علیه السلام ما رواه ابن عباس رضی الله عنه، قال: صعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر، فخطب واجتمع الناس إليه، فقال: يا معشر المؤمنين إن الله عزوجل أوحى إليّ أنّي مقبوض، و أنّ ابن عمّي علياً مقتول.

وأنّي أيها الناس أخبركم خيراً إن عملتم به سلمتم، وإن تركتموه هلكتم، إنّ ابن عمّي علياً هو أخي ووزيري، وهو خليفتي، وهو المبلّغ عنّي، وهو إمام المتّقين، وقائد الغرّ المحجلّين، إن استرشدتموه أرشدكم، وإن تبعتموه نجوتهم، وإن خالفتموه ضللتهم، وإن أطعتموه فالله أطعتم، وإن عصيتموه فالله عصيتم، وإن بايعتموه فالله بايعتم، وإن نكثتم بيعته فبيعه الله نكثتم، إنّ الله أنزل عليّ القرآن، وهو الذي من خالفه ضلّ، ومن ابتغى علمه عند غير علي هلك.

أيها الناس اسمعوا قولي، واعرفوا حقّ نصيحتي، ولا تخلفوني في أهل بيتي إلاّ بالذي امرتم به من حفظهم، فإنّهم حامتي وقرابتي وإخوتي وأولادي، وإنكم مجموعون ومسائلون عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، إنّهم أهل بيتي، فمن آذاهم فقد آذاني، ومن ظلمهم ظلمني، ومن أذّلهم أذّلتني، ومن أعزّهم أعزّني، ومن أكرمني أكرمني، ومن نصرهم نصرني، ومن خذّلهم خذّلتني، ومن طلب الهدى في غيرهم فقد كذّبني.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَانظُرُوا مَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ، إِذَا لَقَيْتُمُونِي فِائِي خَصِمٌ لِمَنْ آذَاهُمْ، وَمَنْ كُنْتُ خَصِمَهُ خَصِمْتَهُ، أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ (۱).

یعنی: ابن عباس - رضی الله عنه - روایت نموده که بر منبر بالا رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس خطبه خواند، و جمع شدند مردم در خدمت آن حضرت.

پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله: ای گروه مؤمنان به درستی که خدای عزوجلّ وحی فرستاد به سوی من که قبض روح من می شود، و پسر عمّ من حضرت علی بن ابی طالب کشته می شود.

و به تحقیق که من ای مردمان خبر می کنم شما را به چیزی که اگر عمل کنید به آن چیز سلامت خواهید بود، و اگر ترک کنید هلاک می شوید، به درستی که پسر عمّ من علی او برادر من است، و وزیر من است، و او خلیفه من است، و اوست که احکام الهی را از جانب من خواهد رسانید، و او امام متقیان است، و کشنده و راهنمای جبهه و دست و پا منوران با میمنت است به هر بابی از ابواب خیر، اگر شما طلب رشد و هدایت و ایمان از او کنید شما را راه رشد و هدایت در ایمان می نماید، و اگر تابع او شوید نجات می یابید.

و اگر مخالفت او کنید گمراه خواهید شد، و اگر اطاعت او کنید اطاعت خدا کرده اید، و اگر عصیان او ورزید پس عصیان جناب اقدس الهی کرده خواهید بود، و اگر با او بیعت کنید پس با خدای تعالی بیعت کرده خواهید بود، و اگر بشکنید بیعت او را بیعت خدا را شکسته خواهید بود.

و به درستی که خدای تعالی فرو فرستاد بر من قرآن را، و قرآن منزل آن چنان کتاب منزلی است که هر که مخالفت او کرد گمراه شد، و کسی که طلب کرد

ص: ۳۶۴

۱- (۱) درر المطالب و غرر المناقب فی فضائل غلی بن ابی طال علیه السلام ص ۷۵-۷۶ ح ۳۳، أمالی شیخ صدوق ص ۱۲۱-۱۲۲ ح ۱۱۲.

علم قرآن را نزد غیر علی بن ابی طالب هلاک شد.

ای مردمان بشنوید سخن مرا، و بدانید نصیحت مرا بعد از من در حقوق اهل بیت من، خلاف آنچه مذکور شد مکنید مگر به آن چیزی که مأمور به آن شده اید، به درستی که ایشان یعنی اهل بیت مخصوصان من اند، و اقرباء من اند، و اولاد من اند.

و به تحقیق که شما جمع کرده خواهید شد و سؤال کرده خواهید شد از تقلین که کتاب خدا و اهل بیت من باشد در روز قیامت، پس ملاحظه کنید که چگونه بعد از من با ایشان سلوک خواهید نمود، ایشان اهل بیت من اند، کسی که آزار کند ایشان را به تحقیق که مرا آزار کرده است، و کسی که با ایشان ظلم کند مرا ظلم کرده است، و کسی که ایشان را خوار کند چنان است که مرا خوار کرده است، و کسی که به ایشان اعزاز و احترام کند مرا اعزاز و احترام کرده است، و کسی که گرامی دارد ایشان را مرا گرامی داشته است، و کسی که یاری کند ایشان را مرا یاری کرده است، و کسی که واگذارد ایشان را مرا وا گذاشته است، و کسی که طلب هدایت از غیر ایشان کند پس مرا دروغگو شمرده.

ای مردمان بترسید از خدا، بنگرید که در جواب خدا چه خواهید گفت، هرگاه ملاقات کنید او را، به درستی که من خصم می کنم کسی را که آزار کرده باشد ایشان را، و کسی را که من خصم و دشمن او باشم در خصومت با او غالب خواهم شد، و می گویم سخن خود را که این است و طلب آمرزش می کنم از خدای تعالی از برای خود و از برای شما.

پس فذلکة حدیث مسطور این شد که باید ائمة اطهار علیهم السلام را به عنوان امامت به حق امام و مقتدا دانست، و محبت امامت بالذات به ایشان خاصه داشت، و ذریه و اقرباء رسول صلی الله علیه و آله را عموماً به سبب قرابت و اطاعت وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمة علیهم السلام در باره ایشان، و ملاحظه اجر نبوت محبت بالعرض

داشت، و با ایشان عداوت نکرد تا حق اجر نبوت و حق معرفت قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بفعل آید.

سند سی و چهارم: ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء

روی الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه رحمهم الله تعالى في أماليه، بإسناده عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا سيد الأنبياء والمرسلين، وأفضل من الملائكة المقربين، وأوصيائي سادة أوصياء النبيين والمرسلين، وذريتي أفضل ذريات النبيين والمرسلين، وأصحابي الذين سلخوا منهاجى أفضل من أصحاب النبيين والمرسلين، وابنتي فاطمه سيدة نساء العالمين، والطاهرات من أزواجي أمهات المؤمنين، وأمتي خير أمة أخرجت للناس، وأنا أكثر النبيين تبعاً يوم القيامة، ولى حوض عرضه ما بين بصرى وصنعاء، فيه من الأباريق عدد نجوم السماء، وخليفتي على الحوض يومئذ خليفتي فى الدنيا.

ف قيل له: ومن ذاك يا رسول الله؟ قال: إمام المسلمين، وأمير المؤمنين، ومولاهم بعدى على بن أبى طالب عليه السلام، يسقى منه أوليائه، ويذود عنه أعداؤه، كما يذود أحدكم الغربيه من الإبل (١).

يعنى: ابن بابويه - رحمه الله عليه - روایت کرده است به سند خود از ابن عباس، که او گفت که: فرمود بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله: که من بهترین انبیاء و مرسلینم، و افضل از ملائکه مقربین، و اوصیای من بهترین اوصیاء پیغمرانند و رسولان، و ذریه من افضل ذریات پیغمران و مرسلانند، و أصحاب من آنان که رفته اند بطریقه من بهترینند از أصحاب پیغمبران و رسولان، و

ص: ۳۶۶

دختر من فاطمه سیدة زنان عالمیان است، و پاکان از زنان من مادران مؤمانند، و امت من بهترین امم اند، که بیرون آورده شده از عالم غیب برای مردمان تا ایشان را به راه راست دعوت کنند.

و در تفسیر وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است: که خیریت امت من در این سه صفت است که در قرآن مجید بیان آن واقع شده (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ) (۱) یعنی: ای امت امر می کنید به آنچه شارع امر به آن فرموده است، و نهی می کنید از هر چه شارع نهی از آن فرموده است، و می گروید به خدا. تمام شد کلام تفسیر.

و تابعان من بیشتر از تابعان پیغمرانند در روز قیامت، و از برای من حوضی است که عرض او ما بین بصری است - که موضعی است از شام تا صنعا که موضعی است از یمن - و در آن حوض هست از ابرقی ها که دسته ولوله دار باشند به عدد ستارگان آسمان، و جانشین من بر آن حوض جانشین من است در دنیا.

پس کسی عرض کرد به آن حضرت: که کیست آن که خلیفه توست بر حوض، و امروز خلیفه و جانشین توست در دنیا؟

فرمود: پیشوای مسلمانان و امیر و فرمان فرمای مؤمنان و آقای ایشان بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام، سیراب می سازد از آن حوض دوستان خود را، و میراند از آن حوض دشمنان خود را، همچنان که میراند و دور می کند احدی از شما شتران غریب را از آب محتاج خود.

از این حدیث مستفاد شد که ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله افضل از ذریات جمیع انبیاء و مرسلین اند.

و مؤید این است آنچه ابن بابویه در کتاب حج نقل نموده در باب تلبیه از ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه به این عبارت: مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرَابَادِي،

ص: ۳۶۷

عَنْ يُوسُفَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَاصْطَفَاهُ نَجِيًّا، وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ، وَنَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَاعْطَاهُ التَّوْرَةَ وَالْأَلْوَاحَ، رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا رَبِّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامِهِ لَمْ تُكْرِمْ بِهَا أَحَدًا مِنْ قَبْلِي.

فَقَالَ اللَّهُ حَيْلَ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّدًا أَفْضَلُ عِنْدِي مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَجَمِيعِ خَلْقِي، فَقَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ أَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ، فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمٌ مِنْ آلِي؟

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُوسَى أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي ظَلَلَتْ عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ، وَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى، وَفَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ؟

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأُمَّمِ كَفَضْلِهِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِي (١).

يعني: حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نقل نمود از پدر معصوم خودش که او از پدرانش، وایشان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودند، که آن حضرت فرموده: که شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که چون بر انگیخت به پیغمبری خدای تعالی موسی بن عمران را، پس او برگزید به شرف تکلم و راز گوئی خود، و از برای او دریا را شکافت، و نجات داد بنی اسرائیل را از بلیه فرعون، و به او عطا فرمود کتاب تورات و الواح را، دید مرتبه عزت و مکان خود را از فضل خدای عزوجل.

ص: ۳۶۸

پس گفت: ای پروردگار من به خدای که گرامی داشتی مرا به کرامتی که گرامی نداشته ای به آن کرامت کسی را پیش از من.

پس گفت خدای عزیز بزرگ: ای موسی آیا ندانسته ای که محمد بهتر است نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من؟

گفت موسی: ای پروردگار من، پس اگر محمد نزد تو گرامی تر است از جمیع خلق تو آیا در میان آل پیغمبران خواهد بود گرامی تر از آل من؟

فرمود: ای موسی آیا ندانسته ای که فضل آل محمد بر جمیع آل نبیین مثل فضل محمد است بر جمیع مرسلین، بعد از آن گفت: ای پروردگار من پس اگر آل محمد این نحو باشد آیا در میان امتهای پیغمبرت افضل باشد نزد تو از امت من که سایه انداختی از فضل خود بر ایشان ابرها را، و فرستادی بر ایشان من و سلوی را، که عبارت است از انگبین و مرغ بریان، که بر ایشان تفضل شده بود، و شکافتی از برای ایشان دریا را.

پس فرمود خداوند جلیل بزرگ: ای موسی آیا ندانسته ای که فضل امت محمد بر جمیع امتهای مثل فضل و زیادتى محمد است بر جمیع خلق من.

سند سی و پنجم: نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است

حدیثی است که جمعی از محدثین در کتب خود نقل نموده اند، و از آن جمله صاحب کتاب صحیفه اهل البیت علیهم السلام که آن را صحیفه الرضا علیه السلام نیز می گویند، نقل نموده و اسانید متکثره دارد، لیکن او به دو سند آورده، و ما به حذف اسناد ایراد می کنیم آن را، به این عبارت که: و باسناده عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: النجوم أمان لأهل السماء (۱)، و اولادی و اهل بیتی أمان لأمتی (۲).

ص: ۳۶۹

۱- (۱) الأرض - خ ل.

۲- (۲) صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ص ۱۱۰ ح ۶۷.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ستاره ها امانند اهل آسمان را، و اولاد من و اهل بیت من امانند مرآت من.

و فی کتاب کامل الزیاره فی آخر حدیثین مذکورین فیہ بحذف الاسناد:

إِنَّ أَوَّلَ قَتِيلٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَنَا وَأَهْلَ بَيْتِي، وَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةَ وَعَلَى الْأَرْضِ هَاشِمِي يَطْرَفُ (۱).

و این دو حدیثین کتابین را می توان گفت که مشعر است بر این که هاشمی از اهل بیت است، و نظام عالم بوجود فایض الجود ایشان قائم است.

سند سی و ششم: در بیان استجاب دعای ذریه پیغمبر

من الصحیفه الرضویه، وباسناده عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: دعاء أطفال ذریتی مستجاب ما لم یقاربوا (۲) الذنوب (۳).

وهذا الحدیث فی کتاب المجتبی من الدعاء المجتبی للسید ابن طاووس (۴)، نقل عن کتاب ربیع الأبرار للزمخشری (۵)، و ذکره قطب الراوندی أيضاً فی الخرائج والجرائح، كما رأیت فی بعض النسخ.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود، دعای طفلان ذریه من مستجاب است

ص: ۳۷۰

۱- (۱) کامل الزیارات ابن قولویه ص ۱۵۶.

۲- (۲) یقارفوا - خ ل.

۳- (۳) صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ص ۱۱۳ ح ۶۹.

۴- (۴) المجتبی ص ۲۰.

۵- (۵) ربیع الأبرار زمخشری ۲: ۲۴۹.

مادام که اکتساب نکرده باشند گناهان را، پس از دعای ایشان امیدوار، و از نفرین ایشان پرهیز کار باید بود.

و در اصول کافی در بیان مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام واقع است:

محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن عبدالله بن أحمد، عن صالح بن مزید، عن عبدالله بن المغیره، عن أبی الصباح، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: كانت امی قاعده عند جدار، فتصدع الجدار، وسمعنا هده شديده، فقالت بيدها: ألا وحق المصطفى ما أذن الله لك في السقوط، فبقي معلقاً في الجوّ حتى جازته، فتصدق أبي عنها بمائه دينار.

قال ابن الصباح: وذكر أبو عبدالله عليه السلام جدته أم أبيه يوماً، فقال: كانت صديقه لم تدر ك في آل الحسن امرأه مثلها(۱).

و از این حدیث نیز مستفاد می شود استجابت صالح دعاء صالحه علویه.

قال الشهيد في أثناء سند الحديث الثالث والعشرين من أربعينه: نقلت من خط السيد العالم صفی الدين محمد بن معد الموسوی بالمشهد المقدس الكاظمی فی سبب تسميته - یعنی السيد المرتضى رحمه الله - بعلم الهدی، أنه مرض الوزير أبوسعده محمد بن الحسين بن عبد الرحيم سنة عشرين وأربعمائه، فرأى في منامه أمير المؤمنين عليه السلام وكأنه يقول له: قل لعلم الهدى اقرأ عليك حتى تبرأ، قال: يا أمير المؤمنين ومن علم الهدى؟ فقال عليه السلام: على بن الحسين.

فكتب إليه، فقال المرتضى رضى الله عنه: الله الله في أمرى، فإن قبولى لهذا اللقب شناعه على، فقال الوزير: والله ما أكتب إليك إلا ما أمرنى به أمير المؤمنين على عليه السلام، فعلم القادر بالله بالقضيه، فكتب إلى المرتضى: تقبل يا على بن الحسين ما لقبك به جدك، فقبله وسمع الناس(۲).

ص: ۳۷۱

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۶۹ ح ۱.

۲- (۲) الأربعون حديثاً مطبوع در رسائل شهيد اول ص ۵۲ ح ۲۳.

و این معنا امری است دال بر جلالت او که از طبقه سادات است.

ومن مهج الدعوات للسيد الجليل على بن طاووس رحمه الله: نقل من مجموع عتيق، قال: كتب الوليد إلى صالح بن عبد الله المرى عامله على المدينة: أبرز الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، و كان محبوباً في حبسه، و اضربه في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله خمسمائة سوطاً، فأخرجه صالح إلى المسجد، واجتمع الناس وصعد صالح المنبر يقرأ عليهم الكتاب، ثم ينزل، فيأمر بضرب الحسن.

فبينما هو يقرأ الكتاب إذ دخل علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، فأفرج الناس عنه، حتى انتهى إلى الحسين بن الحسن، فقال له: يا ابن عم ادع الله بدعاء الكرب يفرج عنك، فقال: ما هو يا ابن عم؟

فقال: قل لا إله إلا الله الحليم الكريم، لا إله إلا الله العلي العظيم، سبحانه الله رب السماوات السبع و رب الأرضين السبع و رب العرش العظيم، و الحمد لله رب العالمين.

قال: و انصرف علي بن الحسين عليهما السلام، و أقبل الحسن يكررها، فلما فرغ صالح من قراءه الكتاب و نزل، قال: أرى سيجي رجل مظلوم أخروا أمره، و أنا راجع أمير المؤمنين فيه، و كتب صالح إلى الوليد في ذلك، فكتب إليه: أطلقه (١).

و این حدیث صریح است به توجه ائمه علیهم السلام نسبت به سائر ذریه، و استجابت دعای ایشان.

وقال أبو الحسن الفارسي في كتاب عرائس حكم العلماء والشعراء: حدثنا أبو القاسم الحسن بن محمد الواعظ، بإسناد لا يحضرني ذكره أنّ هارون الرشيد لما حجّ اعترض له في بعض المراحل رجل، فقال: يا هارون اتق الله الذي أنت في قبضته و ناصيتك بيده يصرفك حيث شاء، و اعدل في خلقه، فانك مسؤول عنهم

ص: ٣٧٢

فى يوم لا يحجب عنك حاجب، ولا ينجيك إلا العدل والصدق، وقد تركت طريقه آباءك الطاهرين، وهدمت ما بنوه من بنىان العدل والاحسان.

قال: فاستشاط هارون غيظاً، وقال: اقبضوا على الرجل، فقبضوا عليه وحملوه، قال: وكان لهارون بغله حمون يرمح ويعصّ، وسائسها منها فى بلاء وحظر، فأمر هارون بالرجل، فجعل حلقه القيد رأساً فى رجل البغله، ورأساً فى رجل الرجل الطالبى، وأرسلوا البغله فى الاصطبل وأطبق الباب، ولم يشكّ أحد فى قتل الرجل.

فلما أصبحوا وجدوا الرجل محلول القيد من رجله ورجل البغله، فعظم على الناس أمر الرجل، وقال هارون: أخلعوا عليه من أثواب خاصّتى، ونادوا عليه أنّ هذا رجل أراد أمير المؤمنين أن يذلّه ويهينه، وأراد الله أن يعزّه ويرفعه، فحصل مراد الله دون مراد أمير المؤمنين.

و اين حكايت دلالت بر كرامات ذريه مى كند.

وقال الشيخ سليمان بن داود فى كتابه زهره الرياض ونزهه القلوب المراض:

حكى أنّ الخليفه منصوراً خرج يوماً من بغداد وهو راكب على بغلته، إذاً تعلّقت امرأه علويه بعنان بغلته، فقالت: يا أمير المؤمنين بالرحم الذى بينى وبينك إلا وقت ساعه، فوقف.

فقالت: إتنى امرأه من بنات الحسين بن على عليهما السلام، وأنكك قتلت لى أخوين وعمى وبعلى، ولى أيضاً ولد وهو كان قرّه عينى وثمره فؤادى قد حبسته فى جنايه غيره، فاعف الآن عنه، فلبث ساعه ثم غضب عليها غضباً شديداً، فقال: لا أعفو عنه، فرجعت باكيه حزينه، فدعت إلى الله، فوالله ما استتمت الكلام حتى عثرت بغله منصور، فرمت به وكاد أن يندقّ عنقه، فقام سريعاً وقال: أطلقوا ولدها، واعطوها عشره آلاف درهم.

و اين خبر نيز دالّ است بر استجابت نفرين ايشان.

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در مجلس پنجم از کتاب أمالی آورده: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ السَّنْدِيُّ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ عِيسَى بْنِ مُوسَى، عَنْ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَقَبَّلُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ نَاقَهُ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مِدْبَجَهُ الْجَبْتَيْنِ، حَطَامُهَا مِنْ لَوْلُو رَطْبٍ، قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرِدِ الْأَخْضَرِ، دَتْبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، عَيْنَاهَا يَاقُوتَانِ حَمْرَاوَانِ، عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ، وَخَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ، عَلَيَّ رَأْسُهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ، لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا، كُلُّ رُكْنٍ مُرْصَعٌ بِالذَّرِّ وَالْيَاقُوتِ، يُضَيُّهُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَعَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَعَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَجَبْرَائِيلُ آخِذٌ بِحِطَامِ النَّاقَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا غُضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَازِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَرْجُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا، وَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي، اللَّهُمَّ أَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي.

فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَابْنَةَ حَبِيبِي سَلِّبِي تُعْطَى، وَاشْفَعِي تُشْفَعِي، فَوَ عِزَّتِي وَجَلَالِي لَا جَازِنِي ظَلْمِ ظَالِمٍ، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَشِيعَتِي وَشِيعَةَ ذُرِّيَّتِي، وَمُحِبِّي وَمُحِبِّي ذُرِّيَّتِي.

فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَشَيْعَتُهَا وَمُحِبُّوهَا وَمُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا؟ فَيُقْبَلُونَ وَقَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ (۱).

یعنی: حضرت مولی الزاهر و سیدنا الطاهر نور الله الباهر ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود: که شنیدم از جابر بن عبد الله الأنصاری، که می گفت: که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: که چون روز قیامت شود دختر من فاطمه بیاید بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار، از پهلوهای آن ناقه از دیبای بهشت آویخته باشد، و مهار آن ناقه از مروارید تر باشد، و دست و پاهای آن از زمرد سبز، و دم آن از مشک ناب، و دیده های آن دو یاقوت سرخ.

و بر آن ناقه قبه ای باشد از نور که اندرونش از بیرون، و بیرونش از اندرون نمایان باشد، و میانش عفو پروردگار، و بیرونش رحمت کریم غفار باشد، و بر سر فاطمه علیها السلام تاجی باشد از نور که مشتمل باشد بر هفتاد رکن، و هر رکنی را مرصع کرده باشند از درّ و یاقوت، نور بخشد مانند ستاره روشن در کنار آسمان، و از جانب راست آن حضرت هفتاد هزار فرشته باشند، و از جانب چپ او هفتاد هزار فرشته، و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته باشد، و ندا کند به اعلا صوت خود که به پوشانید دیده های خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

پس نماند در آن روز پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آن که دیده های خود را بیوشانند تا فاطمه بگذرد، پس همه جا آید تا آن که محاذی عرش پروردگارش جلّ جلاله شود، و خود را از ناقه به زیر افکند و بگوید: ای خدای من و سید من حکم کن میان من و میان آنها که بر من ستم کرده اند، خداوندا حکم کن میان من و میان آنها که فرزندان مرا شهید کردند.

ص: ۳۷۵

پس ندا از جانب حق تعالی برسد که: ای حبیبه من و فرزند حبیبه من از من سؤال کن تا عطا کنم، و نزد من شفاعت کن تا شفاعت تو را روا گردانم، به عزت و جلال خودم قسم یاد می کنم که امروز ظلم و ستم و ستمکاری از من نمی گذرد.

پس در آن وقت فاطمه علیها السلام گوید: پروردگار من و سید من ببخش ذریه مرا و شیعیان مرا و شیعیان ذریه مرا و دوستان مرا و دوستان ذریه مرا.

پس ناگاه ندا از جانب حق تعالی در رسد: که کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او، پس ایشان بیایند و فرو گرفته باشد ایشان را ملائکه رحمت از هر طرف، پس فاطمه پیشاپیش ایشان روان شود تا ایشان را داخل بهشت گرداند.

و مؤید این حدیث در تفسیر فرات در سوره طور واقع است، که: قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا فِرَاتٌ مُعَنَّأً، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تُكْسَى وَيَسْتَقْبَلُهَا مِنَ الْفِرْدَوْسِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ حُورَاءَ لَمْ يَسْتَقْبَلْنَ أَحَدًا قَبْلَهَا وَلَا أَحَدًا بَعْدَهَا، عَلَى نَجَائِبٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَجْنِحَتْهَا وَأَزَمَّتْهَا اللَّؤْلُؤُ، عَلَيْهَا رَحَائِلُ مِنْ دُرٍّ عَلَى كُلِّ رِحَالٍ مِنْهَا نُمْرَقَةٌ مِنْ سِنْدُسٍ، وَرِكَابُهَا زَبْرَجِيدٌ، فَيَجُزْنَ بِهَا الصِّرَاطَ، حَتَّى يَنْتَهِينَ بِهَا إِلَى الْفِرْدَوْسِ، فَيَتَبَاشَرُ بِهَا أَهْلُ الْجَنَانِ.

وَ فِي بُطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ قُصُورٌ بِيضٌ، وَقُصُورٌ صُفْرٌ مِنْ لَوْلُؤِهِ مِنْ عِزْقٍ وَاحِدٍ، إِنَّ فِي الْقُصُورِ الْبَيْضِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَنَازِلُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الصُّفْرِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَسَاكِينُ إِبْرَاهِيمَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَتَجْلِسُ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ وَيَجْلِسُونَ حَوْلَهَا، وَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مَلَكٌ لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ قَبْلَهَا، وَلَا يُبْعَثُ إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهَا، فَيَقُولُ: إِنَّ رَبَّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: سَلِّبْنِي أُعْطِكَ، فَتَقُولُ: قَدْ أَتَمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَهُ، وَهَيَّا لِي كَرَامَتَهُ، وَأَبَاحْنِي جَنَّتَهُ، أَسْأَلُهُ وَوَلَدِي وَذُرِّيَّتِي وَمَنْ وَدَّهْمُ بَعْدِي وَحَفِظْتُهُمْ مِنْ

بَعْدِي، فَيُوحَى إِلَيَّ الْمَلَكُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ أَنْ سِيرَهَا وَبَشَّرَهَا أَنِّي قَدْ شَفَعْتُهَا فِي وُلْدِهَا وَمَنْ وَدَّهْمَ بَعْدَهَا وَحَفِظْتُهُمْ فِيهَا، فَتَقُولُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ وَأَقَرَّ بَعِينِي.

الْجَعْفَرِيُّ: كَانَ أَبِي يَقُولُ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) الْآيَةَ (١).

فَرَاتٌ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مَعْنَعًا، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عِدَنِي الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ، وَ هُوَ وَافٍ لِي بِهِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ لَا كَمَرَاقِيكُمْ، فَأَضَعُهُ حَتَّى أَعْلُو فَوْقَهُ، فَيَأْتِينِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ، فَيَضَعُهُ فِي يَدِي، وَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَ عِدَكَ اللَّهُ، فَأَقُولُ لِعَلِيِّ: اضِعْ عِدَّ، فَيَكُونُ أَسْفَلَ مِنِّي بِدَرَجَةٍ، فَأَضَعُ لِوَاءَ الْحَمْدِ فِي يَدِهِ، ثُمَّ يَأْتِي رِضْوَانُ بِمَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَ عِدَكَ اللَّهُ، فَيَضَعُهَا فِي يَدِي، فَأَضَعُهَا فِي حَجْرِ عَلِيٍّ.

ثُمَّ يَأْتِي مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامَ الْمُحْمُودُ الَّذِي وَ عِدَكَ اللَّهُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ النَّارِ أَدْخِلْ عِدْوَكَ وَ عِدْوَّ ذُرِّيَّتِكَ وَ عِدْوَّ أُمَّتِكَ النَّارَ، فَأَخْذُهَا وَأَضَعُهَا فِي حَجْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَالنَّارُ وَ الْجَنَّةُ يَوْمَئِذٍ أَسْمَعُ لِي وَ لِعَلِيِّ مِنَ الْعُرُوسِ لِرُؤُوسِهِمَا، فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) (٢) أَلْقِي يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ عِدْوَكُمْ فِي النَّارِ.

ثُمَّ أَقُومُ، فَأُتْنِي عَلَى اللَّهِ ثَنَاءً لَمْ يُشْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلِي، ثُمَّ أُتْنِي عَلَى الْمَلَائِكَةِ ا

ص: ٣٧٧

١- (١) تفسير فرات كوفي ص ٤٤٣-٤٤٤ ح ٥٨٥.

٢- (٢) سورة ق: ٢٤.

لَمَقَرَّيْنِ، ثُمَّ أَثْنَى عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، ثُمَّ أَثْنَى عَلَى الْأَمَمِ الصَّالِحِينَ، ثُمَّ أَجْلَسَ فَيُثْنِي اللَّهُ وَيُثْنِي عَلَيَّ مَلَائِكَتُهُ، وَيُثْنِي عَلَيَّ أَنْبِيَأُوهُ وَرُسُلُهُ، وَيُثْنِي عَلَيَّ الْأَمَمِ الصَّالِحَهُ.

ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَيَّ قَصْرِهَا، فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ بِنْتِي عَلَيْهَا رَيْطَانِ خَضِرَاوَانَ، حَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَيَّ بَابَ قَصْرِهَا وَجَدْتِ الْحَسَنَ قَائِمًا وَالْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعَ الرَّأْسِ، فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ: مَنْ هَذَا؟ فَيَقُولُ: هَذَا أَخِي إِنَّ أُمَّهُ أَبِيكَ قَتَلُوهُ وَقَطَعُوا رَأْسَهُ.

فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ إِنِّي إِنَّمَا أَرِيْتُكَ مَا فَعَلْتَ بِهِ أُمَّهُ أَبِيكَ، لِأَنِّي ادَّخَرْتُ لَكَ عِنْدِي تَعْزِيَةً بِمِصَّةِ بَيْتِكَ فِيهِ، إِنِّي جَعَلْتُ لِتَعْزِيَتِكَ بِمِصَّةِ بَيْتِكَ فِيهِ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبِهِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلِي الْجَنَّةَ أَنْتِ وَذُرِّيَّتُكَ وَشِعْتُكَ وَمَنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرُ فِي مُحَاسَبِهِ الْعِبَادِ، فَتَدْخُلُ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَذُرِّيَّتُهَا وَشِعْتُهَا وَمَنْ أَوْلَاهَا مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِهَا، فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ (لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ) قَالَ: هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ) (١) هِيَ وَاللَّهُ فَاطِمَةُ وَذُرِّيَّتُهَا وَشِعْتُهَا وَمَنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شِعْتِهَا (٢).

و دور نیست که مراد از غیر شیعه موالی و محبین باشد؛ زیرا که احادیث وارد شده که شیعه کسی است که متابعت آثار و اطاعت اخبار ایشان در جمیع اوامر و نواهی نماید، و قول خدای عزوجل (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ) (٣) موافق بعضی از احادیث که ضمیر مجرور راجع به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و

ص: ٣٧٨

١- (١) سورة انبياء: ١٠٣.

٢- (٢) تفسير فرات كوفي ص ٤٣٧-٤٣٨ ح ٥٧٨.

٣- (٣) سورة صافات: ٨٣.

سلامه علیه است، شاهد صدقی است بر این معنا، پس بناءً علیه اکثر مردم مستظهر به ولایت و محبت ایشان اند، چنانچه در احادیث تصریح به آن شده.

سند سی و هشتم: شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبین آن حضرت

ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب علل الشرایع ایراد نموده، باسناد خود از محمد بن مسلم که گفت: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لِنَاطِمَةِ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَفَّهُ عَلَى يَابِ جَهَنَّمَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُتِبَ بَيْنَ عَيْنِي كُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَوْ كَافِرٍ، فَيَوْمَئِذٍ بِمُحِبِّ قَدْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَى النَّارِ، فَتَقْرَأُ فَاطِمَةُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُحِبًّا، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَسَيِّدِي سَمَّيْنِي فَاطِمَةَ، وَفَطَمْتُ بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَتَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ، وَوَعَدُكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: صَدَقْتَ يَا فَاطِمَةُ، إِنِّي قَدْ سَمَّيْتِكِ فَاطِمَةَ وَفَطَمْتُ بِكِ مَنْ أَحَبَّكَ وَتَوَلَّاهُ وَأَحَبَّ ذُرِّيَّتِكَ وَتَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ، وَوَعِيدِي الْحَقُّ وَأَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِيعَادَ، وَإِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِي هَذَا إِلَى النَّارِ لِتَشْفَعِي فِيهِ فَأَشْفَعُكَ وَلِيَسْتَبِينَ لِمَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَرُسُلِي وَأَهْلِ الْمُؤَقِفِ مَوْقِفِكَ مِنِّي وَمَكَانَتِكَ عِنْدِي، فَمَنْ قَرَأَتْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنًا فَخَذِي بِيَدِهِ وَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ ۱.

یعنی: محمد بن مسلم گفت: شنیدم که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود:

که حضرت فاطمه علیها السلام را توقفی متحقق می شود بر در جهنم، پس چون روز قیامت شود نوشته می شود میان دو چشم هر کس که آن مؤمن است یا کافر، پس امر کرده می شود به محبتی از محبتان اهل بیت که گناه او بسیار بوده باشد به آتش دوزخ، پس می خواند حضرت فاطمه نوشته میان دو چشم او را که

او محبّ است، پس می گوید: ای خدای من و سید من نام نهادی مرا فاطمه، و نگاه داشتی به سبب من کسی که مرا دوست دارد و دوست دار ذریّه من باشد از آتش دوزخ، و وعده تو حقّ است، و تو خلف وعده نمی کنی.

پس می فرماید خدای عزّوجلّ: راست گفتی ای فاطمه، به درستی که من نام گذاشتم تو را فاطمه، و نگاه داشتم به سبب تو کسی که دوست دار و معین تو باشد، و دوست دار و معین ذریّه تو باشد از آتش، و وعده من حقّ است، و من خلاف وعده خود نمی نمایم، و به تحقیق که امر نموده بودم به این بنده خود به آتش دوزخ تا آن که شفیع شوی تو، پس قبول کنم شفاعت تو را تا ظاهر شود به ملائکه و پیغمبران و رسولان من و اهل محشر مرتبه تو و مقام تو نزد من، پس هر که را که بخوانی میان دو چشم او که مؤمن است، پس بگیر دست او را و داخل گردان او را در بهشت.

سند سی و نهم: وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام

شیخ المحلّّین شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب، و ابن بابویه رحمه الله در کتاب علل الشرایع، باسناد خود نقل نموده اند از حماد که: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يحلّ لأحد أن يجمع بين اثنتين من ولد فاطمه عليها السلام، إنّ ذلك يبلغها فيشقّ عليها، قال: قلت: يبلغها؟ قال: إي والله (۱).

یعنی: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت: که حلال نیست مر احدی را که جمع نماید میان دو زن از اولاد فاطمه علیها السلام، به درستی که این می رسد به حضرت فاطمه علیها السلام و دشوار می نماید بر او، راوی گفت: عرض

ص: ۳۸۰

۱- (۱) تهذیب شیخ طوسی ۴۶۳:۷ ح ۱۸۵۵، علل الشرائع شیخ صدوق ص ۵۹۰ ح ۳۸.

کردم که می رسد به او؟ فرمود: که آری به خدا.

واین معنا دلالت دارد بر لزوم رعایت ایشان.

من وسائل الشیعه(۱): قد روی الشیخ الحدیث الدالّ علی عدم جواز الجمع بین ثنّین من ولد فاطمه علیها السلام، ولم یرد له معارضاً، ولا- تعرّض لتأویله ولا- لتضعیفه، ویظهر من کلامه فی العده وفي کتاب الأخبار أنّ کلّ حدیث كذلك فهو قائل بمضمونه معتقد لوجوب العمل به، وكذلك غیره من المحدثین، كما يظهر بالتبع.

وصرح فی أول الاستبصار بأنّ کلّ حدیث لم ینقلوا له معارضاً، فهو مجمع علی نقله، بل علی العمل به إذا لم یعرف فتوَاهم بخلافه، وفقهاؤنا لم یصرّحوا بمنع ولا جواز، بل اقتصروا علی روايه الحدیث.

بل صرح ابن بابویه رئیس المحدثین فی کتاب العلل بالمنع، فقال: باب العله التي من أجلها لا يجوز لأحد أن یجمع بین ثنّین من ولد فاطمه علیها السلام، ثمّ أورد الحدیث بغير معارض، ولم یتعرّض لتأویله.

فلاحتیاط معین، والعام لا یعارض الخاصّ الصحیح الصریح، والله أعلم. من إفادات شیخنا الحرّ رحمه الله علیه.

سند چهلم: آمرزش گناه ذریه اهل بیت

من الصواعق: وفي حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی إنّ الله قد غفر لك ولذریتك ولولدك وأهلك ولشعبتك ولمحبّی شیعتك، فابشر فإنّك الأنزع البطین.

ص: ۳۸۱

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که یا علی به تحقیق که خدای تبارک و تعالی آمرزیده است تو را ذریه تو را و اولاد تو را و اهل تو را و شیعیان تو را و دوستان تو را و دوستان شیعیان تو را، پس مژده باد تو را، به درستی که خالی از شرک و مملو از علمی.

وفی کتاب ریاض الجنان لفضل الله بن محمد الفارسی: عبدالله بن العباس رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأئمة المؤمنين علیه السلام: يا علي من تبسم في وجه محبيك ومحبي عترتك نظر الله إليه يوم القيامة، ومن نظر الله تعالى إليه فله الجنة، يا علي من أعرض في الله عن مبغضيك كتب الله له بقدر كل شعره على جسده ثواب عتق رقبة.

سند چهل و یکم: در بیان حرمت الله

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب خصال در باب الثلاثة آورده: عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن لله حرمت ثلاث من حفظهن حفظ الله له أمر دینه و دنیا، ومن لم يحفظهن لم يحفظ الله له شيئاً: حرمة الإسلام، و حرمتي، و حرمة عترتي (۱).

و در کتاب صواعق بدل «حرمة عترتي» به سند خود «حرمة رحمتي» مسطور نموده.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: از برای خدای تعالی سه حرمت است، کسی که نگاه دارد حرمت آنها را نگاه می دارد خدای تعالی از برای او امر دین و دنیا، و کسی که نگاه ندارد حرمت آنها را نگاه نمی دارد خدای تعالی از برای او چیزی: یکی از آن حرمت دین اسلام است، دوم حرمت من

ص: ۳۸۲

است، و سیم حرمت عترت من است.

و بنا بر نسخه دیگر حرمت اقرباء و خویشان ذی رحم من است.

و قریب به این حدیث سید منصور بن اسحاق الحسینی در کتاب مسمی به بلال غله المطالب و شفاء غله المآرب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ایراد نموده به این عبارت: قال عمر: قال النبی صلی الله علیه و آله: من حفظنی فی أهل بیتی، فقد اتّخذ عند الله عهداً لن تمسه النار.

و این کلام دالّ است بر رستگاری محبین اهل بیت نبوت، و این فضلی است که حتی عمر انکار این را نتوانسته نمود، و الفضل ما شهدت به الأعداء.

سند چهل و دوم: اهل بیت امانند برای اهل زمین

من العمده: وبالاسناد المتقدم، قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه، قال: وفيما كتب إلينا محمّد بن علی (۱) الحضرمی يذكر أنّ يوسف بن يعیش (۲) حدّثهم، قال: حدّثنا عبدالملك بن هارون، عن عنتره، عن أبيه، عن جدّه، عن علی علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: النجوم أمان لأهل السماء إذا ذهب النجوم ذهبوا، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض (۳).

یعنی: خورشید آسمان ولایت و نیر اعظم فلک امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: که مهر سپهر رسالت واصطفاء حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله

ص: ۳۸۳

۱- (۱) در عمده: عبدالله.

۲- (۲) در عمده: نفیس.

۳- (۳) عمده ابن بطریق ص ۳۰۸، فضائل الصحابة ابن حنبل ۲: ۶۷۱ ح ۱۱۴۵.

فرمود: که ستاره ها امان اند از برای اهل آسمان، هرگاه بر طرف شود ستاره ها از آسمان بر طرف می شوند اهل آسمان، و اهل بیت من امان اند از برای اهل زمین، یعنی وجود ایشان سبب است از برای بقاء اهل ارض، هرگاه اهل بیت من بر طرف شوند بر طرف می شوند اهل زمین.

و در حدیث دیگر وارد شده که مثل اهل بیتی کمثل النجوم(۱).

یعنی: مثل اهل بیت من مثل نجوم است، یعنی: خدای تعالی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مانند کواکب نیزه راهنمای بندگان گمراه ساخت، تا متمسک به ایشان شده از تاریکیهای شقاوت ابدی نجات یافته، به سعادت دارین مستسعد گردند.

و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه کریمه (جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا) (۲) گفته: مراد به نجوم آل محمداند صلوات الله عليهم اجمعین(۳).

سند چهل و سیم: مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است

من العمده: وبلاسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطي، قال: حدثني أبو بكر محمد بن يحيى الصولي النحوي، قال: حدثني محمد بن زكريا الغلابي، قال: حدثنا جهم بن السباق الرياحي، قال: حدثني بشر بن المفضل، قال: سمعت الرشيد يقول: سمعت المهدي يقول: سمعت المنصور يقول: حدثني أبي، عن ابن عباس رضي الله عنه، قال: قال

ص: ۳۸۴

۱- (۱) کمال الدین شیخ صدوق ص ۲۴۱.

۲- (۲) سورة انعام: ۹۷.

۳- (۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۲۱۱.

رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل أهل بيتي فيم مثل سفينه نوح، من ركبها نجي، ومن تأخر عنها هلك (١).

يعنى: گفت ابن عباس كه حضرت سيد المرسلين وخاتم النبيين صلوات الله عليه و على آله الطيبين فرمود: مثل اهل بيت من مثل كشتى نوح است در حين طوفان، هر كه به كشتى نوح نشست نجات يافت، و هر كه تخلف كرد هلاك شد.

وفى الروضه من الكافى: عن أبى عبد الله عليه السلام كان إذا ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله قال:

بأبى وأمى وقومى وعشيرتى، عجباً للعرب كيف لا تحملنا على رؤوسها والله عز وجل يقول فى كتابه: (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (٢) فبرسول الله صلى الله عليه وآله انقذوا (٣).

سند چهل و چهارم: اهل بيت در آخرت معذب نخواهند شد

من كتاب الصواعق ابن حجر به طريق صحيح خود نقل نموده از حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: وعدنى ربى فى اهل بيتى، من أقرّ منهم بالتوحيد ولى بالبلاغ أن لا يعذبهم (٤).

يعنى: وعده کرده است مرا پروردگار من در حق اهل بيت من كه كسى كه اقرار داشته باشد از ايشان به توحيد خدا، و قائل باشد به تبليغ رسالت من، اين را كه عذاب نكند ايشان را.

و در كتاب أشرف المناقب للسيد إبراهيم الموسوى اين حديث از رسول الله صلى الله عليه وآله منقول است بدون لفظ «ولى بالبلاغ» و عوض «أن لا يعذبهم» «فله الجنة»

ص: ٣٨٥

١- (١) عمدة ابن بطريق ص ٣٥٨-٣٥٩ ح ٦٩٣.

٢- (٢) سورة آل عمران: ١٠٣.

٣- (٣) روضة كافي ٨: ٢٦٦ ح ٣٨٨.

٤- (٤) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ٢٣٥.

واقع است.

وفی كشف الغمّه أيضاً قال النبی صلی الله علیه و آله: سألت ربّي أن لا یدخل أحداً من أهل بیتی النار فأعطانیها(۱).

سند چهل و پنجم: فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود

من الصواعق أيضاً: به سند موثق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمودند به حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها: إنّ الله غیر معذبک ولا أحد من ولدک(۲).

یعنی: خدای تعالی عذاب کننده نیست تو را و نه احدی از فرزندان تو را.

سند چهل و ششم: اهل بیت سبب نجات اند

من العمده: وبالاسناد قال: أخبرنا محمّد بن أحمد بن عثمان، قال: أخبرنا أبو الحسن محمّد بن المظفر بن موسى بن عیسی الحافظ إذناً، قال: حدّثنا محمّد بن محمّد بن سلیمان، قال: حدّثنا سويد، قال: حدّثنا المفصّل بن عبد الله، عن إسحاق، عن ابن المعتمر، عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّما مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی، ومن تخلف عنها غرق(۳).

و چون این حدیث با حدیث سابق در سند مختلف و اندک اختلاف در لفظ حدیث بود علاحدہ نقل، و اکتفا به ترجمه حدیث سابق شد.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) كشف الغمّه ۱: ۴۴.

۲- (۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

۳- (۳) عمده ابن بطریق ص ۳۵۹ ح ۶۹۵.

ومن مجمع البيان في تفسير قوله تعالى (وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا) (۱) في سور البقره، وقال أبو جعفر عليه السلام: آل محمد أبواب الله وسبله، والدعاه إلى الجنه، والقاده إليها، والأدلاء عليها إلى يوم القيامة (۲).

سند چهل و هفتم: حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت

من الذخائر: علی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله حرّم الجنه علی من ظلم أهل بیته، أو قاتلهم، أو أغار علیهم وسبهم (۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، که خدای تعالی حرام گردانیده است بهشت را بر کسی که ظلم به اهل بیت من کرده است، یا با ایشان مقاتله کرده است، یا آن که ایشان را غارت کرده است، یا آن که ایشان را ناسزا گفته است.

سند چهل و هشتم: وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر

ابن بابویه - رحمه الله علیه - در باب نوادر از کتاب من لا یحضره الفقیه، به اسناد خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است، که آن حضرت فرمود در حدیث طویلی: یا علی وصیت می کنم تو را به وصیتی چند، پس حفظ نما آن وصایا را که همیشه متلبس به خیر و خوبی خواهی بود مادام که حفظ کنی این وصیت را، و از آن جمله این است:

ص: ۳۸۷

۱- (۱) سورة بقره: ۱۸۹.

۲- (۲) مجمع البیان ۲: ۲۱.

۳- (۳) ذخائر العقبی طبرسی ص ۲۰.

یا علی سبعه من کنّ فیہ، فقد استکمل حقیقه الایمان، وأبواب الجنّه مفتّحه له: من أسبغ وضوءه، وأحسن صلاته، وأدّى زکاه ماله، وکفّ غضبه، وسجنّ لسانه، واستغفر لذنبه، وأدّى النصیحه لأهل بیت نبیّه (۱).

یعنی: یا علی هفت خصلت است که هر آن کس که این خصال سبعه در او بوده باشد، پس به تحقیق که او کامل دریافته است حقیقت ایمان را، و درهای بهشت از برای او گشاده شده است: کسی که کامل سازد وضوی خود را، و نیکو بجا آورد نماز خود را، و بدهد زکات مال خود را، و نگاه دارد غضب خود را، و حبس کند زبان خود را، و طلب آمرزش کند از برای گناه خود، و آنچه شرط خیر خواهی است نسبت به اهل بیت پیغمبر خود بعمل آورد به موالات و دوستی ایشان، و اتباع اقوال ایشان، و خلوص نیت خود از برای ایشان.

سند چهل و نهم: حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام

نیز شیخ صدوق رحمه الله علیه در باب نوادر از کتاب مسطور آورده: یا علی ما بعث الله عزوجل نبیاً إلاّ وجعل ذرّيته من صلبه، وجعل ذرّیتی من صلبک، ولولاک لما کانت لی ذرّیه (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی مبعوث نگردانید خدای عزوجل پیغمبری را مگر این که گردانید ذرّیه آن پیغمبر را از صلب او، و گردانید خدای تعالی ذرّیه مرا از صلب تو، و اگر تو نمی بودی نمی بود از برای من ذرّیه.

و در صواعق محرّقه مسطور است: وأخرج صاحب کنوز المطالب فی بنی ابي طالب، بعد نقل حدیث: إنّ الله عزوجل جعل ذرّیه کلّ نبی فی صلبه، وجعل

ص: ۳۸۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۵۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۶۵.

ذَرِيَّتِي فِي صِلبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (۱).

زاد صاحب كنوز المطالب في روايته: إنه إذا كان يوم القيامة دعى الناس بأسماء أمهاتهم سرّاً من الله عليهم إلا هذا وذريته، فإنهم يدعون بأسماء آبائهم لصحة ولادتهم.

يعنى: زياد نموده است صاحب كتاب كنوز المطالب در حديث مسطور موافق روايت خود اين را: كه هرگاه روز قيامت خوانده مى شوند مردمان به نامهاى مادران از جهت سرّى از جانب خداى تعالى بر ايشان، كه اگر نطفه ايشان از حرام باشد باعث رسوائى ايشان نشود هرگاه به اسم پدران خوانده شوند مگر على بن ابى طالب صلوات الله وسلامه عليه، و ذريّه آن حضرت، پس به درستي كه ايشان خوانده مى شوند به نامهاى پدران از جهت صحيح بودن ولادت ايشان، و عدم شبهه در ولادت ايشان.

و در كتاب فردوس الأخبار تأليف ابن شيرويه ديلى و تحفه شاهی نیز واقع است حدیثی كه از ائمه اطهار عليهم السلام نقل نموده اند كه: إنا أهل بيت قد أذهب الله عزّوجلّ عنّا الفواحش ما ظهر منها وما بطن (۲).

و از اين حديث معلوم مى شود نسبت به اهل بيت رسول صلى الله عليه و آله اذهاب فواحش ظاهره و باطنه شده است.

و يؤيد ذلك ما ورد في الكتاب المستجاد من فعلايات الأجداد، تأليف محسن بن أبى القاسم على التنوخى المعاصر للسيد المرتضى - رحمهما الله - حكاية طريفه: عن ابن عمر، قال: رأى إسحاق بن إبراهيم الظاهري فى منامه النبى صلى الله عليه و آله، وهو يقول: أطلق القاتل، فاستيقظ مرتاعاً، ودعا بشمعه، وأحضر الكتب الواردة

ص: ۳۸۹

۱- (۱) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۶.

۲- (۲) فردوس الأخبار ديلى ۱: ۸۷ ح ۱۴۷.

من الجبوس، فلم ير فيها ذكر قاتل، فأمر بإحضار السندی وعباس وسألهما عن الخبر، فقال له عباس: نعم قد كتبنا بخبر قاتل.

فأعاد النظر فيها، فوجد الكتاب في أضعاف القراطيس، وإذا رجل قد شهد عليه بقتل وأقرّ به، فأمر بإحضاره، فلما مثل بين يديه ورأى ما به من الارتياح، قال له: إن صدقتني أطلقتك، فانبرىء بخبره، وذكر أنّه كان هو وعدّه معه يرتكبون كلّ عظيمه، ويستحلّون كلّ محرّم، وكان اجتماعهم بمدينة أبي جعفر يعتكفون على كلّ بليه.

فلما كان في بعض الأيام جاءتهم عجوزة كانت تختلف إليهم بالفساد، ومعها جارية بارعة في الجمال، فلما توسّطت الجارية الدار ورأتنا صرخت صرخة عظيمه، ثم اغمى عليها، فلما أفاقت قالت: اللّٰه اللّٰه فيّ، فإنّ هذه العجوزة قد خدعتني، وأعلمتني أنّ في جيرانها قوماً لهم حقّ لم ير مثله، وشوّقتني إلى النظر إليه، فخرجت معها واثقه بقولها، فهجمت بي عليكم، وجدّى رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله، وأمى فاطمه، وأبى الحسين بن على بن أبى طالب عليهما السلام، فاحفظوهم فيّ، فكأنّها واللّٰه إنّما أغرتهم بنفسها.

فقمّت دونها، ومنعت عنها، وقاتلت من أرادها، فنالتني جراحات، فعمدت إلى أشدهم في أمرهم وأكلبهم، فقاتلته وتخلّصت الجارية منه آمنه، وأخرجتها سالمه، فسمعتها تقول مخاطبه لى: سترك اللّٰه كما سترتني، وكان لك كما كنت لى، فسمع الجيران الضجّة، فدخلوا عليها والسكين في يدي، والرجل متشخّط في دمه، فرفعت على هذه الحال.

فقال إسحاق: قد عرفت لك ما كان، ووهبتك لله ورسوله، فقال الرجل: فوحقّ من وهبتني له لا عدت إلى معصيه أبداً(١).

و مجمل ترجمه این حکایت آن است که: عجوزہ ای جاریہ سیدہ از ذریہ

ص: ۳۹۰

۱- (۱) المستجاد من فعلات الأجواد تنوخی ص ۱۰۵-۱۰۶.

رسول صلی الله علیه و آله را به حيله و مکر نزد جمعی از فسقه برده بود، و چون او نزدیک ایشان رسیده فریادی کرده بیهوش گشته افتاده بوده است، و بعد از آن که به هوش آمده به ایشان گفته است: خدا را در باب من یاد آورید که مرا به مکر این عجزه به این مکان آورده، و جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله، و مادر من فاطمه علیها السلام، و پدر من حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است، پس بد به من مکنید.

وایشان با وجود استماع این معانی نسبت به او قصد بدی نموده بودند، آخر یکی از ایشان مانع شده اعظم ایشان را مقتول ساخته، و او را سالمه خلاص می نماید، و آن دختر در وقت بیرون آمدن دعا در حقّ آن شخص نموده است، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواب به حاکم عصر که اسحاق نام داشته امر فرموده اند که قاتل را سر ده، حاکم بعد از استعلام او را سر داده، و او تائب از جمیع معاصی گشته است، والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم.

و این حکایت را نیز مسعودی در تاریخ خود آورده.

و شبیه به این نقل حکایتی است که از روی خطّ شریف شهید ثانی اعنی: زین المله والدین شیخ زین الدین قدّس سرّه قلمی شده، به این عبارت: وجدت فی کتاب المدهش لأبی الفرج ابن الجوزی، قال بعض الصالحین: دخلت إلى مصر، فوجدت بها حدّاداً يخرج الحديد من النار بيده ويقبله على السندان ولا يجد لذلك ألماً، فقلت فی نفسي: هذا عبد صالح لا تعدو عليه النار، فدنوت منه وسلّمت عليه، فردّ علیّ السلام، فقلت: یا سیدی بالذی منّ علیک بهذه الکرامه إلاّ ما دعوت لی.

قال: فبکی وقال: والله یا أخی ما أنا کما ظننت، فقلت: یا أخی إنّ هذا الذی فعلته لا یقدر علیه إلاّ الصالحون، فقال: اسمع أنّ لهذا حدیثاً عجیباً، فقلت: إن رأیت أنّ تطرفنی به فافعل.

فقال: نعم کنت يوماً من الأيام جالساً فی هذا الدکان، وکنت کثیر التخلیط، إذ

وقفت على امرأه جميله الصورة لم أرقط أحسن منها وجهاً، فقالت: يا أخى هل عندك شىء لله عزوجل؟ فلما نظرت إليها فتننت بها وقلت لها: هل لك أن تمضى معى إلى البيت وأرفع إليك ما يكفيك زماناً طويلاً، فقالت: لست والله ممن يفعل هذا، فقلت، فاذهبي عنى.

قال: فذهبت وغابت عنى طويلاً، ثم رجعت وقالت: قد أحوجتني الضروره إلى ما أردت، قال: فقفلت الدكان، ومضيت بها إلى البيت، قال: فقالت: يا هذا ان لى أطفالاً قد تركتهم على فاقه، فإن رأيت أن تعطيني شيئاً أذهب به إليهم وأرجع إليك فافعل، فأخذت عليها العهود والمواثيق، ثم دفعت إليها دراهم، فمضت وغابت ساعه، ثم رجعت فدخلت إلى البيت، وأغلقت الباب وسكرته، فقالت: لم فعلت هذا؟ فقلت: خوفاً من الناس، فقالت: ولم لا تخاف من رب الناس، فقلت: إنه غفور رحيم.

ثم تقدمت إليها، فوجدتها تضطرب كما تضطرب السعفه فى يوم ريح عاصف، ودموعها تنحدر على خديها، فقلت، ممّا اضطرابك؟ قالت: يا هذا خوفاً من الله عزوجل، ثم قالت: يا هذا إن تركتني لله تعالى ضمنت لك أن الله لا يعذبك بناره لا فى الدنيا ولا فى الآخرة.

قال: فقمت ودفعت إليها جميع ما كان عندى، وقلت: يا هذه اذهبي لسبيلك قد تركتك خوفاً من الله عزوجل، قال: فلما فارقتني غلبتني عيناي، فرأيت امرأه لم أر أحسن منها وجهاً، وعلى رأسها تاج من الياقوت، فقالت: يا هذا جزاك الله عنّا خيراً، فقلت لها: ومن أنت؟ قالت: أم الصبيه التى أتتك وتركتها خوفاً من الله عزوجل، لا أحرقتك الله لا فى الدنيا ولا فى الآخرة، فقلت: ومن هى يرحمك الله؟ فقالت: هى من نسل رسول الله صلى الله عليه و آله.

قال: فحمدت الله عزوجل إذ وقفتني وعصمتني، ثم ذكرت قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ثم أفقت من ذلك

الوقت لم تعد علي النار في دار الدنيا، وأرجو أن لا تعدو علي في الآخرة.

از این خبر روشن می گردد که هر که آتش شهوت خود را در این نشأ از حرام منطفی سازد، خصوصاً از محترمی که از محارم رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، ربّ جلیل مانند حضرت خلیل در نشأین حدّ آتش را بر او برد و سلام می گرداند.

وفي آخر مقاله الحاديه عشر من كتاب سرّ العالمين للغزالي: نحن أهل بيت طاهر لا نفجر ولا يفجر بنا. تمّ الحديث.

سند پنجاهم: سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند

در اربعین ابن المؤذن، و در تاریخ الخطیب وارد، و به اسانید خود روایت کرده اند از جابر که قال النبی صلی الله علیه و آله: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ خَاصَّةً، وَجَعَلَ ذَرِيَّتِي مِنْ صُلْبِي وَصَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ كُلَّ بَنِي بَنَاتٍ يَنْسَبُونَ إِلَيَّ أَبِيهِمْ، إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ (۱).**

یعنی: فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: به تحقیق که خدای عزوجل گردانیده است ذریه هر پیغمبری را از صلب او و بس، و گردانیده است ذریه مرا از پشت من و از پشت علی بن ابی طالب، به تحقیق که هر اولاد دختری منسوب می باشند به پدران خود مگر اولاد فاطمه به تحقیق که من پدر ایشانم.

سند پنجاه و یکم: برتری اهل بیت بر دیگران

در کتاب حدیقه الناظر ونزهه الخاطر آورده شده، در حدیث طویلی که یهودی به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و سؤال نمود از ده چیز، از جمله

ص: ۳۹۳

۱- (۱) تاریخ بغداد ۱: ۳۳۳، مناقب ابن شهر آشوب ۹: ۶۱.

سؤالهای او یکی این است:

قال اليهودی: یا محمد فآخبرنی عن فضلکم أهل البيت.

قال النبی صلی الله علیه و آله: لی فضل علی النبین، فما من نبی إلا دعا علی قومه بدعوه، وأنا أخرت دعوتی لأمتی لأشفع لهم یوم القیامه، وأما فضل أهل بیتی وذرّیتی علی غیرهم کفضل الماء علی کلّ شیء، وبه حیاة کلّ شیء، وحبّ أهل بیتی وذرّیتی استکمال الدین، وتلا رسول الله صلی الله علیه و آله (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِینًا) إلی آخر الآیه (۱).

قال اليهودی: صدقت یا محمد (۲).

یعنی: گفت یهودی: راست گفتی یا محمد، پس گفت: خبر ده مرا از فضل شما اهل بیت بر سایر مردمان.

فرمود حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله: مرا فضل و زیادتى هست بر جمیع پیغمبران، و نبوده است هیچ پیغمبری مگر این که دعا کرده است بر قوم خود به دعائی، و من تأخیر کردم دعای خود را از برای امت خود تا روز قیامت که در آن روز شفاعت کنم ایشان را، و اما فضل اهل بیت من و ذرّیه من بر غیر ایشان مانند فضل آب است بر همه چیز، و به آب هر چیز زنده و ذی حیات است، همچنین سایر مردمان به وجود اهل بیت و ذرّیه آن حضرت حیات صوری و معنوی دارند.

و فرمود: دوستی اهل بیت من و ذرّیه من سبب کامل گردانیدن دین الهی است، و خواندن این آیه را (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ) تا آخر آیه.

گفت یهودی: راست گفتی یا محمد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) سورة مائده: ۳.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۲۵۹.

عروه الاسلام الشیخ الصدوق ابو جعفر ابن بابویه القمّی رضوان الله تعالی علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه، در باب رسم الوصیه، نقل نموده وصیتی را که وصی و نفس خیر المرسلین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود، و اوّل آن وصیت این عبارت است:

ثمّ إنی اوصیک یا حسن و جمیع ولدی و أهل بیتی و من بلغهم کتابی من المؤمنین بتقوی الله ربکم.

و بعد از چند فقره دیگر می فرماید: والله الله فی ذریه نبیکم، فلا تظلمنّ بین أظهرکم و أنتم تقدرون علی الدفع عنهم (۱).

یعنی: پس به تحقیق وصیت می کنم به تو ای حسن و جمیع اولاد خودم را، و هر کس را که برسد به ایشان این کتاب، وصیت من از مؤمنین به تقوی و پرهیزگاری الهی که ربّ شماست، و اجتناب کردن از عدم رعایت ذریّه پیغمبر شما، پس واقع نشود ظلم بر ایشان میان جماعت و پشته شما، و حال آن که شما قادر بر دفع آن ظلم باشید از ایشان و دفع نکنید.

و فی کتاب الوصیه من الکافی عند نقله وصیه طویله لأمیرالمؤمنین علیه السلام هذه التوصیه فی الذریه النبویه صلی الله علیه و آله: الله الله فی ذریه نبیکم، فلا یظلمنّ بحضرتکم و ظهرانیکم و أنتم تقدرون علی الدفع عنهم (۲).

ص: ۳۹۵

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۹۰-۱۹۱ ح ۵۴۳۳.

۲- (۲) فروع کافی ۷: ۵۲.

وجدت فی حرف العین من أصل عتیق من اصول أصحابنا، تاریخه نیف وأربعمائه، ولعلّه كتاب قرب الاسناد، أو كتاب الإمامه والتبصره من الحیره لوالد الصدوق علی بن بابویه، ما صورته هكذا: حدّثنا سهل بن أحمد، قال: حدّثنی محمد بن محمد بن الأشعث، عن موسى بن إسماعیل بن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عیاده بنی هاشم فریضه و زیارتهم سنّه (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که عیادت بنی هاشم فریضه، و زیارت ایشان سنّت است.

و این حدیث در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم نیز وارد شده (۲).

شکل عیادت ار چه به صورت عبادت است اما بنقطه ای زعبادت زیادت است

و در بعضی از کتب عامه نیز واقع است، قال عمر بن الخطاب للزبير بن العوام:

هل لك أن تعود الحسن بن علی فإنه مریض؟ فكان الزبير تلکاً علیه، فقال له عمر:

أما علمت أن عیادت بنی هاشم فریضه و زیارتهم نافله.

وفیه حکایه اقراض الرجل الذی کان یقرض العلویه، ویکتب باسم علی علیه السلام، وإعطاؤه علیه السلام فی النوم، كما سیدکر هنا.

وفی کتاب بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی للشیخ الطبری، باسناده المتصل

ص: ۳۹۶

۱- (۱) بحار الأنوار ۲۳۴:۹۶ ح ۳۳ از الإمامه والتبصره.

۲- (۲) بحار الأنوار ۲۳۴:۹۶ ح ۳۳ از الإمامه والتبصره.

إلى أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث طويل: إن الله قد وكل بفاطمه عليها السلام رعيلاً من الملائكة يحفظونها من بين يديها ومن خلفها وعن يمينها وعن شمالها(١)، وهم معها في حياتها وعند قبرها بعد موتها، يكثرون الصلاة عليها وعلى أبيها وبعلمها وبنيتها، فمن زارني بعد وفاتي، فكأنما زارني في حياتي، ومن زار فاطمه فكأنما زارني، ومن زارني على بن أبي طالب فكأنما زار فاطمه، ومن زار الحسن والحسين فكأنما زار علياً، ومن زار ذريتهما فكأنما زارهما(٢).

و از این حدیث مستفاد می شود که عبادت و زیارت بنی هاشم و ذریه رسول صلی الله علیه و آله عبادت مفروضه، و سنت مؤکده است به مثابه ای که زیارت ایشان به حسب ثواب بی قیاس مساوی زیارت جد ایشان است به قیاس مساوات، و از تصریح نمودن به ذریه حضرت امام حسن علیه السلام مستفاد می شود که این حکم مختص به ائمه علیهم السلام نیست.

و در کتاب ثواب الأعمال(٣) واقع است: عنه صلى الله عليه وآله: من زارني أو زار أحداً من ذريتي زرته يوم القيامة، فأنقذته من أهوالها(٤).

یعنی: مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زیارت کند مرا یا آن که زیارت کند احدی از ذریه مرا، زیارت خواهم کرد او را در روز قیامت، پس او را خلاص خواهم نمود از هولهای روز قیامت.

و قریب به این حدیث در جامع الأخبار واقع است به این عبارت: من زار واحداً من أولادی فی الحیاه وبعده الممات، فكأنما زارني ومن زارني غفر له

ص: ۳۹۷

۱- (۱) یسارها - خ.

۲- (۲) بحار الأنوار ۱۰۰: ۱۲۲ ح ۲۸ از بشاره المصطفی ص ۱۳۹.

۳- (۳) صحیح در کتاب کامل الزیارات.

۴- (۴) کامل الزیارات ص ۴۱ ح ۴.

و در سند دوازدهم و سیزدهم مؤید این معانی گذشت.

وفی کتاب المزار من کتاب هدايه الأئمه للشيخ محمد الحرّ رحمه الله، قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: يا علي إنّ الله جعل قبرك وقبر ولدك بقعه من بقاع الجنّه، وعرصه من عرصاتها (۲).

و از بعضی از اخبار ظاهر می شود که چون قبر شریف هر امام زاده از امام زادهای واجب التعظیم والتکریم بقعه ای از بقاع جنّت، و عرصه ای از عرصات آن، و مهبط فیض سبحانی، و صدف جمان جثمان بحرین فاطمه و علی عمرانی است تخصیص یافته، خصوص قبور عالی شأن ایشان به تخصیص و نقش اسامی سامیه بر الواح مرکوزه در قبور زاکیه این طائفه علیه علویه ذی شأن.

ففی کتاب الکافی: روی یونس بن یعقوب، قال: لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَغْدَادِ وَمَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ، مَاتَتْ بِنْتُ لَهُ بِفَيْدٍ، فَدَفَنَهَا وَأَمَرَ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يَجْصَصَ قَبْرَهَا، وَيَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا، وَيَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ (۳).

وروی النجاشی فی فهرسته، باسناده إلى أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال:

كان عبد العظيم ورد الری هارباً من السلطان، وسكن سرباً في دار رجل من الشيعة في سكة الموالى، وكان يعبد الله في ذلك السرب، ويصوم نهارة، ويقوم ليله، وكان يخرج مستتراً فيزور القبر المقابل قبره وبينهما الطريق، ويقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام.

فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب، ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة

ص: ۳۹۸

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۹۷.

۲- (۲) هدايه الأئمه حرّ عاملی ۵: ۴۵۴ ح ۸.

۳- (۳) فروع کافی ۳: ۲۰۲ ح ۳.

آل محمّد عليهم السلام حتّى عرفه أكثرهم.

فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه وآله، قال له: إنّ رجلاً من ولدى يحمل من سكه الموالى، ويدفن عند شجرة التفاح، فى باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب، وأشار إلى المكان الذى دُفن فيه، فذهب الرجل ليشترى الشجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأىّ شىء تطلب الشجرة ومكانها، فأخبر بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنّه كان رأى مثل هذه الرؤيا، وأنّه قد جعل جميع موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفاً على الشريف والشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم رحمه الله، فلما جرّد ليغسل وجد فى جيبه رقعه فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب (١).

وفى ترجمه أبى محمّد عبدالله بن أحمد طباطبا الحجازى الأصل المصرى الدار والوفاه، من كتاب التاريخ لابن خلكان: أنّه كانت ولادته سنة ستّ وثمانين ومائتين، وتوفّى فى الرابع من رجب سنة ثمان وأربعين وثلاثمائة بمصر، وصلى عليه فى مصلى العيد، وحضر جنازته من الخلق ما لا يحصى عددهم إلاّ الله تعالى، ودفن بقرافه مصر، وقبره مشهور معروف بإجابته الدعاء.

وروى أنّ رجلاً حجّ وفاته زياره النبى صلى الله عليه وآله، فضاق صدره لذلك، فرآه فى نومه، فقال له النبى صلى الله عليه وآله: إذا فاتتكم الزيارة فزر قبر عبدالله بن أحمد ابن طباطبا، وكان صاحب الرؤيا من أهل مصر.

وحكى من له عليه إحسان أنّه وقف على قبره وأنشد:

وخلفت الهموم على اناسٍ وقد كانوا بعيشك فى كفاف

فرآه فى نومه، فقال: قد سمعت ما قلت، وحيل بينى وبين الجواب والمكافأه،

ص: ٣٩٩

١- (١) رجال نجاشى ص ٢٤٨ شماره: ٦٥٣.

ولكن صر إلى مسجدي وصل ركعتين وادع، يستجيب لك رحمه الله تعالى (۱).

و این سید جلیل القدر مذکور پسر عمّ محمد بن قاسم الرسی بن ابراهیم الملقّب بطباطبا است که جدّ امّی داعی است.

و ذکر مطلق ثواب زیارت برادران مؤمن یکدیگر را قرینه‌ی الله در احادیث بسیار وارد است.

چنان که در کتاب کافی محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله نقل نموده: عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حدّثنی جبرئیل أنّ الله عزّوجلّ أهبط إلى الأرض ملكاً، فأقبل ذلك يمشى حتّى وقع إلى باب عليه رجل يستأذن على ربّ الدار، فقال له الملك: ما حاجتك إلى ربّ هذه الدار؟ قال: أخ لي مسلم زرته في الله تبارك وتعالى، قال له الملك: ما جاء بك إلّا ذلك، فقال: ما جاءني إلّا ذلك، قال: فإنّی رسول الله إليك وهو يقرؤك السلام ويقول: وجبت لك الجنّة، وقال الملك: إنّ الله عزّوجلّ يقول: أيّما مسلم زار مسلماً، فليس آياه زار، آيای زار وثوابه الجنّة (۲).

یعنی: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گفت: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: که حدیث کرد به من جبرئیل علیه السلام، به تحقیق خدای عزّوجلّ فرستاد به زمین ملکی را، پس متوجه شد آن ملک و حال آن که می رفت تا آنکه رسید بر در خانه ای که مردی طلب اذن داخل شدن بر صاحب خانه می نمود.

پس گفت مر او را ملک: که چه حاجت داری به صاحب این خانه؟ گفت:

برادر مسلمان من است اراده زیارت و دیدن او دارم از برای خدای تعالی، گفت مر او را ملک: که نیاورده است تو را در این مکان مگر همین معنا که از برای خدا او را زیارت کنی؟ آن مرد گفت: نیاورده است مرا مگر همین معنا.

ص: ۴۰۰

۱- (۱) وفيات الأعيان ابن خلکان ۳: ۸۲.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۷۶ ح ۲.

گفت آن ملک: به تحقیق که من رسول خدایم به سوی تو، و خدای تعالی تو را سلام می رساند و می گوید: واجب گردانیدم از برای تو بهشت را، و گفت آن ملک: به تحقیق که خدای عزوجل می گوید: هر مسلمانی که زیارت کند مسلمانی را، پس او را زیارت نکرده است مرا زیارت کرده است، و ثواب آن شخص بهشت است.

سند پنجاه و چهارم: در بیان مقامات ذریه در محشر

من کتاب الأمالی المشهور بعرض المجالس للصدوق رحمه الله في كتب الرجال: ابن المَوَكَّل، عن مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ، عَنِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ الْأَزْدِيِّ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّبَّاحِ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ.

ومن كتاب حديقه الناظر ونزهه خاطر، بحذف الاسناد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَتَعَشَّاهُمْ ظُلْمَةً شَدِيدَةً، فَيَضْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ، وَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ اكْشِفْ عَنَّا هَذِهِ الظُّلْمَةَ.

قَالَ: فَيَقْبِلُ قَوْمٌ يَمْشِي النُّورُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، قَدْ أَضَاءَ أَرْضَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ: هُوَ لَاءِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا هُوَ لَاءِ بِأَنْبِيَاءِ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ: هُوَ لَاءِ مَلَائِكَةٍ، فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا هُوَ لَاءِ بِمَلَائِكَةٍ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ: هُوَ لَاءِ شُهَدَاءِ، فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: مَا هُوَ لَاءِ بِشُهَدَاءِ.

فَيَقُولُونَ: مَنْ هُمْ؟ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ سَلُّوهُمْ مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْعَلَوِيُّونَ، نَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَحْنُ أَوْلَادُ عَلِيِّ وَوَلِيِّ اللَّهِ، نَحْنُ الْمُخْصُوصُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ، نَحْنُ الْأَمْنُونَ الْمُطْمَئِنُّونَ، فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: اشْفَعُوا فِي مُحِبِّكُمْ وَ أَهْلِ مَوَدَّتِكُمْ وَشِعْتِكُمْ،

یعنی: ابوبصیر از حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: که چون روز قیامت شود جمع می کند حضرت اللّه تعالی خلق اولین و آخرین را در مکانی واحد، پس فرو می گیرد ایشان را تاریکی شدیدی، پس تضرّع و زاری می کنند به پرورگار خود، و می گویند:

پروردگارا بردار از ما این تاریکی را.

فرمود حضرت صادق علیه السلام: پس بیاید قومی که برود نور و روشنی پیشاپیش ایشان، چنان چه روشن گرداند زمین محشر را، پس بگویند اهل محشر: ایشان پیغمبرانند، پس بیاید بر ایشان ندائی از جانب خدا که نیستند ایشان پیغمبران، پس بگویند اهل محشر: که ایشان ملائکه اند، پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا که: نیستند ایشان ملائکه، پس می گویند اهل محشر: ایشان شهیدانند، پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: که نیستند ایشان شهیدان.

پس گویند اهل محشر: کیستند ایشان؟ پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: ای اهل محشر از ایشان سؤال کنید که شما کیستید، پس گویند اهل محشر:

چه کسانیید شما؟ پس می گویند: ما جماعتیم منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام، ما ذرّیه محمّدیم صلی الله علیه و آله، ما اولاد علی بن ابی طالبیم علیه السلام که ولی خداست، مائیم مخصوصان به کرامت خدا، مائیم ایمن از عذاب جهنّم، ومطمئن از جهت این که از اهل بهشتیم.

پس بیاید به ایشان ندائی از جانب خدا: که شفاعت کنید در حقّ دوستان خود و اهل موّدت خود و شیعیان خود، پس شفاعت کنند ایشان محبّان و شیعیان

ص: ۴۰۲

خود را، و قبول شفاعت در حقّ دوستان و شیعیان ایشان بشود.

و این حدیث در باب مدح الذریّه الطیبه و ثواب صلّتهم در کتاب بحار الأنوار نیز واقع است (۱).

سند پنجاه و پنجم: ثواب احسان به ذریّه پیغمبر صلی الله علیه و آله

در کتاب امالی شیخ طوسی رحمه الله روایت شده، و در کتاب منهاج الصفوی جدّ امجد داعی میر سید احمد - رحمه الله علیه - نیز ایراد نموده است این حدیث را از امالی ابن بابویه رحمه الله علیه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من وصل أحداً من اهل بیتی فی دار هذه الدنيا بقیراط، کافیته یوم القیامه بقنطار (۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که کسی که برساند به یکی از اهل بیت من در این دنیا قیراطی را، پاداش و جزا می دهم او را در روز قیامت به قنطاری.

و در بعض کتب لغت واقع شده که قیراط نیم دانگ است، وأصله قراط بالتشدید؛ لأنّ جمعه قرايط، فأبدل من احدى حرفی تضعیفه یاءً کما فی دینار.

و در قاموس اللغه ایراد شده که قیراط و قراط بکسر هر دو به حسب بلاد مختلف است، و در مکه ربع سدس دینار است، و در عراق نصف عشر (۳).

و قنطار را در نهایت ابن اثیر نقل نموده که در حدیث وارد است که: قنطار هزار و صد اوقیه است، و اوقیه ما بین سماء و ارض است. و نقل نموده است که بعضی گفته اند که: قنطار مثل پوست گاوی است که پر از اشرفی باشد (۴).

ص: ۴۰۳

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۱۷-۲۱۸ ح ۱.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۴۴۰ ح ۹۸۴.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۲: ۳۷۹.

۴- (۴) نهایت ابن اثیر ۴: ۱۱۳.

و از بعضی از کتب معتبره مستفاد می شود که قیراط عبارت است از یک جزء از بیست و چهار جزء از مثقال.

و در حدیثی واقع است بیان قنطار از ابی جعفر الباقر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش صلوات الله علیهم که، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: والقنطار خمسون ألف مثقال ذهب، والمثقال أربعة وعشرون قيراطاً، أصغرهما مثل جبل احد، وأكبرها ما بين السماء (١) والأرض (٢).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که قنطار عبارت است از پنجاه هزار مثقال طلا، و هر مثقالی بیست و چهار قیراط است، و کوچکترین قنطیری که کفایت در روز قیامت می شود، و اظهر آن است که کوچکترین قیراطی که کفایت شود مراد باشد که ضمیر اصغرها که در حدیث مذکور است راجع به قیراط باشد.

و حاصل معنا آن می شود که کوچکترین قنطیری یا کوچکترین قیراطی که عطا می شود مانند کوه احد است، و بزرگترین آنها مقدارش میانه آسمان و زمین است.

و در کتاب بشاره المصطفی لشیعته المرتضی تصنیف شیخ طبری، بحذف الاسناد، عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: سمعته يقول: لا تدعوا صله آل محمد من أموالکم، من كان غنياً فعلى قدر غناه، ومن كان فقيراً فعلى قدر فقره، ومن أراد أن يقضى الله أهمّ الحوائج إليه، فليصل آل محمد وشيعتهم بأحوج ما يكون إليه من ماله (٣).

ص: ٤٠٤

١- (١) السماوات - خ.

٢- (٢) امالی شیخ صدوق ص ١١٥ ح ٩٧.

٣- (٣) بحار الأنوار ٩٣: ٢١٩-٢١٧ ح ٦ از بشاره المصطفی ص ٧.

من معانی الأخبار بحذف الاسناد، عن جابر الجعفی، قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام عن قول الله عز وجل (كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) (١) قال: أمّا الشجره فرسول الله صلى الله عليه و آله، و فرعها على عليه السلام، و غصن الشجره فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، و ثمرها اولادها عليهم السلام، و ورقها شيعتنا، ثم قال: إن المؤمن من شيعتنا ليموت فيسقط من الشجره ورقه، و إن المؤمن من شيعتنا ليولد فتورق الشجره ورقه (٢).

يعنى: جابر گفت: پرسیدم از حضرت امام محمدباقر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی (كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) تا آخر، فرمود آن حضرت: امّا مراد از شجره یعنی اصل و ساق آن پس رسول خداست صلى الله عليه و آله، و مراد از فرع و اعلاى آن شجره حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام، و شاخ و نهال آن درخت حضرت فاطمه دختر رسول خداست صلى الله عليه و آله، و میوه آن شجره اولاد حضرت فاطمه علیها السلام و ثمره قلب آن حضرت اند صلوات الله علیهم، و برگ آن درخت شیعیان مایند.

پس فرمود حضرت امام محمدباقر علیه السلام: که چون مؤمنی از شیعیان ما بمیرد پس می افتد از آن درخت برگی، و چون مؤمنی از شیعیان ما زائیده شود یقین که برگی بر می آورد آن شجره.

و قریب به این حدیث در کتاب مسمی به بلال غله المطالب و شفاء عله

ص: ۴۰۵

۱- (۱) سورة ابراهیم: ۳۰.

۲- (۲) معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۴۰۰-۴۰۱ ح ۶۱.

المآرب، به این عبارت وارد است، قال مقداد: قال النبي صلى الله عليه وآله: أنا وأهل بيتي شجره في الجنة أغصانها في الدنيا، فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلاً.

سند پنجاه و هفتم: هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله

من العمده: وبالاسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان، قال: حدثنا أبو الحسن علي بن محمد بن لؤلؤ إذناً، قال: حدثنا الحسن بن أحمد بن سعيد السلمی، قال: حدثنا الحسن بن هاشم الحرّانی، قال: حدثنا محمد بن طلحه الحجّتی، قال: حدثنا عبد الله (۱) بن عمرو، عن زيد بن أبي أنيسه، عن المنهال بن عمرو، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنه، وعن عمر بن الخطّاب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كلّ سبب و نسب منقطع يوم القيامة إلا ما كان من سببی و نسبی (۲).

یعنی: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند: هر خویشی که به اعتبار سبب و نسب باشد منقطع می شود در روز قیامت، مگر آنچه بوده باشد از خویشی سببی و نسبی من که آن منقطع نمی شود و باقی می ماند.

وفی کتاب فردوس الأخبار: ما بال أقوام يؤذون نسبی و ذا رحمی، ألا من آذی نسبی و ذا رحمی آذانی، و من آذانی فقد آذی الله تعالی عزّوجلّ (۳).

ص: ۴۰۶

۱- (۱) در عمده: عیب الله.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۲۹۸ ح ۴۹۷.

۳- (۳) بحار الأنوار ۲۷: ۲۲۵.

من العمده: وبالاسناد المقدم، قال: أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني، قال: أخبرنا أبو أحمد عبد الله بن أبي مسلم القرظي، قال: حدثنا أحمد بن سليمان، قال: حدثنا محمد بن يونس بن موسى القرظي وهو الكديمي، قال:

حدثنا زياد بن سهل الحارثي، قال: حدثنا عماره بن ميمون، قال: حدثنا عمرو بن دينار، عن سالم، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ اخْتَارَ الْعَرَبَ، فَاخْتَارَ قَرِيشًا مِنَ الْعَرَبِ، وَاخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنَ قَرِيشَ، فَأَنَا خَيْرُهُ مِنْ خَيْرِهِ، أَلَا فَأَحَبُّوا قَرِيشًا وَلَا تَبْغُضُوهَا فَتَهْلِكُوا، أَلَا كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مَنْقُوعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي (١).

یعنی: حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر فرمودند: که چون خلق کرد خدای عزوجل خلق را اختیار کرد عرب را، پس اختیار کرد در میان عرب قریش را، و اختیار کرد از قریش بنی هاشم را، پس من بهتر از بهترانم که از بنی هاشم.

پس آگاه باشید و دوست دارید قریش را، و بغض ایشان را نداشته باشید، که اگر بغض ایشان را داشته باشید هلاک می گردید، بدانید که هر سببی و نسبی منقطع می شود روز قیامت مگر سبب و نسب من.

سند پنجاه و نهم: نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست

در کتاب عمده در فصل سی و پنجم آورده: من مسند ابن حنبل، وبالاسناد المقدم، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنا محمد، قال: حدثنا

ص: ٤٠٧

بشر بن مهران، قال: حدّثنا شريك، عن شبيب، عن عروه (١)، عن المستظل، أنّ عمر بن الخطاب قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيامة ما خلا سببي ونسبي، كلّ قوم فإنّ عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمه، فإنّي أنا أبوهم وعصبتهم (٢).

يعنى: عمر بن الخطاب گفت: که شنیدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله که می فرمود: هر سببی و نسبی منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من، و هر قومی عصبه ایشان از جانب پدران ایشان است مگر فرزندان فاطمه علیها السلام، پس به تحقیق که من پدر ایشانم و عصبه ایشانم نه غیر من، و عصبه در لغت اقوام پدری را گویند.

و این احادیث منافات ندارد با کریمه (فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) (٣) و غیر آن از احادیث که واقع شده که نسب نفع نمی دهد؛ زیرا که «ما خلا سببی و نسبی» استثنائی است غیر منقطع، و مستثنائی است منقطع از انساب دیگران، یعنی: نسب آن حضرت مثل نسب دیگران نیست که نفع ندهد بلکه نفع می دهد.

سند شصتم: ثواب ادخال سرور بر ذریه

در کتاب تحفه النجباء من مناقب أهل العباء، و در کتاب صواعق، مسطور است، قال النبی صلی الله علیه و آله: من أراد التوصل (٤) إلیّ، وأن یكون له عندی ید أشفع بها یوم القیامه، فلیصل مع ذرّیتی، ویدخل السرور علیهم (٥).

ص: ٤٠٨

١- (١) در عمده: غرقده.

٢- (٢) عمده ابن بطریق ص ٢٨٧ ح ٤٦٤.

٣- (٣) سورة مؤمنون: ١٠١.

٤- (٤) التوصل - خ.

٥- (٥) امالی شیخ صدوق ص ٤٦٢ ح ٦١٥.

یعنی: حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین فرمود: که کسی که ارادهٔ توّسل و پیوستن به من داشته باشد، و خواهد که از برای او نزد من نعمتی و قدرتی باشد که شفاعت کنم او را به سبب آن در روز قیامت، پس ارتباط و مواصت با ذریّهٔ من جوید، و داخل سازد سرور و خوشحالی در دل ایشان.

و توّصل به معنی خویشی، و به معنی عطا نمودن نیز آمده است، یعنی: با ایشان مواصله یا عطائی نماید که خوشحال گرداند ایشان را، تا به برکت آن مواصت یا عطا و سرور مستعدّ این شود که در روز قیامت به شفاعت آن حضرت مشرف گردد.

و در جامع الأخبار وارد است که قال النبی صلی الله علیه و آله: من أكل الطعام مع أولادی، حرّم الله جسده علی النار.

یعنی: کسی که بخورد طعام با اولاد من حرام گردانیده است خدای تعالی جسد او را بر آتش.

و از این حدیث ظاهر می شود که به این قدر مواصت با ایشان موجب رستگاری از جحیم می گردد، و هم نمک شدن با ایشان نیز نحوی است از طریقهٔ مواصت مأموره در باب ذریّهٔ أملح المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین.

و در تفسیر ثعلبی حدیثی وارد است که از آخر آن روایت معلوم می شود که جبرئیل فرمود: از طعام بهشت نمی خورد در دار دنیا مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر، و حسنین علیهما السلام از آن طعام تناول فرمودند.

و این حکم شامل ایشان بوده، و چون فرزند به عنوان عموم واقع شد، و آن سرور دنیا و دین نیز فرموده اند نسبت به اولاد فاطمه علیها السلام که پدر ایشانم، و نسب من منقطع نمی شود، و دور نیست که این حکم عموم داشته باشد، و از لفظ فرزند ظاهر آن است که مراد بی واسطه نباشد، و إلاّ حسنین علیهما السلام را شامل نخواهد بود، و بر طریق عموم جمیع ذریّه را شامل است.

و اگر گفته شود که از لفظ وصی حسنین علیهما السلام داخل اند، و لفظ فرزند شامل فاطمه علیها السلام است، پس وجه تعمیم وصی و تخصیص فرزند معلوم نیست.

و مؤید این قابلیت و گنجایش تعمیم مواصلت و سرور مسطور است، این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: کلّ سبب ونسب و صهر منقطع إلا نسبی و صهری، فإنهما یأتیان یوم القیامه یشفعان لصاحبهما(۱).

و روی کلّ حسب ونسب و سبب و صهر منقطع یوم القیامه إلا حسبی و نسبی و صهری(۲).

أخرجه عدّه من العلماء عن طرق متعدّده، منهم أحمد والحاكم من حدیث المسور بن مخرمه، والبيهقی بلفظ: فاطمه بضعه منی، بیغضنی من بیغضها، و یبسطنی من یبسطها، وإنّ الأنساب یوم القیامه تنقطع غیر سببی و نسبی و صهری.

وأخرجه فی الأوسط من حدیث عبدالله بن الزبیر، وأخرجه البیهقی من طریق ابن عمر، وأخرج البغوی عن عبدالله بن جعفر، والطبرانی فی الکبیر من حدیث ابن عباس، والحافظ القشیری فی صحاحه عن عمر.

سند شصت و یکم: خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند

من تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله: وأمّا قوله تعالی (یا ایُّهَا الدّین آمنوا لا- تسئلوا عن أشياء إن تبدّ لكم تسؤکم) (۳) فإنّه حدّثنی أبی، عن حنان بن سدید، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام، أنّ صیفة بنت عبد المطلب مات ابن لها -، فأقبلت، فقال لها عمر بن الخطّاب: عطی قُرطک، فإنّ قرابتک من رسول الله صلی الله علیه و آله لا تنفعک شیئاً، فقالت له:

ص: ۴۱۰

۱- (۱) عمده ابن بطریق ص ۲۹۹ ح ۵۰۰.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲: ۱۰۶.

۳- (۳) سورة مائده: ۱۰۱.

هَلْ رَأَيْتَ لِي قُرْطًا يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَخْبَرْتَهُ بِذَلِكَ وَبَكَتُ.

فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَنادَى: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَقَالَ: - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ -، لَوْ قَدْ قُرِبْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي حَاءٍ وَحَكَمٍ (١)، لَا يَسْأَلُنِي الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ أَبَوَاهُ إِلَّا أَخْبَرْتُهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ فَقَالَ: أَبُوكَ غَيْرُ الَّذِي تُدْعَى لَهُ، أَبُوكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، فَقَامَ آخَرَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبُوكَ الَّذِي تُدْعَى لَهُ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَيَا يَا أَلَّذِي يَزْعُمُ - أَنَّ قَرَابَتِي لَا تَنْفَعُ لَا يَسْأَلُنِي عَنْ أَبِيهِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَمْرٌ، فَقَالَ لَهُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ - وَغَضَبِ رَسُولِهِ أَعْفُ عَنِّي عَفَا اللَّهُ عَنْكَ -، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - لَا تَسْتَكْبِرُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُؤُهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ) (٢).

یعنی: علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر قول خدای تعالی که فرمود: (یا ایُّها الذّین آمنوا) تا آخر، یعنی: ای جماعتی که گرویده اید سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود مر شما را جواب آن اندوهگین نماید شما را.

گفته است: به تحقیق که حدیث کرد به من پدرم از حنان بن سدید، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که: به تحقیق صفیه دختر عبدالمطلب فوت شد پسری از او، پس رو کرد صفیه به جانبی، پس گفت به او عمر: به پوشان گوشوار خود را، پس به تحقیق که قرابت و خویشی تو با رسول الله صلی الله علیه و آله نفع نمی دهد تو را چیزی، پس گفت مر او را صفیه: آیا دیدی از من گوشواری ای پسر مادر ختنه نا کرده و گنده بو، و بعد از آن داخل شد صفیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله، و خبر داد آن حضرت را

ص: ۴۱۱

۱- (۱) علوجکم - خ. در تفسیر: أحوجکم.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۱۸۸.

به آنچه عمر گفته بود و گریست.

پس بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله، پس ندا فرمود: که الصلاه جامعه، و این کلامی بود که چون اراده جمعیت مردم می نمودند این کلام را فی فرمودند، پس جمع شدند مردمان، پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: چیست به خاطر جماعتی که گمان دارند که به تحقیق خویشی و قرابت من نفع نمی دهد، اگر به تحقیق نزدیک شود مقام محمود و پسندیده، البته شفاعت دو قبيله بی آب حاء و حکم می نمایم، چون شفاعت اقارب خود نخواهم نمود، و قرابت من نفع نخواهد داد، سؤال نمی کند امروز از من احدی که کیست پدرش مگر آن که خبر دهم او را از پدرش. پس برخواست مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: کیست پدر من یا رسول الله؟ فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: پدر تو غیر آن کسی است که تو را منسوب به او می سازند، پدر تو فلان بن فلان است، پس برخواست دیگری و گفت: کیست پدر من یا رسول الله؟ حضرت فرمود: پدر تو آن کسی است که تو را به او منسوب می سازند. بعد از آن گفت رسول الله علیه و آله: که چیست به خاطر آن که می گوید به دروغ قرابت من نفع نمی دهد، سؤال نمی کند که پدرش کیست؟

پس برخواست عمر به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: پناه می برم به خدا یا رسول الله از غضب خدا و از غضب رسول خدا، به بخش مرا که خدا به بخشد تو را، پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) تا آخر.

و این حدیث در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم از کتاب بحار الأنوار نیز مذکور است (۱).

ص: ۴۱۲

تقریظ آیه الله سید عبدالحسین روضاتی ۵

شرح حال مؤلف کتاب ۱۹

نام و نسب و خاندان مؤلف ۷

کلمات علما در باره مؤلف ۲۱

اجازه علامه مجلسی به مؤلف ۲۴

اساتید مؤلف ۲۵

شاگردان مؤلف ۲۵

مؤلفات مترجم ۲۵

اشعار مؤلف ۲۷

وفات مؤلف و مزار ایشان ۳۱

مقدمه کتاب ۳۵

فصل اول در بیان طریقه ثبوت نسب ۵۰

فصل دوم در بیان تشخیص آل و اولاد و ذریه و عترت است ۵۲

فصل سیم در بیان خصوص آل و اقربای نبی صلی الله علیه و آله است ۵۶

باب اوّل در بیان سند از آیه و حدیث و مؤیداتی که مشعر باشد بر شرافت و فضیلت اولاد امیرالمؤمنین و یعسوب المتّقین علی بن اَبی طالب علیه السلام و ذرّیه آن سرور و مطلق بنی هاشم و اقربای حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ۹۵

سند اوّل در بیان آیه اصطفی ۹۷

سند دوّم در بیان آیه مودّت ۱۱۷

سند سیّم در بیان سوره مبارکه کوثر ۱۳۶

سند چهارم در بیان آیه (و اِنَّهٗ لَذِکْرٌ لِّکَ و لِقَوْمِکَ و سَوفَ تَسْأَلُوْنَ) ۱۵۲

سند پنجم در بیان آیه (و اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ) ۱۵۵

سند ششم در باره آیه اصطفی ۱۷۲

سند هفتم در بیان آیه (و اَتَ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّهٗ) ۱۷۴

سند هشتم در بیان صلوات بر آل محمّد ۱۷۵

سند نهم در بیان بغض و دوستی خاندان حضرت علی علیه السلام ۱۷۹

سند دهم در ثواب احسان به سادات ۱۸۰

سند یازدهم در بیان حدیث وسیله ۱۸۹

سند دوازدهم در بیان حدیث نظر به آل محمّد علیهم السلام ۱۹۶

سند سیزدهم در بیان ثواب نظر به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۹۷

سند چهاردهم در بیان تحیت و سلام بر ذرّیه ۱۹۹

سند پانزدهم در بیان تقدّم هاشمی در جمیع امور ۲۰۰

سند شانزدهم عدم حقوق ذرّیه رسول صلی الله علیه و آله مصداق کناهان کبیره است ۲۱۶

سند هفدهم در استدلال بر اینکه سادات اولاد و ذرّیه پیغمبرند ۲۴۲

سند هیجدهم در فرق بین آل و عترت و اَمت ۲۶۰

سند نوزدهم در تفسیر آیه (و منهم ظالم) ۳۳۳

سند بیستم در بیان معنی آل محمد صلی الله علیه و آله ۳۳۵

سند بیست و یکم در اینکه آل اعم است از اهل بیت در اکثر استعمال ۳۳۵

سند بیست و دوّم در اینکه اولاد فاطمه علیها السلام اهل رعایت و ائمه و پیشوایان اند ۲۳۸

ص: ۴۱۴

سند بیست و سیم ثواب شهادت در راه اهل بیت ۳۳۹

سند بیست و چهارم در بیان حدیث حجزه

سند بیست و پنجم در بیان اینکه ذریه ائمه پشت سر آنها می باشند ۳۴۴

سند بیست و ششم در توجیه حدیث مشکل فعل وهو فاعل ۳۴۵

سند بیست و هفتم تحریم بهشت بر ظالمین اهل بیت ۳۴۷

سند بیست و هشتم ثواب محبت به اهل بیت ۳۵۱

سند بیست و نهم آل محمد بر جمیع عالم تفضیل دارند ۳۵۶

سند سی ام در تفسیر آیه (و من یقترف حسنه) ۳۵۶

سند سی و یکم در بیان وجوب تکریم و تعظیم اهل بیت ۳۵۹

سند سی و دوم در تفسیر اهل بیت ۳۶۲

سند سی و سیم توصیه پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت ۳۶۳

سند سی و چهارم ذریه حضرت رسول افضل است از جمیع ذریات انبیاء ۳۶۶

سند سی و پنجم نظام عالم بوجود اهل بیت قائم است ۳۶۹

سند سی و ششم در بیان استجابت دعای ذریه پیغمبر ۳۷۰

سند سی و هفتم در بیان حدیث ورود حضرت فاطمه علیها السلام به محشر ۳۷۴

سند سی و هشتم شفاعت حضرت فاطمه علیها السلام برای محبتین آن حضرت ۳۷۹

سند سی و نهم وجوب رعایت حرمت حضرت فاطمه علیها السلام ۳۸۰

سند چهلم آمرزش گناه ذریه اهل بیت ۳۸۱

سند چهلم و یکم در بیان حرمت الله ۳۸۲

سند چهلم و دوم اهل بیت امانند برای اهل زمین ۳۸۳

سند چهل و سیم مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است ۳۸۴

سند چهل و چهارم اهل بیت در آخرت معذب نخواهند شد ۳۸۵

سند چهل و پنجم فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام معذب نخواهند بود ۳۸۶

سند چهل و ششم اهل بیت سبب نجات اند ۳۸۶

سند چهل و هفتم حرام بودن بهشت برای ظالمین اهل بیت ۳۸۷

ص: ۴۱۵

سند چهل و هشتم وجوب خیر خواهی نسبت به اهل بیت پیغمبر ۳۸۷

سند چهل و نهم حرمت سادات از نسل حضرت علی علیه السلام ۳۸۸

سند پنجاهم سادات از ذریه حضرت علی علیه السلام می باشند ۳۹۳

سند پنجاه و یکم برتری اهل بیت بر دیگران ۳۹۳

سند پنجاه و دوم رعایت نمودن ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۹۵

سند پنجاه و سوم در فضیلت زیارت امام زادگان ۳۹۳

سند پنجاه و چهارم در بیان مقامات ذریه در محشر ۴۰۱

سند پنجاه و پنجم ثواب احسان به ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۰۳

سند پنجاه و ششم در بیان شجره طیبه ۴۰۵

سند پنجاه و هفتم هر سبب و نسب منقطع است مگر سبب و نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۰۶

سند پنجاه و هشتم دوست و بغض داشتن قریش ۴۰۷

سند پنجاه و نهم نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسب دیگران نیست ۴۰۷

سند شصتم ثواب ادخال سرور بر ذریه ۴۰۸

سند شصت و یکم خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله نفع می رساند ۴۱۰

سرشناسه: حسینی علوی، محمد اشرف بن عبدالحسیب، قرن ۱۲ق.

عنوان و نام پدیدآور: فضایل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت / تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی؛ تحقیق سید مهدی رجائی.

مشخصات نشر: اصفهان: بهار قلوب □ ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ۲ج.

شابک: ۳۴۰۰۰۰ ریال (دوره)؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۷-۱۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: سادات (خاندان) -- فضایل

موضوع: سادات (خاندان) -- احادیث

شناسه افزوده: رجایی، سید مهدی، ۱۳۳۶ -، مصحح

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۷۵/ح۵۶ف۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۹۹۳۳۲

ص: ۱

فضائل السادات، یا، برتری خاندان رسالت و امامت

تالیف میرمحمد اشرف حسینی عاملی

تحقیق سید مهدی رجائی.

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

صاحب کتاب ذخائر العقبی این حدیث را به این طریق نقل نموده: عن ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال: توفّی لصفیه بنت عبدالمطلب ابن، فبکت علیها، فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله: تبکین یا عمّه، من توفّی له ولد فی الاسلام کان له بیت فی الجنّه یسکنه، فلما خرجت لقیها رجل، فقال لها: إنّ قرابه محمّد لن تغنی عنک من الله شیئاً، فبکت.

فسمع رسول الله صلى الله عليه و آله صوتها، ففزع من ذلك، فخرج وکان مکراً لها یبرّها ویحبّها، فقال لها: یا عمّه تبکین وقد قلت لک ما قلت؟ قالت: لیس ذلك أبکانی، وأخبرته بما قال الرجل، فغضب صلى الله عليه و آله وقال: بلال هجر بالصلاه، ففعل.

ثم قام فحمد الله وأثنى علیه، وقال: ما بال أقوام یزعمون أنّ قرابتی لا تنفع، إنّ کلّ سبب ونسب ینقطع یوم القیامه إلاّ نسبی وسببی، وإنّ رحمی موصوله فی الدنيا والآخرة(۱).

یعنی: ابن عبّاس گفت: از صفیه دختر عبدالمطلب که مادر زییر بوده پسری فوت شد، و صفیه گریست بر پسر خود، پس فرمود به صفیه رسول الله صلى الله عليه و آله: آیا گریه می کنی ای عمّه، کسی که فوت شود از او ولدی در حال اسلام خواهد بود

ص: ۵

از برای او خانه ای در بهشت که ساکن گردد آن شخص در آن خانه.

چون بیرون آمد صفیّه ملاقات کرد او را مردی، پس گفت به او: که قرابت و خویشی محمّد صلی الله علیه و آله دفع نمی کند از تو از جانب خدا هیچ چیز، پس گریست صفیه از این سخن.

چون شنید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله صدای گریه او را متأثر گشت از گریستن او، پس بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بود آن حضرت اکرام کننده و نیکویی کننده مر صفیه را، و دوست می داشت او را، پس گفت به صفیه: که ای عمّه گریه می کنی و حال آنکه گفتم به تو آنچه گفتم که از برای کسی که فوت شود از او پسری خواهد بود خانه ای در بهشت، صفیه گفت: که فوت پسرم باعث گریه من نشده، و خبر داد آن حضرت را به آنچه گفته بود آن مرد.

بعد از استماع این خبر غضبناک شد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: ای بلال تعجیل کن در اعلام به نماز، یا در هاجره یعنی: هوای گرم و وسط روز مردم را بخوان، پس بلال به فرموده عمل نمود، آن گاه بر خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او، و گفت: چیست در خاطر جماعتی که گمان می کنند این را که خویشی من نفع نمی دهد، به تحقیق که همه سببها و نسبتها منقطع می شود در روز قیامت مگر سبب و نسب من، و به درستی که خویشی من موصول است در دنیا و آخرت.

و از این حدیث مستفاد می شود بنا بر مضمون فواید مشحون المؤمنون لا یموتون، که صله رحم از آن سرور دین نسبت به جمعی که اگر آن حضرت می بودند رعایت صله رحمی که لایق شأن آن حضرت باشد فرضاً او مستحباً علی مراتب القرب والبعده متحقق می شد، و در این وقت نیز به دستور دور نیست که باید باشد، و شک نیست که آباء و اجداد را رعایت صله رحم اولاد هر گاه ایشان محتاج باشند واجب است، پس صله رحم ذریه به این عنوان نسبت به آن

سرور دین باقی خواهد بود، و از اقارب غیر ذریه به آن دستور که شارع حقیقی خود فرموده اند.

و از استثناء «إلا سببی وإلا نسبی» که استثناء متصل است غیر منقطع سبب اتصال این صله و نسب و انقطاع آن از آیه (فلا أنساب بینهم) واضح و معلوم است، و به لفظ تأکید «إنّ رحمی» در مقابل قول «وزعم أنّ قرابتی لا تنفع» رغماً لأنف القائل الزاعم مبالغه در عدم انقطاع این رعایت، و تأکید اتصال به آن در دنیا و آخرت مژده ای است برای ذریه و اقارب آن سرور دین و دنیا در دارین، لمؤلفه:

مژده گر این است که ما دیده ایم در نظر اهل جهان دیده ایم

و از این حدیث صحیح «تعلموا أنسابکم تصلوا أرحامکم» که امر به تعلّم نسب فرموده اند تا آن که مترتب شود صله رحم بر او، مستفاد می شود که آن سرور به هر کس که باید رعایت قرابت نمود می فرمایند، و این سعادت نسبت به هر که فایض باشد متکفّل احوال او می شوند، لمؤلفه:

مجنون توام خانه به صحرا دارم و از اشک کنار جوی دریا دارم

ترسم که تو را به من نباشد یاری گر تو ز منی من ز که پروا دارم

و در بعضی از کتب سلف در باب رعایت صله رحم نوشته اند: که وصل پیوند و پیوستن، وهو ضدّ الهجر، و پیوند کردن جامه، و بینهما، وصله، ای: اتصال.

و رحم، به معنی قرابت و خویشی آمده است، پس صله رحم ضدّ قطیعه رحم است، و مراد به صله رحم تحقّق و حصول امری است که چون به حسب عرف و عادت آن امر را بجا آرند از صفت ذمیمه قطیعه رحم ایمن باشند، و این امری است که بر کافه ناس لازم است رعایت آن.

و به سبب اختلاف عاداتهای مردمان و نزدیکی و دوری از مواضع و منازل خویشان مختلف می شود، پس بعضی از خویشان نزدیک که به حسب صورت و مکان دور باشند ایشان را تسلی توان نمود به سلام و پیغام، و بعضی که نزدیک باشند به حسب محل و مکان با ایشان تردد و ملاقات باید نمود، و بعضی از خویشان نزدیک را نیز که متعارف در شأن ایشان نیز سلام و پیغام باشد، باز اکتفا به همان توان نمود.

چنان چه در حدیث وارد است که «بَلِّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ»^(۱) یعنی: تر و تازه دارید اقربای خود را اگرچه به سلام باشد، و این کنایه باشد از کمترین مرتبه و مقدار صله است.

و بنا بر این نقل جمیع مراتب و مقدار صله رحم متعین و منضبط نیست، پس رحمی باشد که او را به مال و جاه رعایت باید نمود، و رحمی باشد که به مجرد سلام و کلام توان اکتفا نمود.

و احادیث در باب صله رحم بسیار است، مثل حدیث «أوصی الشاهد من امتی والغائب منهم ومن فی أصلاب الرجال وأرحام النساء إلى یوم القیامه أن یصل الرحم، وإن کانت منه علی مسیره سنه، فإنّ ذلک من الدین»^(۲).

یعنی: وصیت می کنم مرشاهد از امت خود و غائب را، و جمعی که در پشت مردان و رحم زنان باشند تا روز قیامت، به این که رعایت صله رحم بکنند اگرچه آن رحم دور باشد از ایشان به مسافت یک سال راه که آن از جمله دین است.

و روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! أخبرنی ما أفضل الإسلام؟ قال صلی الله علیه و آله:

ص: ۸

۱- (۱) عوالی اللآلی ۱: ۲۵۵ و ۲۹۰.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۵۱ ح ۵.

الایمان بالله، قال: ثم ماذا؟ قال: صلة الرحم، قال: ثم ماذا؟ قال: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فقال الرجل: فأى الأعمال أبغض إلى الله؟ قال: الشرك بالله، قال: ثم ماذا؟ قال: قطيعة الرحم، قال: ثم ماذا؟ قال: ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر (۱).

یعنی: ای رسول خدای خبر ده مرا که چه امر بهترین امور دین است؟ آن حضرت فرمود که: ایمان به خدای تعالی، گفت: بعد از آن کدام امر؟ فرمود: صلة رحم، گفت: دیگر چه امر؟ گفت: امر به معروف و نهی از منکر، دیگر آن شخص گفت که: ای رسول خدای کدام یک از اعمال دشمن تر است نزد خدای تعالی؟ آن حضرت فرمود: که شرک به خدا، گفت: دیگر چه امر؟ فرمود: که قطیعه رحم، گفت: دیگر چه امر؟ گفت: ترک امر به معروف و نهی از منکر.

و صلة رحم را نسبت به پدران و مادران هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پایین آیند به شرط آن که محتاج باشند واجب دانسته اند، و نسبت به سایر اقارب مستحب، و بر وارث سنت مؤکد است با قدرت و احتیاج از طرفین، و به نحوی که جرّ عاید و نفع به خویشان صله است دفع ضرر نیز به دستور صله است.

و بنا بر این که این حکم عام است، و استثنائی واقع نشده، معلوم می شود که آن سرور دین متوجه ذریه و اقارب جود خواهد بود، و جرّ نفع و دفع ضرر از ایشان می فرمایند.

و مؤید توجه ایشان است نسبت به اقارب حدیثی که قبل از این مسطور شد با ترجمه که «لا یحلّ لأحد أن یجمع بین اثنتین من ولد فاطمه علیها السلام، إنّ ذلك یبلغها فیشقّ علیها» تا آخر (۲).

ص: ۹

۱- (۱) فروع کافی ۵: ۵۸ ح ۹.

۲- (۲) تهذیب شیخ طوسی ۷: ۴۶۳، علل الشرائع شیخ صدوق ص ۵۹۰ ح ۳۸.

و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر مبالغه در صله رحم این آیه است (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) ۱.

یعنی: به تحقیق که حق تعالی امر می کند و لازم می دارد بر شما عدالت را، و رعایت نمودن با خلقان، و نیکویی و احسان بجا آوردن با ایشان، و همچنین دادن تحف و هدایا به جهت رعایت صله رحم به خویشان و اقرباء، یا دادن این تحف و هدایا به جماعت آل رسول صلی الله علیه و آله و ذریه طیبه بتول از بابت خمس که واجب گردانیده و غیر آن از جهت آن که از حضرت ابوجعفر علیه السلام مروی است که مراد از «ایتاء ذی القربی» دادن خمس و غیر آن است به اقربای رسول و ذریه بتول(۱).

«وینهی عن الفحشاء» ونهی و منع می کند خدای تعالی شما را از بدیها و امر چندی که با شرع شریف مخالفت داشته باشد، و همچنین نهی می کند خدای تعالی شما را از منکر، مثل قتل نفس و غصب اموال، و باز منع می فرماید خدای تعالی شما را از بغی، یعنی تکبر و ظلم بر زیر دستان (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) و وعظ و پند می دهد شما را خدای تعالی شاید متذکر شوید و پند بگیریید.

و گفته اند بعضی از علما که: بغی که در آیه واقع شده اگرچه به معنی ظلم و جور است، و در فحشاء و منکر که مطلق مخالفت با شریعت رسول صلی الله علیه و آله باشد داخل است، اما حق تعالی از غایت اهتمام به امر عدالت و سویت، دیگر باره آن را ذکر نمودند، و این کلام بعینه در منکر نیز جاری است.

و در تفسیر جوامع الجامع ثقه الاسلام ابو علی طبرسی حقه الله برحمته گفته است که: احسان که در آیه واقع شده جامع همه خوبیها است، و ایتاء ذی القربی

ص: ۱۰

اعطاء حق اقارب است به صلۀ رحم. و بعضی گفته اند: قرابت نبی است صلی الله علیه و آله، و نهی از فحشاء تجاوز از حدود الهی است، و نهی از منکر نهی از چیزی است که عقل انکار او نماید، و بغی طلب زیادتی و تکبر است (۱).

و عدالت در لغت به معنی راستی نمودن و سویت و برابر کردن است، و به معنی مقبول الشهاده بودن نیز آمده، و عدالت که در احکام فقه معتبر است کیفیتی است در ذات انسان باعث بر مداومت تقوی و مروّت باشد، و احسان در لغت نیکی کردن است، و عدالت و ترک ظلم نمودن، و در شریعت واجب است، و احسان و نیکی کردن سنّت مگر از احسان صلۀ رحم خواهند که آن در بعضی موارد واجب است، چنان چه قبل از این مبین شد.

و در عدالت ثواب بی نهایت و اجر بی غایت است، چنان که از کریمه (اعْمِدُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) یعنی: عدل بجا آرید که عدل به تقوی و پرهیزگاری اقرب است مستفاد می شود.

و در حدیث واقع است که «عدل ساعه خیر من عباده سنّین سنه» یعنی:

رعایت عدل نمودن بهتر است از عبادت شصت سال.

و در حدیث دیگر وارد است که «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت» (۲) یعنی: همه شما نگهبان و مانند شبانید، و همه شما در روز قیامت سؤال کرده و استفسار نموده می شوید از حال رعیت و زیردستان.

و در روایت واقع است که پادشاه و حاکم را از حال رعیت خود سؤال کنند، و مخدوم و صاحب را از مملوک و بنده خود، و مرد را از اهل و عیال، و زن را از

ص: ۱۱

۱- (۱) جوامع الجامع ۲: ۳۰۴.

۲- (۳) عوالی اللالی ۱: ۱۲۹.

و نقل است که آخر کلام حضرت خیر الأنام صلی الله علیه و آله این حدیث بود «الصلاه وما ملکت أیمانکم» (۱). یعنی: نماز بجا آرید، و تعهد زیردستان، و ملاحظه ایشان نمائید.

و این حدیث مشهور است که: من تولی امرًا من امور المسلمین، فعدل و فتح بابه، و رفع ستره و نظر فی امور الناس، کان حقًا علی الله أن یؤمن روعته یوم القیامه و یدخله الجنة (۲).

یعنی: هر که متصدی و مرتکب منصبی و مهمی شود از امور مسلمانان، و از آنچه متعلق به ایشان است، پس عدالت نماید، و در خانه خود را به جهت مهم سازی مسلمین بگشاید، و پرده حجاب و منع را رفع نموده، تدبیر و اصلاح در مهمات خلائق مرعی دارد، بر خدای تعالی لازم است که او را از ترس و خوف روز قیامت مطمئن و ایمن گرداند.

و گویند: که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی به راهی می رفت الاغی را دید که بی علیق و علف بسته اند، و چون مراجعت نمود آن را به همان طریق بسته دید، این مضمون را فرمود: وای بر صاحب این حیوان در روز قیامت که از رعایت و ملاحظه این استفسار ننماید.

و در بعضی از ادعیه وارد است که: اللهم إني أعوذ بك من الذنوب التي تغیر النعم. یعنی: بار خدایا من به تو پناه می برم از گناهانی که تغییر دهد و زایل گرداند نعمتهای تو را بر من، شخصی پرسید از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام: این چه گناهانند که تغییر و زوال نعمت الهی به آن واقع می شود؟ آن

ص: ۱۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۸: ۱۴۷.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۳۱۸ ح ۳۷۰.

حضرت فرموده که: إِنَّ الذنوب التي تغيّر النعم البغي على الناس، والزوال عن العاده في الخير، واصطناع المعروف، وكفران النعم، و ترك الشكر(۱).

یعنی: به درستی و تحقیق که گناهایی که تغییر دهند نعمت الهی را، ظلم بر مردمان است، و ترک عادت خیر و ترک نیکی با خلائق نمودن، و کفران و ناسپاسی در نعمتهای خدای تعالی کردن، و شکران نکردن، آنگاه آن حضرت با استشهاد این آیه را خواندند (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) ۲ به درستی که حق تعالی تغییر نمی دهد آنچه داده است به مردمان مادام که تغییر ندهند مردمان آنچه در خاطر و نفسهای ایشان از امور خیر و نیکی هست.

و ابن بابویه - رحمه الله - در باب حقوق از کتاب من لا يحضره الفقيه آورده در حدیثی که به سند خود از سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده:

وَأَمَّا حَقَّ رِعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ، فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رِعِيَّتَكَ لضعفهم وقوتك، فيجب أن تعدل فيهم، وتكون لهم كالوالد الرحيم، وتغفر لهم جهلهم، ولا تعاجلهم بالعقوبه، وتشكر الله عزوجل على ما آتاك من القوه عليهم(۲).

یعنی: و امّا حقّ حمایت رعیت در پادشاهی و سلطنت تو، پس این است که بدانی که ایشان گردیده اند رعیت تو از جهت ضعف ایشان، و قوتی که تو را است، پس واجب است که عدالت کنی در حقّ ایشان، و بوده باشی از برای ایشان مانند پدر مهربان، و در گذری آنچه از روی جهل از ایشان صادر شده، و تعجیل در عقوبت ایشان ننمائی، و شکر کنی خدای عزوجل را بر آن چیزی که داده است به تو از قوت و سلطنت بر ایشان.

ص: ۱۳

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۲۷۰ ح ۲.

۲- (۳) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۲۱.

وَحَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جَعَلْتَ لَهُ فِتْنَةً، وَأَنْتَ مَبْتَلَا- فَيَكُ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ، وَأَنْ عَلَيْكَ أَنْ لَا- تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ، فَتَلْقَى بِيَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَتَكُونُ شَرِيكًا لَهُ فِيمَا يَأْتِي إِلَيْكَ مِنْ سُوءٍ (١).

یعنی: و حق پادشاه این است که بدانی که تو گردانیده شده ای از برای او فتنه، و پادشاه مبتلا شده است در تو به سبب چیزی که گردانیده است خدای تعالی از برای او بر تو از سلطنت و پادشاهی، و به تحقیق که بر تو لازم است که متعرض غضب پادشاه نشوی، یعنی: نحوی نکنی که او را به غضب آوری، پس بیندازی خود را به دست خود در هلاکت، و بوده باشی شریک پادشاه در آن چیزی که به تو می رسد از بدی از جانب او. تمام شد مستخرج از بعض کتب سلف.

سند شصت و سوم: اولین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود

من الذخایر: عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ أَشْفَعُ لَهُ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ الْأَقْرَبُ قَالًا قَرَبًا، ثُمَّ الْأَنْصَارُ، ثُمَّ مَنْ آمَنَ بِي وَاتَّبَعَنِي مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، ثُمَّ سَائِرَ الْعَرَبِ، ثُمَّ الْأَعَاجِمِ (٢).

یعنی: آن حضرت فرمود: که اول کسی که شفاعت می کنم او را از امت خود در روز قیامت اهل بیت من اند، بعد از آن نزدیک تر به من، بعد از آن نزدیک تر، بعد از ایشان انصار را، بعد از آن کسی که ایمان به من آورده است و متابعت من نموده است از اهل یمن، بعد از آن سایر عرب، بعد از آن اهل عجم را.

ص: ۱۴

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۶۲۰.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۲۰.

سند شصت و چهارم: شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود

من الذخایر: وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه، قال: كان لآل رسول الله صلى الله عليه وآله خدام يخدمهم، يقال لها: بريره، فلقبها رجل، فقال لها: غطى شعثاتك (١)، فإن محمداً صلى الله عليه وآله لن يغنى عنك من الله شيئاً.

قال: فأخبرته صلى الله عليه وآله، فخرج يجرّ رداءه محماره وجنتاه، وكنا معشر الأنصار نعرف غضبه بجرّ رداءه وحمرة وجنتيه، فأخذنا السلاح ثم أتينا، فقلنا: يا رسول الله مرنا بما شئت، والذي بعثك بالحق لو أمرتنا بآبائنا وأمّهاتنا وأولادنا لمضينا لقولك فيهم.

ثم صعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: من أنا؟ قالوا: أنت رسول الله، قال: نعم ولكن من أنا؟ قلنا: محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، قال: أنا سيد ولد آدم ولا فخر، وأوّل من ينفض التراب عن رأسه ولا فخر، وأوّل داخل الجنّة ولا فخر، وصاحب لواء الحمد ولا فخر، وفي ظلال الرحمن يوم لا ظلّ إلا ظلّه ولا فخر، ما بال قوم يزعمون أنّ رحمتي لا ينفذ، بل حتّى يبلغ حاء كم (٢)، وهو أحد قبيلتين من اليمن، إني لأشفع فأشفع حتّى من أشفع له يشفع فيشفع، حتّى إنّ ابليس ليتناول طمعاً في الشفاعه (٣).

يعنى: از جابر بن عبد الله انصاری - رحمه الله - مروی است که گفت: بود از برای آل رسول خدا صلی الله علیه و آله خادمی که خدمت ایشان می کرد نام او بریره بود، پس

ص: ۱۵

۱- (۱) در ذخایر: شعيفاتك.

۲- (۲) الأظهر على ما في هذه النسخة «حتّى يبلغ حاء كم» بأن يكون الحاء أحد قبيلتين حكم وحاء منصوباً، مضافاً إلى ضمير الجمع، ولا يكون الكاف والميم عين الفعل ولا مه «منه».

۳- (۳) ذخائر العقبي طبری ص ۶-۷.

رسید به او مردی و گفت: پیوشان موهای پراکنده و متفرق خود را، که محمّد صلی الله علیه و آله رفع نمی کند از تو از جانب خدا هیچ چیز از گناه را.

بریره گفت: خبر دادم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سخن آن مرد، پس بیرون آمد و حال آن که می کشید رداء خود را، و هر دو طرف روی مبارک آن حضرت سرخ شده بود از غضب، و بودیم ما گروه انصار که می شناختیم غضب آن حضرت را به کشیدن رداء و سرخ شدن هر دو طرف روی مبارکش.

پس برداشتیم اسلحه جنگ را و نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا رسول الله بفرما به ما به آنچه خواهی، قسم به خدائی که بر انگیخته است تو را به حق به پیغمبری که اگر امر کنی ما را در باب پدران ما و مادران ما و فرزندان ما به امری البتّه امتثال امر تو خواهیم کرد، و فرمان تو را در باب ایشان خواهیم شنید، یعنی:

مراد این است که بفرما که از که دل گیری تا آنچه بفرمائی نسبت به او بعمل آوریم.

بعد از آن حضرت بر بالای منبر رفت، و حمد و ثنای الهی بجای آورد، پس گفت: کیستم من؟ گفتند مردمان: تو رسول خدایی، حضرت فرمود: بلی و لیکن من کیستم؟ گفتیم ما: تو محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمنافی.

حضرت فرمود: من سید ولد آدمم، و این را از روی فخر نمی گویم، و اوّل کسی که روز حشر خاک از سر او می ریزد و از قبر بر می خیزد منم، و این را از روی فخر نمی گویم، بلکه بیان واقع و حقی می گویم، و اوّل داخل شونده در بهشت منم، و این را از روی فخر نمی گویم، و صاحب علم حمد منم، و از روی فخر نمی گویم، و در سایه های رحمت الهی روزی که نیست سایه ای مگر سایه رحمت خدا منم، و از روی فخر نمی گویم، یعنی: از تفضّلات الهی است، و به سعی کسی نمی شود.

چه چیز است در خاطر قومی و جماعتی که گمان می کنند و می گویند به بریره توّسل به رحم و خویشی من نفع نمی دهد، بلکه نفع می دهد به مرتبه ای که شفاعت من می رسد به قبیله ای که مشهور است در میان شما به اسم «حاء» و آن یکی از دو قبیله یمن است، و می نماید که ایشان از جفات و حفات عرب و ابعده منسوبان آن حضرت باشند.

به تحقیق که شفاعت می کنم و قبول می شود شفاعت من به مرتبه ای که کسی را که من شفاعت کنم، او نیز شفاعت دیگری می کند، و قبول می شود شفاعت او، و به مرتبه ای می رسد این شفاعت کردن که ابلیس سرکش در آن وقت گردن می کشد از روی طمع در شفاعت، پس چون توّسل به اقارب من نفع نخواهد داشت، و من مستشفع نتوانم شد کسی را از گناه؟

و از سؤال نمودن آن حضرت مکرر که «من أنا» دور نیست که منظور آن حضرت از تکرار آن باشد که مسئولین جوابی بگویند که مشعر بر اعلا مراتب فضایل آن حضرت باشد، و چون ایشان نگفتند خود متوجه شده فرمودند.

و مؤید این معنا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رعایت صلّه رحم ابعده اقربای خود می فرموده اند، آن است که در بعضی روایات عامّه واقع شده که: قال صلی الله علیه و آله: سیفتح علیکم مصر فاستوصوا بأهلها، فإنّ لهم رحماً وصهراً.

وآراد بالرحم امّ إسماعیل بن إبراهيم، فإنّها كانت قبطیه، والمراد بالصهر امّ ولده إبراهيم؛ لأنّها كانت قبطیه.

وأيضاً وارد است که قال صلی الله علیه و آله: لو عاش إبراهيم لأعتقت أحواله ولو وضعت الجزیه عن کلّ قبطی (۱).

وروی ولد الشیخ الطوسی فی مجالسه، عن أبیه، باسناده عن امّ سلمه: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله أوصی عند وفاته أن یخرج اليهود والنصارى من جزیره العرب، و

ص: ۱۷

قال: الله في القبط، فإنكم ستظهرون عليهم، ويكونون لكم عدّه وأعواناً في سبيل الله(١).

ومحمد بن إسحاق در کتاب خود گفته: که سید ما صلوات الله وسلامه عليه گفت: إذا فتحتم مصرأ، فاستوصوا بأهلها خيراً، فإنّ لهم ذمه ورحماً.

وبه روایت دیگر: فإنّ لهم نسباً وصهراً.

صحابه را گفت: چون بعد از وفات من مصر بگشائید با اهل مصر نیکوئی کنید، و ایشان را مراعات نمائید، که اهل مصر با من خویشی و پیوستگی دارند، پس خویشی اهل مصر با رسول الله صلی الله علیه و آله آن است که هاجر امّ إسماعیل از مصر بود، و پیوستگی آن است که ماریه قبطیه که سریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و ابراهیم از وی بوجود آمد هم از اهل مصر بود، و ماریه کنیزگی بود که پادشاه اسکندریه او را تحفه به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، و نام آن پادشاه مقوقس بود، والله اعلم.

تم ما نقل منه.

و ابن اثیر در نهاییه نقل نموده: فی حدیث ابي ذرّ: «ستفتحون أرضاً یذكّر فیها القیراط، فاستوصوا بأهلها خيراً، فإنّ لهم ذمه ورحماً» إنّ هاجر امّ إسماعیل علیه السلام کانت قبطیه من أهل مصر(٢).

وقال فی موضع آخر منه: فی: «نحن نازلون بخیف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر» تقاسموا من القسم: الیمین، أی: تحالفوا، یرید لئلا تعاهدت قریش علی مقاطعه بنی هاشم و ترک مخالطتهم(٣).

و این حدیث به نحوی که ابن اثیر نقل نموده دالّ است بر آن که مقاطعه و ترک مخالطه بنی هاشم کفر بوده.

ص: ۱۸

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۴۰۴ ح ۹۰۵.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۳: ۴۲.

۳- (۳) نهاییه ابن اثیر ۳: ۶۲-۶۳.

وفى الروضه من الكافى: عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، فمن كان له فى الجاهليه أصل، فله فى الإسلام أصل (١).

و در باب حدّ فريه از كتاب حدود تهذيب، و در كتاب علل الشرايع، و باب حدّ قذف از من لا يحضره الفقيه، وارد است: وروى عن صفوان، عن أبى بكر الحضرمى، عن أبى عبدالله عليه السلام، قال: سألته عن رجل يفتري على رجل من جاهليه العرب، قال: يضرب حدّاً، قلت: يضرب حدّاً؟ قال: نعم إنّ ذلك يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله (٢).

و ملاً مراد رحمہ الله در تعليقه سجّاديه فرموده است: ولعلّ معنى يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قد يكون ذلك ممّا يعاب به رسول الله صلى الله عليه وآله بأن يكون المقدوف من أقاربه، فيحدّ القاذف لئلا يجترىء أحد على مثل ذلك.

و گفته شد به لسان صدق مؤيد اين كلام كه أقول: لعلّ وجهه ما ذكره الشيخ الطبرسى فى تفسير قوله تعالى (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) ٣ الآيه، من أنّه قيل: إنّ ليس فى العرب قبيله إلاّ ولدت النبى صلى الله عليه وآله وله فيهم نسب، عن ابن عباس (٣).

و اين حكم نسبت به ذريّه رسول الله صلى الله عليه وآله چندين مرتبه در پيش است به تأييد مفهوم اولى، و به تقويت حديث حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كه در مجالس المؤمنين در ترجمه سيد على كيا واقع است كه: من أكرم أولادى فقد أكرمنى، ومن أهانهم فقد أهاننى (٤).

ص: ١٩

١- (١) روضه كافي ١٧٧:٨ ح ١٩٧.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٤:٤٩ ح ٥٠٦٨، علل الشرائع ص ٣٩٣ ح ٦، تهذيب شيخ طوسى ١٠:٨٧-٨٨ ح ٣٣٩.

٣- (٣) مجمع البيان ٥:١٠٩.

٤- (٤) مجالس المؤمنين ٢:٣٧٥.

من الذخائر: وعن أبي هريره، قال: جاءت سبيعه بنت أبي لهب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالت: يا رسول الله إن الناس يقولون: أنت بنت حطب النار، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وهو مغضب، وقال: ما بال أقوام يؤذونني في قرابتي، من آذى قرابتي فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله (١).

و در صواعق مسطور است که: وقدمت بنت أبي لهب المدينة مهاجرة، فقيل: لا- تغني عنك هجرتك أنت بنت حطب النار، فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وآله، فاشتد غضبه، ثم قال على منبره: ما بال قوم يؤذونني في نسبي وذوي رحمي، ألا ومن آذى نسبي وذوي رحمي فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله.

یعنی: گفت ابوهریره: که آمد سبیعه دختر ابی لهب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت:

یا رسول الله به درستی که مردمان می گویند: که تو دختر حطب ناری، یعنی دختر مرد جهنمی که ابولهب باشد.

پس بر خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و او غضبناک بود از آزار نمودن مردم سبیعه را، و طعن زدن او را به آن طعن، و گفت: چیست حال جماعتی که ایذاء و آزار می کنند مرا در آزار نمودن اقوام و خویشان من، کسی که ایذاء نماید اقربای مرا بتحقیق که ایذاء من نموده، و کسی که ایذاء رساند به من، پس بتحقیق که ایذاء من نموده، و کسی که ایذاء رساند به من پس بتحقیق که ایذاء رسانیده خدا را.

و موافق آنچه در صواعق محرقه مرقوم است در ذکر این حدیث هر چند به طرق کثیره و انحاء مختلفه وارد شده که مضامین همه قریب به هم است.

لیکن مضمون بعضی از آن که در این کتاب ایراد شد ترجمه اش این است که:

ص: ۲۰

وارد مدینه شد دختر ابی لهب به سبب هجرت از مکه، شخصی به او گفت: که دفع نمی کند از تو هجرت تو عذاب و ننگ را تو دختر حطب الناری، پس عرض نمود سخن آن شخص را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

پس شدید شد غضب آن حضرت، و بعد از آن بر منبر بر آمد و گفت: که چه می رسد به خاطر جمعی که آزار می کنند مرا در آزار نمودن نسب و صاحبان رحم من، آگاه شوید و بدانید که کسی که آزار کند ذوی نسب مرا و صاحبان رحم مرا، پس که مرا آزار کرده، و کسی که آزار کند مرا، پس بتحقیق که آزار کرده است خدا را.

و از لفظ «ذوی رحمی» که بعنوان جمع مذکور شده، مستفاد می شود شمول جمیع اقارب را.

و این حدیث صریح است در آن که حرمت نسب و اقرباء رسول الله صلی الله علیه و آله هر چند بعید باشند مرعی باید داشت، و امر سهلی که باعث ملال ایشان باشد هر چند حق باشد بعنوان طعن به ایشان نمی توان گفت، و الا ایذاء پیغمبر نموده خواهد بود، و به لعن ابدی گرفتار خواهد شد.

و حجت بر این مدعاست این آیه کریمه که (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) یعنی: به درستی که آنان که ایذاء می کنند خدا و رسول را، لعنت کرده است ایشان را خدای تعالی در دنیا و آخرت، و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده.

پس ایذاء اقرباء حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام و موجب لعن است، و اکرام و احترام ایشان موافق این حدیث و غیر این لازم و لازب.

من العمده: وبالإسناد المُقَدَّم، قَالَ: أَحْبَبْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظْفَرِ بْنِ مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْحَافِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلَامُ بْنُ أَبِي عُمَرَ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ الْخَزْبُودِ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ، عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ بُيُوتٌ يَبْتَئُونَ فِيهَا، فَكَانُوا يَبْتَئُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَبْتَئُوا فِي الْمَسْجِدِ فَتَحْتَلِمُوا.

ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ بَنَوْا بُيُوتًا حَوْلَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا أَبْوَابَهَا إِلَى الْمَسْجِدِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فَنَادَى: أَيَا بَكَرٍ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، وَتَسِدَّ بَابَكَ الَّذِي فِيهِ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ، فَسَدَّ بَابَهُ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسُدَّ بَابَكَ الَّذِي فِي الْمَسْجِدِ وَتَخْرُجَ مِنْهُ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، غَيْرَ أَنِّي أَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ فِي خُوحِهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَبْلَغُهُ مُعَاذًا مَا قَالَ عُمَرُ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عُثْمَانَ وَعِنْدَهُ رُفَيْهٌ، فَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ، فَسَدَّ بَابَهُ وَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى حَمْزَةَ، فَسَدَّ بَابَهُ وَقَالَ: سَمِعْنَا وَطَاعَهُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.

وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ يَتَرَدَّدُ، وَلَا يَدْرِي أَهْوَى فِيمَنْ يُقِيمُ أَوْ فِيمَنْ يَخْرُجُ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ بَنَى لَهُ بَيْتًا فِي الْمَسْجِدِ بَيْنَ أُبْيَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْكُنْ طَاهِرًا مُطَهَّرًا.

فَبَلَغَ حَمْزَةَ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ تَخْرُجْنَا وَتُمْسِكُ غُلْمَانَ بَنِي

عَبِيدِ الْمُطَلَّبِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا، لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ مَا جَعَلْتُ مَنْ دُونَكُمْ مِنْ أَحَدٍ، وَاللَّهِ مَا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ إِلَّا اللَّهَ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، أُبَشِّرُ، فَبَشَّرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَتَلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا.

وَ نَفَسَ ذَلِكَ رِجَالٌ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَجَدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَتَبَيَّنَ فَضْلُهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: إِنَّ رِجَالَ يَجِدُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ فِي أَنْ أُسْكِنَ عَلِيًّا فِي الْمَسْجِدِ، وَاللَّهِ مَا أَخْرَجْتُهُمْ وَلَا أَسْكِنْتُهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ مُوسَى وَأَخِيهِ (أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ).

وَأَمَرَ مُوسَى أَنْ لَا يَسْكُنَ مَسْجِدَهُ، وَلَا يَنْكِحَ فِيهِ، وَلَا يَدْخُلَهُ إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتُهُ، وَأَنَّ عَلِيًّا مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَهُوَ أَخِي دُونَ أَهْلِي، وَلَا يَحِلُّ مَسْجِدِي لِأَحَدٍ يَنْكِحُ فِيهِ النِّسَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ، فَمَنْ سَاءَ فَهَاهُنَا، وَأَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى نَحْوِ الشَّامِ (١).

یعنی: وقتی که آمدند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه طیبه، نبود از برای ایشان خانه ها که شب به روز آورند در او، پس بودند صحابه که شب در مسجد بسر می بردند، و محتلم می شدند در مسجد مدینه، بعد از آن بنا گذاشتند قوم خانه ها در دور مسجد، و گردانیدند درهای خانه ها را به مسجد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد به سوی ایشان معاذ بن جبل را، پس ندا کرد ابابکر را، و گفت: به تحقیق که خدای تعالی امر کرده است به تو این که بیرون روی از مسجد، و ببندی آن در خانه خود را که در مسجد باز نموده ای، و بیرون روی از مسجد، پس گفت ابوبکر: فرمان بردارم و اطاعت می کنم، پس سد نمود دری را که از جانب مسجد باز نموده بود و بیرون رفت از مسجد.

ص: ۲۳

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را نزد عمر که سد باب خود نموده از مسجد بیرون رود، پس گفت معاذ بن جبل: که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده است تو را که ببندی در خانه خود را که در مسجد باز نموده ای و بیرون روی از مسجد، پس او هم قبول نمود و گفت: می شنوم این حکم را و اطاعت خدا و رسول او می کنم، لکن من رغبت و امید دارم از خدا که روزنه ای از خانه خود به مسجد داشته باشم، پس عرض کرد به حضرت خیر البشر معاذ آن چه عمر گفته بود.

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد عثمان که او نیز سد باب خود نموده از مسجد بیرون رود، با وجود آن که رقیه به زوجیت نزد او بود، پس گفت او به دستور آن دو نفر اطاعت نموده، و سد باب خود نموده بیرون رفت از مسجد.

بعد از آن فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد حمزه به دستور، پس سد کرد حمزه در خانه خود را و گفت: می شنوم و اطاعت خدا و رسول من کنم.

و حضرت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام متردد بود، و نمی دانست که آیا از ایشان است که در مسجد باید مقیم باشد، یا از جمعی است که باید بیرون رود، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنا کرده بود از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خانه ای در مسجد میان خانه های خود، پس گفت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام: بنشین و ساکن شو پاک و پاکیزه در این مسجد.

پس رسید به حمزه سید الشهداء قول رسول صلی الله علیه و آله مر علی را که تو ساکن شو، پس گفت حمزه: یا محمد بیرون کردی ما را و نگاه می داری پسرانی را که اولاد عبدالمطلب اند، و سنّ ایشان از ما کمتر است.

پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله به حمزه سید الشهداء: من نگاه نداشتم او را، اگر اختیار با من می بود به غیر از شما کسی را نگاه نمی داشتم، به خدا قسم که این

عطیه را نداده است به علی بن ابی طالب مگر خدا، و به تحقیق که تو ای حمزه بر خوبی و نیکی هستی از جانب خدا و رسول خدا شاد باش، پس بشارت داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به خوبی، و این بود که حمزه شهید شد در روز جنگ احد.

و حسد بردند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که او امر به اخراج نشد، و فرمودند: که تو ساکن باش، پس یافتند در نفسهای خود منشأ حسد، و ظاهر شد بزرگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و زیادتی آن سرور بر ایشان و بر غیر ایشان از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله، پس رسید به پیغمبر صلی الله علیه و آله این که حسد بردند مردم بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این امر.

پس بر خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و خطبه خواند و فرمود: به تحقیق که مردم می یابند چیزی در دل خود در این که من ساکن گردانیده ام علی را در مسجد، به خدا قسم که بیرون نکردم ایشان را، و من ساکن نگردانیدم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را.

به تحقیق که خدای عزوجل وحی فرستاد به موسی علیه السلام و برادر او هارون که:

منزلی بسازید برای قوم خود در مصر خانه ها، و بگردانید خانه های خود را قبله، و برپا دارید نماز را، و مأمور شد موسی علیه السلام این را که مسکن نکنند، و جماع نکنند در مسجد او، و داخل نشود در آن مسجد احدی مگر هارون و ذریه هارون.

و به تحقیق که علی به منزله هارون است از موسی نسبتش به من، و علی برادر من است میان اهل من، و حلال نیست مسجد من کسی را که جماع کند در این مسجد زنان را مگر علی و ذریه علی، پس اگر کسی خواهد که مسجد موسی که هارون و اولاد هارون خانه نموده اند به بیند اینجاست، و اشاره فرمود به دست مبارک خود به جانب شام.

پس ذریئه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از اخراج مسجد مدینه مستثنی شده اند، و سه نفر از آنها خارجی شدند صورتاً و معنأً، چنان که عبارت «وَأَنْتَ لَعَلَى خَيْرٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نسبت به حمزه اشاره ای است بر این معنا.

و ممکن است که وجه این تفصیل خاص بر ذریه آن باشد که ایشان چون تطهیر نموده اند ثياب ابدان خود را سابقاً و لاحقاً از رجس شرک و عبادت اوتان و امثال آن، همیشه قائل به وحدت واحد حقیقی بوده اند، پس به ایشان تفویض این خصایص خاص شده که از آن جمله است جواز دخول ایشان با جنابت در مسجد مدینه رسول صلی الله علیه و آله.

چنان چه مؤید این مطلب در تفسیر علی بن ابراهیم واقع است: که روی آن رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام عن شيء فلم يجبه، فقال له: إن كنت ابن أبيك فإنك من أولاد عبدة الأصنام، فقال له: كذبت إن الله تعالى أمر إبراهيم أن ينزل إسماعيل بمكة ففعل، فقال إبراهيم: (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) ۱ فلم يعبد أحد من ولد إسماعيل صنماً قط، ولكن العرب عبدة الأصنام، وقالت بنو إسماعيل: هؤلاء شفعاؤنا عند الله، فكفرت ولم تعبد الأصنام (۱).

و بنحوی که شیخ طبرسی اعلی الله نفسه القدوسی در کتاب احتجاج و صدوق رحمه الله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه ایراد نموده اند: عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي، قال: كان فيما ورد علي من الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه في جواب مسائل إلى صاحب الزمان عليه السلام: أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّي وَالنَّارِ وَالصَّوْرَةِ وَالسَّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ هَلْ تَجُوزُ صَلَاتُهُ؟

ص: ۲۶

فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ، فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عَبْدِهِ الْأَصْنَامِ وَالنَّيْرَانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالنَّارُ وَالسَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يُجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عَبْدِهِ الْأَوْثَانِ وَالنَّيْرَانِ (۱).

مجمعل مضمون این حدیث این است که مثالها و آتش پیش روی مصلی ضرر ندارد، هرگاه احدی از پدران ایشان تمثالها و آتش را پرستش نکرده اند.

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح همین معنا را به روایتی نقل نموده.

و این کلام مشعله افروز و روشنی بخش است فائده براهت ذریه علی و فاطمه علیهما السلام را از رجس کفر، وهو فی الظهور کالنور علی شاهی الطور، به دلیل آن که عدم شرک ذریه و تطهیر ایشان از آباء کرام علیهم السلام الی الآن ظاهر است.

پس چون رجس عبادت نار و اوثنان و صور از ایشان سلب شده، دور نیست که از این صورت چنان چه در همین سند اشاره به آن بوجه مسطور فوق مصور شده، و موافق خبر اثبات عدم شرک ذریه صورت گرفت، سلب بعضی از تأثیرات نجاست باطنی جنابت از ایشان شده، مرخص بدخول مسجد نبی صلی الله علیه و آله که محل مطهرین است شده باشند.

و به نحوی که مکرر مرقوم شد، توفیق یافتن ایمان و توبه ایشان موافق آیه و حدیث هر چند قلیل از وقت قبل از فوت باشد، مؤید این تطهیر است، و ممکن است که بعضی که تعمیم آیه تطهیر بجمیع ذریه نموده اند، در این صورت این معنا را منظور داشته باشد.

و مؤید تنزیه ایشان است از شرک آنچه در سند هیجدهم در حدیث مکالمه حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون سمت ذکر یافت، که در بیان آیه مودت و لزوم محبت ذی القربی فرمودند: ولم يفترض الله تعالى مودتهم إلا وقد علم أنهم لا

ص: ۲۷

یرتدون عن الدین ابدأً (۱). چنان چه با ترجمه مذکور شد در موضع خودش.

و این عدم ارتداد ذریه از دین سرّی است از اسرار لزوم محبت ایشان عقلاً، و حجّتی است در آنچه در این اسناد مرقوم شده.

و حدیث نجاشی در ترجمه برادر دعبل خزاعی شاعر که سابقاً مذکور شد به این عبارت که: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لَحْمَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ عَلَى النَّارِ (۲). و أمثاله مؤید تحقّق و رسوخ ایمان ایشان است، پس محبتین به محبت این قوم همیشه متذکر ایمان خواهند بود به سبب عدم ارتداد ایشان.

و در سند سی و یکم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سمت ذکر یافت که چون آن حضرت مبالغه در سفارش اهل بیت خود به ائمت خود فرموده، گفتند سه مرتبه که «أذکرکم الله فی اهل بیته» یعنی: اهل بیت باعث اند بر آن که شما خدا را فراموش نکنید علی أحد التوجیهین، کما مضی.

و در ذیل همین حدیث راوی بیان نموده اهل بیت را بمن حرم الصدقه علیه، که شامل جمیع بنی هاشم است تا انقراض عالم، پس مستفاد شد که رابطه و محبت با ایشان رابطه و محبت با ذکر الهی است.

و این حدیث در کتب سلف مشهور، و قریب به تواتر است، و در سند صد و سیم عدم تذکر الهی در ضمن تفسیر آیه شریفه (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا) ۳ که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: واللّه این آیه در شأن اعدای اهل بیت است مشعباً مرقوم گردیده.

و طهارت طینت طیبیه صاحب تربت مدینه علم صلی الله علیه و آله یقین که بمرتبه قاب قوسین أو ادنی، فوق طهارت تراب مسجد مدینه است، و به نحوی که مسجد

ص: ۲۸

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۲۰.

۲- (۲) رجال نجاشی ص ۲۷۷ شماره: ۷۲۷.

مکان ذکر الهی است، ایشان مذکر ذکر الهی اند.

و موافق شرف مکان بالمکین در اعلا- مرتبه از مکان خواهند بود، و پر ظاهر است که این نفعی است که از محبت مأموره عاید محبت بخصوصه می شود، پس اولی آن است که محبت این اختصاص را ملاحظه نموده متذکر شوند، و خدا را منظور دارند، کلاً سیکلمون ثم کلاً سیکلمون.

سند شصت و هفتم: تعمیم حکم نسبت بجمیع ذریه در حدیث سد ابواب

در کتاب تقدمه تقویم الايمان، جدّ داعی خاتم المجتهدین سلاله سید الثقلین ثالث المعلمین، میر محمدباقر الداماد الحسینی - رَوَّحَ اللهُ تَعَالَى رُوحَهُ وَزَادَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَتُوْحَهُ - ایراد نموده است: روى الحافظ الاصفهانی مرفوعاً إلى ابن عباس، قال: حدّثني النبي صلى الله عليه و آله قال: إنّ علياً منّي وأنا منه، ثم قال لعلي عليه السلام: أنت وارثي، وقال: إنّ موسى سأل الله تعالى أن يطهر مسجداً لا يسكنه إلا موسى وهارون وأبناء هارون، واني سألت الله أن يطهر مسجداً لك ولذريتك من بعدك.

ثم أرسل إلى أبي بكر أن سد بابك، فاسترجع وقال: فعل هذا بغيري؟ فقيل: لا، قال: سمعاً وطاعة، فسدّ بابه، ثم أرسل إلى عمر، فقال: سدّ بابك، فاسترجع وقال:

فعل هذا بغيري؟ فقيل: بأبي بكر، فقال لي: بأبي بكر اسوه حسنه، فسدّ بابه، ثم ذكر رجلاً آخر سدّ النبي بابه، وذكر كلاماً.

ثم قال: فصعد النبي صلى الله عليه و آله المنبر، فقال: ما أنا سدّدت أبوابكم، ولا أنا فتحت باب علي، ولكن الله سدّ أبوابكم وفتح باب علي(1).

ص: ۲۹

یعنی: ابن عباس گفت: که خبر داد مرا حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و فرمود:

بتحقیق که علی از من است و من از اویم، بعد از آن فرمود مر علی را که: تو وارث منی، و فرمود که: بتحقیق که موسی سؤال نمود از خدای تعالی این را که پاک گرداند مسجدی را که ساکن نشود در او مگر موسی و هارون و فرزندان هارون.

و بتحقیق که من از خدا سؤال نمودم این را که پاک گرداند مسجدی را از برای تو و از برای ذریه تو بعد از تو.

پس فرستاد نزد ابی بکر که ببند در خانه خود را، پس ابی بکر استرجاع نمود، یعنی کلمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت و گفت که: کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را به غیر من؟ شخصی گفت: نه، ابابکر گفت:

می شنوم و اطاعت می کنم، پس بست در خانه خود را.

بعد از آن فرستاد به سوی عمر و فرمود که: ببند در خانه خود را، عمر گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به کسی دیگر این نحو امر شده است؟ گفتند: به ابی بکر، گفت عمر که: هست مرا به ذات ابی بکر اعتقادی نیکو و پسندیده که از حق آن این است که به آن اقتدا کنم، پس بست عمر در خانه خود را.

بعد از آن نقل کرد راوی مردی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سد در خانه او نموده بود، و سخنی چند گفته بود.

بعد از آن گفت راوی: که بالا- رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر و گفت: نیستم من که امر نموده باشم به سد درهای خانه های شما، و نه گشوده باشم در خانه علی را از پیش خود، و لیکن خدای تعالی بسته است درهای خانه های شما را از مسجد و گشاده است در خانه علی را.

وفی کتاب نهج الایمان تألیف صاحب نخب المناقب: روی أبوزکریا ابن منده الاصفهانی الحافظ فی مسانید المأمون، ورفع الحديث إلى ابن عباس، قال:

قال:

حدّثنی النبی صلی الله علیه و آله قال: إنّ علیاً منّی، ثمّ قال لعلی: أنت وارثی، وقال: إنّ موسى علیه السلام سأل الله تعالى أن يطهّر مسجداً لا يسكنه إلاّ موسى وهارون وأبناء هارون، وأنی سألت الله أن يطهّر مسجداً لك ولذرّیتك من بعدك. الحديث (١).

وفی کتاب لؤلؤ المضيء فی مناقب آل النبی صلی الله علیه و آله: ذکر الواقدي وابن إسحاق أنّه لم یزل علی وولده فی بیته إلى أزیام عبدالملک بن مروان، وعرف الخبر، فحسد القوم علی ذلك واغتاط، وأمر بهدم الدار، وتظاهر أنّه یرید أن یزاد فی المسجد، وكان فیہ زید بن علی بن الحسین، فقال: لا أخرج ولا أمکن من هدمها، فضرب بالسیاط، وتصایح الناس، وأخرج عند ذلك، فهدم الدار وزید بن علی بن الحسین فی المسجد.

و از لفظ «لذریّتک ومن بعدک» و مسکن نمودن زید در آن مسجد، تعمیم حکم نسبت به جمیع اهل بیت از ذریّه مستفاد می شود.

سند شصت و هشتم: ادامه بحث حدیث سدّ ابواب

سید المجتهدین رحمه الله در تقدّمه آورده: روی الزمخشری الذی صبغت یداه بالبراعه فی الکشاف وفی الفائق، أنّه قال سعد: لمّا نودی لیخرج من فی المسجد إلاّ آل الرسول وآل علی، خرجنا من المسجد نجرّ قلاعنا. وهو جمع قلع، وهو الکنف (٢).

یعنی: روایت کرده است زمخشری در فایق که سعد بن وقاص گفت که: چون ندا کرده شد که بیرون روند هر که در مسجد است مگر آل رسول و آل علی،

ص: ٣١

١- (١) نهج الايمان ابن جبر ص ٤٣٦-٤٣٧.

٢- (٢) شرح تقدّمه تقويم الايمان ص ٩٨.

بیرون رفتیم در حالی که می کشیدیم ظروف امتعه و اسباب خود را از جهت بیرون رفتن.

و نیز در مقدمه ایراد فرموده اند: وروی عظیم شرآحهم للأحادیث ابن الأثیر فی نهایته، فقال: ومنه حدیث سعد، قال: لَمَا نودی لیخرج من فی المسجد إلا آل رسول الله صلی الله علیه و آله و آل علی، خرجنا من المسجد نجرّ قلاعنا. أی: کنفنا و امتعتنا.

واحدها قلع بالفتح، وهو الكنف يكون فيه زاد الراعى و متاعه(۱).

قلاع ظروفی است که در آن زاد و متاع راعی می باشد چون کنف، یعنی: وقتی که مأمور شدیم ما به خروج از مسجد، و باقی ماندند آل رسول الله صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام در آن، بیرون می رفتیم و حال آن که می کشیدیم ظروف اسباب و امتعه خود را به منزلهای خود.

سند شصت و نهم: توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد

من کتاب علل الشرایع ابن بابویه - رحمه الله - باسناد خود، نقل نموده از حذیفه بن اسید الغفاری که گفت: إنَّ النبی صلی الله علیه و آله قام خطیباً، فقال: إنَّ رجالاً لا یجدون فی أنفسهم أن أسکن علیاً فی المسجد وأخرجهم، والله ما أخرجتهم وأسکنته، بل الله أخرجهم وأسکنه، إنَّ الله عزوجلّ أوحى إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بیوتاً، ولا ینکح فیہ، ولا یدخله جنب إلا هارون وذریته، وإنَّ علیاً منی بمنزله هارون من موسی، وهو أخی دون أهلی، ولا یحلّ لأحد أن

ص: ۳۲

ينكح فيه النساء إلا على وذريته، فمن شاء (١) هاهنا، وأشار بيده نحو الشام (٢).

ترجمه این حدیث از ترجمه احادیث سابقه معلوم می شود.

و صدوق أيضاً این حدیث را در باب النوادر قبل از باب معرفه الکبائر از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده است، به این عبارت که: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد إلا أنا وعلی وفاطمه والحسن والحسین، ومن کان من أهلی فإنه منی (٣).

وفی کتاب سلیم بن قیس الهلالی: سمعت أمیرالمؤمنین علیه السلام یقول: کأنی أنظر إلی رسول الله صلی الله علیه و آله بصحن مسجده یقول: ألا أنه لا یحلّ مسجدي لجنب ولا حیض غیری و غیر أخی و ابنتی و نسائی و خدمی و حشمی، ألا هل سمعتم؟ ألا هل بینت لکم؟ ألا لا تضلّوا، ینادی بذلك نداءً (٤).

وفی تفسیر الإمام الهمام الحسن العسکری علیه وعلی آباءه الصلاه والسلام، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا ینبغی لأحد یؤمن بالله والیوم الآخر ینبغی فی هذا المسجد جنباً إلا محمّداً وعلی وفاطمه والحسن والحسین، والمنتجبون من آلهم، الطیبون من أولادهم (٥).

از این حدیث و حدیث سابق تعمیم حکم مستفاد می شود، و پر ظاهر است که هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر را بنون و بنات خود فرموده باشند چنان چه گذشت، کمتر از خدم و حشم نخواهند بود، سیما موافق حدیث شصت و هفتم که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: أن یطهر مسجداً لک و لذریتک من بعدک.

ص: ۳۳

۱- (۱) در علل: ساءه.

۲- (۲) علل الشرائع شیخ صدوق ص ۲۰۲ ح ۳.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۷-۵۵۸ ح ۴۹۱۵.

۴- (۴) کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۸۸۰ ح ۵۱.

۵- (۵) تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۱۸.

و اگر از بعضی احادیث اختصاص این حکم معلوم گردد، چنان چه شیخ محدّث در کتاب نکاح بدایه الهدایه فرموده است: و یحرم الجماع والانزال فی المسجد لغير المعصوم. ممکن است که بنا بر وجود مختصّین در آن زمان باشد، و حکم از جهت موافقت اخبار به جمیع ذرّیه تعمیم داشته باشد.

و لفظ «منتجبون و طیون» منافی شمول نسبت به جمیع اولاد موافق بعض اخبار و روایات که مرقوم در این رساله شده است نیست، خصوص لفظ «أولادهم» که بحسب ظاهر شامل اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است که ائمه نبودند، واللّه یعلم، لکن یجب الاحتیاط فی النکاح زیاده عن غیره.

وقال الطیبی فی شرح المشکاه بعد ایراد هذا الحدیث: قوله «لا یحلّ لأحد أن یجنب» ظاهر «أن یجنب» فاعلاً لقوله «لا یحلّ» و فی المسجد ظرف لیجنب، و فیهِ إشکال، ولذلك أوّله ضرار بن صرر.

والقاضی البیضاوی ذکر فی شرحه أنّه لا یحلّ لأحد یستطرفه جنباً غیرى و غیرک، موافقاً لبعض الروایات التی بعنوان الخطاب، ثمّ ذکر ما أورده بقوله: هذا إنّما یستقیم إذا جعل یجنب صفه لأحد، و متعلّق الجار محذوفاً، فیکون تقدیر الکلام: لا یحلّ لأحد یصیبه الجنابه یمرّ فی هذا المسجد غیرى و غیرک، و کان ممرّ دارهما خاصّه فی المسجد.

أقول: و الإشاره بقوله «هذا المسجد» مشعره بأنّ الاختصاصات بهذا الحکم لیس لغيره من المساجد، و لیس ذلك إلاّ أن یکون باب رسول اللّه صلی الله علیه و آله یفتح إلى المسجد، و کذا باب علی علیه السلام، یؤیّده حدیث ابن عبّاس رضی الله عنهما فی الفصل الثالث أمر بسدّ الأبواب إلاّ باب علی. انتهى کلامه.

و أقول: لا یخفى أنّ هذا التّأویل من بدع التّأویلات و أركسها، و أنّ هذا المأول

قرع باب العصيه والعداء معاده لباب مدینه العلم والحكمه من جميع الأبواب، والظاهر أنّ هذا الكلام من الطیبی لعدم طیب المولد، والتقدير خلاف الظاهر، على أنّ المأمور به لنافی الأخبار مخالفتهم.

سند هفتم: وجوب رعایت حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله

من کتاب الکافی لمحمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله: أحمد بن مهران، عن عبدالعظیم بن عبدالله، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیه علی محمد صلی الله علیه و آله هكذا: «فبدّل الذین ظلموا - آل محمد حقهم - قولاً - غیر الذی قیل لهم فأنزلنا علی الذین ظلموا - آل محمد حقهم - رجلاً من السماء بما كانوا یفسقون» (۱).

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: که نازل شد جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله به این آیه همچنین که «فبدّل الذین ظلموا» تا آخر.

یعنی: پس تبدیل و تغییر دادند آنان که ستم کرده بودند در حق آل محمد در حق ایشان گفتاری را غیر آنچه گفته شده بود مر ایشان را، پس فرستادیم بر ظالمان حقوق آل محمد عذابی از جانب آسمان به سبب فسق ایشان.

حاصل معنا: آن که بدل کردند و بگردانیدند آنها که ستم کردند آل محمد را و ادا نمودند در حق ایشان به آنچه مأمور شده اند، و آن تبدیل به گفتاری بود غیر آنچه گفته شده بود مر ایشان را، پس فرو فرستادیم بر جمعی که ستم کرده بودند در حق آل محمد به تغییر گفتار و کردار عذابی و عقوبتی مقدر از آسمان به سبب آنچه بودند که بیرون می رفتند از فرمان ما که در حق آل محمد واقع شده.

ص: ۳۵

پس معلوم شد که حقوق آل محمّد را باید رعایت کرد، به این نحو که ائمه طاهرين را به امامت، و غير ايشان را به محبت و مودت که عوض اجر نبوت است احقاق حق نمود، و الا تارك اين معنا از جمله ظالمان در حق آل محمّد خواهد بود، و عذاب و عقوبت الهی او را فرو خواهد گرفت.

سند هفتاد و یکم: خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را

أيضاً من الكافي: وبهذا الاسناد، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن محمد بن الفضل، عن أبي حمزه، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا: «إنّ الذين كفروا وظلموا آل محمّد حقهم لم يكن الله ليغفر لهم ولا يهديهم طريقاً إلاّ طريق جهنم خالدين فيها أبداً وكان ذلك على الله يسيراً» (۱).

يعني: حضرت امام محمّد باقر عليه السلام فرمود: که نازل شد جبرئيل عليه السلام به اين آيه همچنين: «إنّ الذين كفروا وظلموا آل محمّد حقهم» تا آخر.

يعني: به درستی که آنان که کافر شدند و ظلم و ستم کردند بر آل محمّد صلی الله عليه و آله بمنع ايشان از حقوق ايشان، و ادا نمودند حقوق ايشان را، نیست خدای تعالی که بيامرزد ايشان را، و نه آن که راه نماید ايشان را راهی راست، لیکن راه نماید ايشان را به راه دوزخ، و حال آن که جاويد مانندگان در دوزخ و همیشه ساکن آن خواهند بود، و هست اين امر بدخول و خلود ايشان در دوزخ بر حق تعالی.

و حق آل محمّد در آیه شریفه شامل حقوق همه آل محمّد هست به این نحو که امامت در خصوص ائمه اطهار صلوات الله عليهم، و محبت از برای جميع اقربای

ص: ۳۶

و علی بن ابراهیم در طی تفسیر کریمه (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) ۱ یعنی: و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند (أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) بکدام مکان باز خواهند گشت، مراد آن است که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود، یعنی مآل ایشان به عذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید، و به هیچ وجه ایشان را آرزوی نجات نباشد.

در تفسیر خود از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت بعد از تفسیر بعضی از آیات قرآن ذکر نمودند اعداء و ظالمین آل محمّد علیهم السلام را، پس فرمود: (وسيعلم الذين ظلموا آل محمّد حقهم أي منقلب ينقلبون) هکذا والله نزلت، یعنی: بخدا قسم که این آیه همچنین نازل شد (۱).

و از غرایب امور آن که در اوان تألیف کتاب در بعضی از بلاد که در حیطة تصرف اولیاء دولت قاهره نواب سپهر رکاب سید سلاطین زمان اعظم خواقین جهان، ظلّ الله فی العالمین دام دولته إلی یوم الدین، که این نسخه به نام نامی آن ظلّ الله مزین شده، سنگی در رودخانه ای ظاهر شد، و حکام آن بلاد به مستقرّ سریر خلافت و سلطنت فرستادند که به قلم قدرت بدون صنعت احدی از باطن آن نقش این کلمات ظاهر بود، چنان که جمعی که دیدند و خواندند، معلوم بود که مصنوع احدی به غیر از صانع حقیقی نیست.

و صورت آن نقش این است: بسم الله الرحمن الرحيم، لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، قتل الإمام الشهيد المظلوم الحسين بن علی بکربلاء، و کتب بدمه بحول الله وإذنه علی أرض و حصار «وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون».

سند هفتاد و دوم: حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام

من کتاب جامع الأخبار: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تستخفوا بفقراء شیعه علی وعترته من بعده، فإنّ الرجل منهم لیشفع فی مثل ربیعه ومضر(۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که استخفاف مکنید به فقراء شیعه علی علیه السلام وعترت آن حضرت بعد از آن حضرت، پس بتحقیق که مردی از ایشان شفاعت می کند در مثل دو قبیله ای که ربیعه و مضرند.

سند هفتاد و سوم: وجوب اکرام ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله

من جامع الأخبار، وقال: أکرموا أولادی، وحسنوا آدابی(۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گرامی دارید فرزندان مرا، ونیکو بجا آرید روش مرا، یا تحسین کنید و نیکو شمردید آداب مرا، یا بحسن و خوبی آداب با من سلوک نمائید.

و نیز در بعض نسخ جامع الأخبار وارد شده، وقال صلی الله علیه و آله: أکرموا أولادی، الصالحون لله، والظالمون لی(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گرامی دارید فرزندان مرا، نیکوکاران را از برای خدا، و بدکاران را از برای من.

ص: ۳۸

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۱۰۱ ح ۱۶۳.

۲- (۲) جامع الأخبار ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۷.

۳- (۳) جامع الأخبار ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۸.

و شیخ جلیل القدر شیخ مقداد شارح باب حادی عشر، و کتاب نهج المسترشدين علامه حلی، و صاحب کنز العرفان و غیرها، در اواسط مبحث امامت کتاب خود که مسمی به لوازم الإلهیه فی المباحث الکلامیه است ایراد نموده به این نحو:

فائده: يجب تعظیم الذریه النبویه العلویه و موذتهم؛ لقوله تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱ و لقوله صلی الله علیه و آله: أكرموا صالحهم لله، و طالحهم لأجلی. و قوله صلی الله علیه و آله: أربعه أنا شفیع لهم يوم القيامة: المكرم لذریتی، و الساعی لهم فی حوائجهم، و الباذل لهم ماله، و المحبّ لهم بقلبه و لسانه(۱).

و مستفاد می شود از عبارت و مضمون حدیث و عنوان کلام شیخ جلیل جمیل مذکور که آنچه مذکور شد مشعر بر تعمیم، بلکه بعضی نیز مختصّ بغير امام است.

و در کتاب مجمع المطالب فی شرح ذریعه الراغب واقع است که:

سادات نور دیده اعیان عالم اند از حرمت محمد و از عترت علی

فردا طعام طعمه دوزخ بود دلی کامروز از محبتشان نیست ممتلی

راضی بود به هر چه از ایشان بوی رسد هر کس که در پناه نبی باشد و ولی

زیرا که گفت سید کونین و عالمین الصالحون لله و الطالحون لی

و این حدیث «الصالحون لله و الطالحون لی» را احمد المحققین و سید العلماء المتبحرین، میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله در منهاج الصفوی ایراد نموده، و از کتاب

ص: ۳۹

ضوء الشهاب در اوایل این کتاب بعد از ذکر حدیث «احفظونی فی عترتی» و بیان آن به این نحو حدیث گذشت بعینه.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود نقل نموده از فوائد جلالیه به این عبارت: عجب ترین اعجاب از کسانی است که روضات سادات درون شهر را گذاشته به زیارت عمرو و زید، یعنی: غیر سیدی یا سیدی خارج شهر قصد می کنند، و زهی غفلت و حرمان و سعادت.

غرق آیم و آب می جوئیم در وصالیم بی خبر ز وصال

آفتاب اندرون خانه ما در بدر می رویم ذره مثال

الحديث الرابع فی الفوائد الجلالیه: أكرموا أولادی الصالحون لله والطالحون لی. تم کلامه.

و اگر کسی از راه استبعاد انکار این حدیث نماید از قلت تتبع است، و پر فائده ندارد بجهت آن که مفاد و مضمون تکریم طالع ایشان در آیه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) ۱ مکرر گذشت که ایشان به صفة اصطفاء موصوف اند.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث مذکور شد که به لسان معجز بیان کلهم مغفور لهم فرمودند، در تفسیر این آیه شریفه، و در لفظ «کل ظالم» بر نفس نیز که طالح است داخل است.

و در حدیثی که از کتاب ذخایر گذشت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که: اللَّهُمَّ اَنْهَم عْتَرَه رَسُولِكَ، فُهَب مَسِيْئَهُمْ لِمَحْسَنِهِمْ(۱). مستفاد می شود که از حضرت حق سبحانه و تعالی طلب مغفرت طالح ایشان را فرموده اند.

پس اگر آن حضرت از امت خود باعتبار قرابت که حقیقت حق رعایت

ص: ۴۰

نعمت ایمان و شفاعت مذنبین و شکر نمک خوان احسان و املح مرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امور باعتبارات مختلف می شود، طلب اکرام ایشان بوجهی از این دو فرموده باشند.

پر بعید و بی صورت نمی نماید که عبث باعث تعییس امت و ترش روئی ایشان این معنا شود، که عداوت را بی وجه برو آرند، و سبب جسارت در معانده و خسارت شده استاد ترش رویان، و شیخ و سر کرده سرکه فروشان شیشه اندیشه و آیینۀ خاطر ذریۀ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اسلام شوند.

و حدیث عتّاس را که در منع عبوس است، نسبت به ایشان عبث دانند، و مثل آنها که نسبتی به عباسی دارند از دنیا داری مغرور شده به سبب دینار نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرابت را فلسفی منظور ندارند، این معنا با محبت محمدی بعید است از ایمان.

و باز در حدیث مکالمۀ حضرت امام رضا علیه السلام با مأمون الرشید که فرموده اند: لو أراد الأُمّة لکانت بأجمعها فی الجنّة؛ لقوله تعالی (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) ثم جمعهم کلّهم فی الجنّة (۱).

تکریم ظالم ایشان در مغفرت معلوم می شود به نحوی که گذشت، با آنکه مفهوم شرط نزد اکثر اصولیین حجت است، لیکن حقّ مقام و مقتضای جمع بین الأحادیث آن است که تا ذریۀ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مقام انکار امامت ائمۀ اطهار علیهم السلام نباشند، تکریم ایشان لازم باشد، و اگر در مقام انکار این معنا بوده باشند، و فسق ایشان به این حد رسیده باشد، تبرّی از ایشان لازم باشد، چنان چه در طی تفسیر احادیث خصوصاً حدیث سلیمان بن جعفر که من بعد مذکور

ص: ۴۱

می شود معلوم می گردد.

و از این حدیث که فرمودند «الطالحون لی» ممکن است منظور طالحی باشد که به این مرتبه که امر به تبری از ایشان فرمودند نرسیده باشد.

وفی بعض کتب المناقب القدیمه ما هذه عبارته باللغه الدرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: الصالحون لله والطالحون لی، مراد از این صالحون ائمه معصومین اند، و طالحون دیگر فرزندان، پس ائمه را جهت خدای تعالی باید دوست داشت، و دیگران را به جهت رسول.

و صاحب کتاب مسطور مؤید قول خود نقل نمود این آیت را که در سوره تحریم واقع است (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) ۱ که مفسرین خاصه و عامه نقل نموده اند در تفاسیر خود که مراد از صالح المؤمنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سند هفتاد و چهارم: تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا»

من معانی الأخبار: أبی رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: هل قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا، فحرم الله ذريتها على النار؟ قال: نعم، عنى بذلك الحسن والحسين عليهما السلام وزينب وأمّ كلثوم (۱).

ص: ۴۲

یعنی: راوی گفت: عرض کردم به خدمت حضرت صادق آل محمد علیه السلام که:

آیا فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این که حضرت فاطمه علیها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را پس حرام گردانید خدای تعالی ذریه او را بر داخل شدن در آتش؟ آن حضرت فرمود: بلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله این را فرموده، و خواسته از آن حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم را.

این حدیث و حدیث بعد دلالت بر فضیلت بعضی ذریه بخصوصهم دارد، و با احادیثی که دلالت دارد که کل مغفورند، چنان چه گذشت، و حدیث سند چهل و چهارم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: وعدنی ربی فی أهل بیتی، من أقرّ منهم بالتوحید ولی بالبلاغ أن لا یعدّ بهم (۱). به نحوی که با ترجمه مذکور شد.

و حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمودند: فهب مسیئهم لمحسَنهم (۲).

وأمثاله تنافی ندارد، به جهت آن که ممکن است که حرام باشد آتش دوزخ بر ایشان بخصوصهم، و بر سایر ذریه که مقارن گناه باشند بعنوان تفضّل مغفرت شامل گردد به برکت قرابت، و دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله.

و می تواند بود که نکته در عدم تصریح به مغفرت ایشان بر سیل حتم، احتراز از اغراء ایشان بر قبیح باشد با وجود عدم ذکر ادات حصر در احادیث مخصّصه، و ظهور دخول ائمة تسعة از ذریه حسن و حسین علیهما السلام و محسن و غیرهم در عدم دخول نار مقوی تعمیم است بفضل الله العمیم.

و ظاهر حدیث مسطور اگرچه در خصوص اینجا دلالت بر تخصیص می کند، لیکن منافی اخبار دیگر نیست، چنان چه من بعد حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمودند: لولا- أن تطغی قریش لأخبرتها بالذی لها عند الله عزّوجلّ.

ص: ۴۳

۱- (۱) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

۲- (۲) ذخائر العقبی ص ۲۰.

و سید اجل علم الهدی - رحمه الله - در بعضی مواضع از کتاب شافی تصریح به مثل این نموده.

وقال ابن شهر آشوب فی مناقبه: تاریخ بغداد، و کتاب السمعانی، وأربعین ابن المؤذن، و مناقب فاطمه علیها السلام عن ابن شاهین، بأسانیدهم عن حذیفه وابن مسعود، قال النبی صلی الله علیه و آله: إِنَّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار. قال ابن منده: خاصّ الحسن والحسین علیهما السلام، ویقال: أی من ولدته بنفسها، وهو المروى عن الرضا. والأولی کلّ مؤمن منهم (۱).

و سابقاً نیز مؤیدات در این باب مرقوم شد، و از لفظ «والأولی کلّ مؤمن منهم» اولویت تعمیم مستفاد می شود.

چنان چه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب امالی روایت نموده به این سند:

ابن الصلت، عن ابن عقده، عن أحمد بن یحیی، عن إسماعیل بن أبان، عن نصیر بن زیاد، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام أنّه قال: إنّنا ولد فاطمه مغفور لنا (۲).

و آن حدیث در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم از کتاب بحار الأنوار مذکور شده (۳)، و ایرادش در آن باب در باب مطلق ذرّیه مؤید تعمیم است، چنان چه حدیث «انّ فاطمه أحصنت فرجها» الحدیث که به یک سند ذکر شد، و به سند دیگر بلا فاصله مذکور می شود، باز در همین باب ایراد فرموده با این حدیث بعینه از عیون صدوق رضی الله عنه، لیکن باسناد التمیمی عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار (۴). بدون ذکر تخصیص.

ص: ۴۴

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۳۲.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۳۳ ح ۶۶۸.

۳- (۳) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۵ ح ۲۲.

۴- (۴) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۳ ح ۱۷.

ایضاً من معانی الأخبار: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رحمه الله، قال:

حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، قال: حدّثنا العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن علی الوشاء، عن محمّد بن قاسم بن الفضیل، عن حمّاد بن عثمان، قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: جعلت فداک ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله «إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم الله ذرّيتها علی النار»؟ فقال علیه السلام: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسین، وزینب، وأمّ کلثوم (۱).

راوی گفت: عرض کردم به خدمت حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام: که فدای تو شوم چیست معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتحقیق فاطمه پارسا و نگاه دارنده دامن عصمت خود بود، پس حرام گردانید خدای تعالی ذریّه او را بر آتش؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: آزاد کرده شدگان از آتش همین فرزندان بطنی حضرت فاطمه اند علیها السلام که حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم باشند.

و تعریف در شأن حضرت فاطمه علیها السلام به «أحصنت فرجها» اقتباس است از کلام الهی که در تعریف حضرت مریم علیها السلام واقع شده، و ممکن است که اشاره به عدم رضای آن حضرت علیه السلام باشد به تزویج او بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

و در سند سابق عدم تنافی این تخصیص با احادیثی که دال است بر مغفرت جمیع سمت ذکر یافت.

ص: ۴۵

من کتاب المجالس للشیخ المفید: الجعافی، عن أحمد بن محمد بن زیاد، عن الحسن بن علی بن عفان، عن برید بن هارون، عن حمید، عن جابر بن عبد الله الأنصاری، قال: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله آخذاً بيد الحسن والحسين عليهما السلام، فقال: إن ابني هذين ربيتهما صغيرين، ودعوت لهما كبيرين، وسألت الله لهما ثلاثاً، فأعطاني اثنتين، ومنعني واحدة، سألت الله لهما أن يجعلهما طاهرين مطهرين زكيين، فأجابني إلى ذلك، وسألت الله أن يقيهما وذريتهما وشيعتهما من النار، فأعطاني ذلك. الحديث (١).

از این حدیث مستفاد می شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نموده از خدای تعالی تطهیر حسنین علیهما السلام را، و بعد از آن نجات ایشان و سایر ذریه و شیعه ایشان را از نار، و در هر دو سؤال فرموده اند که باجابت مقرون شده، پس نسبت به حسنین علیهما السلام حرام خواهد بود نار موافق حدیث «ان فاطمه أحصنت فرجها» الحدیث، و نسبت به سایر ذریه و شیعه تفضلاً موافق سؤال حضرت رسول صلی الله علیه و آله نجات از نار حاصل است.

و منافاتی با حدیث مذکور که دلالت بر حصر حرمت نار به حسنین علیهما السلام و زینب و ام کلثوم داشت ندارد، و بعد از تطهیر حسنین علیهما السلام استدعای نجات از نار جهت ایشان ممکن است که وسیله اجابت نسبت به سایر ذریه و شیعه باشد تطفلاً، و الا بعد از طهارت حرمت نار بر ایشان یقین متحقق است.

و در سند چهل و چهارم گذشت از کشف الغمه که قال النبی صلی الله علیه و آله: سألت ربی

أن لا يدخل أحداً من أهل بيتي النار فأعطينيها(۱).

وأيضاً من الصواعق: روى الديلمي سألت ربّي أن لا يدخل النار أحداً من أهل بيتي فأعطاني ذلك(۲).

یعنی: فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: سؤال کردم از پروردگار خود این که داخل نگرداند در آتش دوزخ کسی را از اهل بیت من، پس بر آورد خدای تعالی حاجت مرا، و عطا کرد به من این کرامت را، پس معلوم می شود که شیعی و سنی هر دو به این حدیث قائل اند.

و شیخ نجاشی در باب العین از فهرست خود در ترجمه برادر دعبل خزاعی شاعر مشهور، که کنیت و نامش ابوالحسن علی بن علی بن رزین است عبارتی ایراد کرده که آن بعینها این است: ما عرف حدیثه إلاّ من قبل ابنه اسماعیل، له کتاب کبیر عن الرضا علیه السلام، قال: عثمان بن أحمد الواسطی، و أبو محمد عبد الله بن محمد الدعلجی، حدّثنا أحمد بن علی، قال: حدّثنا إسماعیل بن علی بن علی بن رزین أبو القاسم، قال: حدّثنا أبا أبی ابوالحسن علی بن علی بیغداد سنه اثنتین وسبعین ومائتین، قال: حدّثنا ابوالحسن الرضا علیه السلام بطوس سنه ثمان وتسعين ومائه.

و کتبا قصدناه علی طریق البصره و دخلناها، فصادفنا بها عبدالرحمن بن مهدی علیلاً، فأقمنا علیه أياماً، ومات عبدالرحمن، و حضرنا جنازته وصلی علیه، ودخلنا إلى الرضا علیه السلام وأخی دعبل، فأقمنا عنده إلى آخر سنه مائتین، وخرجنا إلى قم بعد أن خلع الرضا علیه السلام علی أخی دعبل قمیص خزّ أخضر، وأعطاه خاتماً فصّه عقیق، و دفع إليه دراهم رضویه، و قال له: یا دعبل! مر علی قم، فإنّک ستفید بها، و قال له: احتفظ بهذا القمیص، فقد صلّیت فيه ألف ليله ألف ركعه، و ختمت فيه القرآن ألف ختمه.

ص: ۴۷

۱- (۱) كشف الغمّه ۱: ۴۴.

۲- (۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۵.

قال: حَدَّثَنَا بِالْكِتَابِ الَّذِي أَوْلَهُ حَدِيثَ الزَّيْبِ الْأَحْمَرِ، وَ آخِرَهُ حَدِيثَهُ عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لَحْمَ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَى النَّارِ (١).

این حدیث نیز دال است بر حرمت لحم ولد فاطمه مطلقاً بر آتش دوزخ، و در سند هشتم در اوایل کتاب از فقیه حدیث مؤید آن که ولد فاطمه شامل جمیع ذریه هست با شرح و بیان بعضی از علما گذشت، فتذکر.

وفی کتاب الأمالی للشیخ الطوسی طیب اللہ روحہ القدوسی: جماعه، عن أبی المفضل، عن بشیر بن محمد بن نصر البلخی، عن أحمد بن عبدالصمد الهروی، عن خاله أبی الصلت، عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام، قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ: إِنَّ اللَّهَ تَكْفَلُ لِي فِي أَهْلِ بَيْتِي لِمَنْ لَقِيَهُ مِنْهُمْ لَا يَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا (٢).

و این حدیث نیز دال است بر آن که خدای تعالی متکفل احسان شده است از برای پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ خود در باب اهل بیت او که با شرک از دنیا نرفته باشند به مغفرت یا شفاعت، واللہ ذو الفضل العظیم.

سند هفتاد و هفتم: در اینکه در هر پشت ذریه جماعتی عدولند

من العمده: وبالإسناد المقدم، قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ بْنِ سَمُوَءَ الْمُخَزَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي رُوَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَقَالَ: قَدَّمُوا قَرِيشًا وَلَا تَتَقَدَّمُوا، وَتَعَلَّمُوا مِنْهَا وَلَا تَعَلَّمُوا، وَلِقَوِهِ رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ تَعَدَّلَ قَوَّهُ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَأَمَانَهُ رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ تَعَدَّلَ أَمَانَهُ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ.

ص: ٤٨

١- (١) رجال النجاشی ص ٢٧٦-٢٧٧ ح ٧٢٧.

٢- (٢) امالی شیخ طوسی ص ٥١٦ ح ١١٣٠.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اوصيكم بحبِّ ذِي قَرِيْبِهَا أُخِي وَاِبْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَا يَحِبُّهُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَلَا يَبْغِضُهُ إِلَّا الْمُنَافِقَ، مَنْ أَحْبَبَهُ فَقَدْ أَحْبَبَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ (۱).

یعنی: خطبه فرمود بما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روز جمعه، پس فرمود در آن خطبه: مقدم دارید قریش را بر خود، و تقدّم مجوئید بر قریش، و از ایشان علم فرا گیرید و به ایشان علم میاموزید، و به تحقیق که قوت مردی از قریش برابری می کند با قوت دو مرد از غیر قریش، و امانت یک مرد از قریش برابری می کند با امانت دو مرد از غیر قریش.

ای مردمان وصیت می کنم به شما به محبت و دوست داشتن نزدیک تر خویشان من که از قبیله قریشند، و آن برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب است، بدرستی که دوست نمی دارد او را مگر مؤمنی، و دشمن نمی دارد او را مگر منافقی، کسی که دوست دارد او را مرا دوست داشته است، و هر که با او دشمن باشد با من دشمن خواهد بود، و کسی که با من دشمن باشد عذاب می کند او را خدای عزوجل.

و از این حدیث مستفاد می شود که قبیله قریش اهل علم و دانشمند با سایر مراتب مسطوره.

و دور نیست که ایشان اعلم باشند در معرفت نبوت و امامت از سایر ناس، به جهت آن که موافق آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ۲ باید اعرف باشند، و در انداز اقریب نسبت قرابت با رسول الله صلی الله علیه و آله داشته باشند، و اگر بعضی از راه عناد کتمان حق کرده باشند منافی معرفت نیست.

و در اصول کافی، در باب خصوص اهل بیت نبوت وارد است: محمد بن

ص: ۴۹

یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن أبی البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: إن العلماء ورثة الأنبياء، وذلك أن الأنبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً، وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم، فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ حظاً وافراً، فانظروا علمكم هذا عمّن تأخذونه، فإن فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين (۱).

و شك نیست که عبارت «فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً» ظاهراً دالّ است بر آن که در میان اهل بیت در هر پستی چند عدول بعنوان تعدّد باید متحقق شود، که نفی تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین بکنند، و اگر مقصود امام علیه السلام یا غیر اهل بیت باشد «فينا أهل البيت في كل خلف عدولاً» ملایم نخواهد بود.

و شك نیست که موافق احادیثی که دالّ است بر عدم ارتداد ذریه، دالّ است بر آن که عالم بعلم دینیه نیز خواهند بود.

و احادیثی که فرموده اند علم به ایشان نیاموزند و از ایشان فرا گیرند، دالّ است أيضاً بر آن که «فينا أهل البيت» را محمل غیر مقصود خلاف مضمون و عدم ملایم این احادیث است.

وروی ابن ابی الحدید فی شرحه علی نهج البلاغه عند نقله قول أمير المؤمنين عليه السلام في خطبه له «وناظر قلب اللبيب به يبصر أمدّه، ويعرف غوره ونجده» إلى آخر، أنه خطب عليه السلام يوم جمعه، فقال: أيها الناس قدّموا قريشاً ولا تتقدّموها، إلى آخر الحديث بقليل من الاختلاف، وقال بعد اتمامه: رواه أحمد في كتاب فضائله (۲). انتهى كلامه.

ص: ۵۰

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۳۲ ح ۲.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹: ۱۶۴ و ۱۷۲.

وفى كتاب جواهر العقدين: إن رسول الله صلى الله عليه وآله خطب، فقال: أيها الناس قدّموا قريشاً ولا تقدّموها، وتعلّموا منها ولا تعلّموها (١).

ومن كتاب سليم بن قيس الهلالي من قدماء الشيعة وعظمائهم، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قريش أئمة العرب، والعرب تبع لقريش. وقال صلى الله عليه وآله: لا تسبوا قريشاً، إن للقرشي قوه رجلين من غيرهم. وقال صلى الله عليه وآله: يا على أنت سيد العرب، يا على فاخر العرب فأنت أكرمهم حسباً، وأشجعهم قلباً (٢).

وفى شرح ابن ميثم البحراني على نهج البلاغه المكرّمه، قال صلى الله عليه وآله: إن الله اصطفى من العرب معداً، واصطفى من معد بنى النضر بن كنانه، واصطفى هاشماً من بنى النضر، واصطفاني من بنى هاشم، وقال: الناس تبع لقريش، برّهم لبرّهم، وفاجرهم لفاجرهم (٣).

سند هفتاد و هشتم: وجوب محبت اهل بيت

من الصواعق: عن جبير بن مطعم، أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أيها الناس لا تتقدّموا قريشاً فتهلكوا، ولا تخلّفوا عنها فتضلّوا (٤).

يعنى: حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: ای مردمان تقدّم منمائیید بر قريش که هلاک می شوید، و تخلّف منمائیید و از ایشان مگذرید که گمراه می شوید.

ص: ٥١

١- (١) عمدة ابن بطريق ص ٢٧١.

٢- (٢) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ٦٣٦.

٣- (٣) شرح نهج البلاغه ٧: ٦٤.

٤- (٤) الصواعق محرقة ابن حجر ص ١٨٨.

وفى كشف الأسرار، عند تفسير سورة قريش: روى فى بعض الأخبار: أنّ النبى صلى الله عليه و آله قال: إنّ الله عزّوجلّ فضّل قريشاً بخصال لم يشركهم فيها غيرهم: إنّهم عبدوا الله عشر سنين لم يعبدّه فيها إلاّ قرشى، وأنهم نصرهم يوم الفيل وهم مشركون، ونزلت فيهم سورة لم يدخل فيها أحد من العالمين سواهم، وبأنّه بعثنى منهم رسولاً إليهم.

وفى الخبر الصحيح، عن النبى صلى الله عليه و آله قال: إنّ الله اصطفى كنانه من بنى إسماعيل، واصطفى من بنى كنانه قريشاً، واصطفى من قريش بنى هاشم، واصطفانى من بنى هاشم(١).

قال بعض أهل العلم: معنى الاصطفاء المذكور فى كنانه وقريش وهاشم، ما خصّ الله تعالى هؤلاء القبائل به من طهاره المناكح، وصحّه الأنساب، وزكاء المنابت، وتمييزهم من بين سائر الأمم بالأخلاق الصالحه، والطرائق المحموده، والمكارم المشهوره، مع تمسك بعض ما ورثوا من أبيهم إبراهيم من المناسك والشعائر، فأما أن يحكم لهم بالاسلام بهذا الأثر على ما يقول بعض أهل الجاهليه فلا، والله أعلم.

و این روایت نیز دلالت دارد بر تفضیل قريش، وتفضّل الله تعالى بر ایشان ازلاً وابدأً، ومؤید آنچه مذکور از كشف الأسرار در باب طهارت مناکح قريش، این است که در کتاب غریبین هروی ونهایه جزری از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله مروی است به این عبارت: «لم یصنأ عیب من عیوب الجاهلیه فی نکاحها ومقتها» المقت: أشدّ البغض، ونکاح المقت: أن یتزوج الرجل امرأه أبیّه إذا طلقها أو مات عنها، وكان یفعل فی الجاهلیه وحرمه الاسلام(٢).

ص: ٥٢

١- (١) بحار الأنوار ١٦: ٣٢٥.

٢- (٢) نهایه ابن اثیر ٤: ٣٤٦.

وفى كتاب البغوى: من أحبّ العرب فحبّيتى أحبّهم، ومن أبغض العرب فبغضتى أبغضهم.

وفى كتاب ابن أبى شيبه: من غشّى العرب لم يدخل فى شفاعتى، ولم تنله مودّتى.

و این احادیث و امثالش دلالت بر وجوب و لزوم حبّ عرب و قریش دارد، و مراد ظاهر است که اهل بیت آن حضرت اند خواهد بود، لیکن بطریق فصل الخطاب بعنوان تعمیم وارد شده.

سند هفتاد و نهم: در بیان فضیلت بنی هاشم

محمّد بن یعقوب الكلینی رحمه الله در کتاب کافی، و شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در تهذیب الأحكام ایراد نموده اند: علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن اذینه، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام، قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصنع بمن مات من بنی هاشم خاصّه شیئاً لا یصنعه بأحد من المسلمین، کان إذا صلّى علی الهاشمی و نضح قبره بالماء، وضع رسول الله صلی الله علیه و آله یدیه علی القبر حتّى ترى أصابعه فی الطین، فكان الغریب یقدم، أو المسافر من أهل المدینه، فیری القبر الجدید علیه أثر کفّ رسول الله صلی الله علیه و آله، فیقول: من مات من آل محمّد؟ (۱)

یعنی: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود که: بود رسول الله صلی الله علیه و آله که می کرد به کسی که فوت می شد از بنی هاشم خاصّه امری که نمی کرد آن امر را به احدی

ص: ۵۳

۱- (۱) فروع کافی ۳: ۲۰۰ ح ۴، تهذیب الأحكام ۱: ۴۶۰ ح ۱۴۹۸.

از مسلمانان، بلکه مختصّ بنی هاشم بود، و آن امر این بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتی که نماز می کرد بر هاشمی، و آب بر قبر او پاشیده می شد، می گذاشت آن حضرت دست مبارک خو را بر آن قبر از جهت طلب رحمت، تا آن که دیده می شد اثر انگشتان مبارک آن حضرت در گل آن قبر.

پس بود این که مرد غریب یا مسافری که از اهل مدینه بودند می آمدند، پس می دیدند قبر تازه ای که بر او اثر دست رسول الله صلی الله علیه و آله هست، پس می گفتند: که فوت شده است از آل محمّد صلی الله علیه و آله که آن حضرت دست مبارک بر قبر او گذاشته؟

و از این حدیث شرافت بنی هاشم و تفضیل ایشان که مختصّ به ایشان بود، این احسان معلوم می شود.

استخوانم شمع کافوری بمحشر می برد گر شبی آن ماه تابان از مزارم بگذرد

و استفاد می گردد که بنی هاشم مطلقاً از جمله آل محمّدند صلی الله علیه و آله، و بر ایشان آل اطلاق می شود.

و از فضائل غریبه آل محمّد است صلی الله علیه و آله آنچه در بعضی از فقرات روایت مبسوطه وارده در بیان مولد ابی الحسن موسی علیه السلام در اصول کافی واقع است، بآدنی تغییر فی النقل اختصاراً له: لیس بیت المقدس ولكنّه البیت المقدس، وهو بیت آل محمّد صلی الله علیه و آله، وتلك محاریب الأنبياء، وإنما كان يقال لها: حظيره المحاریب(۱).

وفی کتاب الفصول للسید المرتضی رحمه الله: روی الشیخ أنّه قال بعض الشیعہ لبعض الناصیہ فی محاورته له فی فضل آل محمّد صلی الله علیه و آله: رأیت لو بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله این تری کان یحطّ رحله وثقله؟ قال: فقال له الناصب: یحطّه فی أهله وولده، قال: فقال له الشیعی: فإنی قد حطت هوای حیث یحطّ رسول

ص: ۵۴

اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ رحلہ و ثقلہ (۱).

وأيضاً روی ابن شهر آشوب فی مناقبه، عن الصدوق رحمهما اللّٰه فی دلائل الإمامه و معجزاتهم فی حدیث عن الصادق علیه السلام أنّه قال: إنّ بیوت الأنبياء و أولاد الأنبياء لا يدخلها الجنب (۲).

و حال آن که راوی حدیث جنباً داخل خانه آن حضرت شده بود، که حضرت به طریق اعجاز این را فرمودند، لهذا احوط عدم دخول جنب است در مقابر ذریّه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ که چون بیوت رفیعۀ ایشان است، موافق اخبار و ادعیۀ استیدان، پس از محاوره ما ذکر من الفصول و غیره ضمناً.

و از حدیث سابق صریحاً مستفاد می گردد که بیت آل محمد بیت المقدس است، پر ظاهر است که جمعی را که در ظلمت قبر ید و بیضا و انامل منوره آن پنجه خورشید رسالت شمع بالین، و در سر تراب تربتشان از مقدم شریف آن سرور سر مراتب عزت در لباس خاک که پوشیده نیست ظاهر گردد، و برات نجات در آستین و صاحب باطن از اثر آن دست معجز نما چون سلیمان با نگین، و در تعمیر قلوب شکسته حزین اولی الأیدی با بصر ناظرین گشته، گل مختوم لوح سینه آن گل زمین از مهر مهر نقش اصابع خاتم المرسلین مسجل باشد.

و بنی هاشم به این نحو کرامتی مکرم، و با این نشان ذی شأن قرین، و از چنین شرافت مادر زاد خدا آفرین بی قرین باشند، مسکن ایشان در دارین یقین بیت المقدس است.

و بنا بر وجه قیاس مساوات و مواسات و رعایت قرابت و تعمیم علت جمیع عشیرت بنی هاشم سراسر تا انقراض عالم، در قابلیت اثر انامل شریفۀ آن سرور

ص: ۵۵

۱- (۱) الفصول المختاره سید مرتضی ص ۴۱.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۲۸۱.

یک دست، و در این حکم بالتمام ثابت قدم و مغبوط اقران و اتراب، و محسود منکرین فضل اولاد ابی تراب علیه السلام الملک الوهاب، موافق کریمه (وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) ۱ خواهند بود.

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

لمؤلفه دام فیض إفاداته:

ای که از سم سمندت ریگ اختر می شود بگذری گر بر مزارم خاک من زر می شود

کس به پیش ابر جودت دست سائل را ندید غنچه از فیضت نهان در پرده پر زر می شود

پیش فیض همّت محروم چون گردد کسی کز نظر افتاده ابرو تو گوهر می شود

و کسی اگر دست از پی فکر برده، طریقه مراتب اکسیر سعادت و لزوم افاضه هر مفیض را ملاحظه نماید، باعتضاد آیه شریفه (فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) ۲ که نص صریح است بر آن که جای قدم اسب جبرئیل علیه السلام جسد خاک مرده را رتبه جان بخشید، می داند که اثر دست مبارک حضرت رسالت به قدر مرتبه امتیاز ما بین که نسبت بینهما بی نسبت است، باعث افاضه فیض به زیر دستان می گردد، سیما با طلب مغفرت و عقل دور بین هر چند دست و پا نماید به سلم فکر تفاوت این نسبت را طی نمی توان نمود. لمؤلفه:

به پای مرکب جبرئیل بخشش جان است در این سراز کف جود تو عقل حیران است

من العمده: وبالإسناد المقدم، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال:

حدثنا محمد بن، قال: حدثنا بهلول، عن معروف الشامي، قال: حدثنا موسى بن عبيدة الزهري، عن عمر بن عبدالعزيز الزهري، عن أبي سلمه، عن عائشه، قالت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال لي جبرئيل: يا محمد قلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد انساناً خيراً من بنى هاشم (١).

يعنى: فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله كه: جبرئيل عليه السلام گفت به من: يا محمد گردانيدم مشارق و مغارب زمين را، يعنى: پشت و روى آن را ديدم، و اين كنايه است از احاطه علمى به جميع مواضع زمين، نيافتم انسانى بهتر از بنى هاشم.

و ابن كثير در كتاب سيرت نبويه نیز نقل نموده است اين حديث را.

سند هشتم و يكم: اهل بيت افضل صحابه و جميع مردم

وروى أبو بشر محمد بن حماد الأنصاري المعروف بالدولابي في آخر كتاب الذرية الطاهرة المطهرة: عن إبراهيم بن مرزوق، عن بهلول بن مورك، عن موسى بن عبيدة، عن عمرو بن عبد الله بن نوفل، عن ابن شهاب، عن أبي سلمه. وأيضاً من الذخائر، عن عائشه، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال جبرئيل عليه السلام: قلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد رجلاً أفضل من محمد صلى الله عليه وآله، وقلبت الأرض مشارقها ومغاربها، فلم أجد بنى أب أفضل من بنى هاشم (٢).

ص: ٥٧

١- (١) عمده ابن بطريق ص ٢٧٣ ح ٤٣٤.

٢- (٢) الذرية الطاهرة دولابي ص ١٦٩ ح ٢٢٩، ذخائر العقبى طبرى ص ١٤.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: جبرئیل امین علیه السلام گفت که: گردانیدم زمین را در مشرقها و مغربها، یعنی: اوّل و آخر و پشت و روی آن را دیدم، نیافتم مردی افضل از محمّد صلی الله علیه و آله، و گردانیدم پشت و روی زمین را مشرقها و مغربها را، پس نیافتم قبیله ای افضل از بنی هاشم.

و در اصول کافی حدیثی در بیان مولد علی بن الحسین علیهما السلام ایراد شده، که در آخر آن حدیث شریف وارد است که: و كان يقال لعلی بن الحسین علیهما السلام: ابن الخیرتین، فخیره الله من العرب هاشم، ومن العجم فارس(۱).

وقال المحقّق الطوسی - قدّس الله روحه القدّوسی - فی مبحث أنّ علیاً علیه السلام أفضل الصحابه، من مباحث الهیات کتابه تجرید الاعتقاد: وعلی علیه السلام أفضل؛ لکثره جهاده، وعظم بلائه فی وقائع النبی صلی الله علیه و آله بأجمعها. وساق کلامه إلى أن قال:

واختصاصه بالقرابه(۲).

وقال العلامه فی شرح هذا الکلام الأخير: أقول: هذا وجه سابع عشر، وهو أنّ علیاً علیه السلام كان أقرب الناس إلى رسول الله صلی الله علیه و آله، فیکون أفضل من غیره، ولأنّنه كان هاشمياً فیکون أفضل؛ لقوله علیه السلام: إنّ الله اصطفی من ولد إسماعیل قریشاً، واصطفی من قریش هاشماً(۳).

و از این کلام مستفاد می شود که شرافت بنی هاشم به مرتبه ای است که علامه رحمه الله به این شرافت استدلال به بزرگی مرتبه و اقریبیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده، و حدیث اصطفاء را که در باب مطلق بنی هاشم وارد شده نقل نموده است.

ص: ۵۸

۱- (۱) اصول کافی ۱: ۴۶۷ ح ۱.

۲- (۲) تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی ص ۲۵۹ و ۲۸۶.

۳- (۳) کشف المراد علامه حلی ص ۳۹۲.

وقال محمد بن شهر آشوب في المناقب: أجمعت الأمة على أن آية (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ١ نزلت في علي عليه السلام لما تصدق بخاتمه وهو راكع، لا خلاف بين المفسرين في ذلك .

وساق كلامه إلى أن قال: وفي كتاب الشيرازي: أنه لما سأل السائل وضعها على ظهره إشارة إليه أن ينزعها، فمد السائل يده ونزع الخاتم من يده ودعا له، فباهى الله تعالى ملائكته بأمر المؤمنين عليه السلام، وقال: ملائكتي أما ترون عبدى جسده في عبادتي، وقلبه معلق عندي، وهو يتصدق بماله طلباً لرضاي، أشهدكم أنني رضيت عنه و عن خلفه، يعني: ذريته، ونزل جبرئيل بالآية (١).

و از لفظ «خلف» که به ذریه تفسیر شده تعمیم و شمول حکم معلوم است، سیما با کرم کریم علی الاطلاق، و با رضای خالق عدم رضای مخلوق مرضی نیست، بلکه مرضی است نفسانی انسانی که شهود ملائکه از دواى آن عاجز است، و آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) ٣ دلیل است در این مطلب.

سند هشتم و دوم: تقدم بنی هاشم در عمال صدقات و خیرات

عیاشی در تفسیرش: عن العيص بن القاسم مرسلاً، ومحمد بن يعقوب الكليني در کتاب کافی، و رئیس الطائفة شیخ أبو جعفر طوسی قدس الله سرهما القدوسی در تهذیب احکام، در باب ما یحلّ لبني هاشم ویحرم من الزکاه، ایراد نموده اند:

ص: ۵۹

محمّد بن یعقوب، عن أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبار، ومحمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً عن صفوان بن يحيى، عن عيص بن القاسم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ اناساً من بنى هاشم أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله، فسألوه أن يستعملهم على صدقات المواشى والنعم، وقالوا: يكون لنا هذا السهم الذى جعله الله عزوجل للعاملين عليها والمؤلفه قلوبهم، فنحن أولى به.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بنى عبدالمطلب انّ الصدقه لا- تحلّ لى ولا لكم، ولكنى وعدت الشفاعة، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أنا أشهد أنّه قد وعدها، فما ظنكم يا بنى عبدالمطلب إذا أخذت بحلقه باب الجنّه، أترونى مؤثراً عليكم غيركم (۱).

يعنى: از حضرت امام ناطق جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام منقول است که فرمود: بتحقيق جمعى از بنى هاشم نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آمدند، و سؤال نمودند از آن حضرت که ایشان را عمال صدقه مواشى يعنى حيواناتى که صدقه دارند نمايد، و گفتند: آنچه مقرر نموده است خدای عزوجلّ از برای عمال این امر از ما باشد، پس ما اولائيم به این سهم.

پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بنى عبدالمطلب بتحقيق که صدقه حلال نيست مرا و نه مر شما را، آن قدر هست که من بتحقيق وعده داده شده ام به شفاعت، بعد از آن فرمود ابو عبد الله عليه السلام: که شهادت مى دهم که وعده داده شده است حضرت رسول صلى الله عليه وآله شفاعت را که کلام حضرت ابو عبد الله عليه السلام در بين جمله معترضه باشد، بعد از آن حضرت نقل کلام حضرت رسول صلى الله عليه وآله نمود که فرموده است: پس چه گمان داريد اى اولاد عبدالمطلب هرگاه بگيرم حلقه در بهشت را آيا تصور مى کنيد که اختيار کنم بر شما غير شما را، اين چنين نخواهد بود.

ص: ۶۰

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که ذریه طیبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به تفضل الهی محتاج شفاعت شافعیین نیستند، یا آن که شفاعت ایشان مختص جد امجد ایشان است، و شفاعت سایر عصات امت مفوض به حضرت امیر علیه السلام است.

چنان چه شیخ امام سعید موفق الاسلام شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبداللّه بن الحسن بن الحسین بن بابویه مشهور - قدس الله روحه - در حدیث تاسع از کتاب اربعین عن الأربعین من الأربعین فی فضائل أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه علیه، مسنداً حدیثی ایراد نموده که موضع حاجت که شاهد مدعاست این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت امیر علیه السلام نموده فرمودند که:

یا علی إنّ الله خلق خلقاً يستغفرون لك إلى أن تقوم الساعة، قال الحسن: فقال علی علیه السلام: بأبی أنت وأمی یا رسول الله وما ذلك الخلق؟ قال: المؤمنین الذین یقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالإیمان، فهل سبقك أحد بالإیمان.

یا علی إذا كان يوم القيامة ابتدرت إليك اثنا عشر ألف ملك من الملائكة، فيختطفونك اختطافاً حتى تقوم بين يدي ربّي عزوجلّ، فيقول الربّ جلّ جلاله:

سل یا علی، فقد آلت علی نفسی أن أقضی لك اليوم ألف حاجه، قال: فأبدأ بذریتی وأهل بیتی یا رسول الله، قال النبی صلی الله علیه و آله: إنهم لا يحتاجون إليك يومئذ، ولكن ابدأ بمحبّیک أو أحبّائک وأشیاعک.

ثمّ قال النبی صلی الله علیه و آله: واللّه ثمّ واللّه ثمّ واللّه لو أنّ الرجل جاء يوم القيامة وذنوبه أكثر من ورق الشجر وقطر المطر وما فی الأرض من حجر أو مدر، ثمّ لقی الله محبّاً لك ولأهل بیتك لأدخله الله الجنّه.

ثمّ قال النبی صلی الله علیه و آله: واللّه ثمّ واللّه ثمّ واللّه لو أنّ الرجل صام النهار وقام الليل، وحمل علی الجیاد فی سبیل الله، ثمّ لقی الله مبغضاً لك ولأهل بیتك لكبه الله علی

منخريه في النار(۱). انتهى الحديث.

ومن كتاب سليم: يا بني عبدالمطلب انكم ستلقون من بعدى من ظلمه قريش وجهال العرب وطغاهم تعباً وتظاهراً منهم عليكم، واستدلالاً وتوثباً عليكم، وحسداً لكم، وبغياً عليكم، فاصبروا حتى تلقوني، إن من لقي الله يا بني عبدالمطلب موخياً مقزاً برسالتى أدخله الله الجنة، ويتقبل ضعيف عمله، ويتجاوز عن سيئاته(۲).

وفيه أيضاً: يا بني عبدالمطلب أطيعوا علياً، إنى لو قد أخذت بحلقه باب الجنة، ففتح لى فتح لى ربي فوقعت ساجداً، فقال لى: ارفع رأسك سل تسمع، واشفع تشفع، لم اوثر عليكم أحداً، قالوا: سمعنا وأطعنا يا رسول الله(۳).

مضمون اين حديث مؤيد حديث سابق است.

وفي مناقب ابن شهر آشوب: نقلاً عن كتاب حليه الأولياء فى خبر، عن كعب بن عجزه: ان المهاجرين والأنصار وبني هاشم اختصموا فى رسول الله صلى الله عليه و آله أينأ أولى به وأحب إليه؟ فقال صلى الله عليه و آله: أما أنتم يا معشر الأنصار، فإنما أنا أخوكم، فقالوا: الله أكبر ذهبنا به ورب الكعبة. وأمراً أنتم معشر المهاجرين، فإنما أنا منكم، فقالوا: الله أكبر ذهبنا به ورب الكعبة. وأما أنتم يا بني هاشم، فأنتم منى وإلى، فقمنا وكلنا راض معتبط برسول الله صلى الله عليه و آله(۴).

واز اين حديث كه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله بعد از مخاصمه قبائل در اولويت مرابطه نسبت به آن سرور بنى هاشم را در مبدأ و منتهى به خود نسبت دادند، مستفاد مى گردد كه تمام رجوع ایشان به آن حضرت است، و اين معنا با بودن

ص: ۶۲

۱- (۱) الأربعون حديثاً شيخ منتجب الدين ص ۳۰-۳۱ ح ۹.

۲- (۲) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ۹۰۵.

۳- (۳) كتاب سليم بن قيس هلالى ص ۹۰۷.

۴- (۴) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۵۳.

بنی هاشم از جمله آل رسول صلی الله علیه و آله بسیار مناسب است.

و این حدیث که در باب شرافت بنی هاشم مرقوم شد موافق است با آنچه در سند سیم از باب دوّم وارد شده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخاطب به حضرت خیر الوصیین علیه السلام: حسبک أن تكون منی وأنا منک. و این توافق نیز دلالت عظیم بر شرافت مطلق بنی هاشم دارد.

وفی کتاب الاستیعاب لابن عبدالبرّ: روی ابن العباس وأنس بن مالک أنّ عمر بن الخطّاب کان إذا قحط أهل المدینه استسقی بالعبّاس.

قال أبو عمر: وکان سبب ذلك أنّ الأرض أجذبت أجداً شديداً على عهد عمر سنة سبع عشرة، فقال كعب: إنّ بنی إسرائيل كانوا إذا قحطوا وأصابهم مثل هذا استسقوا بعصبة الأنبياء، فقال عمر: هذا عمّ النبی صلی الله علیه و آله وصنو أبيه وسید بنی هاشم، فمضى إليه عمر، وساق الحديث إلى أن قال: فأرخت السماء عزاليها، وأخصبت الأرض، فقال عمر: هذه واللّه الوسيله إلى الله والمكان منه (۱).

و از این خبر عمر مستسقی نیز مرتبه و مکان بنی هاشم و اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر می گردد.

سند هشتم و سوّم: حرمت صدقه بر بنی هاشم

محمّد بن یعقوب الكلینی در کافی، و شیخ جلیل شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در موضع مرقوم از کتاب تهذیب، چنان که در سند سابق اشاره به آن شد، ایراد نموده است: و عنه، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حرّیز، عن محمّد بن مسلم وزراره، عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالاً: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّ الصدقه أوساخ أيدي الناس، وإنّ الله حرّم علیّ منها ومن غيرها ما قد

ص: ۶۳

حَرَمَهُ، وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا يَحِلُّ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَدِمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ أَخَذْتُ بِحَلْقَتِهِ، لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي لَا أَوْثَرُ عَلَيْكُمْ، فَارْضُوا لِأَنْفُسِكُمْ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكُمْ، قَالُوا: رَضِينَا(۱).

یعنی: محمّد بن مسلم و زراره از امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده اند که آن دو معصوم فرمودند که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بتحقیق که صدقه چرکهای دستهای مردم است، و بتحقیق که خدای تعالی حرام گردانیده است بر من از صدقه و از غیر صدقه چیزی را که حرام گردانیده است آن را، و بتحقیق که صدقه حلال نیست مر اولاد عبدالمطلب را.

بعد از آن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: بدانید و آگاه باشید بخدا قسم که هر گاه بایستم بر در بهشت و بگیرم حلقه آن در را، البته خواهید دانست که من اختیار نمی کنم بر شما غیری را در دخول بهشت، پس راضی شوید به چیزی که خدا و رسول خدا به جهت شما راضی شده اند، گفتند ایشان که: به آن راضی شدیم.

وَفِي الْكَافِي: عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَغَيْرُهُ رَفَعُوهُ، قَالَ: كَانَ فِي الْكَعْبَةِ غَزَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَخَمْسَةُ أَسْيَافٍ، فَلَمَّا غَلَبَتْ خُرَاعَهُ - جُزْهُمَ عَلَى الْحَرَمِ أَلْقَتْ جُزْهُمَ الْأَسْيَافِ وَالْغَزَالَيْنِ فِي بَيْتِ زَمْزَمَ، وَأَلْقُوا فِيهَا الْحِجَارَةَ وَطَمُّوْهَا وَعَمَّوْا أَثْرَهَا، فَلَمَّا غَلَبَ قُصِيٌّ عَلَى خُرَاعَهُ لَمْ يَعْرِفُوا مَوْضِعَ زَمْزَمَ وَعَمِيَ عَلَيْهِمْ مَوْضِعُهَا.

فَلَمَّا غَلَبَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَكَانَ يُفْرَشُ لَهُ فِي فِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَلَمْ يَكُنْ يُفْرَشُ لِأَحَدٍ هُنَاكَ غَيْرَهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ نَائِمٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَرَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّهُ آتٍ، فَقَالَ لَهُ: اخْفِرْ بَرَّةً، قَالَ: وَمَا بَرَّةٌ؟ ثُمَّ آتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي، فَقَالَ: اخْفِرْ طَيِّبَةً، ثُمَّ آتَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ: اخْفِرْ الْمُصُونَةَ، قَالَ: وَمَا الْمُصُونَةُ؟ ثُمَّ آتَاهُ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ، فَقَالَ: اخْفِرْ زَمْزَمَ لَا - تَنْزُحَ وَلَا - تُذَمُّ تَسْقِي الْحَجِيجِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ الْغُرَابِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ قَرْيَةِ

ص: ۶۴

النَّمْلُ، وَكَانَ عِنْدَ زَمْرَمَ حَجْرٌ يَخْرُجُ مِنْهُ النَّمْلُ، فَيَقَعُ عَلَيْهِ الْغَرَابُ الْأَعْصَمُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَلْتَقِطُ النَّمْلَ.

فَلَمَّا رَأَى عَبْدُ الْمُطَّلِبِ هَذَا عَرَفَ مَوْضِعَ زَمْرَمَ، فَقَالَ لِقُرَيْشٍ: إِنِّي أُمِرْتُ فِي أَرْبَعِ لَيَالٍ فِي حَفْرِ زَمْرَمَ وَهِيَ مَأْتُرُنَا وَعِزُّنَا، فَهَلُمُّوا نَحْفِرْهَا، فَلَمْ يُجِيبُوهُ إِلَى ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ يَحْفِرُهَا هُوَ بِنَفْسِهِ، وَكَانَ لَهُ ابْنٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْحَارِثُ، وَكَانَ يُعِينُهُ عَلَى الْحَفْرِ، فَلَمَّا صَبَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَنَدَرَ لَهُ إِنَّ رِزْقَهُ عَشْرَ بَيْنَ أَنْ يَنْحَرَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَلَمَّا حَفَرَ وَبَلَغَ الطَّوِيَّ طَوِيَّ إِسْمَاعِيلَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ وَقَعَ عَلَى الْمَاءِ كَبْرٌ، وَكَبُرَتْ قُرَيْشٌ، وَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَارِثِ هَذِهِ مَأْتُرُنَا وَلَنَا فِيهَا نَصِيبٌ، قَالَ لَهُمْ: لَمْ تُعِينُونِي عَلَى حَفْرِهَا هِيَ لِي وَ لَوْلَدِي إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ (۱).

مضمون این روایت این است که: در کعبه ذو غزال از طلا و پنچ شمشیر بود، چون قبیله خزاعه غالب شدند بر قبیله جرهم و خواستند که حرم را از ایشان بگیرند، جرهم آن شمشیرها را با دو آهوی طلا در چاه زمزم افکندند، و آن چاه را به سنگ و خاک انباشته کردند، به نحوی که اثرش ظاهر نبود که ایشان آن را بیرون بیاورند.

چون قصی جدّ عبدالمطلب بر خزاعه غالب شد، و مکه را از ایشان گرفت، موضع زمزم بر ایشان مشتبه ماند و ندانستند تا زمان عبدالمطلب که ریاست مکه معظمه به او منتهی شد، و در پیش کعبه فرشی از برای او می گسترده و از برای دیگری در آنجا فرش نمی گسترده.

پس شبی نزد کعبه خوابیده بود، در خواب دید که شخصی با او گفت که: حفر نما بزه را، چون بیدار شد ندانست بزه چیست، شب دیگر در همان موضع به خواب رفت و همان شخص را در خواب دید که گفت: حفر نما طیبه را، و

ص: ۶۵

ندانست که طیبه چیست، پس شب سیم به خواب او آمد و گفت: حفر نما مصونه را، و ندانست که مصونه چیست.

پس شب چهارم به خواب او آمد و گفت: حفر نما زمزم را که هر گز آبش تمام نشود، و بیاشامند از آن حاجیان، و بکن آن را در جائی که کلاغ بال سفید می نشیند نزد سوراخ موران، و در برابر چاه زمزم سوراخی بود که موران از آن بیرون می آمدند، و هر روز کلاغ بال سفیدی می آمد آن موران را بر میچید.

چون عبدالمطلب این خواب را دید تعبیر خوابهای خود را فهمید، و موضع زمزم را دانست، پس به نزد قریش آمد و گفت: من چهار شب خواب دیده ام در باب کندن زمزم، و آن مایه فخر و عزت ماست، بیائید تا آن را حفر نمائیم، ایشان قبول نکردند، پس خود متوجه کندن زمزم شد، و یک پسر داشت در آن وقت که آن را حارث می گفتند، و او را یاری می کرد بر کندن زمزم.

و چون کندن زمزم بر او دشوار شد، به نزد در کعبه آمد، و دستها به سوی آسمان بلند کرد، و به درگاه حقتعالی تضرع نمود، و نذر کرد که اگر خدا ده پسر او را روزی کند، یکی از آنها را که دوست تر دارد قربانی کند.

پس چون بسیار کند، و رسید به جائی که عمارت حضرت اسماعیل در چاه نمایان شد، و دانست که به آب رسیده است، الله اکبر گفت، پس قریش گفتند: الله اکبر، و گفتند: ای پدر حارث این مفخر و مکرم ماست، و ما را در آن بهره ای هست، و بر تو آن را مسلم نخواهیم گذاشت، عبدالمطلب گفت: شما مرا در کندن آن یاری نکردید، آن مخصوص من و اولاد من است تا روز قیامت.

و ابن بابویه رحمه الله در من لا یحضره الفقیه، ایراد نموده که حضرت جبرئیل علیه السلام در باب آب زمزم خطاب به حضرت ابراهیم کرد فرمود: اشرب یا ابراهیم، و ادع لولدک فیها بالبرکه، و أفض علیک من الماء، و طف بهذا البیت، فهذه

سقى سقاها الله لإسماعيل وولده(١).

و از آنچه مرقوم شد مستفاد می گردد که بئر زمزم مختصّ اولاد عبدالمطلب است، و اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام تا روز قیامت.

پس این بیت را در باب آب زمزم اگر نسبت دهند به اهل بیت علیهم السلام و ذی نسب از قبیله بنی هاشم جاری است در طی کوثر تسنیم و علوّ جاه ایشان که:

فإنّ الماء ماء أبى وجدّى وبثرى ذو حفرت وذو طويت

وفى الفقيه أيضاً: روى البزنطى عن داود بن سرحان، عن أبى عبد الله عليه السلام: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله ساهم قريشاً فى بناء البيت، فصار لرسول الله صلى الله عليه وآله من باب الكعبه إلى النصف ما بين الركن اليمانى إلى الحجر الأسود(٢).

وفى روايه اخرى: إنّّه كان لبنى هاشم من الحجر الأسود إلى الركن الشامى(٣).

و از این حدیث مستفاد می شود که بنی هاشم بانی کعبه معظمه بودند از حجر الأسود گرفته تا رکن شامی، و این معنا از جهت وضوح بر صدق سعادت ایشان چون صبح صادق روشن است.

وقال الشيخ المفيد فى كتاب الارشاد: باسناده إلى أبى البخترى القرشى، قال:

كانت رايه قريش ولوؤها جميعاً بيد قصى بن كلاب، ثمّ لم تزل الرايه فى يد ولد عبدالمطلب يحملها منهم من حضر الحرب، حتّى بعث الله رسوله صلى الله عليه وآله، فصارت رايه قريش وغيرها إلى النبى صلى الله عليه وآله، فأقرها فى بنى هاشم، فأعطاها رسول الله صلى الله عليه وآله على بن أبى طالب فى غزاه وّدان، وهى أوّل غزاه حمل فيها رايه فى الاسلام مع النبى صلى الله عليه وآله.

ص: ٦٧

١- (١) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٣٤ ح ٢٢٨٢.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٧-٢٤٨ ح ٢٣٢٣.

٣- (٣) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٧-٢٤٨ ح ٢٣٢٤.

ثم لم تزل معه في المشاهد بيدر، وهي البطشه الكبرى، وفي يوم احد وكان اللواء يومئذ في بني عبدالدار، فأعطاه رسول الله صلى الله عليه وآله مصعب بن عمير، فاستشهد ووقع اللواء من يده، فتشوّفته القبائل، فأخذه رسول الله صلى الله عليه وآله فدفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، فجمع له يومئذ الرايه واللواء، فهما إلى اليوم في بني هاشم (١).

سند هشناد و چهارم: اول بهشتی از بنی هاشم است

عن الذخائر: عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر بني هاشم والذى بعثنى بالحق نبياً لو آخذ بحلقه الجته ما بدأت إلا بكم (٢).

مروى است از حضرت اميرالمؤمنين ويعسوب الموحدين عليه السلام که حضرت رسول رب العالمين صلى الله عليه وآله فرمود: ای گروه بنی هاشم بحق آن کسی که برانگیخته است مرا بحق به پیغمبری وقتی که بگیرم حلقه جنت را ابتدا نکنم مگر به شما، یعنی: در دخول بهشت.

سند هشناد و پنجم: امتیازات بنی هاشم بر دیگران

من الصواعق: أخرج الطبرانی والخطيب حديثاً: يقوم الرجل لأخيه عند مقعده إلا بنى هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد (٣).

یعنی: طبرانی و خطیب ذکر کرده اند این حدیث را که: سزاوار است که بر خیزد مرد از برای تعظیم برادر مؤمن خود از موضع جلوسش، مگر بنی هاشم که

ص: ۶۸

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۱: ۷۸-۷۹.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۴.

۳- (۳) الصواعق المحرقة ص ۲۳۰.

ایشان باید بر نخیزند از برای تعظیم کسی.

و این حکم بنا بر تباین و عدم تساوی و تکافویی است که در میان خصوص ایشان که خویشان حضرت رسالت اند، و عموم جانب دیگر که اجانب اند، و متحقق است.

چنان چه در احوال اهل البیت و ذریه نبی صلی الله علیه و آله در صحیفه فصیحه و عیون رضویه - علیه الثناء والتحیه - وارد است به این عبارت، که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنا أهل بیت لا تحلّ لنا الصدقه، وأمرنا یاسبغ الوضوء، وأن لا ننزی حماراً علی عتیقه، ولا نمسح علی خفّ (۱).

حاصل معنا آن که راوی باسناد خود گفته که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

به درستی و راستی که ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را زکات واجبه گرفتن، و ما موریم به تمام کردن وضو، به این معنا که نزد شستن هر عضوی دعائی خوانیم، و کامل سازیم غسلات وضو را از روی سنت.

و دیگر آن که ما بر نمی جهانیم حمار را بر مادیان، کنایت از این که ما نمی دهیم دختر شیعی را به سنی خر، و مسح نمی کنیم بر موزه، والله ورسوله أعلم.

و بعضی از علما فقره «وأن لا ننزی حماراً علی عتیقه» را که در کافی و تهذیبین نیز وارد است به این وجه تفسیر نموده اند که، آی: علی الفرس الأجود.

والمراد إنا الظاهر؛ لکراهه انزاء الحمار علی الفرس العربیه الأصلیه، وإنا کنایه عن تزویج الهاشمیه لغير الهاشمی لأنه مکروه.

یعنی: حمار را بر فرس عربیه الأصل نمی کشیم، یا هاشمیه را به غیر هاشمی نمی دهیم.

و مؤید حلّ ثانی است حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله که صدوق رحمه الله تعالی

ص: ۶۹

در من لا يحضره الفقيه در باب الاكفاء ايراد نموده كه: نظر النبي صلى الله عليه و آله إلى أولاد علي عليه السلام وجعفر، فقال: بناتنا لبنينا وبنونا لبناتنا(۱).

به نحوی كه با ترجمه سابقاً مرقوم شد.

وفي مناقب ابن شهر آشوب: قال بعض الخوارج لهشام بن الحكم: العجم تتزوج في العرب؟ قال: نعم، قال: فالعرب تتزوج في قريش؟ قال: نعم، قال:

فقريش تتزوج في بني هاشم؟ قال: نعم.

فجاء الخارجي إلى الصادق عليه السلام، فقص عليه، قال: أسمع منك؟ فقال عليه السلام: نعم قد قلت ذاك، قال الخارجي: فيها أنا ذا قد جئتك خاطباً، فقال له أبو عبدالله عليه السلام:

إنك لكفو في دينك، وحسبك في قومك، ولكن الله عز وجل صاننا عن الصدقات، وهي أوساخ أيدي الناس، فنكره أن نشرك فيما فضّلنا الله من لم يجعل له مثل ما جعل لنا، فقام الخارجي وهو يقول: بالله ما رأيت رجلاً مثله، ردني والله أقبح ردّ، وما خرج من قول صاحبه(۲).

و این حدیث نیز دالّ است بر کراهت تزویج هاشمیه بر غیر هاشمی.

و در مختلف علامه از ابن جنید رحمهما الله نقل نموده كه به استدلال حدیث مذکور تكافؤ زوجین را در حرمت صدقه معتبر و لازم مثل تساوی در ایمان دانسته، و از كلام او عدم صحّت این تناكح مستفاد می شود(۳).

وفي المسألة الخامسة والخمسين من المسائل الميافارقيات للسيد المرتضى علم الهدى رضي الله عنه: ما يجب على المؤمن إذا كان عربي النسب وتزوج امرأة علويه هاشميه؟

ص: ۷۰

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۳۹۳ ح ۴۳۸۲.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۱: ۳۶۵-۳۶۶.

۳- (۳) مختلف علامه حلی ۷: ۲۹۸-۲۹۹.

الجواب: إذا كان العربي من قبيل غير مردول في القبائل ولا مستنقص، فإن في بعض القبائل من العرب من هذه صفة، فليس بمحظور عليه نكاح الهاشميات، وإنما يكره ذلك سياسة وعاده وإن لم يكن محظوراً في الدين (١).

سند هشناد و ششم: بدان قریش بهترند از بدان مردم

من الذخائر: و عن أبي ذؤيب: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: شرار قریش خيار شرار الناس (٢).

یعنی: حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند: بدان قریش بهترند از بدان مردم.

قریب به این مضمون شریف و بیان منیف در تاریخ نگارستان در ترجمه یعقوب بن داود طهمان در مدح ذریه حضرت امیر علیه السلام وارد شده به این نحو:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیرت علی است فاضل تر

بدشان به ز مردم نیکو نیکشان از فرشته نیکوتر

سند هشناد و هفتم: امتیاز قرشی بر دیگران

عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعه، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إن قریشاً أعفّه صبر، ومن یغلّ لهم الغوائل أكبه الله لوجهه في النار يوم القيامة (٣).

حضرت خاتم النبیین علیه السلام فرمود که: بتحقیق قریش عقیفان یعنی پارسایان،

ص: ٧١

١- (١) رسائل الشریف المرتضی، جوابات المسائل المیافارقیات ١: ٣٠٠.

٢- (٢) ذخائر العقبی طبری ص ١٢.

٣- (٣) ذخائر العقبی طبری ص ١٠-١١.

و از حرام باز ایستادگان، و صاحبان صبرند، و کسی که خیانت و حیلت کند با ایشان بلاها و سختیها را به سبب کینهائی که با ایشان داشته باشد، خدای تعالی آن شخص را سرنکون در آتش جهنم اندازد در روز قیامت.

سند هشتم و هشتم: خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند

من الذخائر: عن سعد بن أبي وقاص، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من يرد هوان قریش يهينه الله (۱).

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که خواهد خواری قریش را خوار می کند او را خدای تعالی.

و در کتاب غریبین هروی و نهایت جزری در ترجمه «عشر» به عین و راء مهملتین و ثاء مثلثه در ما بین واقع است: فيه «إنّ قریشاً أهل أمانه، فمن بغاها العواثر أكبه الله لمنخريه» و یروی العواثر جمع عاثر، وهو المكان الوعث الخشن؛ لأنه يعثر فيه، وقيل: هو حفرة يحفر ليقع فيه الأسد وغيره فيصاد، يقال:

وقع فلان في عاثر شرّ إذا وقع في مهلكه، واستعير للورطه والخطه المهلكه. وأما العواثر، فهي جمع عاثر، وهي حباله الصائد، أو جمع عاثره وهي الحادثه التي تعثر بصاحبها، من قولهم «عثر بهم الزمان» إذا أخنى عليهم (۲).

و این حدیث مؤید حدیث سابق است.

و در کتاب مسند شافعی، و کتاب مجازات الآثار النبویه سید رضی صاحب نهج البلاغه، نیز این حدیث مروی و مشروح است (۳).

ص: ۷۲

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۱.

۲- (۲) نهایت ابن اثیر ۳: ۱۸۲.

۳- (۳) بحار الأنوار ۳۱: ۴۰۷.

من الذخائر: عن محمد بن إبراهيم بن الحرث التميمي: إن قتاده بن النعمان وقع في قریش، فكأنه نال منهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: مهلاً- يا قتاده لا تشتم قریشاً، فإنك لعلك ترى منهم رجلاً، أو تأتي منهم رجال تحقر عملك مع أعمالهم، وفعلك مع أفعالهم، وتنبطهم (١) إذا رأيتهم، لولا أن تطغى قریش لأخبرتها بالذي لها عند الله عز وجل (٢).

یعنی: قتاده بن نعمان در بلیه مضرت قریش واقع شده، و گمان آن است که هتک عرض ایشان نموده، و دشنام داد ایشان را، پس فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: به آهستگی و نرمی باش ای قتاده، و دشنام مده قریش را، به درستی که تو گاه باشد که بینی از ایشان مردانی، یا آن که برسی از قریش به مردانی که حقیر باشد عمل تو هرگاه ملاحظه شود با اعمال ایشان، و فعل تو با افعال ایشان، و شبیه به ایشان خود را خواهی بکنی اگر ایشان را بینی، یا منسوب سازی خود را به ایشان.

بنا بر حدیثی که ابن اثیر در نهاییه از ابن عباس روایت کرده: نحن معاشر قریش من النبط (٣).

و احتمالات مختلفی در ترجمه «وتنبطهم» جاری است که ذکرش موجب اطناب است.

به هر حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: که اگر از حد بیرون نمی رفتند

ص: ٧٣

١- (١) در ذخائر: و تغطهم.

٢- (٢) ذخائر العقبی طبری ص ١١.

٣- (٣) نهاییه ابن اثیر ٩: ٥.

قریش و مغرور نمی شدند، البتّه خبر می دادم قریش را به آنچه مر ایشان را نزد خدای تعالی هست از قرب و منزلت.

و در ذخائر به روایت دیگر نیز این حدیث مسطور است، و به جای «تطغی» «تبطر» مسطور است، به معنی مغرور شدن، و قریب به این حدیث در باب ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله سابقاً سمت ذکر یافت.

وروی الصدوق أيضاً فی علل الشرائع: عن أبيه، عن سعد، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن حماد، عن شريك، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تسبوا قريشاً، ولا تبغضوا العرب، ولا تذلوّوا الموالى.

الحدیث (۱).

و از این حدیث مستفاد می شود صریحاً عدم تجویز مذلت احدی نسبت به موالی بنی هاشم به طریق اولی، چنان چه ابن اثیر در کتاب نهاییه (۲) اشاره ای به خلاف در تجویز اخذ زکات نسبت به موالی بنی هاشم نیز در ترجمه و بیان موالی ایراد نموده است.

و مؤید این معناست آنچه روایت نموده شیخ المحدثین شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله نفسه القدوسی در باب ما یحلّ لبنی هاشم و یحرم من الزکاه، از کتاب تهذیب: یا سنده إلى زواره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: موالیهم منهم، ولا تحلّ الصدقه من الغریب لموالیهم، ولا بأس بصدقات موالیهم علیهم، ثم قال: إنه لو كان العدل ما احتاج هاشمی ولا مطلبی إلى صدقه، إن الله جعل لهم فی کتابه ما كان فيه سعتهم، ثم قال: إن الرجل إذا لم يجد شيئاً حلت له المیتة والصدقه، ولا تحلّ لأحد منهم إلا أن لا يجد شيئاً، ویكون ممن تحلّ له المیتة (۳).

ص: ۷۴

۱- (۱) علل الشرائع ص ۳۹۳ ح ۴.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۵: ۲۲۸.

۳- (۳) تهذیب شیخ طوسی ۴: ۵۹ ح ۱۵۹.

و چون از ظاهر حدیث حرمت زکات نسبت به موالی ظاهر می شود، و بعضی این حدیث را حمل به کراهت کرده اند، و بعضی بر تقیه نموده اند، و شیخ رحمه الله حمل نموده در تهذیب موالی را بر ممالیک.

و شیخ قطب الدین الراوندی نیز نقل نموده در کتاب خرائج و جرائح روایتی به این عنوان: روى أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ صَيْحٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةٍ إِذْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقًا، فَقَالَ لِلْجَارِيَةِ: انْظُرِي مَنْ هَذَا؟ فَخَرَجْتُ ثُمَّ دَخَلْتُ، فَقَالَتْ:

هَذَا عَمُّكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَذْخِلِيهِ، وَقَالَ لَنَا: ادْخُلُوا الْبَيْتَ، فَدَخَلْنَا بَيْتًا آخَرَ، فَسَمِعْنَا مِنْهُ حَسًّا ظَنَنَّا أَنَّ الدَّاحِلَ بَعْضُ نِسَائِهِ، فَلَصِقَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ.

فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمْ يَدَعْ شَيْئًا مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَالَهُ فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا، فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُنَا مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي قَطَعَ كَلَامَهُ، فَقَالَ بَعْضُنَا: لَقَدْ اسْتَقْبَلَكَ هَذَا بِشَيْءٍ مَا ظَنَنَّا أَنَّ أَحَدًا يَسْتَقْبِلُ بِهِ أَحَدًا حَتَّى لَقَدْ هَمَّ بَعْضُنَا أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِ فَيُوقِعَ بِهِ، فَقَالَ: مَهْ لَا تَدْخُلُوا فِيمَا بَيْنَنَا.

فَلَمَّا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا مَضَى طَرَقَ الْبَابَ طَارِقًا، فَقَالَ لِلْجَارِيَةِ: انْظُرِي مَنْ هَذَا؟ فَخَرَجْتُ ثُمَّ عَادْتُ، فَقَالَتْ: هَذَا عَمُّكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ لَنَا: عُودُوا إِلَى مَوْضِعِ عَمِّكُمْ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ بِشَهِيقٍ وَنَحِيبٍ وَبُكَاءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا ابْنَ أَخِي اغْفِرْ لِي غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، اصْفَحْ عَنِّي صَفَحَ اللَّهُ عَنْكَ.

فَقَالَ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، مَا الَّذِي أَحْوَجَكَ إِلَيَّ هَذَا يَا عَمُّ؟

قَالَ: إِنِّي لَمَّا آوَيْتُ إِلَى فِرَاشِي أَتَانِي رَجُلَانِ أَسْوَدَانِ غَلِيظَانِ، فَشَدَّا وَثَاقِي، ثُمَّ قَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: انْطَلِقْ بِهِ إِلَى النَّارِ، فَانْطَلَقَ بِي، فَمَرَرْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا تَرَى مَا يَفْعَلُ بِي؟ قَالَ: أَوْلَسْتَ الَّذِي أَسْمَعْتَ ابْنِي مَا أَسْمَعْتَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَعُودُ، فَأَمَرَهُ، فَخَلَّى عَنِّي، وَإِنِّي لَأَجِدُ أَلَمَ الْوَثَاقِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْصِ، قَالَ: بِمِ أَوْصِي؟ فَمَا لِي مِنْ مَالٍ، وَإِنَّ لِي عِيَالًا كَثِيرًا وَعَلَيَّ دَيْنٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَيْنُكَ عَلَيَّ، وَعِيَالُكَ إِلَيَّ، فَأَوْصَ، فَمَا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى مَاتَ، وَضَمَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِيَالَهُ إِلَيْهِ، وَقَضَى دَيْنَهُ، وَزَوَّجَ ابْنَهُ ابْنَتَهُ (۱).

و از کلام آن حضرت که فرمودند: «مه لا تدخلوا فيما بيننا» یعنی: ساکت شوید، و داخل نشوید در امری که میانه ما اهل بیت واقع شود.

پس مستفاد می شود که اگر ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به هم حرف ناشایست بگویند هر چند نسبت به ائمه علیهم السلام باشد، کسی را نمی رسد که به تقویت احدهما در میان ایشان داخل شود، و حرف ناشایست به دیگری بگوید.

و ظاهر می گردد از این حدیث که به ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله سخن بد گفتن و حرمت ایشان نداشتن خوب نیست، چنان چه در اول سند نسبت به قریش مطلقاً مذکور شد، و از منسوب نمودن آن حضرت ایشان را به خود که فرمودند: «لا تدخلوا فيما بيننا» مراتب قرب و اختصاص ایشان معلوم است.

و در روضه کلینی واقع است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، وَتَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، وَعَلِيَّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: وَقَعَ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ وَبَيْنَ وُلْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامٌ، فَبَلَغَنِي ذَلِكَ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَهَبْتُ أَتَكَلَّمُ.

فَقَالَ لِي: مَهْ لَا تَدْخُلْ فِيمَا بَيْنَنَا، فَإِنَّمَا مَثَلْنَا وَمَثَلُ بَنِي عَمَّنَا كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ لَهُ ابْنَتَانِ، فَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مِنْ رَجُلٍ زَرَّاعٍ، وَزَوَّجَ الْأُخْرَى مِنْ رَجُلٍ فَخَّارٍ، ثُمَّ زَارَهُمَا، فَبَدَأَ بِأَمْرَاهِ الزَّرَّاعِ، فَقَالَ لَهَا: كَيْفَ حَالُكُمْ؟ فَقَالَتْ: قَدْ زَرَعَ زَوْجِي زَرْعًا كَثِيرًا، فَإِنَّ أَرْسَلَ اللَّهُ السَّمَاءَ، فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَالًا، ثُمَّ مَضَى إِلَى أَمْرَاهِ الْفَخَّارِ، فَقَالَ لَهَا: كَيْفَ حَالُكُمْ؟ فَقَالَتْ: قَدْ عَمِلَ زَوْجِي فَخَارًا

ص: ۷۶

كَثِيرًا، فَإِنْ أَمْسَكَ اللَّهُ السَّمَاءَ فَنَحْنُ أَحْسَنُ بَيْنِي إِسْرَائِيلَ حَالًا، فَانصَرَفَ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهُمَا، وَكَذَلِكَ نَحْنُ (۱).

و این حدیث بعینه مفید است آنچه مقصود بود از ذکر حدیث سابق.

و ترجمه این حدیث آن است که: عبدالملک بن اعین روایت کرده که میان حضرت امام محمدباقر علیه السلام و اولاد حضرت امام حسن علیه السلام گفتگوئی واقع شد، و من بر آن اطلاع یافتم، پس به خدمت آن حضرت رفتم، و خواستم که در آن باب سخنی بگویم.

حضرت مرا منع فرمود و گفت: خود را در میان ما داخل مکن؛ زیرا حکایت ما و بنی عمّ ما مثل حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت، و یکی را به مردی داد که کسبش زراعت بود، و دیگری را به مردی فخّار داد که کوزه و سبو و امثال آن می ساخت.

پس وقتی به دیدن ایشان رفت، و اوّل زن مرد زارع را دید و پرسید که حال شما چون است؟ آن زن گفت: شوهر من زراعت بسیاری کرده، و اگر خدای تعالی باران بدهد حال ما از سایر بنی اسرائیل بهتر خواهد بود، بعد از آن به دیدن زن فخّار رفت، و پرسید که حال شما چون است؟ گفت: شوهر من از آنچه عمل اوست بسیار ساخته، اگر خدای تعالی باران را نگاه دارد حال ما از سائر بنی اسرائیل بهتر خواهد بود، پس از اینجا بیرون آمد و می گفت: خداوندا تو متکفّل حال ایشان باش، و حکایت ما نیز مثل حکایت ایشان است. انتهى.

و بعضی از مقدّسین معاصرین این روایت را در منهج الیقین ایراد، و بعد از آن ذکر نموده که از این حدیث نهایت اهتمام و مبالغه در باب استرضاء و احتراز از رنجیدن سادات ظاهر می شود؛ زیرا که با وجود آن که معارضه با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در مرتبه کفر است، هرگاه تجویز نفرمایند که دیگری

ص: ۷۷

در باب ایشان سخنی بگوید البته اهانت ایشان خصوصاً جمعی که به خلوص عقیده و صلاح ظاهر موصوف باشند جایز نخواهد بود، واجتناب ضرور است.

تم کلامه.

و گاهی که از کتب معتبرین از معاصرین و غیره در این باب امری نقل می شود، به جهت آن است که ناظرین دانند که علماء معاصرین و سلف تمام نیز این اعتقاد داشتند از شیعی و سنی، و در این معنا خلاف ننموده اند، پس مخالفت به غیر از سستی اعتقاد وجهی نخواهد داشت، و اگر غفلت باعث باشد این همه اخبار و آثار، و این همه غفلت بعید است، مصرع:

این همه غوغا و خوابت می برد

سند نودم: محبت و احسان نمودن به اهل بیت

من المناقب لابن شهر آشوب: رَوَى الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي حَبِيبِ الْبَنَاجِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ.

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ السَّرْحَسِيُّ، بِالإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبِ الْقُرَطِيِّ، قَالَ: كُنْتُ فِي جُحْفَه نَائِمًا، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: يَا فُلَانُ سِرَرْتُ بِمَا تَصْنَعُ مَعَ أَوْلَادِي فِي الدُّنْيَا، فَقُلْتُ: لَوْ تَرَكْتُهُمْ فَبِمَنْ أَصْنَعُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَا جَرَمَ تُجْزَى مِنِّي فِي الْعُقْبَى، فَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ فِيهِ تَمْرٌ صَيْحَانِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَعْطَانِي فَبُضَّهَ فِيهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ تَمْرَةً، فَتَأَوَّلْتُ ذَلِكَ أَنْ أَعِيشَ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً.

فَنَسِيْتُ ذَلِكَ، فَرَأَيْتُ يَوْمًا أَرْدِيَّامَ النَّاسِ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: أَتَى عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُهُ جَالِسًا فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ فِيهِ تَمْرٌ صَيْحَانِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَنَاوَلَنِي فَبُضَّهَ فِيهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ تَمْرَةً، فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي

مِنْهُ، فَقَالَ: لَوْ زَادَكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَزِدْنَاكَ (۱).

یعین: محمّد بن کعب قرطی گفت: که در جحفه خوابیده بودم، پس دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب، بعد از آن رفتم به خدمت آن حضرت، پس فرمود به من که: ای فلان مسرور و شاد گشته ام به سبب آنچه می کنی از احسان با اولاد من در دار دنیا، پس گفتم که: اگر ایشان را واگذارم، پس به که احسان کنم که بهتر از ایشان باشد.

پس آن حضرت فرمودند که: چون چنین است پس جزای عمل جمیل تو در عقبا بر من است، پس بود نزد حضرت طبقی که در آن خرما صیحانی بود، پس طلب کردم آن خرما را از آن حضرت، پس قبضه ای از آن خرما به من شفقت فرمودند که در آن قبضه هشت ده دانه خرما بود، پس تعبیر آن خواب را چنان کردم که زندگانی من هشت ده سال خواهد بود.

پس فراموش کردم این خواب را، پس دیدم روزی ازدحام مردم را در موضعی، سؤال کردم از مردم سبب ازدحام را، گفتند: آمده است حضرت امام رضا علیه السلام، دیدم حضرت را در آن موضعی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم نشسته، و پیش آن حضرت طبقی بود که در آن خرما صیحانی بود، طلبیدم آن خرما را از آن حضرت، پس به من داد کفی از خرما که قدر آن هشت ده دانه بود، گفتم من آن حضرت را: زیاده به من بده خرما را، پس حضرت فرمود از راه اعجاز: که اگر جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله زیاده به تو داده بود ما نیز زیاده می دادیم.

و در بعضی روایات بنا بر برخی از احتمالات و وجوب انقیاد و مزید احسان نسبت به ذریه حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر می شود، چنان چه علماء اهل سنت

ص: ۷۹

در کتب خود به آن تصریح نموده اند.

واز آن جمله این حدیث است که از صواعق نقل می شود: جاء عن الحسين كرم الله وجهه: من أطاع من ولدی واتبع کتاب الله و جبت طاعته (۱).

یعنی: حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: کسی که اطاعت نماید خدای تبارک و تعالی را از فرزندان من، و پیروی نماید کتاب خدای تعالی را، واجب است پیروی او در امور عامه دین و دنیا که مختص ائمه تسعه از ذریه حضرت امام حسین علیه السلام است، یا خصوص قضای حوایج ذریه ایشان عموماً.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خواهد کشت حسین را بدترین این امت، و هر که بیزاری جوید از فرزندان او کافر شده است به من.

و بعضی از ثقات به سند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، و با آن حضرت سخن می گفتم، که یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام داخل شد، چون نظر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر او افتاد گفت: مرحباً، و او را در بر کشید و بوسید، و فرمود که: خدا حقیر کند آنها را که شما را حقیر کردند، و خدا انتقام کشد از آنها که پدر شما را کشتند، و خدا واگذارد آنها را که شما را واگذاشتند، و خدا لعنت کند آنها را که شما را شهید کردند، و خدا یاور و ناصر شما باشد.

چه بسیار گریستند زنان بر شما، و چه بسیار به طول انجامید کریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان.

پس حضرت گریست و فرمود که: ای ابوبصیر هرگاه نظر می کنم به سوی فرزندان حسین، مرا حالتی روی می دهد که ضبط خود نمی توانم نمود، به سبب

ص: ۸۰

آنچه نسبت به پدر ایشان و ایشان کردند. الحدیث (۱).

و شك نیست که این فرزند بی واسطه نبوده است نسبت به حضرت امام حسین علیه السلام، و پر ظاهر است که این احکام علی مَرَّ الدهور والأعصار موافق حدیث شریف «انَّ کُلَّ سبب و نسب ینقطع الا سببی و نسبی» مستمر است.

و از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت کرده اند که: چون سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را به نزد یزید پلید آوردند، آن ملعون آن سر منور را در مجلس شراب حاضر می کرد، و شراب زهرمار می کرد.

روزی رسول پادشاه فرنک در مجلس او حاضر شد، و از اشراف و بزرگان ایشان بود، گفت: ای پادشاه عرب این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با این سر چکار؟ گفت: چون به نزد پادشاه خود می روم از احوال این ملک سؤال می کند، می خواهم بر حال و سرّ این سر مطلع شوم، و به او خبر دهم تا او با شما در فرح و شادی شریک باشد.

یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است، فرنکی گفت: مادر او کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا، نصرانی گفت: اف بر تو باد و بر دین تو، دین من نیکوتر است از دین تو، بدان که پدر من از فرزندان حضرت داود است، و میان من و او پدران بسیار است، و نصارا مرا تعظیم می نمایند، و خاک پای مرا برای تبرک بر می دارند، و شما فرزند پیغمبر خود را می کشید، و میان او و پیغمبر شما یک مادر بیش نیست، بد دین است دین شما.

پس با یزید گفت: آیا شنیده ای حکایت کنیسه حافر را؟ گفت: بگو تا بشنوم، نصرانی گفت: میان عثمان و چین دریائی هست که یک سال مسافت آن است، و در آن میان معموری نیست به غیر یک شهر که در میان آب واقع است، و طول

ص: ۸۱

آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است، و در روی زمین شهری از آن بزرگ تر نیست، و کافور و عنبر و یاقوت از آن شهر می آورند، و درختان ایشان عود است، و آن در دست نصارا است، و در آن شهر کنیسه های بسیار هست.

و بزرگ ترین کنایس ایشان کنیسه حافر است، و در محراب آن حقه طلائی آویخته است، و در آن حقه سیمی هست و می گویند سیم حماری است که حضرت عیسی علیه السلام بر آن سوار می شده است، و دور آن حقه را به طلا و دیبا مزین گرادنیده اند.

و در هر سال گروهی بسیار از نصارا از اطراف عالم به زیارت آن کنیسه می روند، و بر دور آن حقه طواف می کنند و آن را می بوسند، و در آنجا حاجت خود را از قاضی الحاجات طلب می نمایند، ایشان چنین رعایت می کنند سَم دراز گوش را که گمان می کنند که سَم دراز گوش حضرت عیسی علیه السلام است، و شما پسر دختر پیغمبر خود را می کشید، خدا برکت ندهد شما را در خود و دین خود.

یزید گفت: بکشید این نصرانی را که ما را در بلاد خود رسوا نکند، چون نصرانی این سخن را شنید گفت: می خواهی مرا بکشی؟ یزید گفت: بلی، نصرانی گفت: دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که گفت: ای نصرانی تو اهل بهشتی، و من تعجب کردم از سخن او، و شهادت می دهم به وحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی، پس بر جست و سر مبارک را بر سینه خود چسبانید می بوسید و می گریست تا کشته شد.

و این حکایت را سید بن طاووس در کتاب لهوف، و شیخ ابن نما در کتاب مثير الأحزان، نیز نقل فرموده اند (۱).

و ذکر السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی فی مقتله بعد ذکر شهاده

ص: ۸۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۵: ۱۴۱-۱۴۲ از لهوف ص ۱۶۹-۱۷۳ وابن نما.

الحسين عليه السلام: روى ابن لهيعة عن أبي الأسود محمد بن عبد الرحمن، قال: لقيني رأس الجالوت، فقال: واللّه إنّ بينى وبين داود لسبعين أباً، وإنّ اليهود تلقانى فتعظمنى، وأنتم ليس بين ابن نبيكم و نبيكم إلاّ أب واحد، فقتلتم ولده (١).

و از اين روايت مستفاد مى شود كه يهود تا هفتاد پست رعايت ذريّه داود عليه السلام مى نموده اند.

و ايضاً ايراد نموده در مقتل خود عند ذكره حبراً من أخبار اليهود كان حاضراً فى مجلس يزيد عليه اللعنه والعذاب الشديد، أنّه قال فى آخر كلام له: فإنّى أجد فى التوراه أنّه من قتل ذريّه نبى لا يزال ملعوناً أبداً ما بقى، ويصليه الله نار جهنّم إذا مات (٢).

و در ساير كتب مناقب مضمون مذکور به اين عنوان واقع است: روى أنّه كان فى مجلس يزيد حين ادخل على بن الحسين عليهما السلام حبر من أخبار اليهود، فقال:

من هذا الغلام يا أمير المؤمنين؟ قال: هو على بن الحسين، قال: فمن الحسين؟ قال: ابن على بن أبى طالب، قال: فمن امّه؟ قال: امّه فاطمه بنت محمّد.

فقال الحبر: يا سبحان، فهذا ابن بنت نبيكم قتلتموه فى هذه السرعة؟ بس ما خلفتموه فى ذريته، واللّه لو ترك فينا موسى بن عمران سبطاً من صلبه لظننا أنّا كنّا نعبد ممّن دون ربّنا، وأنتم إنّما فارقكم نبيكم بالأمس، فوثبتم على ابنه فقتلتموه، سواء لكم من امّه.

قال: فأمر به يزيد لعنه الله، فوجىء فى حلقة ثلاثاً، فقام الحبر وهو يقول: إن شئتم فاضربونى، وإن شئتم قتلتمونى، أو فذرونى، فإنّى أجد فى التوراه أنّ من قتل ذريّه نبى لا يزال ملعوناً أبداً ما بقى، فإذا مات يصليه الله نار جهنّم (٣).

ص: ٨٣

١- (١) بحار الأنوار ٤٥: ١٤١.

٢- (٢) بحار الأنوار ٤٥: ١٤٠.

٣- (٣) بحار الأنوار ٤٥: ١٣٩-١٤٠.

وفی مناقب ابن شهر آشوب شعر:

واخجله الاسلام من أصداده ظفروا له بمعایب ومعاثر

آل العزیز یعظمون حماره و یرون فوزاً لثمهم للحافر

وسیوفکم بدم ابن بنت نبیکم مخضوبه لرضا یزید الفاجر (۱)

و این کلام دال است بر آن که حبر که از علماء یهود است چون در تورات دیده است که قاتل ذریه نبی همیشه ملعون و مسکن او جهنم است، با وجود ظلم یزید خود را معاف نداشته و اظهار حق نموده است، یقین که علماء دین امامیه آنچه در باب ذریه رسول صلی الله علیه و آله در قرآن و حدیث دیده باشند بطریق اولی باید اظهار نمایند، بلکه بر ایشان لازم است.

كما ذکر فی روضه الکافی، فی مبحث حدیث الناس یوم القیامه: سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن خطاب بن محمّد، عن الحارث بن المغیره، قال: لقینی أبو عبدالله علیه السلام فی طریق المدینه، فقال: من ذا احارث؟ قلت: نعم، قال: أما لأحملن ذنوب سفهائکم علی علماءکم، ثم مضی فأتیته فاستأذنت علیه، فدخلت فقلت:

لقیتنی فقلت: لأحملن ذنوب سفهائکم علی علماءکم، فدخلنی من ذلك أمر عظیم، فقال: نعم ما یمنعکم إذا بلغکم عن الرجل منکم ما تکرهون وما یدخل علینا به الأذى أن تأتوه، فتؤتوه وتعذلوه وتقولوا له قولاً بلیغاً، فقلت له: جعلت فداک إذا لا یطیعون ولا یقبلون منّا، فقال: اهجرهم واجتنبوا مجالسهم (۲).

و پر ظاهر است که ایذاء اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله ایذاء آن سرور است، موافق نصّ احادیث غیر مستقصی و ازید من أن یحصی، پس موافق قوله تعالی (إِنَّمَا یُحْشَى اللّٰهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) ۳ باید علما در این امور سعی بیشتر داشته باشند.

ص: ۸۴

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱۰: ۳۹۳-۳۹۴.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۱۶۲ ح ۱۶۹.

و بنا بر حدیث روضه کافی که ایراد نموده: سهل بن زیاد، عن ابراهیم بن عقبه، عن سیابه بن ایوب، ومحمد بن الولید، وعلی بن أسباط، یرفعونه إلی امیرالمؤمنین علیه السلام، فقال: إنَّ الله یعذب السَّئِئَةَ بالسَّئَةِ: العرب بالعصیبه، والدهاقین بالکبر، والأمرء بالجور، والفقهاء بالحسد، والتجار بالخیانه، وأهل الرساتیق بالجهل(۱).

ظاهر است که باید علماء امامیه از حسد دور باشند، و خود را در دفع ایذاء اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علی الخصوص عموماً معاف ندارند، و اگر بعد مرتبه باعث اخراج مردم از نسب شوند، و این معنا باعث تکاهل در امور ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله شود، پس باید مردم هر چند از حضرت آدم علیه السلام دور شوند به آن نسبت از انسانیت و مردمی دور گردند، با وجود آن که حدیث «کُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ یَنْقَطِعُ إِلَّا سَبَبِی وَنَسَبِی» قاطع این حکم در اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله بخصوصهم هست که قطع این توهم می کند.

مؤید این مطلب است آنچه شیخ طبری در کتاب مناقب ائمه علیهم السلام در فصل امامت حضرت امیر علیه السلام ایراد نموده گفته: مسأله حسن و حسین علیهما السلام ذریه رسول الله اند صلی الله علیه و آله به نصّ قرآن که عیسی بن مریم را حق تعالی به ذریه ابراهیم خواند بأبعد مسافت میان عیسی و ابراهیم، حیث قال: (وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ - إلی قوله - وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِيَّاسَ) و اتفاق است که عیسی علیه السلام ذریه ابراهیم علیه السلام است(۲). شعر:

ص: ۸۵

۱- (۱) روضه کافی ۸: ۱۶۲-۱۶۳ ح ۱۷۰.

۲- (۲) تحفه الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار طبری ص ۸۴.

نسب رسول الله بيت قصيده اكرم به بيتاً بناه مشيد

وقال السيد مهدي بن خليفه الطبرى فى المشجره المجديه فى الأنساب الطالبية: أتى عبد الله بن عباس - رضى الله عنهما - رحم، فمست إليه برحم بعيده، فألأ-ن له، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: اعرفوا أنسابكم لتصلوا به أرحامكم، فإنه لا قرب بالرحم إذا قطعت وإن كانت قريبه، ولا بعد بها إذا وصلت وإن كانت بعيده.

وأورد فيه أيضاً: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الوصول من وصل رحماً بعيداً، والقاطع من قطع رحماً قريباً.

و از اين دو حديث نیز مستفاد مى شود كه بعد نسبت باعث عدم رعايت صلۀ مأموره نمى شود.

ورأيت فى بعض مناقب آل أبى طالب هكذا: وفى الكافى، عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال: إنَّ الرحم معلقه بالعرش تقول: اللهم صل من وصلنى، واقطع من قطعنى، وهى رحم آل محمد، وهو قول الله عزَّوجلَّ (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) ١ قال: نزلت فى رحم آل محمّد صلى الله عليه و آله، وقد يكون فى قرابتك، ثم قال: ولا تكون ممن يقول للشىء إنه فى شىء واحد (١). انتهى.

أقول: وقد سبق هذا الحديث بعينه، وذكر هنا تبعاً لما فى المناقب، پس ذكر

ص: ٨٦

١- (٢) اصول كافي ٢: ١٥١ ح ٧.

این حدیث در این مقام جهت آن است که ظاهر گردد که سالفین در باب مواصلت رحم متواصله ایراد این حدیث نموده اند.

و در مهج الدعوات تألیف سید ابن طاووس رحمه الله در حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام این عبارت وارد است: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ يَشْكُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَاطِعَهَا، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَائِيلُ كَمْ بَيْنَهُمْ؟ قَالَ: سَبْعَةٌ أَبَاءً (۱).

وفى عيون أخبار الرضا عليه السلام: عن أبي الحسن عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ يَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا، فَقُلْتُ لَهَا: كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ؟ فَقَالَتْ: نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا (۲).

قال بعض العلماء: الأقوى عندى أنّ القرابه لا حدّ لها وإن تباعدت حتّى تنتهى إلى آدم عليه السلام، لكن يتفاوت مراتبها فى القرب والبعد، فربما يكون الرجل قريباً من جهة أجنبيّاً من اخرى، كالعَمِّ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ بِالنَّسْبِ إِلَى عَمِّ الْعَمِّ، أَجْنَبِيٌّ بِالنَّسْبِ إِلَى الْأَخِ. انتهى كلامه.

وذكر ابن شهر آشوب فى معالم العلماء: إنّ زيد بن الحسين البيهقى له حليه الأشراف فى أنّ أولاد الحسين عليهما السلام أولاد النبي صلى الله عليه وآله (۳).

و ابن اثير در كتاب كامل التاريخ آورده به این عبارت كه: وفيها مات - أى:

فى سنه ثلاث وثمانين ومائه - موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب ببغداد فى حبس الرشيد، وكان سبب حبسه أنّ الرشيد اعتمر

ص: ۸۷

۱- (۱) مهج الدعوات ص ۳۶۷.

۲- (۲) عيون أخبار الرضا عليه السلام ۱: ۲۵۵ ح ۵.

۳- (۳) معالم العلماء ص ۵۱ شماره: ۳۴۳.

فى شهر رمضان من سنة تسع وسبعين ومائه، فلما عاد إلى المدينة على ساكنها السلام دخل إلى قبر النبى صلى الله عليه وآله يزوره ومعه الناس، فلما انتهى إلى القبر وقف، وقال: السلام عليك يا رسول الله يا ابن عمّ، افتخاراً على من حوله، فدنا موسى بن جعفر وقال: السلام عليك يا أبه، فتغيّر وجه الرشيد، وقال: هذا الفخر يا أبا الحسن جدّاً، ثمّ أخذه معه إلى العراق، فحبسه عند السندى بن شاهك الخ(١).

و سيد ابن طاووس حسنى حسيني در كتاب اسعاد ثمره الفؤاد على سعادته الدنيا والمعاد كفته: الفصل الحادى والستون، وليس بغريب من قوم كابروا، أو اشتبه عليهم الحال بين الله جلّ جلاله وبيت خشبه عبدوها من دونه، أو حجر أن يكابروا، أو يشتهبهم الحال بين جدّك مولانا على بن أبى طالب عليه السلام ومن تقدّمه من البشر، وما كان يحصل لهم من الأصنام ذهب ولا فضّه ولا- ولا-يه ولا- أنعام، فكيف يفارقون جدّك علياً عليه السلام وقد حصل لهم من تعطيهم، ويرجون منه ما لا يرجون من جدّك علياً عليه السلام من الآمال والأنوال، والله إنّ بقاءه إلى الوقت الذى بقى إليه صلى الله عليه وآله آيه لله جلّ جلاله يعرفه المّطلعون على تلك الأحوال(٢).

وأيضاً در آن كتاب در فصل رابع و ستين واقع است: ومما أوضح الله جلّ جلاله على يدي فى كتاب الطرائف من النصوص الصحيحة الصريحه على أبيك على بن أبى طالب صلوات الله عليه وعلى عترته بالإمامه ما لا يخفى على أهل الاستقامة، مثل قول جدّك محمّد صلوات الله وسلامه عليه على المنابر على رؤوس الأشهاد «أنى بشر يوشك أن ادعا فأجيب، وإنّى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى، اذكركم الله فى أهل بيتى».

وإنّه لما كان أهل بيته فى ذلك الوقت جماعة أنزل الله جلّ جلاله فى القرآن

ص: ٨٨

١- (١) كامل ابن اثير ٤: ٥٨-٥٩.

٢- (٢) المحجّه فى اسعاد ثمره الفؤاد، فصل: ٦١.

تعيين أهل بيته في قوله جلّ جلاله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فجمع جدّ محمد صلوات الله عليه أباك علياً وأمك فاطمه سيده نساء العالمين وأباك الحسن وعمك الحسين وهو جدك أيضاً من جهة امك ام كلثوم بنت زين العابدين عليهم السلام أجمعين، وقال: هؤلاء أهل بيتي (۱).

که در این مواضع وامثال آن با پسر خود خطاب نموده، و حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسنین - صلوات الله عليهم - را جدّ و پدر و مادر و عمّ او خوانده.

و در اصول کافی در باب ما عند الأئمة من سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، بعد از ذکر حکایت عقیق که حمار آن حضرت صلی الله علیه و آله بود، خود را در ساعت فوت آن سرور در بئر بنی حطمه انداخت تا هلاک شود، و قبر او همان چاه گردید، ایراد شده:

وروی أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: إنّ ذلك الحمار كلّ رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: بأبي أنت وأمي إنّ أبي حدّثني عن أبيه عن جدّه عن أبيه أنّه كان مع نوح في السفينه، فقام إليه نوح، فمسح على كفله، ثمّ قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيّد النبيين صلى الله عليه وآله وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار (۲). انتهى.

فليتبصر من حديث الحمار يا اولي الأبصار. شعر:

کم مباش از این حمار اندر سفینه نجات چاه اند آن جاه و عین چشمه آب حیات

هر گاه حضرت نوح محبت به جدّ حماری که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر پشت آن سوار شود داشته باشد، عجب از آن حماری است که دوستی با کسی که از پشت آن سرور متولد و جدّش او باشد نداشته باشد، و هر گاه شرافت پشت آن قدرها

ص: ۸۹

۱- (۱) المحجّه فی اسعاد ثمره الفؤاد، فصل: ۶۴.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۲۳۷.

از زمان پیش به حمار اثر کند در انسان از این نحو پستی ثقل تأثیرش نسبت بر ثقلین از امت با وجود حدیث «أولادنا أكبادنا» و «كل سب ونسب ينقطع إلا سبى ونسبى» اگر انصاف باشد از اسلام بعید است.

سند نود و یکم: فرمان برداری از قریش

من الذخائر: عن عامر بن شهر، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اسمعوا من قریش، ودعوا فعلهم (۱).

یعنی: عامر بن شهر گفت: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود: بشنوید از قریش، وواگذارید افعال ایشان را، یعنی: ملامت ایشان در افعال ایشان مکنید.

سند نود و دوم: صاحب امر و اختیار قریش اند

من العمده: وبالاسناد المقدم، قال: وأخبرنا عبد الله، أخبرنا السراج، حدثنا إبراهيم بن عبد الرحيم، حدثنا موسى بن داود، وخالد بن خدّاش، قالوا: حدثنا مسكين بن عبدالعزيز، عن بشار بن سلامه، عن أبي برده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الأمراء من قریش، الأمراء من قریش، الأمراء من قریش، لي عليهم حقّ، ولهم عليكم حقّ، ما حكموا فعدلوا، واسترحموا فرحموا، وعاهدوا فوفوا، زاد خالد: فمن لم يفعل ذلك، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين (۲).

یعنی: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند سه مرتبه این را که: صاحب امر و اختیار قریش اند، مرا بر ایشان حقّ است، و مر ایشان را بر شما حقّ است، مادام

ص: ۹۰

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۳.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۴۱۹ ح ۸۶۹.

که حکم نمایند پس عدالت نمایند، و چون طلب رحم از ایشان کرده شود رحم کنند، و عهدی که کرده اند وفا نمایند.

و زیاد نموده است خالد که یکی از روات این حدیث است این را که: کسی که نکند آنچه مذکور شد از اداء حق ایشان، پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه.

و این مثل حدیث سابق است دالّ است بر فضیلت قریش، كما ذكر في كتاب سيادة الأشراف: اختار تعالى ذكره من جرائم الأمم العرب، ثم منها قریشاً، وفيه يقول الفرزدق:

فأصبحوا قد أعاد الله نعمتهم إذ هم قریش و إذ ما مثلهم بشر

ثم اختار من قریش هاشماً قریش خیار بنی آدم

وخیر قریش بنو هاشم

وقد روى الأصحاب عنهم: أنّ الله اختار العرب من سائر الأمم، واختار من العرب قریشاً، واختار من قریش بنی هاشم وبنی المطلب، إلى أن تمسك به بعض الناس في أنّ غير العربی والقرشی والهاشمی لا يكون كفواً للعربيه والقرشيه والهاشميه.

ويؤمى إليه ما في العيون الرضويه عنهم عليهم السلام: نحن أهل بيت لا- تحلّ لنا الصدقه، وأمرنا بإسباغ الوضوء، وأن لا ننزى حماراً على عتيقه(۱).

و ترجمه این حدیث سابقاً مذکور شد.

ص: ۹۱

وروی صاحب جامع الأصول عن الترمذی: یأسنادہ عن عمرو بن العاص، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قریش ولاء الناس فی الخیر والشرّ إلى یوم القیامه (۱).

یعنی: آن سرور ثقلین فرموده است که: قریش صاحب اختیارند در خیر و شرّ ناس تا روز قیامت، یا آن که اشرار و اخیار ایشان در این دو امر والی اند، پس ایشان بر جمیع مردم در همه مراتب تقدّم دارند.

و بعضی از ظرفاء سادات احتمال می دادند که فرض دیه شرعاً چهل درهم که دو هزار و پانصد و بیست دینار عجمی است، جهت جنایت بر کلب سلوقی عربی که به فارسی مشهور است به تازی، و اکثر آنها معلّم است، و به مراتب احسن است از آن کلب هراش اهل بیت نبوّت، چنان چه به مراتب احسن است از کلب اصحاب کهف، از جمله مؤیدات شرافت ادنی متعلّقان این سلسله علیه علویه می توانند شد.

و فرض دیه از جهت سایر کلاب، مثل کلب صید و کلب غنم و کلب حائط و کلب زرع، معارضه و مقاومت با کلب سلوقی یمنی که عربی است، و وصف معلّمین از آن در قرآن مجید وارد است به این نحو (مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَ نَهْنَنًا مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ) ۲ نمی تواند نمود، به اعتبار اشتراک آنها در انتفاع میان عرب و عجم در جمیع اماکن و بلاد.

قال آیه الله العلامة فی التحریر: لو أتلف كلب الصيد، فعليه أربعون درهماً، والشيخ خصّه بالسلوقی، وهو منسوب إلى قریه باليمن، يقال لها: السلوقی.

وفی کلب الغنم كبش، وقيل: عشرون درهماً، وهي رواية ابن فضال عن بعض

ص: ۹۲

أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام، وهي أشهر، والأولى أصح طريقاً. وفي كلب الحائط عشرون درهماً، وفي كلب الزرع قفيز من برّ، ولا قيمه لغير ذلك من الكلاب وغيرها، ولا يضمن قاتلها شيئاً (١). شعر:

گر سگ نفس سگیت نکند معلوم است آنچه مقصود ز تحریر در این مرقوم است

وفي كتاب حياه الحيوان: نقلاً من تاريخ نيسابور، روى ياسناده عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لمّا أراد الله أن يخلق الخيل، قال لريح الجنوب: إننى خالق منك خلقاً أجعله عزّاً لأوليائى، ومذلّه لأعدائى، وجمالاً لأهل طاعتى، فقالت الريح: اخلق يا ربّ، فقبض منها قبضه، فخلق منها فرساً، وقال:

خلقتك عربياً (٢).

پس موافق حدیث ایضاً اسب عربی نیز مدوح است.

واز کلام معتبرین معبرین ظاهر می شود که منامات سادات، سادات منامات است، به اعتبار کرامات و مقامات ایشان.

ففى الباب الأربعين من كتاب البشاره والنداره فى تعبير الرؤيا: فإن رأى هاشمى أو عربى أنّه يختم بخاتم الخليفة أصاب ولايه جليله، وإن كان من الموالى، فإنّه يموت أبوه ويخلفه، وإن لم يكن له أب، فإنّه ينقلب أمره إلى خلاف مراده. انتهى.

وفي موضع آخر منه: لحم الفرخ المشوى مال فى تعب، فإن رأى كأنه يأكله نياً، فقليل: إنّه يغتاب أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، أو غيره من أفاضل الناس.

و از این حکایت ثانی ایضاً مستفاد می شود که معبرین نیز در عالم خیال و مثال و معنا ایشان را تفوق داده اند.

ص: ٩٣

١- (١) تحرير علامه حلى ٥: ٦٣٣.

٢- (٢) بحار الأنوار ٦٤: ١٥٦ ح ٧ از حیات الحيوان.

قال الشيخ الجليل القدر الكراچكى تلميذ الشيخ المفيد رحمهما الله تعالى في كتابه معدن الجواهر: روى عن ابن عباس رضى الله عنه، قال: إنَّ الله تعالى جعل الحلم عشرة أجزاء، تسعه منها في قريش، وواحدة في سائر الناس، وجعل الكرم عشرة أجزاء، فتسعه منها في العرب، وواحدة في سائر الناس، وجعل النكاح عشرة أجزاء، فتسعه منها في العرب، وواحدة في سائر الناس (١). انتهى مختصراً.

وقال محمود النيشابورى في تفسير سوره الواقعة من تفسيره المسمّى بإيجاز البيان في تفسير القرآن: قوله تعالى «عرباً» العروب الحسنه التبعل، الفطنه بمراد الزوج كفطنه العرب، وفي الحديث «جهاد المرأه حسن التبعل».

وفي كتاب الآداب ومكارم الأخلاق للشيخ أبو القاسم على بن أحمد الكوفى المذكور اسمه في كتب الرجال: إنَّه يقال: إنَّ الفطنه والدهاء في العرب أنَّ الخبث والاحتيال في العجم.

وفيه أيضاً: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: المؤمن كيس فطن (٢). والمؤمن ينظر بنور الله (٣).

و از آنچه مرقوم شد مدح قريش مستفاد می شود.

ومن الذخائر: عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: أعطى الله عزوجل بنى عبد

ص: ٩٤

١- (١) معدن الجواهر ص ٢٠٤-٢٠٥ ح ٢٩٩.

٢- (٢) جامع الأخبار ص ٢١٧ ح ٥٣٨.

٣- (٣) بحار الأنوار ٧: ٣٢٣.

المطلب سبعاً: الصباحة، والفصاحة، والسماحة، والشجاعة، والحلم، والعلم، وحب النساء(١).

يعنى: ابن عباس گفت موافق آنچه از مخبر صادق شنیده است که: بخشیده است خدای عزوجل اولاد عبدالمطلب را هفت چیز: خوب روئی یا روشنائی، وفصاحت، وجوان مردی، و کرم، و شجاعت، و حلم، و علم، و دوست داشتن زنان ایشان را، یا ایشان زنان را.

وقال المطهر في باب العطايا من شرحه على المصايح: قوله «لقد هممت أن لا أقبل الهدية إلا من قوم في طباعهم كرم لا يمتنون بما أعطوا، ولا يتوقعون عوضاً، بل يعدون ما أعطوه منه وفضلاً من قابل عطيتهم على أنفسهم.

وقال السيد المرتضى في باب الجوابات الحاضره المستحسنه التي يسميها قوم المسكته من كتابه الغرر والدرر: وقيل أحسن الناس جواباً وأحضرهم قريش، ثم العرب، وإن الموالى تأتي أجوبتها بعد لاي وفكره ورويّه، وقد مدح الجواب الحاضر بكل لسان.

وقال معاوية بن أبي سفيان لعقيل بن أبي طالب، وكان جيد الجواب حاضره: ان فيكم لشبقاً يا بني هاشم، فقال: هو منا في الرجال، ومنكم في النساء.

مؤيد جيد جواب بودن جواب ایشان می تواند شد، ما هو في كتاب العرايس، تصنيف أبي الحسن محمد بن القاسم الفارسي العامي من مشاهير تلامذه الصدوق، بإسناده إلى ابن سيرين، عن أبي العجفا، قال: قال عمر بن الخطاب: لا تغلوا صداق النساء، فإنها لو كانت مكرمه في الدين أو تقوى عند الله، كان أولاكم بها محمد صلى الله عليه وآله، ما تزوج ابنه من بناته، ولا تزوج امرأه من نسائه بأفضل من اثني عشر أوقيه.

ص: ٩٥

قال: فقامت امرأه من قريش، فقالت: يعطينا الله وتمنعنا يا أمير المؤمنين، أوليس الله تعالى يقول: (وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا) ١ فقال عمر:

كل أفقه من عمر (١).

وقال ابن خلكان في تاريخه: إنَّ أبا الفتح ابن جني ذكر في بعض مجاميعه أنَّ الشريف الرضى أخو المرتضى احضر الى ابن السيرافى النحوى، وهو طفل جدًّا لم يبلغ عمره عشر سنين، فلقنه النحو، وقدمه فى الحلقة، فذاكره بشيء من الإعراب على عادة التعليم، فقال له: إذا قلنا رأيت عمر، فما علامه النصب فى عمر؟ فقال له الرضى: بغض على، فعجب السيرافى والحاضرون من حدّه خاطره (٢).

وقال ابن شهر آشوب فى مناقبه: فى العقد: أنَّ مروان بن الحكم قال للحسن بن على عليهما السلام بين يدي معاويه: أسرع الشيب إلى شاربك يا حسن، ويقال: إنَّ ذلك من الخرق، فقال عليه السلام: ليس ما بلغك، ولكننا معشر بنى هاشم طيبه أفواهنا، عذبه شفاهنا، فنساؤنا يقبلن علينا بأنفاسهنّ، وأنتم معشر بنى اميه فيكم بخر شديد، فنساؤكم يصرفن أفواهنّ وأنفاسهنّ إلى أصداعكم، فإنما يشيب منكم موضع العذار من أجل ذلك.

قال مروان بن الحكم: أما أن فيكم يا بنى هاشم خصله سوء، قال: وما هي؟ قال:

الغلمه، قال: أجل نزع من نساينا ووضعت فى رجائنا، ونزعت الغلمه من رجالكم ووضعت فى نسايتكم، فما قام لأمويه إلا هاشمى. الحديث (٣).

وروى الصدوق فى باب النوادر بعد باب المتعه من الفقيه: عن محمّد بن مسلم،

ص: ٩٤

١- (٢) شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ١: ١٨١.

٢- (٣) وفيات الأعيان ابن خلكان ٤: ٤١٦.

٣- (٤) مناقب ابن شهر آشوب ٩: ١٧٠-١٧١.

عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إنَّ الله تعالى خلق الشهوه عشرة أجزاء، تسعه في الرجال، وواحدة في النساء، وذلك لبني هاشم وشيعتهم، وفي نساء بني أميه وشيعتهم الشهوه عشرة أجزاء، في النساء تسعه، وفي الرجال واحده (١).

و مفاد این دو حدیث منتج هر یک از حلین سابقین از محبت طرفین می تواند بود.

و ايضاً صدوق در کتاب خصال در ابواب العشره روايت کرده است، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الله تبارك وتعالى جعل الشهوه عشرة أجزاء، تسعه منها في النساء، وواحدة في الرجال، ولولا ما جعل الله عزوجل فيهن من أجزاء الحياء على قدر أجزاء الشهوه، لكان لكل رجل تسع نسوه متعلقات به (٢).

و توفيق بين الحديثين بنا بر حمل عام بر خاص ممکن است، به این نحو که حدیث خصال در خصال بنی امیه باشد، لیکن بنا بر منطوق این حدیث ظاهر می گردد که شهوت ده جزء است، نه عدد در نساء، و واحدی در رجال، و اگر نه می گردانید خدای عزوجل حیا به قدر اجزاء شهوت بتحقیق که به هر مردی نه زن متعلق و جمع می شد.

و موافق استدلال و مفهوم آن عکس مستفاد می شود، به جهت آن که چون به هر زنی نه شهوت عطا شده، پس بایست یک زن به نه مرد متعلق شود.

و فحول علما در حل این حدیث هر یک معنی بکری و موافق قریحه خود در ازاله اشکال فکری فرموده اند از جهت تطبیق معنی حدیث.

پس بعضی صورت مسطوره را در مجلس خاصی فرض نموده که نه زن و نه مرد بوده باشند در آن، و هر یک از زنان خواهند خود را به نه مرد برسانند تا

ص: ٩٧

١- (١) من لا يحضره الفقيه ٣: ٤٦٧ ح ٤٦٢٠.

٢- (٢) خصال شيخ صدوق ص ٤٣٨ ح ٢٨.

تعلق هر یک از نساء به نه مرد متحقق شود.

و بعضی تسع را به ضمّ تاء منقطه خوانده اند از جهت حصول این معنا.

و ممکن است که معنی حدیث این باشد که اگر حیا مانع نمی شد در وقت مقاربت و مقارنت زنان را، پس بنا بر نه شهوت از نساء و یکی از مردان صورت حال به منزله آن بود، که نه زن به یک مرد متعلق شده باشند، که تشبیه از قبیل زید اسد باشد بدون تکلیف فرض مجلس خاصی که سابقاً مرقوم شد.

و این حل به خاطر مؤلف این کتاب رسیده، و حلّ اوّل حلّی است که سالفین نموده اند.

چنان چه بعضی از فضلا این حدیث را مذکور نمودند، و فوراً به خاطر داعی آنچه مذکور شد رسید، خواستم عرض کنم، آن فاضل گفت: حدیث بسیار مشکلی را چنین آسان حل نموده اید، داعی ساکت شد، از ایشان سؤال حلّش نمودم، بیان حلّش که مذکور شد فرمودند و رفتند، کمترین در حال حلّ خود تأمل نمودم بهتر بود.

روز دیگر در مجلس آن فاضل و علامی ملاً محمّد باقر مجلسی بر خوردند، داعی این حدیث را از علامی سؤال نمودم، آن فاضل گفتند: ما غلط گفتیم که از ایشان سؤال نمودید، آخر گفتم: که حلّی که داعی را به خاطر رسیده بود بهتر بود می خواستم مشخص کنم که آیا ایشان به نحو شما حل می فرمایند یا به آنچه به خاطر داعی رسیده، یا به نحو دیگر می گویند.

حاصل آن که بعد از سؤال تأمل نمودند، و به طریق آن فاضل که در مجلس خاص نه مرد و نه زن باشند، و به مراتب مرقومه حل نمودند، آخر الأمر داعی این حلّ دوّم را اولاً به خاطر رسیده بود گفتم، علامی بسیار تحسین نمودند و گفتند: حلّش همین است، و آنچه ما گفتیم حلّ سابقین بود، لیکن اشتباه شده این

حل بهتر است و تکلف ندارد مثل آن حل، و سخنها در تحسین این نمودند، و به مراتب چند کشید که گفتنش ضرور نیست که باعث توهمی می شود.

و از قبیل است آن که روزی مرحمت و غفران پناه فضائل آثار، علامی ملا محمد شفیع خلف ملا محمد علی استرآبادی رحمهما الله تعالی نزد داعی آمدند و گفتند: حدیثی دارقطنی که از اهل سنت است نقل نموده، و مضمون آن حدیث این است، چون عبارت آن را خواندند، گفتند: بر من مشکل شده.

والحال بیانش آنچه در خاطرمان مانده این است، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: که اگر حضرت فاطمه علیها السلام به حد نصاب قطع ید سرقت نماید قطع ید او خواهم نمود، حضرت فاطمه علیها السلام دل گیر شد، بعد از آن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف نزول یافت، که اگر تو شرک بورزی حبط عملت می شود، البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله دل گیر شد، بعد از این معنا این آیه شرف نزول یافت که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) بعد از این معنا هر دو خوشحال شدند، آیا سبب شادمانی ایشان بعد از نزول این آیه چه باشد؟ و چه ربط است آن را بر شادمانی؟

داعی را فوراً با عدم استماع این حدیث سابقاً که الحال نیز اصل عبارت این حدیث در نظر نیست، و کتابی که این حدیث در آن هست در دست نیست، به خاطر رسید که آیه تنبیه بر این شاید بوده باشد که بعنوان شرطیه این نحو مخاطبه و مکالمه غمی ندارد نسبت به خود در این مقام شریک قرار داده ام تعلیق محال بر محال است، و من هم با شما بعنوان شرطیه شریکم، لهذا ایشان خوشحال شدند.

بعد از آن که مشار الیه از داعی این را شنید او نیز خوشحال شد، و گفت: مرا از فکر خلاصی نمودید، و تحسین بسیار نمود، و گفت فوراً به خاطر شما عجب

رسید «ذَرِيه بعضها من بعض» داعی گفتم: عجیبی نیست در این ویرانه گاهی چیزگی یافت می شود. شعر:

حال درویش همان به که پریشان باشد پر شود خانه ز خورشید چه ویران باشد

بعد از چندی که کلام سابق ترمیم شده بود، و کتاب به دست آمد عبارت حدیث به این نحو بود که قلمی شده از مناقب شهر آشوب: روی الدارقطنی أنه اتى سارق إلى النبي صلى الله عليه و آله، فأقرّ بما تبلغ النصاب، فأمر النبي صلى الله عليه و آله بقطع يده، فقال:

قدّمتهما فى الإسلام وتأمّر بقطعهما، فقال صلى الله عليه و آله: ولو كان فاطمه، فحزنت فاطمه عليها السلام، فنزل (لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) ۱ فحزن النبي صلى الله عليه و آله، فنزل (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) ۲.

و مؤید این حل این است که بعض نسخ واقع شده در آخر که «فسراً».

و بعضی این حدیث شهوت را که مذکور شد، احتمال قلب نیز داده اند، از بابت کریمه (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ) ۳ چنان چه در باب نساء بنی امیه و رجال ایشان علیهم لعاین الله مناسب است.

وفى باب فضل نساء قریش من کتاب النکاح من الکافی: علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خير نساء ركب الرجال نساء قریش، أحناه على ولد، وخيرهن لزوج (۱).

ص: ۱۰۰

عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن غير واحد، عن زياد القندي، عن أبي وكيع، عن أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير نساءكم نساء قريش، أطفهنّ بأزواجهنّ، وأرحمهنّ بأولادهنّ، المجون لزوجها، الحصان لغيره، قلنا: وما المجون؟ قال: التي لا تمنع (١).

أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام، قال: خطب النبي صلى الله عليه وآله أمّ هانئ بنت أبي طالب، فقالت: يا رسول الله إنني مصابه في حجرى أيتام، ولا يصلح لك إلاّ امرأه فارغه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما ركب الإبل مثل نساء قريش أحناه على ولد، ولا أرعى على زوج في ذات يديه (٢).

وفي النهاية الأثيرية أيضاً بهذه العبارة: ومنه الحديث الآخر في نساء قريش «أحناه على ولد، وأرعاها على زوج» إنّما وُحِدَ الضمير وأمثاله ذهاباً إلى المعنى، تقديره: أحنا من وجد أو خلق، أو من هناك، ومقله قوله «أحسن الناس وجهاً، وأحسنه خلقاً» يريد أحسنهم خلقاً، وهو كثير في العربية (٣).

ص: ١٠١

١- (١) فروع كافي ٥: ٣٢٦ ح ٢.

٢- (٢) فروع كافي ٥: ٣٢٦-٣٢٧ ح ٣.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ١: ٤٥٤.

سند نود و چهارم: مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند

من الذخائر: عن السدی فی قوله تعالی (أولی الأیدی و الأبصار) ۱ قال: هم بنو عبدالمطلب (۱).

یعنی: سدی گفت: مراد از «أولی الأیدی والأبصار» در قول خدای تعالی فرزندان عبدالمطلب اند.

یعنی ایشان صاحبان دستها و دیده‌ها اند، یعنی: صاحب اعمال شریعت و معارف الهی اند، اعمال بدنی را با علوم یقینی قلبی جمع کرده اند، و یا آن که خداوندان نعمتهاوند بر بندگان، به جهت آن که ایشان را به خوان احسان ایمان می خوانند، و ارباب عقول صافیه وافهام زاکیه اند.

و در حدیث وارد است که: إنا معاشر بنی عبدالمطلب سادات أهل الجنة (۲).

به درستی که ما جماعت عبدالمطلب بزرگان و بهتران اهل بهشتیم.

و به روایت دیگر وارد است که: انا بنو عبدالمطلب سادات الناس.

به درستی که ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان خلاق و مردمانیم.

ص: ۱۰۲

۱- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۶.

۲- (۳) ذخائر العقبی طبری ص ۱۵.

علامه حلی رحمه الله در کتاب تذکره الفقهاء در مبحث وصیت ایراد نموده: قال عمر يوماً: إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله شجره نبتت في كبا، أي: في مزبله، وعني بذلك رذاله أهله، فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك، فاشتد غيظه، ثم نادى الصلاه جامعه، فحضر المسلمون بأسرهم.

فصعد رسول الله صلى الله عليه و آله المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، وقال: أيها الناس ليقيم كل منكم ينتسب إلى أبيه حتى اعرفه (١) نسبه، فقام إليه شخص من الجماعه، وقال: يا رسول الله أنا فلان بن فلان، فقال: صدقت، ثم قام آخر فقال: يا رسول الله أنا فلان بن فلان، فقال: لست لفلان وإنما أنت لفلان، وانتحلكت فلان بن فلان فقعد خجلاً.

ثم لم يقيم أحد، فأمر عليه السلام بالقيام والانتساب مره واثنين، فلم يقيم أحد، فقال:

أين الساب لأهل بيتي ليقم إلي وينتسب إلى أبيه، فقام عمر فقال: يا رسول الله اعف عنا عفى الله عنك، اغفر لنا غفر الله لك، احلم عنا أحلم الله عنك، وكان رسول الله صلى الله عليه و آله كثير الحياء، فقال: إذا كان يوم القيامة سجدت سجده لا أرفع رأسي حتى لا يبقى أحد من بني عبدالمطلب إلا دخل الجنة (٢).

يعنى: عمر گفت روزی: بتحقیق که رسول الله صلى الله عليه و آله شجره ای است که روئیده در میان مزبله، و از این اراده نموده بود رذالت اهل پیغمبر را صلى الله عليه و آله، پس شنید رسول الله صلى الله عليه و آله این کلام را، و شدید شد غضب آن حضرت، و بعد از آن ندا نمود که «الصلاه جامعه» و این کلامی بود که در وقت اراده جمعیت مردم

ص: ۱۰۳

۱- (۱) در تذکره: أعرف.

۲- (۲) تذکره الفقهاء علامه حلی ۱۴۲:۲۱.

می فرمودند، پس حاضر شدند مسلمانان همه.

پس بالا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر، و حمد و ثناء الهی بجای آورد و گفت:

ای مردمان باید بر خیزد کلّ واحد از شما، و حال آن که منسوب سازد خود را به پدر خود، تا آن که بشناسانم نسب او را به او.

پس بر خواست به سوی آن حضرت شخصی از آن جماعت و گفت: یا رسول الله من فلان پسر فلانم، فرمود آن حضرت: که راست گفتی، پس شخصی دیگر بر خواست و گفت: یا رسول الله من فلان پسر فلانم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که نیستی تو پسر فلان، بتحقیق که تو پسر فلان کسی، و به خود تو را نسبت داد فلان بن فلان بعنوان غلط، پس نشست آن مرد شرمنده و خجل، بعد از آن بر نخواست کسی.

پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بر خواستن و خود را به پدران منسوب نمودن، یک مرتبه و دو مرتبه، و امر به این معنا نمود مکرر، پس بر نخواست کسی از ایشان.

بعد از آن فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله که: کجاست آن که دشنام دهنده است مرا، باید برخیزد نزد من و خود را منسوب به پدر خود سازد تا بگویم پدرش را، پس بر خواست عمر و گفت: یا رسول الله عفو کن از ما، عفو کند خدای تعالی از تو، بیخس ما را بیخشد خدای تعالی تو را، حلم کن بدی ما را حلم کند خدای تعالی از تو، و بود رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار صاحب حیا، پس فرمود آن حضرت: چون روز قیامت می شود سجده کنم پروردگار خود سجده ای را که سر بر ندارم، تا آن که نمازند احدی از اولاد عبدالمطلب مگر آن که داخل بهشت شود.

مضمون این حدیث شریف که در باب عمر است به طریق و انحاء مختلفه وارد است.

و از آنچه علی بن ابراهیم و علامه - رحمهما الله تعالی - نقل نموده اند به نحوی که در سند شصت و دوم، و در این سند مرقوم شده، مستفاد می شود که اهانت و عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت با عمر در خبث ولادت توأم بودن است، چنان چه من بعد در باب ثالث این کتاب مرقوم می شود این معنا صریحاً.

و پر ظاهر است که ایمان ظاهر کسی را که طیب ولادت ذاتی نداشته باشد طاهر معنوی نمی کند، لیکن چون اظهار فسق فسق دیگر است، اظهار این عداوت معنوی باعث ظهور خبث ولادت باطنی مسطور است.

پس اگر در قلب احدی عیاداً بالله عداوت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده باشد، در کتمان آن کوشیدن، و خود را در معرض این معنا در نیاوردن، و عیب خود را پوشیدن اولاست.

و چون این حدیث دالّ بر لزوم محبت اقارب، و تکریم بنی عبدالمطلب است مطلقاً، و دالّ است بر این که ایذاء ایشان ایذاء آن حضرت است، چنان چه در حدیث مسطور وارد است «فاشتدّ غیظه» و یقین که تا کسی از امری زیاده متضرّر و متأذی نشود صاحب غیظ شدید نمی شود.

و معلوم است که ایذاء آن حضرت ایذاء خداست، و منشأ غیظ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله سخنی بود که نسبت به اقرباء آن سرور از آن مرد صادر شده بود، فعلی هذا اگر ایذاء اقارب زیاده از اندازه سخن باشد، به طریق مفهوم اولی موجب زیادتی آزار آن سرور دین خواهد بود.

پس از آیات و احادیث مستفاد می شود لزوم محبت و تکریم بنی هاشم مطلقاً، لیکن از احادیثی که وارد است که حسنه و سیئه ایشان دو چندان، و اگر احدی از ایشان قائل به امامت ائمه معصومین علیهم السلام نباشد تبری از او لازم است، چنان چه من بعد بفضل الله تعالی تزیاید سیئه و حسنه در ذکر اعتقادات ابن بابویه رحمه الله علیه معلوم می شود، و مسطور می گردد که حضرت صادق علیه السلام در حین

بیان مطمر فرمودند: فمن خالفكم وجازه فابروا منه، وإن كان علویاً فاطمياً (۱).

و از حدیث حمران نیز که حضرت صادق علیه السلام خطاب به حمران فرمود که:

فمن خالفك في هذا الأمر فهو زنديق، فقال حمران: وإن كان علویاً فاطمياً، فقال أبو عبد الله عليه السلام: وإن كان محمدياً علویاً فاطمياً (۲).

و از حدیث اصمعی که حضرت سید الساجدین علیه السلام در جواب سؤال او فرمودند: یا اصمعی إن الله تعالى خلق الجنة لمن أطاعه ولو كان عبداً حبشياً، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شريفاً قرشياً (۳).

که مفصلاً با ترجمه در خاتمه مسطور می شود، مستفاد می گردد که ایشان بدون عبادت الهی و ایمان به جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله مذموم و مطرودند.

مصراع:

بندگی باید پیمبر زادگی منظور نیست

و آیه کریمه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) مؤید این است که نسب بدون عبادت باعث زیادتی مراتب اخروی نمی شود، هرچند کلام معجز نظام که فرمودند: وإن كان محمدياً علویاً فاطمياً. به لفظ «إن» وصلی، و فرد خفی دلیلی است جلی بر علو صلحاء این طبقه علیه، و طلحاء این سلسله علویه، و خارج از موضوع مسأله نیست.

و این نیز ثابت است که تا به مرتبه لزوم تبری از ایشان نرسیده باشد، چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد، موافق حدیث سلیمان بن جعفر که حضرت امام

ص: ۱۰۶

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۲۱۳ ح ۲.

۲- (۲) معانی الأخبار ص ۲۱۳ ح ۱.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۸۲:۴۶ از مناقب ابن شهر آشوب.

رضا علیه السلام فرمودند: که هر گاه ایشان به امر امامت قائل باشند مانند مردم دیگر نخواهند بود، و داخل حدیث «الصالحون لله والطالحون لی» خواهند بود، و عوض اجر نبوت محبت ایشان لازم است، و توفیق ایمان ایشان قبل از موت به نص و حدیث و آیه (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) ۱ حکم به اتقی بودن ایشان می کند.

و ابن حجر در کتاب صواعق ایراد نموده: که فساق اهل بیت را به افعال ایشان بد باید بود نه به ذاتشان، به جهت آن که بضعه ای یعنی پاره ای از تن پیغمبرند صلی الله علیه و آله.

و ممکن است که مفید این معنا باشد آنچه در نهج البلاغه از حضرت سید الوصیین و امام المتّقین و امیر المؤمنین علیه السلام وارد است: واعلم أنّ لكلّ ظاهر باطناً علی مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه، وما خبث ظاهره خبث باطنه، وقد قال الرسول الصادق صلی الله علیه و آله: إنّ الله يحبّ العبد ویبغض عمله، ویحبّ العمل ویبغض بدنه.

واعلم أنّ لكلّ عمل نباتاً، وكلّ نبات لا غنی به عن المیاه، والمیاه مختلفه، فما طاب سقیه طاب غرسه، وحلّت ثمرته، وما خبث سقیه خبث غرسه وأمرت ثمرته (۱).

و کیفیت استدلال به این وجه می تواند بود که: از برای هر ظاهری باطنی موافق و مثل آن متحقّق است، و خوبی آن ظاهر دالّ است بر خوبی باطن، و خبث ظاهر دالّ است بر خبث باطن، پس ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله که خوبی تولّد ایشان از ائمه اطهار علیهم السلام و عدم خبث ولادت، موافق نص حدیث چنان چه در سند چهل و نهم مسطور شد، در ایشان ظهور دارد، باید موافق باطن و اعتقاد نیز ایشان خوب و حق باشند، و توفیق توبه از ذنوب هر چند زمان قلیلی پیش از

ص: ۱۰۷

موت باشد برای ایشان متحقق شود، به نحوی که در سند پنجم موافق آیه شریفه و حدیث ائمه علیهم السلام سمت ذکر یافت، بلکه این مرتبه از برای محبتین ایشان نیز چنان چه در روایت سید حمیری که سابقاً مرقوم شد خواهد بود.

پس خوبی ظاهری ذریه مشعر است به خوبی باطنی، و اعتقاد حق و خیریت عاقبت ایشان، و هر که خبث باطن و حرام زادگی تولد ظاهر در او باشد، البته خلل در اعتقاد و عدم توفیق توبه و سوء عاقبت نسبت به او متحقق است.

پس در این صورت این معنا موافق است با آنچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْعَبْدَ وَيَبْغِضُ عَمَلَهُ. به این معنا که خدای تعالی محبّ عبد است، یعنی: جمعی را که طیب ولادت ظاهری باشد، ایشان را خدای تعالی به جهت خوبی عاقبت دوست می دارد، و بغض به اعمال بد ایشان دارد، مثل ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، و عکس مقدم موجب عکس تالی است.

یعنی: دوست می دارد اعمال حسنه جمعی را که خبث ولادت و حرام زادگی داشته باشند، و بدون توبه و ایمان از دنیا بیرون روند، و بغض دارد با بدن و به شخص ایشان به جهت بدی عاقبت و عدم ایمان ایشان مثل اعداء اهل بیت علیهم السلام، و ما بقی حدیث مؤید این حل می تواند شد.

وفی کتاب فوائد العلماء وفرائد الحكماء: كان بعض فقهاء الجمهور ومشايخهم يقول: إِنَّ الذَّرِيَّةَ الْفَاطِمِيَّةَ عِنْدِي كُلَّهْمُ كَالْكِتَابِ الْعَزِيزِ يَجِبُ إِكْرَامُهُمْ وَاحْتِرَامُهُمْ، وَرَفْعُهُمْ عَلَى الرَّؤُوسِ، فَالصَّالِحُ مِنْهُمْ كَالْآيَةِ الْمَحْكَمَةِ تَحْمِلُ عَلَى الرَّؤُوسِ وَيَعْمَلُ بِهَا، وَالَّذِي لَا يَكُونُ صَالِحاً مِنْهُمْ كَالْآيَةِ الْمَنْسُوخَةِ تَكْرُمُ وَيَحْمِلُ عَلَى الرَّؤُوسِ لَا يَتَّبِعُ وَلَا يَقْتَدِي بِهِ.

فوالله ما نرجوا الخير في الدنيا والآخرة إلا بفضل الله تعالى ورحمته ومحبته ومحبته رسوله وآله عليهم السلام، وليس لنا عمل نرجوه سوى ذلك.

وفی بعض الكتب العامه: إِنَّ الشَّرِيفَ يَجِبُ مَحَبَّتُهُ وَإِنْ كَانَ رَافِضِيًّا، لِأَنَّ

الشيخين لا يؤاخذانه بذلك، وفي آخر الأمر يرجع إلى الحق، وإن سرق الشريف يقطع يده، وتقبل اليد المقطوعه، ولا تقطع يده از دراء به بل تأدياً له.

وقد روى أنّ مالكا لما ضربه جعفر بن سليمان العباسي وكان أمير المدينة، وحمل مغشياً عليه، فلما أفاق قال: أشهدكم أنّ ضاربي في حلّ، خفت أن أموت وألقى النبي وأستحيي منه أن يدخل بعض آله النار بسببي.

و از بعضی احادیث مستفاد می شود که علو رتبه بنی هاشم به مرتبه ای است که ائمه معصومین علیهم السلام نیز از غایت رعایت و رفعت شأن ایشان از مساکن ایشان سواره عبور نمی کردند.

چنان چه در کتاب حج، محمد بن یعقوب الكليني، به إسناد خود ایراد نموده، به این عبارت: إنّه نزل أبو جعفر عليه السلام فوق المسجد بمنى قليلاً عن دابته حتى توجه لرمي الجمره عند مضرب علي بن الحسين عليهما السلام، فقلت له: جعلت فداك لم نزلت هاهنا؟ فقال: إنّ هاهنا مضرب علي بن الحسين عليهما السلام، ومضرب بني هاشم، وأنا أحبّ أن أمشي في منازل بني هاشم(۱).

از این حدیث مستفاد می شود بنابر مفهوم طریق اولی که سواره از ایشان گذشتن و امثال آن موجب اهانت باشد، پس جمعی که نسبت به بنی هاشم از مضرب و ضرب نیز کار گذرانیده اند، در روز حساب به رفق و مدارا مدار کار ایشان به یقین نخواهد گذاشت، و به سختی عذاب الیم و عقاب جحیم معذب خواهند بود.

وقال الفتاحي النيسابوري في الباب الخامس من كتاب النكات واللغات المعروفه بين الأدباء: نکته، لفظ شريف و دنی دلالت می کند که از مردم شریف اگر در ابتدا شری آید به سبب فاء که راجع است از آن رجوع نماید، و نا مردم دنی

ص: ۱۰۹

هر چند دال یعنی دلیل وعده خیر پیش آرد در عقب به جهت نون و یا جز خامی به آخر ندارد. عربیه:

جَفَّ الشَّرِيفُ بَشْفٍ نَحْوَ ظَاهِرِهِ لَكِنْ فِي قَلْبِهِ رِيَا مِنْ النِّعَمِ

وجه الوضیع و ضیء او وجه به لکن قصاری نداه الضیع بالندم

نکته: خسیس اگر سی شمار از دل خود بر گیرد همان خس باشد، و نفیس را که سنای سایه سین سرّی آفتاب وار در اصل است، اگر وجاهتش نفی شود و در انقلاب نامش بر گردد هنوز سی فن او را بجای ماند. عربیه:

لَوْ كَانَ مُحْتَشِمًا بِالْأَصْلِ مَفْتَقِرًا نَدَعُوهُ فِي الْإِنْعَامِ مُحْتَشِمًا أَنْعَامًا

وَذَوُوا الْخَطَاةِ إِذَا مَا وَجَّهُوا خَطَأً لِلرَّثِّ فِي أَصْلِهِمْ يَدْعَى بِإِكْرَامِ

نکته: رذل را چون رأی وجاهتش نماند، ذلّی که در بنیاد دارد ظاهر شود، نسیب را چون نون از انحناء قامت دولت واقع شود سیب و کرم اصلی جلوه کند.

قطعه:

چو مایه نماند فرو مایه را فرو ماند از محنت روزگار

ورا زدست دوران در آید زپای نجیبی بزودی شود رستگار

نکته: دندانۀ سین سیادت کلیدی است که از فتوحات اهل بیت یاسین و علی بابها یادت آورد و سر و پای در نقابت دو وصله ای است که از شعار نقا و طهارت بتّ یعنی طیلسان ستر و عصمت آل عبا نقابت گشاید. نظم:

سین سادات هست در تمثال شرفی بر سرادقات کمال

در دل زنده حسینی سین می دهد عرض عزّت یاسین

نکته: سین صدر سید متعبد آفتابی است که بر بالای دست هم گنان مکان دارد، و شرفه شین شریف عقیف سرنشینی است که در سایه او ریف، یعنی

کشتمان امن و امان اهل ایمان رونق جان دارد. رباعیه:

ایمان به رسالت آن که کامل دارد از آل بدل نجات حاصل دارد

این نکته هم از لفظ رسالت بنگر رست آن که حروف آل در دل دارد

و پر ظاهر است که اتقی بودن که سبب اکرمیت است، چنان چه آیه شریفه بر آن دالّ است از برای غیر سادات موافق این احادیث بدون محبت سادات میسر نمی شود، و ایشان را با عدم محبت اغیار که عوض اجر نبوت باشد حصول مرتبه کرامت و تقوا میسر است.

و منظور از تطویل کلام در این مقام بیان واقع است، و عدم حیف و میل بود، واللّه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم.

سند نود و ششم: در بیان حدیث آل محمد خیر البریه

من عیون أخبار الرضا علیه السلام والثناء: عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، أخبرنا أبو نصر منصور بن عبدالله، قال: حدّثنا المنذر بن محمد، قال: حدّثنا الحسين بن محمد، قال: حدّثنا سليمان بن جعفر، عن الرضا علیه السلام، قال: حدّثنی أبی، عن جدی، عن آبائه علیهم السلام، عن علی بن ابي طالب علیه السلام، قال: فی جناح کلّ هدهد خلقه الله عزّوجلّ مکتوب بالسریانیه: آل محمد خیر البریه (۱).

یعنی: سلیمان بن جعفر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل نموده که، آن حضرت از پدران خود از علی بن ابي طالب علیه السلام نقل فرمود که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۱۱۱

فرمود که: در پر هر هدهدی که خلق فرموده خدای تعالی، نوشته شده به زبان یا خط سریانى که: آل محمد بهترين مخلوقات اند. شعر:

بعد از این نامه مگر بر پر عنقا بندم ورنه با نامه ما بال و پری نیست که نیست

و شیخ زین الدین - رحمه الله - در کتاب اطعمه و اشربه از شرح لمعه این حدیث را نقل نموده بدون عبارت «خلق الله عزوجل» و باقی موافق است (۱).

و صاحب کتاب مقامات النجاه در کتاب خود ایراد نمود: ورد عن الساده الأطهار عليهم السلام انّ دوران الخطاف في السماء أسفاً لما فعل بأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله، وتسيحه قراءه «الحمد لله رب العالمين» ألا ترونه وهو يقول: ولا الضالين.

وذكر السيد ابن طاووس في الباب السابع والعشرين من كتاب التحصين لأسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين، نقلاً عن كتاب نور الهدى والمنجى من الردى، أنه قال أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قوم من أخبار اليهود لما سألوه أي شيء يقول الحمار في نهيقه؟ هذه العبارة الشريفه: وأمّا الحمار، فإنه ينطق في عين الشيطان، ويلعن مبغض أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته (۲).

ص: ۱۱۲

۱- (۱) شرح لمعه ۷: ۲۸۲.

۲- (۲) التحصين سيد ابن طاووس ص ۶۴۳.

من عیون أخبار الرضا علیه السلام: ویاسناده عن علی علیه السلام، قال: قال النبی صلی الله علیه و آله:

وسط الجنة لی ولأهلی (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: وسط بهشت از برای من و از برای اهل من است.

من کتاب الأمالی للشیخ الطوسی رحمه الله: المفید، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَطَّارِ، عَنْ الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ الْفُصُوصِ أَفْضَلُ أَرْكَبُهُ عَلَى خَاتَمِي؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَشِيرُ أَيُّنَ أَنْتَ عَنِ الْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ، وَالْعَقِيقِ الْأَصْفَرِ، وَالْعَقِيقِ الْأَبْيَضِ، فَإِنَّهَا ثَلَاثَةُ جِبَالٍ فِي الْجَنَّةِ. فَأَمَّا الْأَحْمَرُ، فَمَطْلٌ عَلَى دَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَّا الْأَصْفَرُ، فَمَطْلٌ عَلَى دَارِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا. وَأَمَّا الْأَبْيَضُ، فَمَطْلٌ عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَالدُّورُ كُلُّهَا وَاحِدَةٌ، يَخْرُجُ مِنْهَا ثَلَاثَةٌ أَنْهَارٍ، مِنْ تَحْتِ كُلِّ جَبَلٍ نَهْرٌ أَشَدُّ بَرْدًا مِنَ الثَّلْجِ، وَأَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَأَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، لَا يَشْرَبُ مِنْهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَشَبِيعَتُهُمْ، وَمَصَّيْبُهَا كُلُّهَا وَاحِدٌ، وَمَجْرَاهَا مِنَ الْكَوْثَرِ، وَإِنَّ هَذِهِ الثَّلَاثَةَ جِبَالٌ تُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُقَدِّسُهُ وَتُتَمَجِّدُهُ وَتَسْتَغْفِرُ لِمُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَمَنْ تَخَتَّمَ بِشَيْءٍ مِنْهَا مِنْ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ، لَمْ يَرِ إِلَّا الْخَيْرَ وَالْحُسْنَ، وَالسَّعَةَ فِي رِزْقِهِ، وَالسَّلَامَةَ مِنْ جَمِيعِ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ، وَهُوَ فِي أَمَانٍ مِنَ السُّلْطَانِ الْجَائِرِ، وَمِنْ كُلِّ مَا يَخَافُهُ الْإِنْسَانُ وَيَحْذَرُهُ (۲).

ص: ۱۱۳

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۸ ح ۳۱۴.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۸-۳۹ ح ۴۱.

وشيخ طبرسی رحمه الله در تفسیر آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) ۱ در سورة مائده، در تفسیر جوامع الجامع ایراد نموده: وروی أصیح بن نباته عن علی بن ابی طالب علیه السلام: فی الجنه لؤلؤتان إلى بطنان العرش: إحداهما بیضاء، والأخرى صفراء، فی کل واحد منهما سبعون ألف غرفه، فالبيضاء الوسیله لمحمد وأهل بيته، والصفراء لإبراهيم وأهل بيته (۱).

سند نود و هشتم: ذریه با ائمه در جنت در مکان واحد خواهند بود

من تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله تعالى (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ - إلى قوله عز من قائل - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) ۳ وهذه عبارته عليه السلام: وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ) أَيْ: مَا كُتِبَ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ.

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيْنَ - وَخَلَقَ قُلُوبَ شَيْعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، فَقَلَبُواهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ - ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: (كَلَّا - إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ - إلى قوله - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، يُسَبِّحُونَ مِنْ رَجِيحٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ) قَالَ: مَاءٌ إِذَا شَرِبَهُ الْمُؤْمِنُ وَجَدَ رَائِحَةَ الْمِسْكِ فِيهِ.

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لَغَيْرِ اللَّهِ، سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لَغَيْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ صَيَانَهُ لِنَفْسِهِ (وَفِي

ص: ۱۱۴

ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ).

قَالَ: فِيمَا ذَكَرْنَا مِنَ الثَّوَابِ الَّذِي يَطْلُبُهُ الْمُؤْمِنُ (وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) وَهُوَ مَضِيدٌ سَيِّئُهُ إِذَا رَفَعَهُ، لِأَنَّهُ أَرْفَعُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَوْ لِأَنَّهُ يَأْتِيهِمْ مِنْ فَوْقٍ، قَالَ: أَشْرَفُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِمْ فِي عَالِي تَسْنِيمٍ - وَ هِيَ عَيْنٌ يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ، وَالْمُقَرَّبُونَ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، يَقُولُ اللَّهُ: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَخَدِيدِجُهُ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّاتُهُمْ تَلْحَقُ بِهِمْ، يَقُولُ اللَّهُ: (الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) وَالْمُقَرَّبُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِيمٍ بَحْتًا صِرْفًا، وَسَائِرُ الْمُؤْمِنِينَ مَمْزُوجًا(۱).

گفته است علی بن ابراهیم که: کتاب ابرار یعنی آنچه نوشته شده از برای ابرار از ثواب، و بعضی مفسرین نیز گفته اند: مکتوب یا نوشتن اعمال ابرار البته در علیین است، و علیین را بعضی گفته اند که علم است از برای دیوان خیر که تدوین شده در آن ثواب آنچه مقربون و ابرار از انس و جن عمل خیر نموده اند.

و لفظه «علیین» منقول است از جمع علی که فعیل است از علو، و مسما به علیین شده از جهت آن که سبب ارتفاع است مر درجات عالیه را در بهشت، یا از برای آن که مرفوع است در سماء سابعه تحت عرش در موضعی که کزویان می باشند، و دلالت به این معنا دارد قوله نهالی (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

و بعضی گفته اند علیون جنت است. و بعضی گفته اند: سدره المنتهی است.

و ایراد نموده علی بن ابراهیم به سند خود که حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود: بتحقیق که خدای تعالی خلق کرد ما را از اعلا-علیین، و خلق نمود قلوب شیعه ما را از آنچه ما را از آن خلق نموده، و خلق کرد ابدان ایشان را از ادون آن مرتبه، پس قلوب ایشان این است که شوق و محبت ما دارند، از جهت

ص: ۱۱۵

آن که قلوب ایشان مخلوق شده از طینت ما و از آنچه ما از آن مخلوقیم.

مؤید تأویل مذکور است آنچه وارد شده در باب فیما جاء أنّ حدیثهم صعب مستصعب از اصول کافی، که: خلق الله لذلك أقواماً خلقوا من طينه خلق منها محمد وآله و ذرّيته عليهم السلام، ومن نور خلق الله منه محمداً و ذرّيته، وصنعهم بفضل رحمته التي صنع منها محمداً و ذرّيته(۱).

و دور نیست که مقصود از این حدیث کلّ تقی آلی بر فرض صحّتش این معنا باشد، یعنی: از طینت ما جدا شده اند، نه به معنی دیگر که از ملاّ جلال دوانی در ضمن کلام فاضل نیرزی رحمه الله تعالی، مع مشاجرات در این باب در اوایل این کتاب مذکور شد، و دلیل فاضل نیرزی این آیه شریفه می تواند شد که (ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) ۲ که نفی حکم عام است، مگر جمعی که موافق احادیث صریحه صحیحه داخل اولاد و ذرّیه آن سرور باشند، و باستفاضه ثابت باشد.

وقال الكفعمی فی حواشیه علی کتاب كشف الغمّه، بعد ذكر الأدله علی نفی تعمیم الآل واثبات المرام: أعنی تخصیصه بقوله: ولو كان الآل عامّاً من غير تناسل لما قال الشاعر:

مررت علی أبيات آل محمد فلم أر أمثالاً لها يوم حلت

أفتراه أراد مرّ علی بیوت الناس، إنّما أراد آل محمد صلی الله علیه و آله خاصّه، ولما نعی جعفر وکان قد قتل بموته، فقال النبی صلی الله علیه و آله: اصنعوا لآل جعفر طعاماً. أفتراه أراد جمیع الناس، هذا ما یقوله ذو لبّ، قاله ابن خالویه فی کتاب الآل. قلت: وما أدری لم ترک المصنّف قدّس سرّه هذین.

ص: ۱۱۶

و سابقاً در سند هیجدهم در ذکر حدیث امام رضا علیه السلام مشبهاً فرق میان آل و امت نیز مذکور شده، فتذکر.

بعد از آن گفته است علی بن ابراهیم که: پس تلاوت فرمود حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آیه شریفه (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَمُتَّبَعٌ) و فرمود آن حضرت علیه السلام در تفسیر آنچه تلاوت نمودند به این نحو که: رحیق آبی است که هر گاه بنوشد آن را مؤمن بیابد رایحه مسک در آن.

و گفت ابو عبدالله علیه السلام: کسی که ترک نماید خمر را از برای غیر خدای تعالی، یعنی: منظورش بعضی از اغراض دنیوی باشد، می آشامانند به او از رحیق مختوم، راوی گفت: یا بن رسول الله کسی که ترک کند از جهت غیر خدا؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نعم، والله کسی که ترک کند آشامیدن خمر را از جهت حفظ نفس خود به آن این ثواب و این مرتبه را دارد.

(وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ) و در تفسیر این آیه آن حضرت فرمودند که:

در آنچه ما ذکر کردیم آن ثوابی که طلب آن می کند مؤمن باید رغبت کنند رغبت کنندگان، و در طلب آن سعی نمایند.

(وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ) یعنی: ممزوج است آن رحیق از تسنیم، و تسنیم علم است از برای چشمه ای در بهشت، آن حضرت علیه السلام فرمودند که: آن شریف ترین شراب اهل بهشت است.

و در جوامع الجامع واقع شده در تفسیر تسنیم: وهو علم لعین بعینها سمیت بالتسنیم الذی هو مصدر ستمه إذا رفعه: إمّا لأنها أرفع شراب فی الجنّه، وإمّا لأنها يأتيهم من فوق.

و فی مجمع البیان: وقيل: هو شراب ينصبّ عليهم من علوّ انصباباً (۱).

آن حضرت علیه السلام أيضاً در تفسیر آیه مستشده فرمودند: بنا بر جزم به وقوع

ص: ۱۱۷

دیده ای، یا می آید آن ابرار را در عالی مرتبه تسنیم که ریخته می شود بر ایشان در منزلهای ایشان شرابی که شرب می کنند به آن شراب در حالی که صرف و خالص است، یعنی: خالص آن را به مقربون می دهند، و ممزوج آن را به ابرار.

و از ابن عباس در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی در بیان این آیه شریفه منقول است که: چون مقربون مشغول بما سوی نشدند، یعنی: به محبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است، و جمعی که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج است.

باز علی بن ابراهیم از آن حضرت علیه السلام نقل نموده که فرمودند: مقربون آل محمداند صلی الله علیه و آله، از جهت قول خدای تعالی که فرموده است: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) که آل محمد صلی الله علیه و آله را از جمله سابقون و مقربون مقرر فرموده اند، بعد از آن آن حضرت مفضلاً و مبیناً بیان مقربون فرمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریات ایشان اند که لاحق به ایشان می شوند .

و لفظ ذریه شامل جمیع ذریه از ائمه علیهم السلام و غیر ایشان هست به اجماع، و از جهت تأکید این معنا عام آن حضرت علیه السلام این آیه را با استشهاد نقل فرموده اند (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) که دلیلی است صریح بر آن که جمیع ذریات ملحق به آباء اطهار خود خواهند شد ان شاء الله تعالی، به نحوی که در سند سوّم با متفرّعات صورت تحریر یافت.

باز آن حضرت علیه السلام فرمودند: که مقربون می آشامند از تسنیم بحت صرف را، و سایر مؤمنین ممزوج آن را. تمام شد مستخرج از تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله.

و مؤید آنچه مرقوم شد که ذریات ائمه علیهم السلام با ایشان در جنت در مکانی

خواهند بود که غیر ایشان در آن مکان احدی شریک نخواهد بود، حدیثی که محمد بن یعقوب الکلینی رحمه الله در کتاب اصول کافی در باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم ایراد نموده به این نحو:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَخْلَفَ عُمَرُ، جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عِظْمَاءِ يَهُودٍ يَثْرِبَ يَزْعُمُ يَهُودَ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ زَمَانِهِ.

إلى قوله عليه السلام وهو موضع الحاجة: وَأَخْبَرَنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَأَخْبَرَنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِهَوْدَةَ الْأُمَمَةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَدَى مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي، وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِينَا فِي الْجَنَّةِ، فَهِيَ أَفْضَلُهَا وَأَشْرَفُهَا جَنَّةُ عَدْنٍ، وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ، فَهَوْدَةُ الْإِثْنَاءِ عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهُمُ وَحَيْدَتُهُمْ وَأُمَّهُمُ وَذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ (١).

و این عبارت حدیث مفید است این را که این دوازده امام تمام از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله که ائمه معصومین اند علیهم السلام، و مادر ایشان و جدّه ایشان که امّ امّ ایشان باشد، و ذریات این دوازده نفر با رسول الله صلی الله علیه و آله در اصل جنت، و اشرف مکان جنت که جنت عدن است خواهند بود در منزل واحد، و غیر این جمعی که مذکور شد با ایشان کسی شریک نخواهد بود در جنت عدن، و صریح است که ذریه به غیر از ائمه علیهم السلام ایضاً در آن مکان با اجداد طیبین و طاهرین خود خواهند بود بدون شرکت غیر.

و حدیثی که از تفسیر ملاء فتح الله مذکور شد از ابن عباس که چون مقرّبون مشغول بما سوی نشدند، یعنی: به محبت غیر نیامیخته اند، شراب ایشان صرف است. الحدیث ایضاً موافق احادیثی است که دالّ است بر آن که ذریه رسول

ص: ۱۱۹

اللّه صلى الله عليه و آله هرگز شرک نورزیده اند و مشرک نمی شوند، به نحوی که در این رساله نیز مکرّر مسطور شده، و علو مرتبه و رفعت رتبه ذریه رسالت به برکت آن سرور دارین در کتب معتبره و متداوله از خاصه و عامه لا یحصی وارد است، چنان چه بعضی از آن در این کتاب مسطور شده.

منه ما ورد فی جامع الأخبار، قال صلى الله عليه و آله: أولادی فی جواری یوم القیامه(۱).

وفی کتاب جامع الفوائد: عن جابر، عن النبی صلى الله عليه و آله أنه قال: تسنیم هو أشرف شراب فی الجنّه یشربه محمّد وآل محمّد، وهم المقرّبون السابقون رسول الله صلى الله عليه و آله وعلى بن أبی طالب والأئمّه وفاطمه وخدیجه صلوات الله علیهم، وذریّتهم الذین اتّبعوهم بأیمان یتسنّم علیهم من أعالی دورهم(۲).

و در این حدیث نیز تصریح شده که از ذریه به غیر از ائمه علیهم السلام جمعی که تابع ایشان باشند بایمان در تسنیم و مراتب عالیه فوق شریک خواهند بود.

وفی مجمع البیان: فی تفسیر هذه الآیه، وقال عبداللّه بن عمر: إن أهل علیین لینظرون إلى أهل الجنّه من کذا، فإذا أشرف رجل منهم أشرفت الجنّه وقالوا: قد أطلع علینا رجل من أهل علیین(۳).

و منشأ ذکر این سند ناصّ بر مقصود آن است که از غرایب مبشرات موافق مضمون آیه وافی هدایه (الذین آمنوا و كانوا یتقون لهم البشری فی الحیاه الدنیا) ۴.

وحدیث حضرت امام رضا علیه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من رآنی فی منامه فقد رآنی، فإنّ الشیطان لا یتمثّل فی صورتی، ولا فی صوره أحد من أوصیائی، ولا

ص: ۱۲۰

۱- (۱) این حدیث را در جامع الأخبار نیافتم.

۲- (۲) تأویل الآیات الباهره ۲: ۷۷۷ ح ۱۰، تفسیر برهان ۸: ۲۳۹ ح ۱۷.

۳- (۳) مجمع البیان ۱۰: ۲۳۵.

فی صورہ اُحد من شیعتہم، وأنّ الرؤیا الصادقہ جزء من سبعین جزء من النبؤہ (۱).

وحدیث حضرت رسالت پناہ نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ: إذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن تکذب (۲).

بعد از آن کہ کثیری از شواهد بحرین کتاب و سنّت در این مطلب از سواد قلم بہ بیاض صفحہ تقدیر تحریر رفتہ بود، در اواخر شهر ربیع الأوّل مولد حضرت خیر البشر و شفیع المذنبین یوم المحشر، در ایّام تألیف این کتاب بین النوم والیقظہ، ملاحظہ می نمود کہ شخصی بلند قامت بہ ابہت و جلالت و علوّ رتبہ در جانب سر این داعی ایستادہ و می گوید کلامی قریب بہ این مضمون، کہ از جهت استدلال این مدّعا آیہ (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ) سرچشمہ ای است جاری از فیض رحمت الہی نسبت بہ جمیع ذریّہ حضرت رسالت پناہی، چرا داخل این تألیف نمی نمائی.

داعی از خواب جستہ، چراغ را موافق مقصود روشن دید، از خوف تطرّف سہو و عروض نسیان آیہ شریفہ را بر لوحی محفوظ و قلمی نمود مطلب، چون روز روشن شد بعد از تفحص و تصفّح آیہ مذکورہ را کہ از عالم غیب متذکّر شدہ بلا زیادہ و نقصان در سورہ مطّفّین ملاحظہ کرد کہ بعینہا شرف نزول یافتہ، بہ قدری کہ توفیق تحصیل کتب تفاسیر توان است یافت.

بعد از شکر صدق رؤیا کہ موافقت تمام داشت با نص و آیہ و احادیث ائمہ و دال بود بر اجازہ تألیف و استکمال این رسالہ مراتب را کما ہی بینی و بین اللہ قلمی نمود. لمؤلّفہ:

عاقبت اشک سحرگاہ بکارم آمد این جگر گوشہ چہ وقتی بکنارم آمد

ص: ۱۲۱

۱- (۱) من لا یحضرہ الفقیہ ۲: ۵۸۵ ح ۳۱۹۱.

۲- (۲) امالی شیخ طوسی ص ۳۸۶ ح ۸۴۳.

والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.

سند نود و نهم: وجوب اعطاء حق آل محمد عليهم السلام

أيضاً من تفسير علي بن إبراهيم: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) ١ أی:

لن تنالوا الثواب حتى تردوا على آل محمد صلى الله عليه وآله حقه من الخمس والأنفال والفيء (١).

یعنی: نمی رسید به ثواب تا آن که بدهید و رد کنید به آل محمد صلی الله علیه و آله حق ایشان را از خمس و انفال و فیء.

سند صدم: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ذریه

من عیون أخبار الرضا علیه السلام: وبهذا الإسناد، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، واخذل عدوه، وكن له ولولده، واخلفه فيهم بخير، وبارك لهم فيما أعطيتهم، وأيدهم بروح القدس، واحفظهم حيث توجهوا من الأرض، واجعل الإمامه فيهم، واشكر من أطاعهم، واهلك من عصاهم، إنك قريب مجيب (٢).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست، خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد او را، و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را، و نصرت ده کسی را که نصرت دهد او را، و مخدول گردان

ص: ۱۲۲

۱- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۱۰۷.

۲- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲: ۵۹ ح ۲۲۷.

دشمن او را، و منقطع گردان او را و اولاد او را، و خلیفه باش او را در میان اولاد او به خیر، و مبارک گردان از برای ایشان در آن چیزی که عطا کرده ای به ایشان، و مؤید ساز ایشان را به روح القدس که جبرئیل علیه السلام است، بنا بر بعضی از تفاسیر.

و استبعادی ندارد تأیید روح القدس غیر ائمه علیهم السلام را، به دلیل حدیث حسن بن ثابت شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله، که عامّه و خاصّه نقل کرده اند، به این مضمون که:

آن حضرت خطاب به او کرده فرمودند بر سیل اعجاز که: همیشه تو مؤید به روح القدسی مادام که مدّاح ما باشی، و آن مخدول در آخر تابع لصوص خلافت شده مادح ایشان شد.

كما رواه الكليني في روضه الكافي: يأسناده إلى الكميت بن زيد الأسدي، قال:

دخلت على أبي جعفر عليه السلام، فقال: واللّه يا كميت لو كان عندنا مال لأعطيناك منه، ولكن لك ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لحسان بن ثابت: لم يزال معك روح القدس ما ذببت عنّا. الحديث (١).

وفي النهاية الأثيرية: فيه: «إنّه قال لحسان: لا تزال مؤيداً بروح القدس ما كافحت عن رسول الله صلی الله علیه و آله» المحافحه: المضاربه والمدافعه تلقاء الوجه، ويروى نافحت، وهو بمعناه (٢).

وفي موضع آخر منها: و منه الحديث «إنّ جبرئيل مع حسن ما نافح عني» أي:

دافع، والمنافحه والمكافحه: المدافعه والمضاربه، ونفحت الرجل بالسيف: تناولته به، يريد بمنافحته هجاء المشركين، ومجاوبتهم على أشعارهم (٣).

وفي كتاب المزار من كتاب هدايه الأئمه للشيخ الحرّ رحمه الله، قال الصادق عليه السلام: ما قال فينا قائل بيت شعر حتى يؤيد بروح القدس (٤).

ص: ١٢٣

١- (١) روضه كافي ٨: ١٠٢ ح ٧٥.

٢- (٢) نهاية ابن اثير ٤: ١٨٥.

٣- (٣) نهاية ابن اثير ٥: ٨٩.

٤- (٤) هدايه الأئمه حرّ حاملي ٥: ٥٠٤ ح ٣٨.

وفی کتاب الشهادات من کتاب تلخیص الخلاف للشیخ مفلح: مسأله: قال الشیخ: إنشاد الشعر مکروه، قال الشافعی: إذا لم یکن کذباً ولا هجواً ولا تشبیهاً بالنساء کان مباحاً، وهذا هو المعتمد، وإنما یکره فی رمضان والجمعه و فی المساجد، ولا یکره مدح آل محمّد فی مکان ولا زمان، وکذا هجو عدوّهم(۱).

الحاصل حضرت می فرمایند: و حفظ کن ایشان را به هر جا که متوجه شوند از زمین، وبگردان امامت را در میان اولاد او، و مغفور کن کسی را که اطاعت کند ایشان را، و هلاک گردان کسی را که عصیان ایشان کند، به درستی که تو نزدیکی به بندگان، و اجابت می کنی دعای ایشان را.

پس از این حدیث معلوم می شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا به مطلق اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام که غیر امام باشند نیز نموده، در آنجا که فرموده: منتفع گردان او را و اولاد او را تا آخر، و در میان ایشان امامت را از خدای تعالی خواسته، و این نیز دعائی است به همه، چنان چه به صاحبان بصیرت مخفی نیست.

سند صد و یکم: احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود

من الصواعق: وورد أنه صلی الله علیه و آله قال: من أحبّ أن ینسأ - أی: يؤخر - فی أجله، وأن یمتّع بما خوّلہ الله، فلیخلفنی فی أهلی خلفه حسنه، فمن لم یخلفنی فیهم بتر عمره وورد علیّ یوم القیامه مسوداً وجهه(۲).

یعنی ابن حجر در صواعق محرقه خود نقل نموده: که در حدیث وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که دوست دارد این را که تأخیر شود در اجل

ص: ۱۲۴

۱- (۱) تلخیص الخلاف صیمری ۳: ۳۸۷ مسئله: ۵۲.

۲- (۲) صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۸۶ ح ۱.

او، یعنی که خواهد عمر او زیاد شود، و دوست دارد که منتفع شود و بهره مند گردد از آنچه برای او مقرر شده از عطاهاى الهى، پس باید که نایب شود مرا در حق اهل من نیابت نیکو و خوب، یعنی: بعد از من با ایشان احسان نماید، پس کسی که عوض و نایب خوب نباشد در حق ایشان کوتاه می شود عمر او، و وارد می شود بر من در روز قیامت و حال آن که سیاه باشد روی او.

وفى كتاب بصائر الدرجات فى باب أنّ الأئمة عليهم السلام يؤتون بأخبار من هو غائب عنهم، لمحمد بن الحسن الصفار رحمه الله، وهو كان فى عصر محمد بن الحسن العسکرى عليهما السلام صرح به الصدوق فى الفقيه فى باب غسل الميت قبيل مسّ الأموال (۱).

بحذف الإسناد، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: لَمَّا وَلِيَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ، وَاسْتَقَامَتْ لَهُ الْأَشْيَاءُ، كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ كِتَابًا وَحَطَّهُ بِيَدِهِ، وَفِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ، أَمَّا بَعْدُ: فَجَنِّبْنِي دِمَاءَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ لَمَّا وَلِعُوا فِيهَا لَمْ يَلْبَثُوا بَعْدَهَا إِلَّا قَلِيلًا، وَالسَّلَامُ.

قال: وَ كَتَبَ الْكِتَابَ سِرًّا وَلَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ الْبَرِيدِ إِلَى الْحَجَّاجِ، وَوَرَدَ خَبْرٌ ذَلِكَ عَلَيْهِ مِنْ سَاعَتِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأُخْبِرَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ قَدْ زِيدَ فِي مُلْكِهِ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ لِكْفِهِ عَنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَمَرَ أَنْ يَكْتُبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ، وَيُخْبِرَهُ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَاهُ فِي مَنَامِهِ وَأُخْبِرَهُ بِذَلِكَ، فَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ (۲).

و از این حدیث نیز مستفاد می شود که بدی با بنی هاشم باعث قطع عمر، و احسان با ایشان باعث طول عمر می شود.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۱: ۱۴۱ ح ۳۹۳.

۲- (۲) بصائر الدرجات ۲: ۲۶۱ ح ۱۴۱۶.

و قریب به این مضمون است آنچه وارد است در امالی شیخ طوسی به این عبارت: محمد بن عمران، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه، عن عبد الملك بن عمرو، قال: سمعت أبا رجاء يقول: لا تسبوا علياً، ولا أهل هذا البيت، فإن جاراً لنا من النجیر قدم الكوفه بعد قتل هشام بن عبد الملك زيد بن علی، فقال: ألا ترون إلى هذا الفاسق ابن الفاسق كيف قتله الله؟ قال: فرماه الله بقرحتين في عينيه، فطمس الله بهما بصره، فاحذروا أن تتعرضوا لأهل هذا البيت إلا بخير (۱).

و سیوطی در ذخایر ایراد نموده: وعن أبي رجاء أنه كان يقول: لا تسبوا علياً ولا أهل هذا البيت، إن جاراً لنا من بني الهجيم قدم من الكوفه، فقال: ألم تروا إلى هذا الفاسق إن الله قتله - یعنی: الحسين عليه السلام - فرماه الله بكوکبين في عينيه، وطمس بصره. خرجه أحمد في المناقب (۲).

و در قاموس اللغه واقع است که: الكوكب النجم كالکوكبه، وبياض في العين (۳).

و منظور آن است از کلام ابی رجا که چون آن ملعون به حضرت امام حسین علیه السلام در کلام بی ادبی نمود کور گردید، و امید نجات در این مردم بی بصیرت پس نخواهد بود.

و ذکر فی کتاب مروج الذهب للمسعودی، و فی کتاب عمده الطالب فی ترجمه یحیی صاحب المدیلم بن عبد الله المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب، وسعایه عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبير به إلى الرشيد، وقوله: إن یحیی بن عبد الله بن الحسن قد أرادنی علی البيعه له، بعد أن أخذه

ص: ۱۲۶

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۵۶ ح ۷۷.

۲- (۲) احقاق الحق ۱۱: ۵۴۷-۵۵۰ به طرق مختلف از کتاب ذخائر و غیره.

۳- (۳) قاموس فیروزآبادی ۱: ۱۲۵.

الفضل بن يحيى البرمكى وجاء به إلى الرشيد من بلاد الديلم لما ظهر هناك، واجتمع عليه الناس وبايعه أهل تلك الأعمال.

إلى أن قال يحيى للزبيرى: ليس سعائته يا أمير المؤمنين حبا لك، ولا مراعاة لدولتك، ولكن والله بغضا لنا جميعا أهل البيت، ولو وجد من ينتصر به علينا جميعا لفعّل، وقد قال باطلاً، وأنا مستحلفه، يعنى بالحوال والقوه. وساق الخبر بطوله.

إلى أن قال يحيى: فإن مضت ثلاثه أيام ولم يحدث على عبدالله بن مصعب حدث، فدمى لأمر المؤمنين حلال، فقال الرشيد للفضل: خذ بيد يحيى، فليكن عندك حتى أنظر فى أمره، قال الفضل: فوالله ما صليت العصر من ذلك اليوم حتى سمعت الصياح من دار عبدالله بن مصعب، فأمرت أن يتعرف خبره، فعرفت أنه قد أصابه الجذام، وأنه قد ورم واسود، فصرت إليه، فما كدت أعرفه؛ لأنه صار كالزق العظيم، ثم اسود حتى صار كالفحمه.

فصرت إلى الرشيد، فعرفته خبره، فما انقضى كلامى حتى اتى خبر وفاته، فبادرت الخروج وأمرت بتعجيل أمره والفراغ منه، وتوليت الصلاة عليه ودفنه، فلما دلوه فى حفرته لم يستقر فيها حتى انخسف به، وخرجت منها رائحه مفرطه فى القبر، فرأيت أحمال شوكة تمر فى الطريق، فقلت: على بذلك الشوك، فأتيت به فطرح فى تلك الوهده، فما استقر حتى انخسف الثانية، فقلت: على بالواح ساج، فطرحتها على موضع قبره، ثم طرح التراب عليها، وانصرفت إلى الرشيد فعرفته الخبر.

ويروى أن عبدالله بن مصعب لما حلف اليمين المذكوره لم يتمها حتى اضطرب وسقط لجنبه، فأخذوا برجله وهلك(١).

وفى الفقيه أيضاً: وما أراد الكعبه أحد بسوء إلا غضب الله تعالى لها، ونوى

ص: ١٢٧

١- (١) عمده الطالب ابن عنبه داوودى ص ١٨٥-١٨٧.

يوماً تبع الملك أن يقتل مقاتله أهل الكعبه، ويسبي ذريتهم، ثم يهدم الكعبه، فسالت عيناه حتى وقعتا على خديه، فسأل عن ذلك، فقالوا: ما نرى الذى أصابك إلا بما نويت فى هذا البيت؛ لأن البلد حرم الله، والبيت بيت الله، وسكان مکه ذريه إبراهيم خليل الله، فقال: صدقتم، فما مخرجي مما وقعت فيه؟ قالوا: تحدت نفسك بغير ذلك، فحدت نفسه بخير، فرجعت حدقتاه حتى ثبتتا فى مكانهما.

فدعا القوم الذين أشاروا عليه بهدمها فقتلهم، ثم أتى البيت فكساه الأنطاع، وأطعم الطعام ثلاثين يوماً، كل يوم مائه جزور، حتى حملت الجفان إلى السباع فى رؤوس الجبال، ونثرت الأعلاف للوحوش، ثم انصرف من مکه إلى المدينه(١).

مضمون آنچه مستفاد می شود از اخبار سالفه آن است که بدی کردن و عداوت داشتن با اولاد امجاد سید مختار عليهم صلوات الله الملك الجبار، موجب سوء خاتمه، و باعث نکال و وبال آخرت است در دنیا، به حیثیتی که موجب کمی عمر، و کوری چشم، و مرض جذام، و قبول نکردن خاک قبر مژه بعد اولی، و کزه غب اخری کردند برای ایشان، چنان چه عبرت عالمیان گردیدند، فاعتبروا یا اولی الأبصار.

و باز صاحب کتاب عمده الطالب فى نسب آل ابی طالب ایراد نموده است که:

محمد بن جعفر بن محمد بن إبراهيم طباطبا بن إسماعيل الديباج بن إبراهيم الغمر بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، قتلته الشراه بكرمان وصلب، فأخذتهم الزلزله أربعين يوماً حتى انزل من الخشبه، فسكنت الزلزله(٢).

وروى النعماني، وهو من أجلاء تلامذه الكليني ورواه جامعه الكافي - رحمهما الله تعالى - فى كتاب الغيبه له: بإسناده إلى عبايه بن ربيعى، قال: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام، وساق الحديث إلى أن قال عليه السلام: ألا اخبركم بأخر ملك بنى

ص: ١٢٨

١- (١) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٨.

٢- (٢) عمده الطالب ابن عنبه ص ٢١١.

فلان؟ قلنا: بلی یا امیرالمؤمنین.

قال: قتل نفس حرام فی یوم حرام فی بلد حرام عن قوم من قریش، والذی فلق الحبه وبرأ النسمه ما له ملک بعده إلا خمسه عشر ليله، قلنا: هل قبل هذا من شیء أو بعده؟ قال: صححه فی شهر رمضان تفرع الیقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاه من خدرها(۱).

و در کتاب مجالس از تحفه الأبرار مسطور است: که سبب انقراض دولت مستعصم عباسی و قتل او و اولاد او آن بود، که امیر ابوبکر بن مستعصم شبی در محله کرخ که مسکن شیعیان بود می گذشت، وقت سحری شنید که یکی در نماز وتر دعائی می خواند که بر مزاج عصبیت او ناخوش آمد، و بنا بر این لشگر بر نشانند و آن محله را غارت کرد، و قریب هزار دختر از علویه و غیر ایشان را به غارت بردند و اسیر کردند.

وزیر دار الخلافه محمد ابن العلقمی که شیعی بود چون این حال مشاهده کرد بر آشفت، و سوگند خورد که قرار نگیرم تا آل عباس را به دست مغول باز ندهم، و در حال چهار طبق کاغذ را وصل کرد و صورت بغداد را در آنجا نقش نمود، و پنهانی به قاصدی امین داد و به پادشاه جهانگیر و خان اعظم عادل هولاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان فرستاد، و در وقتی که از جیحون گذشته بود کاغذ به وی رسید، و وزیر به تخریب لشگر عرب مشغول بود، و تقویت لشگر مغول می کرد، تا خلیفه و اولاد او را به دست پادشاه جهانگیر داد تا بکشت، و یک صد و پنجاه دانشمند را از اهل سنت که فتوا به قتل و غارت اهل کرخ داده بودند بیاسا رسانیدند تا به عوام ایشان چه رسیده باشد، فقطع دابر القوم الذین ظلموا، والحمد لله رب العالمین.

ص: ۱۲۹

و ايضاً قاضی نور الله در ترجمه سيد نور الله بن شاه محمّد المرعشى الشوشترى فى الكتاب المرقوم نقل نموده، كه قاضى محمّد قاشى در زمان پادشاه غفران پناه شاه اسماعيل صفوى انار الله برهانه با سيد مذکور عناد نمود بى فتوا و اشاره عليه قاهره در مقام مؤاخذه و مصادره آن سلاله ذريه طاهره گرديد، در همان ايام به موجب كلام وحى نظام «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بيت إلا وقد خرب، و ما عاوانا كلب وقد جرب» قاضى محمّد خانه خراب كه چون سگك به بد نفسى قناعت کرده بود، و با آن گزیدگان خاندان عبدالمطلب اظهار عداوت مى نمود، بنا بر انتقام الهى و آتش غضب پادشاهى به حال سگان مرد و جان پليد به مالكان دوزخ سپرد، و سيعلم الذين ظلموا ائى منقلب ينقلبون(۱).

و مؤيد جميع اين است كه روايت نموده محمّد بن يعقوب الكلينى در باب الدعاء للكرب والهّم والخوف از كتاب الدعاء جامع خود كتاب كافى، به اين نحو:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، وَالْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ، وَظُرَيْفِ بْنِ نَاصِحٍ، قَالَ: لَمَّا بَعَثَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَفِظْتَ الْغُلَامَيْنِ بِصِيْلَاحِ أَبِيهِمَا، فَاحْفَظْنِي بِصِيْلَاحِ آبَائِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ.

ثُمَّ قَالَ لِلْجَمَالِ: سِرُّ، فَلَمَّا اسْتَقْبَلَهُ الرَّبِيعُ بِنَابِ أَبِي الدَّوَانِيقِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا أَشَدَّ بَاطِنُهُ عَلَيْكَ، لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا تَرَكْتُ لَهُمْ نَخْلًا إِلَّا عَقَرْتُهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا نَهَبْتُهُ، وَلَا ذُرِّيَّةً إِلَّا سَيَّئْتُهَا.

قَالَ: فَهَمَسَ بِشَيْءٍ خَفِيٍّ، وَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ وَقَعَدَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ

ص: ۱۳۰

السَّلَامِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَتْرُكَ لَكَ نَخْلًا إِلَّا عَقَرْتُهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا أَخَذْتُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَى أَيُّوبَ فَصَبَرَ، وَأَعْطَى دَاوُدَ فَشَكَرَ، وَقَدَّرَ يُوسُفَ فَغَفَرَ، وَأَنْتَ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلِ، وَلَا يَأْتِي ذَلِكَ النَّسْلُ إِلَّا بِمَا يُشْبِهُهُ، فَقَالَ: صَدَقْتَ قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمْ يَنْلُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ دَمًا إِلَّا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَغَضِبَ لِتَذَلِّكَ وَاسْتِشْاطِ، فَقَالَ: عَلَى رَسُولِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا الْمُلْكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حَسَيْنًا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَوَرَّثَهُ آلَ مَرْوَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامُ زَيْدًا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ، فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانَ إِبْرَاهِيمَ سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكُهُ فَأَعْطَا كُموه، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَاتِ ارْفَعِ حَوَائِجَكَ، فَقَالَ: الْإِذْنَ، فَقَالَ: هُوَ فِي يَدِكَ مَتَى شِئْتَ فَخَرَجَ.

فَقَالَ لَهُ الرَّيْبِيُّ: قَدْ أَمَرَ لَكَ بَعْشَرُهُ آلَافِ دِرْهَمٍ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا، قَالَ: إِذْنُ تُغْضِبُهُ فُخْذَهَا، ثُمَّ تَصَدَّقُ بِهَا (١).

این حدیث کافی که اصح کتب اربعه حدیث است، کافی است در دلالت اطلاق اهل بر ذریه علویه، و تعمیم و شمول لفظ ضمیر متکلم مع الغير به ایشان، چنان چه مکرر مذکور شد، و استیصال دولت آن بی دولتی که قصد زوال دولت بی زوال ایشان نموده باشد.

سند صد و دوم: تقدیم ذریه بر اقارب

وفی تفسیر الإمام الهمام الحسن بن علی العسکری علیه وعلی آباءه ولده الحجة شرائف الصلاة والسلام: وَ أَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ ذِي الْقُرْبَى) فَهُمْ مِنْ قَرَابَاتِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ، قِيلَ لَكَ: اعْرِفْ حَقَّهُمْ كَمَا أَخَذَ الْعَهْدُ بِهِ عَلَيَّ بِنِي

ص: ۱۳۱

إِسْرَائِيلَ، وَأَخَذَ عَلَيْكُمْ مَعَاشِرَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَعْرِفِهِ حَقَّ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ الْأَيْمَةُ بَعْدَهُ، وَمَنْ يَلِيهِمْ بَعْدُ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ دِينِهِمْ.

قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَعَى حَقَّ قَرَابَاتِ أَبِيهِ - أُعْطِيَ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ دَرَجَةٍ، بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْحِرِّ وَالْمِحْضَةِ بِرِمَاتِهِ، سَبْتَهُ - إِخِذِي الدَّرَجَاتِ مِنْ فَضْهِ، وَالْأُخْرَى مِنْ ذَهَبٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ لَوْلُؤٍ وَالْأُخْرَى مِنْ زُمُرُدٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ زَبْرَجِدٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ مِسْكِ، وَالْأُخْرَى مِنْ عَبْتَرٍ، وَالْأُخْرَى مِنْ كَافُورٍ، فَتِلْكَ الدَّرَجَاتُ مِنْ هَذِهِ الْأَصْنَافِ.

وَمَنْ رَعَى حَقَّ قُرْبَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَوْتِيَ مِنْ فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ وَزِيَادَةِ الْمُثُوبَاتِ - عَلَى قَدْرِ زِيَادَةِ فَضْلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبِي نَفْسِهِ.

وَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِبَعْضِ النِّسَاءِ: أَرْضَيْ أَبِي دِينِكَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا بِسَخَطِ أَبِي نَسَبِكَ، وَلَا تُرْضِي أَبِي نَسَبِكَ بِسَخَطِ أَبِي دِينِكَ، فَإِنَّ أَبِي نَسَبِكَ إِنْ سَخَطَ أَرْضَاهُمَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِثَوَابِ جُزْءٍ مِنْ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ سَاعِهِ مِنْ طَاعَاتِهِمَا. وَإِنَّ أَبِي دِينِكَ إِنْ سَخَطَ - لَمْ يَقْمِدْ أَبَا نَسَبِكَ أَنْ يُرْضِيَ يَاهُمَا؛ لِأَنَّ ثَوَابَ طَاعَاتِ أَهْلِ الدُّنْيَا كُلِّهِمْ - لَا يَفِي بِسَخَطِهِمَا.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَى قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، وَإِنْ أَصَدَعْتَ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، وَإِيَّاكَ وَإِصَاعَةَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ:

بِتَلَاغِي قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، فَإِنَّ شُكْرَ هَوْلَاءِ إِلَى أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَثْمَرُ لَكَ مِنْ شُكْرِ هَوْلَاءِ إِلَى أَبِي نَسَبِكَ، إِنَّ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ إِذَا شَكَرْتَهُمَا - بِأَقْلٍ قَلِيلٍ نَظَرَهُمَا لَكَ - يَحُطُّ عَنْكَ ذُنُوبَكَ وَلَوْ كَانَتْ مِلءَ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ. وَإِنَّ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ إِنْ شَكَرْتَهُمَا، وَقَدْ ضَيَّعْتَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ لَمْ يُغْنِيَا عَنْكَ فِتْيَلًا.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: حَقُّ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِنَا: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَأَوْلِيَائِهِمَا أَحَقُّ مِنْ قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِنَا، إِنَّ أَبِي دِينِنَا يُرْضِيَانَا عَنَّا أَبِي نَسَبِنَا، وَأَبَوِي نَسَبِنَا

لا يَقْدِرَانِ أَنْ يُرْضِيَا عَنَّا أَبُوَي دِينِنَا: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ كَانَ أَبُوَا دِينِهِ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آثَرَ لَمَدِيهِ، وَقَرَابَاتُهُمَا أَكْرَمَ مِنْ أَبُوَي نَسَبِهِ وَقَرَابَاتِهِمَا -، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَضَلَّتِ الْأَفْضَلُ، لِأَجْعَلَنَّكَ الْأَفْضَلَ، وَآثَرْتَ الْأَوْلَى بِالْإِيْتَارِ، لِأَجْعَلَنَّكَ بِدَارِ قَرَارِي، وَمُنَادَمَةِ أَوْلِيَائِي أَوْلَى.

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ ضَاقَ عَن قَضَاءِ حَقِّ قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ وَأَبُوَي نَسَبِهِ، وَقَدَحَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي الْآخِرِ، فَقَدَّمَ قَرَابَةَ أَبُوَي دِينِهِ عَلَى قَرَابَةِ أَبُوَي نَسَبِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: كَمَا قَدَّمَ قَرَابَةَ أَبُوَي دِينِهِ فَقَدَّمُوهُ إِلَى جَنَانِي، فَيَزِدَادُ فَوْقَ مَا كَانَ أَعَدَّ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ أَلْفَ أَلْفٍ ضِعْفِهَا.

وَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ قِيلَ لَهُ: إِنَّ فُلَانًا كَانَ لَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ عَرِضَتْ عَلَيْهِ بِضَاعَتَانِ - يَشْتَهِيهِمَا لَا تَتَّسِعُ بِضَاعَتُهُ لِهَمَّاهُ، فَقَالَ: أَيُّهُمَا أَرْبِحُ لِي، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا يَفْضَلُ رِبْحُهُ عَلَى هَذَا بِأَلْفِ ضِعْفٍ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ يَلْزَمُهُ فِي عَقْلِهِ أَنْ يُؤْتَرَ الْأَفْضَلَ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَكَذَا إِيْتَارُ قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَفْضَلُ ثَوَابًا بِأَكْثَرٍ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ فَضْلَهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى أَبُوَي نَسَبِهِ.

وَقِيلَ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا نُخْبِرُكَ بِالْخَاسِرِ الْمُتَخَلِّفِ؟ قَالَ: مَنْ هُوَ؟ قَالُوا: فُلَانٌ بَاعَ دَنَانِيرَهُ بِدَرَاهِمٍ أَخَذَهَا، فَرَدَّ مَالَهُ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ دِينَارٍ إِلَى عَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَدْرَةٌ بَاعَهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، أَلَمْ يَكُنْ أَعْظَمَ تَخْلُفًا وَحَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَلَا أُتْبِئُكُمْ بِأَعْظَمَ مِنْ هَذَا تَخْلُفًا وَحَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ كَانَ لَهُ أَلْفُ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ بَاعَهَا بِأَلْفِ حَبِّهِ مِنْ زَيْفٍ، أَلَمْ يَكُنْ أَعْظَمَ تَخْلُفًا وَأَعْظَمَ مِنْ هَذَا حَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَفَلَا أُتْبِئُكُمْ بِمَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا تَخْلُفًا، وَأَعْظَمَ مِنْ هَذَا حَسْرَةً؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: مَنْ آثَرَ فِي الْبِرِّ وَالْمَعْرُوفِ قَرَابَةَ أَبُوَي نَسَبِهِ عَلَى قَرَابَةِ أَبُوَي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَ

عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ لِأَنَّ فَضْلَ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَبُو دِينِهِ - عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِهِ أَفْضَلُ - مِنْ فَضْلِ أَلْفِ جَبَلٍ ذَهَبٍ عَلَى أَلْفِ حَبَّةٍ زَائِفٍ.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ اخْتَارَ قَرَابَاتِ أَبِي دِينِهِ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِهِ، اخْتَارَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ التَّنَادِ، وَشَهْرَهُ بِخَلْعِ كَرَامَاتِهِ، وَشَرَفَهُ بِهَا عَلَى الْعِبَادِ إِلَّا مَنْ سَاوَاهُ فِي فَضَائِلِهِ أَوْ فَضْلِهِ.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ مِنْ إِعْظَامِ جَلَالِ اللَّهِ إِثْنَارَ قَرَابَةِ أَبِي دِينِكَ:

مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي نَسَبِكَ، وَإِنَّ مِنَ التَّهَابِ وَالْجَلَالِ اللَّهُ إِثْنَارَ قَرَابَةِ أَبِي نَسَبِكَ عَلَى قَرَابَاتِ أَبِي دِينِكَ: مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا جَاعَ عِيَالَهُ، فَخَرَجَ يَبْتَغِي لَهُمْ مَا يَأْكُلُونَ، فَكَسَبَ دِرْهَمًا، فَاشْتَرَى بِهِ خُبْزًا وَإِدَامًا، فَمَرَّ بِرَجُلٍ وَأَمْرَأَةٍ مِنْ قَرَابَاتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَوَجَدَهُمَا جَائِعَيْنِ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ أَحَقُّ مِنْ قَرَابَاتِي، فَأَعْطَاهُمَا إِيَّاهُمَا، وَلَمْ يَدْرِ بِمَاذَا يَخْتَجُّ فِي مَنْزِلِهِ، فَجَعَلَ يَمْشِي رُوَيْدًا يَتَفَكَّرُ فِيمَا يَعْتَذِرُ بِهِ عَنْهُمْ، وَيَقُولُ لَهُمْ مَا فَعَلَ بِالذَّرْهِمِ، إِذْ لَمْ يَجِدْهُمْ بِشَيْءٍ.

فَبَيْنَمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي طَرِيقِهِ إِذَا بِفَيْحٍ يَطْلُبُهُ، فَدَلَّ عَلَيْهِ، فَأَوْصَلَ إِلَيْهِ كِتَابًا مِنْ مِصْرَ، وَخَمْسَةَ مِائَةِ دِينَارٍ فِي صُرِّهِ، وَقَالَ: هَذِهِ بَقِيَّةُ مَالِكَ حَمَلْتَهُ إِلَيْكَ مِنْ مِالِ ابْنِ عَمِّكَ، مَاتَ بِمِصْرَ، وَخَلَّفَ مِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ عَلَى تِجَارِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَعَقَارًا كَثِيرًا، وَمَالًا بِمِصْرَ بِأَضْعَافِ ذَلِكَ.

فَأَخَذَ الْخَمْسَةَ مِائَةَ دِينَارٍ وَوَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ، وَنَامَ لَيْلَتَهُ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى إِغْنَاءَنَا لَكَ لَمَّا آثَرْتَ قَرَابَتَنَا عَلَى قَرَابَتِكَ؟ ثُمَّ لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَةَ وَلَا بِمَكَّةَ مِمَّنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ إِلَّا أَنَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَنَامِهِ، وَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا بَكَرْتِ بِالْعَدَاهِ عَلَى فُلَانٍ بِحَقِّهِ مِنْ مِيرَاثِ ابْنِ عَمِّهِ، وَإِلَّا بَكَرْنَا عَلَيْكَ بِهَلَاكِكَ وَأَصْطِلَامِكَ، وَإِزَالِهِ نَعْمِكَ، وَإِبَانَتِكَ مِنْ حَشْمِكَ.

فَأَصْبَحُوا كُلُّهُمْ وَحَمَلُوا إِلَى الرَّجُلِ مَا عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَصَلَ عِنْدَهُ مِائَةُ أَلْفِ دِينَارٍ وَمَا تَرَكَ أَحَدٌ بِمِصِيرٍ مِمَّنْ لَهُ عِنْدَهُ مَالٌ إِلَّا وَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَنَامِهِ، وَأَمْرَاهُ أَمَرَ تَهْدُدَ بِتَعْجِيلِ مَالِ الرَّجُلِ أَسْرَعَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

وَأَتَى مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَذَا الْمُؤَثِّرَ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِهِ، فَقَالَا لَهُ:

كَيْفَ رَأَيْتَ صُنِعَ اللَّهُ لَكَ؟ قَدْ أَمَرْنَا مَنْ فِي مِصِيرٍ أَنْ يُعَجِّلَ إِلَيْكَ مَالَكَ، أَفَنَأْمُرُ حَاكِمَهَا بِأَنْ يَبِيعَ عَقَارَكَ وَأَمْلَاكَكَ، وَيُسَيِّمَتَجِ إِلَيْكَ بِأَثْمَانِهَا لِتَشْتَرِيَ بِدَلَّهَا مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ:

بَلَى.

فَأَتَى مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَاكِمَ مِصِيرٍ فِي مَنَامِهِ، فَأَمْرَاهُ أَنْ يَبِيعَ عَقَارَهُ، وَالسَّفُتَجَةَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ، فَحَمَلَ إِلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْأَثْمَانِ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ، فَصَارَ أَعْنَى مِنْ فِي الْمَدِينَةِ.

ثُمَّ أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا جَزَاؤُكَ فِي الدُّنْيَا عَلَى إِثَارِ قَرَابَتِي عَلَى قَرَابَتِكَ، وَلَا أُعْطِيَنَّكَ فِي الْآخِرَةِ بَدَلَ كُلِّ حَبَّةٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ - فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ قَصْرٍ، أَصْغَرُهَا أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيَا، مَغْرُزُ إِبْرَةٍ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا (1).

يعنى: و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در بیان قول خدای تعالی که ذی القربی واقع است، آن حضرت علیه السلام ایراد فرمودند: که ذی القربی از خویشان پدر و مادری تواند گفته شده است تو را به امر خدای عزوجل که بشناس حق رعایت ایشان را، به نحوی که اخذ کرده شده ای به آن عهد به معرفت و رعایت خویشان محمّد، آن جماعتی که ایشان ائمه اند، یعنی: امام اند بعد از پیغمبر، و جمعی که یلی و پهلوی امام اند بعد از امام از بهترین اهل دین ایشان.

گفت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله:

کسی که رعایت حق خویشان پدری و مادری خود کند، داده می شود به او در

ص: ۱۳۵

بهشت هزار درجه که بُعد و دوری ما بین هر درجه به قدر دویدن اسب خوب لاغر میان مکملی است که صد سال بدود، و یک درجه آن از نقره باشد، و درجه دیگر از طلا، و درجه دیگر از لؤلؤ، و درجه دیگر از زمرد، و درجه دیگر از زبرجد، و درجه دیگر از مشک، و درجه دیگر از عنبر، و درجه دیگر از کافور بهشت، و این درجات از این اصناف اند.

و فرمود: کسی که رعایت حق قرابت خویشی محمد و علی علیهما السلام را که امام و بعد از آن سایر سادات اند نماید، داده می شود او را از فضل و مراتب درجات و زیادتی اجرا بر قدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او.

و گفته است حضرت فاطمه علیها السلام مر بعضی زنان را: راضی کن و تقدیم نما رضای پدر و مادر دینی خود را که محمد و علی اند علیهما السلام به غضب پدر و مادر نسبی خود، یعنی: در امری که فعل آن موجب رضای ابوین دینی باشد، و غضب ابوین دنیوی، رعایت ابوین دینی را مقدم دارد، و راضی مگردان ابوین نسبی خود را به خشم آوردن ابوین دینی خود، به جهت آن که اگر پدر و مادر نسبی تو بر تو غضب کنند، راضی می نمایند ایشان را محمد و علی علیهما السلام به ثواب یک جزء از هزار هزار جزء از ساعتی از طاعتهای خود، و بتحقیق که اگر محمد و علی علیهما السلام که ابوین دینی تواند غضب نمایند، قدرت ندارند ابوین نسب تو که ایشان را راضی نمایند، به جهت آن که ثواب طاعات همه اهل دنیا وفا به سخط ایشان نمی کند.

و فرمود حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام علی اختلاف الروایتین ابنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: بر تو لازم است که رعایت و احسان به خویشان دینی خود که محمد و علی اند علیهما السلام بکنی، و اگرچه ضایع نموده باشی رعایت خویشهای پدر و مادر نسب خود را، و اجتناب و دوری کن از ضایع نمودن رعایت قرابتهای پدر و مادر دینی خود به تدارک خویشهای پدر و مادر نسب

خود، از جهت آن که شکر کردن اقارب رسول به سوی ابوی دینی تو که محمد و علی اند علیهما السلام نفع به تو بیشتر دارد از شکر کردن اقارب ابوی نسبی تو نزد پدر و مادر نسبی تو، به جهت آن که خویشان ابوی دینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام به اندکی قلیل نظر توجّهی که ظاهر نمایند آن ابوی دینی از برای تو بر طرف می سازد از تو ذنوب تو را، و اگر چه به قدر پری ما بین قعر زمین تا عرش برین باشد.

و بتحقیق که اقارب ابوی دنیوی نسب تو اگر شکر تو کنند نزد ایشان، و حال آن که بتحقیق تو ضایع نموده باشی حقّ خویشان ابوی دینی خود را تدارک و رفع عذاب از تو نمی توانند نمود به قدر فتیلی که مثل است میان عرب در حقارت، و آن پوست ریقی است که در میان شکاف هسته خرماست.

و فرمود امام زین العابدین علیه السلام که: حقّ قرابات و خویشی ابوی دینی ما که محمد و علی علیهما السلام است، و حقّ محبّین ایشان، احقّ است از حقّ خویشهای پدر و مادر نسبی ما، به جهت آن که ابوی دینی ما راضی می توانند نمود از ما ابوی نسبی را بدون آن که توانند ابوی نسبی ما ابوی دینی را که محمد و علی است صلوات الله علیهما راضی نمایند از ما.

و گفت حضرت امام محمدباقر بن علی علیهما السلام که: کسی که بوده باشد ابوی دینی او که محمد و علی علیهما السلام است بهتر نزد او، و خویشان ایشان اکرم باشند نزد او از ابوی نسب او و خویشان ایشان، گفته است خدای تعالی در حقّ ایشان که:

تفضیل دادی بهتر را به حقّ خودم قسم که می گردانم تو را افضل، و اختیار نمودی تو آن جمعی را که اولی بودند به اختیار نمودن، به حقّ خودم قسم که می گردانم تو را در دار قرار خود، و در منادمت و هم سخنی دوستان خودم اولی.

و فرمود جعفر بن محمد علیهما السلام که: هر کس مقدورش نباشد که قضاء حقّ ابوی دینی و ابوی نسبی خود هر دو بکند، به جهت آن که قضای حقّ

قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری، پس مقدم دارد و حق قرابت ابوین دینی خود را بر حق قرابت ابوین نسبی خود، خدای عزوجل در روز قیامت می فرماید به نحوی که: این بنده مقدم داشت ابوین دینی خود را، پس مقدم دارید او را بسوی جنان من، پس زیاده می شود فوق آنچه آماده شده بود از برای او از درجات هزار هزار چندین مرتبه مثل او.

و فرمود حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، در حالی که به آن حضرت عرض نمودند که فلان کس بود از برای او هزار درهم، و نزد او آوردند و نمودند دو متاع را که اراده خریدن هر دو داشت، و سرمایه او گنجایش خریدن هر دو نداشت، پس گفت که: کدام یک از این دو متاع انفع باشد از برای من، پس گفتند مر او را که: این متاع زیادتی ربحش بر آن متاع به هزار چندان، آن حضرت فرمودند:

آیا چنین نیست که لازم است در این صورت آن مرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را، گفتند: بلی،.

آن حضرت فرمودند: پس چنین است اختیار نمودن قرابت ابوین دینی تو، یعنی محمد و علی علیهما السلام که ثواب این افضل است به اکثر از آن از جهت آن که فضل آن بر قدر فضل محمد و علی علیهما السلام است بر ابوین نسبی او.

و گفته شد به حضرت امام رضا علیه السلام که: آیا خبر ندهم تو را به زیان کرده ای که از نفع دور باشد؟ آن حضرت فرمودند که: آن کس کیست؟ به آن حضرت عرض نمودند که: فلان کس فروخته است دنایر خود را به درهم چندی که بعوض گرفته است، پس بر گشته است مال از او از ده هزار اشرفی به ده هزار درهم، که هر درهمی شصت و سه دینار عجمی است.

آن حضرت فرمودند که: به من بگوئید که اگر این مرد ده هزار اشرفی خود را به هزار درهم فروخته بود آیا نه چنین بود که تخلف نمودن از نفع و حسرت او اعظم از این بود؟ گفتند: بلی.

آن حضرت فرمودند که: به من بگوئید اگر این مرد هزار کوه از طلا می داشت، و به هزار حبه ناروای بد می فروخت، آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود؟ گفتند: بلی.

آن حضرت فرمودند: آیا خبر ندهم شما را به کسی که اشد تخلفاً و اعظم حسرتاً از این باشد؟ گفتند: بلی، آن حضرت فرمودند که: مصداق آنچه گفتم کسی است که اختیار نماید در بر و معروف قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود که محمّد و علی اند علیهما السلام، به جهت آن که فضل خویشهای محمّد و علی علیهما السلام که ابوین دینی اویند بر خویشهای پدر و مادر در نسب او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار حبه ناروای بد.

و حضرت امام محمّد تقی علیه السلام فرمودند: هر کس اختیار نماید قرابات و خویشهای ابوین دینی خود را که حضرت محمّد و علی اند علیهما السلام بر خویشهای ابوی نسبی خود، خدای تعالی اختیار نماید او را در روز قیامت در حضور مقربین خود، و مشهور سازد او را به خلعتهای کرامات خود، و شرف او را ظاهر سازد به این خلعتها بر همه بندگان، و هیچ کس در مرتبه او نباشد مگر کسی که مساوی باشد با او در فضایل یا فضل او، علی اختلاف النسختین.

و حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمودند که: به درستی که از جمله اعظام جلال خدای تعالی است اختیار نمودن قرابت ابوین دینی خود که محمّد و علی اند علیهما السلام بر قرابات ابوین نسب خود، به درستی که از جمله سهل انگاشتن جلال و عظمت الهی است اختیار نمودن قرابت ابوین نسب خود بر قرابات ابوین دینی خود که حضرت محمّد و علی اند علیهما السلام.

و حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام فرمودند که: مردی عیال او گرسنه بودند، پس از خانه بر آمد شاید چیزی بیابد که قوتی برای ایشان تواند خرید، پس یک درهم تحصیل نمود، و به آن نان و نان خورش خرید، و در اثنای راه

گذشت به مردی و زنی از سادات و صاحبان قرابت حضرت محمد و علی علیهما السلام، ویافت ایشان را که گرسنه اند، پس گفت: ایشان که خویشان وصی نبی اند سزاوارترند بر این درهم از خویشان من، و آنچه خریده بود که به خانه برد و صرف عیال خود نماید به ایشان داد، و نمی دانست که به آن شدت که از عیال واجب النفقه خود می دانست چه حجت بر ایشان القاء کند هر گاه به منزل خویش معاودت نماید.

پس شروع به راه کرد، و آهسته آهسته می رفت، و تفکر می نمود که آیا چه عذر و علت گوید در باب مصرف آن درهمی که کسب کرده، چون چیزی برای ایشان نیاورده بود، پس در آن حالت حیرت که در عرض راه داشت، دید که پیکی او را می طلبد، و خبر از او می گیرد، چون او را نشان دادند به نزد او آمد و نامه ای به او داد که از شهر مصر آورده بود با پانصد عدد اشرفی در کیسه، و به او گفت که: این بقیه مال پسر عمّ توست که در مصر متوفی شده، و از او صد هزار اشرفی مانده که از تجار مکه و مدینه طلب دارد، و عقار بسیار یعنی مستقلات و اضعاف این مال در مصر دارد.

پس آن پانصد اشرفی را از چاپار گرفت، و توسعه بر عیال خود نمود، و در همان شب که بخواب رفت حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که به او گفتند: چگونه دیدی توانگر ساختن ما تو را، چون ایثار و اختیار نمودی قرابت ما را بر قرابت خود، بعد از آن نماند احدی در مدینه و نه در مکه از آن جماعتی که پسر عمّ متوفای او قدری از آنها طلب داشت از وجه صد هزار اشرفی مگر اینکه محمد و علی علیهما السلام به خواب او آمدند و گفتند که: اگر صبح زودی حقّ فلاّن را که از میراث ابن عم او مانده به او می رسانی فبها، و إلا ما در همان وقت تو را هلاک می نمائیم و مستأصل می سازیم، و ازاله می نمائیم نعمتهائی که خدای تبارک و تعالی به تو داده است، و تو را از حشمت و بزرگی

خود می اندازیم.

پس آن قرض داران همه علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود برداشته به نزد او آوردند، تا آن که مجموع آن صد هزار اشرفی پیش او مجتمع گردید، و نماند احدی در مصر از آن جماعتی که نزد او مالی بود از آن مرد مگر آن که حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب نزد او آمدند و به تهدید او را امر نمودند که به هر نحو تعجیل و اسراعی که مقدور باشد مال او را ادا نماید.

آنگاه محمد و علی علیهما السلام به خواب آن مردی که ایثار قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله نموده بود آمدند و به او خطاب نموده فرمودند که: چون دیدی صنع خدا را نسبت به خود، بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر می باشند که بزودی مال تو را به تو رسانند، آیا می خواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عمار و املاک تو را در معرض بیع در آورده بفروشد و قیمت‌های آن را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری، و بدل آن هر چه خواهی در این موضع خریداری نمائی؟ آن مرد گفت: بلی می خواهم.

پس محمد و علی صلوات الله علیهما به خواب حاکم مصر آمدند، و امر نمودند او را که عمار او را بفروشد، و قیمت آن را به طریق سابق به او برساند، پس آوردند برای او از آن قیمت‌ها سیصد هزار اشرفی، و چنان شد آن مرد در تمول که متمول تری از او در مدینه نبود.

پس باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزد او آمد و فرمود: یا عبدالله ای بنده خدا آنچه واقع شد جزای دنیوی بود بر این عمل خیری که از تو صادر شد نسبت به آن سید و سیده که قرابت مرا بر قرابت خود اختیار نمودی، و به خدا قسم که در دار آخرت بعوض هر حبه ای از این مال هزار قصر به تو خواهم داد در بهشت که کوچک ترین آن قصرها بزرگتر از تمام دنیا باشد به حسب کمیت، و در شرافت و نفاست و کیفیت آن قصور بی خلل و عیب و قصور، به مثابه ای

ص: ۱۴۱

است که مقدار فرو رفتن سر سوزنی از آنها بهتر از دنیا و ما فيها است.

وفى كتاب فضائل امير المؤمنين وامام المتقين عليه الصلاه والسلام، للشيخ شاذان بن جبرئيل القمى، استاد استاد المحقق الشيخ أبى القاسم نجم الدين رحمه الله عليهم أجمعين، قيل: عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَانَ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ بِالْكُوفَةِ رَجُلٌ تَاجِرٌ (١) يُكْنَى بِأَبَى جَعْفَرٍ، وَكَانَ حَسَنَ الْمُعَامَلَةِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَمَنْ أَنَاهُ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ يَطْلُبُ مِنْهُ شَيْئًا أُعْطَاهُ، وَيَقُولُ لِغُلَامِهِ (٢): يَا هَذَا اكْتُبْ هَذَا مَا أَخَذَ عَلِيٌّ مِنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَقِيَ عَلَى ذَلِكَ زَمَانًا طَوِيلًا.

ثُمَّ قَعِدَ بِهِ الْوَقْتُ وَافْتَقَرَ، فَنَظَرَ يَوْمًا فِي حِسَابِهِ، فَجَعَلَ كُلَّ مَا هُوَ عَلَيْهِ اسْمٌ حَيٌّ مِنْ غُرْمَائِهِ بَعَثَ إِلَيْهِ يُطَالِبُهُ، وَمَنْ مَاتَ ضَرَبَ عَلَى اسْمِهِ.

فَبَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِ دَارِهِ، إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا فَعَلَ بِمَالِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَأَعْتَمَّ لِتَذَلِّكَ غَمًّا شَدِيدًا، وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ وَهُوَ مَغْمُومٌ مَهْمُومٌ مِنْ عَادِ ذَلِكَ الرَّجُلِ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَمْشِيَانِ أَمَامَهُ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا فَعَلَ أَبُو كَمَا؟ فَأَجَابَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَرَائِهِمَا: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهُ: لِمَ لَا تَدْفَعُ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ حَقَّهُ؟ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا حَقُّهُ قَدْ جِئْتُ بِهِ لِأَدْفَعَهُ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اذْفَعُهُ إِلَيْهِ، فَأَعْطَاهُ كَيْسًا مِنْ صُوفٍ أَبْيَضَ، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقُّكَ فَخُذْهُ، فَلَا تَمْنَعْ مَنْ جَاءَ إِلَيْكَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُ شَيْئًا، فَإِنَّهُ لَا فِقْرَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذَا.

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَانْتَبَهْتُ وَالْكَيْسُ فِي يَدِي، فَنَادَيْتُ زَوْجَتِي وَقُلْتُ لَهَا: هَاكَ ضَعِيفَهُ الْيَقِينِ، فَنَاوَلْتَهَا الْكَيْسَ وَإِذَا فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ، فَقَالَتْ لِي: يَا ذَا الرَّجُلِ اتَّقِ اللَّهَ تَعَالَى وَلَا يَحْمِلْكَ الْفَقْرُ عَلَى أَخْذِ مَا لَا تَسْتَحِقُّهُ، وَإِنْ كُنْتَ خَدَعْتَ بَعْضَ التُّجَّارِ

ص: ١٤٢

١- (١) فامى - خ ل.

٢- (٢) فإن كان معه ثمنه أخذه وإلا قال لغلامه - خ ل.

عَلَى مَالِهِ فَارْدُدْهُ إِلَيْهِ، فَحَدَّثْتُهَا بِالْحَدِيثِ، فَقَالَتْ: إِنْ كُنْتُ صَادِقًا فَأَرِنِي حِسَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْضَرَ الدُّسْتُورَ وَفَتَحَهُ، فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ شَيْئًا مِّنَ الْكِتَابِ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى (۱).

یعنی: استاد استاد شیخ ابوالقاسم صاحب کتاب شرایع رحمهم الله تعالی که از اجله و اکابر علماء شیعه اند در کتاب فضائل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ایراد نموده که: مروی است از ابراهیم بن مهران که او گفت که: بود در شهر کوفه مردی تاجر، کنیت او ابو جعفر بود، خوش معامله و سودا از برای خدای تعالی، و کسی از سادات علوی که نزد او می رفت به جهت طلب قرض با او می داد و منع او نمی کرد، و می گفت به غلام خود که: ای غلام بنویس که این مبلغ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به جهت خود قرض گرفته است، و باقی بود آن مرد بر این حال مدتی مدید.

و بعد از آن روزگار او پست و معسر گشت، آنگاه نگاه کرد در دفتر خود، پس قرار نمود که آنچه به اسم زنده از غرما او باشد نزد او بفرستد و طلب حق خود نماید، و کسی که فوت شده باشد اسم او را اخراج نموده از او طلب ننماید.

پس در این ایام روزی آن مرد نشسته بود بر در خانه خود که گذشت بر او مردی و گفت او را که: چه کرد آن کسی که قرض دار تو بود علی بن ابی طالب علیه السلام، و به این نحو طعنه به او زد.

پس صاحب غم شد آن مرد تاجر از گفته او به غم شدیدی، و داخل خانه خود شد و حال آن که مهموم و مغموم بود از سرزنش آن مرد.

پس چون شب بر سر دست آمد، در عالم خواب دید حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله را، و بود حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام رونده در پیش آن حضرت، پس

ص: ۱۴۳

گفت مر ایشان را نبی الله صلی الله علیه و آله: کجاست پدر شما؟ پس جواب داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: اینک من حاضریم یا رسول الله، بعد از آن فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: چرا نمی دهی به این مرد حقش را، پس گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: آورده ام حق او را تا بدهم در حضور شما، پس گفت مر او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله: که بده به او.

پس داد به آن مرد تاجر کیسه ای از صوف سفید و گفت: این حق توست بگیر، و امتناع مکن کسی که بیاید نزد تو از عطا نمودن و اولاد من باشد او و طلب چیزی کند، پس بتحقیق که فقر بر تو بعد از این نخواهد بود.

گفت آن مرد تاجر که: بیدار شدم، و کیسه زر در دست من بود، بعد از آن بیدار نمودم زوجه خود را و گفتم به او که: بگیر این کیسه زر را ای سست اعتقاد، پس دادم به آن زن کیسه زر را، پس بود در آن هزار اشرفی.

بعد از آن گفت آن زن شوهر خود را که: ای مرد از خدا بترس باعث فقر و بی چیزی تو بر اخذ مال کسی که مستحق آن نباشی، پس اگر تو حيله کرده باشی با بعضی از تجار و مال ایشان را اخذ به طریق حيله و مکر نموده باشی، پس رد کن بسوی او و صبر کن با فقر و احتیاج، که بتحقیق که خدای تبارک و تعالی معین صابرين و بهتر رازقین است، پس جوع و گرسنگی باید اختیار نمود و حيله با احدی ننمود.

راوی گفت که: آن مرد تاجر حکایت خود را ظاهر نمود به آن زن، و نقل کرد قصیه خواب را از اول تا آخر، بعد از آن گفت آن زن که: اگر راست می گوئی بنما به من حساب قرض علی بن ابی طالب علیه السلام را، گفت آن مرد: پس حاضر نمودم دفتر قرض را و گشودم آن نوشته را، پس ندیدم چیزی از نوشته قرضی که به اسم آن حضرت علیه السلام بود، چون اخذ مبلغ شده بود به قدرت حق سبحانه و تعالی.

و شیخ منتجب الدین صاحب فهرست مشهور، که صدوق رضی الله عنه عم

اعلای اوست، این حکایت را مسنداً ایراد کرده با اندک اختلافی که در هامش اشاره به مواضع آن شده، در حکایت ثانیه عشر از ملحقات کتاب الأربعین عن الأربعین من الفضائل سیدنا و مولانا امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علی رسوله ثم علیه وعلی آباءه(۱).

و در کتاب الثاقب فی المناقب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام این حکایت را از جابر بن عبدالله الأنصاری - رحمه الله تعالی - ایضاً روایت نموده، لیکن در آن کتاب مذکور شده که آن تاجر به محبت حضرت امیر علیه السلام به عامه ضعفاء از علوی و شریف و غیر ذلك عطا به محبت آن سرور می نمود بعد از طلب ایشان(۲).

و ذکر العلامه فی کتاب کشف الیقین: وَنَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ أَيْضاً فِي كِتَابِهِ عَنْ حَيْدِهِ أَبِي الْفَرَجِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ الْخَصِيبِ، قَالَ: كُنْتُ كَاتِباً لِلسَّيِّدِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ، فَبَيْنَا أَنَا فِي الدِّيَّوَانِ إِذَا بِخَادِمٍ صَغِيرٍ قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَمَعَهُ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفٌ دِينَارٍ، فَقَالَ السَّيِّدُ: تَقُولُ لَكَ فَرَقٌ هَذَا فِي أَهْلِ الْأَسْيَةِ خَفَاقٍ، فَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ مَالِي وَآكْتُبْ لِي أَسْمَى الَّذِينَ تُفَرِّقُهُ فِيهِمْ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي مِنْ هَذَا الْوَجْهِ شَيْءٌ صَرَفْتَهُ إِلَيْهِمْ.

قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِي، وَجَمَعْتُ أَصْحَابِي وَسَأَلْتُهُمْ عَنِ الْمُسِيئَةِ حَقِيقِينَ، فَسَمَّوْا لِي أَشْخَاصاً، فَفَرَّقْتُ فِيهِمْ ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ، وَبَقِيَ الْبَاقِي بَيْنَ يَدَيَّ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ، وَإِذَا بِطَارِقٍ يَطْرُقُ عَلَيَّ بَابَ دَارِي، فَسَأَلْتَهُ مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: فَلَانُ الْعَلَوِيِّ وَكَانَ جَارِي.

فَقُلْتُ: هَذَا جَارِي مِنْ مَدَّةٍ وَلَمْ يَقْصِدْنِي، فَأَذْنْتُ لَهُ، فَدَخَلَ، فَرَحَّبْتُ بِهِ وَقُلْتُ:

مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ إِنِّي جَائِعٌ، فَأَعْطَيْتُهُ مِنْ ذَلِكَ دِينَاراً، فَدَخَلْتُ إِلَى زَوْجَتِي، فَقَالَتْ:

مَا الَّذِي عَنَّاكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟

ص: ۱۴۵

۱- (۱) کتاب الاربعون حديثاً عن اربعين من اربعين ص ۹۵ حکایت: ۱۲.

۲- (۲) بحار الأنوار ۴۲: ۷-۸ ح ۸.

فَقُلْتُ: طَرَقَنِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ طَارِقٌ مِنْ وُلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي مَا أُطْعِمُهُ، فَأَعْطَيْتُهُ دِينَارًا، فَأَخَذَهُ وَشَكَرَنِي وَانصَرَفَ.

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ خَرَجَتْ زَوْجَتِي وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ: أَمَا تَسِيحِي يَقْصِدُكَ مِثْلَ هَذَا الرَّجُلِ وَتُعْطِيهِ دِينَارًا وَقَدْ عَرَفْتَ اسْتِحْقَاقَهُ، أَعْطِهِ الْجَمِيعَ، فَوَقَعَ كَلَامُهَا فِي قَلْبِي، وَقُمْتُ خَلْفَهُ، فَنَاولْتُهُ الْكَيْسَ، فَأَخَذَهُ وَانصَرَفَ.

فَلَمَّا عُدْتُ إِلَى الدَّارِ نَدِمْتُ وَقُلْتُ: السَّاعَةَ يَصِلُ الْخَبِيرُ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ وَهُوَ يَمُتُ الْعَلَوِيِّينَ فَيَقْتُلُنِي.

فَقَالَتْ لِي زَوْجَتِي: لَا تَخَفْ وَاتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى حُرِّدِهِمْ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا بِالْبَابِ يَطْرُقُ وَالْمَسَاعِلُ بِأَيْدِي الْخَدَمِ، وَهُمْ يَقُولُونَ: أَجِبِ السَّيِّدَةَ، فَقُمْتُ مَرْعُوبًا، وَكَلَّمَا مَشَيْتُ قَلِيلًا تَوَاتَرَتِ الرُّسُلُ، فَوَقَفْتُ عِنْدَ سِتْرِ السَّيِّدَةِ وَقَالَ لِي: خَادِمُ السَّيِّدَةِ وَرَاءَ هَذَا السُّتْرِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ بُكَاءَهَا وَهِيَ تَتَّحِبُ وَتَقُولُ: يَا أَحْمَدُ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا وَجَزَى زَوْجَتَكَ خَيْرًا، كُنْتُ السَّاعَةَ نَائِمَةً، فَجَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ لِي: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا وَجَزَى زَوْجَةَ ابْنِ الْخَصِيْبِ خَيْرًا، فَمَا مَعْنَى هَذَا، فَخَدَّتْهَا الْحَدِيثَ وَهِيَ تَبْكِي، فَأَخْرَجَتْ دَنَانِيرَ وَكِسُوفَ وَقَالَتْ: هَذَا لِلْعَلَوِيِّ وَهَذَا لِرِزْوَجَتِكَ وَهَذَا لَكَ.

قَالَ: وَكَانَ ذَلِكَ يُسَاوِي مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَأَخَذْتُ الْمَالَ وَجَعَلْتُ طَرِيقِي عَلَى بَيْتِ الْعَلَوِيِّ، فَطَرَقْتُ الْبَابَ، فَصَاحَ مِنْ دَاخِلِ الْمَنْزِلِ هَاتِ مَا مَعَكَ يَا أَحْمَدُ وَخَرَجَ وَهُوَ يَبْكِي، فَسَأَلْتُهُ عَنْ بُكَائِهِ.

فَقَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ مَنْزِلِي، قَالَتْ لِي زَوْجَتِي: مَا هَذَا الَّذِي مَعَكَ؟ فَعَرَفْتُهَا، فَقَالَتْ:

قُمْ بِنَا نَصِيْلِي وَنَدْعُو لِّلْسَيِّدَةِ وَلَا أَحْمَدَ وَزَوْجَتِهِ، فَصَيَّلْنَا وَدَعَوْنَا، ثُمَّ نِمْتُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَهُوَ يَقُولُ: قَدْ شَكَرْتُهُمْ عَلَى مَا فَعَلُوا مَعَكَ، فَالسَّاعَةَ يَأْتُونَكَ بِشَيْءٍ فَأَقْبَلْهُ مِنْهُمْ (١).

ص: ١٤٦

یعنی: ذکر کرده است علامه رحمه الله تعالی در کتاب خود کشف الیقین، که نقل نموده است ابن جوزی در کتاب خود از جدش اَبی الفرج، که او باسناد خود رسانیده است خبر را به ابن خصیب، که گفت که: بودم من نویسندهٔ مادر متوکل خلیفه، پس روزی من در دیوان مشغول بودم ناگاه خادم صغیری نزد من آمد از جانب مادر متوکل با کیسهٔ زری که هزار اشرفی در آن بود، گفت که: سیده مادر متوکل می گوید تو را که: این مبلغ را به مستحقین بده که این از حلال ترین مال من است، و بنویس اسم جمعی را که به ایشان می دهی، تا آن که من بعد از این وجه مال هرگاه بیاید نزد من صرف ایشان کنم.

ابن خصیب گفت که: پس به خانه رفتم، و مردم خود را جمع کردم، و از ایشان سؤال مستحقین نمودم، جمعی را نشان دادند، به ایشان سیصد اشرفی را دادم، و باقی نزد من ماند تا نصف شب.

ناگاه شخصی در خانه را می زد، پرسیدم که کیست؟ گفت: فلان مرد علویم، و او همسایهٔ من بود، رخصت داخل شدن به او دادم، داخل شد و پرسیدم که مطلب از آمدن چیست؟ گفت: من گرسنه ام، پس به او یک عدد اشرفی از وجه مذکور دادم، پس نزد زوجهٔ خود رفتم، گفت به من که: چه شخصی بود که می خواست تو را در این ساعت؟ گفتم: زد در خانهٔ مرا در این وقت شخصی از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله، و نبود نزد من چیزی که به او اطعام کنم، پس به او دادم یک اشرفی، گرفت و دعا کرد و رفت.

پس بیرون آمد زوجهٔ من و حال آن که گریه می کرد و می گفت که: حیا نداری که به قصد تو مثل این مرد سیدی می آید و یک دینار اشرفی به او می دهی، و بتحقیق می دانی استحقاق او را، بده جمیع آنچه مانده است به او، سخن او در دل من اثر کرد، و از عقب او برخواسته رفتم، و کیسهٔ اشرفی را تمام به او دادم، بگرفت و به خانهٔ خود رفت.

چون برگشتم به خانه پشیمان شدم و گفتم: در این ساعت می رسد این خبر به متوکل و او با علوین بد است خواهد کشت مرا، پس گفت به من زوجه من که:

مترس و توکل نما بر خدا و جد علوین.

در این سخن بودیم که در خانه را زدند، و مشعلها در دست خدم ظاهر شد، و گفتند: تو را می طلبد سیده که مادر پادشاه است، برخوایم با ترس و اندیشه، و اندک راهی که می رفتم رسولی متواتر می رسید در طلب من.

پس در پس پرده سیده ایستادم، شنیدم که می گفت: ای احمد، و ظاهر آن است که احمد اسم ابن خصیب بوده، جزا دهد تو را خدا خیر و نیکوئی، و جزا دهد زوجه تو را، که بودم در این ساعت خوابیده، پس آمد در خواب من رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت: جزا دهد تو را خدای تعالی خیر، و جزا دهد زوجه ابن خصیب را خیر، معنی این کلام چیست؟ و چه نیکی از شما بعمل آمده.

پس به او حکایت را تمام گفتم، و او نیز گریه می کرد، پس بیرون فرستاد اشرفیها و جامه، و گفت: این از علوی، و این از زوجه توست، و این از توست، و آنچه فرستادی مساوی صد هزار درهم بود.

پس گرفتم آن مال را، و آمدم به راه خانه علوی، پس زدم درب خانه او را، گفت از اندرون خانه که: بیار آنچه با تو هست یا احمد، و بیرون آمده و او گریه می کرد، و سبب گریه را پرسیدم، پس گفت: چون داخل منزل خود شدم، گفت به من زوجه من: چیست آنچه با توست؟ به او گفتم، گفت به من: بر خیز با ما تا آن که نماز کنیم و دعا در حق مادر متوکل و احمد و زوجه او بکنیم.

پس نماز و دعا کردیم، بعد از آن خوابیدم، پس دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب و حال آن که می گفت: بتحقیق که شما شکر نمودید به آنچه از احسان به تو کردند، در این ساعت می آرند برای تو چیزی قبول کن.

و این حکایت را رئیس المحدثین فی عصره الشریف مولانا محمدباقر

مجلسی - طیب اللہ ضریحہ - در باب مدح الذریہ الطیبہ و ثواب صلتہم، از ابواب مجلہ بیست و یکم کتاب بحار الأنوار الجامعہ لدرر أخبار أئمة الأطهار ایراد نموده (۱).

ومن امالی الشيخ إبراهيم القطيفي: حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن الفضل بن عبد الله بن سليمان يقول: عن المعتضد أنه قال: رأيت في المنام رجلاً قاعداً على شطّ دجله يقبض الماء بكفه ولا يجري ويرسله فيجرى، فتوهّمت في نفسي، فقلت: هذا علي بن أبي طالب عليه السلام، فسلمت عليه، فردّ عليّ السلام، وقال لي من غير أن أبدأه: إذا قضى هذا الأمر إليك فأحسن إلى ولدي.

قال محمد بن أحمد: وكانت هذه الرؤيا احسان المعتضد إلى الطالبيين، وسبب انفاق المال الذي حمل من طبرستان وتفريقه في العلويين، وأضاف إليه المعتضد من خزائنه مثله، وكان يراعيهم.

وقطب راوندي در كتاب خرايج و جرايج ایراد نموده: روى عن أبي علي الحسن بن عبيد العزيز الهاشمي، قال: كانت الفتنه قائمه بين العباسيين والطلبيين بالكوفه، حتى قتل سبعة عشر رجلاً عباسياً، وغضب الخليفة القادر، واستنهض الملك شرف الدولة أبا علي حتى يسير إلى الكوفه، ويستأصل بها من بها من الطالبيين، ويفعل كذا وكذا بهم وينسأهم وبناتهم، وكتب من بغداد هذا الخبر على طيور إليهم، وعرفوهم ما قال القادر، ففرعوا وتعلقوا بيني خفاجه.

فرأت امرأة عباسية في منامها كأن فارساً على فرس أشهب ويديه رُمح نزل من السماء، فسألت عنه، فقيل لها: هذا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يريد أن يقتل من عزم على قتل الطالبيين، فأخبرت الناس، فشاغ منامها في البلد، وسقط الطائر بكتاب من بغداد بأن الملك شرف الدولة بات عازماً على المسير إلى

ص: ۱۴۹

الْكُوفَةَ، فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّيْلُ مَاتَ فَجَاءَهُ، وَتَفَرَّقَتِ الْعَسَاكِرُ، وَفَرَعَ الْقَادِرُ (۱).

یعنی: روایت شده از ابی علی حسن بن عبدالعزیز الهاشمی که گفت: بود فتنه ای قائم میان عباسیین و طالبیین در کوفه، تا آن که کشته شد هفده مرد عبّاسی، و غضب بهم رسانید خلیفه قادر، و برانگیخت ملک شرف الدوله ابا علی را تا آن که برود به کوفه و استیصال نماید در کوفه کسانی که در کوفه از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشند، و اموری چند نسبت به ایشان و به زنان و دختران ایشان بفعل آرد از ستم و جور، و از بغداد بارسال طیور این خبر به اهل کوفه نوشته شد، و خاطر نشان ایشان آنچه قادر گفته بود گردید، پس خوف نمودند طالبیین، و پناه به قبیله بنی خفاجه بردند.

پس دید زن عبّاسیه در خواب خود که گویا سواره ای بر اسب اشهب و به دست او نیزه ای بود نازل شد از آسمان، آن زن پرسید احوال آن سواره را، شخصی به او گفت: که این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، اراده قتل کسی که عزم قتل طالبیین دارد نموده است.

پس آن زن خبر کرد مردم را از خواب خود، و شایع شد حکایت خواب او در بلد، و مقارن این معنا به زمین نشست طایری با کتابتی از بغداد که مشتمل بود به آن که ملک شرف الدوله می خواست که چون شب را به روز آورد به جانب کوفه آمده و متوجه مهمّ طالبیین شود، چون نصف شب شد فجاءه فوت شد، و متفرّق شدند لشگر، و ترسید از این معنا قادر غادر به قدرت خدای تعالی قادر.

و صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب مناقب الطاهرین در فصل معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد نموده به این عبارت که: داود پدر سلطان الب ارسلان ابوعلی عبیدالله بن علی بن عبدالله العلوی را متهم کرد به میل آل محمود، و وی را

ص: ۱۵۰

بگرفت و محبوس کرد حبسی تمام، و از وی صد و پنجاه هزار درهم بستد، و گویند سی هزار دینار به مصادره بستد، به خواب دید امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که قاروره به او نمود پر از کافور، و گفت ابو علی علوی را خلاصی ده و مال وی به دو رسان.

داود بیدار شد از خواب و وی را خواب فراموش شد، ثانیاً به خواب رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خواب دید سوار بر اسبی شده بسیار نیکو، و شمشیری گرفته در دست از نیام کشیده، و گفت: من نگفتم با تو که فرزند مرا خلاص ده، و چنان خیال افتاد وی را که آن جماعت را که موکلان علوی بودند گردن بزد و سر از تن جدا کرده، و طپانجه بر روی امیر داود زد که بعضی از محاسن وی برفت از آن طپانجه، و گفت: اگر خلاصی وی را ندهی گردنت بزدم.

چون او بیدار شد علوی را خلاص داد، و مال وی را به وی رسانید، و آنچه باقی نبود غرامت بکشید، و وقت صبح موکلان به سرای علوی پیش امیر آمدند سر برهنه که احوال که موکلان مشاهده گردید، گفتند مردمان امیر: ما چه دیدیم به سلامت بودند، امیر گفت: بروید و مشاهده کنید، چون به سرای علوی رفتند جمله را یافتند سرها از تن جدا شده، و ارواح خبیثه ایشان به دوزخ رسیده.

پس از این اخبار مستفاد می شود که ائمه علیهم السلام با محبین ذریه مجانبند، و با مبغضین ایشان عدوند.

و ذکر نموده سید سمهوری در تاریخ مدینه منوره أنه قال الإمام أبو بكر بن المقرئ: كنت أنا والطبراني وأبو الشيخ في حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وكنا في حاله، وأثر فينا الجوع، وواصلنا ذلك اليوم، فلما كان وقت العشاء حضرت قبر النبي صلى الله عليه وآله، فقلت: يا رسول الله الجوع وانصرفت، فتمت أنا وأبو الشيخ والطبراني جالس ينظر في شيء، فحضر علوي معه غلامان مع كل واحد زنبيل فيه شيء، فجلسنا وأكلنا وترك عندنا الباقي، وقال: يا قوم أشكوتم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فأني رأيت

فی المنام، فأمرنی أن أحمل بشیء إلیکم.

وقال أبو العباس ابن نفیس المقرئ الضریر: جعت بالمدينه ثلاثه أيام، فجئت إلى القبر، فقلت: يا رسول الله جعت، ثم نمت ضعيفاً، فركضتني جاريه برجلها، فقمت معها إلى دارها، فقدمت إليّ خبز برّ و تمر و سمن، وقالت: كل يا أبا العباس، فقد أمرني بهذا جدّي رسول الله صلى الله عليه و آله، ومتى جعت فأت إلینا والوقایع فی هذا المعنی كثيره جداً.

قال أبو سليمان داود الشاذلي فی كتابه التبيان والانتصار عقب ذكر كثير من ذلك: قد وقع فی كثير ممّا ذكر وأمثاله أنّ الذي يأمره صلى الله عليه و آله سيما إذا كان المسؤول طعاماً إنّما يكون من الذريّه؛ إذ من أخلاق الكرام إذا سألوا ذلك أن يتولّونه بأنفسهم، أو من يكون منهم.

وامثال این وقایع بسیار است، قدری در این کتاب ایراد شد، که شاید باعث بیداری مردم از خواب غفلت گردد، و آنچه از تاریخ مدینه منوره مرقوم شده که مفادش مجملاً آن است که هر کس از جوع و گرسنگی در مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤالی می نمود، خصوصاً طعام، آن سرور در عالم خواب بخصوص ذریه امر می فرمودند که انجام مسؤول او نماید، و این معنا هر چند از موضوع مسأله این کتاب نیست، لیکن نکته مرقومه که گفته شده است که: هرگاه از کریمی کسی سؤال طعامی کند، متوجه مسؤول و انجام این مطلب خود یا کسی که از او باشد باید بشود، لهذا آن سرور دنیا و دین بخصوص ذریه این امر را می فرمودند، و شک نیست که این عین موضوع مسأله این کتاب، بلکه قرّه العین است در نظر اولی الألباب.

وفى الباب السابع والعشرين فى مدح الذرية الطيبة وثواب صلتهم من أبواب كتاب الزكاه والخمس من كتب كتاب بحار الأنوار لرئيس المحققين فى زمانه الشريف طيب الله ضريحه، نقلاً عن كتاب غوالى اللئالى للشيخ ابن أبى جمهور الأحساوى: ذكر العلامة - طيب الله رمسه - فى كتابه المسمى بمنهاج اليقين، بسنده عن رواه، قال: وقعت فى بعض السنين ملحمه بقم، وكان بها جماعه من العلويين، فتفرق أهلها فى البلاد، وكان فيها امرأه علويه صالحه كثيره الصلاه والصيام، وكان زوجها من أبناء عمها أصيب فى تلك الملحمه، وكان لها أربع بنات صغار من ابن عمها ذلك.

فخرجت مع بناتها من قم لما خرجت الناس منها، فلم تزل ترمى بها الغربة من بلد إلى بلد حتى أتت بلخ، وكان قدومها إليها إبان الشتاء، فقدمت بلخ فى يوم شديد البرد ذى غيم وثلج، فحين قدمت بلخ بقيت متحيرة لا تدرى أين تذهب، ولا تعرف موضعا تأوى إليه يحفظها وبناتها من البرد والثلج، فقيل لها: إن بالبلد رجلاً من أكابرها معروف بالإيمان والصلاح يأوى إليه الغرباء وأهل المسكنه.

فقصت إليه العلويه وحولها بناتها، فلقيته جالساً على باب داره وحوله جلساؤه وعلمائه، فسألت عليه وقالت: أيها الملك إنى امرأه علويه ومعى بنات علويات، ونحن غرباء، وقد مننا إلى هذا البلد فى هذا الوقت، وليس لنا من ناوى إليه، ولا بها من يعرفنا فنحاز إليه، والثلج والبرد قد أضربنا، وقد دللنا إليك، فقصدناك لتؤويننا.

فقال: ومن يعرف أنك علويه ابنتى على ذلك بشهود.

فلما سمعت كلامه، خرجت من عنده حزينة تبكى ودموعها تنثر، وبقيت واقفة فى الطريق متحيرة لا تدرى أين تذهب، فمر بها سوقى، فقال: ما لك أيتها المرأه واقفة والثلج يقع عليك وعلى هذه الأطفال معك؟ فقالت: إنى امرأه غريبه لا أعرف موضعا تأوى إليه، فقال لها: امضى خلفى حتى أدلك على الخان الذى

يَأْوِي إِلَيْهِ الْغُرَبَاءُ، فَمَضَتْ خَلْفَهُ.

قَالَ الرَّاوي: وَكَانَ بِمَجْلِسِ ذَلِكَ الْمَلِكِ رَجُلٌ مَجُوسِيٌّ، فَلَمَّا رَأَى الْعَلَوِيَّةَ وَقَدَّ رَدَّهَا الْمَلِكُ، وَتَعَلَّلَ عَلَيْهَا بِطَلَبِ الشُّهُودِ، وَقَعَتْ لَهَا الرَّحْمَةُ فِي قَلْبِهِ، فَقَامَ فِي طَلَبِهَا مُسْرِعًا، فَلَحِقَهَا عَنْ قَرِيبٍ، فَقَالَ: إِلَى أَيْنَ تَذْهَبِينَ أَيُّهَا الْعَلَوِيَّةُ؟ قَالَتْ: خَلَفَ رَجُلٌ يَدُلُّنِي إِلَى الْخَانَ لِأَوَى إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَجُوسِيٌّ: لَا بَلِ ارْجِعِي مَعِيَ إِلَى مَنْزِلِي، فَأَوَى إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ، قَالَتْ: نَعَمْ.

فَرَجَعَتْ مَعَهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَدْخَلَهَا مَنْزِلَهُ، وَأَفْرَدَ لَهَا بَيْتًا مِنْ خِيَارِ بُيُوتِهِ، وَأَفْرَشَهُ لَهَا بِأَحْسَنِ الْفُرُشِ وَأَسْيَكَنَهَا فِيهِ، وَجَاءَ لَهَا بِالنَّارِ وَالْحَطَبِ، وَأَشْعَلَ لَهَا التَّنُورَ، وَأَعَدَّ لَهَا جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ، وَحَدَّثَتْ امْرَأَتَهُ وَبَنَاتِهِ بِقِصَّتِهَا مَعَ الْمَلِكِ، فَفَرِحَ أَهْلُهُ بِهَا، وَجَاءَتْ إِلَيْهَا مَعَ بَنَاتِهَا وَجَوَارِيهَا، وَلَمْ تَزَلْ تَحْدُمُهَا وَبَنَاتِهَا وَتَأْنِسُهَا، حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُنَّ الْبُرْدُ وَالتَّعَبُ وَالْجُوعُ.

فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَقَالَتْ لِلْمَرْأَةِ: أَلَا تَقُومِي إِلَى قِضَاءِ الْفَرَضِ؟ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ الْمَجُوسِيَّةِ: وَمَا الْفَرَضُ إِنَّا أَنَاسٌ لَسْنَا عَلَى مِذْهَبِكُمْ، إِنَّا عَلَى دِينِ الْمَجُوسِ، وَلَكِنَّ زَوْجِي لَمَّا سَمِعَ خَطَايَاكَ مَعَ الْمَلِكِ، وَقَوْلِكَ إِنِّي امْرَأَةٌ عَلَوِيَّةٌ، وَقَعَتْ مَحَبَّتِكَ فِي قَلْبِهِ لِأَجْلِ اسْمِ جَدِّكَ، وَرَدَّ الْمَلِكُ لَكَ مَعَهُ أَنَّهُ عَلَى دِينِ جَدِّكَ.

فَقَالَتِ الْعَلَوِيَّةُ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ حَيْدِي وَحُرْمَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ أَسْأَلُهُ أَنْ يُوفِّقَكَ وَرَوْجَكَ لِدِينِ جَدِّي، ثُمَّ قَامَتِ الْعَلَوِيَّةُ إِلَى الصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ طُولَ لَيْلِهَا بِأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ ذَلِكَ الْمَجُوسِيَّ لِدِينِ الْإِسْلَامِ.

قَالَ الرَّاوي: فَلَمَّا أَخَذَ الْمَجُوسِيٌّ مَضْجَعَهُ وَنَامَ مَعَ أَهْلِهِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، رَأَى فِي مَنَامِهِ أَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ، وَالنَّاسُ فِي الْمَحْشَرِ، وَقَدْ كَضَّهْمُ الْعَطَشُ، وَأَجْهَدَهُمُ الْحَرُّ، وَالْمَجُوسِيَّةُ فِي أَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكِ، فَطَلَبَ الْمَاءَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: لَا يُوجَدُ الْمَاءُ إِلَّا عِنْدَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَهَمَّ يَسْتَقُونَ أَوْلِيَاءَهُمْ مِنْ حَوْضِ الْكَوْثَرِ، فَقَالَ الْمَجُوسِيَّةُ: لَأَقْصِدَنَّهْمُ، فَلَعَلَّهُمْ يَسْقُونِي جِزَاءً لِمَا فَعَلْتُ مَعَ ابْنَتِهِمْ وَإِيْوَانِي

إِيَّاهَا، فَصَدَّهُمْ، فَلَمَّا صَلَّاهُمْ وَجَدَهُمْ يَشْقُونَ مَنْ يَرِدُ إِلَيْهِمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ، وَيَرُدُّونَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ، وَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ عَلَىٰ شَفِيرِ الْحَوْضِ وَيَبِيدِ الْكَأْسِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ، وَحَوْلَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَبْنَاؤُهُمْ.

فَجَاءَ الْمُجُوسِيُّ حَتَّىٰ وَقَفَ عَلَيْهِمْ وَطَلَبَ الْمَاءَ، وَهُوَ لَمَّا بِهِ مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ لَهُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَسْتَ عَلَىٰ دِينِنَا فَنَشْقِيكَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ اسْقِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ عَلَىٰ دِينِ الْمُجُوسِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ لَهُ عَلَيْكَ يَدًا وَمِنَّهُ قَدْ آوَىٰ ابْنَتَكَ فُلَانَةَ وَبَنَاتَهَا، فَكَنَّهُمْ عَنِ الْبُرْدِ، وَأَطْعَمَهُمْ مِنَ الْجُوعِ، وَهِيَ الْآنَ فِي مَنْزِلِهِ مُكْرَمَةً، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اذْنُ مِنِّي، اذْنُ مِنِّي، قَالَ: فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَنَاوَلَنِي الْكَأْسَ بِيَدِهِ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ شَرْبَةً وَجَدْتُ بَرْدَهَا عَلَىٰ قَلْبِي، وَلَمْ أَرْ شَيْئًا أَلَذَّ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهَا.

قَالَ الرَّاوي: وَانْتَبَهَ الْمُجُوسِيُّ مِنْ نَوْمِهِ، وَهُوَ يَجِدُ بَرْدَهَا عَلَىٰ قَلْبِهِ، وَرُطُوبَتَهَا عَلَىٰ شَفَتَيْهِ وَلِحْيَتِهِ، فَانْتَبَهَ مُزْتَاعًا، وَجَلَسَ فَرِعًا، فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَخَبَّرَتْهَا بِمَا رَأَتْ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَىٰ آخِرِهِ، وَأَرَاءَهَا رُطُوبَةَ الْمَاءِ عَلَىٰ شَفَتَيْهِ وَلِحْيَتِهِ، فَقَالَتْ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَاقَ إِلَيْكَ خَيْرًا بِمَا فَعَلْتَ مَعَ هَذِهِ الْمَرْأَةِ الْعَلَوِيَّةِ وَالْأَطْفَالِ الْعَلَوِيِّينَ، فَقَالَ: نَعَمْ، وَاللَّهِ لَا أَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ.

قَالَ الرَّاوي: وَقَامَ الرَّجُلُ مِنْ سَاعَتِهِ، وَأَسِيرَجَ الشَّمْعَ، وَخَرَجَ هُوَ وَزَوْجَتُهُ حَتَّىٰ دَخَلَ عَلَىٰ الْبَيْتِ الَّذِي تَسْكُنُهُ الْعَلَوِيَّةُ، وَخَبَّرَتْهَا بِمَا رَأَتْ، فَقَامَتْ وَسَيَّجَدَتْ لِلَّهِ شُكْرًا، وَقَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَمْ أَزَلْ طَوَّلَ لَيْلَتِي أَطْلُبُ إِلَى اللَّهِ هِدَايَتَكَ لِلْإِسْلَامِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ اسْتِجَابِهِ دُعَائِي فِيكَ، فَقَالَ لَهَا: اعْرِضِي عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، فَأَسْلَمَ وَحَسَنَ إِسْلَامَهُ، وَأَسْلَمَتْ زَوْجَتُهُ وَجَمِيعُ بَنَاتِهِ وَجَوَارِيهِ وَعِلْمَانُهُ، وَأَخْضَرَهُمْ مَعَ الْعَلَوِيَّةِ حَتَّىٰ أَسْلَمُوا جَمِيعُهُمْ.

قَالَ الرَّاوي: وَأَمَّا مَا كَانَ مِنَ الْمَلِكِ، فَإِنَّهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمَّا آوَىٰ إِلَىٰ فِرَاشِهِ رَأَىٰ فِي مَنَامِهِ مِثْلَ مَا رَأَىٰ الْمُجُوسِيُّ، وَأَنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَىٰ الْكُوْتْرِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْقِنِي، فَإِنِّي وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْلُبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنِّي لَا

أَسِيقِي أَحَدًا إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُوْمِرُ لِي بِشَرْبِهِ مِنَ الْمَاءِ، فَإِنِّي وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَاءِكُمْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ابْنِي عَلَى ذَلِكَ بِشُهُودٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تَطْلُبُ مِنِّي الشُّهُودَ دُونَ غَيْرِي مِنْ أَوْلِيَاءِكُمْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَيْفَ تَطْلُبُ الشُّهُودَ مِنْ ابْنَتِنَا الْعُلُوِيَّةِ لَمَّا أَتَيْتِكَ وَبَنَاتُهَا تَطْلُبُ مِنْكَ أَنْ تَأْوِيَهُمَا فِي مَنْزِلِكَ؟

قَالَ: ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ حَزَانُ الْقَلْبِ، شَدِيدُ الظَّمَا، فَوَقَعَ فِي الْحَسِرَةِ وَالنَّدَامَةِ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ فِي حَقِّ الْعُلُوِيَّةِ، وَتَأَسَّفَ عَلَى رَدِّهَا، فَبَقِيَ سَاهِرًا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِ، حَتَّى أَصْبَحَ وَرَكِبَ وَقَتَ الصُّبْحِ يَطْلُبُ الْعُلُوِيَّةَ، وَيَسْأَلُ عَنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ يَسْأَلُ وَلَمْ يَجِدْ مَنْ يُخْبِرُهُ عَنْهَا، حَتَّى وَقَعَ عَلَى السُّوقِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَدُلَّهَا عَلَى الْخَانِ، فَأَعْلَمَهُ أَنَّ الرَّجُلَ الْمَجُوسِيَّ الَّذِي كَانَ مَعَهُ فِي مَجْلِسِهِ أَخَذَهَا إِلَى مَنْزِلِهِ، فَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ.

ثُمَّ إِنَّهُ قَصَدَ إِلَى مَنْزِلِ الْمَجُوسِيِّ وَطَرَقَ الْبَابَ، فَقِيلَ: مَنْ بِالْبَابِ؟ فَقِيلَ لَهُ: الْمَلِكُ وَأَقْفَ بِنَابِكَ يَطْلُبُكَ، فَعَجِبَ الرَّجُلُ مِنْ مَجِيءِ الْمَلِكِ إِلَى مَنْزِلِهِ، إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عَادَتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ مُسْرِعًا، فَلَمَّا رَأَهُ الْمَلِكُ وَجَدَ عَلَيْهِ حَلِيَةَ الْإِسْلَامِ وَنُورَهُ، فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْمَلِكِ: مَا سَبَبُ مَجِيئِكَ إِلَيَّ مَنْزِلِي؟ وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَ عَادَةً، فَقَالَ: مِنْ أَجْلِ هَذِهِ الْمَرْأَةِ الْعُلُوِيَّةِ، وَقَدْ قِيلَ لِي: إِنَّهَا فِي مَنْزِلِكَ، وَقَدْ جِئْتُ فِي طَلِبِهَا، وَلَكِنْ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ الْحَلِيَةِ الَّتِي عَلَيْكَ؟ فَإِنِّي قَدْ أَرَاكَ صِرْتَ مُسْلِمًا.

فَقَالَ: نَعَمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَقَدْ مَنَّ عَلَيَّ بِبَرَكَهَ هَذِهِ الْعُلُوِيَّةِ وَدُخُولِهَا مَنْزِلِي بِالْإِسْلَامِ، فَصَرَفْتُ أَنَا وَأَهْلِي وَبَنَاتِي وَجَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِينَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، فَقَالَ لَهُ: وَمَا السَّبَبُ فِي إِسْلَامِكَ؟ فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثِهِ وَدُعَاءِ الْعُلُوِيَّةِ وَرُؤْيَاهُ، وَقَصَّ الْقِصَّةَ بِنَتَامِهَا.

ثُمَّ قَالَ: وَأَنْتَ أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا السَّبَبُ فِي حِرْصِكَ عَلَى التَّفْتِيْشِ عَنْهَا بَعِيدَ إِعْرَاضِكَ أَوَّلًا عَنْهَا، وَطَرْدِكَ إِيَّاهَا؟ فَحَدَّثَهُ الْمَلِكُ بِمَا رَأَهُ وَمَا وَقَعَ لَهُ مِنَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الرَّجُلَ عَلَى تَوْفِيْقِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ لِذَلِكَ الْأَمْرِ

الَّذِي نَالَ بِهِ الشَّرْفَ وَالْإِسْلَامَ، وَزَادَتْ بِصِيرَتُهُ.

ثُمَّ دَخَلَ الرَّجُلُ عَلَى الْعَلَوِيِّ، فَأَخْبَرَهَا بِحَالِ الْمَلِكِ، فَبَكَتْ وَخَرَّتْ سَاجِدَةً لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى مَا عَرَفَهُ مِنْ حَقِّهَا، فَاسْتَأْذَنَهَا فِي إِدْخَالِهِ عَلَيْهَا، فَأَذِنَتْ لَهُ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا وَاعْتَذَرَ إِلَيْهَا، وَحَدَّثَهَا بِمَا جَرَى لَهُ مَعَ جَدِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَأَلَهَا الْإِنْتِقَالَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَأَبَتْ وَقَالَتْ: هَيْهَاتَ لَا وَاللَّهِ، وَلَوْ أَنَّ الَّذِي أَنَا فِي مَنْزِلِهِ كَرِهَ مَقَامِي فِيهِ لَمَا انْتَقَلْتُ إِلَيْكَ.

وَعَلِمَ صَاحِبُ الْمَنْزِلِ بِمَذَلِكِ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا تَبْرَحِي مِنْ مَنْزِلِي، وَإِنِّي قَدْ وَهَبْتُكَ هَذَا الْمَنْزِلَ، وَمَا أُعِيدْتُ فِيهِ مِنَ الْأَهْبِيهِ، وَأَنَا وَأَهْلِي وَبَنَاتِي وَأَخْدَامِي كُلُّنَا فِي خِدْمَتِكَ، وَنَرَى ذَلِكَ قَلِيلًا فِي جَنْبِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ عَلَيْنَا بِقُدُومِكَ.

قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ الْمَلِكُ، وَأَتَى مَنْزِلَهُ، وَأَرْسَلَ إِلَيْهَا ثِيَابًا وَهَدَايَا كَثِيرَةً، وَكَيْسًا فِيهِ جُمْلَةٌ مِنَ الْمَالِ، فَرَدَّتْ ذَلِكَ وَلَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا^(١).

وذكر سبط ابن الجوزي في كتابه تذكرة الخواص، قال: كَانَ بِلُخِ رَجُلٍ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ نَازِلًا بِهَا، وَكَانَ لَهُ زَوْجَةٌ وَبَنَاتٌ، فَتَوَفَّى الرَّجُلَ.

قَالَتِ الْمَرْأَةُ: فَخَرَجْتُ بِالْبَنَاتِ إِلَى سَمَرْقَنْدَ خَوْفًا مِنْ سَمَاتِهِ الْأَعْمِدَاءِ، فَاتَّفَقَ وَصُولِي فِي شِدَّةِ الْبُرْدِ، فَأَدْخَلْتُ الْبَنَاتِ مَسْجِدًا، وَمَضَيْتُ لِأَحْتَالَ لَهْنٌ فِي الْقُوتِ، فَرَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى شَيْخٍ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَقَالُوا: هَذَا شَيْخُ الْبَلَدِ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ وَشَرَحْتُ حَالِي لَهُ، فَقَالَ: أَقِيمِي عِنْدِي الْبَيْتَةَ أَنْكَ عِلْوِيَّةٌ، وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيَّ.

فَبَيْسْتُ مِنْهُ وَعُدْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَرَأَيْتُ فِي طَرِيقِي شَيْخًا جَالِسًا عَلَى دَكِّهِ وَحَوْلَهُ جَمَاعَةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: ضَامِنُ الْبَلَدِ وَهُوَ مَجُوسِي.

فَقُلْتُ: عَسَى أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ فَرْجٌ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ وَحَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِي وَمَا جَرَى لِي مَعَ شَيْخِ الْبَلَدِ، وَأَنَّ بَنَاتِي فِي الْمَسْجِدِ مَا لَهُمْ شَيْءٌ يَقُوتُونَ بِهِ، فَصَاحَ بِخَادِمٍ لَهُ،

ص: ١٥٧

فَخَرَجَ فَقَالَ: قُلْ لِسَيِّدَتِكَ تَلْبَسُ ثِيَابَهَا، فَدَخَلَ فَخَرَجَتْ امْرَأَةٌ وَمَعَهَا جَوَارٍ، فَقَالَ لَهَا: اذْهَبِي مَعَ هَذِهِ الْمَرْأَةِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْفُلَانِيِّ،
وَاحْمِلِي بَنَاتِهَا إِلَى الدَّارِ.

فَجَاءَتْ مَعِيَ وَحَمَلَتِ الْبَنَاتِ، وَقَدْ أَفْرَدَ لَنَا دَارًا فِي دَارِهِ، وَأَدْخَلَنَا الْحَمَّامَ، وَكَسَانَا ثِيَابًا فَاخِرَةً، وَجَاءَنَا بِالْوَانِ الْأَطْعَمِهِ وَبَنَاتِنَا بِأَطْيَبِ
لَيْلِهِ.

فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ رَأَى شَيْخُ الْبَلَدِ الْمُسْلِمُ فِي مَنَامِهِ كَأَنَّ الْقِيَامَةَ قَدْ قَامَتْ، وَاللَّوَاءُ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِذَا
قَصِيرٌ مِنَ الزُّمُرِدِ الْأَخْضَرِ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا الْقَصِيرُ؟ فَقِيلَ: لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ مُوَحَّدٍ، فَتَقَدَّمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ،
فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُعْرِضُ عَنِّي وَأَنَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ لَهُ: أَقِمِ الْبَيْتَةَ عِنْدِي أَنْتَكَ مُسْلِمٌ، فَتَحَيَّرَ الرَّجُلُ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَسَيْتَ مَا قُلْتَ لِلْعَلَوِيِّ، وَهَذَا الْقَصِيرُ لِلشَّيْخِ الَّذِي هِيَ فِي دَارِهِ، فَاتَّبَعَهُ الرَّجُلُ وَهُوَ يَلْطَمُ
وَيَبْكِي، وَبَثَّ غِلْمَانَهُ فِي الْبَلَدِ، وَخَرَجَ بِنَفْسِهِ يَدُورٌ عَلَى الْعَلَوِيِّ، فَأُخْبِرَ أَنَّهَا فِي دَارِ الْمَجُوسِيِّ، فَجَاءَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَيْنَ الْعَلَوِيُّ؟ قَالَ:
عِنْدِي. قَالَ: أُرِيدُهَا، قَالَ: مَا لَكَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ.

قَالَ: هَذِهِ أَلْفُ دِينَارٍ، وَسَلِّمَنَّ إِلَيَّ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ وَلَا مِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ.

فَلَمَّا أَلَحَّ عَلَيْهِ، قَالَ لَهُ: إِنَّ الْمَنَامَ الَّذِي رَأَيْتَهُ أَنْتَ رَأَيْتُهُ أَنَا أَيْضًا، وَالْقَصِيرُ الَّذِي رَأَيْتَهُ لِي خُلِقَ، وَأَنْتَ تُدِلُّ عَلَيَّ بِإِسْلَامِكَ، وَاللَّهِ مَا
نَمْتُ وَلَا أَحَدٌ فِي دَارِي إِلَّا وَقَدْ أَسْلَمْنَا كُلُّنَا عَلَى يَدِ الْعَلَوِيِّ، وَعَادَ مِنْ بَرَكَاتِهَا عَلَيْنَا، وَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ
لِي: الْقَصِيرُ لَكَ وَلَا هَلِكُكَ بِمَا فَعَلْتَ مَعَ الْعَلَوِيِّ، وَأَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَلَقَكُمْ اللَّهُ مُؤْمِنِينَ فِي الْقَدَمِ (١).

والأخبار في هذا المعنى كثيرة.

يعني: گفته است نواده ابن جوزی: بود در شهر بلخ مردی از علویین، فرود

ص: ١٥٨

آمده به بلخ، و بود مر او را زنی و دختری چند، پس وفات کرد آن مرد، و گفت آن زن که: بیرون رفتم از بلخ با دختران به سمرقند از خوف شماتت اعداء.

پس اتفاق افتاد رسیدن من به آن شهر در شدت و کثرت سرما، پس داخل کردم دختران را در مسجد، و رفتم که چاره کنم از برای تحصیل روزی، پس دیدم مردمان را جمعیت کرده بر شیخی، پرسیدم از احوال او، گفتند: این مرد بزرگ شهر است، پس بیان کردم احوال خود را و دختران علویه را به او، پس گفت: گواه بیار که تو سیده علویه ای، و ملتفت نشد به من.

پس نومید شدم از او، و برگشتم که بسوی مسجد آیم، دیدم در راه پیری نشسته بر دگانی، و گرد او بودند جماعتی، گفتم: کیست این مرد؟ گفتند: شیخی است که متکفل امور شهر است و او مجوسی است، گفتم: بروم نزد او بسا باشد که از برای ما نزد او گشادی بهم رسد.

پس آمدم نزد او، و خبر دادم او را به احوال خود، و آنچه رو داده بود میانه من و شیخ بلد که اولاً نزد او رفته بودم، پس آواز کرد خادم خود را، پس بیرون آمد و گفت: بگو به خاتون خود که بپوشد جامه های خود را و بیرون آید با کنیزان خود، پس رفت خادم و خبر کرد خاتون خود را، پس بیرون آمد و گفت با زن خود که: برو با این زن علویه به فلاخن مسجد و بردار دختران او را و بیار به خانه.

پس آمد با من و برداشت دختران را و آورد ما را بسوی آن مرد، آن گاه پوشانید ما را جامه های نیکو، و آورد نزد ما چندین رنگ طعام، و شب به روز آوردیم به خوب ترین شبی.

پس چون نصف شب شد، شیخ بلد مسلمانان که اول نزد او رفته بود علویه در خواب دید که گویا قیامت قائم شده، و علم بر سر محمد رسول خداست صلی الله علیه و آله، و در آن هنگام رسید به قصری از زمرد سبز، پرسید که از کیست این قصر؟ در

جواب گفتند: از مرد مسلمان موحدی است.

پس آن شیخ مسلمان آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی از او گردانید، پس گفت شیخ: ای رسول خدا چرا رو می گردانی از من و من مرد مسلمانم؟ فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: گواه بگذران که تو مسلمانی، شیخ از این سخن متحیر شد، پس فرمود مر او را رسول صلی الله علیه و آله که: آیا فراموش کردی قول خودت را مر علویه را که از او شاهد طلبیدی در علویه بودن او، و این قصر از برای شیخی است که آن علویه در خانه اوست الحال.

پس شیخ بیدار شد از خواب، و طپانچه بر روی خود می زد و می گریست، و غلامان خود را در شهر به تجسس علویه متفرق ساخت، و خود نیز از خانه بیرون آمد به طلب آن علویه، خبر دادند مر او را که علویه در خانه آن مجوسی است، شیخ خود نزد مجوسی آمد و گفت: آیا تو را علمی است که آن زن علویه کجاست؟ گفت: او نزد من است، گفت: می خواهم او را؟ گفت مجوسی: مرا قدرت این معنا نیست که علویه را به تو دهم، شیخ مسلم گفت: بگیر این هزار اشرفی را و تسلیم کن ایشان را به من، گفت شیخ مجوسی: تسلیم نمی کنم ایشان را به تو، به خدا قسم که اگر صد هزار اشرفی بدهی.

پس چون شیخ مسلم الحاح کرد، مجوسی گفت به او: بدان بتحقیق که خوابی که دیده ای تو آن را دیشب من نیز داده ام آن خواب را، و قصری که تو دیده ای آن را برای من آماده شده است، و تو فخر می نمائی بر من به اسلام خود، به خدا قسم که نخواییدم دیشب نه من و نه احدی از اهل بیت من در خانه خود تا این که مسلمان شدیم همه بر دست آن سیده علویه، و برگشت از تو برکت ایشان به سوی ما، و نفع به ما عاید شد، و دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله در خواب که می فرمود به من که: آن قصر زمرد سبز از توست و اهل تو جهت احسانی که کرده ای با علویه، و تو از اهل بهشتی، خلق کرده بود شما را خدای عزوجل

مؤمن از روز ازل.

و احادیث در باب فضل سادات و لزوم اکرام ایشان بسیار است، و حکایت مسطوره در بعضی از کتب سلف - رحمهم الله - به نحوی دیگر به نظر رسیده که با این روایت قدری اختلاف دارد که مآل هر دو به حسب معنا متحد است، لیکن به نحوی که مسطور شد، چون به خط سید المحققین میر سید احمد رحمه الله بود به تحریر آن اکتفا شد.

وفى بعض الكتب المعتبره حكاية العلويه مع القاضى والمجوسى، وهى هكذا:

كان فى البصره امرأه علويه فقيره لها أربع بنات عاريات جائعات، فدخلت أيام العيد، فبكت الصغيره فقالت: يا امّاه ترى نشبع هذا العيد من خبز الشعير، فبكت الأم، فحملت نفسها على الخروج، ومضت إلى دار القاضى أبى الحسين قاضى البصره، فقالت: أيها القاضى امرأه علويه فقيره ولى أربع بنات عواتق عاريات، وهذه أيام الصدقات، فانظر فى أمرنا، وامر لنا من بيت المال أو من البرّ ما يدفع به وقتنا، فإنّك مسؤول يوم القيامه عنّا، فقال القاضى: نعم حبّاً وكرامه، تعالى إلى غدّاً ترجعين بكلّ جميل.

فقال احداهنّ: يا امّاه إن أعطاك القاضى فضّه ما الذى تشتريين لى؟ قالت لها:

ما الذى تشتهين؟ قالت: اريد أن تشتري لى قطناً أغزل لنفسى قميصاً، ثمّ قالت الأخرى: أنا من حين مات أبى أشتهى خبز سوق، وقالت الصغيره: أنا يا امّاه أشتهى رغيفاً صحيحاً.

فلَمّا أصبحن بَكَرت الأمّ إلى القاضى، وقعدت ناحيه حتّى تفرّق الناس، ثمّ قالت: أيها القاضى أنا المرأه العلويه التى وعدتني أمس بالإحسان إلىّ وإلى بناتى، فصاح القاضى عليها، وأمر الغلمان أخرجوها.

فخرجت وهى باكيه حزينه مكسوره القلب متحيره تبكى وتنوح بقلب جريح، ولسان فصيح، وصوت مليح، وهى تقول: ما الذى أقول لفاطمه الصغرى؟ وما

ص: ١٤١

الذى أقول لزینب الكبرى؟ بأى وجه أرجع إليهن، وبأى لسان أعتذر لهنّ وهنّ منتظرات، اللهم لا تخيب ظنّي، فإنّي رفعت إليك قصّتي، ومنك سألت حاجتي، إنك على كلّ شيء قدير.

فعبّر عليها سيدوك المجوسى وهو سكران راكباً، فسمه صوتها وبكاءها وحنينها، فظنّ أنّها تغنى، فقال: ما أحسن صوتكى، وما أحزن قلبكى، فمالكى؟ فظنّت العلويه أنّه صاح ومسلم قد رحمها، فذكرت ما لحقها، فقال سيدوك لغلمانه:

احملوها إلى الدار، فلمّا وصل إلى الدار أخرج لها تختاً فيه أربعمائه دينار وخمسه دسوت ثياب، وقال لها: هذا لكى ولبناتكى، فدعت له وانصرفت فرحه مسروره إلى بناتها.

فلمّا رأوها بناتها قالوا: أيّها المحسن إلينا أسكنك الله قصور الجنان، وأعطاك الفوز والرضوان، وخدمك الحور والولدان، وجعلك من أولياء الرحمن.

فرأى القاضى فى تلك الليله فى المنام كأنّه قد دخل إلى بستان، ونظر إلى قصور حسان، فجاء ليدخلها فمنعه رضوان، فقال له: لم تمنعنى من الدخول إلى القصور؟ فقال: هذا كان لك لو أحسنت العشره مع من سألك، ولكن قد أخذت منك وأعطيت لسيدوك المجوسى.

فانتبه القاضى فزعاً مذعوراً، وركب فى الحال إلى بيت سيدوك ودخل عليه، وقال له: ما فعلت فى هذه الأيام من الأعمال الحسنه؟ فقال لى: سبعة أيام سكران ما أعلم أنّى عملت شيئاً من الذى ذكرت، فقال لى: تفكّر، فقال له الغلمان: إنك أعطيت تلك المرأه العلويه أربعمائه دينار وخمسه دسوت ثياب، فقال له القاضى:

تبيعنى ثواب ذلك بعشره آلاف دينار، فقال له: ولم ذلك؟ قال: لأننى رأيت فى المنام كذا وكذا.

فقال: أيا القاضى كلّ مقبول غال، فإذا علمت أنّه قد قبل فلا يمكننى بيعه، مدّ يدك، فأنا أشهد أن لا إله إلاّ الله، وأنّ محمّداً رسول الله، وحسن اسلامه، وطلب

العلویه و أعطاهما نصف ماله هذا النصف الذي جعلهم الله تعالى لجنّته لا لخدمته، والله أعلم.

یعنی: در شهر بصره زن فقیر علویه ای بود و چهار دختر نیک اختر داشت که همه از غایت افلاس بی غذا و لباس از سوء القضاء متلبس به لباس گرسنگی و برهنگی بودند، پس داخل شد ایام عید بر آن ماتم زدگان صبیئه سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت آرزومندی و نیاز: ای مادر من آیا گمان می داری و می بینی که ما اسیران محنت در این عید از نان جوی توانیم سیر شد.

پس از نهایت تأثر و درد مادر ایشان زار زار گریست، و از غایت اضطراب و اضطراب از بیت الاحزان خود بیرون آمد که از جهت ایشان از دو نان دو نانی تحصیل نماید، و همه جا می آمد، و سابق قضا و قدر به قدر مقدور او را می برد تا به خانه قاضی بصره رسید که مسماً به قاضی ابوالحسین بود.

پس گفت: ایها القاضی من امرأه علویه فقیره ام، و از برای من چهار دختر جوان عریان هست، و این ایام ایام اخراج صدقات و خیرات می باشد، پس نظر کن در امر و احوال ما، و امر کن برای ما از بیت المال یا از وجوه بر آن قدر که دفع شود به سبب آن عسرت و تنگی روزگار ما، پس بتحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق اهل بیت را به عقود مبدل سازی.

پس گفت قاضی از روی محبت و تکریم به او که: بیا نزد من فردا که آنچه باید کرد دقیقه ای فرو گذاشت نخواهم نمود، بعد از وعده احسان قاضی و رجوع علویه یکی از آن دختران گفت به مادر خود که: ای مادر که اگر به تو قاضی درهمی چند نقره بدهد چه خواهی خرید برای من؟ پس مادر به او گفت که: چه می خواهی؟ و چه آرزو داری؟ او در جواب گفت که: قدری پنبه می خواهم که ریسمان کرده پیراهن دوزم، پس دختر دیگر گفت که: من آن وقت که والد ماجدم به رحمت ایزدی پیوسته آرزوی نانی که در بازار می فروشند و پدرم

ابتیاع می آورد دارم، چه شود که اگر قرص نان بازاری از برای من باز آری، و گفت دختر صغیره که: من ای مادر می خواهم یک قرص نان درستی.

پس چون صبح کردند، تعجیل نموده مادر ایشان نزد قاضی رفت، و گوشه ای بنشست تا مردم متفرق شدند، بعد از آن گفت: ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده نموده ای به احسان نمودن به من با دختران من، پس بانگ زد قاضی بر او و امر نمود غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید.

پس بیرون آمد آن سیده گریان و نالان و شکسته خاطر، و به نهایت حسرت می گریست، و نوحه می کرد با دل مجروح و لسان فصیح، و صوت ملیح می گفت:

آیا چه بگویم با فاطمه دختر کوچک، و چه بگویم با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و دل بسته و منتظر من اند، و به چه رو روی به ایشان و سوی ایشان رجوع نمایم، و به چه زبان عذر ایشان بخواهم، پس این دعا خواند «اللهم لا تخب ظنی» تا آخر، یعنی: ای سید من نا امید مگردان امید مرا، پس به درستی که من به سوی تو رفع نمودم قصیه پر غصه خود را، و از تو سؤال نمودم حاجت خود را، بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و توانائی.

پس در عرض این حال که آن سیده مناجات با قاضی الحاجات می نمود سیدو ک نام مجوسی مست لا یعقل سواره به او برخورد، پس چون شنید صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم مستی که آن علویه به صدای بلند تغنی و سرود می نماید، پس گفت آن مجوسی: چه خوش است صوت تو، و چه دردناک است قلب تو، پس چه می شود تو را؟ سیده گمان نمود که او هشیار و مسلمان است و به او ترخم کرده است، احوال پر اختلال خود را سراسر به او گفت.

پس مجوسی به غلامان خود امر نمود که آن زن را برداشته به خانه بیاورید، چون به خانه رسید از برای آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنج دست رخت بود، و گفت مر آن سیده را که: این از تو و دختران

توست، پس دعا کرد آن سیده به آن مجوسی و برگشت فرحناک و مسرور به سوی دختران خود.

و چون دیدند آنها را دختران او، دعا نمودند به مجوسی، و گفتند که: ای آن کسی که حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند تو را خدای تعالی در قصرهای جنان، و به تو عطا نماید فوز و رضوان، و خدمت کار تو سازد در بهشت عنبر سرشت حور و ولدان، و بگرداند تو را از اولیاء و محبین رحمان.

پس در همان شب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستان، و به نظر در آورد قصرهای دلکش حسان، پس آمد که داخل آن قصور فلک نشان شود، ناگاه حاجب او شد رضوان، پس گفت آن قاضی مغرور که: سبب و تقصیر چیست که منع می نمائی مرا از دخول به این قصور بی قصور؟ پس رضوان در جواب فرمود که: این منزل و مأوای تو بود اگر به خفض جناح و عشرت نیکو رفع احتیاج و عسرت آن سیده پریشان عظیم الشان می نمودی، و لکن از خلف وعده و تغییر وضع که از تو صادر شد، باعث این تغییر وضع و تبدیل نعمت گردیدی، و این کوشکها از تو گرفته شد و بی جهت و کوششی به سیدوک مجوسی داده شد.

پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد، و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک، و داخل شد بر او در خانه او، و خطاب کرده گفت که: تو در این ایام خجسته چه عمل بجا آوردی از اعمال حسنه برجسته بر خستگان ناتوان؟ مجوسی در جواب گفت که: من مدت هفت روز است که مستم، و هیچ از خود خبر ندارم که نیستم یا هستم، قاضی گفت: نه چنان است فکری بکن و تأملی نما، چون مجوسی چیزی بخاطرش نیامد، و هیچ متذکر نشد، غلامان و خادمان او به او گفتند که: ای سید ما تو به آن سیده در این ایام چهار صد اشرفی و پنج دست رخت عطا فرمودی.

پس در این وقت قاضی به او گفت که: به من می‌فروشی ثواب این عمل خیر را به ده هزار اشرفی، مجوسی در جواب گفت: مطلب چه؟ و باعث بر این مبیعه چیست؟ قاضی گفت: جهت آن است که در خواب چنین و چنان دیدم، و سرگذشت خود را در جواب بیان کرد.

مجوسی در جواب گفت: ای حضرت قاضی بسیار کم است که عمل قبول در گاه ایزدی گردد، پس هرگاه دانستم که این عمل من به درجه قبول رسیده چگونه تواند که آن را به متاع قلیل ذخارف دنیویه فروشم، دست خود را بده تا تکلم شهادتین نمایم، و به شرف اسلام مشرف شوم، پس کلمتین گفت و اسلامش نیکو شد، و علویه را طلبید و مال خود را با او مشاطره کرد، نصف را به او داد و نصف را خود برداشت.

راوی حکایت گفته که: این صنف از مردم را خدای عزوجل برای جنت و راحت آفریده نه از برای خدمت و عبادت، به حکم الاسلام یجب ما قبله، والعبره بالخواتیم. نظم:

لطف حق روز ازل چون بکسی یار شود کافر مست به از قاضی هشیار شود

سند صد و سوم: نتیجه خوبی احسان به سادات

اشاره

ذكر العلامة رحمه الله في كشف اليقين (١)، عن ابن الجوزي في كتاب تذكره الخواص: أنّ عبد الله بن المبارك كان يحجّ سنه ويغزو سنه، وداوم على ذلك خمسين سنه، فخرج في بعض السنين لقصده الحج، وأخذ معه خمسمائه دينار، وذهب إلى موقف الجمال بالكوفه ليشتري جملاً للحج.

ص: ١٦٦

١- (١) في البحار: جواهر المطالب.

فرأى امرأه علويه على بعض المزابل تنتف ريش بطنه ميتة، قال: فتقدمت إليها وقلت: لم تفعلين هذا؟ فقالت: يا عبد الله لا تسأل عما لا يعينك، قال: فوقع في خاطري من كلامها شيء، فألححت عليها، فقالت: يا عبد الله قد ألجأتني إلى كشف سرى إليك، أنا امرأه علويه ولى أربع بنات يتامى، مات أبوهن من قريب، وهذا اليوم الرابع ما أكلنا شيئاً، وقد حلت لنا الميتة، فأخذت هذه البطة اصلحها وأحملها إلى بناتي فياكلنها.

قال: فقلت في نفسي: ويحك يا ابن المبارك أين أنت عن هذه، فقلت: افتح حجر ك، ففتحتة، فصبيت الدنانير في طرف إزارها وهي مطرقة لا تلتفت إليّ، قال:

ومضيت إلى المنزل، ونزع الله من قلبي شهوه الحج في ذلك العام.

ثم تجهزت إلى بلادى، وأقمت حتى حج الناس وعادوا، فخرجت أتلقى جيرانى وأصحابى، فجعلت كل من أقول له قبل الله حجك وشكر سعيك، يقول:

وأنت شكر الله سعيك وقبل حجك، أما قد اجتمعنا بك في مكان كذا وكذا، وأكثر عليّ الناس في القول.

فبت متفكراً في ذلك، فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في المنام، وهو يقول لى: يا عبد الله لا تعجب، فإنك أغث ملهوفه من ولدى، فسألت الله تعالى أن يخلق على صورتك ملكاً يحج عنك كل عام إلى يوم القيامة، فإن شئت تحج، وإن شئت لا تحج (١).

يعنى: علامة حلّى رحمه الله در كتاب كشف اليقين از ابن جوزى نقل کرده كه او در كتاب تذكره الخواصّ نقل نمود كه: عبد الله بن مبارك حج مى كرد و طواف خانه كعبه مى نمود در سالى، و سالى ديگر غزا و جهاد مى نمود، و مداومت داشت بر اين كه سالى حج كند و سالى غزا نمايد، و مدت پنجاه سال به اين امر

ص: ١٦٧

١- (١) كشف اليقين فى فضائل امير المؤمنين علامه حلّى ص ١٦٧، تذكره خواص الاممه ابن جوزى ص ٣٦٨، بحار الأنوار ٢٣٤:٩٦-٢٣٥.

پس بیرون رفت در بعضی از سالها که نوبت حج کردن او بود از برای کار سازی و تدارک سفر حج، و با خود برداشت پانصد مثقال طلا، و متوجه بازار شتر فروشان کوفه شد که شتری برای سفر حج بخرد، پس دید در راه سیده علویه که در مزبله نشسته بود، و می کند پرهای مرغ آبی مرده را و آن را پاک می کرد.

گفت عبدالله مبارک که: نزد او آمدم و گفتم: برای چه این مرغ مرده را پاک می کنی مگر خیال خوردن او داری؟ گفت: ای عبد الله مپرس از چیزی که بکار تو نیاید و مرا بحال خود بگذار.

گفت عبدالله: پس رسید به خاطر من از سخن او چیزی و مبالغه و الحاح نمودم تا حال خود را بگوید، پس گفت: ای عبدالله ملجأ و لا علاج گردانیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو، بدان که من زنی سیده علویه ام، چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم، و شوهرم که متعهد و متکفل حال من و فرزندان من بود وفات یافته در این نزدیکی، و این روز چهارم است که فرزندان من با خودم مطلقاً چیزی نخورده ایم، و چون کار به اضطرار رسیده خوردن این میته و مرغ بر ما حلال است، و من به غیر از این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم، می خواهم که این را پاک کرده برای ایشان ببرم که بخورند این را، و دفع گرسنگی ایشان بشود.

عبدالله گفت: چون این حکایت دل سوز از آن علویه شنیدم با خود گفتم: وای بر تو ای پسر مبارک، کدام عمل بهتر از رعایت این جماعت علویات و سادات خواهد بود، و به سیده گفتم: دامن باز کن تا به آنچه توانم به تو رعایت کنم، و سر کیسه زر گشادم و مجموع آن زرها را در دامن او ریختم، و آن علویه سر در پیش افکنده بود و نگاه بر زمین انداخته و ملتفت نمی شد.

گفت عبدالله که: به منزل آمدم، و خدا داعیه حج رفتن را از من گرفت در این سال، و مراجعت نموده آماده کار خود شدم در شهر خود، و نشستم در خانه تا

آن که حج کردند مردمان و مراجعت نمودند، به جهت استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان خود از شهر بیرون رفتم که شاید ایشان را به بینم.

پس به هر کس از ایشان که ملاقات می نمودم او را، و می گفتم که: قبول کند خدای تعالی حج تو را، و مشکور و پسندیده گرداند سعی تو را، او نیز به من همین دعا می نمود، و می گفت: ای عبدالله آیا به خاطر ندادی که همراه ما بودی در فلان محل و فلان موضع، و بسیارند به من گفتن مردمان این را.

چون این مضمون را شنیدم تعجب تمام کردم که سرّ این چیست، و تمام شب در این فکر بودم، پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که فرمود به من: ای عبدالله عجب مدار به درستی که تو به فریاد رسیدی و به اصلاح آوردی سختی و رنج را از درمانده ای از فرزندان من، پس در خواستم از خدای تعالی این را که خلق کند بر صورت تو فرشته ای را تا برای تو حج گذارد در هر سال تا روز قیامت، و ثواب آن از برای تو باشد، پس اگر خواهی تو بعد از این حج کن و اگر خواهی حج مکن.

و در بعضی از کتب بعد از این حکایت مسطور است که: عبدالله گفت: چون از خواب بیدار شدم، حمد و ثناء پروردگار بجا آوردم، به جهت این خبر و صله ای که نسبت به آن علویه کرده بودم، و عمل من درجه قبول یافته بود نزد حق تعالی و رسول او.

و راوی نقل می کند که: شنیدم از بسیاری از محدّثان و راویان که می گفتند که:

هر سال حاجیان و زائران بیت الله الحرام عبدالله مبارک را در راه حج می دیدند که به مناسک و اعمال مشغولی داشت، و حال آن که او در عراق و نواحی بغداد مقیم می بود.

و صاحب کتاب مقامات النجاه نقل نموده که: ابن ابی جمهور در آخر کتاب

غوالی اللثالی حکایت قریب به حکایت عبداللہ مبارک نقل نموده (۱)، و بعد از آن گفته است که أقول: فإذا صنعت أنت مثله، فعل الله بك ما صنع لذلك الرجل.

یعنی که: تو هر گاه مثل عبداللہ مبارک این احسان بکنی، پس بر خداست که به تو مثل احسانی را که به عبداللہ مبارک فرموده بکند، پس هر عبداللہ که توفیق این بیابد عند الله تبارک و تعالی عبداللہ مبارک خواهد بود.

و در اربعین مولانا حسین کاشفی صاحب تفسیر مشهور وارد است: حکایت، بزرگی به حج می رفت نامش عبدالجبار مستوفی بود، هزار دینار زر بر میان داشت، چون به کوفه رسید قافله دو سه روزی توقّف کردند، عبدالجبار برسم تفرّج گرد محلات کوفه بر می آمد، اتفاقاً به خرابه ای رسید عورتی دید که گرد خرابه می گذشت و چیزی می جست، در یک گوشه مرده ای افتاده بود آن را برداشت و در زیر چادر کشید و روان شد.

عبدالجبار گفت: همانا که این زن درویش است، و نیاز خود نهفته می دارد، و در عقبش روان شد تا همه حال معلوم کند، آن زن به خانه خود در آمد، کودکانش گرد وی در آمدند که ای مادر برای ما چه آوردی که از گرسنگی هلاک شدیم، گفت: ای جانان مادر غم مخورید که برای شما مرغی آورده ام، فی الحال بریان خواهم کرد.

عبدالجبار که این بشنید بگریست، و از همسایگان صورت احوال پرسید، گفتند: سیده است، و زن عبداللہ بن زید علوی است، شوهرش را حجاج ظالم بکشت، و او کودکان یتیم دارد، و مرّوت خاندان رسالت صلی الله علیه و آله نمی گذارد که از کسی چیزی طلبد.

ص: ۱۷۰

عبدالجبّار با خود گفت: اگر حج می خواهی اینجاست، هزار دینار میان باز کرد و بدان داد، و آن سال به کوفه به سقائی مشغول شد، چون حاجیان مراجعت کردند، وی با مردمان به استقبال بیرون رفت، مردی در پیش قافله می آمد بر شتری نشسته، چون چشمش بر عبدالجبّار افتاد خود را از شتر افکند و گفت: ای خواجه از آن زمان که در عرفات ده هزار دینار قرض به من داده ای تو را می جستم، و ده هزار دینار به وی داد.

عبدالجبّار زر بستند، و متحیر فرو ماند، و خواست که از آن شخص نیک استفسار کند از نظرش غایب شد، و آوازی شنید که: ای عبدالجبّار هزار دینار تو را ده هزار دینار دادیم، و فرشته ای به صورت تو آفریدیم تا از برای تو حج گذارد تا زنده باشی، و هر سال سی حج مقبول درنامه عمل تو می نویسیم تا بدانی که رنج هیچ نیکوکار در درگاه ما ضایع نیست، که إنا لا نضيع أجر من أحسن عملاً. نظم:

دل بدست آور که حج اکبر است و از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه بنگاهی بدان تو از خلیل دل نظر گاه خداوند جلیل

انتهی. وفی کتاب تذکره الخواص من الأئمه بذکر خصائص الأئمه، تألیف الشیخ شمس الدین یوسف سبط الإمام أبوالفرج ابن الجوزی: وقد رویت لنا هذه الحكایه من طریق آخر، هو أنّ ولدأ صغيراً لابن المبارک دخل بیت بعض الأشراف، فوجدهم يأكلون لحمأ فلم يطعموه، فجاء إلى أبیه وهو يبکی فسأله، فقال: دخلت بیت فلان وهم يأكلون طيخاً فلم يطعمونی وکانوا جیرانه، فأرسل إليهم عبدالله یعتبهم.

فأرسلت إليه العجوز تقول: قد أحوجتنا إلى كشف أحوالنا، قد مات صاحب

الدار وخلف أيتاماً ولنا خمسه أيام ما أكلنا طعاماً، وأتى خرجت إلى مزبله، فوجدت عليها بطه ميتة، فأخذتها وأصلحتها، ودخل ابنك ونحن نأكل، فما جاز أن أطعمه وهو يجد الحلال ويقدر عليه، فبكى ابن المبارك وبعث إليهم بخمسائه دينار، ولم يحج في ذلك العام، ورأى المنام المذكور(١).

قال الشيخ أيضاً في كتابه تذكره الخواص من الأئمة في ذكر خصائص الأئمة:

في كتاب الجوهرى لابن أبي الدنيا: إن رجلاً رأى رسول الله صلى الله عليه وآله في منامه، وهو يقول: امض إلى فلان المجوسى وقل له: قد اجيبت الدعوه، فامتنع الرجل من أداء الرسالة لئلا يظن المجوسى أنه يتعرض له، وكان الرجل في دنيا واسع، فرأى الرجل رسول الله صلى الله عليه وآله ثانياً وثالثاً.

فأصبح وأتى المجوسى، وقال له في خلوه من الناس: أنا رسول رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول لك: قد اجيبت الدعوه، فقال له: أتعرفنى؟ قال: نعم، قال: فأنى أنكر دين الاسلام ونبوه محمداً، قال: أنا أعرف هذا وهو الذى أرسلنى إليك مره ومره، فقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، ودعا أهله وأصحابه وقال لهم: كنت على ضلاله وقد رجعت إلى الحق فأسلموا، فمن أسلم فما فى يده فهو له، وإن أبى فليترع عما لى عنده، فأسلم القوم وأهله.

وكانت له ابنه مزوجه من ابن ابنه، ففرق بينهما، ثم قال لى: أتدرى ما الدعوه؟ فقلت: لا والله وأنا اريد أسألك الساعة، فقال: لما زوجت ابنى ابنتى صنعت لها طعاماً ودعوت الناس إليه فأجابوا، وكان إلى جانبنا قوم أشراف فقراء لا مال لهم، فأمرت غلمانى أن يبسطوا إلى حصيراً فى صحن الدار.

قال: فسمعت صبيه تقول لأمتها: يا أمياه قد آذانى هذا المجوس برائحه طعامه، قال: فأرسلت إليهن بطعام كثير وكسوه ودنانير للجميع، فلما نظروا إلى ذلك، قالت الصبيه للباقيات: والله ما نأكل حتى ندعو له، فرفعن أيديهن وقلن: حشرك الله مع

ص: ١٧٢

١- (١) تذكره الخواص من الأئمة في ذكر خصائص الأئمة ص ٣٦٨.

جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله، وأمن بعضهن، فتلك الدعوه التي اجيبت (١).

گفت شيخ شمس الدين يوسف نواده ابن جوزي مشهور در كتاب خودش تذكره الخواص كه: در كتاب جوهرى ابن ابى الدنيا مذکور است: آن كه مردى دید رسول خدا عليه السلام را در خواب كه آن حضرت خطاب به او کرده مى فرمودند:

بايد بروى به سوى فلان مجوسى و بگوئى مر او را بتحقيق كه مستجاب شد آن دعائى كه در حق تو كردند، پس آن مرد امتناع كرد از اداء رسالت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله تا آن مجوسى گمان نكند كه او به اين وسيله مى خواهد خود را به او بنمايد، و از او فائده بيايد، يا او را نزد آن مرد مسلمان وقعى واعتبارى هست چون مرد مسلم را ثروتى و دنيائى كه گشاده بود.

پس دید رسول الله صلى الله عليه وآله را در مرتبه دوّم و سيم نیز در خواب كه به او مى فرمايد آنچه در مرتبه اول فرموده بود، چون چنين دید على الصباح آمد در خلوت به نزد مجوسى، و گفت مر او را كه: من رسول رسول خدايم به سوى تو، و آن حضرت پيغام به تو مى رساند كه مستجاب الدعوه شدند آنان كه در حق تو دعا كردند.

مجوسى چون اين خبر مسرت اثر از او استماع نمود، او را گفت كه: تو آيا مرا مى شناسى؟ گفت: بلى مى شناسم، گفت مجوسى كه: من بتحقيق منكر دين اسلام و نبوت محمدم، مرد مسلم گفت كه: من اين مراتب را مى دانم، ومع هذا آن حضرت مكرز مرا در عالم واقعه به رسالت به سوى تو فرستاده است، تا در اين مرتبه من اداى رسالت خود نمودم.

پس مجوسى مسلمان شده، كلمه شهادت بر زبان راند، و اقرار به وحدانيت خدا و رسالت آن حضرت نمود، و اهل و اصحاب خود را طلب نموده با ایشان

ص: ١٧٣

گفت که: من تا حال بر ضلالت بودم، و در این ساعت به برکت رسالت حضرت رسالت به مذهب حق بازگشت کردم، پس شما نیز مسلمان شوید، که هر کس از شما مسلمان می شود آنچه در دست اوست از اموال من از او استرداد نمی کنم و به او هبه می نمایم، و هر که ابا می نماید باید که دست بدارد از آنچه من نزد او دارم، پس همه آن قوم و اهل او به شرف اسلام مشرف شدند.

و آن مجوسی را دختری بود که به نکاح پسرش در آورده بودند تفریق کرد میان آنها و از هم جدا کرد، چون آن تزویج خلاف شریعت غزا بود، و بعد از آن متوجه من شد و گفت: آیا می دانی که دعوتی که در حق من به رسالت تو از جانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به شرف استجابت رسید چه دعوت بود؟ گفتم: نه به خدا قسم، و من در این ساعت می خواستم از تو بپرسم.

پس آن جدید الاسلام گفت که: چون من تزویج کردم دخترم را به پسر خود، طعامی ساختم و مردم را طلبیدم، و ایشان اجابت کرده حاضر شدند، و بودند پهلوی خانه ما قومی از سادات که فقیر بودند و مالی نداشتند، پس من امر کردم غلامان خود را که حصیری برای من در صحن خانه فرش نمایند، در این اثنا شنیدم که دخترکی می گوید به مادر خود که: یا امّاه بتحقیق که اذیت و آزار رسانید این مجوسی مرا به بوی طعام خود که گرسنه ام و دست رس ندارم.

آن جدید الاسلام گفت که: چون این را شنیدم طعام و جامه و اشرفی بسیاری برای ایشان فرستادم، پس چون آن سادات عالی درجات این احسان را از من دیدند آن صبیّه سیده به باقیات صالحات گفت: به خدا قسم که باید همگی دست از طعام بداریم، و دستها به دعا بر داریم، و برای صاحب طعام دعا کنیم، پس همه دستها برداشتند و برخی گفتند: حشرک الله مع جدنا رسول الله، و برخی آمین گفتند، پس دعوت مستجاب که سرش بر تو پوشیده همین است.

مخفی نماناد که قلت اموال و اختلال احوال آل در سجن دنیا موجب وصول

به آمال و خیر مآل اخروی است، پس احدی توهم ننماید که این معنا باعث اهانت ایشان است، بلکه عسرت این نشأ منشأ عسرت آن نشأ است غالباً، و مشقت دنیوی موجب اجر اخروی است، و بنابر این معنا حرارت تب ایشان از جهت تحصیل ثواب اشد از مردم دیگر است.

به نحوی که در طب الأئمه واقع است به این عبارت: عن عون، عن أبي عيسى، عن الحسين، عن أبي أسامه، قال: سمعت الصادق عليه السلام: يقول: إِنَّ الْحَمَى تَضَاعَفَ عَلَى أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۱). انتهى.

قيل: أي الحمى العارضة لهم أشد من حمى غيرهم (۲).

پس خدای تعالی خواسته است که ایشان در محلّ قرار و منزل باقی مرفّه باشند، چنان چه از این حدیث معلوم می گردد.

قال ابن شهر آشوب في مناقبه: سألت فاطمه عليها السلام رسول الله صلى الله عليه وآله خاتماً، فقال: ألا أعلمك ما هو خير من الخاتم؟ إذا صليت صلاة الليل، فاطلبي من الله عز وجل خاتماً، فإنك تنالين حاجتك، قالت: فدعني ربها تعالى، فإذا بهاتف يهتف: يا فاطمه الذي طلبت مني تحت المصلى، فرفعت المصلى، فإذا بخاتم ياقوت لا قيمه له، فجعلته في إصبعها وفرحت.

فلما نامت من ليلتها رأت في منامها كأنها في الجنة، فرأت ثلاثة قُصور لم تر في الجنة مثلهما، قالت: لمن هـذه القُصور؟ قالوا: لفاطمة بنت محمد، قالت: فكأنها دخلت قصرًا من ذلك ودارت فيه، فرأت سريرًا قد مال على ثلاث قوائم، فقالت:

ما لهذا السرير قد مال على ثلاثه؟ قالوا: لأن صاحبته طلبت من الله تعالى خاتماً، فنزع أحد القوائم وصيغ لها خاتم، وبقي السرير على ثلاث قوائم.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) طبه الأئمه ص ۶۴.

۲- (۲) بحار الأنوار ۹۹:۶۲ ح ۱۹.

فَلَمَّا أَصْبَحَتْ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَصَّتِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا، إِنَّمَا لَكُمْ الْآخِرَةُ، وَمِيعَادُكُمْ الْجَنَّةَ، مَا تَصْنَعُونَ بِالدُّنْيَا؟ فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ عَوَارَةٌ.

فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَزِدَّ الْخَاتِمَ تَحْتَ الْمُصَلَّى، فَزِدْتِ، ثُمَّ نَامَتْ عَلَى الْمُصَلَّى، فَرَأَتْ فِي الْمَنَامِ أَنَّهَا دَخَلَتْ الْجَنَّةَ، فَدَخَلَتْ ذَلِكَ الْقَصْرَ، وَرَأَتْ السَّرِيرَ عَلَى أَرْبَعِ قَوَائِمٍ، فَسَأَلَتْ عَنْ حَالِهِ، فَقَالُوا: رَدَّتِ الْخَاتِمَ، وَرَجَعَ السَّرِيرُ إِلَى هَيْئَتِهِ (١).

و این حدیث خاتم حضرت فاطمه علیها السلام ختم و حتم است در علو مرتبه بنی هاشم، و خوبی خاتمه عاقبت و دار اخروی ایشان به سبب قرابت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله.

ولقد أحسن وأفاد وأجمل وأجاد في مثل هذا المقام الذي تحيرت فيه الأفهام الشيخ الامام الفقيه الكاتب الحافظ أبو عبد الله محمد بن عبد الله القزاعي المعروف بابن الابداد في إنشائه درر السمط في خبر السبط، حيث قال:

فصل: إنما حرم بنو علي الدنيا، وإن تبوؤا الذروه العليا؛ لأن أباهم طلقها ثلاثاً لا رجعه فيها، وزوج الأب على الإبن حرام، إنما هي اخون من مؤمس، وهو يقول: مالى ولأجور المؤمسات، تصاريفها أمران، وتباريحها بكر وعوان، والآخرة خير وأبقى، لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضه ما سقى كافراً منها شربه ماء، أغرقت في اللؤم، وهانت على ذوى الحلوم، فلا حظّ لديها للكرماء، ولا حض عليها للحكماء، فإن الدنيا لا يدوم نعيمها، تقلب تارات بنا وتصرف، فلما أنس واليها وطالما دنس مواليها، فالنجاه منها حقاً النجاء عنها، بعداً لها وسحقاً (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً).

خلاصه مضمون این کلام این است که: سرّ این که سادات علویه را استیفاء حظوظ دنیویه بر وجه کمال محروم اند، آن است که پدر علی اعلا شأن ایشان

ص: ١٧٦

حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه دنیای دنی را که خائن تر از زن زانیه و لذات آن را اجور زانیات فرمودند، سه مرتبه طلاق داده اند که رجوع در او ممکن نیست، و زن پدر بر پسر حرام است و عدو. شعر:

مادر دهر چرا کینه نورزد با من داده نا خواسته او را پدر من سه طلاق

و از آنچه مرقوم شده ثبوت احترام و رعایت بنی هاشم و ذریه رسول صلی الله علیه و آله عند الله در دارین مستفاد می گردد.

و از جمله حکایاتی که دلالت واضحه دارد بر آن که سلسله علیه علویه صفییه صفییه موسویه المؤیده من عند الله بأنفاس عیسویه، شید الله ارکان دولتهم إلى يوم الدين خلفاً عن سلف وأباً عن جدّ وصاغراً عن کابر، همیشه رعایت اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله می نموده اند.

این حکایت که در کتاب صفوه الصفی که به کتاب مقالات شیخ المقدّسین و قدوه المحققین نور حدقه العارفين ونور حذیقه المرتاضین، شیخ صفی المله والحقّ والدين قدّس الله سرّه العزیز، اشتهاار دارد مذکور است به این عنوان که:

شیخ صدر الدین دامت برکته که خلف و خلیفه شیخ جلیل رضی الله عنهما است فرموده که: شیخ روح الله روحه اعزاز و احترام و تکریم جمیع سادات و علماء به غایت می فرمود، و تواضع می کرد علماء را به سبب علم، و سادات را به سبب سیادت، و هر حکمی که سادات کردند تحمل کردی، و هر التماس که کردند مبذول داشتی. انتهى کلامه اعلى الله تعالى فی الفردوس مقامه.

و از بعضی احادیث معتبره که بین الفریقین در بیان اشراف ساعت و علامات ظهور و خروج حضرت مهدی هادی صاحب الأمر علیه و علی آباءه السلام از

عامّه و خاصّه معتبر و مشهور بوده است، استفاد می گردد علی ما یتبادر بعض إلى بعض الأفهام که این سلسله مرضیه مشکوره مسفوره صاحب توطئه و تمهید و مقدمه الجيش بقیه الله فی الأرضین حجّه الله بن الحسن العسکری صاحب الزمان و خلیفه الرحمن، و شریک القرآن، و قاطع البرهان، الحاضر فی الأمصار، الغائب عن الأبصار، صلوات الله علیه و علی آباءه الماضین بوده و خواهند بود، و دولت ایشان به دولت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله متصل می گردد.

چنان چه صاحب کتاب کشف الغمّه ایراد نموده در کتاب خود به این عبارت:

ذکر الشیخ أبو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی فی کتاب کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، و قال فی أوّله: إنّی جمعت هذا الكتاب و عزّيته عن طرق الشیعه لیکون الاحتجاج به آکد، فقال فی المهدي علیه السلام، الباب الأوّل فی ذکر خروجه فی آخر الزمان.

وساق نقل کلام صاحب کفایه إلى أن نقل منه أنّه قال: الباب الرابع فی أمر النبی صلی الله علیه و آله بمبايعه المهدي علیه السلام، عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یقتل عند کنزکم ثلاثه کلّهم ابن خلیفه، ثمّ لا یصیر إلى واحد منهم، ثمّ تطلع الرايات السود من قبل المشرق، فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم، ثمّ ذکر شیئاً لا أحفظه، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فإذا رأیتموه فبایعوه ولو حبواً علی الثلج، فإنّه خلیفه الله المهدي.

أخرجه الحافظ ابن ماجه.

الباب الخامس: فی نصره أهل المشرق للمهدي علیه السلام: عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزییدی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یخرج اناس من المشرق، فیوطؤون للمهدي یعنی سلطانه. هذا حدیث حسن صحیح، روته الثقات والأثبات.

ص: ۱۷۸

أخرجه الحافظ أبو عبدالله ابن ماجه القزويني في سننه.

وعن علقمه بن عبدالله، قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ أقبل فتية من بني هاشم، فلما رأهم النبي صلى الله عليه وآله اغرورقت عيناه وتغير لونه، قال: فقلت: ما نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه؟ قال: إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدى بلاءً وتشريداً وتطريداً، حتى يأتي قوم من قبل المشرق ومعهم رايات سود، فيسألون الخير ولا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فيعطون ما سألوا ولا يقبلونه حتى يدفعوها إلى رجل من أهل بيتي، فيملأها قسطاً كما ملؤها جوراً، فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبواً على الثلج.

وروى أعمش الكوفي في كتاب الفتوح عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: ويحاً للطالقان، فإن لله عز وجل بها كنوزاً ليست من ذهب ولا فضة، ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته، وهم أيضاً أنصار المهدي في آخر الزمان (١). انتهى.

وروى ابن شيرويه الديلمي في كتابه فردوس الأخبار: إذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوه، فإن فيها خليفة الله المهدي (٢).

وروى في موضع آخر منه: إنا أهل بيت اختار الله عز وجل لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدى بلاءً وتشريداً وتطريداً، حتى يأتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود، فيسألون الخير فلا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فيعطون ما سألوا، فلا يقبلونه حتى يدفعوه إلى رجل من أهل بيتي، فيملؤها قسطاً كما ملؤها جوراً، فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبواً على الثلج (٣). انتهى.

وروى النعماني في كتاب الغيبة: عن ابن عقده، عن علي بن الحسن، عن أبيه،

ص: ١٧٩

١- (١) كشف الغممة اربلي ٢: ٤٧٥-٤٧٨.

٢- (٢) احقاق الحق ١٣: ٢٧٢-٢٧٦ به چندین طریق.

٣- (٣) احقاق الحق ١٣: ١٩٢-١٩٤ به چندین طریق.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ، فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ، أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ (١).

وروى في موضع آخر منه: عن علي بن أحمد، عن عبيد الله بن موسى، عن عبد الله بن حماد، عن إبراهيم بن عبد الله بن العلاء، عن أبيه، عن أبي عبد الله، عن أبيه عليهما السلام: إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه حدث عن أشياء تكون بعده إلى قيام القائم، فقال الحسين عليه السلام: يا أمير المؤمنين متى يطهر الله الأرض من الظالمين؟ قال: لا- يطهر الله الأرض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام، ثم ذكر أمر بني امية وبني العباس في حديث طويل.

وقال: إذا قام القائم بخراسان، وغلب على أرض كوفان وملتان، وجاز جزيره بني كاوان، وقام منا قائم بجيلان، وأجابته الأبر والديلم، وظهرت لولدي رايات الترك متفرقات في الأقطار والحرامات، وكانوا بين هنات وهتات إذا خربت البصره، وأقام أمير الأمر، فحكى عليه السلام حكاية طويله.

ثم قال: إذا جهزت الألوف، وصفت الصفوف، وقتل الكبش الخروف هناك يوم الآخر، ويثور الثائر، ويهلك الكافر، ثم يقوم القائم المأمول والإمام المجهول، له الشرف والفضل، وهو من ولدك يا حسين لا أين مثله، يظهر بين الركنين في دريسين بالبين يظهر على الثقلين، ولا يترك في الأرض الأذنين، طوبى لمن أدرك زمانه، ولحق أوانه، وشهد أيامه (٢). انتهى.

ص: ١٨٠

١- (١) كتاب غيب نعماني ص ٢٧٣ ح ٥٠.

٢- (٢) كتاب غيب نعماني ص ٢٧٤-٢٧٥ ح ٥٥.

و از عباراتی که در احادیث مذکوره واقع شده، واستدلال به آنها بر مراتب مذکوره، و فضل ذرّیه طیبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می توان نمود، این عبارت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که: جماعتی از مشرق خروج خواهند نمود، پس توطیه و تمهید سلطنت حضرت مهدی علیه السلام خواهند کرد.

در چندین حدیث دیگر تصریح شده که: بعد از آن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله غمگین گردید، و رنگ مبارک آن حضرت متغیر شد، بنابر آنچه می دانست از وحی الهی از بلایا و مصایبی که به بنی هاشم روی خواهد نمود، فرمودند که: بعد از آن که جماعت مذکوره منصوره از جانب مشرق خروج نمایند، و حق را به تصرف خود در آورند طوعاً أو کرهاً، و احقاق حق نمایند، حق را به صاحب حق تسلیم نمایند، که مهدی اهل بیت نبوت است صلوات الله علیهم اجمعین.

خصوصاً در حدیث آخر که از کتاب نعمانی که از تلامذه محمد بن یعقوب الکلینی است قدس الله نفسهما القدوسی، مرقوم شد که: قائم از ما اهل بیت از گیلان خروج نماید، و اهل ابر که قریه ای از قراء استراباد است و دیلم که حوالی قزوین است، اجابت و اعانت او نمایند، و حضرت امیر علیه السلام نسبت ولدی به او داده، و تصحیح نسب او نموده است.

و شک نیست که صاحب خروجی که از ذرّیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروّج مذهب حقّ ائمه اثناعشر بوده، و از گیلان و از سمت مشرق خروج کرده به غیر از نواب صاحبقران علّیین آشیان شاه اسماعیل انار الله برهانه نبوده است.

و مؤید این مطلب می تواند شد روایتی که واقع است در خرائج و جرائح قطب الدین الراوندی به این عبارت: قال النبی صلی الله علیه و آله: یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی، فیسرع الناس إلى إجابته المشرک والمؤمن، یملأ الجبال خوفاً (۱).

ص: ۱۸۱

و در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله به این عبارت: عن النبي صلى الله عليه وآله قال: يخرج بقزوين رجل اسمه اسم نبي، يسرع الناس إلى طاعته المؤمن والمشرك، يملأ الجبال خوفاً (١).

وعنه صلى الله عليه وآله أنه قال: يخرج رجل من الديلم يملأ الجبل والسهل والوعور خوفاً ومهابه، ويسرع الناس إلى طاعته البرّ والفاجر، ويؤيد هذا الدين (٢).

وفي أواخر كتاب الدر المنظم في السرّ الأعظم، وهو كتاب مفتاح الجفر الجامع ومصباح النور اللامع، للشيخ كمال الدين طلحة المشهور، قال ابن عباس: يبايعون المهدي بين الركن والمقام، ويكون أصحابه على عدد أهل بدر، ومن امارات خروج المهدي خروج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم نبي من الأنبياء. انتهى ملخصاً.

وقال صاحب الوافي في كتابه الأصفى، عند تفسيره قوله تعالى في سورة بني إسرائيل (وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) ٣: إنه ورد أن الإفسادتين: قتل علي بن أبي طالب عليه السلام، وطعن الحسن عليه السلام. والعلو الكبير: قتل الحسين عليه السلام، والعباد اولى بأس: قوم يبعثهم الله قبل خروج القائم عليه السلام، فلا يدعون وتراً لآل محمّد إلا قتلوه، ووعد الله خروج القائم، وردّ الكره عليهم، خروج الحسين عليه السلام في سبعين من أصحابه عليهم البيض المذهب حين كان الحجّه القائم بين أظهرهم (٣). انتهى.

وانطبق این تاویل بر ظهور دولت ابد مدّت صفویّه موسویه ظاهر است، بنا بر

ص: ۱۸۲

۱- (۱) کتاب غیبت شیخ طوسی ص ۴۴۴ ح ۴۳۸.

۲- (۲) این حدیث را در منابع شیعی نیافتم.

۳- (۴) تفسیر الأصفی فیض کاشانی ۱: ۶۷۲.

اخباری که وارد شده در تفاسیر و غیرها که هر چه در امم سابقه و بنی اسرائیل که فرزندان اسحاق اند واقع شده، در این امت بعینه واقع خواهد شد، چنان چه آیه کریمه (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ) ۱ بر آن دلالت واضحه دارد.

و ایضاً در حدیث آمده که «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَالسُّخْطَ» پس اگر کسی در مشرق کشته شود، و کسی در مغرب به قتل او راضی باشد، شریک در آن خون خواهد بود، کما قال الله تعالی فی سوره الشمس (فَعَقَّرُوهَا) و حال آن که عاقر ناقه صالح یک شخص بیش نبود.

فعلی هذا نواصب و اهل سنت و جماعت مجبیره که اخلاف اسلاف بنی امیه و بنی عباس و سائر ائمه جورند، جانیان و قاتلان آل محمد باشند.

وبحمد الله والمنه عساكر مظفره منصوره متقدمه این دولت علویه که ذریه حضرت ابراهیم و اسماعیل اند، توفیق یافته دود از دودمان سپاه رو سیاهان بر آورده، چنان چه در تواریخ مسطور و بر السنه مذکور است.

بلکه اکابر اموات ایشان را سوخته نهایت خواری رسانیدند، و مزارات ایشان را مبارز و محاری نمودند، و احیاء ایشان را جلاء اوطان فرموده، بر بالای منابر و منایر و در زقاق و اسواق ایشان خطباء و تبرائیان جمهوریهِ الأصوات سب امامان نا تمامان ایشان پریشان ایشان به نام و نشان کردند و می کنند، به دلیل قول الله عز من قائل (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) ۲ .

و محمد بن إسحاق حموی در منهج الفضالین، که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اخبار غیب نقل نموده، و ذکر فضائل آن حضرت را قدری در آن کتاب بیان نموده ایراد نموده است.

و همچنین آن حضرت اخبار فرمود به زمان سلطنت عالی حضرت سلیمان منزلت، گردون رتبت، جنت مکان، فردوس آشیان، سلطان سلاطین نشان، الواصل إلى رحمه الله الجليل السلطان شاه اسماعیل، و ذلیل گردانیدن ملوک ترک را، چنان چه آن حضرت علیه السلام در این ابیات فرمودند:

بنی إذا ما جاشت الترك فانظر ولايه مهدي يقوم ويعدل

وذلّ ملوک الترك من آل هاشم وبویع منهم من يلهو ويهزل

صبی من الصبيان لا رأی عنده ولا جد له ولا هو يعقل

ووقع فی بعض الأمالی: ذهب الفاضل القزوينی فی مقدمات شرح الکافی إلى أنّ المراد من الرجل الذی خرج بقزوين، من هو منسوب الى المرحوم الشاه إسماعیل الأول، وقد أید هذا الدين كلّ واحد من تلك السلاطين ممّا لا مزيد عليه، وبسببهم استمرّ الملك والأمر لشيعة أهل البيت عليهم السلام إلى يوم خروج صاحب الدار عليه السلام.

بنابر این پس حدیث مشهور در بعض کتب طریقین که در باب قزوین وارد شده: که قزوین باب من أبواب الجنّة، دور نیست که اشاره به رواج تشیع سابق الذکر باشد، که از قزوین و حوالی آنجا که جانب مشرق است از صاحبقران علّیین آشیان فوق انتشار فرموده، و به اطراف و اکناف عالم شایع گشت.

ملخص مدعا آن که هر گاه حدیث «خروج بقزوين» را حمل بر منسوبین نسبی آن حمل شود، حدیث مذکور بر نواب شاه إسماعیل که هم نام حضرت اسماعیل علیه السلام است، و در بعض حدیث «اسمه اسم نبی من أنبياء بنی اسرائیل» واقع شده است می نماید، چنان چه از منهج الفاضلین سابقاً مذکور شد.

و آنچه وارد است در کتاب اقبال للسید ابن طاووس: إنّه وجد فی کتاب الملاحم للبطائنی، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: قال: الله أجلّ وأکرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل، قال: قلت له: جعلت فداک فأخبرنی

بما أستريح إليه.

قال: يا أبا محمد ليس يرى أمه محمد صلى الله عليه وآله فرجاً أبداً مادام لولد بني فلان ملك حتى ينقض ملكهم، فإذا انقض ملكهم أتاح الله لأمه محمد برجل مئاً أهل البيت، يشير بالتقى، ويعمل بالهدى، ولا يأخذ في حكمه الرشا، والله إنى لأعرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتي الغليظ القصره ذو الخال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها عدلاً وقسطاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً (١).

وفى تفسير محمد بن علي النسوي المستخرج من تفسير ألفه إسماعيل بن أبي زياد الشامي المشهور بالسكوني من أصحاب الصادق عليه السلام، في قوله تعالى (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ) ٢ يقول: من تحت أقدامهم ما تدل على بعض علامات خروج مولانا صاحب الزمان عليه السلام مع استعمال لفظ أهل البيت على غير الأئمة عليهم السلام من السادات، وهو هذه العبارة:

فقال: نزلت في السفيناني، وذلك أنه يخرج من الواد اليابس في أخواله، وأخواله من كلب، فيخطبون على منابر الشام، فإذا بلغوا عين اليمين محى الله الإيمان من قلوبهم، فيجيئون حتى ينتهوا إلى ميل الذهب، فيقاتلون قتلاً شديداً، فيقتل السفيناني سبعين ألف رجل عليهم السيوف المحلاة، والمناطق المفصضة.

ثم يدخل الكوفة، فيصير أهلها ثلاث فرق: فرقه تلحق به وهم أشرار خلق الله، وفرقه تقاتل وهم عند الله شهداء، وفرقه تلحق بالأعراب وهم القضاء، ثم يغلب على الكوفة، فيفتض أصحابه ثلاثين ألف عذراء، فإذا أصبحوا كشفوا شعورهن وأقاموهن في السوق فيبيعهن، فعند ذلك كم من لاطمه خدها، كاشفه شعرها، بدجله أو شاطيء فرات.

ص: ١٨٥

فيلبغ الخبر أهل البصره، فيركبون إليهم في البر والبحر، فيستنقذون أولئك النساء من أيديهم، فيصير أصحاب السفيناني ثلاث فرق: فرقه تسير نحو الرى، وفرقه تبقى بالكوفه، وفرقه تأتي المدينه وعليهم رجل من بنى زهره، فيحاصرون أهل المدينه، فيقتلون جميعاً، ويقتل بالمدينه مقتله عظيمه، ويقتل رجل من أهل بيت النبي رسول الله صلى الله عليه وآله وامرأه، واسم الرجل محمّد، ويقال: اسم الرجل على، والمرأه فاطمه، فيصلبونهما عرأتاً.

فعند ذلك يشتد غضب الله تعالى عليهم، فيبلغ الخبر إلى ولي الله، فيخرج من قريه من قرى جرس في ثلاثين رجلاً، فيبلغ المؤمنين خروجه، فيأتونه من كل أرض يحنون إليه، كما يحنّ الناقه إلى فصيلها، فيجىء فيدخل مكّه وتقام الصلاه، فيقولون: تقدّم يا ولي الله، فيقول: لا أفعل أنتم الذين نكثتم وغدرتم.

فيصلّى بهم رجل يتداركون عليه بالبيعه تدارك الإبل الهيم يوم ورودها حياضها فيبايعونه، فإذا فرغ من البيعه له بعث خيلاً إلى المدينه عليهم رجل من أهل بيته ليقاتل الزهرى، فيقتل من كلا الفريقين مقتله عظيمه، ثم يرزقه الله وليه الظفر، فيقتل الزهرى ويقتل أصحابه، فالخائب يومئذ من خاب من غنيمه كلب ولو بعقال.

فإذا بلغ الخبر السفيناني، خرج من الكوفه في سبعين ألف، حتّى إذا بلغ البيداء عسكر بها، وهو يريد قتال ولي الله وخراب بيت الله، فيبناهم كذلك بالبيداء إذ بعث الله تعالى جبرئيل، فضرب الأرض برجله ضربه، فخسف الله بالسفيناني وأصحابه، فكان الرجل منهم يقوم فيتعلّق بالشجره فبقيت معه، ولا ينجو منهم أحد إلاّ بشير ونذير، فينتهى إلى مكّه يبشّرههم بهلاك القوم، وأمّا النذير فرجل أشقر، فيرجع إلى الشام قد جعلت عيناه في قفاه يمشى القهقهري، فهذه الآيه فيهم نزلت.

وآنچه مرقوم شد از احاديثي که حمل بر خروج سلسله عليه علويه صفويه شيد الله تعالى ارکانهم می توان نمود، منافی امثال حدیثی که در روضه کلینی به

این عبارت واقع است: علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربيعي رفعه، عن علي بن الحسين عليهما السلام، قال: والله لا يخرج واحد منا قبل خروج القائم عليه السلام إلا كان مثله مثل فرخ طائر طار من وكره قبل أن يستوي جناحاه، فأخذ الصبيان فعبثوا به (۱).

نیست، به نحوی که در فصل سیّم در ضمن حدیث خروج زید مرقوم شد، با آن که حدیثی که قبیل هذا از حافظ مرقوم شده است، دالّ است بر آن که این سلسله علیه علویه توطیه و تمهید خروج قائم اهل البیت علیهم السلام بوده باشند، پس البتّه از احکام این نحو احادیث مستثنا خواهند بود، واللّه اعلم بالصواب.

و در کتاب مجالس المؤمنین آنچه ایراد شده در ذکر احوال سلطان غازان نواده هلاکوخان، که در بعضی از فقرات احادیث سابقه مذکوره، بنابر احتمالی اشاره به خروج او شده بود پیش از ظهور و خروج حضرت صاحب علیه السلام، و دالّ است بر رعایت احترام ذریّه رسالت، و ضبط اهل تاریخ اکرام ایشان را از سلاطین سلف، این است که سلطان غازان مسطور بر دست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده، و مسّمّا به محمود، و برادرش خدا بنده مسّمّا به محمّد شدند، بر وجهی که حافظ ابروی در تاریخ خود تصریح به آن نموده در سنه اثنین و سبع، از مذهب باطل اهل سنّت و جماعت تنفّر یافته، به مذهب حقّ امامیه اثنا عشریه انتقال نمود.

وخواجه رشید مشهور که وزیر سلطان غازان بوده، در تاریخ غازانی که تألیف اوست، آورده که: سبب دوستی پادشاه اسلام خلد الله سلطانه نسبت به خاندان رسول صلی الله علیه و آله، و اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که دو نوبت جمال با کمال خواجه کاینات را علیه افضل الصلاه به خواب دید، و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به مواعید خوب مستظهر گردانید، و به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و امام حسن

ص: ۱۸۷

و امام حسین علیهما السلام او را تعریف نموده، ایشان را با همدیگر معانقه و عقد مواخات فرمود، و آن وقت سلطان را فتوح و گشایشها دست داد.

و از جمله معتبرترین امور او آن بود که این همه خیرات، و ضبط و ترتیب عدل و سیاست در عالم شایع گردانید، و او را توفیق حصول نیکنامی دست داد، و از بهر خویشتن ذخیره چندین دعای خیر اندوخت، و بزرگتر از این سعادت و موهبتی چه تواند بود، از آن سال باز دوستی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیاد شده، و همواره جهت سبیل الحاج نذر می فرماید، و مزارات خاندان را زیارت می کند، و نذر فرستد، و وکیل فرستد، و سادات را عزیز و محترم دارد، و ادرارات در حق ایشان دارد.

و چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می ساخت، و اوقاف معین می فرمود، و وظایف و مشاهرات هر طایفه در نظر آورد، فرمود که: چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوایف هست و از آن سادات نیست، پس امر فرمود تا در معظم ولایات و بلاد معتبره، چون اصفهان و شیراز و بغداد و امثالها دار السیاده بسازند، تا سادات آنجا فرود آیند، و جهت مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید به موجبی که وقف نامه ها به ذکر آن ناطق است معین فرمود، تا ایشان نیز از آن خیرات با بهره باشند(۱).

و در احوال برادر سلطان غازان که مسما به سلطان محمد شاه خدا بنده الملقب بالجایتو است، از تاریخ حافظ مرقوم نقل نموده که: از جانب سلطان حکم رفت که چند عدد دار السیاده در شهرهای بزرگ، چون اصفهان و کاشان و سیوس روم و غیر آن بنیاد نهادند، و املاک بسیار بر آن وقف فرمودند، و در مشهد امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه، و در شب تبریز و غیره چنان چه

ص: ۱۸۸

هنوز بعضی از آنها باقی است (۱).

و باز نقل نموده از تاریخ ابن هلال که: در ایام دولت او تمامت قبایل جبل و دیلم و امرای ایشان مطیع و منقاد شدند، و عرب و عجم کمر مطاوعت آن بر میان بستند، و او را در جهان از شهرها و قلاع و ابواب خیر و مساجد و مدارس و عمارات عالی بسیار است، و سادات را بسیار دوست بودی، و با خاندان محمد صلی الله علیه و آله آشنائی تمامش بودی، چنان چه مذهب ایشان اختیار نمود، و خطبه و سگه به نام ایشان فرمود، و بیشتر اوقات با شواغل جهان داری و موانع شهریاری به مباحثات علمی مشغول بودی، و پیوسته صحبت با علما و صلحا داشتی، و مسائل نیک مشکل پرسیدی، و از خود نیز فکرهای نیک کردی، و آنچه او را در خاطر آمد بر علما عرض کردی.

از آن جمله: روزی در جامع سلطانیه در مجلس وعظ نشست، و اعظ در فضیلت صلوات کلمات می راند، سلطان پرسید که چرا با هر یک از انبیاء آل او را در صلوات ذکر نمی کنند، و در صلوات بر ختم انبیاء «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و بی ذکر آل صلوات نمی فرستند، و اعظ در جواب فرو ماند، سلطان فرمود که: مرا در جواب این مسأله دو چیز به خاطر رسیده، بر شما عرض کنم که اگر پسندیده باشد از شما انصاف بستانم، و إلا غرامت بکشم:

وجه اول: آن که چون دشمنان او را ابتر خواندند، ایزد تعالی ابتریت را بر خاندان دشمنان او انداخت که نسل ایشان منقطع شد، و اگر نیز باشند کسی ایشان را نشناسد و نام نبرد و ذکر نکند، بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله که روز بروز زیاده شود، و هرگز پیغمبر بی ایشان نکنند.

وجه دوم: آن که ادیان انبیاء و ملک رسل ما تقدّم چون در معرض نسخ و زوال و تبدیل و انتقال بودند، امضای احکام آن علی الدوام بر وارث و غیره لازم

ص: ۱۸۹

نمود، به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله که چون تا دامن قیامت به تغیر دول و تقلب دوران تغییر در آن صورت نمی بندد، و بر متابعان او لازم است که اخذ احکام او از فرزندان او کنند، لا جرم در صلوات ذکر ایشان به ذکر او صلی الله علیه و آله مقرون شد، تا ائمت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی ایشان اند، و متابعت و حرمت ایشان را از جمله فرایض دانند.

سلطان چون از تقریر جواب فارغ شد، فضلاهی مجلس زبان به تحسین و ثنا گشودند، و از حسن درایت و تقریر او تعجب نمودند(۱).

و در کتاب حبیب السیر مسطور است که: چون سلطان علی مؤید به تأییداتی از ملوک سربردار در سبزوار بر مسند شهریاری نشست، در اظهار شعایر مذهب علویّه امامیه مبالغه نمود، به اقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید، و سلطان مزبور موقّ مذکور فوق آن مؤیدی است که شیخ سعید شهید که از اعظم فقهاء امامیه است رحمهم الله تعالی کتاب لمعه دمشقیه را به اسم او تألیف نموده.

و در کتاب هفت اقلیم، تصنیف امین احمد رازی، واقع است در ترجمه سلطان علاء الدین احمد شاه که از سلسله بهمنیه بود، و در دکن سلطنت داشت، که در زمان او مقاتله واقع شد که از عساکر او قریب سه هزار کس به قتل آوردند، و از آن جمله هزار و دویست نفر سید صحیح النسب بودند، و در اندک روزی نظام الملک و شیر الملک که باعث این فتنه بودند به علت برص گرفتار شدند، و در دار فنا منزل گزیدند.

و گویند که: سلطان علاء الدین که پادشاه بود، چون خبر قتل سادات به دو رسید، به غایت متألم و ملول گردید، روزی سلطان موافق رأیی که داشت در منبر به مدح خود این فقره بیان می نمود: السلطان العالم، الحلیم الکریم، الرؤوف علی عباد الله الغنی، علاء الدنیا والدین، شاه أحمد بن أحمد شاه الوالی البهمنی.

ص: ۱۹۰

شخصی برخواست و گفت: والله إنه الكذاب، وليس بالعدل الحليم الكريم، يقتل الذرية الطاهرة، ويتكلم بهذه الكلمات على منابر المسلمين.

سلطان از گفتار او خجل شد، در فور از مسجد به خانه رفت، و اصلاً متعرض او نگشت، و پس از چند روز بیمار گشته به عالم آخرت پیوست.

فذلک

بدان که فضل ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دیگران عقلاً و نقلاً ثابت و جازم، و اکرام محبت ایشان به نص قرآن و حدیث بر همه کس لازم است، مگر جمعی از ذریه که تبری از ایشان ضرور باشد، به سبب افعال ذمیمه، و اعتقادات فاسده، بنابر ظاهر بعضی اخبار.

و چون چنین نباشد، و حال آن که از روایات ظاهر می شود که مرتبه ایشان چون دیگران نیست، هرگاه خدای تعالی معرفت امامت به ایشان روزی کرده، و ایضاً ظاهر می شود که تا ثابت نشود عدم اعتقاد صحیح ایشان به نص تبری از ایشان نمی توان نمود، و عداوت با ایشان موجب عقوبت اخروی، و به منطوق کلام صدق انتظام وحی آثار «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت إلاّ وخرّب، ولا نبحنّا کلب إلاّ وجرّب، ولا عاوانا ذئب إلاّ وکلب، فمن کذب فلیجرّب»^(۱) مورث نکال و خسران دنیوی و اخروی است.

و مخفی نماند که بدی معاش و زاد طریق که عقوبت طایفه معادیه و معاویه اهل بیت اگر معجلاً نباشد، یوماً فیوماً مؤجلاً مزید و مضاعف خواهد بود در قیامت صغری، که عبارت از رجعت است.

چنان چه در تفسیر علی بن ابراهیم، و کتاب منتخب البصائر: بالإسناد إلى معاویه بن عمّار واقع است، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: قول الله تعالى (فَإِنَّ لَهُ

ص: ۱۹۱

مَعِيشَهُ ضَنْكًا) ۱ قال: هي والله النضاب، قال: جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الأطول في كفايه حتى ماتوا، قال: ذاك والله في الرجعه يأكلون العذره(۱).

یعنی: معاویه بن عمّار گفت: سؤال کردم مر ابی عبدالله علیه السلام را از معنی این آیه شریفه، آن حضرت فرمودند که: این آیه والله از برای اعدای اهل بیت نبوت است، سائل گفت: جانم فدای تو باد بتحقیق که دیده ام ایشان را که بیش تر از دیگران مدتها در رفاه و خوبی حال اند تا وقت مرگ، آن حضرت فرمودند: والله تنگی و بدی احوال ایشان در رجعت معلوم خواهد شد به نحوی مذلت و خواری ایشان را رو خواهد داد، که همیشه دل ریش و مغموم بوده محاسن حیات و بهتر عمر ایشان بر سیل نجاست خواری و اهانت گذرد.

و تمام آیه در سوره مبارکه طه که به این طریق است: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى) ۳.

یعنی: هر که روی برتابد از راهی که سبب یاد کردن من است و داعی به عبادت من، یا اعراض کند از ذکر من که قرآن است، پس بتحقیق مر او را است زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا، و حشر کنیم آن کس را که از ذکر ما اعراض کرده باشد در روز رستخیز در حالتی که نابینا باشد، و هیچ چیز نه بیند مگر جهنم واصناف عقوبات آن را.

و مؤید مساوقت عدم محبت اهل بیت و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است با نسیان ذکر الهی، و روی گردان شدن از اسباب ذکر واجب حقیقی، عدم شرک و نفی

ص: ۱۹۲

ارتداد ذریه ابداءاً، به نحوی که در طی ذکر حدیث عیون اخبار الرضا علیه السلام، و احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله، سابقاً مرقوم شد که ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد و مشرک نمی شوند. بیت:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

و از جمله احادیثی که دلالت می کند بر تفوق مرتبه سلسله الذهب علیه علویة فاطمیه، و دخول ایشان در زمرة اهل البيت، عقد عنوان باب و روایت سلیمان بن جعفر است که در کتاب کافی در طی باب امامت، محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله ایراد نموده به این عنوان:

باب فی من عرف الحق من اهل البيت ومن أنکر، و این حدیث را در آن ضمن نقل نموده است، به سند صحیح: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سلیمان بن جعفر، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: إن علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب وامرأته وبنیه من اهل الجنّة، ثم قال: من عرف هذا الأمر من ولد علی وفاطمه علیهما السلام لم یکن کالناس (۱).

و در کتاب رجال کشی نیز این حدیث ایراد شده در ذکر ما روی فی ذکر علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب، به این عبارت:

قال: قرأت فی کتاب محمد بن الحسن بن بندار بخطه، حدّثنی محمد بن یحیی العطار، قال: حدّثنی أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن سلیمان بن جعفر، قال: قال لی علی بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب: أشتهی أن أدخل علی أبي الحسن الرضا علیه السلام أسلم علیه، قلت: فما یمنعک من ذلك؟ قال: الاجلال والهیبه له وأتقی علیه.

ص: ۱۹۳

قال: فاعتلّ أبو الحسن عليه السلام علّه خفيفه وقد عاده الناس، فلقيت علي بن عبيدالله، فقلت: قد جاءتك ما تريد، قد اعتلّ أبو الحسن عليه السلام علّه خفيفه وقد عاده الناس، فإن أردت الدخول عليه فاليوم.

قال: فجاء إلى أبي الحسن عليه السلام عائداً، فلقيه أبو الحسن عليه السلام بكلّ ما يحبّ من التكرمه والتعظيم، وفرح بذلك علي بن عبيدالله فرحاً شديداً.

ثمّ مرض علي بن عبيدالله، فعاده أبو الحسن عليه السلام وأنا معه، فجلس حتّى خرج من كان في البيت، فلمّا خرجنا أخبرتني مولاة لنا أنّ أم سلمة امرأه علي بن عبيدالله كانت من وراء الستر تنظر إليه، فلمّا خرج، خرجت وانكبت على الموضع الذي كان أبو الحسن عليه السلام فيه جالساً تقبله وتمسّح به.

قال سليمان: ثمّ دخلت علي علي بن عبيدالله، فأخبرني بما فعلت أم سلمة، فخبرت به أبا الحسن عليه السلام، فقال: يا سليمان إنّ علي بن عبيدالله وامرأته وولده من أهل الجنّه، يا سليمان إنّ ولد علي وفاطمة إذا عرفهم الله هذا الأمر لم يكونوا كالناس (١).

وفي كتاب الاختصاص: أحمد بن محمد، عن أبيه، عن ابن عيسى مثله (٢).

و ترجمه این حدیث را قاضی نور الله در مجالس المؤمنین نقل نموده با اندک اختلافی با نسخه کشی که نزد داعی است، و مآل هر دو یکی است، و اختلاف به اعتبار اختلاف نسخ نسخ است.

و عبارت ترجمه که در مجالس مسطور است این است: که سليمان بن جعفر روایت نموده که گفت علي بن عبيدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن ابی طالب به من که: می خواهم به خدمت حضرت امام رضا عليه السلام فایز شوم، و او را سلام کنم، گفتم: چه چیز تو را از آن مانع است؟ گفت: اجلال و هیبت او مرا

ص: ۱۹۴

۱- (۱) إختیار معرفه الرجال ۲: ۸۵۶-۸۵۷ برقم: ۱۱۰۹.

۲- (۲) إختصاص شیخ مفید ص ۸۹.

از آن باز می دارد.

و چون بعضی از آن ایام بگذشت حضرت امام رضا علیه السلام را اندک بیماری روی داد، و مردم به عیادت آن حضرت می رفتند، پس من علی بن عبیدالله را ملاقات نموده او را گفتم: الحال وقت آن است که آن حضرت را ملاقات نمائی.

آن گاه به خدمت آن حضرت آمد، چون آن حضرت او را دید لوازم محبت و تعظیم بجا آوردند، و علی بن عبیدالله از این معنا فرحناک شد فرحی عظیم.

بعد از آن علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت امام رضا علیه السلام او را عیادت فرمودند، و من در خدمت آن حضرت بودم، و آن حضرت آن قدر نشستند تا هر که در آن خانه بود بیرون رفت، و آن حضرت نیز بیرون آمد، من نیز در خدمت آن حضرت بیرون آمدم، خبر داد مرا کنیز من که در خانه علی بن عبیدالله بود که، ام سلمه زن علی بن عبیدالله در پس پرده به حضرت امام رضا علیه السلام می نگریست، و چون آن حضرت بیرون رفت او از پرده بیرون آمده، و روی خود را بر موضع جلوس آن حضرت نهاده آن را می بوسید، و دست بر آنجا کشیده بر روی خود می مالید.

پس من آن صورت را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم، آن حضرت فرمودند که: ای سلیمان بدان که علی بن عبیدالله و زن و فرزندان او از اهل جنت اند، ای سلیمان بدان که اولاد علی و فاطمه علیهما السلام هر گاه خدای تعالی این امر را - یعنی: معرفت امامت اهل بیت را - به ایشان روزی گرداند ایشان چون دیگر مردم نخواهند بود(۱).

پس از مضمون حدیث کافی و حدیث کشی و غیرهما، ظاهر شد که هر گاه اولاد علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه علیهما السلام به مذهب حق ائمه اثناعشر باشند، ایشان را عند الله رتبه دیگر به اعتبار این نسبت خواهد بود، و این حدیث

ص: ۱۹۵

نصّ است بر تفضیل ایشان.

ونعم ما قال السيد الأجل في كتابه سياده الأشراف: من أنّ الاستسعاد بالنسب الكريم الشريف، والتوشح بوشاح المذهب القويم المنيف من أعظم السعادات الجليله، وأكرم الفوائد من العوائد النبيله، وأنّ من جدّه نبیه، وامامه أبوه، لفي مرتبه ما فوقها مزيد لمن ألقى السمع هو شهيد، وإلى هذا أومىء الشريف المجتبى بقوله:

أصبحت لا أرجو ولا أبتغى فضلاً فلي فضل هو الفضل

جدى نبى وامامى أبى ودينى التوحيد والعدل

وحفظ هذه العلاقه الظاهره ومراعاه هذه النسبه الزاهره من أهم المطالب، وأعظم المآرب فى الدنيا والآخره(1). انتهى.

و از قبيل اخبار و آثار و حکايات در کتب محدثين و اهل تواريخ و کلام موثقين هر طایفه بسیار است.

از آن جمله حکایتی است که در تاریخ مدینه المؤمنین قم که از حسن بن محمد قمی است به این عبارت وارد است: رُوِيْتُ عَنْ مَشَايِخِ قُمَّ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ كَانَ يَقُمُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ عَلَانِيَةً، فَقَصِدَ يَوْمًا لِحَاجِهِ بَابَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيِّ، وَكَانَ وَكِيلاً فِي الْأَوْقَافِ بِقُمَّ، فَلَمَّ يَأْذُنُ لَهُ، وَرَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ مَهْمُومًا.

فَتَوَجَّهَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِلَى الْحِجِّ، فَلَمَّا بَلَغَ سِيرًا مِنْ رَأَى إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَلِيٍّ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّ يَأْذُنُ لَهُ، فَبَكَى أَحْمَدُ لِذَلِكَ طَوِيلًا وَتَضَرَّعَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ.

فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ مَنَعْتَنِي الدُّخُولَ عَلَيْكَ؟ وَأَنَا مِنْ شِيعَتِكَ وَ

ص: ۱۹۶

مَوَالِيكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّكَ طَرَدْتَ ابْنَ عَمَّنَا عَنْ بَابِكَ، فَبَكَى أَحْمَدُ وَحَلَفَ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَمْنَعُهُ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ إِلَّا لِأَن يُتُوبَ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ.

قَالَ: صَدَقْتَ وَلَكِنْ لَا بَيْدَ مِنْ إِكْرَامِهِمْ، وَاحْتِرَامِهِمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَأَنْ لَا تُحَقِّرَهُمْ، وَلَا تَسِيْطِهِنَّ بِهِمْ لِانْتِسَابِهِمْ إِلَيْنَا، فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

فَلَمَّا رَجِعَ أَحْمَدُ إِلَى قَوْمِ أَتَاهُ أَشْرَافُهُمْ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَحْمَدُ وَثَبَ إِلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَهُ وَأَكْرَمَهُ، وَأَجْلَسَهُ فِي صِدْرِ الْمَجْلِسِ، فَاسْتَعْرَبَ الْحُسَيْنُ ذَلِكَ مِنْهُ وَاسْتَبَعَدَهُ، وَسَأَلَهُ عَنْ سَبَبِهِ، فَذَكَرَ لَهُ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ.

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ نَدِمَ مِنْ أَعْمَالِهِ الْقَبِيحَةِ، وَتَابَ مِنْهَا، وَرَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ، وَأَهْرَقَ الْخُمُورَ، وَكَسَرَ آلاَتِهَا، وَصَارَ مِنَ الْأَتْقِيَاءِ الْمَتَوَرِّعِينَ، وَالصَّالِحَاءِ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَكَانَ مُلَازِمًا لِلْمَسَاجِدِ مُعْتَكِفًا فِيهَا، حَتَّى أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، وَدُفِنَ قَرِيبًا مِنْ مَزَارِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (١).

و آنچه در بعضی تواریخ فارسی مدینه المؤمنین مرقومه بنظر رسیده در بیان این روایت، که ترجمه به عنوان اجمال و دلیل تداول و شهرت این مقال می تواند شد، به این مضمون است که: در زمان امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه سیدی بود مسمی به سید حسین که به اعمال قبیحه مثل شرب خمر و غیر آن اقدام می نمود، و والی موقوفات قم مردی بود به زیور صلاح و سداد آراسته، روزی سید مزبور به دیدن والی آمد، والی فرمود تا در خانه بر روی او بستند، و او از دیدن والی منع نمودند.

اتفاقاً والی در آن سال اراده زیارت کعبه معظمه، و عازم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شد، و چون به در دولت سرای آن حضرت رسید، آن حضرت امر فرمود تا در خانه را بر روی وی بستند، والی بعد از تضرع بسیار و کریه

ص: ۱۹۷

بیشمار به شرف پای بوس آن سرور مشرف شد، و عرض اخلاص خود نمود، و سبب در بستن و تقصیر خود سؤال کرد.

آن حضرت فرمود که: به چه سبب در بر روی سید ابوالحسن بستنی؟ گفت با حضرت: سید ابوالحسن به شرب خمر مشغول بود، حضرت فرمود که: جزای اعمال بد ایشان با دیگری است، شما را آن مرتبه نیست که این سلوک با ذریه رسالت نمائید، این نحو سلوک مکنید بزه مند و بیچاره می شوید.

وصاحب کتاب مقامات النجاه در کتاب خود ایراد نموده که: ومن تتبع أخلاق أمير المؤمنين عليه السلام وأخلاق أولاده الكرام، يظهر له أنّ لهم محبّه وميلاً إلى أقاربهم وإن لم يكونوا كما يريدون.

أحبّ القرب من سكّان نجد وإن طابوا نفوساً بالبعاد

وأخلص في محبتهم ضميري وإن لم يعرفوا حقّ الوداد

وأنظرهم بغير الوصل حقّاً وأسكنهم بسوداء الفؤاد

وابن حجر در صواعق محرقة خود نقل نموده که: عبدالله بن الحسن المثنى بن الحسن بن علی بن ابی طالب بسیار طفل بود، و صغیر السن نزد عمر بن عبدالعزیز داخل شد، عمر بن عبدالعزیز او را در بر گرفت و تعظیم و توقیر تمام نسبت به او بعمل آورد، و قضای حوائج او نمود، و گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: فاطمه پاره ای از جگر من است، هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است. و من می دانم که حضرت فاطمه علیها السلام اگر در حیات می بود خوشحال می شد که کسی نسبت به ذریه او محبت کند، الحال نیز به جهت سرور قلب آن حضرت تعظیم عبدالله بن الحسن نمودم.

و گفت: نیست هیچ یک از بنی هاشم مگر آن که او را قدرت شفاعت هست

نزد خدا، امیدوارم که در شفاعت این طفل داخل باشم(۱).

و باز در صواعق آورده که: زید بن ثابت بر جنازهٔ مادر خود نماز گذارد، پس استر او را آوردند که سوار شود، ابن عباس رکاب او را گرفت، زید گفت: دست بردار ای پسر عم رسول خدا، ابن عباس گفت: همچنین تعظیم می‌نمائیم ما علما را، از جهت آن که او نزد زید تلمیذ نموده بود، زید برگشت و دست او را بوسید و گفت: ما مأمور شده ایم که با اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم(۲).

و مخفی نماند که زید بن ثابت است که در صحیح بخاری، و صحیح مسلم، و صحیح نسائی، و صحیح ترمذی، و سنن ابی داود سجستانی، و سنن ابن ماجه قزوینی، احادیث از او روایت کرده اند، و معتمد در میان خود او را دانسته اند.

و شیخ محیی الدین اعرابی که از اکابر علماء صوفیهٔ حنبله - علیه لعائن الله والناس والملائکه - است، والفضل ما شهدت به الأعداء، و شیخ المقدسین بهاء المله والدین، و اکثر علماء و محققین کلام او را در مصنفات خود به طریق استشهاد نقل نموده اند، در فتوحات در بیان آیهٔ تطهیر گفته:

قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۳ يدخل أولاد فاطمه عليها السلام إلى يوم القيامة في حكم هذه الآية من الغفران، فهم المطهرون اختصاصاً من الله وعنايه لهم لشرف محمد صلى الله عليه وآله، فينبغي لكل مسلم أن يصدق الله في قوله (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ويعتقد في جميع ما يصدر من أولاد فاطمه عليها السلام أن الله قد عفى عنهم، ولا ينبغى لمسلم أن يلحق المذمه لمن قد شهد الله بتطهيرهم وإذهاب الرجس عنهم، لا بعمل عملوه، ولا بخير قدموه، بل بسابق عنايته واختصاص إلهي، وذلك

ص: ۱۹۹

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۸.

۲- (۲) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۸.

یعنی: آیه کریمه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) تا آخر شامل جمیع ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و داخل اند جمیع اولاد فاطمه علیها السلام تا روز قیامت در حکم این آیه از غفران، پس ایشان اند پاک کرده شده از گناهان از جهت تخصیصی که داده است خدای تعالی ایشان را، و به سبب عنایتی که از جانب خدا مر ایشان را از جهت شرافت قرابت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی شده.

پس سزاوار است هر مسلمانی را که تصدیق قول الهی نماید در این که سلب نموده است رجس را از اهل البیت، و پاک گردانیده است ایشان را پاک گردانیدنی، و اعتقاد کند در جمیع آنچه صادر می شود از اولاد فاطمه علیها السلام این را که خدای تعالی بتحقیق عفو و بخشش نموده از ایشان، و سزاوار نیست مسلمانی را که لاحق سازد مذمت و بدگوئی به جمعی که خدای تعالی شهادت داده باشد به تطهیر و سلب نمودن رجس از ایشان، نه به سبب عملی که از ایشان صادر شده باشد، و نه به نیکی که سابقاً بعمل آورده باشند آن را، بلکه به سبب عنایت سابقه، و اختصاص الهی است که مخصوص گردانیده ایشان را به آن، و این تفضّل الهی و زیادتی است که خدای تعالی می دهد آن را به هر که می خواهد، و خدای تعالی صاحب فضل بزرگ است.

و از کلام شیخ محیی الدین معلوم می گردد که آیه شریفه شامل جمیع ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله هست.

و ایضاً شیخ محیی الدین ابن العربی الأندلسی مذکور که از اعظام مشایخ صوفیه است در باب ناسع و عشرین در معرفت سلمان، که ملحق گشته به اهل البیت در کتاب فتوحات آورده که: اعلم انا روينا من حدیث جعفر بن محمد

ص: ۲۰۰

الصادق، عن أبيه محمّد بن علي بن الحسين، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: مولى القوم منهم.

ولمّا كان رسول الله صلى الله عليه وآله عبداً محضاً، أى: خالصاً قد طهره الله تعالى وأهل بيته تطهيراً وأذهب عنهم الرجس، وهو كلّ ما يشينهم، فإنّ الرجس هو القذر عند العرب على ما حكاه الفراء، قال تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) فلا يضاف إليهم إلا مطهراً، ولا بدّ أن يكون كذلك، فإنّ المضاف إليهم هو الذى يشبههم، فما يضيفون إلى أنفسهم إلا من له حكم الطهاره والتقديس، فهذه شهاده من النبى صلى الله عليه وآله لسلمان الفارسى بالطهاره والحفظ الإلهى والعصمه، حيث قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله: سلمان منّا أهل البيت، وشهد الله لهم بالتطهير وإذهاب الرجس عنهم.

وإذا كان لا يضاف إليهم إلا مطهراً مقدّساً، وحصلت له العناية الإلهيه بمجرد الإضافه، فما ظنّك بأهل البيت فى نفوسهم، فهم المطهّرون بل هم عين الطهاره، فدخل الشرف أولاد فاطمه عليها السلام كلّهم ومن هو من أهل البيت مثل سلمان الفارسى إلى يوم القيامة فى حكم هذه الآيه، فهم المطهّرون اختصاصاً من الله وعنايه لهم لشرف محمّد صلى الله عليه وآله.

وإذا صحّ الخبر الوارد فى سلمان الفارسى، فله هذه الدرجه، فإنّه لو كان سلمان على أمر يسوؤه ويشينه ظاهراً وتلحقه المذمّه، لكان مضافاً إلى أهل البيت من لم يذهب عنه الرجس، فيكون لأهل البيت من ذلك بقدر ما اضيف إليهم، وهم المطهّرون بالنصّ، فسلمان منهم بلا شكّ، فارجوا أن يكون عقب على وسلمان تلحقهم هذه العناية، كما لحقت أولاد الحسن والحسين عليهما السلام وعقبهم وموالى أهل البيت، فإنّ نعمه الله واسع.

فما ظنّك بالمعصومين المحفوظين منهم القائمين بحدود سيدهم الواقفين عند

مراسمه، فشرافتهم أعلى وأتم، وهؤلاء أقطاب هذا المقام، ومن هؤلاء الأقطاب ورث سليمان شرف مقام أهل البيت، فكان رضى الله عنه من أعلم الناس بما لله على عباده من الحقوق وما لأنفسهم، والخلق عليهم من الحقوق وأقواهم على أدائها.

وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو كان الإيمان بالثرثيا لناله رجال من فارس. وأشار إلى سلمان الفارسي، وفي تخصيص النبي صلى الله عليه وآله ذكر الثريا دون غيرها من الكواكب إشاره بديعه لمثبتى الصغاب السبعه؛ لأنها سبعه كواكب فافهم. فسّر سلمان الفارسي الذى ألحقه بأهل البيت ما أعطاه النبي صلى الله عليه وآله من أداء كتابته، وفي هذا فقه عجيب، فهو عتيقه صلى الله عليه وآله ومولى القوم منهم، والكل موالى الحقّ ورحمته وسعت كلّ شيء، وكلّ شيء عبده ومولاه(١).

و تزييف و ابطال صفات زايده و غيرها از مذاهب مطالب مخالفين كه در طى عبارات صاحب فتوحات واقع است، بر خبير بصير مخفى نخواهد بود كه، فخذ ما صفى ودع ما كدر، فإنه كان متلوّناً فى كلامه، فبينما هو محيى الدين صار ماحى الدين.

و قاضى نور الله نور الله مرقدہ در احقاق الحق در تفسير آيۀ وافى هدايه (فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ٢ كه آيۀ بيست و دوّم است از آياتى كه علامه - رحمه الله - در بحث رابع در تعيين امام عليه السلام در كتاب كشف الحق از كتب مخالفين نقل کرده، كه در شأن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نازل شده، معظم عبارات فتوحات را ايراد نموده، و روايتى ذكر کرده كه اولاد سلمان در بعض حروب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حاضر و معين بودند، و اين مؤيد آن است كه عقب سلمان در عنایت الهی ملحق به او شده اند(٢).

ص: ٢٠٢

١- (١) الفتوحات المكيه ابن عربى ٢٩٧:١-٢٩٩.

٢- (٣) احقاق الحق ٣:١٩٧-٢٠٠.

وفى أوائل كتاب عمده صحاح الأخبار بعد بيان تفصيل ما ذكر فى ذلك الكتاب، قال: وسنبداً أيضاً فى أوّل كلّ فصل من المناقب بما جاء فى تفسير قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ١ ونثنى بذكر الفصل فى تفسير قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ٢ وهذان الفصلان يدلّان على أنّ العباس بن عبدالمطلب - رضى الله عنه - من اولى القربى الذين أمر الله تعالى بمودّتهم.

يدلّ عليه ما ذكره الثعلبى فى تفسير قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: بإسناده يرفعه إلى العباس رضى الله عنه، وسيرد عليك الحديث بإسناده فيما بعد إن شاء الله تعالى.

قال: فقال له العباس بن عبدالمطلب: يا رسول الله ما بال قريش يلقى بعضها بعضاً بوجوه تكاد أن تتسائل من الودّ ويلقوننا بوجوه قاطبه؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أو يفعلون ذلك؟ قال العباس: نعم والذى بعثك بالحقّ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أما والذى بعثنى بالحقّ لا- يؤمنون حتّى يحبّوهم لى، فأدخل العباس فى من لا يثبت الإيمان إلاّ بمحبّتهم، وهم اولوا القربى الذين أمر الله تعالى بمودّتهم.

ومن ذلك: ما ذكره الثعلبى أيضاً فى تفسير قوله تعالى (ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى - يعنى: من أموال كفّار أهل القرى - فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) ٣ يعنى: قرابه النبى صلى الله عليه وآله، وهم آل على وآل العباس وآل جعفر وآل عقيل، ولم يشرك بهم غيرهم.

وهذا وجه صحيح يطرد على الصحّ؛ لأنّه موافق لمذهب آل محمّد صلى الله عليه وآله.

يدلّ عليه ما هو مذكور عندهم فى تفسير قوله تعالى (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ

شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَتَدَى الْقُرْبَى) ١ لِأَنَّ مُسْتَحَقَّ الْخُمْسِ عِنْدَهُمْ آلُ عَلِيٍّ وَ آلُ الْعَبَّاسِ وَ آلُ جَعْفَرٍ وَ آلُ عَقِيلٍ، وَ لَا يُشْرِكُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ.

وَيَدُلُّ عَلَى صِحِّهِ ذَلِكَ أَيْضاً مَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ فِي كِتَابِ الْأُمَالِيِّ فِي رَابِعِ كِرَاسِهِ مِنْهُ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنْهُ، عَنِ أُمَالِيِّ الشَّيْخِ السَّعِيدِ الْمَفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَهُوَ مَا أَخْبَرْنَا بِهِ الشَّيْخُ الْفَقِيهَ عَمَادَ الدِّينِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرِيَّ.

وَسَاقَ سِنْدَ الْحَدِيثِ مَعْنَعْنَا إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا وَلِقْرِيشٍ إِذَا تَلَّاقُوا تَلَّاقُوا بِوَجْهِهِ مُسْتَبْشِرَةً، وَإِذَا لَقَوْنَا لَقَوْنَا بِغَيْرِ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّى يَحْبِبَّكُمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ (١).

فَأَدْخَلَ الْعَبَّاسُ فِي جَمَلِهِ مَنْ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ الرِّجْلِ الْإِيمَانَ إِلَّا بِحُبِّهِمْ، وَأَدْخَلَهُ بِكَافِ الْجَمْعِ الشَّامِلِهِ.

وَهَذَا أَبْلَغُ مِمَّا ذَكَرَهُ الثُّعْلَبِيُّ أَيْضاً فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) قَالَ الثُّعْلَبِيُّ بِإِسْنَادِهِ، وَسِيرِدَ عَلَيْكَ الْخَبْرَ بِذِكْرِ سَنَدِهِ فِيمَا بَعْدَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، يَرْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى قَسَمَ الْخَلْقِ قَسَمِينَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قَسَمًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) ٣ فَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَسَمَ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَسَمًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

ص: ٢٠٤

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) ١ فأنا من السابقين، وأنا من خير السابقين، ثم جعل الأثلاث قبائل، فجعلني في خيرها بيتاً، فذلك قوله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) .

فقد أثبت صلى الله عليه وآله في هذا الخبر أنّ خيار خلق الله تعالى هم أهل البيت، وأهل البت هم اولى القربى الذين أمر الله بمودّتهم، وقد تقدّم ذكرهم.

فثبت أنّهم خلاصه الخير، وعليهم وقع النصّ من النبي صلى الله عليه وآله في هذا الأثر، والمواقف المقدّسه الشريفه الطاهره النبويه الزكيه الإماميه، الناصره لدين الله، عصّدها الله تعالى بالنصر والبقاء، وأمّدها بالرفعه والعلاء، وملكها نواصي الأعداء، ورفع بها منازل الأولياء من أهل البيت الكريم الذى وقع النصّ عليه، وتوجّه التخصيص فى الوحي إليه، وبيمين نقيبتها(١) الميمونه يسر الله تعالى دولتها حيازه مرضى الله تعالى فى تأليف مناقب بيتها الكريم، ونسبها الصميم، وإظهار ما نبذه العلماء من ذلك وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون.

فهذا هو الشرف الذى لا يدرك، والمجد الذى لا يستدرك، بل هو نسيج وحده وفريد، عدّه بالوحي الناطق الإلهي، والأثر الصحيح الصادق النبوي.

وكما قد ورد فى ذكرهم مجتمعاً فى ألفاظ هذه الأخبار ولم يفترق، فكذا قد ورد مدحهم فى نظم الأشعار من شعراء آل محمّد عليهم السلام ولم يفترقوا، فقد اتفق على أنّهم آل الرسول صلى الله عليه وآله من نثر الألفاظ النبوي الأسمى، ونظم شعراء شيعه على.

فمن ذلك قول الكميت بن زيد الأسدي رحمه الله فى أثناء مدحهم، وهو من أفاضل شعراء الطبقة الأولى فى الاسلام:

فهم الأقربون من كلّ خيرٍ وهم الأبعدون من كلّ ذامٍ

ص: ٢٠٥

وهم الأرافون بالناس فى الرأفة والأحلمون فى الأحلام

وأبو الفضل إن ذكرهم الحلوّ والشفاء للنفوس فى الأقسام

أبو الفضل يعنى العباس بن عبدالمطلب رضى الله عنه.

أسره الصادق الحديث أبى القاسم فرع القدامس القدام

القدامس: الشرف، فكذلك القدام.

لا ابالى ولن ابالى فيهم أبداً رغم ساخطين رغام

فهم شيعتى وقسمى من الأمة حسبى من سائر الأقسام

إن أمت لا أمت ونفسى نفسان من الشكّ فى عمى وتعامى

عادلاً غيرهم من الناس طراً بهم لا همام لى ولا همام

أى: لا أهمّ بذلك أبداً.

أخلص الله لى هواى فما أغرق نزعاً ولا تطيش سهام

لا ابالى إذا حفظت أبا القاسم فيهم ملامه اللوام(١)

وفى كتاب الكافى والرجال للشيخين الجليلين الكلينى والكشى رضى الله عنهما، بإسنادهما المتّصل إلى محمّد بن الوليد، عن

يونس بن يعقوب، قال: أنشد الكميت أبا عبد الله عليه السلام شعره:

أخلص الله لى هواى فما اغرق نزعاً وما تطيش سهامى

فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا تقل هكذا، ولكن قل:

فقد اغرق نزعاً وما تطيش سهامى(٢)

ص: ٢٠٦

١- (١) عمدة ابن بطريق ص ١٠-٦.

٢- (٢) روضة كافي ٢١٥:٨ ح ٢٦٢، اختيار معرفه الرجال كشى ٢:٤٦١ ح ٣٦٢.

از این حدیث شریف که از کتاب کافی و رجال کشی مذکور شد صحّت و اعتبار آیات مسطوره نهایت ظهور دارد.

وفی کتاب سلیم وهو صاحب العباس حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وآله ساعياً، فقال:

إِنَّ الْعَبَّاسَ قَدْ مَنَعَ صَدَقَةَ مَالِهِ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَعَافِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ سُوءِ مَا تَلَطَّخُونَا بِهِ، إِنَّ الْعَبَّاسَ لَمْ يَمْنَعْ صَدَقَةَ مَالِهِ، وَلَكِنَّهُ قَدْ عَجَّلَ لَنَا زَكَاةَ سَنَتَيْنِ (١).

و این حدیث نیز دالّ است بر دخول عباس در اهل بیت.

وفی تفسیر علی بن ابراهیم: بإسناده المذكوره فيه إلى حذيفه بن اليمان: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْسَلَ إِلَيَّ بِبِلَالٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَادِيَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ وَقْتِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ - لِثَلَاثَةِ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْهُ.

قَالَ: فَلَمَّا نَادَى بِبِلَالٍ بِالصَّلَاةِ، فَرَعَ النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ فَرَعًا شَدِيدًا، وَذَعَرُوا وَقَالُوا:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا لَمْ يَغِبْ عَنَّا وَلَمْ يَمُتْ، فَاجْتَمَعُوا وَحَشَدُوا، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَأَخَذَ بَعْضَادَتِهِ، وَفِي الْمَسْجِدِ مَكَانٌ يُسَمَّى السِّدَّةَ فَسَلَّمَ.

ثُمَّ قَالَ: هَلْ تَشْتَمِعُونَ يَا أَهْلَ السُّدَّةِ؟ فَقَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، فَقَالَ: هَلْ تُبَلِّغُونَ؟ قَالُوا: ضَمِنَّا ذَلِكَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أُخْبِرُكُمْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ (أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ) فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ.

ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا أَثْلَاثًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (فَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ - وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ - وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) فَأَنَا مِنَ السَّابِقِينَ، وَأَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قِبَائِلَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ

ص: ٢٠٧

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) فَقَبِيلَتِي خَيْرُ الْقَبَائِلِ، وَأَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَأَكْرَمُكُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ مُيُوتًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) أَلَا- وَإِنَّ إِلَهِي اخْتَارَنِي فِي ثَلَاثِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَأَنَا سَيِّدُ الثَّلَاثَةِ وَأَتَقَاهُمْ لِلَّهِ وَلَا- فَخْرَ، اخْتَارَنِي وَعَلِيًّا وَجَعَفَرًا ابْنَيْ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. الحديث (١).

وروى ابن أبي الحديد في الجزء الثاني عشر في أخبار عمر من شرحه على نهج البلاغه: عن عبد الله بن عمر. وكذا رواه من أصحابنا السيد ابن زهره في كتاب غنيه النزوع إلى علمي الأصول والفروع، كما رواه ابن الأثير في كتاب كامل التواريخ، الذي هو منتخب لتاريخ الطبري، قبل قصه الشورى، أنه قال: كنت عند أبي يوماً، و عنده نفر من الناس، فجرى ذكر الشعر، فقال: من أشعر العرب؟ فقالوا:

فلان و فلان، فطلع عبد الله بن عباس فسلم و جلس، فقال عمر: قد جاءكم الخير، من أشعر الناس يا عبد الله؟ قال: زهير بن أبي سلمى، قال: فأنشدني مما تستجيده له، فقال: يا أمير المؤمنين إنه مدح قوماً من غطفان، يقال لهم: بنو سنان، فقال:

لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قومٍ بأولهم أو مجدهم قعدوا

قومٌ أبوهم سنان حين تنسبهم طابوا وطاب من الأولاد ما ولدوا

انس إذا أمنوا جنٌّ إذا فرعوا مرزؤون بها ليل إذا جهدوا (٢)

محسدون على ما كان من نعمٍ لا ينزع الله منهم ماله حسدوا

ص: ٢٠٨

١- (١) تفسير علي بن ابراهيم قمى ٢: ٣٤٦-٣٤٧.

٢- (٢) مزدون إذا أثروا وإن جهدوا - غنيه.

فقال عمر: والله لقد أحسن، وما أرى هذا المدح يصلح إلا لهذا البيت من هاشم؛ لقرابتهم من رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال ابن عباس: وفقك الله يا أمير المؤمنين، فلم تزل موفقاً.

فقال: يا ابن عباس أتدرى ما منع الناس منكم؟ قال: لا يا أمير المؤمنين، قال:

لكنى أدري، قال: ما هو يا أمير المؤمنين؟ قال: كرهت قريش أن تجتمع لكم النبوه والخلافه، فتجحفوا الناس جحفاً (١)، فنظرت قريش لنفسها، فاختارت ووفقت فأصابت.

فقال ابن عباس: أيميط أمير المؤمنين عني غضبه فيسمع، قال: قل ما تشاء، قال: أما قول أمير المؤمنين إن قريشا كرهت، فإن الله تعالى قال لقوم: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) ٢ .

وأما قولك «إنا كنا نجحف» فلو جحفنا بالخلافه جحفنا بالقرابه، ولكننا قوم أخلاقنا مشتقه من خلق رسول الله صلى الله عليه وآله الذى قال الله تعالى (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ٣ وقال له: (وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) ٤ .

وأما قولك «فإن قريشا اختارت» فإن الله تعالى يقول: (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ٥ و قد علمت يا أمير المؤمنين أن الله اختار من خلقه لذلك من اختار، فلو نظرت قريش من حيث نظر الله لها لوفقت وأصابت قريش.

فقال عمر: على رسلك يا ابن عباس، أبت قلوبكم يا بنى هاشم إلا غشاً فى أمر قريش لا يزول، وحقداً عليها لا يحول، فقال ابن عباس: مهلاً- يا أمير المؤمنين لا- تنسب قلوب بنى هاشم إلى الغش، فإن قلوبهم من قلب رسول الله صلى الله عليه وآله الذى طهره

ص: ٢٠٩

١- (١) در شرح ابن أبى الحديد: فيجحفوا جحفاً.

اللَّهُ وَزَكَاهُ، وَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ١.

وَأَمَّا قَوْلُكَ «حَقْدًا» فَكَيْفَ لَا يَحْقِدُ مَنْ غَضِبَ شَيْئَهُ وَيَرَاهُ فِي يَدِ غَيْرِهِ.

فَقَالَ عُمَرُ: أَمَّا أَنْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ كَلَامٌ أَكْرَهُ أَنْ أَخْبِرَكَ بِهِ، فَتَزُولُ مِنْزِلَتَكَ عِنْدِي، قَالَ: وَمَا هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ أَخْبِرْنِي بِهِ، فَإِنْ يَكُ بَاطِلًا فَمَثَلِي أَمَاطُ الْبَاطِلِ عَنْ نَفْسِهِ، وَإِنْ يَكُ حَقًّا فَإِنَّ مِنْزِلَتِي عِنْدَكَ لَا تَزُولُ بِهِ.

قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّكَ لَا تَزَالُ تَقُولُ اخْذْ هَذَا الْأَمْرَ مِنْكَ حَسَدًا وَظُلْمًا، قَالَ: أَمَّا قَوْلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «حَسَدًا» فَقَدْ حَسَدَ إِبْلِيسُ آدَمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، فَنَحْنُ بَنُو آدَمَ الْمَحْسُودُونَ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ «ظُلْمًا» فَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْلَمُ صَاحِبُ الْحَقِّ مِنْ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلَمْ تَحْتَجِّ الْعَرَبَ عَلَى الْعَجْمِ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاحْتَجَّتْ قُرَيْشٌ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: قُمْ الْآنَ فَارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَقَامَ، فَلَمَّا وَلَّى هَتَفَ بِهِ عُمَرُ: أَيُّهَا الْمُنْصَرَفُ إِنِّي عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ لِرَاعٍ حَقِّكَ.

فَالْتَفَتَ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: إِنَّ لِي عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى كُلِّ الْمُسْلِمِينَ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَنْ حَفِظَهُ فَحَقَّقَ نَفْسَهُ حَفِظَ، وَمَنْ أَضَاعَهُ فَحَقَّقَ نَفْسَهُ أَضَاعَ، ثُمَّ مَضَى.

فَقَالَ عُمَرُ لِحُجْرَتِهِ: وَاهَا لَابْنِ عَبَّاسٍ مَا رَأَيْتَهُ يَحَاجُّ (١) أَحَدًا قَطُّ إِلَّا خَصَمَهُ (٢).

ص: ٢١٠

١- (٢) در شرح ابن ابی الحدید: لاحی

٢- (٣) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ١٢: ٥٢-٥٥، وکتاب غنیة النزوع ابن زهره حلبی ٢: ٢٠٤-٢٠٧.

و ابو هلال عسکری در آخر باب خامس از کتاب جمهره الأمثال مختصراً این را نقل نموده.

و از مضمون این احادیث آنچه در این مقام مرقوم شد شرافت بنی هاشم، و رفعت مرتبه اهل بیت، و ملائمت تعمیم آیه نهایت ظهور دارد.

و مناسب این معناست آنچه سمعانی در ترجمه قاسانی از کتاب انساب کبیر خود آورده که: أدركت بها السيد الفاضل أباالرضا فضل الله بن علي العلوي القاساني، و كتبت عنه أحاديث وأقطاءً من شعره، ولما وصلت إلى باب داره قرعت الحلقة، وقعدت على الدكة أنتظر خروجه، فنظرت إلى الباب، فرأيت مكتوباً فوقه بالجص (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً) ۱.

و مخفی نماناد که سید راوندی مزبور از معتبرین و مشهورین علماء شیعه است، و ارباب رجال ذکر فضل و تعداد مصنفات او نموده اند، و از کتب متداوله او الحال کتاب النوادر، و کتاب ضوء الشهاب است.

وفی کتاب عمده الطالب: أنه جلس عيسى بن زيد إلى سفیان الثوري، فسأله عن مسأله، فقال سفیان: هذه المسأله على السلطان فيها شيء ولا أقدر على الجواب عنها، فقال له بعض أصحاب عيسى: ويحك أنه ابن زيد، فقال سفیان: من يعرف هذا؟ فقام جماعه من أصحابه الحاضرين، فشهدوا أنه عيسى بن زيد بن علي بن الحسين، فنهض إليه سفیان، وقبل يديه، وأجلسه مكانه، وجلس بين يديه وأجابه عن سؤاله (۱).

پس از آنچه مرقوم شد معلوم می گردد که اهل خلاف ایضاً مثل سفیان با

ص: ۲۱۱

ثوریت و شقاوت و مخالفت در موافقت این سلسله علویه ننموده، و محبت ظاهر را مرعا می نموده اند، چنان چه الحال در عامه بلاد عامه نزد جماعت اهل سنت و جماعت نیز معمول و متعارف است تکریم ایشان، و موافقین بالاجماع والاتفاق در رعایت این معنا اولی اند از منافقین.

وفی کتاب جواهر العقدين، تصنيف سيد علي السمهودي الشافعي: حكاية، وهي أنّ رجلاً مغربياً كان عنده مبلغ للأشراف بالمدينة، فأظهر له رجل الفقر، قال:

فسألته عن مذهبه، فقال: شيعي، فقلت له: لو كنت من أهل السنّة لدفعت إليك مبلغاً عندي، فرأيت في النوم أنّ القيامة قد قامت، فأردت أن أجوز الصراط، فأمرت فاطمه عليها السلام بمنعي، فاستثغت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال لها: لما منعت هذا؟ فقالت:

لأنه منع ولدي رزقه، فقلت: لسبّ الشيخين، فالتفت إلى الشيخين وقالت لهما:

أتؤخذان ولدي بذلك؟ فقالا: لا بل سامحناه. القصة.

وقال الشيخ أبو عبدالله الفارسي: إنّي كنت أبغض أشراف المدينة بنى حسين لما يظهرون من التعصّب على أهل السنّة، فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في النوم، فقال لي: مالك تبغض أولادي؟ فقلت: حاش لله ما أكرههم، وإنّما كرهت منهم تعصّبهم على أهل السنّة، فقال لي: مسأله فقيهه، أليس الولد العاقّ يلحق النسب؟ فهذا ولد عاقّ، فلمّا انتبهت صرت لا ألقى من بنى حسين أشراف المدينة أحداً إلاّ بالغت في إكرامه(۱).

و خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب بسیاری از مناقب اهل بیت و

ص: ۲۱۲

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر عسقلانی ص ۲۴۳.

بنی هاشم را ذکر نموده، از آن جمله گفت که: من خان اهل البيت فقد خان رسول الله صلى الله عليه و آله، ولقد أخبرني الثقة عندى بمكة قال: كنت أكره ما فعله الشرفاء بمكة في الناس، فرأيت فاطمه بنت رسول الله عليهما السلام وهي معرضه عني، فسلمت عليها وسألتها عن إعراضها، فقالت: إنك تقع في الشرفاء؟ فقلت لها: تبت، فأقبلت علي واستيقظت، شعر:

فلا تعدل بأهل البيت خلقاً فأهل البيت هم أهل الشهادة

وبغضهم من الإنسان خسر حقيقي وحبهم عباده

انتهی. و از آنچه مذکور شد مستفاد می شود مسامحه ایشان در سب شیخین نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه و آله، و بعد از نقل آنچه مرقوم شد حکایت ابن عینین شاعر را به نحوی که در این کتاب من بعد مسطور می شود ایراد نموده، و پر ظاهر است که «أليس الولد العاق يلحق النسب» کلامی است الزاماً بر ایشان، یعنی: اگر سب شیخین فرضاً باعث عقوبت باشد منشأ اخراج از نسب و عدم رعایت نمی شود.

حاصل آن است که موافق آنچه سمت ذکر یافته آن آیه و حدیث و کلام معتبرین سلف محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله لازم است، و هر که دعوی اسلام یا ایمان می کند باید به هیچ وجه منشأ آزار ایشان نشود، حتی این که با بنی هاشم قاطبه به سبب قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بوجوه قاطبه، یعنی: از روی خشم و غضب بر روی ایشان عباس نباشد، و به نحوی که من بعد در حدیث عباس منع از آن مذکور می شود سلوک ننماید، و عوض اجر نبوت را به زجر ذریه تدارک نکند.

و به قدر اخلاص و خلوص عقیده به ائمه اطهار صلوات الله و سلامه عليهم

رعایت منسوبان اهل بیت نبوت و عصمت و طهارت نماید، که اخلاص به اهل بیت نبوت سبب خلاص و طریقه عبودیت است، و موذت ایشان را موافق مرتبه قرابت مرعا باید داشت.

چنان چه در مکالمه حضرت امام رضا - علیه التحیه والثناء - با مأمون الرشید گذشت، که آن حضرت فرمودند: که محبت و موذت با اقوام نبی صلی الله علیه و آله از جهت قرابت به آن حضرت است، پس اقرب ایشان به نبی صلی الله علیه و آله اولی خواهد بود به موذت، و هرچند نزدیک شود این قرابت لازم است به آن قدر موذت.

پس مستفاد شد که محبت ائمه اطهار و اقوام سید اخیار صلی الله علیه و آله محبت آن حضرت است، و تا محبت ایشان نباشد عبادت متعبدین باعث رستگاری نشأه اخروی نمی شود.

چنان چه کشی در فهرست خود روایت کرده: عن محمد بن مسعود، عن علی بن الحسن، عن محمد بن الولید، عن العباس بن هلال، قال: ذکر أبو الحسن الرضا علیه السلام أنّ سفیان بن عیینه لقی الصادق علیه السلام، فقال له: یا أبا عبد الله إلی متی هذه التقیه وقد بلغت هذا السنّ؟ فقال: والذي بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحقّ لو أنّ رجلاً صلّى ما بین الركن والمقام عمره، ثمّ لقی الله بغير ولايتنا أهل البيت، للقی الله بميته جاهلیه (۱).

و شیخ شهید - رحمه الله - در دروس در مبحث حج ذکر نموده: درس لنختم کتاب الحجّ بأخبار اثنی عشر، الأوّل: روی البنظی عن ثعلبه، عن میسر، قال: کنا عند أبي جعفر علیه السلام فی الفسطاط نحواً من خمسين رجلاً، فقال لنا: أتدرون أيّ البقاع أفضل عند الله منزله؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الرادّ علی نفسه، فقال: تلك مكّه الحرام التي رضيها الله لنفسه حرماً وجعل بيته فيها.

ثمّ قال: أتدرون أيّ بقعه فی مكّه أفضل حرمه؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الرادّ

ص: ۲۱۴

على نفسه، فقال: ذلك المسجد الحرام.

ثم قال: أتدرون أي بقعه في المسجد أعظم عند الله حرمة؟ فلم يتكلم أحد، فكان هو الراذ على نفسه، فقال: ذلك بين الركن الأسود إلى باب الكعبة، ذلك حطيم إسماعيل عليه السلام الذي كان يذود فيه غنيمته ويصلي فيه.

فوالله لو أن عبداً صفّ قدميه في ذلك المكان قائماً الليل مصلياً حتى يجنّه النهار، وقائماً النهار حتى تجنّه الليل، ولم يعرف حقنا وحرمتنا أهل البيت، لم يقبل الله منه شيئاً أبداً، إن أبانا إبراهيم عليه الصلاة والسلام وعلى محمد وآله كان ممّا اشترط على ربّه أن قال: رب اجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم، أما أنّه لم يعن الناس كلّهم، فأنتم اولئك رحمكم الله ونظراؤكم، وإنما مثلكم في الناس مثل الشعره السوداء في الثور الأنور(١).

و مفيد اين مطلب است آنچه ابن بابويه - رحمه الله تعالى - در من لا يحضره الفقيه، در كتاب حج، در باب ابتداء الكعبة وفضلها ايراد نموده: وروى عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال لنا على بن الحسين عليهما السلام: أي البقاع أفضل؟ فقلنا: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: أمياً أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ثم لقي الله تعالى بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئاً(٢).

يعنى: از ابى حمزه ثمالى منقول است كه گفت: فرمود به ما حضرت سيد الساجدين امام زين العابدين ابن سيد الشهيد المقتول بأرض كربلاء ابى عبدالله الحسين عليهما السلام والثناء: کدام يك از بقاع بهتر است در روى زمين؟ پس گفتيم: خدا و رسول خدا و فرزند رسول خدا اعلم است به اين.

ص: ٢١٥

١- (١) دروس شهيد اول ٢: ٤٩٨-٤٩٩.

٢- (٢) من لا يحضره الفقيه ٢: ٢٤٥ ح ٢٣١٣.

پس فرمود آن حضرت که: اما بهترین بقعه ها میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام است، و اگر مردی معمر شود به عمر نوح در میان قوم خودش که از هزار پنجاه سال کم بود، و روز روزه بگیرد، و شب بیدار باشد، و بندگی کند خدای تعالی را در این مدت عمر در این مکان شریف، بعد از این ملاقات کند خدای تعالی را بدون ولایت و محبت ما اهل البیت و خلوص اعتقاد، نفع نمی دهد او را این عبادت هیچ چیز. مؤلفه:

در بندگی اخلاص عمل در کار است هر بنده که مست اوست او هوشیار است

تسیح بگردان و مگردان دل را کاین رشته ز صد راه تو را زَنار است

و ابن اثیر در نهاییه به این معنا اشاره نموده است، به این عبارت: فی حدیث اَبی ذَرٍّ: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِرِ مَا نَفَعَكُمْ (۱) حَتَّى تَحْبُوا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۲).

وایضاً شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب کامل بهائی در مبحث امامت این حدیث را از ابوذر غفاری نقل نموده، و هروی در باب الحاء مع النون در کتاب غریبین خود بعد از ایراد حدیث مذکور از اَبی ذَرٍّ رحمه الله گفته: أَخْبَرْنَا بِهِ الثَّقَه عَنْ أَبِي عَمْرٍ، عَنْ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ.

و در کتاب مناقب مسمی ببلال غله المطالب وشفاء غله المآرب فی مناقب أمير المؤمنين علی بن اَبی طالب علیه السلام سید منصور بن إسحاق الحسینی ایراد نمود که، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا بني عبدالمطلب إني سألت الله أن يثبت أقدامكم، وأن يهدى ضالتكم، وأن يعلم جاهلكم، وأن يجعلكم رحماء نجباء، فلو أن رجلاً

ص: ۲۱۶

۱- (۱) هذا الكلام في ترجمه حنيره، وقال: هي جمع حنيره، وهي القوس بلا- وتر، قيل: الطاق المعقود وكلّ منحن فهو حنيره، أي: لو تعبدتم حتى تنحنى ظهوركم «منه».

۲- (۲) نهاية ابن اثير ۱: ۴۵۰.

صَفَّ قَدَمِيهِ ثُمَّ صَامَ وَصَلَّى، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَبْغُضٌ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ دَخَلَ النَّارَ.

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، ای اولاد عبدالمطلب من سؤال نمودم از خدای تعالی این را که ثابت و محکم کند اقدام شما را در دین، و هدایت کند گمراه شما را، و عالم سازد جاهل شما را، و بگرداند شما را صاحبان رحم و نجباء و برگزیدگان، پس اگر مردی برابر کند هر دو قدم خود را، پس روزه بگیرد و نماز کند، بعد از آن ملاقات نماید خدا را و او بغض و عداوت با اهل این خانواده که اولاد عبدالمطلب اند داشته باشد، داخل آتش جهنم می شود.

و در کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت و ذخائر(۱) چنان چه بعد از این مذکور می شود، به همین مضمون حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخاطب به بنی عبدالمطلب نیز وارد است.

پس از تصریح به لفظ «بنی عبدالمطلب» در این احادیث مستفاد می شود که حدیثی که کشی و شیخ شهید رحمهما الله در رجال و دروس، و صدوق رضی الله عنه در من لا یحضره الفقیه نقل نموده اند بلفظ «منا اهل البیت و ولایتنا» شامل اولاد عبدالمطلب هست، با وجود آن که آیه شریفه (فَجَعَلْ أُمَّتَهُ مِنَ النَّاسِ نَهْوَى إِلَيْهِمْ) ۲ را میزان الله الفارق و مصباحه الناطق، حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام استدلال از برای معرفت حق اهل البیت ایراد نموده اند.

مفسرین آیه شریفه را به این نحو تفسیر نموده اند که: پس بگردان خدایا دلهای مردمان که بکشش محبت بشتابند به سوی ایشان، یعنی: ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام، و ذریه حضرت ابراهیم شامل جمیع اولاد عبدالمطلب هست.

و آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله از حضرت ابی جعفر علیه السلام در بیان

ص: ۲۱۷

این آیه شریفه وارد است که فرمودند: واللّٰه نحن واللّٰه بقیه تلک العتره (۱).

و در جوامع الجامع در تفسیر همین آیه شریفه که ذریه مرقوم به ذریه إسماعیل و اولاد او تفسیر شده (۲).

و در مجمع البیان نیز در تفسیر این آیه شریفه منزله در بیان ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام که حدیث وارد است: نحن بقیه تلک العتره، و کانت دعوه إبراهیم لنا خاصیه (۳). نیز مؤید مقصود است، به جهت آن که سابقاً مذکور شد که امثال ضمائر «نحن» و «نا» که ائمه اطهار علیهم السلام می فرموده اند شامل جمیع بنی هاشم است، مگر به قرینه مخرجه و نص ارباب لغت ایضاً.

چنان چه در فصل دوم از این کتاب سمت ذکر یافت که عترت رسول صلی الله علیه و آله اولاد عبدالمطلب اند و اهل بیت آن حضرت اند، که زکات بر ایشان حرام است مؤید است، و بیت کمیت که در عمده و کافی بود به کمیت قلم سابقاً مذکور در این باب عمده و کافی است.

وقال الشيخ حسن بن علی الطبرسی صاحب کتاب کامل البهائی رحمه الله فی کتابه مناقب الطاهرين المشتهر بکتاب الأسرار فی إمامه أئمه الأطهار، عند ذکره رحمه الله معجزاتهم السائره بین الأئمه إلی يوم القيامة، من ذلك: رفعه مدافنهم معظّمات مکرمات اینما کانت.

ومنها: کثره أولادهم وانتشارهم شرقاً وغرباً مع نقباء معظّمین مکرمین عند سائر الخلائق.

ومنها: أنّ الله تعالی أمر العالمین أن يحملوا الأحماس علی أکتافهم إلیهم، ولم یوجب علیهم مثل هذا لغيرهم.

ص: ۲۱۸

۱- (۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱: ۳۷۱.

۲- (۲) جوامع الجامع طبرسی ۲: ۲۵۳.

۳- (۳) مجمع البیان ۶: ۶۶.

ومنها: لا ترى أحداً من عهد نزول آية الخمس إلى آخر الدنيا أنه مات ولا يكون في ذمته شيء من حقوقهم الأحماسيه، وليس هذا لأحد سواهم.

ومنها: أن الله تعالى حرّم الصدقه التي هي وسخ الأموال عليهم تمييزاً لهم بخلاف آخرين، وأدنى نفس بنى هاشم يشارك الربّ والرسول عليه وآله السلام في الخمس، ويحرم عليهم الصدقه كما حرمت على الرسول.

ومنها: أنك لا تجد سلطاناً ولا أدنى منه حتى الرعاه إلاّ وهم يتمنون أن كانوا علويين، ولا يتمنى هؤلاء الاعتزاء بهم ولا الانتساب إليهم.

ومنها: أنه أمر الله تعالى بآيه الموده والقرباه كافه الخلائق بأن يحبّوهم، ولم يأمرهم بمحبّه غيرهم يقيناً.

ومنها: أن مهدي آخر الزمان منهم، كما أجمع الناس أن النبي صلى الله عليه وآله قال: المهدي من ولد الحسين عليه السلام.

ومنها: أن الناس لا يختلفون فيهم، يعنى في مناقبهم وفضائلهم، وإنما الاختلاف حصل عنهم تقدماً وتأخراً.

ومنها: أنهم ممدوحو العالمين، ولا يصحّ صلاتهم إلاّ بهم، كما في تشهد الصلاه.

ومنها: أنك ترى هجو أعدائهم نظماً ونثراً في الشرق والغرب، ولا ترى هجوهم أبداً، كما لا ترى هجو الله ولا هجو رسوله في الدنيا.

ومنها: أن دعواهم الخلافه وافق القرآن، كما قال الله تعالى عن الأنبياء (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) ١ فلم يدع أولاد أحد من أعدائهم الخلافه بخلاف ذريّاتهم.

ومنها: أنه تعالى لم يخبر في قرآنه بطهاره أحد وارادتها لهم منه تعالى إلاّ لأنتمنا، كما في الأحزاب.

ومنها: أن دفاتر العلماء من كل مذهب وكل فن مملو بمناقبهم ابتداءً وانتهاءً وأوساطاً(۱). انتهى.

و مؤيد شغل ذمه عامه امت مرحومه به خمس آل محمد عليهم السلام كلام صدوق است رحمه الله در كتاب الهدايه در آنجا كه گفته به اين عبارت: باب الخمس، كل شيء تبلغ قيمته ديناراً، فيه الخمس لله ولرسوله ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل، فأما الذي لله فهو لرسوله، وما لرسوله فهو له، وذوى القربى فهم أقرباؤه، واليتامى يتامى أهل بيته، والمساكين مساكينهم، وابن السبيل ابن سبيلهم، وأمر ذلك الى الإمام يفرقه فيهم كيف شاء عليهم، حضر كلهم أو بعضهم(۲). انتهى الباب بتمامه.

و شك نیست كه لفظ «شيء» أعوم است، پس اگر کسی پا افشوده دست از پی فكر ببرد حرف مشهور بين العوام را كه هر پنج انگشت يکی اش از سادات است انگشت رد بر روی آن گذاردن بی صورت است.

و در دیباجه كتاب فراید السمطين ابن المؤيد الحموی نیز واقع است به این نحو: فائده، قال الإمام العلامة فخرالدين محمد بن عمر الرازی: جعل الله أهل بيت نبيه محمد صلى الله عليه و آله مساوياً له في خمسة أشياء: في المحبه، قال الله تعالى (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) ۳ وقال لأهل بيته: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۴.

والثاني: في تحريم الصدقه، قال عليه السلام: حرمت الصدقه على وعلى أهل بيتي.

والثالث: في الطهاره، قال تعالى (طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشتقى * إلا تذكره) ۵ و

ص: ۲۲۰

۱- (۱) أسرار الإمامة عمادالدين طبری ص ۶۳-۶۸.

۲- (۲) الهدايه مرحوم صدوق ص ۱۷۷.

قال لأهل بيته: (وَيُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيراً) ١ .

والرابع: في السلام عليك أيها النبي، وقال في أهل بيته: (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) ٢ .

والخامس: في الصلاة على الرسول وعلى آل، كما في آخر التشهد (١).

و چون این باب از ابواب ثلاثه کتاب مشتمل است بر ذکر آیات بینات، و احادیث و اخبار که در بیان فضیلت و شرافت اقارب و نزدیکان سید اخیار و ذریه ائمه اطهار علیهم السلام والصلوات من الله العزيز الجبار بعون الله وتأیید الهی باتمام پیوست، هر چند بیان لزوم صورت ایشان ضمناً شده بود، شروع می شود در فتح باب دوّم که مشتمل است بر ذکر احادیث و اخبار که دالّ است بر لزوم محبت ایشان صریحاً، چنان چه در دیباجه کتاب و غیره اشاره به آن شده، و منه الاستعانه والتوفیق.

ص: ۲۲۱

۱- (۳) فرائد السمطين مؤید حموی ۱: ۳۵.

باب دوم: در لزوم محبت اهل البیت و آل و اولاد رسول صلی الله علیه و آله و فضیلت محبان ایشان و بیان بعضی از احادیثی که در این باب وارد است

اشاره

ص: ۲۲۳

صاحب هدیه الشرف در اربعین تألیف خود نقل نموده: الحديث الأول:

اخطب خطباء خوارزم ابوالمؤید احمد بن موفّق المکی در کتاب مناقب روایت کرده از حسن بصری، از عبدالله بن عباس، که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا کان یوم القیامه یقعد علی بن أبی طالب علی الفردوس، وهو جبل قد علا علی الجنّه، وفوقه عرش ربّ العالمین، ومن سفحه تتفجّر أنهار الجنّه، وهو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم، لا یجوز أحد الصراط إلاّ ومعه براءه بولایته وولایه اهل بیته، یشرف علی الجنّه، فیدخل محبّیه الجنّه، ویدخل مبغضیه النار(۱).

یعنی: هرگاه قیامت قائم شود، واللّه تعالی پرسش اهل جنّت و نار کند، در آن روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نشیند بر بالای فردوس، و آن کوهی است که مشرف است بر جنّت، و بر بالای آن کوه است عرش پروردگار عالمیان، و از دامن آن کوه جاری می شود جوهای جنّت، و در جنّت آن جوها متفرّق می شوند .

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن روز در آن مکان بر بالای کرسی از نور قرار گرفته، و در پیش آن حضرت روان می شود تسنیم، و آن چشمه آبی است در بهشت که می آشامند از آن نزدیگان بارگاه عزّت، چنان چه تفصیل آن در

ص: ۲۲۵

و هیچ کس در محشر به سلامت از پل صراط که بر بالای دوزخ است نمی گذرد، مگر این که برات ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت در دست داشته باشد، و در آنجا حضرت امیر علیه السلام مطلع است بر جمیع اهل عرصات، و مشرف است بر جنّات، و می شناسد آن حضرت دوستان و دشمنان را، پس اهل سعادت که به دولت دوستی آن حضرت سرافرازند آنها را امیرالمؤمنین علیه السلام داخل می گرداند به جنّت، و آن بدبختان که به دشمنی آن حضرت گرفتارند آنها را می اندازد به آتش دوزخ.

سند دوم: قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام

و هم در اربعین مذکور آورده است: الحدیث الثانی عشر: اخطب خطباء خوارزم در کتاب المناقب روایت کرده است از عبدالله بن عمر، که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من أحبّ علیاً قبل الله عنه صلاته وصيامه واستجاب دعاؤه، ألا ومن أحبّ علیاً أعطاه الله بكلّ عرق فی بدنه مدینه فی الجنّه، ألا ومن أحبّ آل محمّد آمن من الحساب والمیزان والصراط، ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد فأنا کفيله بالجنّه مع الأنبياء، ألا ومن أبغض آل محمّد جاء يوم القيامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمه الله (۱).

یعنی: هر صاحب سعادتتی که دوست دارد علی علیه السلام را، قبول می کند الله تعالی نماز او را و روزه اش را، و مستجاب می گرداند دعای او را، بدانید و آگاه باشید که هر که دوست دارد علی علیه السلام را، می بخشد الله تعالی او را به شماره هر رگ که

ص: ۲۲۶

در بدن او است شهری در بهشت، و آگاه باشید که هر که دوست دارد آل محمد را ایمن می گردد به برکت آن بزرگواران از حساب که مشکل ترین معاملات روز قیامت است، و ایمن می شود از میزان.

و در صفت میزان مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج ترازویی دیدم آویخته، فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق تا مغرب، گفتم:

بار خدایا این ترازو به چه پر شود؟ خطاب آمد که: به عزت و جلال من که به حسنه ای که مقدار نیم خرما باشد پر شود اگر بنده به اخلاص آن را کرده باشد.

و در خبر است که داود علیه السلام از حق تعالی در خواست که میزان اعمال او را به او نمایند، چون به او نمودند غش کرد، و بعد از آن که با خود آمد گفت: الهی که تواند که کفه آن را از حسنات پر گرداند؟ خطاب آمد که: ای داود اگر از بنده خود راضی باشم آن کفه را به یک خرما پر سازم. تمام شد صفت میزان.

و ایمن می شود محب آل محمد صلی الله علیه و آله از پل صراط که بر روی جهنم است، و آگاه باشید که هر که بمیرد بر حب آل محمد و دوستی ایشان در دلش باشد در حالت مردن، پس من که پیغمبرم ضامنم از برای آن کس که او را به جنت برم به مقامی که با انبیاء یک جا باشد، آگاه باشید که هر تیره روزگاری که بمیرد و بغض و دشمنی آل محمد داشته باشد، می آید در روز قیامت به عرصات و میان هر دو چشم او نوشته است به قلم قدرت که نوید است آن بدبخت از رحمت الله تعالی بشامه دشمنی آل محمد علیهم السلام.

و سید ابو منصور بن إسحاق الحسینی در کتاب مناقب مسمی به بلال غله المطالب وشفاء عله المآرب، حدیثی در منع عداوت اهل بیت ایراد نموده به این عبارت: لأن یلقى الله العبد بكل ذنب ما خلا الشرك بالله تعالی أهون عند الله أو أحب إلى الله من أن یلقى الله بذره من بغض أهل بیتی.

و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب مناقب الطاهرین ایراد نموده به این عبارت:

فصل فی آنّ محبّه امیرالمؤمنین علیه السلام وذرّیته واجبه، به چند دلیل، اوّل: قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) دوم: حدیث ائمه که محبّینا نظر رحمه. سوّم حدیث رسول صلی الله علیه و آله: احفظونی فی عترتی (۱). تمّ کلامه.

و ذرّیه شامل غیر غیر ائمه علیهم السلام هست، و فصل را که از جهت محبّت حضرت امیر علیه السلام و ذرّیه آن سرور مقزّر نموده به طریق عام مطلب معلوم است.

و در کتاب عیون الحکم والمواعظ و ذخیره المتّعظ والواعظ وارد است:

عشرون خصله فی محبّ أهل البيت علیهم السلام، عشره منها فی الدنيا، وعشره منها فی الآخرة.

فأما التي فی الدنيا، فالزهد فی الدنيا، والحرص علی العلم، والورع فی الدین، والرغبة فی العباده، والتوبه قبل الممات، والنشاط فی قیام اللیل، والیأس ممّا فی أیدی الناس، والحفظ لأمر الله ونهیه، وبغض الدنيا، والسخاء.

وأما العشره التي فی الآخرة، فلا- ینتشر له دیوان، ولا- ینصب له میزان، ویعطى كتابه یمینه، وتکتب له براءه من النار، ویبیض وجهه، ویکسی من حلل الجنّه، ویشفع فی مائه من أهل بیته، وینظر الله تعالی إلیه بالرحمه، ویتوّج بتاج من تیجان الجنّه، ویدخلها بغیر حساب، فطوبى لمحبی ولدی وعترتی وأهل بیتی.

و در باب قضاء حوائج اهل بیت ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در کتاب منهاج الصلاح علامه که در اختصار مصباح شیخ ابوجعفر رحمهما الله تعالی نوشته، حدیثی روایت نموده که علی بن یقظین وزیر هارون الرشید داخل شد بر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، و علی بن یقظین آن سال حج نموده بود.

ص: ۲۲۸

پس به خدمت آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول الله به من خدمتی رجوع نما.

آن حضرت فرمودند که: تو یک حاجت را از برای من ضامن شو تا من سه حاجت را برای تو ضامن شوم.

پس ابن یقظین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: ای مولای من آن چه امر است؟

آن حضرت فرمودند که: ضامن می شوی از برای من که نایستد بر در این جبار احدی از شیعیان ما و اهل بیت ما مگر آن که قضای حاجت او نمائی، تا من ضامن شوم از برای تو که سایه نیندازد بر سر تو سقف زندانی، و نرسد بر جسد تو تندی شمشیر، و نرسد به تو آتش جهنم در روز قیامت (۱).

سند سوم: فضائل حضرت علی علیه السلام

و ایضا در اربعین مذکور آورده است: الحدیث الحادی والعشرون، و در کتاب وسیله المتعبدین، و کتاب المناقب اخطب خوارزم، روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، قال النبی صلی الله علیه و آله یوم فتح خیبر: یا علی لولا أن تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم، لقلت فیک مقالاً لا تمر علی ملاً من المسلمین إلا أخذوا من تراب رجلیک، وفضل طهورک، ویستشفون به.

ولکن حسبک أن تكون منی وأنا منک، وترثنی وأرثک، وأنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی، أنت تؤدی عنی دینی، وتقاتل علی سنتی، وأنت فی الآخرة أقرب الناس منی، وأنتک غداً علی الحوض خلیفتی، تذود عنه المنافقین.

ص: ۲۲۹

وَأنت أَوَّل من یرد علیّ الحوض، وَأنت أَوَّل داخل الجَنَّة من اُمَّتی، وَأَنْ شیعَتک علی منابر من نور رواءِ مرویین، مبیضه وجوههم حولی، أَشفع لهم، فیکونون غداً فی الجَنَّة جیرانی، وَأَنْ عدوَّک غداً ظمأً مظمئین، مسوَّده وجوههم، حربک حربی، وسلمک سلمی، وسرَّک سزّی، وعلانیتک علانیتی، وسریره صدرک سریره صدری.

وَأنت باب علمی، وَأَنْ ولدک ولدی، ولحمک لحمی، ودمک دمی، وَأَنْ الحقّ معک والحقّ علی لسانک وفی قلبک و بین عینک، وَأَنْ الایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی، فَإِنَّ الله عزَّوجلَّ أمرنی أَنْ ابشُرک أَنَّک وعترتک فی الجَنَّة، وَأَنْ عدوَّک فی النار، لا یرد علیّ مبغض لک، ولا یغیب عنه محبّ لک(۱).

یعنی: گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر: یا علی اگر نه این بود که می گفتند در حقّ تو طایفه ای چند از اّمّت من آنچه گفتند نصارا در حقّ عیسی پسر مریم، هر آینه می گفتم در شأن تو کلمات چند که هر که می شنید آنها را از مسلمانان نمی گذشتی بر ایشان مگر آن که بر می داشتند خاک زیر هر دو پای تو را، و آنچه باقی می ماند از آبی که به آن غسل و وضو می کردی به تبرّک می بردند، و به آن طلب شفا می کردند از همه دردها، و بالاخره منجر به توهم الوهیت تو می شدند.

و لیکن بس است تو را در ارتفاع مکان و علوّ شأن، این که تو از منی و من از توأم، و تو از من میراث بری و من از تو، و تو نسبت به من در منزلت هارونی نظر به موسی، آن قدر هست که بعد از من پیغمبری نیست، که اگر می بود تو را هم پیغمبری می بود، همچنان که از برای هارون بود مرتبه وزارت و شراکت در رسالت.

و تو ای علی ادا می کنی از من دین مرا، یا قرض و دین مرا، و جنگ می کنی

ص: ۲۳۰

با گمراهان بر سنت و طریقه و مذهب و ملت من، و تو ای علی در آخرت نزدیکترین مردمی به من، و تو فردای قیامت بر سر حوض کوثر خلیفه و جانشین منی، منع می کنی و باز می داری از حوض کوثر منافقان را که دل‌های ایشان با دشمنان ما بوده، و به زبان اظهار دوستی و پیروی ما می کردند.

و تو ای علی اوّل کسی هستی که بر من وارد می شود در حوض کوثر، و توئی اوّل کسی که داخل جنت می شود از امت من، و بتحقیق که شیعیان و پیروان تو ای علی در آخرت بالای منبرهای نور به عزّت و کرامت جای دارند، و سیراب خواهند ماند که تشنه نشوند، رویهای شیعیان تو از یمن محبت تو سفید و نورانی، و جای ایشان در جوار من است، و من شفاعت کننده ام از برای شیعیان تو، پس ایشان به سبب شفاعت من فردا در جنت همسایه من اند.

و به درستی که دشمنان تو و آنها که از پیروی تو قدم بیرون نهاده اند، در آخرت به غایت تشنه لب و سوخته جگر، و به دین تشنگی خواهند ماند، و روی ایشان از دشمنی تو سخت و تیره است.

ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن ما من است، و صلح و آشتی با تو صلح و آشتی با من است، و سرّ تو سرّ من است، و آشکار تو آشکار من است، و آنچه در سینه تو پنهان است در سینه من پنهان است، یعنی: دل تو و دل من یکی است.

و تو ای علی دری که از آنجا به شهرستان علم و حکمت من می توان رسید، و راه به سوی علم من توئی، و از غیر تو به جانب علم من راهی نیست.

و به درستی که فرزندان تو ای علی فرزندان من اند، و گوشت تو گوشت من است، و خون تو که زندگی به اوست خون من است، و به درستی که حق و راستی با توست، و حق جاری بر زبان توست، و حق قرار گرفته در دل توست، و حق در میان دو چشم توست، و ایمان به آنچه الله تعالی امر کرده است آمیخته است به گوشت و خون تو آن چنان که آمیخته است به گوشت و خون من.

و به درستی که الله تعالی امر کرده است مرا که بشارت و مژده دهم تو را که تو وعترت تو در جنت اند، و دشمنان تو در آتش دوزخ جا دارند، و نمی آید بر کنار حوض کوثر نزد من آن بدبخت که بغض تو دارد، و غایب نیست از کنار حوض کوثر آن صاحب سعادت که دوست دار توست.

بدان که دوست او دوست اولاد و ذریه او نیز باید باشد، موافق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم، و حدیث حضرت امام رضا علیه السلام در مکالمه مأمون گذشت، که صدیق رجل باید صدیق اهل بیت او نیز باشد، تا صداقت و دوستی واقعی متحقق، و قدم او در ایمان ثابت شود.

به نحوی که در کتاب مناقب سید ابی منصور که مسمی به بلال غله المطالب و شفاء غله المآرب است، این حدیث نقل شده، که قال أمير المؤمنين علي عليه السلام:

قال النبي صلى الله عليه و آله: ما أحبنا أهل البيت فزلت به قدم إلا ثبتته الله قدم أخرى أبداً حتى ينجي الله يوم القيامة (۱). بیت:

هر که او را هدایت ازلی است بر طریق نبی و راه ولی است

حبّ ایشان به هر کسی ندهند حبّ ایشان عطاء لم یزلی است

سند چهارم: حسنه حبّ اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها

من العمده: وبالاسناد، وأخبرني أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد القائي، أخبرنا القاضي أبو الحسن محمد بن عثمان النصيبي ببغداد، أخبرنا أبو بكر محمد بن الحسين السبيعي بحلب، حدثنا الحسين بن إبراهيم الجصي اص، أخبرنا الحسين بن الحكم، أخبرنا إسماعيل بن أبان، عن فضيل بن الزبير، عن أبي

ص: ۲۳۲

داود(۱) السیعی، عن ابي عبدالله الجدلي، قال: دخلت على علي بن ابي طالب عليه السلام، فقال:

يا ابا عبدالله ألا ائبئك بالحسنه التي من جاء بها أدخله الله الجنة، والسيئه التي من جاء بها أكبّه الله في النار ولم يقبل منه عملاً؟ قلت: بلى، قال: الحسنه حَبْنَا، والسيئه بغضنا(۲).

یعنی: ابو عبدالله جدلی گفت: داخل شدم به خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب علیه السلام، پس فرمود: یا ابا عبدالله آیا خبر ندهم تو را به حسنه که هر گاه بعمل آورد کسی آن را، داخل گرداند او را خدای تعالی در بهشت، و سیئه که هر گاه بعمل آورد کسی آن را، سرنگون در آورد خدای تعالی او را در آتش جهنّم، و قبول نکند از او عملی را؟ گفتم: بلی خبر ده مرا، فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: آن حسنه ای که گفتم محبت ما اهل بیت است، و آن سیئه مذکوره عداوت ما اهل بیت است.

سند پنجم: سؤال در روز قیامت از چهار چیز

من العمده: من مناقب الفقيه ابن المغازلي، أخبرنا الشيخ الإمام المقرئ أبو بكر عبدالله بن منصور بن عمران الباقلاني في شهر رمضان سنة تسع وسبعين وخمسائه، قال: حدّثني به العدل العالم المعمر أبو عبدالله محمد بن علي بن محمد، عن والده الفقيه الشافعي أبي الحسن علي بن محمد الطيب الخطيب الجلابي المعروف بالمغازلي الواسطي المصنّف، قال: أخبرنا أبو نصر أحمد بن موسى الطخّان إجازة، عن القاضي أبي الفرج أحمد بن علي بن جعفر بن محمد المعلّي الحنوطي الحافظ، قال: حدّثنا أبو الليث بن فرج، قال: حدّثنا الهيثم بن خلف،

ص: ۲۳۳

۱- (۱) در عمده: ابی اسحاق.

۲- (۲) عمده ابن بطریق حلّی ص ۷۵ ح ۹۱.

حدّثنی أحمد بن محمد بن یزید، حدّثنی جعفر بن الحسن الأشقر، حدّثنا هشیم (۱)، عن أبی هاشم یعنی الرمانی، عن مجاهد، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا یزول قدما عبد یوم القیامه حتّی یسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه؟ وعن جسده فیما أبلاه؟ وعن ماله فیما أنفقه ومن أين اکتسبه؟ وعن حبنا أهل البیت (۲).

یعنی: گفت ابن عبّاس که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: به راه نمی افتد دو قدم بنده روز قیامت تا آن که سؤال کرده شود از چهار چیز: از عمرش که در چه چیز فانی کرده است، و از جسدش که در چه چیز کهنه نموده است، و از مالش که در چه چیز خرج کرده و از چه ممر تحصیل کرده است، و از محبت اهل البیت.

و در امالی ابن بابویه این حدیث به این سند مسطور است: حدّثنا محمّد بن أحمد الأسدی البردعی، قال: حدّثنا رقیه بنت إسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن أبی طالب، عن أبيها، عن آبائه علیهم السلام، و بدل «عن جسده فیما أبلاه» «عن شبابه فیما أبلاه» مسطور است (۳)، یعنی: جوانی را به چه چیز پیر نموده است.

سند ششم: ایمان مقرون با محبت اهل بیت علیهم السلام است

من العمده: وبالإسناد، قال: وأخبرنا الحسن بن محمّد بن فتحویه، حدّثنا محمّد بن عبد الله بن برزه، حدّثنا عبد الله بن شریک البرّاز، حدّثنا سلیمان بن عبدالرحمن ابن بنت شرحبیل، حدّثنا هارون بن معاویه الفزاری، حدّثنی یحیی بن

ص: ۲۳۴

۱- (۱) در عمده: هشیم.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۵۷-۵۸ ح ۵۸.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۹۳ ح ۷۰.

كثير الأسدي، عن صالح بن حيّان الفزاري، عن عبد الله بن شدّاد بن الهاد، عن العباس بن عبدالمطلب، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بال قريش يلقى بعضها بعضاً بوجه تكاد أن تساءل من الودّ ويلقوننا بوجه قاطبه؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله أو يفعلون ذلك؟ قال: نعم والذي بعثك بالحقّ، فقال: أما والذي بعثني بالحقّ لا يؤمنون حتّى يحبّوهم لى (1).

يعنى: عباس بن عبدالمطلب عرض كرد به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه وآله كه: آیا چیست حال قريش كه ملاقات مى كنند بعضى از ايشان بعضى را به روهاى گشاده، كه نزديك است كه سؤال و خواهش كنند از محبت و دوستى، اگر تسائل از سؤال باشد، و اقرب آن است كه تسائل از سيلان باشد، يعنى: چون با يك ديگر ملاقات كنند نزديك است كه روان و آب شود وجوه ايشان از محبت، و ملاقات مى كنند با ما با روهاى درهم كشيده از روى عداوت و غضب.

پس فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله كه: آیا همچنين مى كنند؟ گفت عباس: بلى همچنين مى كنند قسم به خداوندى كه تو را برانگيخته است به خلقان به صدق و راستى، پس فرمود حضرت رسول صلى الله عليه وآله: آگاه باش قسم به خدائى كه مرا برانگيخته است به حق كه ايمان نياورده خواهند بود ايشان تا آن كه دوست دارند بنى هاشم را از جهت من.

این حدیث نسبت به جمیع بنی هاشم شرف صدور ظاهراً یافته.

و در خصوص اولاد حضرت خیر الوصیین و یعسوب المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام وعموم اهل بیت در کتاب اشرف المناقب للسید ابراهیم الموسوی واقع است كه: إنّه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بال قوم إذا ذكر آل إبراهيم استبشروا، وإذا ذكر آل عمران اشمازت قلوبهم، فوالذى بعثني بالحقّ لو أنّ الرجل منكم لقي الله بعد سبعين نبياً ما نفعه ذلك حتّى

ص: ۲۳۵

یلقاه بولایتی وولایه اهل بیتی.

مبنای این کلام بر آن است که مراد از آل عمران آل علی عمرانی باشد، چنان چه نزد عوام مشهور است، و نزد خواص مشهور این است که اسم ابوطالب عبدمناف بوده، و بعضی گفته اند که: اسم شریفش عین کنیت است، و عمران نیز در بعض اخبار وارد شده، و احتمال که اشاره به اخوت و مرتبه هارونی با رسول الله صلی الله علیه و آله باشد.

و فی کتاب مقتل الحسین - صلوات الله علیه - للشیخ فخرالدین الطریحی النجفی رحمه الله تعالی، حدیث طویل ما موضع الحاجه منه هذا: یا علی والذی بعثنی بالحق لا یدخل الجنه أحداً إلا من أخذ منک بنسب أو سبب (۱).

و از این حدیث شریف مستفاد می شود که دخول در بهشت منحصر است بتحقیق نسبت نسبی یا سببی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا نسب و سبب مطلقاً که ناشی از آن سرور علیه السلام باشد.

وروی الشیخ صدرالدین ابن المؤید فی الباب التاسع والخمسين من کتاب فرائد السمطين، بإسناده المذكور فيه إلى عبد الله بن عمر، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إني سألت ربي عزوجل أن لا أتزوج إلى أحد من امتي، ولا يتزوج إلى أحد من امتي، إلا كان معي في الجنه، فأعطاني ذلك (۲).

و بإسناده فيه أيضاً إلى معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: شرط من ربي شروط أن لا اصاهر إلى أحد، ولا يصاهر إلى أحد إلا كانوا رفقاء في الجنه، فاحفظوني في أصهارى وأصحابي، فمن حفظني فيهم كان عليه من الله حافظ،

ص: ۲۳۶

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۵: ۴۰۲.

۲- (۲) فرائد السمطين ۲: ۲۸۵ ح ۵۴۶.

ومن لم يحفظني فيهم تخلى الله عزوجل عنه، ومن تخلى الله منه هلك (۱).

سند هفتم: مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام

من الذخائر: عن ابن عباس رضی الله عنه: إنَّ العباس قال لرسول الله صلى الله عليه وآله: إنا لنخرج فرياً قريشاً تتحدّث، فإذا رأونا سكتوا، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله ودرّ عرق الغضب بين عينيه، ثم قال: واللّٰه لا يدخل قلب امرئٍ إيمانٍ حتّى يحبّكم لله ولقرابتى (۲).

یعنی: عرض کرد عباس به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: ما بیرون می رویم، پس می بینیم قریش را که سخن می گویند با یکدیگر، و چون ما را می بینند ساکت می شوند، پس در خشم و غضب شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، و برآمد رگ غضب در میان دو چشم آن حضرت، بعد از آن فرمود: قسم به خدا که داخل نمی شود در دل مردی ایمان تا آن که دوست دارد شما بنی هاشم را از جهت خدا و از جهت قرابت من.

و ابن حجر در صواعق از ابن عباس نقل نموده است که گفت: کنا نلقى قريشاً وهم يتحدّثون فيقطعون حديثهم، فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: ما بال أقوام يتحدّثون، فأرا رأوا الرجال من أهل بيتي قطعوا حديثهم، واللّٰه لا يدخل قلب رجل الإيمان حتّى يحبّكم بحبّي، أترجون أن تدخلوا الجنّة بشفاعتي، ولا يرجوها بنو عبدالمطلب (۳).

یعنی: ابن عباس گفت که: ملاقات می کردیم قریش را، و ایشان با یکدیگر در

ص: ۲۳۷

۱- (۱) فرائد السمطين ۲: ۲۸۵-۲۸۶ ح ۵۴۷.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۹.

۳- (۳) صواعقه محرقة ص ۱۸۵.

سخن بودند، و چون ما را می دیدند قطع سخن می کردند، پس عرض کردیم این را به رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله: چه به خاطر جمعی می رسد که با یکدیگر در مکالمه اند، و چون ببینند مردانی را از اهل بیت قطع می کنند کلام خود را، به خدا قسم که داخل نمی شود در دل مردی ایمان تا آن که دوست دارد شما را به سبب دوستی من با شما، یا به سبب دوستی که با من دارند، آیا امیدوارید شما که داخل بهشت شوید به شفاعت من، و امید ندارند بنو عبدالمطلب این را، چنین نیست بلکه ایشان بیشتر به شفاعت من داخل بهشت می شوند.

و صاحب کتاب احقاق الحق رحمه الله که از جمله مشاهیر علمای شیعه است نقل نموده که: وفي کتاب الصواعق المحرقة لابن الحجر: صحَّ أنَّ العباس شكى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ما يلقون من قریش من تعيسهم وجوههم وقطعهم حديثهم عند لقائهم، فغضب صلى الله عليه وآله غضباً شديداً حتَّى احمرَّ وجهه ودرَّ عرق بين عينيه. إلى آخر الحديث المنقول من الذخائر (۱).

و ترجمه این حدیث از حدیث سابق معلوم است، و لفظ «درّ عرق» که در حدیث تصریح به آن شده در بعضی روایات نسبت به مطلق بنی هاشم این عرق منسوب شده، چنان چه در افواه عرق هاشمی مشهور، و در وجوه ایشان اظهر من الشمس است.

و مؤید این کلام آن که در خبر طوق قطب حدید از رحی، که حضرت امیرالمؤمنین وصی شفیع روز جزا صلوات الله علیهما در عنق خالد بن ولید لعنه الله مفتول نموده اند، در کتب مناقب به این عنوان واقع است: فاشمأز و بربر و ازدحم الکلام فی حلقه و صدره کقعقه الرعد، و زمجره الأسد، و درّ العرق الهاشمی بین

ص: ۲۳۸

عینه، وقال: یابن اللخنا. تا آخر حدیث طویلی کہ عبداللہ بن عباس و جابر بن عبداللہ انصاری نقل نموده اند.

وقال ابن الأثیر فی نہایتہ: فی صفته صلی اللہ علیہ و آلہ فی ذکر حاجبہ «بینہما عرق یدرہ الغضب» أی: یمتلئ دماً إذا غضب كما یمتلاً الضرع لبناً إذا درّ(۱).

سند ہشتم: محبت قریش محبت خداست

من الذخائر: عن سهل بن سعد الساعدي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آلہ: أحبوا قریشاً، فإن من أحبهم أحب الله(۲).

یعنی: حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: دوست دارید قریش را، بہ درستی کہ کسی کہ دوست دارد قریش را دوست می دارد او را خدای تعالی.

سند نهم: شفاعت برای محبین اهل بیت علیہم السلام

من کتاب عیون اخبار الرضا علیہ السلام فی موضعین بسندین، ومن کتاب الأمالی للشیخ الطوسی علیہ السلام، ومن کتاب کفایہ الأثر، ومن کتاب الذخائر: وعن علی علیہ السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آلہ: أربعه أنا لهم شفیع یوم القیامہ: المکرم لذریتی من بعدی، والقاضی لهم حوائجهم، والساعی لهم فی امورهم عند اضطرارهم إلیہ، والمحبّ لهم بقلبه ولسانه(۳).

ص: ۲۳۹

۱- (۱) نہایتہ ابن اثیر ۲: ۱۱۲.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۲.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیہ السلام ۱: ۲۵۴ ح ۲ و ج ۲: ۲۵ ح ۴، و امالی شیخ طوسی ص ۳۶۶ ح ۷۷۹.

یعنی: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که: شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند که: چهار نفرند که من شفاعت ایشان می کنم در روز قیامت: اول اکرام و تعظیم کننده ذریه من، دوم بر آورنده حوائج ذریه من، سوم سعی کننده در امور ایشان در وقت اضطرار ایشان به آن امور، چهارم دوست دارنده ذریه من به دل و زبان.

و در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم این حدیث وارد است (۱).

و در کتاب حج دروس مذکور است افضلیت صرف مال میت در فاطمین هر گاه میت مخیر میان صرف در ایشان و حج مندوب نموده باشد، به این عبارت: و صرف مال الموصی به فی الحج الواجب متعین، ولو خیر الموصی بینة و بین الصرف فی الفاطمین، صرف فی الحج، ولو کان الحج ندباً و خیر، فمفهوم الروایه افضلیه الصرف فیهم.

سند دهم: محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است

من الذخائر: ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أحبوا الله لما يغذوكم به من نعمه، وأحبوني لحب الله، وأحبوا أهل بيتي لحبي (۲).

یعنی: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: دوست دارید خدا را از جهت آنچه غذا و روزی می دهد شما را به آن از نعمتهای خود، و دوست دارید مرا از

ص: ۲۴۰

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۲۰ ح ۱۰.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

جهت محبت خدا، و دوست دارید اهل بیت مرا از جهت محبت من.

و شیخ جلیل ابن بابویه - رحمه الله علیه - این حدیث را به این سند در کتاب علل الشرایع آورده: حدّثنا أبو سعید محمد بن الفضیل (۱) بن محمد بن إسحاق المذکر النیسابوری، قال: حدّثنا أحمد بن العیاس بن حمزه، قال: حدّثنا أحمد بن یحیی الصوفی الکوفی، قال: حدّثنا یحیی بن معین، قال: حدّثنا هشام بن یوسف، عن سلیمان بن عبداللّه النوفلی (۲)، عن محمد بن علی بن عبداللّه بن عباس، عن أبیه، عن جدّه، قال: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله: أحبّوا اللّٰه لما یغذوکم به من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللّٰه، وأحبّوا أهل بیتی لحبّی (۳).

و نیز به روایت دیگر در کتاب مسطور، یاسناد خود از سلیمان بن عبداللّه هاشمی نقل نموده که گفت: سمعت محمد بن علی علیهما السلام یقول: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله للناس وهم مجتمعون عنده: أحبّوا اللّٰه لما یغذوکم به من نعمه، وأحبّونی لله عزّوجلّ، وأحبّوا قرابتی لی (۴).

سند یازدهم: ورود اهل بیت بر حوض کوثر

من الذخائر: وعن علی علیه السلام قال: قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله: یرد الحوض أهل بیتی ومن أحبّهم من امتی کھاتین السّیّاتین (۵).

از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است که حضرت خیر المرسلین علیه السلام فرمود: وارد حوض کوثر می شوند اهل بیت من و کسانی که

ص: ۲۴۱

۱- (۱) در علل: الفضل.

۲- (۲) در علل: عبداللّه بن سلیمان النوفلی.

۳- (۳) علل الشرایع ص ۱۳۹ ح ۱.

۴- (۴) علل الشرائع ص ۶۰۰ ح ۵۲.

۵- (۵) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

دوست داشته اند ایشان را از امت من مثل این دو انگشت سبّابه من.

و انگشت سبّابه انگشت شهادت است، و آن را مسبّحه نیز گویند، و دور نیست که منظور از تشبیه اشاره به آن باشد که در ورود بر حوض اهل بیت من و محبّان موافقت می کنند به هم مانند دو سبّابه.

ومن جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: عليكم بحبّ أولادى يدخلكم الجنة لا محاله، وإياكم وبغض أولادى يدخلكم النار(۱).

سند دوازدهم: حبّ و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است

من الذخائر: وعن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا يحبنا أهل البيت إلا مؤمن تقي، ولا يبغضنا إلا منافق شقي(۲).

یعنی: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: دوست نمی دارد ما اهل بیت را مگر مؤمن پرهیزگار، و دشمن نمی باشد ما را مگر منافق بدبخت بی سعادت.

وفى جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: من لا يحبّ أولادى فهو ملعون.

وقال صلى الله عليه وآله: من احتقر أولادى أذهب الله عنه السمع والبصر(۳).

سند سیزدهم: دوست داشتن اهل بیت از راه دور

من جامع الأخبار: روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: لا تخالطنّ أحداً من العلويين، فإنك إن خالطتهم مقتّ الجميع، ولكن أحبّهم بقلبك، وليكن من محبّتك

ص: ۲۴۲

۱- (۱) در جامع الأخبار سبزواری وجود ندارد.

۲- (۲) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

۳- (۳) در جامع الأخبار سبزواری وجود ندارد.

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مخالطت مکن تو کسی را از فرزندان علی علیه السلام، به درستی که تو اگر همنشینی کنی با ایشان دشمن می گردی همه را، ولیکن دوست دار ایشان را به دل خود، و باید که باشد دوستی تو از دور.

و وجه عدم مخالطت با ایشان ممکن است از این جهت باشد که: هرگاه از آن طایفه امر خلاف شرع به بینند، همه را بدان قیاس نمایند، یا آن که طمع اکثر مردم چنان است که با کسی که مخالطت بسیار کنند ترک آداب و رعایت می نمایند، و این ترک آداب نمودن باعث آن می شود که ایشان را به خشم آرد، و خود نیز عداوت ایشان را در دل گیرد، و عداوت ایشان موجب نقصان اخروی است.

چنان چه منع واقع شده که مکث بسیار در اماکن مشرفه مکنید که مبادا بسیار ماندن در آن اماکن باعث بی قدری و بی حرمتی آن مکان شود در نظر شما، و قساوت قلب بهم رسانید.

سند چهاردهم: ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود

من کتاب علل الشرائع: حدّثنا عبدالله بن محمّد بن عبدالوہاب القرشی، قال:

حدّثنا أبو بشیر(۲) منصور بن عبدالله بن ابراهیم الاصفهانی، قال: حدّثنا علی بن عبدالله، قال: حدّثنا عثمان خرداذ، قال: حدّثنا محمّد بن عمران، قال: حدّثنا سعید بن عمرو، عن ابن ابي لیلی، عن الحکم بن ابي لیلی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا يؤمن عبد حتّی اكون أحبّ إليه من نفسه، وتكون عترتی أحبّ(۳) إليه

ص: ۲۴۳

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۳۹۳-۳۹۴ ح ۱۰۹۹.

۲- (۲) در علل: ابونصر.

۳- (۳) در علل: أعزّ.

من عترته، ویکون اهلی أحبّ إلیه من أهله، وتكون ذاتی أحبّ إلیه من ذاته(۱).

راوی گفت که: فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله: ایمان نیاورده است بنده ای به خدا تا آن که بوده باشم من دوست تر نزد آن بنده از خودش، و مؤمن نیست بنده خدائی تا آن که نباشد عترت من نزد او دوست تر از عترت و اولاد او، و مؤمن نیست کسی تا نباشد اهل من نزد او دوست تر از اهل او، و همچنین مؤمن نیست تا این که نباشد ذات من نزد او دوست تر از ذات خودش.

و چون نفس قبل از این مذکور شد، دور نیست که مراد از ذات بدن باشد، یا مراد از نفس مقدوره در «أکون» به قرینه مشاکله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، چنان چه در آیه مباهله مذکور شد.

و در بعضی احادیث وارد است که از انصار بیعت گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسب الأمر حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله که منع نمایند از رسول صلی الله علیه و آله و ذریه آن سرور آنچه منع می نمایند از آن نفسهای خود را و ذریات خود را.

چنان چه شیخ طبرسی در اعلام الوری باعلام الهدی، از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت طولانی نقل نموده که مناسب این مقام این عبارت است: فَلَمَّا اجتمعوا قال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: تمنعون لي جاني حتى أتلو عليكم كتاب ربي، وثوابكم على الله الجنة، فقال أسعد بن زرارة، والبراء بن معرور، وعبدالله بن حزام: نعم يا رسول الله، فاشترط لنفسك ولربك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: تمنعوني مما تمنعون أنفسكم، وتمنعون أهلي مما تمنعون أهليكم وأولادكم، قالوا: فما لنا على ذلك؟ قال: الجنة تملكون بها العرب، وتدين لكم العجم، وتكونون ملوكاً، فقالوا:

قد رضينا(۲).

ص: ۲۴۴

۱- (۱) علل الشرايع ص ۱۴۰ ح ۳.

۲- (۲) اعلام الوری طبرسی ص ۶۹-۷۰.

واین حدیث مطابق حدیث قبل است، و مضمونشان با هم موافق است، و در ما قبل و ما بعد آن تأکیدات هست در این مطلب که نوشته نشده.

و ایضاً ابوالفرج اصفهانی در کتب خود باسانید متکثره، ایراد نموده إلى حسین بن زید، قال: إني لواقف بين القبر والمنبر إذ رأيت بنى حسن يخرج بهم من دار مروان مع أبي الأزهر يراد بهم الربذه، فأرسل إلى جعفر بن محمد عليهما السلام، فقال:

ما وراك؟ قلت: رأيت بنى حسن يخرج بهم في محامل، فقال: اجلس، فجلست، قال: فدعا غلاماً له، ثم دعا ربّه كثيراً، ثم قال لغلامه: اذهب فإذا حملوا فأت فاخبرني، قال: فأتاه الرسول، فقال: قد أقبل بهم.

فقام جعفر عليه السلام فوقف وراء ستر شعر أبيض من ورائه، فطلع بعبدالله بن حسن، وإبراهيم بن حسن، وجميع أهلهم، كل واحد منهم معادله مسود، فلما نظر إليهم جعفر بن محمد عليهما السلام هملت عيناه حتى جرت دموعه على لحيته، ثم أقبل عليّ فقال: يا عبدالله والله لا يحفظ لله حرمة بعد هذا، والله ما وقت الأنصار ولا أبناء الأنصار لرسول الله صلى الله عليه وآله بما أعطوه من البيعه على عقبه.

ثم قال جعفر عليه السلام: حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب عليه السلام، أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال له: خذ عليهم البيعه بالعقبه، فقال: كيف آخذ عليهم؟ قال: خذ عليهم يبايعون الله ورسوله.

قال ابن الجعد في حديثه: علي أن يطاع الله فلا يعصى.

وقال الآخرون: علي أن يمنعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وذريته ممّا يمنعون منه أنفسهم وذرائعهم، قال: فوالله ما وفوا له حتّى خرج من بين أظهرهم، ثم لا أحد يمنع يد لامس، اللهم فاشدد وطأتك على الأنصار(1).

و ابن اثير در کتاب کامل التاريخ گريستن آن حضرت عليه السلام را به اين سبب نقل

ص: ۲۴۵

۱- (۱) بحار الأنوار ۴۷: ۳۰۴-۳۰۵ از ابوالفرج اصفهانی.

و مقوی این معنا، محمّد بن یعقوب الکلینی - قدس الله نفس القدوسی - در باب ما یفصل بین دعوی المحقّ والمبطل فی أمر الإمامه از کتاب کافی، بعد از ذکر خبر تعزیه ابن بنت خدیجه بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در طی ذکر خروج محمّد بن عبدالله، حدیثی ایراد نموده که، قال عبدالله بن ابراهیم الجعفری: فحدّثتنا خدیجه بنت عمر بن علی، أنّهم لما أوقفوا عند باب المسجد - الباب الذی یقال له: باب جبرئیل - أطلع علیهم أبو عبدالله علیه السلام وعامه ردائه مطروح بالأرض.

ثمّ أطلع من باب المسجد، فقال: لعنکم الله یا معاشر الأنصار ثلاثاً، ما علی هذا عاهدتم رسول الله صلی الله علیه و آله ولا بايعتموه، أما والله إن كنت حریصاً ولکنّی غلبت، وليس للقضاء مدفع، ثمّ قال: وأخذ إحدى نعلیه، فأدخلها رجله والأخری فی یده، وعامه ردائه یجرّه فی الأرض، ثمّ دخل بیته فحمّ عشرين لیله، لم یزل یبکی فیها اللیل والنهار حتّی خفنا علیه. فهذا حدیث خدیجه (۱).

حاصل معنی این حدیث که: در کتاب کافی واقع است آن است که: چون محمّد بن عبدالله بن الحسن الملقّب بالنفس الزکیه به ادّعاء امامت خروج نموده بود با جمعی از اقارب و اصحاب خود در زمان ابوجعفر دوانقی، و جماعتی از اقوام و اقارب او مقید به حدید در در مسجد مشهور به باب جبرئیل نگاه داشته بودند که مردم شماتت ایشان نمایند.

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، و ملاحظه احوال ایشان نمود، در حالی که اکثر رداء آن حضرت به زمین افتاده بود، از اضطراب این حالت که جمعی از ذریه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مقید و به این بلیه مبتلا گشته اند، بعد از دیدن این معنا از در مسجد متأثر و مغموم گشته، خطاب به انصار نموده فرمودند

ص: ۲۴۶

سه مرتبه: لعنکم الله یا معشر الأنصار. لعنت خدای تعالی بر شما باد ای قبیله انصار، بر این نحو عهد با رسول صلی الله علیه و آله نکرده بودید که با ذریه او این نحو سلوک شود، بیعت شما با آن سرور دنیا و دین این طریق نبود، بدانید به خدا قسم البتّه راغب بودم به ترک این خروج، و حریص بودم بر نصیحت نفس زکیه در عدم این اراده، ولیکن اثر نکرد نصیحت من، و نیست مر قضا را گریزی.

بعد از آن بر خواست آن حضرت، و برداشت یک نعل خود را و داخل نمود در آن پای مبارک، و نعل دیگر را در دست گرفت، و اکثر رداء خود را آن حضرت می کشیدند در زمین، بعد از آن حضرت داخل خانه خود شدند، و بیست شب تب نمودند، و همیشه گریه می کردند در این مدت شب و روز.

و راوی حدیث نقل نموده که به مرتبه ای شدید شد آزار آن حضرت از وقوع این امر که ما خوف هلاک آن حضرت کردیم. این است حدیث خدیجه.

وقال الشهيد الثانی فی خاتمه رسالته مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه والأولاد ما یود المرام لأهل السداد، بهذا العبارة: نختم الرساله بکتاب شریف، کتبه سیدنا ومولانا أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام لجماعه من بنی عمه، حین أصابتهم شدّه من بعض الأعداء علی وجه التعزیه.

رَوَيْنَاهَا بِإِسْنَادِنَا إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، عَنِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، وَالْحُسَيْنِ بْنِ عبيدِ اللَّهِ الْغَضَائِرِيِّ، عَنِ الصَّدُوقِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ بابويه، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الثَّقَفِ الْجَلِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: إِنَّ أبا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ حِينَ حَمَلَ هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، يُعْزِيهِ عَمَّا صَارَ إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِلَى الْخَلْفِ الصَّالِحِ، وَالذَّرِّيَةِ الطَّيِّبَةِ مِنْ وُلْدِ أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنْ كُنْتَ قَدْ تَفَرَّدْتَ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ مِمَّنْ حَمَلَ مَعَكَ بِمَا

أَصَابَكُمْ، فَمَا انْفَرَدَتْ بِالْحُزْنِ وَالْغَيْظِ وَالْكَثَابَةِ وَأَلِيمٍ وَجَعِ الْقَلْبِ دُونِي، وَلَقَدْ نَأَلْنِي مِنْ ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ وَالْقَلْقِ وَحَرِّ الْمُصَةِ بِهِ مِثْلُ مَا نَأَلَّكَ، وَلَكِنْ رَجَعْتُ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّى بِهِ الْمُتَّقِينَ مِنَ الصَّبْرِ، وَحُسْنِ الْعَزَاءِ، حِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا) ١ .

وَحِينَ يَقُولُ: (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ) ٢ .

وَحِينَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ مَثَلِ بَحْمَرَةَ: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَا تَكُنْ مِثْلَ خَيْرِ اللَّصَابِرِينَ) ٣ فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يُعَاقِبْ.

وَحِينَ يَقُولُ: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) ٤ .

وَحِينَ يَقُولُ: (الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ) ٥ .

وَحِينَ يَقُولُ: (إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) ٦ .

وَحِينَ يَقُولُ عَنْ لُقْمَانَ لَابْنِهِ: (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) ٧ .

وَحِينَ يَقُولُ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) ٨ .

وَحِينَ يَقُولُ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) ١ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) ٢ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ) ٣ .

وَحِينَ يَقُولُ: (وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) ٤ وَأَمثال ذلك من القرآن كثير.

وَأَعْلَمُ أَيْ عَمَّ وَابْنَ عَمِّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُبَالِ بِضُرِّ الدُّنْيَا لَوْلِيَّهِ سَاعَةٌ قَطُّ، وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الضَّرِّ وَالْجُهْدِ وَاللَّوَاءِ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُبَالِ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا لِعِدْوِهِ سَاعَةً وَاحِدَةً قَطُّ، وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا كَانَ أَعْدَاؤُهُ يَقْتُلُونَ أَوْلِيَاءَهُ وَيُخَيِّفُونَهُمْ وَيَمْنَعُونَهُمْ، وَأَعْدَاؤُهُ آمِنُونَ مُطْمَئِنُونَ عَالُونَ ظَاهِرُونَ.

وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا قُتِلَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ بَنُ زَكَرِيَّا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا فِي بَعْضِ مِنَ الْبَغَايَا.

وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا قُتِلَ حَيْدَرُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا قَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ ظُلْمًا، وَعَمَّكَ الْحَسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اضْطِهَادًا وَعُدْوَانًا.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ) ١ .

ولولا ذلك لما قال في كتابه: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ * نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) ٢ .

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: لَوْلَا أَنْ يَحْزَنَ الْمُؤْمِنُ لَجَعَلْتُ لِلْكَافِرِ عَصَابَةً مِنْ حَدِيدٍ، فَلَا يَتَصَدَّعُ رَأْسُهُ أَبَدًا.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا أَوْ أَحَبَّ عَبْدًا صَبَّ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ صَبًّا، فَلَا يَخْرُجُ مِنْ غَمٍّ.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: مَا مِنْ جُرْعَتَيْنِ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُجْرِعَهُمَا عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ فِي الدُّنْيَا مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ كَظَمَ عَلَيْهَا، وَجُرْعَةٍ حَزَنٍ عِنْدَ مُصِيبِهِ صَبَرَ عَلَيْهَا بِحُسْنِ عَزَاءٍ وَاحْتِسَابٍ.

وَلَوْلَا ذَلِك لَمَّا كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُونَ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُمْ بِطُولِ الْعُمُرِ، وَصِيحَّةِ الْبَيْدِنِ، وَكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَالِدِ.

وَلَوْلَا ذَلِك مَا بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا خَصَّ رَجُلًا بِالترَّحُّمِ عَلَيْهِ وَالِاسْتِغْفَارِ اسْتَشْهَدَ.

فَعَلَيْكُمْ يَا عَمَّ وَابْنَ عَمَّ وَبَنِي عُمُومَتِي وَإِخْوَانِي بِالصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ، وَالتَّقْوِيضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالرِّضَا وَالصَّبْرِ عَلَى قَضَائِهِ، وَالتَّمَسُّكِ بِطَاعَتِهِ، وَالتَّزْوُلِ عِنْدَ أَمْرِهِ، أَفْرَعِ اللَّهُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ الصَّبْرَ، وَخَتَمَ لَنَا وَلَكُمْ السَّعَادَةَ، وَأَنْقَذَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، إِنَّهُ سَيَجِيعُ قَرِيبٌ، وَصِيَلَى اللَّهُ عَلَى صِيَفُوتِهِ مِنْ خَلْفِهِ، مُحَمَّدِ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صِيَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ وَرَحْمَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

هذا آخر التعزیه بلفظها نقلتها من كتاب التتییات والمهییات، وعلیها نختم الرساله حامدین لله تعالی علی نواله، مصللین علی صاحب الرساله وعلی آله أهل العصمه و العداله (۱).

پس از احادیث مرقومه فوق مستفاد می شود که ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله را باید به نحوی رعایت نمود که آنچه به خود و ذریه خود روا دار نباشند به ایشان روا دار نباشند.

و ایضاً معلوم می گردد که این رعایت مخصوص به ائمه معصومین علیهم السلام نیست، به جهت آن که جماعت مذکوره از جمله ائمه علیهم السلام نبودند که در باب ایشان این نحو روایات وارد شده باشد.

پس در این صورت جابر کسر قلوب ذریه و وجه بیرونیهای بی صورت که با ایشان مواجهه رو داده نسبت به انصار زمان سابق و انصار آن حضرت در این زمان به زعم فاسد خود آیا چه خواهد بود، و در روز قیامت نزد جبار سماوات و ارض علی رؤوس الاشهاد، و به محضر اولی الأیدی والابصار مطمح نظر این مردم دور، و در جواب و توجیه چه باشد.

و در وقت سؤال چه خواهند گفت، که ضم می نمایند با رفع مردمی و نظر لطف و محبت عوض اجر نبوت زجر را و به صد جرّ ثقیل نصب عداوتها نسبت به اهل این نسب عالی بی سببی مجوز می دانند، و رزیه و مصیبتی که به ادون منسوبین و اهل بیت خود تصور نمی توانند نمود، تصدیق لزوم و حکم تحقیقش به ذریه و اهل بیت اشرف المرسلین می کنند.

و مع هذا خود را از کلیل اهل ایمان می دانند، و لاف محبت ائمه اطهار اظهار می نمایند، و از این معنا غافل اند که باطن احوال و نیات ایشان بر ائمه

ص: ۲۵۱

معصومین علیهم السلام ظاهر است، و پیش از ظهور بغض و عداوت از اخبار اکثر مبغضین اخبار نموده اند به طریق معجزه.

قال ابن ابی الحدید: من عجیب ما وقفت علیه من أخبار أمير المؤمنين عليه السلام عن الغيوب، قوله في الخطبة التي يذكر فيها الملاحم، وهو يشير إلى القرامطة: يتحلون لنا الحب والهوى، ويضمرون لنا البغض والقلی، وآیه ذلك قتلهم وراثنا، وهجرهم أجداثنا.

وصح ما أخبر به عليه السلام؛ لأن القرامطة قتلت من آل أبي طالب خلقاً كثيراً، وأسماؤهم مذكوره في كتاب مقاتل الطالبين لأبي الفرج الاصفهانی، ومرو أبو طاهر سليمان بن الحسن الجنابي في جيشه بالغری وبالحنائر، فلم يعرج على واحد منهما ولا دخل ولا وقف (۱).

و شك نیست که از احوال قرامطه حال و مبغضین بعد نیز مطلع خواهند بود، و نسبت وراثت به طالبین و بغض ایشان را بغض خود دانستن از کلام آن سرور علیه السلام بر ناظرین از مردم روشن است که غایت مرابطه و رعایت قرب منظور بوده. شعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

رو سیاهی شخصی که ذریه خود را بهتر از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد سفید و واضح است، موافق فرموده آن سرور از حدیث علل الشرایع که به نحو عموم صدوق - قدس الله نفسه - نقل نموده. و از حدیث ابوالفرج اصفهانی که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمودند به خصوص انصار: اللهم واشدد وطأتک علی الأنصار.

و از حدیث محمد بن یعقوب الكلینی - رضی الله عنه - که حضرت امام جعفر

ص: ۲۵۲

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ انصَارَ لَعْنٌ نَمُودَنْدٌ سَهْ مَرْتَبَهٗ، كِهْ اِعَانَتْ ذُرِّيَهٗ وَ حَفِظَ عَهْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَمُودَهٗ بُوْدَنْدٌ، بِهِ وَجُوْهٌ مَسُوْدَةٌ مَسْطُوْرَهٗ صُوْرَتٌ رُوْزْگَارٌ وَ عَاقِبَتٌ كَارٌ اَنْ اَنْصَارٌ وَ اَمْثَالُ اَيْشَانِ بَرِ هِمَانِ اَطْوَارٌ وَاَضَحٌ اَسْتُ.

و رَوَايَتٌ نَمُودَهٗ عَلٰى بِنِ اِبْرَاهِيْمَ - رَحْمَهٗ اللّٰهُ تَعَالٰى - دَرِ تَفْسِيْرٍ اَيَّهٗ وَ اَفِيْ هِدَايَهٗ (وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) ١ اَلْاَيَّهٗ: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالٌ لِيْلَهٗ الْعَقْبَهٗ فِى جَمَلَهٗ كَلَامٌ لَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اَشْتَرْتُ لِنَفْسِيْ اَنْ تَمْنَعُوْنِيْ مِمَّا تَمْنَعُوْنَ اَنْفُسَكُمْ، وَ تَمْنَعُوْنَ اَهْلِيْ مِمَّا تَمْنَعُوْنَ اَهْلِيْكُمْ وَ اَوْلَادَكُمْ، فَقَالُوْا: فَمَا لَنَا عَلٰى ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: الْجَنَّةُ فِى الْاٰخِرَهٗ، وَ تَمْلِكُوْنَ الْعَرَبَ، وَ تَتَدِيْنُ لَكُمْ الْعَجْمُ فِى الدُّنْيَا، وَ تَكُوْنُوْنَ مَلُوْكَاً فِى الْجَنَّةِ، فَقَالُوْا:

قَدْ رَضِيْنَا(١).

و رَوٰى فِى رُوْضَهٗ الْكَافِي: بِاَسْنَادِهٖ الْمَذْكُوْرُ فِيْهِ اِلٰى اَبِيْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ: كُنْتُ اَبِيْعَ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلٰى الْعَسْرِ وَالْيَسْرِ، وَ الْبَسْطِ وَ الْكِرِهٖ، اِلٰى اَنْ كَثُرَ الْاِسْلَامُ وَ كَتَفْتُ، قَالَ: وَ اَخَذَ عَلَيْهِمْ عَلٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ يَمْنَعُوْا مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهٗ مِمَّا يَمْنَعُوْنَ مِنْهُ اَنْفُسَهُمْ وَ ذُرَارِيَهُمْ، فَاَخَذْتُهَا عَلَيْهِمْ، نَجِيٌّ مِنْ نَجِيٍّ، وَ هَلَكٌ مِنْ هَلَكٍ(٢).

و رَوٰى الشَّيْخُ الطَّبْرَسِيُّ فِى تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى (وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً) ٤: اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ هَذِهِ الْاَيَّهٗ، ثُمَّ اَوْمَأَ اِلٰى صَدْرِهٖ، فَقَالَ: نَحْنُ وَاللّٰهُ ذُرِّيَّةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ(٣).

ص: ٢٥٣

١- (٢) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ١: ٢٧٢-٢٧٣.

٢- (٣) روضة کافی ٨: ٢٤١ ح ٣٧٤.

٣- (٥) مجمع البيان ٦: ٣٧.

ابن شهر آشوب صاحب کتاب معالم العلماء در کتاب مناقب خود نقل نموده:

جاء أبو حنیفه إلیه لیسمع منه، وخرج أبو عبدالله علیه السلام یتوکأ علی عصا، فقال له أبو حنیفه: یا بن رسول الله ما بلغت من السن ما تحتاج معه إلی العصا، قال: هو كذلك ولكنّها عصا رسول الله صلی الله علیه و آله أردت التبرک بها، فوثب أبو حنیفه إلیه، وقال له:

اقبلها یا بن رسول الله، فحسر أبو عبدالله علیه السلام عن ذراعه وقال له: لقد علمت أنّ هذا من بشر رسول الله صلی الله علیه و آله، وأنّ هذا من شعره فما قبلته وتقبل عصا(۱).

یعنی: آمد ابو حنیفه نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تا آن که از آن حضرت بشنود حدیثی چند، و بیرون آمد آن حضرت از مسکن خود تکیه بر عصا فرموده، پس گفت به آن حضرت ابو حنیفه: یا بن رسول الله نرسیده ای به مرتبه در سن که محتاج باشی به آن مرتبه به عصا، حضرت علیه السلام فرمودند: آنچه گفتمی چنین است، لیکن این عصا عصای رسول الله صلی الله علیه و آله است، اراده تبرک نموده ام به آن.

پس جست ابو حنیفه به جانب آن حضرت، و گفت مر آن حضرت را: ببوسم این عصا را یا بن رسول الله، پس باز کرد آن مشکات نور ذراع مبارک را و دست برد از ید بیضا نموده، گفت مر آن فرعون زمان خود را: به تحقیق که دانسته ای این را که این پوست و موی ذراع من از پوست و موی رسول الله صلی الله علیه و آله مزروع و روئیده شده است، چون من بضعه و جزوی از آن حضرتم، پس از غایت کور باطنی، و نهایت بی بصیرتی ای عاصی اقبال به عصای جماد کرده تقبیل این ید جواد را منظور نمی داری.

ص: ۲۵۴

و باعث استقامت و اعتضاد حديث عصا و ذراع مذکور است، آنچه روايت نموده كشي در ترجمه مغیره بن سعید، باسناد خود إلى أبی عبد الله علیه السلام، أنه قال يوماً لأصحابه فی حديث طويل: وها أنا ذا بین أظهرکم لحم رسول الله صلى الله علیه و آله و جلد رسول الله صلى الله علیه و آله.

وفی موضع آخر من هذا الحديث أيضاً: أشهدکم أنني امریء و لدنی رسول الله صلى الله علیه و آله (۱).

وفی رجال الكشي أيضاً فی حديث طويل ما موضع الحاجه منه هذه العبارة، فقالت - یعنی عایشه گفت -: یابن عباس تمنون علی برسول الله صلى الله علیه و آله، فقال: ولم لا- نمنّ علیک بمن لو كان منك قلامه منه منتتنا به، ونحن لحمه ودمه و منه وإليه، وما أنت إلا حشیه من تسع حشایا خلفهنّ بعده لست بأبيضهنّ لونا، ولا بأحسنهنّ وجهاً الخ (۲).

وقال ابن أبی أبی الحديد فی شرحه للنهج، قال: قلت: جرى فی مجلس بعض الأكابر و أنا حاضر القول فی أنّ علیاً علیه السلام شرف بفاطمه علیها السلام، فقال إنسان كان حاضر المجلس: بل فاطمه علیها السلام شرفت به، و خاض الحاضرون فی ذلك بعد إنكارهم تلك اللفظه.

و سألتی صاحب المجلس أن أذكر ما عندی فی المعنی، وأن أوضح أيما أفضل علی أم فاطمه؟ فقلت: أمّا أيهما أفضل، فإن ارید بالأفضل الأجمع للمناقب التي تتفاضل بها الناس، نحو العلم والشجاعه ونحو ذلك، فعلى أفضل. وإن ارید بالأفضل الأرفع منزله عند الله، فالذى استقرّ علیه رأى المتأخرين من أصحابنا أنّ علیاً علیه السلام أرفع المسلمين كافه عند الله تعالى بعد رسول الله صلى الله علیه و آله من الذکور

ص: ۲۵۵

۱- (۱) اختیار معرفه الرجال كشي ۴۹۲:۲ ح ۴۰۳.

۲- (۲) اختیار معرفه الرجال كشي ۲۷۸:۱ ح ۱۰۸.

والإناث، و فاطمه عليها السلام امرأه من المسلمين، وإن كانت سيده نساء العالمين.

ويدل على ذلك أنه قد ثبت أنه أحب الخلق إلى الله تعالى بحديث الطائر، و فاطمه من الخلق، وأحب الخلق إليه سبحانه أعظمهم ثواباً يوم القيامة، على ما فسره المحققون من أهل الكلام.

وإن اريد بالأفضل الأشرف نسباً، ففاطمه أفضل؛ لأن أباه سيّد ولد آدم من الأولين والآخرين، فليس في آباء علي عليه السلام مثله ولا مقارنه.

وإن اريد بالأفضل من كان رسول الله صلى الله عليه وآله أشدّ عليه حنوّاً وأمسّ به رحماً، ففاطمه عليها السلام أفضل؛ لأنها ابنته، و كان شديد الحب لها، والحنو عليها جدّاً، وهى أقرب إليه نسباً من ابن العمّ، لا شبهه فى ذلك.

فأمّا القول فى أنّ علياً عليه السلام شرف بها أو شرفت به، فإنّ علياً عليه السلام كانت أسباب شرفه وتمييزه على الناس متنوّعه، فمنها ما هو متعلّق بفاطمه عليها السلام، ومنها ما هو متعلّق بأبيها صلى الله عليه وآله، ومنها ما هو مستقلّ بنفسه.

فأمّا الذى هو مستقلّ بنفسه، فنحو شجاعته، وعفّته، وحلمه، وقناعته، وسجّاحه أخلاقه، وسماحه نفسه.

وأما الذى هو متعلّق برسول الله صلى الله عليه وآله، فنحو علمه ودينه وزهده وعبادته، وسبقه إلى الإسلام، وإخباره بالغيوب.

وأما الذى يتعلّق بفاطمه عليها السلام، فنكاحه لها حتّى صار بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وآله الصهر المضاف إلى النسب والسبب، وحتّى إنّ ذريته منها صارت ذريه لرسول الله صلى الله عليه وآله، وأجزاء من ذاته عليه السلام، وذلك لأنّ الولد إنّما يكون من منى الرجل ودم المرأة، وهما جزءان من ذاتى الأب والأمّ، ثمّ هكذا أبداً فى ولد الولد ومن بعده من البطون دائماً، فهذا هو القول فى شرف علي عليه السلام بفاطمه عليها السلام.

فأمّا شرفها به، فإنّها وإن كانت ابنة سيّد العالمين، إلّا أنّ كونها زوجه علي عليه السلام أفادها نوعاً من شرف آخر زائداً على ذلك الشرف الأوّل، ألا ترى أنّ أباه لو

زَوْجِهَا أَبَا هَرِيرَةَ أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، لَمْ يَكُنْ حَالِهَا فِي الْعِظْمَةِ وَالْجَلَالَةِ كَحَالِهَا الْآنَ، وَكَذَلِكَ لَوْ كَانَ بَنُوها وَذُرِّيَّتُها مِنْ أَبِي هَرِيرَةَ وَأَنَسَ بْنِ مَالِكٍ لَمْ يَكُنْ حَالُهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ كَحَالِهِمْ الْآنَ(۱). انتهى كلامه.

و در اکثر کتب معتبره در مبحث مذمت سخریه و استهزاء با خلق خدا وارد است که: صفیه حرم محترم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد آن سرور آمد شکایت نمود که زنان تو مرا عیب می کنند، و می گویند که: ای یهودیه بنت یهودیین، آن جناب صلی الله علیه و آله فرمودند: که بگو با ایشان پدر من هارون است، و عمّ من موسی علیه السلام، و شوهر من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

با وجود آن که آباء بسیار در بین بودند، مع هذا هارون را پدر او خواندند، و موسی علیه السلام را عمّ او، و نسبت فرزندى که موجب جزئیت است به او دادند.

و در اوائل این کتاب مذکور شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به اولاد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که: أنا أبوهم، فلیتذکروا.

پس از این اخبار مرقومه مستفاد شد که ذریه ولد است، و هر ولد جزء منفصل از والد است، چنان چه در آیه شریفه (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا) ۲ که در سوره زخرف واقع است، علی بن ابراهیم(۲) و شیخ طبرسی(۳) رحمهما الله، و سایر مفسرین در تفاسیر خود جزء را به ولد تفسیر نموده اند، یعنی: گردانیدند کفار از برای خدای تعالی از عباد او جزوی یعنی ولدى. فعلى هذا موافق آیه و حدیث ولد جزء شخص می باشد.

و در تفسیر بیضاوی در آیه مکرمه (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ۵ که در

ص: ۲۵۷

۱- (۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶: ۱۹-۲۱.

۲- (۳) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۲۸۱.

۳- (۴) مجمع البیان ۹: ۵۲.

سوره بقره بعد از آیه (وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ) واقع است ایراد شده، که این حجت رابعه است بر نفی ولد نسبت به ذات اقدس حق سبحانه و تعالی، و تقریر حجت را به این عنوان نموده، که والد عنصر و اصل ولد است، و ولد منفصل می شود ماده اش از والد.

و حضرت حق سبحانه و تعالی مبدع سماوات و جمیع اشیاء است، و فاعلی است منزّه از انفعال، پس چون والد تواند بود و ابداع اختراع شیء است نه از شیء دفعتاً، چنان چه مناسب تنزیه است که مفاد این آیه است، بخلاف صنع و تکوین که در این هر دو تکوین و تغییر زمان غالباً مأخوذ است، و آنچه مذکور شد دلیلی است کلی بر جزئی بودن ولد، و شک نیست که ولد هر چند تنزل نماید بحسب صورت و معنا از جزئیت بیرون نمی رود(۱).

و مؤید این معنا است آنچه ابن بابویه - رحمه الله تعالی - در باب تأدیب الوالد و امتحانه از کتاب من لا یحضره الفقیه ایراد نموده است: و سأل رجل النبی صلی الله علیه و آله، فقال: ما بالننا نجد بأولادنا ما لا یجدون بنا؟ قال: لأنهم منکم ولستم منهم(۲).

و در باب النوادر قبل از باب معرفه الکبائر از کتاب مرقوم نیز همین حدیث ایراد شده(۳).

و من کتاب البشاره والنذاره فی تعبیر الرؤیا: الکبد موضع الرحمه والغضب والشجاعه، وقیل: الکبد تدلّ علی الأولاد والحیاه والهموم، قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أولادنا أكبادنا یمشی علی الأرض(۴). وروی عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: من أراد أن ینظر إلی کبده فلینظر إلی ولده.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) تفسیر بیضاوی ۱: ۸۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۹۴ ح ۴۷۴۹.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۹ ح ۴۹۲۳.

۴- (۴) بحار الأنوار: ۲۸۴: ۴۳.

وفى باب الفءاء مع الراء من حرف الفاء من النهاية الأثيرية: فى حديث امّ كلثوم بنت على «قالت لأهل الكوفه: أتدرون أى كبد فرثتم لرسول الله؟» الفرث: تفتت الكبد بالغم والأذى(١).

و شك نیست كه اولاد بعیده را نیز ولد می گویند، چنان چه حضرت امام محمدباقر صلوات الله وسلامه عليه نسبت به حسن افطس ولد رسول الله صلى الله عليه و آله فرمودند به نحوی كه در اوایل كتاب مفضلاً مرقوم گشت، و استعمال این معنا و پیروی این طریقه مجتهدین امامیه نیز نموده اند.

چنان چه نامه ای كه به خطّ شریف شیخ جلیل القدر الأمجد شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ العارفين وزیده الحقّ والیقین شیخ بهاء الدین محمد العالمی، كه از جانب جناب نواب جمجاه جنّت بارگاه شاه طهماسب به خواندكار روم سلطان سلیمان بن عثمان قلمی نموده اند، چون داعی ملاحظه نموده، و خطّ شریف ایشان معروف داعی و جمع كثری بود، موافق آن ترقیم شد بلا زیاده و نقصان:

هذا جواب كتابه السلطان سليمان لَمّا أرسل يطلب أولاده من الشاه طهماس - أدام الله نصره وتأييده - لَمّا هربوا إلى عنده، فكتبت هذا الكتاب على لسان الشاه جواباً عن كتابه، وذلك سنة ثمان وستين وتسعمائة أحسن الله تقضيها:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذى أرسل رسوله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، المخاطب ب (ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) ٢ (مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) ٣ ذلك جدنا سيّد الأولين والآخرين، صلوات الله وسلامه عليه عليه صلاه وسلاماً دائماً دائمين.

ص: ٢٥٩

بِنَصِّ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ١ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَذِكْرَى لَأُولَى الْأَبْصَارِ.

باب مدينة العلم، ومحبوب الله ومحبوب رسوله وممدوحهما، ومولى من كان النبي مولاه، كما شهدت به الأخبار، وعلى أمنا سيده النساء فاطمه الزهراء المغضوبه حقها جهراً، المدفونه لغضبها على غاصبتها سرّاً، بعد ما سمعوا «فاطمه بضعه مني من آذاها فقد آذاني» وإن الذين يؤذون الله ورسوله اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، فيا لها عبره لذوى الاعتبار.

وعلى جدتنا خديجه الكبرى ذات الفضل على نساء الأنام، الفائقة بالفوز بشرف السبق إلى الإسلام ورضا النبي المختار.

وعلى آبائنا المطهرين بنص الكتاب (الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) ٢ .

وعلى المتمسكين بكتاب الله وعتره النبي أهل بيته، الذين قد جاء النص الصحيح أنّ المتمسك بهما لن يضلّ أبداً (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) ٣ * اولئك نحن، أعني: أبناء أهل البيت وشيعتهم؛ لأننا لن نتمسك إلا بكتاب الله والذين أمر الرسول بالتمسك بهم، فيا لنا فخراً يفوق كلّ فخار، فأنسابنا أنور من

ليه القدر، وأحسابنا أشهر من يوم بدر، وقصر مجدنا أقرت له القصور بالقصور، ولبست منه شعرى عيون شعار الغيور، وجوهنا من جوهر الشرف لا من جوهر الصدف، ويواقيتنا من يواقيت الأحرار لا من يواقيت الأحجار.

لسنا بحمد الله فى شكّ من الدين، وإنا لعلّى هدىّ بيقين وأىّ يقين، رأينا فيه ولله المنة سديد، وبأسنا شديد، وكيدنا عتيد لكلّ جيّار عنيد، وحيننا سعيد، وقتيلنا شهيد، وما عند الله خير للأبرار. إلى آخر جواب الكتابه، وكتبنا منه ما هو مناسب لهذا الكتاب(١).

و ايضاً از جمله فضلاى عصر استادى عارف العوارف ومعارف البارى، أعنى:

فريد الأعصار السارى فضائله فى الأمصار، آقا حسين خوانسارى رحمه الله در طى مكتوبى كه از جانب خاقان خلد آشيان صاحبقران در جواب عريضه شريف مكّه نوشتند اين عبارت است: الحمد لله الذى فضّلنا على كثير من العالمين، وجعلنا من ذريه النبين وسلاله الوصيين، والصلاه على جدّنا سيد المرسلين، وأبينا أمير المؤمنين.

و ايضاً در جواب عريضه ديگر او قلمى شده از جانب صاحبقران فوق: بعد از حمد و ثناء رسول ووصى، أعنى: جدّنا ونبينا محمّد الخ. وأبانا وإمامنا علياً الخ.

وأولادهما الطيبين الأطهار أجدادنا الأئمه العظام، وآبائنا الغرّ الكرام.

و امثال اين عبارات در مكاتيب ايشان بسيار است، كه دلالت مطابقه بر مقصود دارد، و مطلب كسر سورت استبعاد اين نسبت على است به متأخرين و سالفين از ذريه خير البريه.

ومن المؤيّدات القريبه إلى النصّ فى تجويز استعمال لفظ الأب على الآباء البعيده، ما ورد فى دعاء عرفه لمولانا الحسين صلوات الله عليه، على ما فى كتاب مصباح الزائر وجناح المسافر، للسيد ابن طاووس: يا إلهى وإله آبائى إبراهيم و

ص: ٢٤١

وفى مبحث ما يتعلق بتعقيب صلاه الجمعة من الأدعيه والأذكار، من كتاب جمال الأسبوع بعدّه روايات، وفى كتاب المجالس وثواب الأعمال للصدوق، وكتاب التهجد للشيخ، وكتاب أعلام الدين للديلمى، وكتاب جنّه الأمان للكفعمى:

اللّهم اجعلنى من أهل الجنّه التى حشوها بركه، وعمّارها ملائكه، مع نبينا محمّد صلى الله عليه وآله وأيينا إبراهيم(٢).

و مؤيّد معنى مذکور فوق است أيضاً ما رواه الشيخ الطوسى رحمه الله بسنده إلى عيسى بن عطيه، قال: قلت لأبى جعفر عليه السلام: إنى آليت لا أشرب من لبن عنزى، ولا آكل من لحمها، فبعثها وعندى من أولادها، فقال: لا تشربنّ من لبنها، ولا تأكل من لحمها فإنّها منها(٣). انتهى. وتحقيق المسأله فى كتاب الأيمان من الكتب الفقيهيه.

و مؤيّد معنى مذکور فوق است أيضاً ما ذكره البيضاوى فى تفسير قوله تعالى (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) ٤. إنه روى أنّ رجلاً يرى بعضه وقريبه، فلم يقدر على المضى لأمر الله، فأرسل ضبابه وسحابه سوداء لا يتباصرون. الحديث(٤). كه لفظ «بعض» در حديث مرقومه تعبير از ولد است.

ص: ٢٤٢

١- (١) مصباح المتهجد شيخ طوسى ص ٦٩.

٢- (٢) بحار الأنوار ٩٠-٦٣-٧١ از تمام كتب مذكوره فوق.

٣- (٣) تهذيب شيخ طوسى ٨: ٢٩٣ ح ١٠٨٢ و كافي ٧: ٤٦٠ ح ٢.

٤- (٤) تفسير بيضاوى ١: ٦٧.

و برخی از اکابر محدّثین در مقام مدح بعضی از ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله که با هم معاصر بوده اند، استعمال لفظ عضو و جزو با وجود بعد عهد نسبت به رسول و وصی و بتول صلوات الله علیهم أجمعین نموده اند.

چنانچه شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن بابویه در دیباجه فهرست خود به این عبارت در تعدّد القاب ابی القاسم سید یحیی که از اولاد اسماعیل دیباج است ایراد فرموده: علم الفضل والافضال، ومقتدى العتره والآل، وسلاله من نجل النبوه، وفرع من أصل الفتوه، وعضو من أعضاء الرسول، وجزء من أجزاء الوصى والتول، وأحد القوم الذين ولاؤهم برزخ بين الجحيم والنعيم(۱).

و این نحو القاب از جهت اولاد و ذریّه نبوی صلی الله علیه و آله منتزع از کلام الهی عزّ سلطانه شده، به نحوی که در کتاب لؤلؤ المضيء که از مؤلفات سید رکن الدین بن عبدالله العلوی الحسینی - رُوح الله روحه - است وارد شده: قوله تعالى (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) قال الإمام العلامة المفسر الكواشي في تفسيره الموسوم بالتبصره: قال ابن جبير: آل ياسين آل محمد. وكذلك قال الشيخ العالم أبو إسحاق الثعلبي في تفسيره الموسوم بالكشف والبيان في تفسير القرآن، ثم قال: فمن قرأ آل ياسين بالمد، فإنه أراد آل محمد صلي الله عليه وآله(۲).

و كذلك ذكر الكواشي في تفسيره المذكور (سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) أراد آل محمد.

قلت: هذا يدل على علو شأنهم وعظم قدرهم عند الله تعالى، وإظهار فضائلهم على ذريه الأنبياء والمرسلين، بل على الخلق أجمعين؛ لأنه سبحانه عز وجل لم يسلم على آل نبي من الأنبياء في القرآن الكريم، بل خصّ بالسلام آل محمد صلي الله عليه وآله، ولهذا صار إذا مجّد أحد بعض آل محمد يقول في حقّه: شرف آل طه

ص: ۲۶۳

۱- (۱) فهرست شیخ منتجب الدین ص ۵.

۲- (۳) الكشف والبيان تفسير ثعلبي ۵: ۲۳۷.

ویاسین، و سید آل طه ویاسین، فأما الشعر فأكثر مدیحهم لآل محمد كذلك، كما قيل:

یا نفس لا تمحضی بالنصح مجتهداً علی المودّه إلا آل یاسینا

پس با مراتب مرقومه فوق مستفاد شد که لفظ «من» که مذکور شد سابقاً در حدیث عصا و تقبیل ید، انساب و اوفق «من» تبعیضی است و جزئیت.

چنان چه ابن طلحه در اواخر فصل خامس مطالب السؤل تصریح به آن کرده، و گفته: از این بابت است قول رسول الله صلی الله علیه و آله که خطاب به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرده فرمود: أنت منی وأنا منک، وعلی منی وأنا من علی. و قول خداوند عالمیان که فرموده: (خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) ۱ و قوله تعالی (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ) ۲ و قوله صلی الله علیه و آله «فاطمه بضعه منی» و در جمیع امثال این کلام حکم بر جزئیت کلمه «من» نموده بر طریق حقیقت (۱).

و در کتاب مقتل خوارزمی واقع است به این عبارت: قال عبدالله بن الحسن بن الحسن: دخلت علی عمر بن عبدالعزیز، فخلا بی فقال: أبا محمّد إن رأیت أن ترفع ما فوق الإزار، قلت: ما تريد إلی هذا رحمک الله؟ قال: فإنی أسألك، فرفعت فجاء ببطنه حتّی ألزق ببطنی، ثم قال: إنی لأرجو أن لا تمسّ النار بضعه مست بضعه من رسول الله صلی الله علیه و آله.

از این کلام مستفاد می شود که رسانیدن بدن به بدن ذریه رسول صلی الله علیه و آله باعث نجات از آتش است اگر چه اولاد بطنی نباشند.

ص: ۲۶۴

هر چند ممکن است که بخاطر جمعی از ظرفاء برسد که بی سندی این ادعا در بعضی از سور که متمتعین و متمتعات از سادات باشند، و سینه بر سینه هم گذارند مصادره بر مطلوب است، لیکن بنا بر بر قضیه جزئیت ممهده، و موافق حدیث عکاشه صحابی که در روضه الشهداء کاشفی نقل نموده از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده: من مسّ جلدی فلن تمسه النار. یعنی: هر که پوست مرا مس کند آتش دوزخ او را مس نکند، خالی از صورتی نیست و موجه است.

و این اثر در ذکر حوادث سنه خمسین و مائتین از کتاب الکامل فی التاریخ که تصنیف اوست ذکر نموده، در مبحث ظهور یحیی بن عمر الطالبی و مقتل او به این عبارت که: ولما ورد الخبر بقتل یحیی جلس محمد بن عبدالله یهنأ بذلك، فدخل علیه داود بن القاسم أبوهاشم الجعفری، فقال: أيتها الأمير إنك لتهنأ بقتل رجل لو كان رسول الله صلی الله علیه و آله حياً لعزى به، فما ردّ محمد عليه شيئاً، فخرج داود وهو يقول:

يا بني طاهر كلوه وبيئاً إن لحم النبي غير مری

إن وتراً يكون طالبه ال - له لوتر نجاهه بالحری

و أكثر الشعراء مرثیه یحیی لما كان علیه من حسن السیره والدیانه، فمن ذلك قول بعضهم. [\(۱\)](#).

از این خبر جزئیت اولاد امجاد آن حضرت که جد امجد ایشان است صریحاً ظاهر می شود.

و از تفسیر آیه آخر سوره نور که این است (لا- تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً) ۲ که معصوم در تفسیر آن فرموده که: یعنی مگوئید ای

ص: ۲۶۵

اُمّت یا محمّد و نه یا ابالقاسم، لیکن بگوئید یا نبی الله و یا رسول الله (۱).

و در حدیث وارد است که حضرت فاطمه و اهل آن حضرت و نسل آن حضرت باعتبار اتحاد و جزئیت از این حکم مستثناند، بلکه ایشان را اولی و انسب این است که آن حضرت را به القاب مذکورہ نخوانند، و آن حضرت را بعنوان یا ابه خطاب نمایند، که این نحو خطاب خدا و آن حضرت را خوش تر می آید.

و عبارت حدیث این است: قالت فاطمه علیها السلام: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ هَبَّتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَقُولَ لَهُ: يَا أَبَهِ، فَكَتَمْتُ أَقُولَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْرَضَ عَنِّي مَرَّةً أَوْ اثْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ، وَلَا فِي أَهْلِكَ، وَلَا فِي نَسْلِكَ، أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغُلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ أَصْحَابِ الْبَدَخِ وَالْكَبْرِ، قَوْلِي يَا أَبَهِ، فَإِنَّهَا أَحْيَا (۲) لِلْقَلْبِ، وَأَرْضًا لِلرَّبِّ. كَذَا فِي تَفْسِيرِ الْأَصْفَى (۳).

و در عمل نصف شهر رجب و دعای امّ داود، حدیث طویل هارون بن موسی تلعبیری، بالاسناد از فاطمه بنت عبدالله بن ابراهیم، روایت کرده که در آخر آن مذکور است که: فرأيت النبي صلى الله عليه وآله وإذا يقول: يا بنیه یا امّ داود آبشری، فَإِنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ أَعْوَانِكَ وَشَفَعَاؤُكَ لِنَجْحِ طَلِبَتِكَ.

و بعد از این عبارت نیز مذکور است که: قالت امّ داود: فمضيت به إلى عند أبي عبدالله عليه السلام فسلم فحدّثه بحدیثه، فقال الصادق عليه السلام: إِنَّ أَبَاالدَّوَانِيقِ رَأَى فِي الْمَنَامِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَطْلُقْ وَلَدِي وَإِلَّا أَلْقَيْتُكَ فِي النَّارِ، وَرَأَى كَأَنَّ تَحْتَ قَدَمِيهِ النَّيْرَانَ،

ص: ۲۶۶

۱- (۱) مجمع البيان ۷: ۲۲۰، تفسیر قمی ۲: ۸۶، تفسیر الأصفی ۲: ۸۵۹.

۲- (۲) در تفسیر اصفی: أحیل.

۳- (۳) تفسیر الأصفی فیض کاشانی ۲: ۸۵۹-۸۶۰.

فاستيقظ وقد سقط في يده وأطلقك(۱).

پس از این حدیث مستفاد شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امّ داود که جدّه عالیّه سید ابن طاووس است در عالم نور بر سبیل شفقت و مرحمت دخترک خود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داود پسر او را ولد خود فرموده اند، و تحریر و ترغیب در حکم تقبیل به سبب حکم قضیه جزئیت دالّ است بر کلیت حکم نسبت به ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله.

و از قبیل حدیث تقبیل مرقوم قبل است بکلیته: ما روی رئیس المحدثین محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله فی باب التقبیل من جامعه الکافی: یاسناده إلى أبي عبدالله عليه السلام: لا يقبل رأس أحد ولا يده إلا رسول الله صلى الله عليه وآله، أو من ارید به رسول الله صلى الله عليه وآله(۲).

وقال استادی صالح الفضلاء رحمه الله فی شرح هذا الخبر: ارید به الوصی، و سیصرح به فی الخبر التالی، و یحتمل إرادته الأعم منه و ممّن یقرب منه(۳).

و از کلام شرح حمل تجویز تقبیل ید نسبت به جمیع ذریه بلکه جمیع اقارب مستفاد می شود، چنان چه اصل این عبارت حدیث از «من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله» دلالت واضحه بر آن دارد.

چنان چه شیخ شهید در خاتمه کتاب مزار از دروس ایراد نموده به این عبارت: خاتمه، تستحبّ زیاره الاخوان فی الله تعالی استجاباً مؤکداً، فإذا زاره نزل علی حکمه، ولا یحتشمه ولا یکلّفه، و یستحبّ للمزور استقبال الزائر و مصافحته و اعتناقه، و تقبیل موضع السجود من کلّ منهما، ولو قبل یده کان جائزاً،

ص: ۲۶۷

۱- (۱) اقبال سید ابن طاووس ۳: ۲۵۰-۲۵۱.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۸۵ ح ۲.

۳- (۳) شرح اصول کافی مرحوم ملاً محمد صالح مازندرانی ۹: ۶۱.

خصوصاً العلماء و ذرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ لقول الصادق علیه السلام: لا تقبل ید أحد إلا من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله (۱).

و آنچه در سند صد و سیّم مذکور شد که زید بن ثابت از علماء سلف عامّه بود، و دست ابن عباس را به سبب قرابت بوسید، و گفت که: مأمور شده ایم که با اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله چنین سلوک نمائیم، مؤید این حلّ است، و دالّ است بر آن که ابن عباس را او از جمله اهل بیت نبوت دانسته، و به همین دستور از سفیان نسبت به عیسی بن زید بن علی از کتاب عمده الطالب (۲) سمت ذکر یافت در سند مرقوم.

پس مستفاد می شود که شیعی و سنّی در تجویز تقبیل ید اقارب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله یکسان و یک دست ثابت قدم بودند، لیکن نسبت به جمعی که سامری نفس اماره شده، توفیق هدایت طریق مستقیم از خبث ولادت نیافته اند، و اقدام به جادّه نجات ایشان را دست نداده در حکایت عصا و عیسی، و آیت موسی علیه السلام و معجزه ید و بیضا، و حدیث کلینی با شرح و بیان علماء شیعی اگر عمرها صرف کنند مؤثر نیست، بلکه این معانی باعث زیادتی رشک و انکار است. شعر:

کم نشد در وقت پیری از عصا گمراهیم پای دیگر بهر لغزیدن بدست آمد مرا

و چون مفروض از کتاب و سنّت این شد که در ولد جزئیت از ذی ولد، خواه مشاع یا مفروز، پس در ذرّیه جزوی از رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود، و دخول این جزء به جنّت فرض و لازم، و عدم دخول آن به نار اگرچه جزء لا-یتجزی باشد مفروض و متحتّم، و إلاّ خلاف فرض لازم می آید.

ص: ۲۶۸

۱- (۱) دروس شهید اوّل ۱۸:۲.

۲- (۲) عمده الطالب ابن عنبه ص ۳۵۱.

و استبعادی ندارد که موافق احادیث فریضه، ذرّیت محترمه از حرمت آن حضرت صلی الله علیه و آله حرمت نیران و دخول جنان باشد، چنان چه نصّ حدیث مؤید بعضی از آیات ایضاً گذشت در باب برخی از عصات و مذنبین از ایشان که در حین موت توفیق توبه می یابند، و بدون توبه و ایمان از دنیا بیرون نمی روند.

و شیخ مفید رضی الله عنه رساله ای تصنیف نموده موافق احادیث فی وجوب الجّنه لمن ینسب ولادته إلی النبی صلی الله علیه و آله، چنان چه در اوّل کتاب مذکور شد.

و فی الباب الحادی والأربعین من کتاب فرائد السمّطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبّطین، للشیخ إبراهیم بن محمّد بن المؤید الحموی: دخل الرضا علیه السلام علی المأمون، فوجد فيه همّاً، فقال: أرى فيك همّاً؟ قال المأمون: نعم بالباب بدوی قد دفع إلیّ منه سبع شعرات يزعم أنّها من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله وقد طلب الجائزة، فإن يك صادقاً ولم أعطه الجائزة فقد بخت شرفی، وإن يك كاذباً وأعطيته الجائزة فقد سخر بی، وما أدري ما أعمل؟

قال الرضا علیه السلام: علیّ بالشعر، فلما رآه شمّه وقال: هذه أربعة من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله والباقي ليس من لحيته صلی الله علیه و آله، فقال المأمون: من أين هذا؟ قال: النار والشعر، فألقى الشعر في النار، فاحترقت ثلاث شعرات، وبقيت الأربعة التي أخرجها علی بن موسى الرضا علیه السلام لم يكن للنار عليها سبيل.

فقال المأمون: علیّ بالبدوی، فلما مثل بين يديه أمر بضرب عنقه، فقال البدوی: بما ذا؟ قال: تصدق عن الشعر، فقال: أربعة من لحيه رسول الله صلی الله علیه و آله وثلاث من لحيّتی.

فتمكّن حسد المأمون في قلبه للرضا علیه السلام، فنفاه إلی طوس ثم سقاه سمّاً، فمات الرضا علیه التحیه والثناء مسموماً، وقد كمل عمره ثمان وأربعون سنة، فدفن إلی جانب قبر الرشید، فعلم قول علی صلوات الله علیه: أنا والرشید

پس در این حدیث اگر از روی دقت و شعور ملاحظه شود، مستفاد می شود که نسبت اگر به قدر یک موی باشد، باعث عدم احراق از نار می گردد ان شاء الله تعالی .

وفی کتاب المعجزات التي ظهرت عن الأنبياء عليهم السلام وخصّ عن النبي صلى الله عليه وآله، أنه كان رسول الله صلى الله عليه وآله وكلّمَا أكل شيئاً مسح يديه في المنديل، وكان منديله لا تحرقه النار أبداً، كما روى عن أنس بن مالك أنه قال: كان عندي منديل من مناديل الممسوح فيه يد رسول الله صلى الله عليه وآله وكلّمَا أردت أن أغسله أوقعته في النار، فخرج سالمًا نظيفًا.

و این حدیث منديل صریحاً دلیلی است بر آن که ادنی ملابسۀ به آن حضرت چون آن را رو نموده، و از یمن توفیق به لباسی نسج این معنا آن دستمال را دست داده، موجب عدم احراق آن گشته است، پس هرگاه اقرب باشد مرابطه به طریق اولی امید هست که باعث عدم احراق دوزخ تواند شد، و شک نیست که هیچ مرتبۀ قربی به جزئیت و بعضیت نمی رسد.

و در فصل خامس از کتاب مناقب خوارزمی (۲) در فضائل فاطمه علیها السلام، باسناد مذکور در آنجا واقع است: عن زید بن أسلم، عن أبيه، عن عمر بن الخطاب، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا أن مات ولدي من خديجه، أوحى الله إليّ: أن أمسك عن خديجه و كنت لها عاشقاً، فسألت الله أن يجمع بيني وبينها، فأتاني جبرئيل في شهر رمضان ليلة جمعه ليلة أربع وعشرين ومعه طبق من رطب الجنة، فقال لي: يا محمد كل هذا وواقع خديجه الليلة، ففعلت فحملت بفاطمه، فما لثمت فاطمه

ص: ۲۷۰

۱- (۱) فرائد السمطين حموی ۲: ۲۰۹ ح ۴۸۷.

۲- (۲) صحیح: کتاب مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی.

إلا وجدت ريح ذلك الربط، وهو في عترتها إلى يوم القيامة(۱).

از این حدیث مستفاد می شود که اشمام بوی رطب بهشت و عطر آن در همه عترت منتشر است، و حکما انتقال عرض را محال دانسته اند، پس حکما و لابد موافق حکمت و بنا بر جزئیت ماده رطبی، باید در هر بطنی از اولاد آن حضرت علیها السلام به طریق انتقال مستمر باشد.

و از جمله مسائل مدنیات اولی که سید احمد بن سنان الحسینی المدنی از شیخ علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی قدس الله روحه و نور ضریحه سؤال نمود، قریب به این مطلب است: ما يقول سيدنا الإمام العلامة في الشريف العلوي الفاطمي، هل يجوز له أن يقول عن نفسه: هذا جلد رسول الله صلى الله عليه وآله، هذا عظم رسول الله صلى الله عليه وآله، هذا جلد فاطمه عليها السلام، هذا جلد علي عليه السلام أم لا يجوز ذلك، فإنّ تلك الجلود الطاهره معصومه مطهره؟ أفتنا في ذلك لا زلت سعيداً وفعلك حميد.

الجواب: إن قصد بذلك التجوّز، بأن يريد أنه جلد يكون من نسل رسول الله صلى الله عليه وآله فلا بأس، وإن قصد الحقيقه فلا(۲).

یعنی: سید ما امام علامه چه می گوید در حقّ شریف علوی فاطمی، آیا جایز است مر او را آن که بگوید و خبر دهد از نفس خود که: این پوست رسول خداست، این استخوان رسول خداست، این پوست فاطمه است، این پوست علی است، یا جایز نیست این قول، پس به درستی که این پوستهای طاهره معصومه منزّه اند، فتوا ده ما را در این مسأله همیشه مسعود باشی و فعل تو محمود.

جواب: اگر قصد کند به این قول مجاز را به این طریق که خواسته است آن که آن پوست کسی است که از نسل رسول خدای تعالی است صلی الله علیه و آله، پس باکی نیست

ص: ۲۷۱

۱- (۱) مقتل الحسين خوارزمی ص ۶۸.

۲- (۲) اجوبه المسائل المهنائیه علامه حلی ص ۲۳ مسئله: ۳.

به آن، و اگر قصد کرده است حقیقت را پس جایز نیست.

و از این جواب و سؤال مستفاد می شود که این معنا مسأله شده نزد علماء سلف، و جواب در تحقیق مطلب حذف مضافی که نسل رسول خدا یا جزء رسول خدا صلی الله علیه و آله که علاقه مجاز جزئیت باشد، به نحوی که جزء بودن ولد و نسل سابقاً تقریر یافت محقق شده بالمآل.

وفی أواخر الفصل الخامس من كتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، تأليف الشيخ ابن طلحه الشافعي، ما هذه عبارته: إنَّ كون الشيء جزءاً من الانسان، كالولد والرأس والعين وسائر الأعضاء والأجزاء، يلزمه أنَّ ذلك الانسان بجهد يرفع عن جزئه الأذى، ويحميه من تطرق المكاره إليه، ويجتهد في حراسته، وفي إيصال كلما فيه نفعه إليه، وفي حفظ صحته، هذا من لوازم حقيقه الجزئيه(١).

وقال السيد قاضي نور الله - نور الله مرقد - في الصنف الحادي عشر من كتابه مصائب النواصب: ومن أفحش تعصبات صاحب المواقف في هذا المقام أنه بعدما منع عصمه فاطمه عليها السلام، يحمل قوله صلى الله عليه وآله «فاطمه بضعه مني» على المجاز، قال:

وأيضاً عصمه النبي قد تقدّم ما فيه. انتهى.

فلينظر العاقل إلى هذا الرجل المتعصب إنه يقدر في عصمه النبي صلى الله عليه وآله وبضعته؛ لئلا يلزم قدح في زله أبي بكر، وأى عصبية وظلم أزيد من هذا(٢). انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

پس معلوم می شود از این کلام که حمل جزئیت بر مجاز نزد فرقه حقه اثناعشریه حقیقتی ندارد، والله تعالی أعلم و حججه الکرام علیه السلام والا-کرام بحقایق الأحكام. لیکن از این معنی مزبور نمی توان مغرور شد، و دست سؤال از لوازم تضرع و ابتهاج به درگاه حضرت واهب متعال به این آمال برداشت، که «ایاک والأمانی،

ص: ۲۷۲

۱- (۱) مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ۱: ۹۷.

۲- (۲) مصائب النواصب قاضي شوشتری ۱: ۳۹۷.

فإنها بضایع النوكی» قال الله تعالى: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ۱.

اگر خدای نباشد زبنده ای خشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

نعوذ بالله از عملی که باعث عقوق این نحو آباء و اجداد گردد، وایشان او را از فرزندى خود اخراج نمایند، چنان چه من بعد در فصل دوم در ذکر برخی از اعتقادات صدوق - رحمه الله تعالى - مذکور می شود، که حضرت کلام الله الناطق امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید در باب عبد الله پسر خود که: انه ليس على شيء مما أنتم عليه، وائی برىء منه وبرأ الله منه.

که او را از مرتبه رفیعه تشیع و ایمان، و خدا و خود را از او بری فرموده اند، و پر ظاهر است که هر گاه عضوی به مرتبه ای فاسد شود که وجودش باعث افساد جمیع بدن باشد، آن را منقطع نموده دور می افکنند. شعر:

قطع نظر کنید ز فرزند نا خلف عضوی که فاسد است علاجش بریدن است

ومن بعد إن شاء الله در فصل پنجم کتاب از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه وعلی آباءه أجمعین مذکور می گردد که فرمودند که: يا أسمعى انّ الله تعالى خلق الجنّة لمن أطاعه ولو كان عبداً حبشياً، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شريفاً قرشياً، أليس الله يقول: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) ۲.

و از این جمله است حدیثی که روایت کرده است آن را شیخ جلیل محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله در باب مولد اَبی الحسن موسی علیه السلام به این عبارت:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَدْ اعْتَمَرْنَا عُمْرَهُ رَجَبٌ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمُّ إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ، وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُودَّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِيَ إِلَيْهِ.

فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ، وَذَلِكَ بَعِيدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ، فَأَجَابَنِي أَخِي، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: عَلِيُّ، فَقَالَ: هُوَ ذَا أَخْرُجُ وَكَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، فَقُلْتُ: الْعَجَلُ، قَالَ: وَأَعْجَلُ.

فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتَّى قَعِدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَابًا، فَاللَّهُ وَفَقَ لَهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ، فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِي، قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قُلْتُ: هَذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُودَّعَكَ وَيَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ، فَقَالَ لِي: اذْهَبْ، فَدَعَوْتُهُ وَكَانَ مُتَنَحِّيًا، فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَوْصِنِي.

فَقَالَ: أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي، فَقَالَ مُجِيبًا لَهُ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ، وَجَعَلَ يَدْعُو عَلِيَّ مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ عَادَ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَمُّ أَوْصِنِي، فَقَالَ:

أَوْصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي الْحَدِيثَ بَطُولَهُ (۱).

خلاصه ترجمه حدیث به روایت مسطوره و غیرها آن که: روزی هارون از یحیی و دیگران - عذابهم الله بعذاب لا يموت فيه أحد ولا یحیی - پرسید که آیا می شناسید از آل ابی طالب کسی را که طلب نمایم و برخی از احوال موسی بن جعفر علیهما السلام را از او سؤال کنم، ایشان علی بن اسماعیل را نشان دادند، و به روایت

ص: ۲۷۴

دیگر محمد بن اسماعیل را که زاده آن حضرت بود، و حضرت احسان بسیار نسبت به او می نمود، و بر خفایای احوال آن حضرت اطلاع تمام داشت.

پس به امر خلیفه نامه ای به او نوشتند و او را طلبیدند، چون آن حضرت بر آن امر مطلع شد او را طلبید و فرمود که: اراده کجا داری؟ گفت: اراده بغداد دارم، حضرت فرمود که: برای چه می روی؟ گفت: پریشان شده ام و قرض بسیار بهم رسانیده ام، حضرت فرمود که: من قرض تو را ادا کنم، و خرج تو را متکفل شوم، و او قبول نکرد و گفت: مرا وصیتی کن.

حضرت فرمود که: تو را وصیت می کنم که در خون من شریک نشوی، و اولاد مرا یتیم نگردانی، باز گفت: مرا وصیت کن، حضرت باز این وصیت فرمود، تا آن که سه مرتبه حضرت او را چنین وصیت فرمود، و هر بار او نفرین بر بدخواه حضرت علیه السلام می نمود، و ابا از آزار حضرت علیه السلام داشت، پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او عطا کرد.

و چون او درخواست، حضرت به حاضران فرمود که: به خدا سوکنند که در خون من سعی خواهد کرد، و فرزندان مرا یتیم خواهد انداخت، گفتند: یابن رسول الله با آن که می دانید چنین کاری خواهد کرد نسبت به او احسان می نمائید، و این مال جزیل را به او می بخشید.

حضرت فرمود: بلی؛ زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند، و این کس قطع احسان خود از او نکند، حق تعالی قطع رحمت خود را از می کند، و او را به عقوبت خود گرفتار می کند.

چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی ملعون او را به خانه برد، و با او توطیه کرد که چون به مجلس هارون رود امری چند نسبت به عم خود بگوید، و هارون را به خشم آورد، و او را به نزد هارون برد، چون بر او

داخل شد و سلام کرد گفت: هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند، تو در این شهر خلیفه ای، و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است، و مردم از اطراف عالم خراج برای او می آورند، و خزانه ای بهم رسانیده است، واموال و اسلحه بسیار جمع کرده است.

پس هارون امر کرد که دویست هزار درهم به او بدهند، و چون آن بدبخت به خانه برگشت، دردی در حلقش بهم رسید، و در همان شب به جزای خود رسید، و از آن زرها منتفع نشد.

و به روایت دیگر: بعد از چند روز چیزی او را عارض شد، و جمیع احشاء و امعای او به زیر او آمد، و چون آن زر را از برای او آوردند در حالت نزع بود، و از آن زرها بجز حسرت چیزی از برای او نماند، و زرها را به خزانه خلیفه برگردانیدند.

و در آن سال که سال صد و هفتاد و نهم هجرت بود هارون لعین برای استحکام خلافت اولاد خود به گرفتن حضرت امام موسی علیه السلام اراده حج کرد، و تمهید چند نمود، و آخر الأمر آن حضرت علیه السلام را به سم شهید نمودند.

و ایضاً از این قبیل است مضمون حدیث طویلی که روایت نموده است آن را قطب راوندی به سند معتبر، از حضرت صادق علیه السلام که، زید بن حسن بن علی با پدرم مخاصمه داشت در اوقاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و می گفت: فرزند حضرت امام حسن علیه السلام که فرزند بزرگ تر است اولی است از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام، و حضرت امام باقر علیه السلام او را نصیحت کرد که از این دعوای ناحق بگذرد، و با دوستان خدا بی جهت مخاصمه مکن، و اگر خواهی معجزه بر تو ظاهر کنم که بدانی که حق با من است، و چندین معجزه بر او ظاهر نمود که در موضع خود مرقوم شده.

پس زید سوگند یاد کرد که دیگر منازعه و مخاصمه با پدرم نکند، و زید در

همان روز متوجه شام شد، و به نزد عبدالملک بن مروان رفت، و چون به مجلس او در آمد گفت: به نزد تو آمده ام از پیش ساحر دروغگوئی که حلال نیست تو را که او را بگذاری، و آنچه دیده بود از معجزات باهرات نقل نمود.

پس عبدالملک نوشت به والی مدینه که امام محمدباقر علیه السلام را مقید گرداند و به نزد او فرستد، و با زید گفت: اگر قتل او را به تو بفرمایم خواهی کرد، گفت:

بلی، و عبدالملک زینی با زید برای آن حضرت فرستاد که بر آن سوار شود، چون زید را به خدمت آن حضرت آوردند حضرت به نور امامت دانست که آن ملعون زید را فرستاده است تا آن حضرت را شهید کند.

پس آن امام مظلوم با زید گفت: وای بر تو چه بسیار عظیم است آنچه اراده کرده ای، و این چه امور شنیعه است که بر دست تو جاری می شود، و گمان می کنی که من علم ندارم که تو در چه کاری، من می دانم که این زین را از چوب کدام درخت تراشیده اند، و در آن چه چیز تعبیه کرده اند، و لیکن چنین مقدر شده است که شهادت من به این نحو باشد.

پس آن زین را به امر خلیفه بر اسب زدند، و حضرت سوار شد، و در آن زین زهری تعبیه کرده بودند، و بر بدن آن حضرت نفوذ کرد، و چون حضرت از سواری مراجعت نمود بدن مکرمش ورم کرد، و آثار موت در خود مشاهده نمود. *انتهی الحدیث مختصراً (۱)*.

تنبیه: در جمع اخبار متنافیه در باره ذریه

جمع و توفیق و رفع تنافی میان این نحو احادیث و روایات دالّه بر توفیق توبه نسبت به ذریه طیبه اگرچه به قدر فواق ناقه باشد، چنان چه در تفسیر قوله

ص: ۲۷۷

تعالی (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) ۱ الآیه، که در سند پنجم مرقوم شد با لزوم دخول بهشت به نحوی که در طی تفسیر کریمه (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) ۲ الآیه در سند اول گذشت، و ایضاً با آنچه دالّ است از احادیث نبویه بر عدم دخول ایشان به نار جهنّم، از چند وجه ممکن است.

أما أولاً طرح این نحو احادیث دالّه بر شناعت افعال ایشان به این مرتبه، بنا بر عدم ثبوت اینها به استفاضه، سیما با تنافی اینها با نصّ آیات و عموم حدیث «مهلاً لیس لکم أن تدخلوا فیما بیننا إلا بسبیل خیر» (۱) که دالّ است بر لزوم سکوت، و عدم جرح و تعدیل اولاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله.

و اما ثانیاً بنا بر آنچه در سند چهارم گذشت، که حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند در باب محمّد بن اسماعیل که: رحمی هرگاه قطع از ذی رحم خود نماید، سه مرتبه وصل باید نمود، بعد از آن اگر او قطع کند، خدای تعالی قطع رحم و خویشی آن می کند، و علاقه رحم منقطع می گردد.

پس ممکن است که بعد از این اعمال قبیحه بر فرض وقوع، از ذریه بودن ایشان بیرون رفته باشند، و قطع این علاقه رحم و قرابت حضرت رسالت شده باشد، لیکن اولی کما مضی در این مقام توقّف و سکوت و ردّ علم آن به خدا و رسول است، واللّه تعالی یعلم وحججه الکرام علیهم الصلاه والسلام.

و فاضل دولت آبادی در کتاب مناقب خود آورده: الحدیث الثانی: من الدرر عند قوله تعالی (عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ) ۴ قال: أما علمت من أحبنا وابتجل محبينا أسكنه الله تعالی عند مليک مقتدر (۲).

ص: ۲۷۸

۱- (۳) معانی الأخبار ص ۳۹۲ ح ۳۹، بحار الأنوار ۴۶: ۱۷۸-۱۷۹ ح ۳۶.

۲- (۵) تفسیر برهان بحرانی ۷: ۳۸۰ ح ۸.

ترجمه: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی نمی بینی و نمی دانی هر که دوست دارد ما را، و به لفظ جمع ذکر کرده تا جمیع اهل بیت را شامل باشد، و تعظیم کند دوستان ما را، فردا جا دهد او را خدای تعالی نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله.

و هم در آن کتاب مسطور است:

سؤال: اولاد رسول صلی الله علیه و آله را اکباد الرسول از کجا گویند؟

جواب: بالحديث الرابع لأم هانی فی المباهله «أولادنا أكبادنا» وزاد فی غیره «من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا فلیس منا».

ترجمه: مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندان ما جگر گوشگان مایند، هر که شفقت نکند بر خوردان ما، و تعظیم نکند بزرگان ما را، پس او از ما نباشد؛ زیرا که طبع مصطفی صلی الله علیه و آله بر حبّ ایشان بود.

و در تشریح است که: المنی بالحقیقه دم، ولکن یتغیر لونه عند نزوله. آدمی را دو رگی است باریک از جگر بیرون آمده و به صلب پیوسته، از آن دو رگ خون به جگر می کشد، و به صلب می رساند، و از آن خون منی حاصل می شود، و آب منی عین خون است، و وقت فرود آمدن در انثین لون آن می گردد، و لهذا اگر کسی بسیار جماع کند عین خون انزال گردد، چون اصل منی از جگر است، لهذا گفتند: از موت ولد در جگر والد سوراخ می افتد.

بدان که حکم مصطفی صلی الله علیه و آله و امت او به انبیای دیگر قیاس نتوان کرد، و فضلی که آن حضرت را بود هیچ مخلوقی را نباشد، کفش کسی مفخر عرش باشد فرزندان او را با فرزندان دیگر چگونه قیاس را شاید، و در بشارت ایشان

احادیث بسیار وارد است.

و الحدیث الرابع فی المشارق: «انّ الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محلّ واحد» اشارت است به آن که فرزندان رسول صلی الله علیه و آله با کافران در دوزخ در نیایند، چه جای کافران در دوزخ است، پس ایشان در دوزخ نباشند، چه گمان است تو را ابو طیبه حجاج از آشامیدن خون رسول صلی الله علیه و آله که خوردن آن حرام است از دوزخ نجات یافت، پس کسی که از خون جگر و نور دو چشم و مَخّ دو ساق رسول صلی الله علیه و آله منجمد باشد کی موجب دوزخ شود، و من چنین گمان می برم که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه و آله در دوزخ اندازند همه آتش بوستان گردد.

و نیز مروی است که چون قیامت قائم شود، مؤمنان با حوران مشغول شوند، منکوحان ایشان بنالند که: ملکا شوهران ما به ما نمی نگرند، فرمان شود به جبرئیل که از خونی که از پاهای مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در وقت عبادت بیرون آمدی از آن خون بر جبین هر زوجه یکان یکان نقطه بدارد، پس هر که از شوهران ایشان را ببیند مبتلای محبت ایشان شود. تمام شد کلام فاضل دولت آبادی.

و در تفسیر سوره ق، مولانا فتح الله، تتمیه این حدیث طویل را از تفسیر ثعلبی چنین ایراد کرده که: یا علی أما علمت أنّ من أحبنا وانتحل محبتنا أسکنه الله تعالی معنا(۱).

ای علی ندانسته ای که هر که ما را دوست دارد، و خود را به محبت ما نسبت دهد، و دعوی محبت ما کند، حق تعالی او را جای دهد در درجه ما، و با ما رفیق و مصاحب باشد، پس این آیه تلاوت فرموده که (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ

ص: ۲۸۰

وفى كتاب المجالس للشيخ المفيد: بإسناده المذكور فيه، عن محمد ابن الحنفية، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا، ويعرف حقنا(١).

وفى كلام الفاضل الرازى: إن التوفيق الخاص أن يتيسر له جميع الأسباب المعده، بأن يكون طيب الطينه، معتدل المزجه، جارياً فى أصلاب آباء صلحاء، ذوى أمانه واستقامه، متكوّناً من نطفه ودم طيب. إلى آخر ما قال.

و بيان حكايت حجام حدیثی است که محمد بن یعقوب کلینی در کافی، و شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی در تهذیب و استبصار در باب کسب حجام، به این سند از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده اند: عنه، عن ابی علی الأشعری، عن محمد بن عبدالجبار، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن ابی جعفر علیه السلام، قال: احتجم رسول الله صلى الله عليه وآله حجه مولى لبنى بياضه وأعطاه، ولو كان حراماً ما أعطاه، فلما فرغ قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أين الدم؟ قال:

شربته يا رسول الله، فقال: ما كان ينبغى لك أن تفعل، وقد جعله الله عزوجل لك حجاباً من النار، فلا تعد(٢).

یعنی: ابی جعفر علیه السلام فرمود که: اراده حجامت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و حجامت کرد آن حضرت را آزاد کرده بنی بياضه، و حضرت به او عطا کرد چیزی، یعنی مزدی به او داد، و اگر حرام می بود اجرت حجامت حضرت چیزی به او عطا نمی نمود، پس چون فارغ شد از حجامت فرمود رسول صلی الله علیه و آله: کجاست

ص: ۲۸۱

۱- (۱) بحار الأنوار ۲۳۱:۹۶ ح ۲۸ از مالی شیخ مفید ص ۱۸.

۲- (۲) فروع کافی ۱۱۶:۵ ح ۳، استبصار شیخ طوسی ۵۹:۳ ح ۱۹۲، تهذیب شیخ طوسی ۳۵۵:۶ ح ۱۰۱۰.

خون؟ گفت: آشامیدم آن را یا رسول الله، پس فرمود آن حضرت: سزاوار نبود تو را که بیاشامی خون را، و به تحقیق که کرده است خدای عزوجل این خون را از برای تو حجابی از آتش، پس من بعد به این نحو عملی مکن.

و حدیث مذکور را شیخ محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی در باب معایش و مکاسب و فوائد و صناعات در کتاب من لا یحضره الفقیه، از عمرو بن شمر از جابر از ابی جعفر علیه السلام نیز روایت نموده است، بدون لفظ «فلا تعد» (۱).

و این حدیث در کتاب طب الأئمه نیز واقع به این عبارت، قال أبوطیبه:

حجمت رسول الله صلی الله علیه و آله وأعطانی دیناراً، وشربت دمه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أشربت؟ قلت: نعم، قال: وما حملک علی ذلك؟ قال: أتبرک به، قال: أخذت أماناً من الأوجاع والأسقام والفقير والفاقر، والله ما تمسک النار أبداً (۲).

و در فقه مسعودی از تنمیة این حدیث مرقوم است که: بعد از خوردن ابوطیبه آن خون را در حال طیب و بوی مشک از دهان ابوطیبه روان شد، و آن اثر در فرزندان وی باقی است عموماً تا روز قیامت، و رایحه طیبه جزئیت از این خبر نیز استشمام می شود.

و محمد بن اسحاق در سیرت خود آورده در طی سیاق غزوة احد، که ابوسعید الخدری - رضی الله عنه - بیامد و خون از رخساره پیغمبر صلی الله علیه و آله پاک همی کرد، و بعد از آن دهان در آن نهاد و پاک بیاشامید و باز خورد، و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: من مس دمه دمی لم تصبه النار. گفت: هر که خون من به خون وی رسد دوزخ بر وی کار نکند.

ص: ۲۸۲

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۶۰ ح ۳۵۸۵.

۲- (۲) طب الأئمه ص ۵۶.

و ابن شهر آشوب در مناقب آل اَبی طالب ایراد نموده: إِنَّهُ لَمَّا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ هِنْدًا لَعَنَهَا اللَّهُ لَمَّا مَضَعَتْ قِطْعَهُ كَبِدَ حَمْزَةَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَلْقَتْهَا وَمَا ابْتَلَعْتَهَا، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَوْ ابْتَلَعْتَهَا لَحَرَمْتُ جَسَدَهَا عَلَيَّ النَّارَ (۱).

و در کتاب عمده صحاح الأخبار ابن بطریق، به طریق و روایت خود این معنا را ایراد و ذکر نموده (۲).

و در تفسیر خلاصه المنهج در بیان آیه (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ) ۳ که در آخر سوره نحل است ذکر شده که: در جنگ احد چون کفار شکم حمزه را بعد از شهادت شکافتند، هند دختر عتبه جگر او را در دهان نهاد تا بخورد، و در دهانش سنگ شد بینداخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر دادند، فرمود: حمزه نزد خدای از آن گرامی تر است که بعضی از او در آتش سوزد، چه حمزه از اهل بهشت است، و هند از اهل دوزخ نخواست که خون حمزه به احشای هند مختلط شود (۳).

و از این حدیث مستفاد می شود که این حکم نسبت به سائر بنی هاشم سیما ذریه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که از اهل بهشتند بنا بر جزئیت نیز متحقق باشد، هر چند موافق ظاهر و تقیه و صرفه ایام آن است که اختصاص حکم نسبت به حمزه علیه السلام داده شود، و إلا باعث جسارت اهل خسارت را عادی اهل بیت نبوت شده به خون جگر اولاد و اکباد و اقارب آن سرور.

و بعد از معرفت این معنا، سبقت و پیش دستی در صبغت انامل به الوان مختلفه نموده، پا مال ایشان را به دست آویز عداوت دنیوی و رستگاری اخروی

ص: ۲۸۳

۱- (۱) مناقب ابن شهر آشوب ۲: ۲۳۶ بعبارت دیگر.

۲- (۲) عمده ابن بطریق ص ۴۵۳ ح ۹۴۵.

۳- (۳) تفسیر ثعلبی معروف به الکشف والبیان ۳: ۵۴۹، الدر المنثور سیوطی ۴: ۱۳۵، أنساب الأشراف ۱: ۳۲۲، و مغازی و اقدی ۱: ۲۸۶.

خواهند نمود، خصوصاً اموی سیرت عباسی پرست که در محبت دنیوی پیوسته مراهق و ابن زیادند، و زنان ایشان را موافق حدیث سند نود و سیم نه شهوت متحقق است، و حضرت امام حسن علیه السلام فرموده اند: ما قام لأمویه إلا هاشمی. که بغیر هاشمی احدی تدارک و مقاومت شهوت این وثیه ثنویه امویه منویه نمی تواند نمود، و چون هند جگرخوار فتنه های دنباله دار در نظر دارند. شعر:

در زخم دلم ریشه دوانیده نگاهش هندوی جگر خوار بود چشم سیاهش

پس کسر شهوت نساء بنی امیه، هاشمی بعنوان نکاح و متعه می تواند نمود، و بر عکس که هاشمیه را غیر هاشمی به نکاح دائمی و تزویج در آرد، چنان چه در این کتاب قدری مذکور شد مکروه است، و متعه کردن هاشمیه ممنوع شده مطلقاً.

چنان چه وارد است در مبحث متعه از کتاب فقه الرضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: اعلم یا اخي اني سألت العالم عليه السلام عن المتعه، فقلت: جعلت فداك أمير المؤمنين عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله حلّ المتعه يوم فتح مكّه، وحرّمها عام خيبر ونهى عنها، فقال: صدقوا في الروايات أنّها والله منهيّه حرام مأمور بها، إلاّ- أنّهم غلطوا في وجوه الحديث، اعلم يا بنّي أنّها محرّمه في كرايمنا وفيما بيننا ممّا (١) ولنا وحلّ لنا من غيرنا، حرم على بناتنا ونسائنا أن يتمتع بهنّ ممّا أو من غيرنا لا من سائر الناس، وحرّم على صغیرنا وكبيرنا وقوینا وضعیفنا الصدقات وحلّ علی غیرنا (٢).

وفي السيره الحلبیه بعد أن ذکر مؤلّفه حدیث امتصاص مالک بن سفیان والد

ص: ٢٨٤

١- (١) ممّا - ظ.

٢- (٢) این حدیث را در باب المتعه فقه الرضا نیافتم.

أبي سعيد الخدري دم رسول الله صلى الله عليه وآله: ثم ازدردته، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مسّ دمي دمه لم تمسه النار.

وأيضاً ذكر عن حاضنه رسول الله صلى الله عليه وآله أعنى أم أيمن بركة الحبشيه رضی الله عنها، أنها قالت: قام رسول الله صلى الله عليه وآله من الليل إلى فخاره هي تحت سريره فبال فيها، فقامت وأنا عطشى فشربت ما في الفخاره وأنا لا أشعر، فلما أصبح النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أم أيمن قومي إلى تلك الفخاره فأهريقى ما فيها، قالت: والله قد شربت ما فيها، فضحك حتى بدت نواجده، ثم قال: لا تفجر بالجيم والفاء، وفي لفظ لا تلج بطنك النار. وفي لفظ لا تشتكى بطنك.

وفي بعض الكتب المعتبره نقل لما قرأت ما قاله علماء الحديث في الخصائص النبويه أنّ فضلاته إلى آخره. قال بعض من كان حاضراً: إذا لم يلج النار جوف فيه قطره من فضلاته كيف تعذب أرحام حملته، فأعجبنى كلامه.

و از این حکم مذکور نسبت به ذریه رسول الله صلى الله عليه وآله امید رستگاری عظیم حاصل می شود.

سند شانزدهم: شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت

شیخ اجل ظهیر الاسلام والمسلمین ابو احمد مروزی روایت نموده از صحیفه الرضا علیه السلام به سند خود که، سلسله سند را در آن کتاب ذکر نموده تا به حضرت امام رضا علیه السلام، از آبای گرامش، از رسول الله صلى الله عليه وآله، و سید امجد میر سید احمد جدّ داعی در کتاب منهاج الصفویه از امالی ابن بابویه (۱) نقل نموده.

ص: ۲۸۵

۱- (۱) این حدیث در امالی شیخ صدوق نمی باشد، بلکه در دیگر آثار شیخ صدوق می باشد، مانند کتاب عیون الأخبار ۱: ۲۵۳-۲۵۴ ح ۲.

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربعه أنا لهم شفيع يوم القيامة ولو أتوا بذنوب أهل الأرض: المكرم لذريتي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عند ما اضطروا إليه، والمحّب لهم بقلبه ولسانه(١).

و تفسیر این حدیث با حدیث سابق که در این باب در سند نهم مسطور شد موافق است، الاّ این که این حدیث ابلغ است.

و در بحار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم نیز واقع است این حدیث(٢).

وفی جامع الأخبار: قال صلى الله عليه وآله: من أكرم أولادى بالقلب واللسان حشره الله يوم القيامة ووجهه كالبدر المنير(٣).

سند هفدهم: بشارت به مجین اهل بیت

من صحیفه الرضا علیه السلام: وبإسناده عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: أتانى جبرئيل عليه السلام عن ربّي عزّوجلّ، وهو يقول: ربّي يقرؤك السلام ويقول لك: يا محمّد بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ، وَيُؤْمِنُونَ بِكَ، وَيَحْبُونَ أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْجَنَّةِ، فَإِنَّ لَهُمْ عِنْدِي جِزَاءَ الْحَسَنَى وَسَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ(٤).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آمد مرا جبرئیل از نزد پروردگار من و می گفت: خدای من تو را سلام می رساند و می گوید: ای محمّد بشارت ده ایمان

ص: ۲۸۶

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۳۶۶ ح ۷۷۹، صحیفه الرضا علیه السلام ص ۴۰ ح ۲، جامع الأخبار سیزواری ص ۳۹۳ ح ۱۰۹۶.

۲- (۲) بحار لأنوار ۹۶: ۲۲۰ ح ۱۰ و ص ۲۲۵ ح ۲۴.

۳- (۳) این حدیث در کتاب جامع الأخبار سیزواری وجود ندارد.

۴- (۴) صحیفه الرضا علیه السلام ص ۴۹ ح ۳۷.

آورندگان که موصف اند به کردن نیکیها، و ایمان آورده اند به تو، و دوست دارند اهل بیت تو را، به بهشت، به تحقیق که مر ایشان راست نزد من مزد بهتر و نیکو، و زود باشد که داخل شوند در بهشت.

سند هجدهم: فرشتگان بر محبت اهل بیت درود می فرستند

من جامع الأخبار: روی عبدالله بن عبدالرحمن، قال: سمعت عثمان بن عفان، قال: سمعت عمر بن الخطاب، قال: سمعت أبا بكر بن أبي قحافه، قال:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الله تبارك وتعالى خلق من نور وجه علي بن أبي طالب ملائكة يسبحون ويقدمون ويكتبون ثواب ذلك لمحبيه ومحبي أولاده (١).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای تعالی آفریده از نور روی علی فرشتگانی که تسبیح می کنند و تقدیس، می نویسند ثواب آن را از برای دوستان علی و دوستان فرزندان او.

و در مناقب خوارزمی نیز این حدیث به طرق عامه مذکور است (٢).

سند نوزدهم: نفع محبت ذریه در هفت موضع

ابن بابویه علیه الرحمه در مجلس سوّم از کتاب امالی آورده: حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعید، قال: أخبرنا عمرو (٣) بن أحمد بن حمران القشیری، قال:

حدّثنا المغیره بن محمّد بن المهلب، قال: حدّثنا عبدالغفار بن محمّد بن كثير

ص: ٢٨٧

١- (١) جامع الأخبار سبزواری ص ٥١٢ ح ١٤٣٧.

٢- (٢) مناقب خوارزمی ص ٧١ ح ٤٧.

٣- (٣) در امالی: محمّد.

الکلابی الکوفی، عن عمرو بن ثابت، عن جابر، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن علي بن الحسين، عن أبيه عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حَبِّي وَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ، أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاءِ، وَفِي الْقَبْرِ، وَعِنْدَ النُّشُورِ، وَعِنْدَ الْكِتَابِ، وَعِنْدَ الْحِسَابِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ الصِّرَاطِ (۱).

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است از آباء عظام گرام خود صلوات الله علیهم، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: دوستی من و دوستی اهل بیت من نافع است در هفت جا که هولهای آنها بزرگ است: نزد مردن، و در قبر، و نزد برانگیخته شدن از قبر، و در محشر، و نزد دادن نامه اعمال، و نزد حساب، و نزد میزان، و نزد صراط.

سند بیستم: مبادرت به محبت اهل بیت

در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه المناقب نقل نموده: وقال النبي صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ حَبَّ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَذُرِّيَّتَهُمَا عَلَى الْبَرِيَّةِ، فَمَنْ بَادَرَ مِنْهُمْ بِالْإِجَابَةِ جَعَلَ مِنْهُمْ الرِّسْلَ، وَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الشَّيْعَةَ، وَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْأَصْفِيَاءَ، وَاللَّهُ جَمَعَهُمْ فِي الْجَنَّةِ (۲).

یعنی: به درستی که حضرت حق سبحانه و تعالی عرض کرد دوستی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام را بر جمیع مخلوقات، پس کسی که مبادرت و پیش دستی نمود از مردمان به قبول محبت ایشان، و محبت ایشان را پیش از دیگران قبول نمود، گردانید خدای تعالی از ایشان پیغمبران را، یعنی: پیغمبران از آن جماعت اند، و کسی که قبول نمود

ص: ۲۸۸

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۶۰ ح ۱۷.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۱۹۱ از خلاصه المناقب.

محبت ایشان را بعد از رسل، گردانید خدای تعالی از ایشان شیعیان را، یعنی:

متابعان حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم از ایشان اند، و کسی که اجابت کرد بعد از شیعیان، گردانید خدای تعالی از ایشان اصفیا را، و خدای تعالی جمع کرد همه آنها را که قبول محبت ایشان نمودند در بهشت.

و در خلاصه المنهج در طی تفسیر کریمه (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ) ۱ مسطور است که در حدیث آمده که: چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم علیه السلام نمود، ابراهیم علیه السلام به جانب عرش نگریست نور عظیمی دید، گفت: خداوندا این چه نور است؟ گفت: نور صفی و حیب من محمد صلی الله علیه و آله.

گفت: در جنب آن نور دیگر می بینم، گفت: نور برادر و وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفت: خداوندا نور دیگر می بینم نزدیک آن هر دو نور، خطاب آمد که آن نور فاطمه زهراست دختر سید انبیا صلی الله علیه و آله و زوجه خیر الاوصیاء، و به جهت آن وی را فاطمه نام نهاده ام که او دوستان خود را از دوزخ منع کند و باز دارد، و همچنان که مادر فرزند را فطیم سازد و از شیر باز گیرد.

گفت: خداوندا دو نور دیگر می بینم نزدیک ایشان، فرمود که: آن دو نور دو فرزند وی اند حسن و حسین علیهما السلام، گفت: پادشاهان نور دیگر می بینم که گرداگرد ایشان در آمده است از چه کسان اند؟ گفت: آن نورهای نه امام اند از فرزندان حسین علیه السلام.

گفت: خداوندا نورهای بسیار می بینم که از گرد ایشان در آمده، فرمود که: آن نورهای شیعیان و محبان علی اند علیه السلام و فرزندان او.

گفت: پادشاهان ایشان را به چه علامت توان شناخت؟ گفت: به پنج علامت که آن: پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن، و انگشتی در دست راست داشتن، و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند گفتن، و پیش از رکوع قنوت خواندن، و سجده

شکر کردن است.

ابراهیم گفت: خداوندا مرا از شیعه علی بن ابی طالب گردان، حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و او را داخل شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام گردانید، و رسول خود را از این خبر داد و فرمود: «وإنَّ من شیعتہ لإبراهیم» و به درستی که ابراهیم از جمله شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است (۱).

پس بنا بر این اصطلاح مرتبه این شیعه بالاتر از مرتبه اصفیاء است موافق حدیث مجالس.

و مؤید آنچه در خلاصه مرقوم شد از تصویر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام به انوار، حدیثی است که صاحب منتخب البصائر از کتاب واحد به اسناد خود نقل نموده تا ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّ الله تبارك وتعالى أحد واحد، تفرّد فی وحدانیته، ثمّ تكلم بكلمه فصارت نوراً، ثمّ خلق من ذلك النور محمّداً صلى الله عليه وآله وخلقني وذريتي. الحدیث (۲).

پس مستفاد می شود از این حدیث که اصل ذریه از نور است.

سند بیست و یکم: دوست داشتن محبّین اهل بیت علیهم السلام

من کتاب الکشی: حدّثنا معروف، قال: أخبرني الحسن بن علي بن النعمان، قال: حدّثني أبي علي بن النعمان، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود، عن جویریة بن مسهر العبدی، قال: سمعت علیاً علیه السلام يقول: أحبّ محبّ آل محمّد ما

ص: ۲۹۰

۱- (۱) تفسیر برهان بحرانی ۶: ۴۱۹-۴۲۰ ح ۳.

۲- (۲) مختصر بصائر الدرجات بنام المجموعه الحدیثیه ص ۱۶۱ ح ۱۰۲، بحار الأنوار علامه مجلسی ۱۵: ۱۰ ح ۱۰.

أحبهم، فإذا أبغضهم فأبغضه، وأبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم، فإذا أحبهم فأحببه، وأنا ابشرك، وأنا ابشرك، وأنا ابشرك ثلاث مرّات(۱).

یعنی: جویریہ بن مسہر العبدی گفت: شنیدم از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الموحّدین علی بن ابی طالب علیہ السلام کہ می فرمودند: دوست دار محبّ آل محمد را مادام کہ آن محب دوست دار ایشان باشد، پس هر گاه دشمن شود به آل محمد تو نیز دشمن دار او را.

و دشمن باش با دشمن آل محمد مادام کہ او دشمن آل محمد باشد، پس هر گاه دشمن آل محمد دوست شود با ایشان تو نیز با او دوست شو و دوست دار او را، و من بشارت می دهم تو را ای جویریہ سه مرتبہ، و من بشارت می دهم تو را، و من بشارت می دهم تو را.

سند بیست و دوم: اوّل سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیهم السلام

من عیون أخبار الرضا علیہ السلام: ویاسنادہ عن علی علیہ السلام، قال: قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ: أوّل ما یسأل العبد حیثنا أهل البيت(۲).

یعنی: ابن بابویہ باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام روایت کرده، کہ آن حضرت فرمود کہ: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: اوّل چیزی کہ سؤال کرده می شود از بندگان خدا دوستی ما اهل بیت است.

ص: ۲۹۱

۱- (۱) اختیار معرفه الرجال کشی ۱: ۳۲۲-۳۲۳ ح ۱۶۹.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیہ السلام ۲: ۶۲ ح ۲۵۸.

من الصواعق: أحبوا أهلي، وأحبوا علياً، من أبغض أحداً من أهلي، فقد حرم شفاعتي (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود که: دوست دارید اهل مرا، و دوست دارید علی را، کسی که دشمن داشته باشد یکی از اهل مرا، پس بتحقیق که محروم شده است از شفاعت من.

سند بیست و چهارم: محبت ورزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام

من کتاب الکافی: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر بن دأب، عن عمّن حدّثه، عن أبي جعفر عليه السلام: إنّ زيد بن علي بن الحسين دخل على أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام ومعه كتب من أهل الكوفة يدعونه فيها إلى أنفسهم، ويخبرونه باجتماعهم، ويأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السلام: هذه الكتب ابتداءً منهم، أو جواب ما كتبت به إليهم ودعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا وبقربتنا من رسول الله صلى الله عليه وآله، ولما يجدون في كتاب الله عزّوجلّ من وجوب مودّتنا وفرض طاعتنا، ولما نحن فيه من الضيق والظنك والبلاء.

فقال له أبو جعفر عليه السلام: إنّ الطاعة مفروضة من الله عزّوجلّ، وسنّه أمضاها في الأوّلين، وكذلك يجريها في الآخرين، والطاعة لواحد منّا، والمودّه للجميع.

ص: ۲۹۲

در کافی مسطور است، و هر چند قدری از این حدیث در سند دوم از باب اول سابقاً مذکور شده، در اینجا نیز به قدر حاجت اکتفا نمودیم، یعنی: زید بن علی بن الحسین داخل شد به مجلس شریف حضرت امام محمدباقر علیه السلام، و با او بود نوشته ای چند از اهل کوفه، که خوانده بودند او را در آن نوشته ها به سوی خود، و خبر کرده بودند او را به جمعیت ایشان به جهت خروج، و امر کرده بودند او را به خروج.

پس گفت مر زید را حضرت امام محمدباقر علیه السلام: این نوشته ها ابتداءً نوشته شده از ایشان، یعنی از اهل کوفه به سوی تو، یا جواب چیزی است که تو نوشته ای به سوی ایشان و خوانده ای ایشان را به بیعت؟

پس گفت: بلکه این نوشته ها ابتدائی است از قوم از جهت معرفت ایشان به حق ما و به خویشی و قرابت ما به رسول الله صلی الله علیه و آله، و از جهت چیزی که می یابند در مصحف مجید و کلام حمید از واجب بودن مودت ما، و فرض بودن طاعت ما بر خلائق، و از برای چیزی که ما گرفتار آنیم از عدم وسعت و تنگدستی در همه چیز، و بلاها که بر ما وارد می شود.

پس فرمود مر او را ابوجعفر علیه السلام: به تحقیق که طاعت و فرمان برداری مردم ما اهل بیت را فرض کرده شده است از جانب خدای عزوجل، و طریقه ای است که جاری ساخته است خدای تعالی آن را در اولین، و همچنین جاری می سازد آن را در آخرین، و طاعت مفروضه ای از جانب خدا مخصوص یکی از ما خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله است که امامیم و مودت و دوستی از برای همه اقارب آن حضرت است.

و مؤید این قول در کتاب محاسن برقی واقع است به این عبارت: عن حسن

ص: ۲۹۳

بن علی الخزاز، عن مثنی الحنّاط، عن عبدالله بن عجلان، قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله تعالی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱ قال: سألت أبا جعفر علیه السلام، فقال: نعم هم الأئمّه الذين لا يأكلون الصدقه، ولا تحلّ لهم (۱).

وأيضاً روى فيه عن الهيثم النهدي، عن العباس بن عامر القصير، عن حجاج الخشاب، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول: ما يقول من عندكم في قول الله تبارك وتعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فقال: كان الحسن البصري يقول: في أقربائي من العرب.

فقال أبو عبدالله عليه السلام: لكنّي أقول: لقريش الذين عندنا هاهنا خاصّه، فيقولون:

هي لنا ولكن عامّه، فأقول: خبروني عن النبي صلى الله عليه وآله إذا نزلت به شدّه من خصّ بها؟ أليس إيانا خصّ بها؟ حين أراد أن يلاعن أهل نجران، أخذ بيد علي وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام، ويوم بدر قال لعلي عليه السلام وحمزه وعبيده بن الحارث؟ قال: فأبوا يقرون لي، أفلكم الحلو ولنا المرّ؟ (۲).

يعني: حضرت امام محمدباقر عليه السلام فرمود كه: قري ائمه اند كه صدقه بر ايشان حلال نيست.

و ايضاً روايت کرده كه حضرت صادق عليه السلام از ابو جعفر احول پرسيد كه: چه مي گویند علماء عامّه كه نزد شما اند در تفسير اين آيه؟ گفت: حسن بصرى مي گفته است كه: مراد تمام خویشان من و آن حضرت است از عرب، حضرت فرمود كه: ليكن من مي گويم كه: از برای جماعتي است از قريش كه نزد ما

ص: ۲۹۴

۱- (۲) محاسن برقی ۱: ۲۴۱ ح ۴۴۳.

۲- (۳) محاسن برقی ۱: ۲۴۰-۲۴۱ ح ۴۴۲.

می باشند اینجا یعنی بنی هاشم، پس می گویند ایشان از برای ما و شما است همه.

پس می گویم به ایشان که: مرا خبر دهید از حال رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه شدتی او را عارض می شد که را مخصوص به آن می گردانید؟ آیا نه چنان بود که ما را نه دیگران را مخصوص به آن شدت می ساخت در وقتی که می خواست ملائنه با نصارای نجران کند، دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت، و ایشان را در عرضة نفرین در آورد یا غیر را؟ و در روز بدر اول کسی را که به جنگ فرستاد آیا علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن الحارث بودند یا نه؟

و گفت آن حضرت که: پس ابا کردند از این که اقرار نمایند از برای من به امر حق، پس آیا شیرین را برای شما قرار داده و تلخ را مخصوص ما گردانید. و این ترجمه مجملاً سابق بر این گذشت.

و قاضی زاده کهرود رحمه الله در رساله اعتقادیة خود به این عبارت ایراد نموده که: اعتقاد باید نمود که چون مودت اهل بیت رسالت به فرموده حق سبحانه و تعالی عوض اجر نبوت حضرت رسالت است، پس باید هر که را دغدغه ایمان شود در محبت این زمره عظیمه که مقربان درگاه و محرمان بارگاه اله اند سعی باشد. و به این معنی در کلام فرزندق ایمانی واقع است که:

من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم

إن عدّ أهل التقی كانوا أئمتهم إو قیل من خیر خلق الله قیل هم (۱)

پس این معنا را باید که دقیقه نا مرعی نگذاشت، و این عطیه عظما و موهبت کبرا را از مقامات مراحم الهی و مواد اصطناعات ربّانی دانست، و به شکرانه این نعمت بی کران بر حسب طاقت قیام نمود.

ص: ۲۹۵

سند بیست و پنجم: عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد

من الصواعق: وروی الطبرانی أنه صلى الله عليه وآله قال: أَلزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ أَحَدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ حَقًّا (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: لازم گردانید بر خود دوستی ما اهل بیت را، پس به تحقیق که کسی که ملاقات کند خدا را و دوست دار ما باشد، داخل بهشت می شود به شفاعت ما، قسم به کسی که نفس من به درست قدرت اوست که نفع نمی دهد کسی را عملش مگر به معرفت حق ما.

و شک نیست که از جمله حقوق آن حضرت است مودت خویشان آن حضرت، چنان که قبل از این مکرر مسطور شد.

سند بیست و ششم: برکات موت با حب آل محمد علیهم السلام

من الصواعق: أخرجہ مبسوطاً الثعلبی فی تفسیرہ: من مات علی حب آل محمد مات شهیداً مغفوراً له تائباً مؤمناً مستکمل الإيمان، يبشّره ملك الموت بالجنة ومنكر ونكير، ويزف إلى الجنة كما يزف العروس إلى بيت زوجها، وفتح له بابان إلى الجنة، ومات على السنّة والجماعه، ومن مات على بغض آل محمد

ص: ۲۹۶

جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه آيس من رحمه الله (۱).

یعنی: ثعلبی در تفسیر خود این حدیث را مبسوطاً اخراج نموده: کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله مرده است شهید، یعنی: درجه شهید به او کرامت می شود، و آمرزیده شده از برای او گناهان او به سبب دوستی آل محمد، و می میرد و حال آن که توبه کرده باشد از گناهان، و با ایمان باشد و کامل گردانیده باشد حقیقت ایمان را، بشارت می دهد آن محب آل محمد را ملک الموت به بهشت، و همچنین منکر و نکیر بشارت دهند او را به بهشت، می برند و می کشانند او را به سوی بهشت خرامان، همچنان که می برند عروس را به خانه شوهرش، و می گشایند از برای او دو در به سوی بهشت، و مرده است بر طریقه اهل سنت پیغمبر و جماعت حق، و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد بیاید در روز قیامت و حال آن که نوشته شده باشد در میان دو چشم او که این شخص نومید است از رحمت الله تعالی.

وروی ابن شهر آشوب فی مناقبه: عن أبي بكر مردويه فی کتابه، بالإسناد عن سنان الأوسی، قال النبی صلی الله علیه و آله: حدّثنی جبرئیل علیه السلام أنّ الله تعالی لما زوج فاطمه علیاً علیهما السلام أمر رضوان، فأمر شجره طوی، فحملت رقاعاً لمحبی آل بیت محمد صلی الله علیه و آله، ثم أمطرها ملائکة من نور بعدد تلك الرقاع، فأخذ تلك الملائکة الرقاع، فإذا كان يوم القيامة واستوت بأهلها أهبط الله الملائکة بتلك الرقاع، فإذا لقی ملک من تلك الملائکة رجلاً من محبی آل محمد دفع إليه رقعه براءه من النار (۲).

و قریب به این مضمون در کتاب کشف الغمه (۳)، و کتاب خرائج و جرائح (۴).

ص: ۲۹۷

۱- (۱) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۸: ۳۹.

۳- (۳) کشف الغمه اربلی ۱: ۹۲.

۴- (۴) خرائج و جرائح راوندی ۲: ۵۳۶.

نیز واقع است.

وفی کتاب کامل الزیارة لابن قولویه: بحذف الاسناد، عن أبی ذرّ الغفاری رحمه الله علیه، قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل الحسین بن علی علیهما السلام(۱)، وهو یقول: من أحبّ الحسن والحسین وذریتهما مخلصاً لم تفتح النار وجهه، ولو كانت ذنوبه بعدد رمل عالج، إلا أن ینزل ذنباً ینزل به من الايمان(۲).

و این حدیث صریح است در آن که مراد به ذریه خصوص ائمه علیهم السلام نیست، به جهت آن که ائمه از ذریه حضرت امام حسین اند علیه السلام. و در حدیث «ذریتهما» بصیغه تثنیه واقع شده، و این وجه حسنی است برای مجموع سادات حسینی و حسنی رضی الله تعالی عنهم، وأنعم علیهم بالفیض اللدنی.

سند بیست و هفتم: محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان

من الصواعق: وفی طریقہ الشیعی: من أحبنا بقلبه وأعاننا بیده ولسانه، أنا وهو فی علین، ومن أحبنا بقلبه وكفّ عننا لسانه ویده، فهو فی الدرجه التي تليها(۳).

یعنی: کسی که دوست دارد ما را به دل، واعانت و یاری ما کند به دست و زبانش، من و او در علین خواهیم بود، و کسی که دوست دارد ما را به دل آریا به دست و زبان یاری ما نکرده باشد، یا منع نموده باشد زبان و دست خود را از ضرر و زیان رسانیدن به ما، پس او در مرتبه پست تر پهلوی این مرتبه خواهد بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) در کامل الزیارات: یقبل الحسن والحسین علیهما السلام.

۲- (۲) کامل الزیارات ص ۱۱۳-۱۱۴ ح ۱۱۹.

۳- (۳) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۳۳.

ابن بابویه قمی - قدس الله نفسه القدوسی - در من لا يحضره الفقيه فی باب التسمیه عند الجماع ایراد نموده است که، قال الصادق علیه السلام: إذا أتى أحدكم أهله، فلم يذكر الله عند الجماع، وكان منه ولد كان ذلك شرك شيطان، ويعرف ذلك بحبنا وبغضنا(۱).

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: چون اتیان کند یکی از شما اهل خود را، یعنی: اراده مجامعت با او داشته باشد، پس ذکر نکنند اسم خدای تعالی را، و بسم الله الرحمن الرحیم نگوید در وقت جماع، و بهم رسد از او ولدی، خواهد بود در آن ولد شیطان شریک، و معلوم می شود این معنا به محبت ما اهل بیت و عداوت ما.

پس مستفاد شد که هر که محبت اهل بیت نبوت ندارد، حرام زاده و در نطفه او شیطان شریک است.

و ابن اثیر صاحب کتاب جامع الأصول در ترجمه ذعذع از کتاب نهاییه ایراد نموده: فی حدیث جعفر الصادق علیه السلام «لا یحبنا أهل البيت المدعذع، قالوا: وما المدعذع؟ قال: ولد الزنا»(۲).

و چون این حدیث متضمن لزوم محبت و خبث ولادت معاندین اهل بیت بود، و مرابطه تمام با مقصود من الباین داشت در ذیل این باب ایراد شده.

و یافتیم به خط جد خود الهمام القمقام اللجی السنی میر محمد باقر الداماد

ص: ۲۹۹

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۰۴-۴۰۵ ح ۴۴۱۴.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۲: ۱۶۱.

الحسينى در تعليقات و حواشى كه نوشته اند بر رجال شيخ كشى، كه قال ابن الأثير فى النهايه: وفى حديث جعفر الصادق عليه السلام: «ولا يحبنا أهل البيت كذا وكذا، ولا ولد الميافعه» أى: ولد الزنا، يقال: يافع الرجل جاريه فلان اذا زنا بها(١).

وقال فيه: وفى حديث أهل البيت «لا يحبنا اللاكع ولا المحيوس» المحيوس الذى أبوه عبد وأمه أمه(٢).

لكع عليه الوسخ كفرح لصق به ولزمه، ولكع بضم اللام وفتح الكاف اللثيم الخسيس الوسخ الدنس، وأصل الحيس الخلط، وذلك كناية عن خبث الطينه واختلاط النطفه وعدم طيب الولاده.

وفى النهايه الأثيريه أيضاً: فى حديث جعفر الصادق عليه السلام: لا يحبنا أهل البيت ذو رحم منكوسه. قيل: هو المأبون لانقلاب شهوته إلى دبره(٣). انتهى كلام النهايه.

وأيضاً فى النهايه: فى حديث الصادق عليه السلام: لا يحبنا أهل البيت الخيعامه. يعنى:

بالحاء المعجمه والعين المهمله، قيل: هو المأبون، والياء زائده والهاء للمبالغه(٤).

وابن بابويه در ابواب سته عشر از خصال ايراد نموده: عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام أنّه قال: سته عشر صنفاً من امّه محمّد صلى الله عليه وآله لا يحبوننا، ولا يحبوننا إلى الناس(٥)، ويغضوننا ولا يتولّوننا، ويخذلوننا ويخذلون الناس، فهم أعداؤنا حقاً، لهم نار جهنّم ولهم عذاب الحريق، قلت: بينهم لى يا أباه وقاك الله شرهم. قال: الزائد فى خلقه، إلى قوله عليه السلام: والمنكوح، فلا ترى منهم أحداً إلاّ

ص: ٣٠٠

١- (١) نهايه ابن اثير ٥: ٢٩٩.

٢- (٢) نهايه ابن اثير ١: ٤٦٧.

٣- (٣) نهايه ابن اثير ٥: ١١٥.

٤- (٤) نهايه ابن اثير ٢: ٩٣.

٥- (٥) ولا يحبون إلينا الناس - خ ل.

وجدته يتغنى بهجائنا، ويؤلب علينا(۱).

پس از این حدیث مستفاد شد که خصلت کسی که این عمل قبیح، یعنی:

دخول بر او واقع شده، این است که متغنی به هجو اهل بیت می شود، و به ضرر ایشان جمع شده می کوشند.

و در نهایت ابن اثیر ایراد نموده در باب الهمزه مع اللام: الألب بالفتح والكسر:

القوم يجتمعون على عداوة انسان وتألبوا أي تجمّعوا(۲).

و مکرر در این کتاب موافق احادیث سیما حدیث عباس مذکور شده که اهل بیت شامل بنی هاشم است «ولنا ونحن» که اهل بیت فرموده اند نیز به دستور شامل ایشان بود در اکثر احادیث صریحاً، و آیه (قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ) * موافق حدیث کلینی تعمیم داشت، که امر به مودت شده است، اگر اعدای مدخوله در این احادیث احتمال شمول نمی دهند، و توجیه دیگر می نمایند، خود ظاهر و باطن و پشت و روی مراتب و واقع و احادیث و امور خود را خبر دارترند، والله يعلم.

و ابن بابویه - رحمه الله تعالى - نیز در کتاب من لا - يحضره الفقيه، در باب المياہ و طهرها و نجاستها، ایراد نموده است: ولا يجوز التطهر بغساله الحمام؛ لأنه يجتمع فيه غسله اليهودي والمجوسي والنصراني والمبغض لآل محمد صلى الله عليه وآله، وهو أشْرهم(۳).

و از این احادیث ظاهر می شود که کسی که محبت اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله را ندارد ولد الزنا، و خسیس، و نحس، و نجس، و مأبون است، و مدخول، و چون در ناصبی اهل بیت این علت هست مناسب در این مقام این کلام که من القواعد الکلیه «النصب علم المفعولیه» و همچنین عدو ایشان از یهودی و مجوسی و

ص: ۳۰۱

۱- (۱) خصال شیخ صدوق ص ۵۰۶-۵۰۷ ح ۴.

۲- (۲) نهایت ابن اثیر ۱: ۵۹.

۳- (۳) من لا يحضره الفقيه ۱: ۱۲.

نصرانی بدتر است.

و در منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه، که از مصنفات علامه رحمه الله تعالی مسطور است: و عن ابن عباس قال: حب آل محمد يوماً خیر من عباده سنه، و من مات علیه دخل الجنة (۱).

یعنی: فرمود: دوستی آل محمد در روزی بهتر است از عبادت یک سال، و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد داخل بهشت می شود.

و مخفی نماناد که محبت آل محمد صلی الله علیه و آله و حقّ تکریم ایشان همیشه لازم است، و منقطع نمی شود تا روز قیامت.

چنان چه محمد بن یعقوب کلینی در جامع خود کافی روایت کرده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِتَّانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ تَوَدُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَتُكْثِرُ التَّعَاهُدَ لَنَا، وَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لَقِيَهَا ذَاتَ يَوْمٍ وَهِيَ تُرِيدُنَا، فَقَالَ لَهَا: أَيْنَ تَذْهَبِينَ يَا عَجُوزَ الْأَنْصَارِ؟ فَقَالَتْ: أَذْهَبُ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ أَسَلِّمُ عَلَيْهِمْ، وَأَجِدُّ بِهِمْ عَهْدًا، وَأَقْضِي حَقَّهُمْ.

فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: وَيْلَكَ لَيْسَ لَهُمُ الْيَوْمَ حَقُّ عَلَيْكَ وَلَا عَلَيْنَا، إِنَّمَا كَانَ لَهُمْ حَقٌّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَيْسَ لَهُمْ حَقٌّ فَأَنْصَرِفِي.

فَأَنْصَرَفَتْ حَتَّى أَتَتْ أُمَّ سَلَمَةَ، فَقَالَتْ لَهَا أُمَّ سَلَمَةَ: مَاذَا أَبْطَأَ بِكَ عَنَّا؟

فَقَالَتْ: إِنِّي لَقِيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَأَخْبَرْتَهَا بِمَا قَالَتْ لِعُمَرَ وَمَا قَالَ لَهَا عُمَرُ، فَقَالَتْ لَهَا أُمَّ سَلَمَةَ: كَذَبَ لَا يَزَالُ حَقُّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجِبًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۲).

و در قرب الاسناد حمیری از حضرت کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به سند صحیح ایراد نموده: که زنی بود از انصار که او را حسرت

ص: ۳۰۲

۱- (۱) کشف الیقین ص ۲۲۵، کشف الغمّه ۱: ۱۳۷.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۱۵۶ ح ۱۴۵.

می گفتند، و بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیوسته نزد آل محمد صلی الله علیه و آله می آمد، و ایشان را بسیار دوست می داشت، روزی ابوبکر و عمر در راه او را دیدند، و از او پرسیدند که به کجا می روی ای حسرت؟ گفت: به خدمت آل محمد می روم که حق ایشان را ادا کنم، و عهد خود را تازه گردانم، گفتند که: وای بر تو ایشان را امروز حقی نیست، و حق ایشان مخصوص زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

پس حسرت نا امید با حسرت تمام برگشت، و بعد از چند روز دیگر به خدمت اهل بیت رسالت رفت، پس ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای حسرت چرا دیر به نزد ما آمدی؟ گفت: ابوبکر و عمر مرا در حین آمدن دیدند و چنین گفتند، ام سلمه گفت: دروغ گفتند حق آل محمد واجب است بر مسلمین تا قیام قیامت (۱).

من تفسیر علی بن ابراهیم - رحمه الله - عند تفسیر سوره المدثر، قال: حقوق آل محمد من الخمس لذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل، وهم آل محمد صلوات الله علیه.

وقوله تعالی (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) قال: لو أن كل ملك مقرب ونبي مرسل شفعا في ناصب آل محمد ما قبل منهم ما شفعا فيه (۲).

و از جمله حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله حرمت زکات است و حلیت خمس، و شک نیست که خمس بر غیر هاشمی از عالم و جاهل حرام و زکات حلال است، و فقهاء فرقتین حکم حقوق این فرق را مستمر تا روز قیامت دانسته اند.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) قرب الاسناد حمیری ص ۶۰ ح ۱۹۲.

۲- (۲) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲: ۳۹۵.

باب سیم: در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده

اشاره

ص: ۳۰۵

من معانی الأخبار، باب معنی أوّل النعم وبادیها: حدّثنا أبی، ومحمّد بن الحسن رضی الله عنهما، قالاً: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الرحمن الكوفی، وأبو یوسف یعقوب بن یزید الأنباری الکاتب، عن أبی محمد عبد الله بن محمد الغفاری، عن الحسن بن یزید، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه، عن آبائه علیهم السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من أحبنا أهل البيت، فليحمد الله تعالى على أوّل النعم، قيل: وما أوّل النعم؟ قال:

طیب الولاده، ولا یحبنا إلا من طابت ولادته، ولا یبغضنا إلا من خبثت ولادته(۱).

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از آباء گرام خود صلوات الله وسلامه علیهم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که دوست دارد ما اهل بیت را، پس باید حمد کند خدای تعالی را از جهت اوّل نعمتی که به او رسیده است از جانب خدای تعالی، شخصی گفت: چه چیز است آن اوّل نعم؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: طیب ولادت، یعنی پاکی ولادت و حلال زادگی، و دوست نمی دارد ما را مگر کسی که پاک باشد ولادت او، و دشمن نمی باشد با ما مگر کسی که نا پاک باشد ولادت او.

ص: ۳۰۷

سند دوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است

من معانی الأخبار: حدّثنا علی بن أحمد بن عبد الله رحمه الله، قال: حدّثنا أبي، عن جدّه أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن أبي محمّد الأنصاري، عن غير واحد، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال: من أصبح يجد برد حبّنا على قلبه، فليحمد الله على بادیء النعم، قيل: وما بادیء النعم؟ قال: طیب المولد (۱).

یعنی: حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود که: هر کسی که صبح کند و بیابد خنکی محبت ما را در دل خودش، یعنی: اثر محبت ما را در دل خود بیابد، پس باید حمد کند خدای تعالی را به جهت اول نعمتی که به او عطا کرده است، شخصی گفت: چه چیز است بادی نعم؟ یعنی: اول نعمتها، آن حضرت فرمودند:

حلال زادگی.

سند سوم: حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی

من معانی الأخبار: حدّثنا محمّد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن علی الكوفی، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: من وجد برد حبّنا على قلبه، فليكثر الدعاء لأئمة، فإنّها لم تخن أباه (۲).

ص: ۳۰۸

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۱۶۱ ح ۲.

۲- (۲) عمانی الأخبار ص ۱۶۱ ح ۴.

یعنی: مفضل بن عمر رحمه الله گفت که: صادق آل محمد عليهم التحیه والسلام فرمود که: هر که بیاید اثر محبت ما را در دل خود، پس بسیار کند دعا را در حق مادر خود، پس به تحقیق که او خیانت نکرده است با پدرش.

سند چهارم: معاند اهل بیت عليهم السلام خارج از اسلام است

من معانی الأخبار، معنی ما روی آن من مثل مثلاً أو اقتنی کلباً فقد خرج من الإسلام: حدّثنا محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله، عن محمد بن أبی القاسم، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن النهیکی، یاسناده رفعه إلى أبی عبد الله علیه السلام، أنه قال: من مثل مثلاً، أو اقتنی کلباً، فقد خرج من الإسلام، فقيل له: هلک إذا کثیر من الناس، فقال: لیس حیث ذهبت، إنما عنیت بقولی «من مثل مثلاً» من نصب دیناً غیر دین الله ودعا الناس إليه، وبقولی «من اقتنی کلباً» مبغضاً لنا أهل البيت اقتناه، فأطعمه وسقاه، من فعل ذلك فقد خرج من الإسلام (۱).

یعنی: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: کسی که مثال و شبیهی سازد، یا نگاه دارد سگی را، پس به تحقیق که بیرون رفته خواهد بود از اسلام، پس گفت شخصی به آن حضرت: که هلاک شدند در این هنگام بسیاری از مردمان، یعنی:

الحال که شما به این نحو حکم فرمودی بسیاری از مردمان هالک و به جهنم خواهند بود، به جهت آن که اکثر مباشر این دو امر می گردند.

پس حضرت فرمودند: نیست به نحوی که شما فهمیده اید، به تحقیق که خواسته ام به قول خودم «من مثل مثلاً» یعنی: کسی که قرار دهد دینی بغیر اسلام، و بخواند مردم را به آن دین. و خواسته ام به قول خودم که «ومن اقتنی

ص: ۳۰۹

کلباً» یعنی: کسی که نگاه دارد دشمن ما اهل بیت را، پس طعام و آب بدهد او را، به تحقیق که بیرون رفته است از اسلام.

سند پنجم: علامات ولد الزنا

من معانی الأخبار: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رحمه الله، قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، عن عمّه عبد الله بن عامر، عن محمّد بن زياد، عن سيف بن عميره، قال: قال الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام: من لم يبال ما قال وما قيل فيه، فهو شرك شيطان، ومن لم يبال أن يراه الناس مسيئاً، فهو شرك شيطان.

ومن اغتاب أخاه المؤمن من غير تره بينهما، فهو شرك شيطان، ومن شغف بمحبّه الحرام وشهوه الزنا، فهو شرك شيطان.

ثمّ قال عليه السلام: إنّ لولد الزنا علامات: أحدها بغضنا أهل البيت، وثانيها أن يحنّ إلى الحرام الذي خلق منه، وثالثها الاستخفاف بالدين، ورابعها سوء المحضر للناس، ولا يسيء محضر إخوانه إلا من ولد على غير فراش أبيه، ومن حملت به أمّها في حيضها (۱).

یعنی: گفت سیف بن عمیره که: حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیه فرمود: کسی که باکی ندارد از آنچه گفته است در حقّ مردم، و از آنچه مردم در حقّ او گفته اند از امور بد، پس در ولادت او شیطان شریک است، و کسی که باکی ندارد که ببیند او را مردمان در اعمال بد، پس در ولادت او شیطان شریک است، و کسی که غیبت برادر مؤمنی کند بدون سابقه عداوت دنیویه یا عداوتی که منشأ آن نقصی در امور دین باشد که باعث حلّیت غیبت تواند شد، پس در

ص: ۳۱۰

ولادت او شیطان شریک است، و کسی که شوق دارد به محبت حرام و شهوت زنا، پس در ولادت او شیطان شریک است.

بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود: به درستی که از برای ولد زنا چند علامت است: یکی از آنها عداوت ما اهل بیت است، و دوم از آنها شوق به حرام است که از آن مخلوق شده که زنا باشد، و سوم از آن علامتها استخفاف و خوار نمودن دین است، و چهارم از آن علامتها بد حاضر شدن و بد سلوکی نمودن اوست با مردمان در مجالس، یا آن که بد یاد نمودن اوست مردم را در غیبت ایشان، و بد سلوکی نمی کند در مجلس برادران مؤمن را، یا آن که بد یاد نمی کند ایشان را در غیبت، مگر کسی که متولد شده باشد در غیر جامه خواب پدرش، یا این که مادر او در حین حیض حامله شده باشد.

و این حدیث بعینه در اواخر باب النوادر که آخر ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه است نیز مسطور است (۱).

ومن الکافی: علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: واللّه لا یحبنا من العرب والعجم إلاّ أهل البیوتات والشرف والمعدن، ولا یبغضنا من هؤلاء وهؤلاء إلاّ کلّ دنس ملصق (۲).

سند ششم: دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علج می باشند

فی معانی الأخبار: أبی رحمه الله، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن سلمه بن الخطّاب، عن الحسن بن یوسف، عن صالح بن عقبه، عن أبی الحسن موسی علیه السلام، قال: الناس ثلاثة: عربی، ومولی، وعلج. فأما العرب، فنحن. وأما الموالی، فمن

ص: ۳۱۱

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۱۷-۴۱۸ ح ۵۹۰۹.

۲- (۲) روضه کافی ۸: ۳۱۶ ح ۴۹۷.

والانا. وأما العلج، فمن تَبَرَّأَ مِنَّا وناصبنا(۱).

راوی گفت که: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: مردمان سه فرقه اند:

فرقه ای عرب اند، و فرقه ای مولی، و فرقه ای علج اند. اما عرب پس مائیم اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله، و اما موالی پس جماعتی اند که محبت و موَدّت ما را داشته باشند، و اما علج پس جمعی اند که تَبَرُّی از ما جویند و ناصبی ما باشند، یعنی: به ما ناسزا گویند و نصب عداوت ما کنند.

و علج به کسر عین در قاموس اللغه به معنی حمار وحش سمین، و مردی از کفار عجم آمده است(۲).

و در صراح اللغه به معنی گبر، و به معنی مطلق حمار وحشی و غیر وحشی هر دو آمده.

پس معنی علج این باشد که بی عقل مثل حمارند یا کافرند، و هر دو معنا مناسب است.

قال الزمخشري في مدح العرب في كتابه نواع الكلم: فرقك بين الرطب والعجم، هو الفرق بين العرب والعجم.

و في روضه الكليني، بحذف الاسناد اختصاراً منّا، قال أبو عبدالله عليه السلام: نحن بنو هاشم، وشيعتنا العرب، وسائر الناس الأعراب(۳).

وفيه أيضاً بحذف الاسناد منّا، قال أبو عبدالله عليه السلام: نحن قريش، وشيعتنا العرب، وسائر الناس علوج الروم(۴).

ص: ۳۱۲

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۴۰۳ ح ۷۰.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۱: ۲۰۰.

۳- (۳) روضه کافی ۸: ۱۶۶ ح ۱۸۳.

۴- (۴) روضه کافی ۸: ۱۶۶ ح ۱۸۴.

من العمده: وفي تفسير الثعلبي بالاسناد المتقدم، قوله سبحانه وتعالى في سورة النمل (يا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ) ١ قال: يقول القبره في صياحه: اللهم اللعن باغض آل محمد صلى الله عليه وآله (١).

يعنى: ثعلبي به سند خود در تفسيرش در حين تفسير آيه (عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ) گفته است كه: مي گويد قبره در صدائي كه مي كند: خداوندا لعن كن كسي را كه بغض آل محمد داشته باشد.

و شهيد ثانی و شارب رحیق فیض ربّانی شیخ زین الدین عطر الله مضجعه در کتاب اطعمه و اشربه از شرح لمعه دمشقيه نقل فرموده: وروی سلیمان الجعفری، عن الرضا عليه السلام، قال: لا تأكلوا القبره، ولا تسبوا، ولا تعطوها الصبيان يلعبون بها، فإنها كثيره التسبيح لله تعالى، وتسيبها لعن الله مبغضی آل محمد صلى الله عليه وآله. وقال: إنّ القنزعه التي على رأس القبره من مسحه سليمان بن داود عليهما السلام (٢).

يعنى: حضرت امام رضا عليه السلام فرمود كه: مخوريد قبره را، و دشنام مدهيد آن را، و مدهيد به طفلان كه بازی کنند با آن، پس بتحقيق كه آن بسيار تسبيح كنده است، و تسبيح آن اين است كه لعن كرده است خدای تعالی بغض دارنده آل محمد را، رحمت خدای بر ایشان باد. و فرمود كه: كاكلي كه بر سر قبره است از دست مالیدن حضرت سليمان بن داود عليهما السلام است بر سر او.

و قبره را اهل لغت نقل کرده اند كه مرغی است كوچك تر از تيهوج، و در سر

ص: ٣١٣

١- (٢) عمده ابن بطريق ص ٥٥ ح ٥٤.

٢- (٣) شرح لمعه شهيد ثانی ٧: ٢٨٣-٢٨٤.

او پری است جمع کرده شده، بلند می شود آن پر در وقت نشستن آن بر زمین، و شبیه است به هدهد.

سند هشتم: بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است

من العمده: وبالسناد المقدم، قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال:

حدّثنا ابن زنجويه القطان، قال: حدّثنا هشام بن عمّار الدمشقي، قال: حدّثنا أسد، عن الحجاج بن أرتاه، عن عطيه العوفى، قال: حدّثنا أبوسعيد الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أبغضنا أهل البيت فهو منافق (١).

يعنى: حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که بغض و دشمنی داشته باشد به ما اهل بیت آن کس منافق است.

قال سيد ابن طاووس فى كتاب الطوائف فى مذاهب الطوائف: إنّه روى الحافظ محمّد بن مؤمن الشيرازى فى كتابه فى تفسير قوله تعالى (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ٢ بإسناده إلى أنس بن مالك، قال:

سألت رسول الله صلى الله عليه وآله (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ) فقال: إنّ الله خلق آدم من طين كيف شاء.

ثمّ قال: (وَ يَخْتَارُ) إنّ الله اختارنى وأهل بيتى على جميع الخلق، فانتجنا، فجعلنى الرسول وجعل على بن أبى طالب الوصى، ثمّ قال: (ما كان لهم الخيرة) يعنى: ما جعلت العباد أن يختاروا، ولكنى أختار من أشاء، فأنا وأهل بيتى صفوه الله وخيرته من خلقه.

ثمّ قال: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) يعنى: تنزيه الله عمّا يشرك به كفّار مكّه، ثمّ قال: (وَ رَبُّكَ) يا محمّد (يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ) من بغض المنافقين

ص: ٣١٤

لك ولأهل بيتك

(وَمَا يُعْلِنُونَ) من الحب لك ولأهل بيتك (۱).

واین حدیث دلالت ظاهره دارد بر آن که اهل بیت صفوة خدا و خیره او و مختار و منتخب از خلق اند، و مبغضان ایشان منافقان اند که بحسب ظاهر اظهار محبت می نمایند.

سند نهم: شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام

سید المحققین و خاتم المجتهدین ثالث المعلمین، میر محمد باقر الداماد الحسینی جدّ داعی - حفّه الله بالرحمه - در تقدّمه تقویم الایمان، ایراد نموده است: وفي كثير من الكتب الجمهوريه والخاصيه، عن زيد بن أرقم: ما كنّا نعرف المنافقين ونحن مع النبي صلى الله عليه وآله إلاّ ببغضهم علياً وولده (۲).

یعنی: و در بسیاری از کتب عامّه و خاصّه از زید بن ارقم مروی است که می گفته: نمی شناختیم ما منافقان را و حال آن که بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر به عداوت ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام را و فرزندان آن حضرت را.

سند دهم: حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام

من جامع الأخبار: ویاسناده عنه صلی الله علیه و آله، قال: حرمت الجنّه علی من ظلم أهل بيتی، وقاتلهم، والمعین علیهم، ومن سبهم، اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة، ولا

ص: ۳۱۵

۱- (۱) طرائف سید ابن طاووس ص ۹۷ ح ۱۳۶.

۲- (۲) شرح تقدّمه تقویم الایمان ص ۶۳.

يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَزَكِّيهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(۱).

یعنی: حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود: حرام است بهشت بر کسی که ستم کند بر اهل بیت من، و با ایشان مقاتله نماید، و یاری کننده بر ظالم و قاتل اهل بیت من باشد، و کسی که دشنام دهد اهل بیت مرا، ایشان اند که نیست آنان را بهره ای از ثواب در آخرت، و سخن نمی کند خدا با ایشان در روز قیامت، و پاک نمی سازد ایشان را از گناه، و مر ایشان را است عذاب دردناک.

سند یازدهم: ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنم

من الصحیفه الرضویه: ویاسناده عنه صلی الله علیه و آله، أنه قال: الویل لظالم أهل بیتی، عذابهم مع المنافقین فی الدرك الأسفل من النار(۲).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جهنم مر ستم کنندگان اهل بیت مراست، و عذاب ایشان با منافقان در مرتبه پست تر است از آتش.

سند دوازدهم: غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام

من الصحیفه الرضویه: ویاسناده عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: اشتد غضب الله و غضب رسوله علی من أهرق دم ذریتی، أو آذانی فی عترتی(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار سخت شده است غضب خدا و

ص: ۳۱۶

۱- (۱) جامع الأخبار ص ۴۵۶-۴۵۷ ح ۱۲۸۴.

۲- (۲) صحیفه رضویه ص ۵۸ ح ۷۹.

۳- (۳) صحیفه رضویه ص ۶۲ ح ۹۸.

خشم رسول خدا بر هر که بریزد خون ذریت مرا، و آزار رساند مرا در عترت من .

و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعین وارد شده است که نمی کشند پیغمبران و اوصیاء ایشان را و ذریه ایشان را، و اراده قتل ایشان نمی نمایند، مگر فرزندان زنا، لعنه الله عليهم اجمعین إلى يوم الدين.

سند سیزدهم: بغض بنی هاشم نفاق است

من الذخائر: عن عن طلحه بن یصرف، قال: كان یقال: بغض بنی هاشم نفاق(۱).

یعنی: طلحه بن یصرف گفت که: بود این که در زمان سابق گفته می شد که عداوت و بغض بنی هاشم نفاق است. یعنی: از زبان اهل بیت عصمت گفته می شد.

وفی کتاب سیاده الأشراف للسید حسین الحسینی - زاد الله تعالی قدره وأعلى درجته وقدس روحه - : کفی بنی هاشم شرفاً أن نزههم تعالی شأنه عن الصدقات؛ لكونها أوساخ الناس، وخصّیهم بالأخماس، وقرنهم بنفسه ونبیّه فیهِ، وجعلهم شركاء فی استحقاقه، وهی رتبه تنقطع دونها الأنفاس، حتّی جعل مودّتهم أجر الرساله، فمن یساوقهم فی هذه الفضيله، أو یساویهم فی هذه الجلاله الجلیله عن القیاس.

ففی العیون الرضویه: عن الرضا علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام، عن النبی صلی الله علیه و آله: بغض علی کفر، و بغض بنی هاشم نفاق(۲).

ص: ۳۱۷

۱- (۱) ذخائر العقبی طبری ص ۱۸.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۰ ح ۲۳۹.

وإنّ من انتسب إلى قبيله إذا انتسب منتسبهم، كان جدّه المصطفى سيّد الأنبياء، وأبوه المرتضى سيد الأوصياء، وأمه الزهره الزهراء سيّده النساء خامسه أهل العباء، وجدّته خديجه خيره أهل الأرض والسماء، وعمومته جعفر وعقيل النبيّل وحمزه سيد الشهداء، وعبّاس شيخ أهل المروءه والصفاء، لجدير بأن يطول السماك، ويطاول السماء، ولله درّ القائل:

إذا شمخت في ذروه المجد هاشم فعّماه منها جعفرٌ وعقيل

فما كلّ جدّ في الرجال محمّد وما كلّ أمّ في النساء بتول

ولله درّ محمّد بن علي العلوي الحمّاني في قوله:

وإذ بيتي علي رغم الملاحى هو البيت المقابل للضراح

ووالدى المشار به إذا ما دعا الداعى بحىّ علي الفلاح(١)

والعبّاس بن الحسن بن عبيدالله بن العبّاس بن علي بن أبي طالب:

وقالت قريش لنا مفخرٌ رفيعٌ علي الناس لا ينكر

فقد صدقوا لهم فضلهم وبينهم رتبٌ تبصر

فأدناهم رحماً بالنبي إذا فخرُوا فيه المفخر

بنا الفخر منكم علي غيركم فأما علينا فلا تفخروا

ففضل النبي علينا لكم أقزوا به بعد أو أنكروا

فإن طرتم بسوى مجدنا فإنّ جناحكم الأقصر(٢)

علي ما رواه عنهما علم الهدى في الفصول(٣)، ولله درّ سيّدنا المرتضى في افتخاره ومباهاته بنسبته إلى المصطفى والمرتضى في قوله:

ص: ٣١٨

١- (١) ديوان علي بن محمّد العلوي الحمّاني ص ٤٦.

٢- (٢) الأدباء من آل أبي طالب ٢: ١٠٢-١٠٣.

٣- (٣) الفصول المختاره ص ٣٩.

المجد يعلم أنّ المجد من أربى وإن تماديت في غيٍّ وفي لعب

إني لمن معشرٍ إن جمّعوا لعلّي تفرّقوا عن نبيٍّ أو وصي نبي

فإن شككت فسائل عن سنائهم تجده مهجات الأنجم الشهب (١)

وكلّ منهم اغترف من بحر جدّه أمير المؤمنين وسيّد الوصيين صلوات الله عليه عند مناظرته قريشاً في انشاده:

محمّد النبي أخى وصهرى وحمزه سيّد الشهداء عمى

وجعفر الذى يضحى ويمسى يطير مع الملائكة ابن امى

وبنت محمّد سكنى وعرسى منوط لحمها بدمى ولحمى

وسبطاً أحمد ولدای منها فمن منكم له سهمٌ كسهمى (٢)

الآيات. وشهرتها أبين من أن يذكر.

وقال الفاضل على بن عيسى الأربلى فى كتابه كشف الغمّة فى معرفه الأئمّه: لا شبهه أنّ بنى على عليه السلام لهم شرف ظاهر على بنى الأعمام، وفضائل تجرى على ألسنه الخاصّ والعامّ، ومناقب يرويها كابر عن كابر، وسجايا يهديها أول إلى آخر، لما ثبت لأمير المؤمنين عليه السلام من المفاخر المشهوره، والمآثر المأثوره، والأفعال التى هى فى صفحات الأيام مسطوره، وبألسنه الكتاب والأثر مشكور، ولما له من حقّ السابقيه إلى الإسلام، والجهاد الذى ثلّ به عروش عبّاد الأصنام، ولمواقفه التى ذبّ بها عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد لاذ من لاذ بالانهزام.

ولمواساته له فى اليقظه، وبذل نفسه دونه فى المنام، ولموضع تربيته إياه، وتفّرّسه فى الاستعداد، وما قارب سنّ الاحتلام، وهذه الصفات تستند إلى نصوص لا شكّ فيها ولا لبس، وكيف لا؟ وقد خصّه من تقريبه بما لم يزل يومه فيه مريباً

ص: ٣١٩

١- (١) ديوان سيد مرتضى ١: ١١٢-١١٣.

٢- (٢) بحار الأنوار ٣٨: ٢٨٥.

على الأمس، ورفعته في درج الاصطفاء منتقلاً من الكوكب إلى القمر إلى الشمس، وتبّه على مكانه منه بلسان القرآن نائباً عنه، فجعله بمنزله النفس، فعلا شرفه بذلك عن المحاولة، وارتفعت سماؤه عن اللمس.

ومع هذه الشيم والخلال، فقد استضافوا بفاطمه عليها السلام إلى مزاياهم مزايا، وأنار بها شرفهم فأشرق إشراق المزايا، وزادوا بها عزّاً أفادهم المرباع من المجد والصفايا، وقضى لهم القدر بعلو القدر في كل القضايا.

ولبنى فاطمه عليها السلام على إخوتهم من بنى على عليه السلام شرف إذا عدّت مراتب الشرف ومكانه حصلوا منها في الرأس، وإخوتهم في الطرف، وجلاله اذرعوا برودها، وعزّه ارتضعن برودها، وعلاء بلغ السماء ذات البروج، ومحلّ علا توقّلوه، فلم يطمع غيرهم في الارتقاء إليه والعروج، فإنهم شاركوا بنى أبيهم في سؤدد الآباء، وانفردوا بسؤدد الأمّهات، وقد أوضح الله ذلك، فقال: (وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ) ١.

فجمعوا بين مجدين تليد و طريف، وضمّوا إلى علامه تعريفهم علامه تعريف، وعدّوا النبي صلى الله عليه وآله أباً وجداً، وارتدّوا من نسبه من قبل أبيهم برداً، ومن قبل امّهم برداً، فأصبح كلّ منهم معلم لطرفين، ظاهر الشرفين، مترفعاً عن الأمثال والأنظار (١).

وفي كتاب مختار مختصر تاريخ بغداد لأبى بكر أحمد بن على الخطيب: دخل يحيى بن معاذ أبوزكريا الرازى على علوى ببلخ زائراً له مسلماً عليه، فقال له العلوى: أريد الله الأستاذ ما يقول فينا أهل البيت؟ قال: ما أقول في طين عجن بماء الوحي، وغرس بماء الرساله، فهل يفوح منهما إلا مسك الهدى، وعنبر التقى، فحشا العلوى فاه بالدرّ، ثمّ زاره من الغد، فقال يحيى: إن زرتنا ففضلك، وإن

ص: ٣٢٠

زرناک فلفضک، فلك الفضل زائراً ومزوراً(۱).

سند چهاردهم: مبغض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود

من الذخائر: وعنه أنّ النبی صلی الله علیه و آله، قال: یا بنی عبدالمطلب انی سألت الله أن یثبت قائمکم، وأن یهدی ضالکم، وأن یعلم جاهلکم، وأن یجعلکم رحماء نجداء(۲)، ولو أنّ رجلاً- صفّ قدمیه وصلی ولقی الله هو مبغض لأهل هذا البیت لدخل النار(۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند، ای اولاد عبدالمطلب من طلب کرده ام از خدای تعالی این را که ثابت دارد قائم شما را، یعنی: حضرت صاحب الزمان علیه السلام که از جمله بنی هاشم است، یا آن که ثابت دارد آنها را از شما که بر مذهب قویم قائم هستند.

و طلب کردم از خدای تعالی این را که هدایت کند ضالّ و گمراه شما را، و صاحب علم کند جاهل شما را، و بگرداند شما را نرم دل و مشفق و مهربان، و شجاعان و دلیران در نهایت پر دلی، و اگر مردی صف نماید هر دو قدم خود را و نماز گذارد، و ملاقات کند خدای را، و بغض و عداوت اهل این خانواده داشته باشد، یا باعث غضب ایشان شود، یعنی: دشمن خاندان نبوت باشد، یا ایشان را به غضب آرد، البتّه داخل جهنم می شود.

و در حدیث حادی عشر از کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت به این نحو وارد است: أخرج الطبرانی والحاکم، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا

ص: ۳۲۱

۱- (۱) تاریخ مدینه السلام معروف بتاریخ بغداد ۳۰۹:۱۶ چاپ جدید.

۲- (۲) در ذخائر: نجباء.

۳- (۳) ذخائر العقبی طبری ص ۱۵.

بنی عبدالمطلب انی سألت الله لكم ثلاثاً: سألته أن يثبت قائمكم، ويعلم جاهلكم، ويهدي ضالكم. وسألته أن يجعلكم أجواداً نجداً رحماً، ولو أن رجلاً صف بين الركن والمقام، فصلّى وصام ثم مات وهو مبغض لأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله دخل النار(۱).

سند پانزدهم: عبادت با بغض اهل بیت عليهم السلام قبول نمی شود

من الذخائر: عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو أن رجلاً صف قدميه بين الركن والمقام وهو مبغض لأهل بيت محمد صلى الله عليه وآله دخل النار(۲).

یعنی: ابن عباس گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر مردی برابر کند هر دو قدم خود را از برای عبادت میان رکن و مقام ابراهیم علیه السلام، و آن کس دشمن و عدو اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله باشد، داخل آتش جهنم می شود.

سند شانزدهم: مبغض اهل بیت عليهم السلام منافق است

من الذخائر: وعن أبي سعيد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أبغض أهل البيت فهو منافق(۳).

یعنی: ابی سعید گفت که: فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله: کسی که بغض اهل بیت نبوت داشته باشد او منافق است.

ص: ۳۲۲

۱- (۱) احياء الميت ص ۱۱۱، احقاق الحق ۹: ۴۹۱-۴۹۴، و ۱۸: ۴۸۸-۴۸۹.

۲- (۲) ذخائر العقبي طبری ص ۱۸.

۳- (۳) ذخائر العقبي طبری ص ۱۸.

وفى جامع الأخبار، وقال صلى الله عليه وآله: لا يكرم أولادى إلا مؤمن، ولا يبغض أولادى إلا منافق شقى.

وقال صلى الله عليه وآله: عليكم بحبّ أولادى يدخلكم الجنّة لا محاله، وإيّاكم وبغض أولادى يدخلكم النار(١).

سند هفدهم: شدّت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت عليهم السلام

من الذخائر: عن على عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اشتدّ غضب الله وغضب رسوله وغضب ملائكته على من أهرق دم نبى، أو آذاه فى عترته(٢).

يعنى: حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود كه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه: شديد و سخت شد غضب خدا و غضب رسولان خدا و غضب ملائكه او بر كسى كه ريخته است خون پيغمبرى را، يا ايذاء و آزار نموده او را به سبب ايذاء و آزار نمودن عترت آن پيغمبر.

و مؤيد اين كلام است ما روى الصدوق رحمه الله تعالى، باسناده فى علل الشرائع، عن الرضا عليه السلام، أنّه قال: إنّ الوزغ كان سبّاً من أسباط بنى إسرائيل، يسيّبون أولاد الأنبياء ويبغضونهم، فمسخهم الله أوزاغاً. الحديث(٣).

سند هجدهم: مبغض حضرت فاطمه عليها السلام اهل جهنم است

من كتاب درر المطالب و غرر المناقب: وأخرى من مناقبه عليه السلام: ما رواه سلمان الفارسي رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا سلمان من أحبّ فاطمه ابنتى

ص: ٣٢٣

١- (١) اين دو حديث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

٢- (٢) ذخائر العقبي طبرى ص ٣٩.

٣- (٣) علل الشرائع ص ٤٨٧ ح ٣.

فهو في الجنة، ومن أبغضها فهو في النار، يا سلمان حبّ فاطمه ينفع في مائه مواطن، أيسر تلك المواطن الموت، والقبر، والميزان، والمحشر، والصراط، والمحاسبه، فمن رضيت عنه رضی الله عنه، ومن غضبت عليه غضب الله عليه، يا سلمان ويل لمن يظلمها ويظلم بعلمها أمير المؤمنين علياً، وويل لمن يظلم ذريتها وشيعتها(۱).

یعنی: سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا سلمان کسی که دوست دارد فاطمه دختر مرا، پس او در بهشت خواهد بود، و کسی که دشمن او باشد پس او در جهنم خواهد بود، ای سلمان محبت فاطمه نفع می کند در صد موضع، که آسان ترین آن مواضع وقت مردن است، و وقت در قبر فرود آمدن، و در وقت حاضر شدن نزد میزان، و در وقت حاضر شدن به محشر، و در وقت گذاشتن از صراط، و در وقت حساب.

پس کسی که راضی باشد از او فاطمه، راضی می شود خدای تعالی از او، و کسی که غضب کرد فاطمه بر او، غضب کرده است بر او خدای تعالی، ای سلمان وای بر کسی که ظلم کند بر حضرت فاطمه، و ظلم کند به شوهر او امیرالمؤمنین علیه السلام، و وای بر کسی که ظلم کند به ذریه حضرت فاطمه و شیعه فاطمه علیها السلام.

چنان چه مذکور شد شامل جمیع اولاد آن حضرت تا انقراض عالم است، و جمیع سادات بنی فاطمه داخل اند.

ص: ۳۲۴

من کتاب الأمالی للشیخ الطوسی علیه الرحمه، ومن کتاب الغایات للشیخ جعفر بن أحمد القمّی ظاهراً بالاسناد، ومن کتاب درر المناقب بحذف الاسناد:

روی عمرو بن خالد، قال: حدّثنی زید بن علی وهو آخذ بشعره، قال: حدّثنی علی بن الحسین وهو آخذ بشعره، قال: حدّثنی أبی الحسین بن علی وهو آخذ بشعره، قال: حدّثنی علی بن أبی طالب وهو آخذ بشعره، قال: حدّثنی رسول الله صلی الله علیه و آله وهو آخذ بشعره، قال: من آذی شعره منک فقد آذانی، ومن آذانی فقد آذی الله، ومن آذی الله لعنه أهل السماوات والأرض (۱).

و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، و امالی ابن بابویه رحمه الله این حدیث را به سند خود ذکر نموده، به این اختلاف لفظ در خصوص آخر حدیث که: ومن آذی الله فعليه لعنه الله ملء السماوات والأرض (۲).

و ایضاً در کتاب نفحات اللاهوت جدّ اعلا داعی محقق ثانی شیخ علی مروّج المذهب رحمه الله تعالی واینانا، حدیث مذکور را مسنداً از تفسیر مجمع البیان نقل فرموده (۳).

یعنی: عمرو بن خالد گفت: خبر داد مرا زید بن علی در حالتی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت امام زین العابدین علیه السلام در حالتی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت امام حسین علیه السلام در حالی که

ص: ۳۲۵

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۴۵۱ ح ۱۰۰۶، و کتاب المسلسلات شیخ جعفر قمّی ص ۲۴۳ ح ۵، و کتاب درر المطالب و غرر المناقب ص ۲۸۶ ح ۱۵۵، بحار الأنوار ۲۱۹:۹۶ ح ۷ از کتاب الغایات.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۵۰ ح ۳، امالی شیخ صدوق ص ۴۰۹ ح ۵۳۰.

۳- (۳) نفحات اللاهوت ص ۸۰.

گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که گرفته بود موی خود را، گفت: خبر داد مرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالی که گرفته بود موی خود را، گفت: کسی که آزار کند یک موی از بدن تو را یا علی، پس به تحقیق که آزار کرده است مرا، و کسی که آزار کند مرا پس به تحقیق آزار کرده است خدا را، و کسی که آزار کند خدا را لعنت کرده اند او را اهل آسمانها و اهل زمین.

و این که هر یک در وقت ذکر این خبر موی مبارک خود را گرفته بودند، به جهت تشبّه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در وقت ذکر این حدیث موی مبارک خود را گرفته بودند، و اظهار نهایت ضبط ایشان است در روایت حدیث و خصوصیات آن، چنان چه یک سر موی فرو گذاشت نکرده اند.

و سماع این حدیث مسلسل بر وجه مزبور، نیز این داعی را از سلسله مشایخ و ریش سفیدان - رضی الله عنهم - دست به دست بحمد الله تعالی روی داده است، و در وقت نقل حدیث به دستور مسطور و کیفیت مرقوم توفیق استماع یافته ام.

و در کتاب غایات عوض «لعنه الله» «فعليه لعنه الله» است.

و در کتاب امالی شیخ طوسی در آخر حدیث این زیادتى هست: وتلا (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) ۱.

و در کتاب بحار الأنوار در باب مدح الذریه الطیبه و ثواب صلتهم، این حدیث نیز به اسانید مختلفه اش مذکور است (۱).

و ایضاً در باب مسفور از کتاب مذکور ایراد شده از کتاب مسلسلات، تصنیف شیخ جعفر بن أحمد القمى: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الْقَاضِي وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينٍ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَنَعَمِيُّ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: قَالَ عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيُّ وَهُوَ أَخَذَ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ وَهُوَ أَخَذَ

ص: ۳۲۶

بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ: مَنْ آذَى شَعْرِي فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ.

قال: وحدَّثنا هارون بن موسى ومحمد بن عبد الله الكوفي، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَنْعَمِيُّ بِإِسْنَادِهِ، وسلسل إلى آخره (١).

وَمِنْ كِتَابِ الْمَسَلَاتِ أَيْضًا: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ:

حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَلْخِيِّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَنصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ التَّمِيمِيُّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ ذَكْوَانَ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ.

قال: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِشَعْرِهِ، قَالَ: مَنْ آذَى شَعْرَةَ مَنْنِي فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ مِلءَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

قال: قُلْنَا لِرَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ: مَنْ يَعْنِي؟ قَالَ: يَعْنِينَا وَوَلَدَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، لَا تَدْخُلُوا بَيْنَنَا

ص: ٣٢٧

خواهد بود که خود را در سلک (فِي سَلْسَلَةٍ دَزَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا) ۱ منسلک می نمایند، هر چند منشأ این معانده اکثر محبت دنیای دنی است، و ترک آن یک سر کم روی داده، و از دست احدی مشکل بر آمده. لمؤلفه:

یک سر کرا محبت دنیا بسر نبود یک مو بسر تو را ز کلاه نمد بس است

لیکن به قدر مقدور اقل آن قدر که باعث این نحو معانده نشود سعی لازم است. شعر:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند آن قدر ای دل توانی بکوش

پس کسی که ایذاء سادات علوی فاطمی که در شأن ایشان «اولادنا اُکبادنا» صادر گشته نماید ملعون خواهد بود، سیما جمعی ذی شأن که از عین علویتشان حاسدین کور، و از نفی آل یاسین بودنشان منکرین بی سر و بی سرورند، و شین شک در افواه مرجفین دندان طمع از جرح اینها کننده است، و نفی این نسب عالی هیچ سافلی را از ایشان مقدور و میسر نشده. مصراع:

از توام از تو اگر نام اگر ننگ توام

مخفی نماناد که از بعضی احادیث مستفاد می شود که لحوم اولاد علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه علیهما السلام حرام است بر سباع نیز، و آنها با سبیت ناخن ایذاء از این خانواده و دندان طمع کننده اند.

چنان چه در باب چهل و یکم از کتاب فرائد السمطین ابن المؤید الحموی مذکور است، و در اثناء ذکر معجزات و کرامات حضرت امام رضا علیه السلام از مجلس

و تفصيلش در كتاب كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه لعلى بن عيسى الأربلى، به اين نحو واقع است كه: قال محمّد بن طلحه: من مناقب الرضا عليه السلام أنّه كان بخراسان امرأه تُسَمَّى زَيْنَبَ، فَادَّعَتْ أَنَّهَا عَلَوِيَّةٌ مِنْ سُلَالَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَصَارَتْ تَصُولُ عَلَى أَهْلِ خُرَاسَانَ بِنَسَبِهَا، فَسَمِعَ مَعَ بِهَا عَلَى الرضا عليه السلام، فَلَمْ يَعْرِفْ نَسَبَهَا، فَأَخْضَرَتْ إِلَيْهِ، فَردَّ نَسَبَهَا، وَقَالَ: هَذِهِ كَذَّابَةٌ، فَسَفِهَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: كَمَا قَدَحْتَ فِي نَسَبِي، فَأَنَا أَقْدَحُ فِي نَسَبِكَ، فَأَخَذَتْهُ الْغَيْرَةُ الْعَلَوِيَّةُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسُلْطَانِ خُرَاسَانَ:

أَنْزَلَ هَذِهِ إِلَى بِرْكَهِ السَّبَاعِ يَتَّبِعِينَ لَكَ الْأَمْرَ، وَكَانَ لِذَلِكَ السُّلْطَانِ بِخُرَاسَانَ مَوْضِعٌ وَاسِعٌ فِيهِ سَبَاعٌ مُسَلَّسَةٌ لِلانْتِقَامِ مِنَ الْمُفْسِدِينَ، يُسَمَّى ذَلِكَ الْمَوْضِعُ بِبِرْكَهِ السَّبَاعِ.

فَأَخَذَ الرضا عليه السلام يَبِيدُ تِلْكَ الْمَرْأَةَ، فَأَخْضَرَهَا عِنْدَ ذَلِكَ السُّلْطَانِ، وَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ كَذَّابَةٌ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَيْسَتْ مِنْ نَسَلِهِمَا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ حَقًّا بَضَعَهُ مِنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّ لِحْمَهُ حَرَامٌ عَلَى السَّبَاعِ، فَأَلْقَوْهَا فِي بِرْكَهِ السَّبَاعِ، فَإِنْ كَانَتْ صَادِقَةً، فَإِنَّ السَّبَاعَ لَا تَقْرُبُهَا، وَإِنْ كَانَتْ كَاذِبَةً فَتَفْتَرِسُهَا السَّبَاعُ.

فَلَمَّا سَمِعَتْ ذَلِكَ مِنْهُ، قَالَتْ: فَمَا نَزَلَ أَنْتَ إِلَى السَّبَاعِ، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا، فَإِنَّهَا لَا تَقْرُبُكَ وَلَا تَفْتَرِسُكَ، فَلَمْ يَكَلِّمَهَا وَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ السُّلْطَانُ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ:

إِلَى بِرْكَهِ السَّبَاعِ، وَاللَّهِ لَأَنْزِلَنَّ إِلَيْهَا، وَقَامَ السُّلْطَانُ وَالنَّاسُ وَالْحَاشِيَةُ وَجَاؤُوا وَفَتَحُوا بَابَ الْبِرْكَهِ.

فَنَزَلَ الرضا عليه السلام وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ مِنْ أَعْلَى الْبِرْكَهِ، فَلَمَّا حَصَلَ بَيْنَ السَّبَاعِ أَقَعَتْ جَمِيعُهَا إِلَى الْأَرْضِ عَلَى أذُنَائِهَا، وَصَارَ يَأْتِي إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ وَيَمْسُحُ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ وَظَهْرَهُ، وَالسَّبُعُ يُبْضِضُ لَهُ هَكَذَا إِلَى أَنْ أَتَى عَلَى الْجَمِيعِ.

ثُمَّ طَلَعَ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِذَلِكَ السُّلْطَانِ: أَنْزَلَ هَذِهِ الْكَذَّابَةَ عَلَى عَلِيٍّ

وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ لِيَتَبَيَّنَ لَكَ، فَاْمَنَّعْتُ، فَالْزَمَهَا ذَلِكَ السَّلْطَانُ، وَأَمَرَ أَعْوَانَهُ بِالْقَائِيهَا، فَمَذَّ رَأَهَا السَّبَاعُ وَتَبَوَّأَ إِلَيْهَا وَافْتَرَسُوهَا، فَاشْتَهَرَ اسْمُهَا بِخُرَاسَانَ بَزَيْنَبَ الْكَذَّابَةِ، وَحَدِيثُهَا هُنَاكَ مَشْهُورٌ (۱).

و قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح روایت کرده است از ابوهاشم جعفری، که ظاهر شد در ایام خلافت متوکل زنی، و ادعا می کرد که زینب دختر حضرت فاطمه زهراست علیها السلام، و می نمود در هنگامی که او را با اهل بیت به شام می بردند به بادیه ای افتاد بود از قبیله بنی کلب، و مدتی در میان ایشان ماند.

پس متوکل به او گفت که: زینب قدیمه است، و مدتهاست که از زمان او گذشته، آن کذابۀ ملعونه گفت که: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سر من کشید، و دعا کرد که خداوند عالمیان هر چهل سال جوانی را بر من برگرداند.

و به روایت ابن شهر آشوب از علی بن مهزیار: هر پنجاه سال، و تا حال در میان مردم ظاهر نگردانیده بودم خود را، و الحال بنا بر احتیاج خود را ظاهر کردم.

پس طلبید متوکل معتبرین و مشایخ آل ابی طالب و اولاد عباس و قریش را، و این واقعه را با ایشان مطارحه نمود، جماعتی از ایشان روایت کردند که وفات زینب خاتون رضی الله عنها در فلان سال بود، متوکل به او گفت که در جواب این روایت چه می گوئی؟ جواب گفت که: این روایت کذب و زور است؛ زیرا که امر من از مردم مستور بود، و هیچ کس بر موت و حیات من مطلع نبود.

متوکل با وجوه سادات و طالبین که حاضر شده بودند خطاب نموده گفت که:

آیا شما را حجّتی بر این زن بغیر از این روایت هست؟ در جواب گفتند: نیست ما را حجّتی، حجّت ما همین بود.

ص: ۳۳۱

متوکل قسم یاد نمود که از عباس جدّ خود بری باشد اگر او را از ادّعاء خود فرود نیاورد به حجّتی که الزام دهد او را به آن حجّت، حضار مجلس گفتند:

هرگاه چنین است پس بفرما حاضر سازند حضرت علی بن محمّد بن رضا علیهم السلام را شاید نزد او حجّتی بوده باشد که نزد ما نبوده.

و در روایت ابن شهر آشوب مذکور است که قائل این کلام فتح بن خاقان وزیر متوکل بود.

وعلی ایّ التقديرین، پس نزد آن حضرت فرستاد، و بعد از حضور آن حضرت، خبر آن زن را کما هی عرض نمود، و آن حضرت فرمودند: دروغ گفته است، زینب در سال فلان در ماه فلان در روز فلان به جوار حضرت ایزدی پیوست.

متوکل گفت: همین جماعت از حضار مجلس همین روایت را نقل نمودند و او تکذیب این روایت نمود، و من قسم یاد نموده ام که او را بدون حجّت ملزمه از ادّعاء خود فرود نیاورم.

آن حضرت فرمودند: در این مقام حجّتی هست که باعث الزام او و دیگران تواند بود، متوکل گفت: آن حجّت کدام است؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: لحوم فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را خدای تعالی بر سباع و درندگان حرام گردانیده است که به ایشان آسیبی نمی رسانند، پس اگر این زن راست می گوید که از اولاد فاطمه علیها السلام است سباع به او ضرر نمی رسانند.

متوکل گفت به آن زن: چه حرف داری در این؟ آن کذابه گفت در جواب که:

اراده قتل من دارد، آن حضرت فرمودند: در این مجلس جماعتی از فرزندان حسنین علیهما السلام هستند، هر کدام را خواهی بفرست بر برکه سباع.

و ابن شهر آشوب در مناقب خود آورده این عبارت را که: فقالت: یا امیر المؤمنین: اللّٰه فیّ، فإنّما أراد قتلی، و رکبت الحمار وجعلت تنادی ألا انّی

یعنی: آن کذّابه از بیم قتل بر دراز گوش سوار شده، به آواز بلند می گفت: ای مردمان بدانید که بتحقیق منم زینب کذّابه.

راوی گوید: پس به خدا قسم که چهره همه متغیر شد، و بعضی از دشمنان که در آن مجلس حاضر بودند گفتند، و به روایت ابن شهر آشوب از علی بن مهزیار آن است که علی بن جهم گفت: این امر را بر خودش تجربه باید نمود، و متوکّل را این سخن پسندیده افتاد که شاید سباع آن حضرت را ضایع نمایند، و در اهلاک آن حضرت مّتهم نباشد.

گفت: یا ابوالحسن چرا شما خود متّصدی این امر نمی شوید؟ آن حضرت فرمود: اختیار با تو است اگر خواهی می روم، متوکّل گفت: خوب است، آن حضرت فرمود: إن شاء الله خواهیم رفت، و نردبانی آوردند و در مسکن سباع را باز کردند شش عدد شیر در آن مکان بود.

و در روایت ابن شهر آشوب مذکور است که: این سباع را سه روز طعمه ندادند و گرسنه داشتند، پس چون آن حضرت از آن نردبان به زیر آمد و به شیران رسید و نشست، همه آن شیرها به خدمت آن حضرت آمدند و پناه آوردند، و دستهای خود را کشیدند و سرهای خود را در پای آن حضرت گذاشتند، و دمها یا گوشهای خود را حرکت می دادند، علی اختلاف النسخین، و حضرت دست بر هر یک از آنها می کشیدند، بعد از آن اشاره نمودند به دست خود شیران را که به کنار روند همه به کنار رفتند، و همه از حضرت کناره کرده در برابر آن حضرت ایستادند.

وزیر خلیفه گفت: این فعل موافق تدبیر و مصلحت نبود که منشأ مزید اعتقاد و تصلّب شیعه ایشان در مذهب تشیع می گردد، و این خبر مشهور می شود، خلیفه بعد از استماع این کلام معذرت از آن حضرت خواست و گفت: یا ابوالحسن ما

اراده بدی نسبت به جناب شما نداشتیم، لیکن از جهت تحقیق حق مرتکب این امر شدیم، پس مقتضای خواهش من این است که از برکه سباع برائید، پس آن حضرت بر گشتند(۱).

و تتمه این روایت موافق آن چه ابن شهر آشوب در مناقب خود ایراد نموده است آن است که: چون آن حضرت از برکه سباع بر آمدند، و در مجلس متوکل نشستند، مرتبه دیگر باز به زیر آمدند نزد سباع، و آنها پناه به آن حضرت آورده از روی عجز و انکسار اذنا ب خود را حرکت می دادند، تا آن که آن حضرت بیرون آمدند، و می فرمودند که قال النبی صلی الله علیه و آله: حرّم لحوم أولادی علی السباع(۲).

و مخفی نماند که علی بن عیسی اربلی در کتاب خود که مسمی ب «کشف الغمه» است این حدیث را از محمد بن طلحه روایت نموده است، در سلك مناقب حضرت امام رضا علیه السلام، و ذکر نموده است که این واقعه در بلاد خراسان واقع شد نزد سلطان آن مملکت.

و در آخر روایت نقل نموده: که بعد از انقضای این حکایت، آن حضرت علیه السلام امر فرمود به آن سلطان که بیفکن این کذاب را که به دروغ خود را داخل نسب علی و فاطمه علیهما السلام گردانیده است در برکه سباع، تا آن که دروغ او بر تو ظاهر گردد، و آن کذاب امتناع نمود، سلطان خراسان او را الزام نموده فرمود اعوان خود را که او را در برکه سباع انداختند، و تا سباع او را دیدند جستن نموده او را پاره پاره کردند، پس اسم او مشهور گشت در آن بلاد به زینب کذاب، و حدیثها هناك مشهور.

و موافق روایت قطب راوندی این است که: چون متوکل خواست که این

ص: ۳۳۴

۱- (۱) خرائج و جرائح ۱: ۴۰۴-۴۰۶ ح ۱۱.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱۲: ۳۷۵-۳۷۷.

کذابه را به برکهٔ سباع اندازد، مادر متوکل چون اضطراب آن کذابه را ملاحظه نمود التماس نموده به او بخشیدند.

و این حدیث در کتب ثلاثه: مناقب، و کشف الغمّه، و خرایج و جرایح مذکور است، چنان چه در ترجمه اشاره شد.

و مسعودی که از مشاهیر و ثقات علماء شیعه - رضوان الله علیهم - است در کتاب مروج الذهب به این عبارت ایراد نموده: قد ذکرنا خبر علی بن محمّد علیهما السلام مع زینب الکذابه بحضره المتوکل، ونزوله إلى برکه السباع وتدلّلها له، ورجوع زینب عمّا ادّعته من أنّها ابنه للحسین علیه السلام، وإنّ الله أطال عمرها إلى ذلك الوقت، فی کتابنا أخبار الزمان (۱).

و مضمون این حکایت در کتابین صواعق (۲) و جواهر العقدين نیز وارد است.

پس ممکن است که این روایات مستند به اختلاف وقایع بوده باشد، یا به اختلاف نساخ و روایات باشد، چنان چه بر متتبعین پوشیده نیست.

و در کتاب عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب، در ترجمهٔ یحیی صاحب الدیلم سبط و نبیرهٔ حضرت امام حسن سبط علیه السلام وارد است: که در زمان هارون الرشید او را انداختند در برکهٔ سباع، بعد از آن که گرسنه داشته بودند آنها را، پس آن سباع یحیی را ملاذ خود دانسته از هیبت آن سید بزرگوار نزدیک او نرفتند، و آسیبی به او نرسانیدند، و این معنا را به این عبارت ادا نموده.

وقیل: إنه القی فی برکه فيها سباع قد جوعت، فلاذت به وهابت الدنوّ منه، فبنی علیه رکن بالجصّ والحجر وهو حی (۳).

وفی الکافی: إنّ سفینه کسر به فی البحر، فخرج إلى جزیره، فإذا هو بأسد،

ص: ۳۳۵

۱- (۱) مروج الذهب مسعودی ۸۶:۴.

۲- (۲) صواعق محرقة ابن حجر ص ۲۰۵.

۳- (۳) عمده الطالب ص ۱۸۸.

فقال: يا أباالحارث أنا مولى رسول الله صلى الله عليه وآله، فهمهم بين يديه حتى وقفه على الطريق. الحديث(١).

و این است قصه سفینه مولای رسول الله صلى الله عليه وآله که شیر او را بلدی کرده به راه رسانیده، و این را علما به چند سند در ابواب معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله ذکر نموده اند، و دالّ است بر آن که سفینه به ادنا مرابطه ای که به آن بحر کرم، یعنی: سرور نذیر و بشیر داشته، از این راه شیر دلیل راه او شده متعرض او نشده است.

پس اگر ربط بشری اقرب باشد، به طریق اولی مشبع و سیر رعایت حق شیر حضرت فاطمه علیها السلام و سایر حقوق آن حضرت و حقوق مصطفویه و مرتضویه كما هو حقّه خواهد نمود.

وفى المقام الثلاثين من كتاب مقامات النجاه لبعض ساده المعاصرين(٢) أسخ الله نعمته عليه: كانت امرأه علويه صالحه رأيت أنا ولدًا من أولادها فى شيراز، وكانت ساكنه فى الجواز، وإذا تفرّغت من أعمالها ليلاً خرجت إلى أجمه القصب للتخلى للعباده، وكانوا يطلبونها ليلاً خوفاً عليها من السباع، فإذا وصلوها يرونها واقفه للصلاه والأسد جاث عندها يحرسها ولا يفارقها إلا إذا دخلت بيتها.

وَأما جدنا صاحب الكرامات السيد شمس الدين - قدس الله روحه - فكان له ثور يرعى بعيداً من البيوت، فأتاه السبع فافترسه لكنّه وقف عنده ولم يأكل منه شيئاً، فأخبروا جدنا، فأخذ الجبل الذى كان يربط به الثور وأتى والناس معه إلى الأسد، فقصدته ووضع الجبل فى رقبتة وقاده إلى منزله والناس متحيرين، وربطه تلك الليله، وقال: أتخذة للحرث عوضاً من ثورى، فقال له الجيران: هذا لا يصير لأننا نخاف منه، فحينئذ أرسله من يده، حتى قال بعض الشعراء فى مدح أولاده:

ص: ٣٣٦

١- (١) اصول کافی ١: ٤٦٥ ح ٨.

٢- (٢) مراد محدث جلیل القدر مرحوم سید نعمه الله جزائری، و کتاب ایشان ظاهراً چاپ نشده است.

ساده حسنین أهل التقی والدین اولاد شمس الدین جاب السبع ثوره

الثور یا ساده السبع ما راده والناس شهاده غیاب و حضورا

وقد شاهدت جدتی امّ والدی - تغمدهما الله برحمته - واتفق أن ابن آوی أخذ منها دجاجه لیلاً، فرأیناه وقت الصبح عاصباً وهو میت.

از مضمون این حکایت که شیر حراست آن صالحه علویه نموده است تا فراغ او از شغل عبادت، و حکایت ثانی نیز که مؤلف کتاب مسطور از جدّ امجد خود نقل نموده که در صحرا گاوی را که از جناب ایشان بود شیر کشته، و بر سر او ایستاده و جرأت خوردن نمی کرد، تا حدّی که جدّ سید مذکور را که صاحب آن گاو بود اعلام می نمایند، سید مرقوم ریسمان گاو را بر گردن شیر بسته جبراً آن را به خانه برده مقید می نمایند که عوض گاو حراثت و شخم زمین نماید، و شیر اطاعت نموده گردن به جبل انقیاد او می دهد، مردم از ناظرین و غیره متحیر در حکایت او می شوند، آخر الأمر جمعی که در جوار آن سید بوده اند بی تاب از خوف شیر شده به التماس تمام او را سر می دهند، چنان چه بعضی به نظم به نحوی که مرقوم شد نقل نموده اند، مؤید مراتب فوق می تواند شد.

آنچه از حکایت ابن آوی و دجاجه نقل نموده، این ظاهر می گردد که موذی منسوبان ایشان هر چند دجاجه باشد البتّه به بلائی مبتلا می گردد.

و در کتاب معانی اشارات القرآن این مضمون به این نحو وارد است: اکرام اولاد محمّد صلی الله علیه و آله حفظ سنت است، پس حافظ سنت آن است که اکرام اولاد محمّد صلی الله علیه و آله کند، و هر چه بدعت است مخالف سنت محمّد صلی الله علیه و آله است، و اکرام اولاد رسول به نصّ قرآن ثابت است، قوله تعالی (قُلْ لَا أَشْتَكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱ وخلق عالم از این دو قسم بیرون نیستند، یا حافظ سنت یا مبتدع، هر

که اکرام آل مَحَد صلی الله علیه و آله می کند حافظ سنت است، و هر که ایشان را در دل وقعی نمی دهد و دوست نمی دارد مبتدع است، و حافظ سنت هر که هست مسلمان است، و مبتدع هر که هست غیر حافظ و مقتید به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست.

نقل است از بعضی اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که گفت: شخصی از انصار به خدمت رسول جبار آمد و گفت: سگ فلان انصاری جامه مرا بدرید، و ساق من بخراشید، و منع کرد مرا از خدمت تو که نماز صبح بگذارم، سید عالم فرمود فرمود که: چون سگ گزندگی بنیاد نهاد، شرع به ریختن خونش فتوا داد، پس کسی به خانه انصاری به احضار سگ و صاحبش فرستاد، و بعد از شرف حضور انصاری سلام داد، پس سید عالم فرمود که: سگ تو بنیاد گزندگی نموده، و جامه واردان من دریده، و در راه رونندگان من بی راهی کرده است، انصاری گفت:

اینک سگ حاضر است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نظر بر آن کرد، تأثیر لطف حق سگ را قوه سخن گفتن بخشید، و بر خواجه کاینات سلام کرد و گفت: ای سید عالم چرا فتوا به خون من داده ای؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: حکم سباع ضواری حکم یهود دارد تا ملتزم جزیه اند چون ایشان در حمایت جزیه اند، و چون در جزیه سستی کنند قتل ایشان واجب باشد، همچنین سباع ضواری چون سبعت آغاز کردند قتل ایشان واجب آید.

سگ گفت: یا رسول الله امرنا بذلک، ما را فرموده اند که با سگان سگی کنیم، و دشمنان اهل بیت تو از سگان کمترند که مایه انسانیت ندارند اگرچه گوشتشان نخوریم اما بدنشان بدریم، این انصاری دشمن اهل بیت توست، و چون به مسجد می آمد در راه سب اهل بیت تو می کرد، از این جهت پای او را بخراشیدم، چون سید عالم نظر بر انصاری کرد، اثر صدق سخن سگ در ناصیه او پیدا شد، گفت: سبحان الله سگ یک نفس با دشمنان آل من نمی تواند ساخت.

رسول الله صلى الله عليه وآله: من لم يحب عترتي، فهو لإحدى ثلاث: إما منافق، وإما لزنیه، وإما امریء حملت به أمه فی غیر طهر (۱).

یعنی: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت که: فرمود حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله: کسی که دوست ندارد عترت مرا، پس او یکی از این سه کس خواهد بود: یا منافق است، یا ولد زنا است، یا شخصی است که حامله شده است به او مادرش در حال حیض.

سند بیست و یکم: طریق شناخت منافقین

در عیون اخبار الرضا ابن بابویه - رحمه الله تعالى - باسناد خود ایراد فرموده، عن الحسن (۲) بن علی علیهما السلام، عن جابر، قال: ما کُنَّا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله إلا بیغضهم علیاً وولده (۳).

یعنی: جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده که: نبودیم ما که بشناسیم منافقان را در زمان رسوُل خدا صلى الله عليه وآله مگر به عداوت ایشان با علی و اولاد علی.

سند بیست و دوم: بغض علی علیه السلام وبنی هاشم کفر و نفاق است

ابن بابویه رحمه الله ایضاً باسناد خود در کتاب مسطور ایراد نموده، قال علی علیه السلام:

ص: ۳۴۰

۱- (۱) خصال شیخ صدوق ص ۱۱۰ ح ۸۲.

۲- (۲) در عیون: الحسین.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۷ ح ۳۰۵.

قال النبي صلى الله عليه وآله: بغض علي كفر، وبغض بني هاشم نفاق(١).

یعنی: آن حضرت فرمود که: عداوت و بغض با علی کفر است، و بغض بنی هاشم نفاق است، قال الله عز من قائل: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) ٢.

و فی جامع الأخبار: وقال صلى الله عليه وآله: من أبغض أولادى حشره الله يوم القيامة بين المنافقين فى الدرك الأسفل من النار(٢). صدق رسول الله صلى الله عليه وآله.

سند بیست و سوم: شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود

احمد المجتهدین میر سید احمد جدّ داعی رحمه الله در کتاب منهاج الصفوی، از کتاب امالی ابن بابویه رحمه الله، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده مسنداً، که آن حضرت فرمود: إذا قمت المقام المحمود تشفّعت فى أصحاب الكبائر من امتی، فیشفّعی الله فیهم، والله لا تشفّعت فى من آذى ذرّیتی(٣).

یعنی: هر گاه در مقام پسندیده ایستاده در معرض شفاعت گناهان بزرگ از امت خود در آیم، حضرت الله تعالی مرا رخصت دهد در طلب شفاعت از برای ایشان، و به درجه قبول رسد، به خدا قسم که شفاعت ننمایم در حق کسی که ذرّیت مرا آزار رسانیده باشد.

و شک نیست که ذرّیه عموم دارد تا قیام قیامت.

و در باب مدح الذرّیه الطیبه و ثواب صلتهم که در باب بیست و هفتم از جلد

ص: ۳۴۱

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۶۰ ح ۲۳۹.

۲- (۳) این حدیث در جامع الأخبار مطبوع وجود ندارد.

۳- (۴) امالی شیخ صدوق ص ۳۷۰ ح ۴۶۲.

بیست و یکم کتاب بحار الأنوار است این حدیث مذکور است (۱).

ص: ۳۴۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۹۶: ۲۱۸ ح ۴.

در بیان اعتقادات اجله علماء کرام، و فضلاء اعلام، در باب ذریه ائمه انام عليهم الصلاه والسلام، و ذکر برخی سخنان ایشان در این باب که در مصنفات خود تقریباً ذکر کرده اند، مثل وصیت شیخ عالم عامل کامل، افضل الفضلاء الراسخین، اکمل الفضلاء المحققین، جمال المله والحق والحقیقه والدين، علامه العلماء فی العالمین، أبی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلّی، رضوان الله عليهم أجمعین، و شطری از اعتقادات شیخ صدوق محمّد بن علی بن بابویه القمّی عطر الله تعالی مضجعه، و احادیث متفرقه و مناسبات و متفرعاتی که به تقریب مذکور خواهد شد، و در آن چند فصل است.

و چون وصیت مذکوره مشتمل است بر مواظب بالغه، و نصایح کامله، بناءً علیه اکثر آن در حین تحریر در آمده.

بدان که در آخر کتاب قواعد الأحكام فی معرفه الحلال والحرام، بعد از بیان و طی مراتب آنچه ذکر نموده در کتاب مذکور، خطاب به شیخ جلیل و فرزند نبیل خود فخر المجتهدین شیخ فخرالدین رحمه الله علیه نموده می فرماید:

إِنِّي أوصيك كما افترض الله تعالى عليّ من الوصية، وأمرني به حين إدراك المتيه، بملازمه تقوى الله تعالى، فإنّها السنّة القائمه، والفريضه اللازمه، والجنّه الواقيه، والعدّه الباقيه، وأنفع ما أعدّه الإنسان ليوم تشخص فيه الأبصار ويعدم عنه الأنصار.

وعليك باتّباع أوامر الله تعالى، وفعل ما يرضيه، واجتناب ما يكرهه، والانزجار عن نواهيه، وقطع زمانك في تحصيل الكمالات النفسائيه، وصرّف أوقاتك في اقتناء الفضائل العلميه، والارتقاء عن حضيض النقصان إلى ذروه الكمال، والارتفاع إلى أوج العرفان عن مهبط الجهّال، وبذل المعروف، ومساعدته الإخوان، ومقابله المسيء بالإحسان، والمحسن بالامتنان.

وإياك ومصاحبه الأردال، ومعاشره الجهّال، فإنّها تفيد خلقاً ذميماً، وملكه رديّه، بل عليك بملازمه العلماء، ومجالسه الفضلاء، فإنّها تفيد استعداداً تاماً لتحصيل الكمالات، وتثمر لك ملكه راسخه لاستنباط المجهولات.

وليكن يومك خيراً من أمسك، وعليك بالتوكّل والصبر والرضا، وحاسب نفسك في كلّ يوم و ليله، وأكثر من الاستغفار لربّك، واتّق دعاء المظلوم، خصوصاً اليتامى والعجائز، فإنّ الله تعالى لا يسامح بكسر كسير.

وعليك بصلاه الليل، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله حثَّ عليها، وندب إليها، وقال: من ختم له بقيام الليل ثم مات فله الجنة.

وعليك بصله الرحم، فإنها تزيد في العمر، وعليك بحسن الخلق، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم.

وعليك بصله الذرية العلوية، فإن الله تعالى قد أكد الوصية فيهم، وجعل موذتهم أجر الرسالة والإرشاد، فقال تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ١. وقال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: إنني شافع يوم القيامة لأربعة أصناف و لو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا: رجل نصر ذريتي، ورجل بذل ماله لذريتي عند المضيق، ورجل أحب ذريتي باللسان والقلب، ورجل سعى في حوائج ذريتي إذا طردوا أو شردوا.

وقال الصادق عليه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أيها الخلائق أنصتوا، فإن محمداً يكلمكم، فينصت الخلائق، فيقوم النبي صَلَّى الله عليه وآله فيقول: يا معشر الخلائق من كانت له عندي يد أو منة أو معروف، فليقم حتى أكافيه، فيقولون: بآبائنا وأمهاتنا، وأي يد وأي منة وأي معروف لنا، بل اليد والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق، فيقول: بلى من آوى أحداً من أهل بيتي، أو برهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جائعهم، فليقم حتى أكافيه، فيقوم اناس قد فعلوا ذلك، فيأتي النداء من عند الله تعالى: يا محمداً يا حبيبي، قد جعلت مكافأتهم إليك، فأسكنهم من الجنة حيث شئت. فيسكنهم في الوسيه حيث لا يحجبون عن محمد وأهل بيته صلوات الله عليهم أجمعين.

وعليك بتعظيم الفقهاء، وتكريم العلماء، فإن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: من أكرم فقيهاً مسلماً

لقى الله تعالى يوم القيامة وهو عنه راض، ومن أهان فقيهاً مسلماً لقي الله تعالى يوم القيامة وهو عليه غضبان. وجعل النظر إلى وجه العالم عباده، والمشى إلى باب العالم عباده، ومجالسه العلماء عباده.

وعليك بكثره الاجتهاد في ازدياد العلم، والتفقه في الدين، فإن أمير المؤمنين عليه السلام قال لولده: وتفقه في الدين، فإن الفقهاء ورثه الأنبياء. وإن طالب العلم يستغفر له من في السماوات ومن في الأرض، حتى الطير في جو السماء، والحوت في البحر، وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً به.

وإياك وكتمان العلم، ومنعه عن المستحقين لبذله، فإن الله تعالى يقول: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) ١.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا ظهرت البدع في أمّتي، فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله. وقال عليه السلام: لا تؤتوا الحكمه غير أهلها فتظلموها، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم.

وعليك بتلاوه الكتاب العزيز، والتفكر في معانيه، وامثال أوامره ونواهيه، وتتبع الأخبار النبويه والآثار المحمديه، والبحث عن معانيها، واستقصاء النظر فيها. وقد وضعت لك كتباً متعدده في ذلك كله. هذا ما يرجع إليك.

وأما ما يرجع إليّ، ويعود نفعه عليّ: فإن تتعهدني بالترحم في بعض الأوقات، وأن تهدي إليّ ثواب بعض الطاعات، ولا تقلل من ذكرى، فينسبك أهل الوفاء إلى الغدر، ولا تكثر من ذكرى، فينسبك أهل الغرم إلى العجز، بل اذكرني في خلواتك، وعقيب صلواتك، واقض ما عليّ من الديون الواجبه، والتعهدات اللازمه، وزر

قبری بقدر الإمكان، وقرأ عليه شيئاً من القرآن، وكلّ كتاب صنّفته وحكم الله تعالى بأمره قبل إتمامه، فأكمّله وأصلح ما تجده من الخلل والنقصان والخطأ والنسيان.

هذه وصيتي إليك، والله خليفتي عليك، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته (۱).

یعنی: بتحقیق که وصیت می‌کنم تو را چنان که فرض کرده است خدای تعالی بر من وصیت را، و امر کرده است مرا به آن هنگام دریافتن مرگ، به ملازمت تقوا، و پرهیزگاری الهی، که پرهیزگاری طریقه ای است محکم، و فریضه ای است لازم، و سپری است نگاه دارنده، و استعدادی است باقی و نافع تر چیزی است که مهیا کند آن را انسان از برای روزی که بازماند در آن دیده های بینندگان، و بر طرف و معدوم شود از آن یاری کنندگان.

و بر تو باد به پیروی اوامر الهی، و فعل آنچه رضای الهی در آن است، و اجتناب از آنچه مکروه می‌دارد او را خدای تعالی، و دوری نمودن از منہیات الهی، و طی نمودن زمان حیات خود را در تحصیل کمالات نفسانیه، و صرف نمودن اوقات عمر خود را در اکتساب فضایل علمیه، و بالا رفتن از حسیض نقصان و جهل به اعلا مرتبۀ کمال و دانش، و بلند شدن به اوج عرفان، و به شناخت یزدان، از پستی جهالت جاهلان و نادانان، و بذل معروف و یاری نمودن برادران، و مقابله کردن با بدان از ایشان به احسان، و نیکوکاران را به شکر نمودن و امتنان.

و بر تو باد که به پرهیزی از هم نشینی مردم پست، و معاشرت نادان که هم نشینی و معاشرت ایشان مورث خلق ذمیم و خوی بد است، بلکه بر تو لازم است

ص: ۳۴۷

ملازمت علما، و هم نشینی فضلا، که مجالست و هم نشینی ایشان مفید استعداد کامل است در تحصیل کمالات، و مثمر است از برای تو ملکه راسخه از برای تحصیل مجهولات.

و باید که باشد امروز تو بهتر از روز گذشته تو به توفیر اعمال صالحه، و بر تو باد بر صبر نمودن در شداید، و توکل نمودن بر جناب اقدس الهی، و رضا به قضای ربّانی، و حساب کن با نفس خود هر روز و هر شب اعمال خود را، و بسیار طلب آموزش کن از پرودگار خود، و بترس و به پرهیز از نفرین مظلوم که از تو بر او ظلمی برسد، خصوصاً طفلان بی پدر و زنان پیر، پس بتحقیق که خدای تعالی مسامحه نمی کند، و سهل نمی انگارد شکستن دل‌های شکسته را.

و بر تو باد به نماز شب، پس بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبالغه و تحریص فرمود بر نماز شب، و امر نمود شما را به آن، و فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

کسی که ختم شود عمرش به نماز شب پس بمیرد مر او راست بهشت.

و بر تو باد به رعایت صلّه رحم، بتحقیق که صلّه رحم باعث زیادتی است در عمر، و بر تو باد به حسن خلق، بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که شما بعدم قدرت وسعت نمی دهید مردم را به مالهای خود، پس وسعت دهید ایشان را به اخلاق خود، و با ایشان به حسن خلق سلوک کنید.

و بر تو باد به مواصلت و مرابطت و احسان ذریه علیه علویه، به درستی که خدای تعالی تأکید نمود وصیت در حقّ ایشان، و گردانیده است محبت ایشان را مزد رسالت پیغمبر آخر الزمان، و مزد راهنمونی آن حضرت گردانید محبت ایشان را، پس فرموده است خدای تبارک و تعالی بعنوان امر که: بگو ای محمّد مر اّمّت خود را که سؤال نمی کنم از شما بر این رسالت اجری و مزدی مگر محبت خویشان خود را.

و فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که: من شفاعت کننده ام روز قیامت از برای چهار

صنف از مردمان، و اگرچه بیایند در روز حساب به گناهان همه اهل دنیا:

اول مردی که یاری کرده باشد ذریه مرا، دوم مردی که بخشش کرده باشد مال خودش را به ذریه من نزد تنگ دستی ایشان، سوم مردی که دوست داشته باشد ذریه مرا به زبان و دل، چهارم مردی سعی کند در انجاح حوایج ذریه من هر گاه رانده و دور کرده شده یا متفرق نموده شده باشند.

و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود ندا کند ندا کننده ای: ای مردمان گوش کنید، بتحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه و آله می خواهد سخن کند با شما، پس گوش دهند خلاق، آن گاه بر خیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بگوید: ای گروه خلقان کسی که بوده باشد او را نزد من عطائی یا منتی یا احسان، پس برخیزد و اظهار کند تا امروز من جزا و مکافات و تدارک او نمایم، پس بگویند مردمان: پدران و مادران ما فدای تو باد، کدام عطا و کدام منت و کدام احسان از ما نسبت به تو تواند بود، بلکه ید و منت و احسان از برای خداوند عالمیان و رسول او است بر همه خلقان.

پس می فرماید آن حضرت: بلی کسی که جا داده باشد به یکی از اهل بیت من، یا نیکوئی کرده باشد با ایشان، یا پوشانیده باشد برهنه ایشان، یا سیر کرده باشد کرسنه ایشان را، پس برخیزد تا تدارک و تلافی کنم احسان او را، پس بر خیزد جماعتی که کرده باشند این امور را در حق ایشان.

آن گاه بیاید ندا از جانب خدای تعالی: ای محمد ای دوست من بتحقیق گردانیدم مکافات ایشان را به دست تو، ساکن گردان ایشان را در بهشت هر جا که خواهی، پس ساکن گرداند ایشان را در وسیله در جائی که حایل نباشد میانه ایشان و میان پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین.

و بر تو باد به بزرگ داشتن و تعظیم نمودن فقها، و گرامی و عزیز داشتن

علمای دین، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: کسی که گرامی دارد فقیه مسلمانی را ملاقات می کند خدای عزوجل را روز قیامت و خدای تعالی از او خوشنود است، و کسی که خوار کند فقیه مسلمانی را، ملاقات می کند خدای تبارک و تعالی را در روز قیامت و خدای تعالی بر او خشمناک باشد، و گردانیده نظر نمودن بر روی عالم را عبادت، و نظر کردن بر در خانه عالم را عبادت، و هم نشینی عالم را عبادت.

و بر تو باد بر بسیاری جهد کردن در زیاد نمودن علم و دانشمندی در دین، به درستی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود مر فرزند خود را:

عالم شو در دین از برای آن که علمای دین ورثه پیغمبرانند، و به درستی که طلب کننده علم طلب آمرزش می کند از برای او هر که در آسمانها است و هر که در زمین است حتی مرغ در هوا و ماهی در دریا، به درستی که ملائکه می گذارند بالهای خود را بر زمین برای طالبان علم از جهت رضا، یعنی: حال کونی که راضی اند به طلب علم، یا به انداختن بالهای خود تا ایشان بر آن راه روند.

و به پرهیز از پوشیدن و منع کردن علم از مستحقین آن، پس بتحقیق که خدای تبارک و تعالی می فرماید: به درستی که آن جماعتی که می پوشانند آنچه فرو فرستادیم ما از بینات و راه نمونی، بعد از آن که ما بیان کرده بودیم از برای مردمان آن را در کتاب کریم، آن جماعت را لعن می کند خدای تعالی و لعن می کنند ایشان را لعنت کنندگان.

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: هر گاه ظاهر شود بدعتها در میان امت من، پس باید ظاهر کند عالم علم خود را، پس اگر ظاهر نکند بر اوست لعنت خدا.

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: مدهید حکمت و دانش را به غیر اهلش که اگر بدهید ظلم و ستم کرده خواهید بود بر حکمت، و منع مکنید آن را از اهلش که اگر منع کنید اهل آن را از آن علم ظلم کرده خواهید بود بر ایشان.

و بر تو لازم است خواندن قرآن عزیز، و فکر نمودن در معنیهای آن، و اطاعت مأمورات آن و منهیات آن، و تتبع نمودن در احادیث پیغمبر و خبرهای منسوب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و بحث نمودن از معنیهای اخبار آن حضرت، و کامل نمودن تفکر در آن احادیث، و بتحقیق تصنیف کردم از برای تو کتابهای متعدده در آنچه مذکور شد. و تمام آنچه وصیت کردم نفع آن راجع است به تو.

و امّا آنچه راجع می شود و بازگشت می کند منفعت آن به من، این است که یاد کنی مرا به طلب رحمت کردن در بعضی اوقات، و این که ببخشی و هدیه کنی به من ثواب بعضی طاعات و عبادات را، و کم نکنی یاد آوردن مرا که نسبت دهند تو را اهل وفا به مکر و بی وفائی، و بسیار مکن ذکر مرا که نسبت دهند تو را اهل عزم به عجز و بی صبری.

بلکه یاد کن مرا در خلوتها و بعد از نمازهای خود، و ادا کن آنچه بر ذمّه من است از فرضهای لازم الأداء، و ادا کن تعهدات مرا که بر من لازم شده باشد، و زیارت کن قبر مرا به قدر امکان، و بخوان بر سر قبر من قدری از قرآن، و هر کتابی که تصنیف کرده ام آن را، و حکم کرد خدای تعالی به امر خودش - یعنی: به مرگ - پیش از اتمام آن کتاب، پس تمام کن آن را و به اصلاح بیاور آنچه بیابی از خلل و نقصان و خطا و نسیان، اینهاست وصیت من به سوی تو، و به خدای تعالی باز گذاشته ام تو را، والسلام علیک ورحمه الله وبرکاته.

تمام شد وصیت علامه عطر الله مضجعه، و این وصیتی است که هر مؤمنی فرزند خود را به این وصیت اگر بلسان قال متکلم نشده بلسان حال به سبب نسبت مرابطه پدر فرزند در تکون او منظور داشته است.

پس به خط شکسته آباء که ثلث برّ شرعاً نسبت به ایشان مقرر شده، این مراتب درست در صفحه وجود و رقاع جباه ابناء به قلم توقیع قدرت نسخ و قلمی شده، لیکن سواد این شکسته در دفتر وجود و مکتب خانه هستی بدون

علامه ای که متبّه و معلّم باشد سفید، و سرمشق صفحه‌خاطری نمی شود، باید جمیع اولاد این وصیت را پند پدرانه دانند، و طلب مغفرت و جمیع مراتب مرقومه را در حقّ پدران معاف ندارند، سیما فرزندان اهل علم که بصیرت به حقوق و مضرت عقوق بیشتر دارند، واللّٰه تعالیٰ الموفّق فی الامور.

و بدان که آیات و احادیث که در باب فضیلت صلّه رحم وارد شده سابقاً به مناسبت مقام قدری مسطور شد، و چون تأکید در باب صلّه پدر و مادر از سایر اقرباء بیشتر، و تخویف و تهدید در قطع رحم نسبت به ایشان اکثر است، در اینجا نیز به مناسبت مقام قدری مسطور می شود.

از آن جمله حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در کلام مجید می فرماید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) یعنی: امر فرموده و حکم جزم نموده پروردگار تو ای محمّد آن که غیر او را نپرستید، و نیکی کنید به پدر و مادر نیکوئی کردنی، و در استرضای خاطر پدر و مادر تأکید و مبالغه بسیار است.

چنان چه در حدیث واقع است که: رضا اللّٰه فی رضا الوالدین، و سخطه فی سخطهما (۱). یعنی: خوشنودی خدای تعالیٰ در خوشنودی والدین است، و ناخوشنودی خدای تعالیٰ در ناخوشنودی این هر دو است.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود در کریمه (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ) که أدنی العقوق اف، ولو علم اللّٰه شیئاً أهون من افّ لَنهَىٰ عنه (۲).

کمترین امری که موجب عصیان و ملال خاطر پدر و مادر باشد کلمه افّ

ص: ۳۵۲

۱- (۲) مستدرک وسائل الشیعه ۱۵: ۱۷۶ ح ۱۷۹۱۹.

۲- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۴۴ ح ۱۶۰.

است، و اگر حق تعالی دانستی چیزی را که کمتر از اف باشد بتحقیق که نهی و منع نمودی از آن (وَ لَا تَنْهَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) ۱ و منع و زجر مکن پدر و مادر را از آنچه کنند، و آنچه اراده ایشان باشد چون مخالف شرع شریف نباشد بجای آور، و بدل کلمه «اف» سخنان نیکو و ملایم بگو به آهسته و نرمی به نوعی که حسن ادب تقاضا کند.

بعضی مفسرین گفته اند به ایشان یا ابتاه یا امّاه ای پدر و ای مادر بگویی، و ایشان را به نام مخوان که جفا و ترک ادب است. و در روایات وارد است که به نام خواندن والدین درویشی آورد، و جمعی دیگر از مفسرین گفته اند که مطلب آن است که ایشان را دعای خیر کن، و بگو غفر الله لکما، بیامرزد خدای تعالی شما را.

(وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا) یعنی: از برای پدر و مادر بگشای بال مذلت و مسکنت را از فرط مهربانی، و مطلب کمال مبالغه و تأکید است در رعایت و نهایت تواضع و تخلّق نسبت به ایشان در همه امور، بلکه اکتفا مکن به این نوع مرحمت و مهربانی که بقا و دوامی ندارد، و مزید آن دعای خیر کن هر دو را، و در خواه از خدای تعالی امری را که بقای جاوید داشته باشد که آن رحم است، و بگو ای خدای من رحم کن بر هر دو برحمت دایم باقی، همچنان که ایشان تربیت و محافظت من در حال صغر و کودکی نموده اند، و رحمت خود را بر ایشان جزای تربیت من گردان (۱).

و از این که حضرت حق سبحانه و تعالی در آیه سابقه احسان و نیکویی را با

ص: ۳۵۳

ایشان قرین توحید و یگانگی خود گردانیده، و در آیه دیگر احسان و رعایت ایشان را قرین اسلام و عدم کفر و شرک ساخته.

چنان که می فرماید: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ۱ بگو ای محمّد بیائید تا بخوانیم آنچه حرام ساخته و نهی فرموده پروردگار شما، و آن آن است که شریک و سهیم مگردانید به او چیزی را، و به پدر و مادر احسان و نیکویی کنید نیکویی کردنی کمال اهتمام در باب رعایت و صله نسبت به پدر و مادر مفهوم و معلوم می گردد.

و در بعضی از کتب سلف (۱) مسطور است که ده چیز که بحسب شرع در آن مخالفت با پدر و مادر نتوان کرد:

اول: به سفر مباح و مندوب بی اجازت و رخصت پدر و مادر نتوان رفت، و بعضی از فقها گویند که: سفر تجارت و طلب علم دینی بی اجازت ایشان می توان کرد، به شرط آن که تحصیل تجارت و کسب علم در آن شهر ممکن نباشد.

دوم: در بعضی اخبار واقع است که واجب است بر فرزند اطاعت پدر و مادر در همه افعال و اعمال که ممنوع و حرام نباشد، و اگرچه ارتکاب آن مشتمل بر شبهه باشد، مثل طعام شبهه بامر ایشان خوردن؛ زیرا که اطاعت ابویین واجب است و ترک شبهه سنت، و اختیار واجب بر سنت لازم است.

سیم: اگر پدر و مادر امر نمایند فرزند را به تأخیر نماز و مشغول بودن به فعل مباحی، مثل خوردن و آشامیدن، واجب است قبول امر ایشان، اگر وقت نماز موسع باشد و آن تأخیر موجب فوت نماز نشود.

ص: ۳۵۴

۱- (۲) مراد کتاب قواعد شهید اول است، چنان چه این موارد ده گانه در بحار الأنوار ۳۶:۷۴-۳۸ بتمامه از کتاب قواعد شهید ص ۲۱۲ نقل شده است.

چهارم: ایشان را رسد منع فرزند از رفتن به نماز جماعت، بشرط آن که در رفتن به جماعت مشقتی باشد ایشان را، از این جهت که بر فرزند ترسند که در ظلمت و تاریکی شب برود و به او ضرر رسد و مانند آن، مخفی نماند که این حکم با اصول و قواعد ظاهراً مطابقت ندارد، بلکه بدون مشقت نیز منع او می تواند نمود مگر در نماز جماعت واجبه.

پنجم: چون فرزند خواهد به جهاد رود پدر و مادر او را منع توانند نمود اگر امام علیه السلام امر به جهاد او ننموده باشد. در خبر است که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله شرط می کنم که با تو مهاجرت نمایم، و از جهاد کفار تخلف نورزم، آن حضرت فرمود: هل من والدیک أحد؟ آیا هست از پدر و مادر تو یکی؟ گفت: هر دو هستند، فرمود: که أفتبتغی الأجر من الله؟ آیا می خواهی اجر و مزد را در این امر از حق تعالی؟ گفت: بلی یا رسول الله، آن حضرت فرمود: فارجع إلی والدیک فأحسن صحبتهم(۱). باز گرد به طرف پدر و مادر خود و نیک مصاحبت با ایشان بجای آور که این نسبت به حال تو اولی است از جهاد کفار.

ششم: ابوین را رسد منع فرزند از مشغولی به واجبات کفائیه چون دیگری به آن واجبات قیام و اقدام نماید، و مراد به واجب کفائی واجبی است که چون بعضی از مردم به آن قیام و اقدام نمایند، یا ظن آن باشد که آن را بجا آورند از ذمت باقی ساقط شود، مثل کفن کردن و نماز بر مرده گذاردن، و امر به معروف و نهی از منکر نمودن بر قولی.

هفتم: خلاف است میان فقها در این که چون فرزند مشغول به نماز سنت باشد، و پدر و مادر او را طلبند، جایز است او را قطع نماز یا واجب است اتمام؟ و در این مسأله اشکالی واقع است از این جهت که قطع نماز جایز نیست، بنا بر

ص: ۳۵۵

نصّ کلام مجید (وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ) ۱ فاسد و باطل مگردانید عملهای خود را.

و از جهت روایتی که پیره زنی پسری داشته جریح نام، و در حالتی که او نماز نافله می گذارد، مادرش او را طلب نمود و گفت: یا جریح، پس گفت: اللَّهُمَّ امّی وصلاتی، بار خدایا مادر مرا ندا می کند و نماز من به آخر نرسیده، و متردّد شد در جواب مادر دادن و اتمام نماز نمودن، و جواب مادر نداد و نماز را تمام کرد، چون این حکایت را به عرض حضرت رسالت رسانیدند آن حضرت فرمود که:

لو کان جریح فقیهاً لعلم أنّ إجابته أمّه أفضل من صلاته (۱). اگر جریح فقیه و دانا بودی، دانستی که جواب دادن مادر افضل است از اتمام نماز. و این حدیث صحیح صریح است در جایز بودن قطع نماز سنت، و همچنین باقی سنتها مثل سفر سنت و غیر آن.

هشتم: روزه سنت بی اذن پدر جایز نیست، و در اذن و رضای مادر خلاف است، و نصّی و حدیثی در باب مادر ظاهر نیست که رضای او نیز شرط باشد.

نهم: سوگند و عهد پسر بی اذن پدر منعقد و ثابت نیست، بشرط آن که در فعل واجب و ترک حرام نباشد، و از این قبیل است سوگند زن بی اذن شوهر و بنده بی اذن صاحب.

دهم: خلاف نموده اند فقها در این که نذر پسر مثل عهد و یمین بی اذن پدر صحیح است یا نه، اکثر بر آنند که صحیح نیست، به سبب آن که نذر یمین سوگندی است مخصوص، پس هر دو در حکم یکی باشند، و بعضی گویند که نذر حکم سوگند ندارد، و در این باب نص و روایتی صریح واقع نشده، و بسیاری از فقها گویند که سوگند و نذر پسر منعقد است، غایتش آن است که پدر را رسد که

ص: ۳۵۶

آن را بگشاید و باطل سازد(۱).

و در بعضی اخبار وارد است که: حقّ پدر و مادر در حیات آن است که آواز بر ایشان بلند نکنند، و مخالفت نوزند، و شفقت و مرحمت با ایشان تا زنده باشند بجا آورند، و چون وفات یابند ایشان را دعای خیر کنند، و در محبت و خدمت دوستان ایشان ثابت قدم باشند.

چنان چه در حدیث واقع است که: **إِنَّ مِنْ أَبْرَ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ(۲)**. به درستی که از نیک‌ترین نیکی‌ها آن است که نیکی کند مرد با جماعت دوستان پدرش.

و سنت است بر فرزندان خیرات و صدقه به جهت پدر و مادر بعد از وفات ایشان، و نماز هدیه کردن و ثواب آن را به روح ایشان بخشیدن.

و در خبر است که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از پدرش شکایت نمود که اموال و جهات منفعت او را تصرف می‌کند، آن حضرت فرمود: تا پدرش را حاضر ساختند، و او پیری بود تکیه بر عصائی نموده، و آثار پیری و عجز بغایت بر او ظاهر شده، از او کیفیت شکایت پسر پرسید، جواب داد که: ای رسول خدا پیش تر پسر من ضعیف بود و من قوی بودم، و او درویش و فقیر بود و من توانگر و مال دار بودم، و در آن حال مال از او دریغ نداشته‌ام، و او را از مال خود منع ننمودم، در این وقت من ضعیفم و او قوی است، و من فقیرم و او غنی است، و مال خود بر من بخل می‌کند.

راوی گوید که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این مضمون را از آن پیر شنید بگریست فرمود که: هیچ سنگی و کلوخی نشود این حکایت را الا آن که گریه کند بر عجز و احتیاج این مرد پیر.

ص: ۳۵۷

۱- (۱) بحار الأنوار ۷۴: ۳۶-۳۸.

۲- (۲) عوالی اللئالی ۱: ۱۵۱ ح ۱۰۷.

و گویند: که: شخصی دیگر از مادر خود به آن حضرت شکایت کرد که با من بدخوئی می کند، آن حضرت فرمود که: بد خلق و بدخو نبود وقتی که در رحم او بودی نه ماه، و چون باز شکایت نمود فرمود: بدخو نبود در زمانی که تو را شیر می داد و تکفل حال تو می کرد، و سال دیگر دیگر باره شکایت کرد از بد خلقی او، آن حضرت فرمود که: بدخو نبود در وقتی که بیدار می بود برای تو در شبها، پسر جواب داد: که جزا و مکافات این رنجهای او بجا آوردم، آن حضرت فرمود که: آنچه نسبت به او کرده باشی مکافات و عوض درد زائیدن او بوده باشد.

و در حدیث واقع است که: ایاکم و عقوق الوالدین، فإنّ ریح الجنّه توجد ریحها من مسیره ألف عام، و لا یجد ریحها عاقّ ولا قاطع رحم(۱).

پرهیزید و بر حذر باشید از عقوق و مخالفت پدر و مادر، به درستی که بوی بهشت موجود و حاصل است از هزار ساله راه، و در نیابد بوی بهشت را کسی که عقوق و مخالفت با پدر و مادر نموده باشد، و صلّه رحم نسبت به اقربا و خویشان مرعا نداشته. نقل است که حذیفه یمانی در یکی از غزوات رسول صلی الله علیه و آله پدرش را در صف کفار مشاهده نمود، از آن حضرت اذن طلبید در کشتن پدرش با وجود کفر او، آن حضرت او را اجازت نداد و فرمود که: دعه یله غیرک. بگذار او را تا دیگری نزدیک او رود و او را به قتل آورد که تو را کشتن او لایق و مناسب نیست.

تا این جا عبارت آن کتاب است.

ص: ۳۵۸

منقول است از اعتقادات شيخ جليل ابن بابويه - رحمه الله عليه - فى باب الاعتقاد فى العلويه، قال الشيخ السعيد أبو جعفر رضى الله عنه: اعتقادنا فى العلويه أنّهم آل رسول الله صلى الله عليه و آله، وأنّ مودّتهم واجبه، لأنّها أجر النبوه. قال عزّ وجلّ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). .

والصدقه عليهم محرّمه؛ لأنّها أوساخ أيدي الناس وطهاره لهم، إلّا صدقتهم لإمائهم وعبيدهم، وصدقه بعضهم على بعض. وأمّا الزكاه، فإنّها تحلّ لهم اليوم عوضاً عن الخمس، لأنهم قد منعوا منه.

واعتقادنا فى المسىء منهم أنّ عليه ضعف العقاب، وفى المحسن منهم أنّ له ضعف الثواب. وبعضهم أكفاء بعض، لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ نَظَرَ إِلَى بَيْنَ وَبَنَاتِ عَلِيٍّ وَجَعَفَرِ ابْنِي أَبِي طَالِبٍ: بَنَاتُنَا كَبِينُنَا، وَبَنُونَا كَبَنَاتِنَا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَالَفَ دِينَ اللَّهِ، وَتَوَلَّى أَعْدَاءَ اللَّهِ، أَوْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَالْبِرَاءَةُ مِنْهُ وَاجِبَةٌ، كَانَتْ أَوْ لَمْ تَكُنْ، مِنْ أُمَّ قَيْلِهِ كَانَ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: تَوَاضَعْكَ فِي شَرَفِكَ أَشْرَفُ لَكَ مِنْ شَرَفِ آبَائِكَ.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا يَتِي لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وِلَادَتِي مِنْهُ.

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ حَرَمِ عَلِيٍّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِكَاحُهُ.

وقال الله عزّ وجلّ: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) ١ .

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ۗ فَقَالَ: الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ، وَالْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَالسَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ هُوَ الْإِمَامُ.

وَسَيَّالُ إِسْمَاعِيلُ أَبَاهُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: مَا حَالُ الْمُذْنِبِينَ مِمَّا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ) ٢ .

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ أَتَقَاهُمْ لَهُ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، وَاللَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثِمَاؤُهُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّجِهِ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيًّا، وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوًّا، وَلَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْعَمَلِ.

وَقَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْشَاكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) ٣ .

وَسَيِّئِلُ الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) ٤ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ، قِيلَ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا؟ قَالَ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ مَنْ خَالَفَكُمْ إِلَّا الْمِطْمَرُ. قِيلَ: فَأَيُّ شَيْءٍ

الْمُطْمَرُ؟ قَالَ: الَّذِي تُسَمُّونَهُ خِيَطَ الْبِرَاءِ، فَمَنْ خَالَفَكُمْ وَجَازَهُ فَابْرُؤُوا مِنْهُ وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطْمِئِنَّا.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ فِي ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّهُ لَيْسَ هُوَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، وَإِنِّي أَبْرَأُ مِنْهُ، بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ (١).

یعنی: گفت شیخ صدوق ابن بابویه رضی الله عنه: اعتقاد ما در سادات علویه آن است که: ایشان آل رسول اند، و دوستی ایشان واجب است، از برای آن که دوستی ایشان اجر نبوت است، قال الله تعالى: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ) * تا آخر، و تفسیر آن قبل از این مرقوم شد.

و صدقه بر ایشان حرام است؛ زیرا آن چرکهای دستهای مردمان است، و پاکی است از برای مردمان، مگر صدقه دادن به غلامان و کنیزانی که علویۀ آزاد کرده باشند که آن جایز است، و همچنین صدقه دادن سادات به سادات روا بود، اما زکات حلال است ایشان را عوض از خمس اگر در نهایت اضطرار باشند به قدر قلیلی، چنان چه در احادیث وارد شده که در وقت ضرورت قدری که تشنه از آب سیر شود از برای این که ایشان را ظالمین منع کرده اند از خمس به قدر حاجت، پس لابد قدر قلیلی از زکات به ایشان داده می شود.

وروی فی کتاب الاستدراک: عن التلعکبری، بإسناده عن الکاظم علیه السلام، قال لی هارون: أتقولون إنَّ الخمس لکم؟ قلت: نعم، قال: إنَّه لکثیر، قال: قلت: إنَّ الذی أعطانا علم أنه لنا غیر کثیر (٢). انتهى.

وفی کتاب تأویل الآیات الظاهره: بإسناده المرفوع إلى أبي عبد الله عليه السلام فی قوله عزَّوجلَّ (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) یعنی: لخمسک (الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ

ص: ٣٤١

١- (١) کتاب الاعتقادات شیخ صدوق ص ٣٥٨-٣٦٨.

٢- (٢) بحار الأنوار ١٥٨:٤٨ ح ٣٣ از کتاب الاستدراک.

يَسْتَوْفُونَ) أَي: إِذَا صَارُوا إِلَى حَقُوقِهِمْ مِنَ الْغَنَائِمِ يَسْتَوْفُونَ (وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) أَي: إِذَا سَأَلُوهُمْ خَمْسَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نَقَصُوهُمْ (١).

و صدوق رحمه الله نیز فرموده که: اعتقاد ما در مذنبین ایشان آن است که گناه ایشان دو چندان دیگران است، و اعتقاد ما در حقّ نیکوکاران ایشان آن است که ثواب ایشان دو چندان است، و همه کفو یک دیگرند، به جهت قول پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که نظر کرد به فرزندان ابی طالب علی علیه السلام و جعفر فرمود: دختران ما مثل پسران مااند، و پسران ما مثل دختران مااند.

و در فصل سیم از مقدمه کتاب مضمون این حدیث ایراد شد از من لا یحضره الفقیه (٢).

و فرمود حضرت صادق علیه السلام: هر که مخالفت دین خدا کند، و دوستی کند با دشمنان خدا، و دشمنی کند با دوستان خدای، پس بی زاری از ایشان واجب است هر که باشد، و از هر قبیله ای که بوده باشد.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است مر پسر خود محمد ابن الحنفیه را که:

تواضع و فروتنی تو با شرافت تو اشرف است از بزرگی تو به سبب شرافت پدران تو.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که: محبت و اعتقاد و اخلاص من مر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را نزد من خوش تر و بهتر است از ولادت من از آن حضرت.

و پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آل محمّد کیست؟ فرمود: آل محمّد کسی است که حرام باشد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح او، و از جهت

ص: ٣٦٢

١- (١) تأویل الآيات الظاهرة ٢: ٧٧١.

٢- (٢) من لا یحضره الفقیه ٣: ٣٩٣ ح ٤٣٨٤.

استشهاد آورده کریمه را، و ممکن است که وجه استشهاد به این آیه شریفه که ذکر ذریه ابراهیم علیه السلام شده است و سادات در آن داخل اند در این مقام باشد که کسی توهم نکند که ذراری انبیا علیهم السلام باید همه ممدوح باشند، و فاسق در میان ایشان نباشد، یا آن که منظور اشاره به آن باشد که فسق ایشان را از ذریه بودن بیرون نمی برد مگر آن که مشرک شوند که مانند پسر نوح خواهند بود، لهذا ایراد نموده قول خدای تعالی عزوجل را (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و تفسیر آیه قبل از این مسطور شد.

و پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای عزوجل (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) تا آخر، و تفسیر این آیه نیز قبل از این مرقوم شد که آن حضرت فرمود: ظالم بر نفس خود از ما آن کس است که شناسد حق امام خود را، و مقتصد از ما آن کس است که حق امام را شناسد، و سابق بخیرات باذن الله او امام است صلوات الله علیه.

وروی الثعلبی باسناده إلى اسامه بن زيد، عن النبي صلى الله عليه وآله (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ) الآية قال:

كلهم في الجنة.

وروی أيضاً باسناده إلى أبي عثمان النهدي، قال: سمعت عمر بن الخطاب قرأ على المنبر (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) الآية، فقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سابقنا سابق، ومقتصدنا ناج، وظالمنا مغفور له، قال أبو قلابه: فحدثت به يحيى بن معين، فجعل يتعجب منه (1). انتهى.

ص: ۳۶۳

ایضاً صدوق رحمه الله تعالی ایراد نموده که: سؤال کرد اسماعیل از پدر خود امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه خواهد بود حال گناه گاران از ما؟ آن حضرت فرمود: (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ).

در خلاصه المنهج در تفسیر این آیه شریفه مسطور است که: مروی است که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر مجتمع شدند، و نصارا آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شد، و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته، و در بهشت نرود مگر یهود و نصارا.

مسلمانان جواب دادند که: پیغمبر ما خاتم الأنبياء است، و کتاب ما نسخ کتابهای شما است، پس ما به بهشت سزاوارتریم، این آیه آمد که (لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ) تا آخر، یعنی: نیست آن وعده ای که حق تعالی کرده به آرزوهای شما ای مسلمانان و به آرزوهای اهل کتاب که به بهشت نروند مگر یهود و نصارا، یعنی:

هیچ کار به آرزو بر نیاید، بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن، و طاعت و عبادت و اجتناب از منهیات تا ریاض بهشت یابند، هر که بکند کار بدی جزا داده می شود به آن در دنیا یا در آخرت. تم کلام التفسیر.

و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود در حدیث طویلی که: نیست میان خدا و میان هیچ احدی قرابتی دوست ترین خلقان به خدای تعالی، و گرمی تر نزد او کسی است که متقی تر باشد و طاعت بیشتر کند، قسم بخدا که نزدیک نمی توان شد به خدا مگر به طاعت، و نیست ما را برائت از دوزخ.

و هیچ کس را بر خدای حجّت نیست، هر که اطاعت خدای کند، پس او ما را دوست است، و هر که عاصی شود بر خدای، آن کس ما را دشمن است، و دریافته نشود ولایت ما مگر به پرهیزگاری و عمل صالح، و نوح علیه السلام گفته: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْذُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْتَكَّ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و تفسیر این آیه قبل از این مرقوم شد.

و هیچ کس را بر خدای حجت نیست، هر که اطاعت خدای کند، پس او ما را دوست است، و هر که عاصی شود بر خدای، آن کس ما را دشمن است، و دریافته نشود ولایت ما مگر به پرهیزگاری و عمل صالح، و نوح علیه السلام گفته: (رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْضَعُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشِئَنَّكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) و تفسیر این آیه قبل از این مرقوم شد.

و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول خدای تعالی (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) یعنی:

در روز قیامت به بینی تو ای محمد جمعی را که دروغ بر حق تعالی بسته باشند رویهای ایشان سیاه شده، آیا نیست در جهنم محل اقامتی از برای متکبران، حضرت علیه السلام فرمود که: این آیه در شأن کسی است که او گمان کند که امام است و حال آن که او امام نباشد، گفتند: اگر چه علوی باشد؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد.

و ایضاً آن حضرت فرمود که: نیست میان شما و میان آن کس که مخالف است با شما در دین إلا مطمر، پرسیدند که مطمر چه چیز است؟ فرمود: آن چیزی است که آن را خیط برائت می نامند، پس کسی که مخالفت کند با شما و از دین بگذرد پس بیزار شوید از او و اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضاً امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود به اصحاب خود در حق پسر خود عبدالله: به درستی که نیست او بر چیزی از مذهب حق که شما بر آن مذهبیید، و بتحقیق که من بیزارم از او، بیزار باد خدا از او. تمام شد ترجمه کلام صدوق.

و حق تعالی در قرآن مجید نیز اشاره به این مضمون فرموده که: (لَا تَجِدُ قَوْمًا

ص:

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) ۱ الآية، یعنی: نمی یابی تو ای پیغمبر گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند، و دوستی ورزند به کسی که دشمن دارد حق و رسولش را، اگرچه نسبت به یکدیگر پدر و فرزند و برادر و خویش باشند.

و این آیه از باب تخیل است، یعنی: باید چنین تخیل کنی که ممتنع و محال است که بیابی مؤمنین را به این صفت، و از این جهت خطاب با عتاب الهی در باره نوح نبی علیه السلام صادر شده: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) ۲ به درستی که پسر از اهل تو نیست، و میانۀ شما پدر و فرزندی منقطع و مرتفع است، و بتحقیق که او از بسیاری موافقت با مخالفین و کفار و اَئِصاف به صفت کفر و متابعت فجّار و مشغولی به عمل غیر صالح نفس عمل غیر صالح گشته، و این موافق قرائتی است که «عمل غیر صالح» به رفع و تنوین عمل خوانده شده.

پس استفاد شد از اعتقاد ابن بابویه رحمه الله که هرگاه علوی به صفت صلاح و سداد و اعتقاد حق متّصف باشد، محبّت ایشان بر مؤمنین واجب است، و هرگاه ایشان از مذهب حق منحرف باشند تبری و دوری از ایشان باید نمود، و محسن ایشان دو اجر، و مسیء ایشان دو عقاب دارد.

من معانى الأخبار: باب معنى قول الصادق عليه السلام التُّرْتُرُ حمران ومعنى المطمر:

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ وَمُحَمَّدِ ابْنِ حُمْرَانَ، قَالَا:

اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَجَلِهِ مَوَالِيهِ، وَفِينَا حُمْرَانُ بْنُ أُعَيْنَ، فَخُضْنَا فِي الْمَنَاطِرِ وَحُمْرَانُ سَاكِتٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ يَا حُمْرَانُ؟ فَقَالَ: يَا سَيِّدِي أَلَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي أَنْ لَا أَتَكَلَّمَ فِي مَجْلِسٍ تَكُونُ فِيهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدْ أذِنْتُ لَكَ فِي الْكَلَامِ فَتَكَلَّمْ.

فَقَالَ حُمْرَانُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، خَارِجٌ مِنَ الْخِدَائِنِ: حَيْدُ التَّعْطِيلِ، وَحَدُّ التَّشْبِيهِ، وَأَنَّ الْحَقَّ الْقَوْلُ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ لَا جَبْرٌ وَلَا تَفْوِيضَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ لَا يَسْعُ النَّاسُ جَهْلُهُ، وَأَنَّ حَسَنًا بَعْدَهُ، وَأَنَّ الْحُسَيْنَ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ يَا سَيِّدِي مِنْ بَعْدِهِمْ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التُّرْتُرُ حُمْرَانُ، ثُمَّ قَالَ: يَا حُمْرَانُ مُيِّدَ الْمَطْمَرِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْعَالِمِ، قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَمَا الْمَطْمَرُ، فَقَالَ: أَنْتُمْ تُسَيِّمُونَهُ حَيْطَ الْبَنَاءِ، فَمَنْ خَالَصَكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَهُوَ زَنْدِيقٌ، فَقَالَ حُمْرَانُ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطْمِينًا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَإِنْ كَانَ مُحَمَّدِيًّا عَلَوِيًّا فَاطْمِينًا (١).

ص: ٣٤٧

یعنی: مروی است از حمزه و محمد پسران حمران که گفتند: ما هر دو نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم با جماعتی از بزرگان دوستان آن حضرت، و در میان ما بود حمران بن اعین، پس مخصوص ساخت - و بنا بر نسخه ای «حَضَّنا» به خاء مهمله و ضاد معجمه ترغیب فرمود - و رتبه داد ما همه را آن حضرت علیه السلام در مرتبه سخن گفتن.

و اظهر آن است که «فخضنا» به خاء و ضاد معجمتین با تخفیف باشد از خوض به معنی فرو رفتن، یعنی: فرو رفتیم ما در مناظره و مباحثه و حمران ساکت بود.

پس گفت مر حمران را ابو عبدالله علیه السلام: چیست تو را که تکلم نمی کنی ای حمران.

گفت: ای سید من لازم کرده ام بعنوان قسم بر نفس خود که حرف نزنم در مجلسی که تو در آن مجلس بوده باشی.

پس فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: به تحقیق که اذن دادم تو را در تکلم سخن گفتن و متکلم شو.

پس گفت حمران: شهادت می دهم این را که نیست خدائی مگر خدای واحد یگانه که نیست از برای او شریکی، نگرفت زنی و نه فرزندی، بیرون است از دو حدّ، حدّ تعطیل که هیچ صفتی از برای او اثبات نکنند، و از حدّ تشبیه یعنی از مشابهت بودن صفات مخلوقین، و به درستی که حقّ قول بین القولین است لا جبر و لا تفویض.

و این کلام حمران موافق حدیث شریف حضرت ابی عبدالله علیه السلام است «لا جبر و لا تفویض لکن أمر بین الأمرین» (۱) و اکثر علما و محققین در کتب خود

ص: ۳۶۸

مرتکب حلّ آن شده اند.

چنان چه سید العلماء والمحققین ثالث المعلمین میر محمّد باقر الشهیر بداماد الحسینی جدّ امجد داعی قدّس سرّه در کتاب ایقاعات که در باب قضا و قدر تألیف نموده حلّ این حدیث را به عبارتی نموده، که ملخّص آن این است که: در افعال عباد جبر به نحوی که اشاعره قائل اند نیست، به این معنا که اختیاری با ایشان نباشد، حضرت حق سبحانه و تعالی این امور را بی اختیار و بی واسطه عباد به قدرت کامله خود بر دست ایشان جاری سازد، و تفویض که جمیع اسباب فعل عباد با عباد باشد، و به هیچ وجه قادر حقیقی را دخل نباشد، چنان چه مذهب اکثر معتزله است ایضاً نیست، بلکه حق و صواب امر میان دو امر است که علل و اسباب اوّل با حضرت قادر بی مثال عزّ شأنه است، و او مسبّب الأسباب، و منشأ علل سابقه و مبدأ المبادی است، و آنچه به اراده عباد صادر می شود فعل عباد است.

پس جبر نیست که عباد در افعال خود مجبور باشند، و هیچ نحو اختیاری با ایشان نباشد، و تفویض نیست که جمیع با ایشان باشد، و حضرت حق سبحانه و تعالی را در افعال عباد دخلی نباشد، بلکه مبدأ اسباب با خدای تعالی است، و آنچه از اراده عباد بفعل آید فعل ایشان است.

پس این است واسطه و امر بین امرین، چنان چه نهال تاک را به قدرت کامله از دل خاک نشو و نما نموده و ثمره داد که بعنوان حلال عباد منتفع شوند، و قوه فعلیه امور خیر به آن بالذات و شر بالعرض کرامت فرمود، و سبب مبادی بعیده او گشت، پس اگر عباد در اسباب اخیره که به اراده ایشان متعلّق است منشأ انتزاع و اخراج خمر از او شوند، و اراده خود به شرب او مشغول گردند، در این امر بلا شک مجبور نیستند، چنان چه در کلام الهی عزّ سلطانه این معنا عزّ صدور یافته

که (ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنِهِ فَمَنْ اللَّهُ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئِهِ فَمِنْ نَفْسِكَ) ۱.

و در کتاب ایقاعات به جهت تأیید این حل، کلام امام المحققین نصیر المله والدين محمّد بن الحسن الطوسی - قدس الله تعالی نفسه القدوسی - را نقل فرموده، که او نیز به این عنوان بیان نموده معنی این حدیث را.

و غریق بحر رحمت سبحانی ملاً عبدالرزاق لاهیجانی، از رشحات نم فیض بحر تحقیق مبدأ فیاض فائض شده به این معنا نیز، و در گوهر مراد که از مصنفات او است سر رشته حل و عقد نظم جبر کسر و تفویض امر خالق خیر و شر به این دستور این مطلب را در سلک تحریر منتظم ساخته، و مؤید این معنا کلام امام المحققین را نقل نموده است.

لیکن چون از فقره حدیث مسطور معلوم نمی شود که در قضا و قدر وارد باشد، این حدیث احتمال دارد که در باب امر و نهی الهی و شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء علیهم السلام شرف صدور یافته باشد، و کلام حمران که در این کتاب مرقوم گشته ایضاً دلالت بر آن ندارد که در باب قضا و قدر و امور تکوینی مذکور شده باشد.

پس بناءً علی ذلك ممکن است مراد این باشد که در امور تکلیفیه و احکامیه عباد بفعل و ترک آن مأمور شده اند، موافق مصلحت کامله خدای تعالی جبر به عباد نکرده است، و وا نگذاشته است به ایشان نیز، بلکه آنچه از جناب مقدس ایزدی مقرر شده امر میان دو امر است، و تعدیل نموده به این که رسول فرستاد و احکام مقرر فرمود لیکن جبر نکرد، به این معنا که مجبور باشند عباد در نماز که بدون اختیار از ایشان ناشی شود، بلکه امر فرمود که ما با اختیار خود نماز را بفعل آوریم، و تفویض نکرد که در اصل متوجه عباد نشود، و ارسال رسل و انزال کتب و احکام مقرر نفرماید، و جمیع را به اختیار ما وا گذارد، این است مختصری

در بیان این حدیث که به خاطر رسیده، واللّه أعلم بحقایق الآثار فی البین وحقّ القول بین القولین.

مؤید این معنا بعد از آن که صورت ترقیم یافته بود، چیزی است که به نظر رسید در تعلیقات شیخنا الکامل الفاضل شیخ مفید رحمه الله که در باب عقائد ابن بابویه رحمه الله افاده نموده به این عبارت:

فصل: والتفویض هو القول برفع الحظر عن الخلق فی الأفعال، والإباحه لهم مع ما شاؤوا من الأعمال، وهذا قول الزنادقه وأصحاب الإباحات، والواسطه بین هذین القولین أنّ الله أقدر الخلق علی أفعالهم، ومکنهم من أعمالهم، وحدّ لهم الحدود فی ذلك، ورسوم لهم الرسوم، ونهاهم عن القبائح بالزجر والتخويف والوعده والوعید، فلم یکن یتمکینهم من الأعمال ضجرأ لهم علیها، ولم یفوّض إلیهم الأعمال لمنعهم من أكثرها، ووضع الحدود لهم فیها، وأمرهم بحسنها، ونهاهم عن قبیحها، فهذا هو الفصل بین الجبر والتفویض علی ما بیناه(۱).

این کلام مؤید آنچه مذکور شد می شود، وبدون تأیید گاه باشد که قبول نکنند، و با تأیید به خاطر برسد که از آن منتزع شده، و حق آن است که اگر کلام حقّ است الحقّ أحقّ بالاتباع باید قبول نمود از هر کس که باشد، و هرگاه امر بین الأمرین محکوم به شد و جبر نیست، پس در طینت بد ممکن است نطفه رديه از مأكولات و مناكح غیر مرضیه و اوقات و حالات غیر حسنه که مجبور و ممنوع نیستند با عدم علم به اختیار منعقد شود.

و آنچه در حدیث وارد شده که «خلق عدوّنا من سجّیل» و در بیان سجّیل واقع است که «قالوا: هی حجاره من طین طبخت من نار جهنّم» ممکن است به

ص: ۳۷۱

این معنا باشد که «من طین ردیء کالسجیل، أو یکون فی القیامه من السجیل» و در این صورت رفع توهمات و شبهه ها می شود، واللّه أعلم.

و ممکن است که در مادّه و اصل نطفه جزئی از سجیل باشد، چنان چه وارد است که میاه حارّه جبال از فیح جهنّم است، و ایضاً محققین به جعل مرکب قائل نیستند، پس هر گاه این محقق باشد خدای تعالی شیطان را خلق کرد، و امّا شیطان را شیطان نکرد، و شخص بد را خلق کرد امّا بد را بد نکرد.

حاصل کلام آن که: این نحو توهمات غیر مرضیه را به چندین وجه جواب می توان گفت، واللّه أعلم بالصواب.

بعد از این مراتب پس گفت حمران: و شهادت می دهم این را که محمّد بنده او و رسول اوست، فرستاد او را به هدایت کردن مردمان و به دین حق، تا آن که اظهار کند آن را و غلبه دهد بر جمیع ادیان، اگرچه راضی نباشند و مکروه داشته باشند مشرکان، و شهادت می دهم این را که بهشت حقّ است، و آتش حقّ است.

و شهادت می دهم این را که علی بن ابی طالب علیه السلام حجّت خدا، و امام است بر خلق خدا، نمی توانند مردم که جاهل باشند در حقّ او، و شهادت می دهم که حسن علیه السلام بعد از او حجّت خدا و امام است، و حسین علیه السلام بعد از او حجّت خدا و امام است، پس علی بن الحسین حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از او امام است، و محمّد بن علی الباقر علیه السلام بعد از او امام است، و تو ای سید من حجّت خدا و امامی بر خلق خدا بعد از ایشان.

پس فرمود أبو عبدالله علیه السلام: التّرتّر حمران، یعنی: طریقه مستقیمه طریقه حمران است.

پس فرمود: ای حمران بدست بگیر و بکش مطمر را، یعنی: ریسمان مستقیم حق را میان خود و میان عالم هر که مخالف باشد با تو در دین ترک کن با

او آشنائی را، و به معنی مجهول نیز حمل می توان نمود، یعنی: کشیده است ریسمان چینی در عالم هرگاه مخالف باشد کسی با تو در ایمان ترک او کن.

حمران می گوید: گفتم: ای سید من چیست مطمر؟ فرمود: چیزی است که شما نام می گذارید آن را ریسمان بنائی، پس کسی که مخالفت کند در این امر امامت با تو، یعنی شیعه اثناعشری نباشد، پس او زندیق و رهن دین است.

پس گفت حمران: اگر چه علوی و فاطمی باشد، یعنی: از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام باشد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر چند آن شخص محمدی علوی فاطمی باشد.

و از این حدیث و احادیث سابقه مثل آنچه در اعتقادات ابن بابویه رحمه الله گذشت که «فمن خالفکم و جازه فابروا منه» مستفاد می شود که تا علوی به مرتبه انکار امامت در فسق نبوده باشد، زندیق و منشأ برائت و تبرّی نمی شود اعمال و امور دیگر او، و آنچه از آیه اصطفاء معلوم می شود، و حدیث نیز وارد شده که «کلّهم مغفور لهم» دالّ است بر مغفرت جمیع هر چند عارف به حقّ امام علیه السلام نباشد.

و ممکن است جمع بینهما به این که عدم معرفت حقّ امامت محمول شود بر عدم معرفت حقّ تعظیم و توقیر و رعایت ایشان، چنان چه سمت ذکر یافت که «کلّهم مغفور» شامل غیر معتقد امامت ائمه علیهم السلام نباشد، و لفظ «کل» محمول شود بر اضافی نه حقیقی، و تبرّی از آنها که معتقد امامت نیستند لازم باشد، و توجیهاات دیگر در جمع بین الأخبار نیز سابقاً گذشت، فتذکر.

ابن بابويه عليه الرحمه در کتاب معانى الأخبار آورده: باب معنى ما روى أن فاطمه عليها السلام أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها على النار. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارِ الْقُرَظِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ الْقُرَظِينِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو الْفَيْضِ صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى بْنِ زِيَادٍ، قَالَ:

حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْوَشَّاءُ الْبُغْدَادِيُّ، قَالَ: كُنْتُ بِخُرَّاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِهِ، وَزَيْدُ بْنُ مُوسَى حَاضِرٌ، قَدْ أَقْبَلَ عَلَيَّ جَمَاعَةٌ فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَحِرُونَ عَلَيْهِمْ، وَيَقُولُونَ: نَحْنُ وَنَحْنُ.

وَأَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلٌ عَلَيَّ قَوْمٌ يُحَدِّثُهُمْ، فَسَمِعَ مَقَالََةَ زَيْدٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَقَالَ:

يَا زَيْدُ أَغْرَكَ قَوْلُ بَقَالِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ، وَاللَّهُ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوُلْدِهِمَا بِطَنِهَا خَاصَّةً.

فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُطِيعُ اللَّهَ وَيَصُومُ نَهَارَهُ وَيَقُومُ لَيْلَهُ وَتَعْصِيَهُ أَنْتَ، ثُمَّ تَجِيئَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً، لِأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ، وَلِمُسِيئِنَا ضِعْفَانِ مِنَ الْعَذَابِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ الْوَشَّاءُ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ كَيْفَ تَقْرَأُونَ هَذِهِ الْآيَةَ (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) ۱.

فَقُلْتُ: مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، فَمَنْ قَرَأَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ، وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ، فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (۱).

یعنی: حسن بن موسی بن وِشَا البغدادی گفت: بودم در خراسان با حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس آن حضرت و زید بن موسی حاضر بود، بتحقیق که روی کرده بود در مجلس بر جماعتی و افتخار می کرد بر ایشان، و می گفت: ما و ما، و از بزرگی خود سخن می کرد.

و حضرت امام رضا علیه السلام روی کرده بود به قومی و با ایشان سخن می گفت، پس شنید سخن زید را، پس روی کرد به او و گفت: ای زید آیا مغرور ساخته تو را سخن سبزی فروشان کوفه، که روایت کرده اند حدیثی که فاطمه علیها السلام نگاه داشت دامن عصمت خود را از شوب دنس معصیت و حرام، پس حرام گردانید خدای تعالی ذریه او را بر آتش دوزخ، به خدا قسم که نیست مراد از این مگر حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و اولادی که از بطن آن حضرت بوده باشند خاصه.

پس اما این که بوده باشد موسی بن جعفر که اطاعت کند خدا را، و روزش را روزه دارد، و شبش را به عبادت بسر آورد، و عصیان کنی تو خدای تعالی را، بعد از این بیائید روز قیامت هر دو مساوی در درجه و اجر، اگر چنین باشد هر آینه تو عزیزتر خواهی بود نزد خدای عزوجل از او.

بتحقیق که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود که می فرمود: از جهت نیکوکاران ما از اجر دو چندان است، و از جهت گناهکاران ما عذاب نیز دو چندان است، یعنی: ثواب و عقاب نیکوکار و بدکردار ما دو برابر ثواب و عقاب

ص: ۳۷۵

نیکوکار و بدکار دیگران است.

و گفت حسن بن وشّا: بعد از آن روی کرد به من آن حضرت، پس گفت: یا حسن چه نحو می خوانید این آیه را که (قَالَ يَا نُوحُ) تا آخر؟ پس گفتم: بعضی از مردمان می خوانند (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) که عمل فعل باشد، و غیر صالح مفعول او، پس آن که به این نحو قرائت کرده است که (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ) به رفع و تنوین عمل، نفی کرده است پسر نوح را از پدرش.

پس حضرت علیه السلام فرمود: حاشا بتحقیق که او پسر نوح بود، و لیکن چون عصیان خدای تعالی ورزید نفی کرد خدای تعالی او را از پدرش، همچنین است هر که از ما بنی هاشم باشد و اطاعت الهی نکرده باشد پس نیست از ما، و تو هرگاه اطاعت الهی کنی پس تو از ما اهل بیتی.

بدان که جمع میان این حدیث که حرام شدن آتش به نوعی از استحقاق مختص به اولاد بطنی حضرت فاطمه علیها السلام بوده باشد و بر غیر ایشان حرام به محض تفضّل باشد، با احادیث سابقه که دالّ است بر مغفرت جمیع ذرّیه، خصوصاً هرگاه به امامت ائمه معصومین علیهم السلام قایل باشند، هر چند قبل از موت باشد به زمان قلیلی، چنان چه در جمع بین الأحادیث مذکور شد ممکن است، و نفی ایشان از خود و تبرّی به نحوی که آن حضرت فرمودند، موافق حدیث لازم است از کسی که اطاعت الهی نکند، و به مرتبه پسر نوح مستغرق بحر عصیان گشته بر سفینه نجات مستقر نباشد هر چند فاطمی باشد، و ایشان تفضّلی که دارند به سبب اطاعت و قرب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار صلوات الله علیهم است، پس اگر کسی مطیع خدا نباشد، ائمه اطهار علیهم السلام و جمیع مؤمنین از ایشان بری خواهند بود، و ایشان را از خود نخواهند دانست، و احوال ایشان مفوّض به تفضّل خداست.

وفى كتاب ضوء الشهاب: قوله «من ابطائه عمله لم يسرع به نسبه» يقول صلى الله عليه و آله:

من قعد به عمله فلم يقدمه ديناً ودنيا لم يسرع به نسبه وإن كان شريفاً كريماً، يعنى:

إن الحسيب النسيب إذا اتكل على النسب، وكسل عن اقتناء العلم والأدب، وجنح إلى الاستراحة ولزوم الباحة، وضيع عمره فى الربيله، حصل على الرذيله والعاقبه الويله، ولم ينفعه النسب المجرد.

وليت شعرى ماذا تنفع الألسن الفاخره بالعظام الناخره، هذا فى الدنيا. فأما فى الآخره، فالأمر أدهى وأمر.

ولذلك قال صلى الله عليه و آله: يا بنى هاشم لا يجيئنى الناس بالأعمال وتجيؤونى بالأنساب.

وروى عنه صلى الله عليه و آله: يا فاطمه ابنه محمّد لا أغنى عنك من الله شيئاً، ويا خديجه ابنه خويلد لا أغنى عنك من الله شيئاً، وقال تعالى: (فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ) ١ .

وقال النبى صلى الله عليه و آله: لست بخير من فارسى ولا نبطى إلا بالتقوى.

وقال عليه السلام: اتونى بأعمالكم ولا تأتونى بأنسابكم.

وقال الأحنف بن قيس: من فاته حسب بدنه، لم ينتفع بنسب أبوبه.

وقال مالك بن أبرهه المجاشعى: ألسأ أشرف قومى؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن كان لك عقل فلك فضل، وإن كان لك خلق فلك مروءه، وإن كان لك مال فلك حسب، وإن كان لك دين فلك تقوى. قال ابن الرومى:

وما الحسب الموروث لا درّ درّه بمحتسبٍ إلا بآخر مكتسب

إذ العود لم يثمر وإن كان شعبه من المثمرات اعتده الناس فى الحطب

بل إذا تعاون العمل والحسب كان نوراً على نور، وحبوراً على حبور. وقد قال صلى الله عليه وآله: كلّ حسب ونسب ينقطع إلاّ حسبى ونسبى. فلو لم يكن معتدّاً به أصلاً لم يذكر ذلك. وقال صلى الله عليه وآله: كذب من زعم أنّ نسبى لا ينفع. ولكن يشترط أن يقترن به عمل صالح.

وفائده الحديث الحثّ على الاكتساب، والنهي عن الاحتساب بالأحساب، والتكثير بالأنساب. وراوى الحديث أبوهريره.

و ذكر این نحو کلام هر چند قدری خارج از موضوع مسأله است، از جهت بیان واقع و عدم غرور مسطور شد، لیکن مردم باید از راه انصاف نیز ملاحظه نموده عداوت با صالح و طالح ایشان مطلقاً از جهت قرابت رسول صلی الله علیه و آله ولأجل السیاده، چنان چه در بعضی محسوس و مشاهد می شود نداشته باشند، که حکم بر مشتق دالّ است بر علیّه مأخذ اشتقاق، و محبت ایشان عوض اجر نبوت لازم، و عداوت ایشان لأجل المسطور بلا شک کفر محض است.

و ائمه عليهم السلام اگرچه رحم ایشان را از خود با وجود عصیان و مخالفت از دین قطع نموده اند، اما چون معدن احسان بوده اند باز به لفظ «ان» وصلیه صله آن رحم مقطوعه نموده اند، که وإن كان محمّدياً علویاً فاطمياً.

و مؤید بعضی از امور مسطوره است حکایت مشهوری که سید احمد حسنی در اواسط معلّم اوّل در ذکر عقب عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب از کتاب خود که موسوم است به عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب ایراد نموده، به این عبارات که:

ولبنى داود بن موسى حكاية جليله مشهوره فيما بين النسّابين وغيرهم مرويه مسنده، وهي مذكوره فى ديوان ابن عنين، وهي أنّ أباالمحاسن نصرالله بن عنين الدمشقى الشاعر توجه إلى مكّه شرفها الله تعالى ومعه مال وأقمشه، فخرج عليه بعض بنى داود، فأخذوا ما كان معه وسلبوه وجرحوه.

فكتب إلى الملك العزيز طغتكين بن أيوب صاحب اليمن، وقد كان أخوه الملك الناصر أرسل إليه يطلبه ليقوم بالساحل المفتوح من أيدي الأفرنج، فزهد ابن عنين في الساحل، ورغبه في اليمن، وحرّضه على الأشراف الذين فعلوا به ما فعلوا، وأول القصيده:

أعيت صفات نداك المصقع اللسنا وجزت في الجود حدّ الحسن والحسنا

وما تريد بجسمٍ لا حياه له من خلّص الزبد ما أبقا لك اللبنا

ولا تقل ساحل الأفرنج أفتحه فما يساوى إذا قايسته عدنا

وإن أردت جهاداً فارو سيفك من قوم أضاعوا فروض الله والسننا

طهر بسيفك بيت الله من دنسٍ ومن خساسة أقوام به وخنا

ولا تقل إنهم أولاد فاطمه لو أدركوا آل حرب حاربوا الحسننا

قال: فلما قال هذه القصيده رأى في النوم فاطمه الزهراء البتول عليها السلام وهي تطوف بالبيت، فسلم عليها فلم تجبه، فتضرع وتذلل وسأل عن ذنبه الذي أوجب عدم جواب سلامه، فأنشدته الزهراء عليها الصلاة والسلام:

حاشا بني فاطمه كلهم من خسه (١) تعرض أو من خنا

ص: ٣٧٩

١- (١) دنس - خ ل.

وإنما الأيام في غدرها (١) وفعلها السوء أساءت بنا

إن أسا من ولدى واحد جعلت كلَّ السبِّ عمداً لنا

فتب إلى الله فمن يقترف ذنباً بنا يغفر له ما قد جنا

وأكرم بعين المصطفى جدّهم ولا تهن من آله أعينا

فكلّ ما نالك منهم عنّا تلقى به في الحشر منّا هنا

قال أبوالمحاسن نصرالله بن عنين: فانتبهت من منامي فزعاً مرعوباً، وقد أكمل الله عافيتي من الجراح والمرض، فكتبت الأبيات وحفظتها، وتبت إلى الله تعالى ممّا قلت، وقطعت تلك القصيده وقلت شعراً:

عذراً إلى بنت نبي الهدى تصفح عن ذنب مسيء جنا

وتوبه تقبلها من أخي مقاله (٢) توقعه في العنا

والله لو قطّعتني واحد منهم بسيف البغي أو بالقنا

لم أر ما يفعله سيئاً (٣) بل أراه في الفعل قد أحسنا

وقد اقتصرنا ألقاظ هذه القصّه (٤)، وهي مشهوره رواها لى الشيخ تاج الدين أبو عبدالله محمّد بن معيه الحسنى، وجدّى لأمتى الشيخ فخرالدين أبو جعفر محمّد بن الشيخ الفاضل زين الدين حسين بن حديد الأسدى، كلاهما عن السيد السعيد بهاء الدين داود بن أبى الفتوح، عن أبى المحاسن نصرالله بن عنين صاحب الواقعه، وقد ذكرها البادرأوى فى كتابه درّ النظيم وغيره من المصنّفين (٥). انتهى.

ص: ٣٨٠

١- (١) صرفها - خ ل.

٢- (٢) اساءه - خ ل.

٣- (٣) لم أراه فى فعله ظالماً - خ ل.

٤- (٤) القصيده - خ ل.

٥- (٥) عمدہ الطالب ابن عنبه داوودى حسنى ص ١٥٩-١٦١.

أقول: وفي بعض روايات هذه الحكاياه له تتمه، وهي هذه، قال: فلما انتبهت كتبت ما رأيت بالمنام جميعه والأبيات إلى الملك المعظم، فأرسل إليّ بمال جزيل وكسوه، ففرّقها في الأشراف، والأخبار والآثار بذلك كثيره، والحكايات بذلك أشهر من أن تذكر.

وكان الفقيه العلامة عزّالدين أحمد بن عبدالكريم الحمّصي المعروف بابن الحلال رحمه الله يحثّ الأشراف بمدينة النبي صلى الله عليه وآله على حفظ هذا المنام بجملته وأشعاره، وكان يقول بصحبه وهو ممّن رواه عن ابن عنين، وكان عزّالدين رحمه الله أقام بالمدينه إلى أن توفّي بها في رابع شهر صفر سنة سبع وثمانين وستمائه قدّس الله روحه، ولقد أحسن القائل في قوله:

من لم يكن علويّاً حين تنسبه فما له من قديم الدهر مفتخر

إلى آخر الأبيات المشهوره. تمّ الكلام.

وقد نقل أيضاً الشيخ أبو عبدالله الفارسي مضمون هذه الحكاياه عن ابن عنين بعينها.

وفي باب اقتضاء الدين من الوافي، نقلاً عن كتاب الكافي: محمّد رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال له رجل: إنّ لي على بعض الحسنين مالاً وقد أعياني أخذه، وقد جرى بيني كلام ولا آمن من أن يجرى بيني وبينه في ذلك ما أغتمّ له، فقال له أبو عبدالله عليه السلام: ليس هذا طريق التقاضي، ولكن إذا أتيت فاطم الجلوس وألزم السكوت، قال الرجل: فما فعلت ذلك إلّا يسيراً حتّى أخذت مالي (١).

ص: ٣٨١

من کتاب المستطرف، قال الأصمعی: بينما أنا أطوف بالبيت ذات ليله إذ رأيت شاباً متعلّقاً بأستار الكعبه، وهو يقول:

يا من يجب دعوه المضطرّ في الظلم يا كاشف الضرّ والبلوى مع السقم

قد نام وفدك حول البيت وانتبهوا وأنت يا حيّ يا قيوم لم تتم

أدعوك ربّي حزيناّ هائماً قلقاً فارحم بكائي بحقّ البيت والحرم

إن كان جودك لا يرجوه ذو سفهٍ فمن وجود على العاصين بالكرم

ثمّ بكى بكاءً شديداً، وأنشد بعد ذلك يقول:

ألا أيها المقصود في كلّ حاجتي شكوت إلى الضرّ فارحم شكايتي

ألا يا رجائي أنت تكشف كربتي فهب لي ذنوبي كلّها واقض حاجتي

أتيت بأعمالٍ قباحٍ رديئهٍ وما في الوريّ عبدٌ جنى كجناتي

أتحرقني بالنار يا غايه المنى فأين رجائي ثمّ أين مخافتي

ثمّ سقط على الأرض مغشياً عليه، فدنوت منه، فإذا هو زين العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام،

فرفعت رأسه في حجرى وبكيت، فقطرت دمه من دموعى على خده، ففتح عينيه وقال: من هذا الذى يهجم علينا؟ قلت:

عبيدك الأصمعی، سيدي ما هذا البكاء والجزع، وأنت من آل بيت النبوه ومعدن الرساله؟ أليس الله تعالى يقول في شأنكم:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

فقال: هيهات هيهات يا أصمعی، إنّ الله تعالى خلق الجنّه لمن أطاعه ولو كان

عبدًا حبشيًا، وخلق النار لمن عصاه ولو كان شريفًا(۱) قرشيًا، أليس الله يقول:

(فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) ۲ .

یعنی: گفت اصمعی: در وقتی از اوقات شبی که طواف می کردم دور خانه کعبه، در آن هنگام دیدم جوانی که چسبیده بود به پرده های کعبه و می گفت: ای کسی که اجابت می کنی دعای مضطربین را در تاریکیها، ای گشاینده و بر طرف کننده بدیها و بلاها با بیماریها، بتحقیق که خوابیده اند گروه حاجیان در خانه کعبه و بیدار شده اند، و توئی زنده به حیات ابدی قائم به حفظ و تدبیر مخلوقات، و یا پاینده بر وجه دوام و بقاء در ذات و صفات، که خواب بر تو روا نبوده است هرگز.

می خوانم تو را ای پروردگار در حالت حزن، و در حالت سرگشتگی و حیرت، و در حالت اضطراب، پس رحم کن گریه و زاری مرا به حق خانه و حرم، اگر جود تو را امید نداشته باشند بی خردان و صاحبان وبال و اوزار، پس کیست که به بخشد به کرم بر عاصیان زار.

پس شروع کرد بعد از این مناجات و راز و فرمود: ای آن که توئی مقصود در هر حاجتی، شکوه می کنم به سوی تو درد خود را، پس رحم کن به شکایت و نظر رحمت بر من افکن، ای امید من توئی که بر طرف می کنی غم و اندوه مرا، پس به بخشش به من گناهان مرا، و قضا کن حاجت مرا، آمده ام به سوی تو با اعمال زشت بد، و نیست در میان خلائق بنده ای که گناه کرده باشد مثل گناه من، آیا

ص: ۳۸۳

۱- (۱) در مستطرف: حرّاً.

خواهی سوخت مرا به آتش ای نهایت آرزوهای همه آرزومندان، پس کجاست امید من، پس کجاست ترس من، یعنی: حاشا از وفور کرم و سعت مغفرت تو که چنین شود که قطع رجاء من شده مایوس از روح، و مقنوط از رحمت تو گردم، و چون رحم بر خوف من بکنی باید در نهایت قلق و اضطراب باشم از خوف مژم نبودن خوف خود «تعالیت عن ذلک علواً کبیراً».

بعد از آن افتاد بر زمین بی هوش، پس پیش و نزدیک شدم به او، پس بود او حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام.

پس برداشتم سر مبارک او را و در دامن خود گذاشتم و گریستم، پس ریخت قطره ای از قطره‌های اشک من بر رخسار مبارک آن حضرت، پس گشود هر دو چشم خود را و فرمود: کیست این که هجوم می آورد بر ما؟ گفتم: بنده تو اصمعی است که این گستاخی نموده است، ای سید من چیست این گریه و جزع و خوف و حال آن که تو از آل بیت نبوت و معدن رسالتی، آیا نیست که فرموده است خدای تبارک و تعالی در شأن شما به تحقیق که اراده دارد خدای تبارک و تعالی بر طرف کند از شما اهل بیت نبوت گناه را و پاک کند شما را از گناه پاک کردنی.

پس فرمود: هیئات هیئات ای اصمعی به تحقیق خدای تبارک و تعالی خلق کرده است بهشت را از برای کسی که اطاعت او کند اگرچه بنده حبشی باشد، و خلق کرده است نار را از برای کسی که عاصی در گناه او باشد اگرچه شریف قرشی باشد، آیا نیست که خدای تعالی می فرماید: هر گاه دمیده شود در صور، و مراد از نفخه در اینجا نفخه ای است که به آن زنده شوند و قیامت به آن قائم شود، پس نسبها نباشد میان ایشان در آن روز، یعنی: علاقه نسب نفع ندهد، یعنی: هیچ خویشی بر خویشی رحم نکند، جهت آن که به خود مشغول باشد و به خود در مانده، که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) تا آخر.

بدان که این معنا ممکن است که نسبت به غیر نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، تا آن که با احادیثی که دالّ بر آن است که نسب آن حضرت منقطع نمی شود و نفع می دهد تنافی نداشته باشد.

و منظور در این مقام بیان شدت احوال آن روز باشد، یا آن که مقصود از این کلام آن باشد که کسی که عاصی درگاه الهی باشد و عصیان او به مرتبه اعلا رسیده باشد، مثل شرک به خدا، و عدم اقرار به رسالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، قرابت نسب اگرچه شریف قرشی باشد مفید نیست.

و ائمه معصومین علیهم السلام در مقام تضرّع و ابتهاج و عجز و انکسار خود به جناب عزیز جناب این نحو تضرّعات می نمایند، و مانند این نحو سخنان می گویند، چنان چه در صحیفه کامله و غیر آن از ادعیه مأثوره واقع است.

و یا منظور آن باشد که هیچ نسبتی میان اهل بهشت و اهل دوزخ نباشد، چه اهل دوزخ معاقب باشند و اهل بهشت مثاب، و نپرسند یک دیگر را از حال خود به جهت مشغولی هر یک به حال خود، و این پیش از محاسبه باشد، اما بعد از محاسبه از حال یک دیگر سؤال کنند؛ لقوله تعالی (وَ أَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) ۱.

پس هر که گران باشد ترازوی های کردار او به ایمان و اعمال صالحه، پس آن گروه ایشان اند رستگاران از درکات دوزخ، ورسندگان به درجات بهشت.

و یا معنا آن است که کسانی را که عقاید و اعمال صالحه باشد که آن را نزد خدای تعالی وزنی و قدری باشد، پس ایشان فایزاند و رستگاران، و رسیدگان به روضه رضوان، و هر که سبک باشد ترازوهای کردار او به جهت آن که عمل صالح نکرده باشد، چون مشرکان و منافقان، یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی بود و به حیث قبول رسد نزد خدای تعالی، پس آن گروه آنان اند که

زیان کرده اند بر نفسهای خود، یعنی: سرمایه عمر به باد غفلت بر دادند، و تابع آرزوهای نفس شده اند، و در دوزخ جاوید ماندگان اند.

و در خلاصه المنهج در طی تفسیر آیه کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) ۱ مسطور است: یعنی روزی که دمیده شود در صور در نفخه ثانیه، پس بیائید شما گروه گروه مختلفه از قبرهای خود به عرصه گاه محشر، یا هر گروهی با پیغمبر خود.

و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است: که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در منزل ابی ایوب انصاری بودند، این آیه را از آن حضرت سؤال کرد فرمود: یا معاذ از چیزی پرسیدی که بزرگ ترین چیزها است.

پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود که: صنفی از امت مرا در روز قیامت حشر کنند، و ایشان را از مؤمنان ممتاز سازند، بعضی بر صورت بوزینگان باشند، و بعضی در صورت و هیئات خوکان، و برخی نگون ساران که ایشان را بر روی به دوزخ می کشند، و بعضی نابینایان، و برخی کران، و بعضی گنگان، و جمعی می خایند زبانهای خود را و آن را بر سینه های ایشان افتاده باشد، و ریم از دهن های ایشان سیلان می کند، و اهل محشر را از آن کراحت باشد، و طایفه ای دست و پای بریده باشند، و بعضی از دارهای آتشین آویخته، و گروهی را نتنی و بوئی باشد بدتر از مردار، و برخی را جبه ها پوشانیده باشند از قطران که چسبیده باشد به پوستهای ایشان.

اما بوزینگان سخن چینان باشند، و خوکان حرام خوران، و نگون ساران ربا خورندگان، و کوران جور کنندگان در حکم، و گنگان و کران آنهایی که به عمل خود معجب بوده اند، و زبان خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان

بوده، و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان اند، و آویختگان از دار غمّازان و سعایت کنندگان به سلاطین، و آنها که فتن عظیم دارند متابعان شهوات، و باز دارندگان حقّ خدا، و پوشیدگان به لباس قطران اهل تکبر(۱).

و در طی تفسیر کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ) ۲ یعنی: در روزی که دمیده شود در صور اوست داننده عالم ملکوت و شهادت که عالم ملک است، و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلائق، آگاه بدان که کی بر انگیزد، و بر چه وجه حشر کند.

صاحب تفسیر آورده: که در خیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: شب معراج اسرافیل علیه السلام را دیدم در زیر عرش صوری در دهن گرفته بر شکل شاخ، و آن را چهار هزار منفذ بود، و چشم در زیر عرش کشیده بود، جبرئیل علیه السلام را گفتم: چند گاه است تا این صور را اسرافیل در دهن دارد؟ گفت: از آن وقت که حق تعالی عالم را آفریده او این صور را در دهن گرفته، و منتظر است که کی فرمان الهی در رسد به دمیدن آن تا تأخیر در آن واقع نشود.

در مجمع آورده: که اسرافیل دو بار در صور بدمد، در نفخه اول همه خلائق بمیرند، و در دوم همه زنده شوند، پس نفخه اولی برای انتهای دنیا باشد، و دوم برای ابتداء آخرت.

ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چگونه به خوشحالی توان گذرانید و حال آن که صاحب صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته، منتظر آن که مأمور شود به دمیدن آن تا بلا تأخیر در دمدم(۲).

و صاحب خلاصه المنهج در طی تفسیر کریمه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ

ص: ۳۸۷

۱- (۱) تفسیر ثعلبی ۶: ۳۶۰، تفسیر کشاف ۴: ۲۰۸، مجمع البیان ۱۰: ۱۹۱.

۲- (۳) مجمع البیان ۴: ۶۷-۶۸.

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ) ۱ گفته: یعنی و یاد کن روزی را که دمیده شود در صور که مشابه شاخ است، پس بترسند از هول و هیبت آن هر که در آسمانها است از ملائکه، و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات.

از رسول صلی الله علیه و آله مروی است که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین به پرداخت صوری بیافرید و به اسرافیل علیه السلام داد، وی آن را در دهن گرفت، و چشم را در زیر عرش گماشته است تا کی فرمان الهی در رسد که در صور دمدم، راوی پرسید که یا رسول الله صور چه باشد؟

فرمود: شاخی است بزرگ دور آن چند مقابل آسمان و زمین، و اسرافیل علیه السلام سه بار در دمدم، یکی نفخه فزع باشد، و آن این است که در این آیه مذکور شد، دَوْمَ نَفْحَةٍ صَعْقَةٍ، سَيَمُ نَفْحَةُ أَحْيَا.

پس اول که اسرافیل علیه السلام را فرماید که دم در صور دمدم هر چه در آسمانها و زمینها باشد بترسند، و کوه ها به جنبش در آیند و چون گرد بر هوا روند، و زمین از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلاً قرار نگیرد، مانند کشتی بر روی آب، یا قنديل آویخته که باد سخت بر آن خورد، کقوله تعالی (يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) ۲ تا آخر.

روزی که به بینند آن زلزله را غافل و بی خبر گردند از غایت دهشت آن هر زن شیر دهنده از آن فرزند که شیر دهد آن را، یعنی: با وجود شدت شفقت و مرحمت مادران از هول آن روز فرزندان شیر خواره را فرو گذارند، و زنان آبستن بچه بیندازند، و کودکان از ترس آن پیر شوند، و شیاطین از فزع آن برمند و با قطار زمین فرو روند، و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان زنند تا باز بجای خود آیند، و همه مردمان مدهوش و متحیر شوند،

و در این حالت باشند که زمین شکافته شده شق شق گردد، و چون در آسمان نگرند مانند زیت گداخته بینند، پس شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند، و آفتاب و ماه گرفته شوند.

پس به اسرافیل علیه السلام فرماید تا بار دیگر در صور دمد، و این نفخه صعق باشد، هر که در آسمانها و زمین باشد بمیرد، مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش.

پس به عزرائیل علیه السلام ندا رسد که: چه کس مانده است؟ گوید: همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش و تو که خداوندی و مبرائی از وصمت زوال و فنا، و به جبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید، فی الحال بمیرند، و حاملان عرش را نیز ندا رسد که موتوا، همه بمیرند، پس اسرافیل را گویند که صور را به عرش ده و تو نیز بمیر، اسرافیل صور را به عرش سپارد و جان بدهد.

آن گاه ملک الموت را گوید که دیگر مانده است؟ گوید: بار خدایا تو عالمی که غیر از من کسی دیگر نمانده، وی را نیز خطاب آید که مت کما ماتوا، تو نیز بمیر چنان چه ایشان به مردند، عزرائیل علیه السلام نیز سمت فنا پذیرد.

پس این ندا در دهد که (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) بعد از آن زمین را هموار سازد به حیثیتی که اگر بیضه ای در مشرق نهاده باشد در مغرب توان دید.

آن گاه حق تعالی به قدرت کامله خود چهل روز بارانی به باراند به مثال نطفه مردان تا از بالای زمین دوازده گز بر آید، و همچنان که نباتات روئیده شود، خلقان از آن آفریده می شوند، و حاملان عرش را زنده کند، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام را بیافریند، و به اسرافیل گوید: که صور بر دار، و در دم اسرافیل

صور در دمد، و حق تعالی فرمان دهد تا روحها به بدنها در آیند، پس روحهای مؤمنان که چون نور درخشنده باشد در ابدان خود در آیند، و همه زنده گردند، و همچنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند، پس زمین شکافته شود و همه از زمین برخیزند سر و پا برهنه و ختنه نا کرده، و این نفخهٔ احیاء است.

ص: ۳۹۰

چون در باب ضبط مناقب اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از ابن عباس منقول است که: سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول: أربعون حديثاً يستظهرها الرجل في حَبِّنا أهل البيت خير من أربعين ألف دينار يتصدق بها، وأعطاه الله تعالى بكل حرف ثواب نبی، وبكل حرف أعطاه الله نوراً يوم القيامة.

یعنی: شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می فرمود: چهل حدیث که ضبط کند و به خاطر بگیرد مردی در محبت ما اهل بیت بهتر است از چهل هزار اشرفی که تصدق کند به آن در راه خدا، و عطا می کند او را خدای تعالی عوض هر حرفی ثواب نبی، و او را عوض هر حرفی عطا می کند خدای تعالی نوری روز قیامت.

و استظهار احتمال دارد در این مقام مستظهر شدن و اعتماد نمودن باشد.

یعنی: به چهل حدیث در باب حبّ اهل بیت اگر کسی اعتماد نماید از جهت نجات اخروی، بهتر است از چهل هزار اشرفی که در راه خدا تصدق کند، به جهت آن که در لغت استظهار به معنی حفظ نمودن و اعتماد کردن آمده است.

بناءً علیه به تسوید این رساله اقدام نموده، به مفتاح توفیق ربّانی به ابواب مسطوره افتتاح و اختتام یافت، و موافق حدیث شریف «تعلّموا أنسابکم تصلّوا أرحامکم»^(۱) از جهت ضبط انساب آباء و اجداد و اصلاّب.

چنان چه وارد است در باب الانتفاء از کتاب کافی، به دو سند متصل به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: کفر باللّٰه من تبرّأ من نسب

ص: ۳۹۱

و ايضاً ايراد فرموده در باب مزبور، به چندین سند معنعن از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام، و امام جعفر صادق عليه السلام که، آن دو معصوم فرمودند: کفر باللّه العظیم الانتفاء من حسب وإن دقّ (۲). انتهى.

و باز وارد شده، و قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله: من انتسب إلى غير أبيه، أو تولّى غير مواليه، فعليه لعنة الله والملائه والناس أجمعين، وإنّ من دخل إلينا بلا سبب ظاهر وخرج بلا سبب موجب فهو ملعون (۳).

وقال الشيخ الفاضل حسن بن علي بن محمّد بن حسن الطبرسي في كتابه المسمّى بالكامل البهائي في السقيفه: روى علمائنا عن أئمّتنا عليهم السلام أنّهم قالوا: نحن أهل بيت لا يقاس بالناس، ما عادانا بيت إلاّ خرب، وما نبّح علينا كلب إلاّ جرب، لعن الله الداخل فينا من غير نسب، والخارج عنّا من غير سبب (۴).

وقال الفاضل الحسن بن النسيب في ديباجه كتابه الموسوم بعلم الطالب في نسب آل أبي طالب، وهو على ما وصف به كتابه كتاب نفيس المطالب، كما يقترح الطالب في أنساب آل أبي طالب، ما هذه عباراته: إنّ علم النسب علم عظيم المقدار، ساطع الأنوار، أشار الكتاب الإلهي في (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) ٥ إلى تفهّمه، وحثّ النبي صلى الله عليه و آله الأُمّتي في «تعلموا أنسابكم لتصلوا

ص: ٣٩٢

١- (١) اصول کافی ٢: ٣٥٠ ح ١ و ح ٢.

٢- (٢) اصول کافی ٢: ٣٥٠ ح ٣.

٣- (٣) كنز العمال متقی هندی ٦: ١٩٣ ح ١٥٣٠٩.

٤- (٤) اسرار الامامه عمادالدين طبرسي ص ٣١٧.

أرحامكم»(١) على تعلّمه، لاسيما نسب آل الرسول عليه وآله السلام؛ لوجوب توخيهم بالاجلال والاعظام، كما وضح فيه البرهان، ودلّ عليه الحديث والقرآن.

وكيف لا؟ وهم خير الله سبحانه التي اختارها، ورفع في البلاد والعباد منارها، ولم تزل أنسابهم التي إليها يعتزّون على تناول الأيام مضبوطة، وأحسابهم التي بها يتميّزون على تداول الأعوام عن الخلل محوطة.

إلا- أنّي رأيت أوان تغزّبي في أكثر البلاد التي وطأتها تشابهاً عظيماً بين الهجان والهجين، وتساوياً شديداً بين اللجين واللجين، يكابر المدعى العلوي، فلا ينكر عليه، ويتنازعون الشرف فما من عارف بشأنهما يرجع إليه، وكثيراً ما يتعصّب في الظاهر المدعى توّصلاً بذلك إلى الطعن في آل النبي.

وكم من قائل لو عرفت سيداً صحيح النسب لتبرّكت بتراجه، ووضعت خديّ تواضعاً على عتبه بابه، هذا لعمرو الله محض اللجاج، والعناد الذي لا يطمع له في علاج.

هذه بيوتات العلوية العارويه عن العار متوافره، وقبائل الفاطمية الطاهره عن الغبار متكاثره، قد قال بتصحيح اتصالاتهم في كلّ زمان علّامون من الأمّه، ونهض بتنقيح حالاتهم في كلّ أوان فهّامون من الأئمّه(٢).

در ذکر اجازات جدّ مؤلّف

پس بنا بر لزوم این معنا که مضمون احاديث به ضبط آن امر نموده، و سابقین ترغيب به آن فرموده اند از جهت تعليم و تعلّم لاحقين، به وسيله سواد سلسله خطّ، و امداد دودمان مداد، به عرض صحيفه خاطر ناظرين می رساند که نسبت

ص: ۳۹۳

۱- (۱) انساب سمعانی ۱: ۲۰ ح ۴.

۲- (۲) عمدۀ الطالب ص ۱۴-۱۵.

شرافت قرابت آباء و اجداد این داعی به حضرت رسالت پناه محمّدی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار بین الناس من الأخیار والأشرار به استفاضه ظاهر، و معلوم است چنان چه احدی از موافقین و منافقین قطع این نسبت شریف عالی شأن از ایشان ننموده اند.

و مقوی این استفاضه نوشته علماء دین، و افاحم المجتهدین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - است، که در باب اجازة احادیث و مصنفات خود به جهت والد والد داعی قلمی نموده اند، و بالفعل به خط شریف ایشان رحمهم الله تعالی موجود است.

اجازة میر داماد به میر سید احمد عاملی

از آن جمله از جدّ امجد امی والد داعی سید المجتهدین، و سند حکماء المتألّهین، سلاله سید الثقلین، ثالث المعلمین، میر محمّد باقر الحسینی الداماد، نور الله مرقده، الذی قد حسرت عنه الجیاد، وانقطعت دونه الآمال یوم المعاد، که با والد والد داعی سید المحقّقین الأمجد میر سید احمد عطر الله مضجعه نسبت خاله زادگی داشتند، و هر دو از جانب امّ نواده افضل المجتهدین، و اکمل فضلاء المتبحرین، شمس فلک التحقیق، شیخ علی بن عبدالعالی کرکی قدس الله نفسه الزکیه بودند، و به نسب یک دیگر اطلاع داشتند، سه اجازة مسطور می گردد، والله الموقّ و المعین.

بسم الله الرحمن الرحیم، والاعتصام بحبل فضله العظیم، بعد الحمد کلّ الحمد لرّبنا ربّ العلاقات العالیه، والسافلات البالیه، والصلاه صفوه الصلاه منه علی سیدنا سید الصافّات من النفوس الزاکیه، وقرم القادسات من العقول الهادیه، وسادتنا الأوصیاء الأطهرین من العتره الأنجیین، مادامت أنهار العلوم جاریه، و جبال الحقائق راسیه.

فإنّ الولد الروحاني، والحميم العقلائي، السيّد السند الأيّد المؤيّد الألمعي اليلمعي اللوذعي الفريد الوحيد، العلم العالم العامل الفاضل الكامل، ذا النسب الطاهر، والحسب الظاهر، والشرف الباهر، والفضل الزاهر، نظاماً للشرف والمجد والعقل والدين والحقّ والحقيقه، أحمدًا حسينيا، أفاض الله تعالى عليه رشايح التوفيق، ومراشح التحقيق، قد انسلك في من يختلف إلّي شطراً من العمر لاقتناص العلوم، ويحتفل بين يديّ ملاوّه من الدهر لاقتناء الحقائق.

فصاحبني ولازمي وارطاد واصطاد واستفاد واستعاد، وقرأ وسمع وأمعن و أنقن واجتني واقتني، وأنى قد صادفته منذ ما فاقهني، وفقهته على أمد بعيد في سلامه الفطره الناقد، وباع طويل من صراحه الغريزه الواقده، فما ألقيت إلى ذهنه من غامضات هي مهمات العقول، لم ين وسع قريحته في حمل أعبائه، وما أفرغت على قلبه من عويصات هي متمات الفحول، لم يعي وجد شكيمته بأخذ أضنائه، ولقد ناه بنيل ما تاهيت في مهامه سبله المدارك، وما فاه إلا بما أفاهه العقل الصريح الخابر بالمسالك والمعارك.

وقد قرأ عليّ فيما قد قرأ في العلوم العقلية من تصانيف الشركاء الذين سبقونا برئاسه الصنائه قراءه يعبا بها لأقراءه لا يؤبه لها الفنّ الثالث عشر من كتاب الشفاء، وهو الإلهي منه، أعنى: حكمه ما فوق الطبيعه، وهو اليوم مشغول بقراءه فنّ قاطيعورياس منه، وأخذ سماعاً في من يقرأ ويسمع النمطين الأول والثالث من كتاب الإشارات والتنبيهات للشيخ الرئيس ضوعف قدره، وشرحه لخاتم المحققين نور سرّه.

ومن كتبي وصحفي كتاب الأفق المبين الذي هو دستور الحقّ وفرجار اليقين، وكتاب الايماضات والتشريفات الذي هو صحيفه الملكوتيه، وكتاب التقديسات الذي فيه في سبيل التمجيد والتوحيد آيات بينات، كلّ ذلك قراءه ناحصه، واستفاده باحثه.

وفى العلوم الشرعية كتاب الطهاره من كتاب قواعد الأحكام لشيخنا العلامة جمال المله والدين الحلّي، وشرحه لجدّي الإمام المحقّق القمقام أعلى الله مقامهما، وطرفاً من الكشّاف للإمام العلامة الزمخشري، وحاشيته الشريفه الشريفه، وهو مشغل هذا الأوان بقواعد شيخنا المحقّق الشهيد قدس الله لطيفه.

وإني أجزت له حيث استجاز منّي أن يروى عنّي جميع ذلك لمن شاء وأحبّ، متحفّظاً محتاطاً محافظاً على مراعاة الشرائط المعتره عند أرباب الدرايه والروايه.

وأوصيه أولاً بتقوى الله سبحانه، وخشيته فى السرّ والعلن، إنّ تقوى القلب أعظم مقاليد تأهب السرّ لاستطباب الفيوض الإلهيه، والاستضاءه بالأنوار العقليه، والأضواء القدسيه، وليكن مستديماً لاستذكار قول مولانا الصادق جعفر بن محمّد الباقر صلوات الله وتسليماته عليهم: «استحى من الله بقدر قربه منك، وخفه بقدر قدرته عليك» مواظباً على الألفاظ بالأدعيه والأذكار، والإكثار من تلاوه القرآن الكريم، ولاسيما سوره التوحيد التى مثلها منه ومكانتها فيه مثل القرآن الناطق أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه صلوات الله التامات من كتاب الوجود ومكانته فيه، فهماً استحكمت علاقته عالم التحميد والتسبيح أوشك أن ترسخ ملكه رفض السجن الجسدانى، وتضوّء الجلباب الهيولانى.

وثانياً بصون أسرار عالم القدس التى مستودعها كتبي وكلماتي عمّن أخفرتني وخرج عن ذمامي فى عهد سبق لى، ووصيه سلفت منّي فى كتاب الصراط المستقيم، فكلّ ميسر لما خلق له.

ومن يك ذا فم مرّ مريض يجد مرّاً به الماء الزلالا

وثالثاً بتكرار تذكاري فى صوالح الدعوات المصادفه منّته الاستجابات، ومظنّته الإجابات، والله سبحانه ولى الفضل والطول، وإليه يرجع الأمر كلّ.

وكتب أحوج المربوبين إلى الربّ الغنى محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد

الحسيني، ختم الله له بالحسنى، في منتصف شهر جمادى الأولى لعام (١٠١٧) من الهجرة المقدّسه النبويه، مسؤولاً حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، والحمد لله رب العالمين، والصلاه على رسوله وآله الطاهرين أولاً وآخراً.

الإجازة الثانيه: إجازة دوّم ميرداماد به مير سيد احمد عاملى

بسم الله الرحمن الرحيم، والثقه بالعزيز العليم، الحمد كله لله رب العالمين، ذى السلطان الساطع، والبرهان اللامع، والعزّ الناقع، والمجد الناصع، والصلاه أفضلها على السانّ الصادع بالرساله، والشارع الماصع بالجلاله، سيدنا ونبينا محمّد صفوه المكرمين، وسيد المرسلين، وموالينا الأكرمين، وسادتنا الأطهرين، من عترته الأنجيين، وحامته الأقربين، مفاتيح الفضل والرحمه، ومصايح العلم والحكمه.

وبعد: فإنّ السيد الأيّد المؤيّد، المتمصّر المتبحر، الفاخر الذاهر، العلم العامل، الفاضل الكامل، الراسخ الشامخ، الفهّامه الفخّامه الكرامه، أفضل الأولاد الروحانيين، وأكرم العشائر العقلانيين، قرّه عين القلب، وقلده كبد العقل، نظاماً للعلم والحكمه والإفاده والإفاضه، والحقّ والحقيقه، أحمد الحسينى العاملى، حفّه الله تعالى بأنوار الفضل والايقان، وخصّه بأسرار العلم والعرفان.

قد قرأ علىّ انولوطيقا الثانيه، وهى فنّ البرهان من حكمه الميزان من كتاب الشفاء لسهيمنه السالف، وشريكنا الدارج، الشيخ الرئيس أبى على الحسين بن عبدالله بن سينا، رفع الله درجته وأعلى منزلته، قراءه بحث وفحص، وتدقيق وتحقيق، فلم يدع شارده من الشوارد إلا وقد اصطادها، ولا فائده من الفوائد إلا وقد استفادها.

وإنّى قد أجزت له أن يروى عنى ما أخذ وضبط واختطف والتقط لمن شاء

كيف شاء، ولمن أحب كيف أحب، ثم عزمت عليه أن لا- يكون إلا- ملقياً أرواق الهمة، وشراشر النهمة، على ملازمه كسبي وصحفي ومعلقاتي ومحققاتي، ومطالعتها ومدارستها على ما قد قرأ ودرىء وسمع ووعى، مفيضاً لأنوارها، موضحاً لأسرارها، شارحاً لدقائق خفياتها، ذاباً عن حقائق خياتها، سالكاً بعقول المتعلمين إلى سبيل ما فى مطاويها من مرّ الحقّ ومخّ الحكمة الحقّه، راجماً لشياطين الأوهام العاميه، وأبالسه المدارك القاصره السوداويه عن استراق السمع لما فيها بوارق شهبها القدسيه.

ولاسيما فى شاهقات عقليه من اصول الحكمة، محوجه جدّاً إلى محوضه عقليه النفس، وشده ارتفاعها عن هاويه الوهم، وصدق مرافضتها ضريبه الحسّ، وبعد مهاجرتها إقليم الطبيعه، كمباحث الدهر والسرمذ، وحدوث العالم جمله من بعد العدم الصريح فى الدهر، وتسبيح أنواع التقدّم والتأخّر وتربيع أنحاء الاعتبارات فى المهيه، وتثليث أنواع الحدوث، ثمّ تثليث أقسام النوع الثالث، وهو الحدوث الزمانى، وتثنيه الجنس الأقصى لمقولات الجائزات، وغوامض مباحث التوحيد وعلم الواحد الحقّ بكلّ شىء، إلى غير ذلك من غامضات مسائل الحكمة.

والمأمول أن لا ينساني من صوالح دعواته الصادقه مأنّ الإجابات، ومضانّ الاستجابات، وكتب مسؤولاً أحوج المربوبين إلى الربّ الغنى محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد الحسينى، ختم الله له بالحسنى حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، فى عام (١٠١٩) من الهجره المقدسه المباركه، والحمد لله وحده.

ما كتب على بعض تصانيفه رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم، لقد أصبحت قرير العين بحقائق تحقيقات هذه التعليقه، ودقائق تدقيقاته، أدام الله تعالى إفاضات مصتفها السيد السند المحقق

ص: ٣٩٨

المدقق المتبحر المتمهر، السالك سبيل العلم على سنّه البرهان، الناهج نهج الحكمة من شريعة العرفان، وكتب أفقر المفتاقين، وأحوج المربوبين إلى رحمه الله الحميد الغني، محمّد بن محمّد يدعى باقر الداماد الحسيني، حامداً مصلياً مسلماً، والحمد لله وحده حقّ حمده.

إجازه اخرى كتبها شيخنا البهائي للسيد مير أحمد العاملی

وانّ شيخ المقدّسين، استاد أرباب الحقّ واليقين، وأكمل المتبحرين، بهاء المله والدين محمّد العاملی، حفّه الله تعالى بالرحمه، كه با والد والد داعی به اعتبار آن كه اصل ایشان از جبل عامل است و هم وطن و عالم به نسب يك ديگر بوده اند يك اجازه مسطور می گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد الحمد والصلاه، فقد أجزت للسيد الأجلّ الفاضل التقى الزكى الذكى الصفى الوفى الألمعى اللوذعس، شمس سماء السياه والإفاده والإقبال، وغرّه سيماء النقابه والنجاهه والكمال، سيدنا السند كمال الدين أحمد العلوى العاملی، وفقه الله سبحانه لارتقاء أرفع المعارج فى العلم والعمل، وبلّغه غايه المقصد والمراد والأمل.

أن يروى عنى الأصول الأربعة، التى عليها مدار محدّثى الفرقة الناجيه الإماميه، رضوان الله عليهم، أعنى: الكافى لثقه الاسلام محمّد بن يعقوب، والفقيه لرئيس المحدّثين محمّد بن بابويه القمى، والتهذيب والاستبصار لشيخ الطائفه محمّد بن الحسن الطوسى قدّس الله أسرارهم، وأعلى فى الخلد قرارهم، بأسانيدى المحرره فى كتاب الأربعين، الواصله إلى أصحاب العصمه سلام الله عليهم أجمعين.

وكذا أجزت له سلّمه الله وأبقاه أن يروى عنى جميع ما أفرغته فى قالب التأليف، سيما التفسير الموسوم بالعروه الوثقى، وكتاب الحبل المتين، وكتاب

مشرق الشمسین، و کتاب الأربعین، و کتاب مفتاح الفلاح، و رساله الاثنی عشریه، و شرح الصحیفه الكامله، و زبده الأصول، فلیرو ذلك لمن له أهلیه الروایه، عصمنا الله وإیاه عن اقتحام مناهج الغوایه.

و کتب هذه الأحرف بیده الجانیه الفانیه، أقلّ العباد محمّد المشتهر ببهاء الدین العاملی، تجاوز الله عنه فی شهر الرابع من السنه الثامنه عشر بعد الألف، حامداً مصلياً مسلماً مستغفراً، والحمد لله علی نعمائه، أولاً و آخراً، و باطناً و ظاهراً.

سلسله نسب مادری مؤلف

و نسب داعی از جانب ام به میر ابوالولی صدر انجوتی ابن میر شاه محمود بن کمال الدین می رسد، که منتهی می شود سلسله نسب ایشان به قاسم رسی بن ابراهیم ملقب به طباطبا ابن اسماعیل دیباج ابن ابراهیم الغمر الشیبیه که پدرش حسن مثنی ابن حضرت امام حسن علیه السلام، و مادرش فاطمه بنت ابي عبدالله الحسین علیه السلام است، و هما ابنا علی بن ابي طالب صلوات الله وسلامه علیه.

سلسله نسب جدّه امی مؤلف

و نسب جدّه امی داعی متصل می شود به سید السند المولی الألعی، ذی الحسب الظاهر، و النسب الطاهر، میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ، که مرقد ایشان در مازندران بهشت نشان دستور خان زاده خانم بنت میر حسین خان بن میر عماد خان بن سلطان محمود بن عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالله بن محمّد بن مرتضی بن علی بن کمال الدین بن قوام الدین.

منتهی می شود سلسله نسب ایشان به میر بزرگ بن صادق بن عبدالله بن محمّد بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن محمّد بن حسن بن حسن بن الإمام الهمام السید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین، صلوات الله و

سلامه عليه وعلى آبائه الطاهرين وأولاده المعصومين.

الحمد لله الذي وفقنا لإتمام ما هو المقصود، والمأمول أن يجعله وسيله لقرب المعبود، وذريعه ليوم الموعود، والصلاه والسلام أتمهما وأكملهما على نبينا وحبينا محمد، وشيعتنا سيد السادات، وعترته وذريته الذين محبتهم عند الله أقرب الوسائل إلى النجاه.

ولما بين في هذه الرقيه فضيله ذريه مولانا ومولى البريه، صار تاريخ تأليفه «فضائل للعلويه» ولما فيه من الفخر بما ورد في شأنهم من الأخبار المرويه، صار تاريخه أيضاً «مفاخر للعلويه».

ونختمه بما سنح بخاطري من قرائح طبيعتي الخامده الجامده. لمؤلفه:

بسم الله الرحمن الرحيم شمع فروزان ره مستقيم

ای کرمت پیش ز اندیشها کم بره تو خرد اندیشها

نیستی از فیض تو هستی شده صاحب رفعت ز تو پستی شده

در عدمم خواهش بود از تو بود در نظرم چشم وجود از تو بود

گل به گلستان تو پا در گل است در ره تو دل جرس محمل است

جلوه شیرین تو شد کوه کن چون کنم از طور تجلی سخن

موسی و عیسی همه حیران تو کوه کمر بسته فرمان تو

دست سخای تو چه کف وا کند ابر کرم را کف دریا کند

قطره باران تو عمان بدل پیش کف ابر تو دریا خجل

هر سخنم عذر سخن گفتن است طی ره عشق تو جان سفتن است

مطلبم آن است که جويا شوم وز سخن عشق تو گویا شوم

ورنه در این راه سخن ابلهی است طول سخن در رخت از کوتاهی است

چون شده زو نسخه ما ابتدا ختم نمودین بنام خدا

خامه چو این گوهر معنی نوشت مهر علی در دل و در جان سرشت

کلك من این گوهر معنی چه سفت اشرف تألیف بتاریخ گفت

ولمّا كان ذلك الكتاب زبده ما ألف في هذا الباب بإلهام ملهم الخير والصواب، مع فقد الكتب، وقلة الأسباب، وكثرة الموانع التي بها عوّق المأمول في نظم الأبواب، صار تاريخ إتمامه «زبده مناقب السادات» «١١٠٣» عند اولی الألباب.

ص: ٤٠٢

بدان كه آنچه در اين كتاب استدلال به آنها شده است مخرج است:

از آيات بينات قرآنى، و كتاب التفسير لإمام الهمام الحسن العسكرى عليه الصلاه والسلام، و كتاب التفسير لعلى بن إبراهيم، و كتاب التفسير للفرات، و كتاب التفسير للعايشى، و كتاب التفسير للنعمانى، و كتاب تفسير مجمع البيان، و كتاب تفسير جوامع الجامع كلاهما للشيخ أبى على الطبرسى.

و كتاب تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، و كتاب كنز جامع الفوائد، و كتاب التفسير للسكونى من أصحاب الصادق عليه السلام، و كتاب تفسير الأصفى، و تفسير خلاصه المنهج لمولانا محسن ومولانا فتح الله الكاشانى.

و كتاب الثاقب فى المناقب، و كتاب الأمالى للشيخ إبراهيم القطيفى، و كتاب اعلام الدين للديلمى.

و كتاب بحار الأنوار لمولانا محمد باقر المجلسى، و كتاب شرح الكافى لمولانا خليل القزوينى، و كتاب شرح الكافى لمولانا محمد صالح الطبرسى، و كتاب نهج اليقين لميرزا علاء الدين محمد گلستانه.

و كتاب أبواب الجنان المشهور لميرزا رفيع الدين محمد الواعظ القزوينى، و كتاب زهر الربيع، و كتاب مقامات النجاه، كلاهما للسيد نعمه الله.

و كتاب الأمالى، و كتاب الوافى لمولانا محمد محسن الكاشى، و حواشى شرح اللمعه للشيخ على سبط الشهيد الثانى، و كتاب كشف اللثام فى شرح قواعد الأحكام للفاضل الهندى، و كتاب روضه انوار عباسى لمولانا محمد باقر السبزوارى.

و كتاب وسائل الشيعه إلى مسائل الشريعة، و كتاب هدايه الأمم، و كتاب بدايه الهدايه، كلها للشيخ محمد الحرّ، و جواب عريضة شريف مکه لأستاد الكلّ آقا

حسين الخوانساري، وكتابه شيخ حسين بن عبدالصمد والد شيخنا البهائي إلى سلطان الروم من جانب السلطان شاه طهماسب.

وكتاب الاستدراك، وكتاب منتخب البصائر لسعد بن عبدالله الأشعري القمي من أعظم علماء الشيعة رحمه الله، وكتاب بصائر الدرجات للصفار، وكتاب الاختصاص، وكتاب الغيبة للنعماني، وكتاب تلخيص الخلاف للشيخ مفلح، وكتاب الغايات للشيخ أحمد القمي، وكتاب تاريخ نكارستان، وشرح اثبات واجب ملا جلال للمحقق النيريزي.

وكتاب المقتل لأبي مخنف لوط بن يحيى الأزدي، وكتاب المقتل للسيد صفى الدين الموسوي، وكتاب المقتل للشيخ فخرالدين الطريحي النجفي رحمهم الله، كتاب روضه الشهداء للكاشفي السيزواري، وكتاب الأربعين لصاحب هديه الشرف، وكتاب طب الأئمة.

وصحيفة فصيحة سجادية، ونهج البلاغه، وصحيفة الرضا عليه السلام، وكتاب الكافي للكليني.

وكتاب من لا يحضره الفقيه، والعيون الرضوية، وكتاب علل الشرائع، وكتاب الهداية، وكتاب التوحيد، وكتاب الخصال، وكتاب ثواب الأعمال، وكتاب معاني الأخبار، وكتاب الأمالي، وإكمال الدين وإتمام النعمة، وكتاب فضائل الأشهر الثلاثة، وكتاب الإعتقادات كلها للصدوق.

وكتاب الاستبصار، وكتاب تهذيب الأخبار، وكتاب الغيبة، وكتاب مصباح الكبير والصغير، وكتاب الأمالي، كلها للشيخ الطوسي، وكتاب الأمالي أيضاً للشيخ أبي علي ولده رحمه الله.

وكتاب إعلام الوري بأعلام الهدى للشيخ أبي علي الطبرسي، وكتاب مكارم الأخلاق لولده رحمهما الله تعالى.

وكتاب المحاسن للبرقي، وكتاب قرب الاسناد للحميري، وكتاب الاحتجاج

للشيخ أبي منصور الطبرسي، وكتاب الارشاد، وكتاب المجالس للشيخ السديد المفيد رضى الله تعالى عنه.

وكتاب عاصم بن حميد، وكتاب سليم بن قيس الهلالي، ومستطرفات، وكتاب السرائر للشيخ ابن ادريس الحلبي، وكتاب كفايه الأثر في النصوص على الأئمة الإثني عشر عليهم الصلاة والسلام، للشيخ علي بن حسن القمي تلميذ بعض تلامذه الكليني، وكتاب تقريب المعارف للشيخ أبي الصلاح الحلبي.

وكتاب كشف المحجّه بأكفّ الحجّه، وكتاب مهج الدعوات، وكتاب الطرائف في مذاهب الطوائف، وكتاب اللهوف على قتلى الطفوف، وكتاب المجتبي من الدعاء المجتبي، وكتاب جمال الأسبوع، وكتاب الإقبال، وكتاب التحصين، وكتاب مصباح الزائر، كلّها للسيد رضى الدين علي بن طاووس، وكتاب فرحة الغرى لابن أخيه السيد عبدالكريم بن سيد أحمد بن طاووس.

وكتاب كامل الزياره لابن قولويه، وكتاب مجموعه ورام، وكتاب مثير الأحران للشيخ ابن نما، وكتاب جنّه الأمان الواقيه، وحواشي كشف الغمّه كلاهما للكفعمي رحمه الله تعالى.

وكتاب المزار، وكتاب الميراث، وكتب الوقف من الكتب الفقيهيه، وكتاب قرب الاسناد لعلي بن بابويه، وكتاب بشاره المصطفى لشيعة المرتضى للشيخ الطبري رحمه الله.

وشرح ابن ميثم البحراني على كتاب نهج البلاغه المكرمه، وكتاب الأربعين عن الأربعين من الأربعين، وملحقاته في فضائل أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه عليه، للشيخ منتجب الدين صاحب الفهرست المشهور، وكتاب الأربعين للشيخ البهائي رحمه الله، وكتاب مجالس المؤمنين، وكتاب مصائب النواصب، وكتاب احقاق الحق، كلّها للقاضي نورالله.

وكتاب كنز الفوائد، وكتاب معدن الجواهر، كلاهما للشيخ الكراچكي، ورسالة

سياده الأشراف للسيد حسين رحمه الله، وحواشي الفقيه، ورسالة سياده الأشراف، وكتاب المنهاج الصفوى، وكتاب مصقل الصفا فى ردّ النصارى، كلّها لجديّ الأجدد الأمير سيد أحمد رحمه الله.

وكتاب نفحات اللاهوت فى وجوب اللعن على الجبت والطاغوت، للمحقّق الثانى جديّ الأعلى الشيخ على بن عبدالعالى المشهور بمروّج المذهب.

وكتاب نبراس الضياء فى تحقيق معنى البداء، وكتاب القبسات، وكتاب الإيقاضات، وكتاب تقدمه تقويم الايمان، وحواشي الفقيه، وحواشي رجال الكشي، وكتاب ديوان الشعر، كلّها لجديّ ثالث المعلمين رحمه الله.

وكتاب الغرر والدرر، وكتاب الفصول، وكتاب العيون والمحاسن، وكتاب الشافى، والمسائل المحمّديّات، والميافارقيات، كلّها للسيد المرتضى الملقّب بعلم الهدى رضى الله عنه.

وكتاب متن التجريد للمحقّق الطوسى قدّس الله نفسه القدّوسى، وكتاب الدروس، وكتاب القواعد، وكتاب الأربعين حديثاً كلّها للشهيد الأوّل.

وكتاب القواعد، وكتاب المختلف، وكتاب التحرير، وكتاب تذكره الفقهاء، وكتاب منهاج الصلاح، وكتاب نهج الحقّ وكشف الصدق، وكتاب شرح التجريد، وكتاب كشف اليقين، وكتاب منهاج الكرامه، وكتاب جواب المسائل المدنيّات الأوّلى للسيد مهناً، كلّها من العلامه رحمه الله.

وكتاب اللوامع الإلهيه فى المباحث الكلاميه، للشيخ مقداد صاحب كتاب كنز العرفان، والشرح المشهور على الباب الحادى عشر، وكتاب تعليقه السجّاديه حواشى الفقيه لمولانا مراد التفرشى رحمه الله، وكتاب كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه للوزير على بن عيسى الأربلى رحمه الله، وكتاب ضوء الشهاب للسيد الراوندى رحمه الله.

وكتاب الخرائج والجرائح، وكتاب المجالس، وكتاب سلوه الحزين المشهور بالدعوات، وكتاب فقه القرآن، كلّها لقطب الدين الراوندى، ورسالة عمل نصف

شهر رجب، وكتاب المناقب لابن شهر آشوب لصاحب معالم العلماء، وكتاب كامل البهائي، وكتاب مناقب الطاهرين، وكتاب تحفه الأبرار، كلّها للشيخ حسن بن علي الطبرسي، وهو غير صاحب كتاب الاحتجاج، وكتاب مجمع البيان رحهما الله تعالى.

وترجمه كتاب تاريخ مدينة المؤمنين بلده قم، للحسن بن محمد القمي، وكتاب المقالات المنسوبة إلى الشيخ المحققين الشيخ صفى الدين إسحاق، وكتاب گوهر مراد لمولانا عبدالرزاق المتخلص بالفياض، والرساله الاعتقاديه للقائني الكرهرودى.

وكتاب الكشكول للسيد حيدر الآملى، وكتاب عمدته صحاح الأخبار للشيخ ابن البطريق الأسدى رحمه الله، وكتاب شرح الارشاد لمولانا الزاهد أحمد الأردبيلي رحمه الله.

وكتاب شرح اللمعه، وشرح النفليه، وكتاب المسالك، وكتاب مسكن الفؤاد، كلّها للشهيد الثانى، وكتاب المعالم لولده الشيخ حسن.

وكتاب خلاصه الرجال للعلامه، وكتاب الرجال للكشى، وكتاب الرجال للنجاشى، وكتاب الفهرست للشيخ أبى جعفر الطوسى، وكتاب مشيخه للصدوق، وكتاب الفهرست للشيخ منتجب الدين ابن أخى الصدوق رحمه الله، وكتاب معالم العلماء لابن شهر آشوب، وكتاب جامع الأخبار.

وكتاب روضه الكلينى، وكتاب الروضه فى الفضائل، وكتاب الفضائل للشيخ شاذان بن جبرئيل القمي، وكتاب مروج الذهب للمسعودى، وكتاب نهج الايمان تأليف سبط صاحب نخب المناقب.

وكتاب تحفه الشاهيه، وكتاب المستجاد من فعلات الأجواد، تأليف محسن بن أبى القاسم على التنوخى المعاصر لعلم الهدى.

وكتاب رياض الجنان لفضل الله بن محمد الفارسى، وكتاب الآداب ومكارم

الأخلاق للشيخ أبي القاسم علي بن أحمد الكوفي من القدماء، وكتاب حديقه الناظر ونزهه الخاطر في فضائل النبي والأئمة عليهم السلام لأحمد بن درّاج، وكتاب درر المطالب وغرر المناقب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام، للسيد ولي الله بن نعمه الله الحسيني الرضوي.

وكتاب اللؤلؤ المضيء في مناقب آل النبي، للسيد ركن الدين، وكتاب المناقب المرتضوي، وكتاب بلال غله المطالب وشفاء عله المآرب للسيد منصور بن إسحاق الحسيني، وكتاب أشرف المناقب للسيد أبي الناصح إبراهيم الموسوي، وكتاب مشكل إعراب القرآن لمكي بن أبي طالب، وكتاب المواقف للقاضي عضد وشرحه للسيد شريف.

وتفسير النيشابوري، وتفسير الزمخشري، وتفسير البيضاوي، وتفسير الثعلبي استاد المفسرين، وتفسير كشف الأسرار، وكتاب المحيط في اللغة للصاحب بن عباد، وكتاب نهاية اللغة، وكتاب جامع الأصول كلاهما لابن الأثير، وكتاب قاموس اللغة، وكتاب الغريين للهروي، وكتاب المغرب للمطرزي، وكتاب مناقب فاطمه الزهراء عليها السلام للحاكم النيسابوري.

وكتاب المنتقى في مولود المصطفى للمحدث الكازروني، وكتاب شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، وكتاب المناقب للفاضل الدوله آبادي، وبعض كتب آداب المتعلمين، وكتاب الكنوز الخمسه.

وكتاب التاريخ لابن خلّكان، وكتاب كامل التاريخ لابن الأثير، وكتاب جواهر العقد الفريد لصالح بن صديق النمازي.

وكتاب المنهاج في الفقه للنووي، وشرح العلامة القونوي على كتاب الحاوي للشيخ عبدالغفار القزويني في مذهب الشافعي، وكتاب حبيب السير، وكتاب مجمع المطالب في ترجمه ذريعه الراغب.

كتاب هدايه السعداء، كتاب النكات واللغات المعروفه بين الأدباء للفتاحي

النيسابورى، كتاب سيره النبويه لمحمد بن إسحاق المؤرخ المشهور.

وكتاب سيره النبويه لابن كثير، كتاب شرح المشكاه للطيبى، كتاب شرح المصايح للمطهر، كتاب الذريه الطاهره المطهره، وهو روايه أبى بشر محمد بن أحمد بن حماد الأنصارى المعروف بالدولابى، كتاب الاستيعاب لابن عبد البر، كتاب حياه الحيوان للدميرى الشافعى.

كتاب البشاره والنداره فى علم تعبير الرؤيا، كتاب فردوس الأخبار لابن شيرويه الديلمى.

كتاب عمده الطالب فى نسب آل أبى طالب للسيد أحمد الحسنى، وبعض المشجرات فى علم الأنساب الطالبيه للسيد مهدي بن خليفه الطبرى، كتاب المجدى فى أنساب الطالبين للسيد ابن الصوفى النسابة رحمه الله، وكتاب فى علم الأنساب من مملكات الشهيد الثانى وعليه خطه الشريف.

كتاب تذكره الخواص لسبط الشيخ ابن الجوزى، كتاب عيون الحكم والمواعظ وذخيرته المتعظ والواعظ، كتاب فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين للشيخ إبراهيم بن محمد بن المؤيد الحموى.

كتاب مطالب السؤل فى مناقب الرسول، وكتاب مفتاح الجفر ومصباح النور اللامع، كلاهما لمحمد بن طلحه، كتاب الفتوح لابن أعثم الكوفى.

كتاب فصل الخطاب لخواجه محمد پارسا، وكتاب الأنساب الكبير للسمعانى، وكتاب إحياء الميت بفضائل أهل البيت، وكتاب المعجزات التى ظهرت على الأنبياء، وكتاب الفتوحات للشيخ محى الدين ابن العربى، كتاب جواهر العقدين للسيد على السمهورى الشافعى، وبعض الكتب المعتره.

كتاب الصواعق المحرقة لابن حجر، كتاب المقتل لأبى المؤيد الخوارزمى، وكتاب المناقب له، وكتاب محاسن اصفهان للمافروخى، وبعض الخطب النبويه المرويه من طرق العامه.

كتاب ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى لمحّب الدين الطبرى، كتاب المستدرك للحاكم، كتاب السبعين للسيد على الهمداني، كتاب أخلاق النبي وشمائله صلى الله عليه و آله تأليف أبي محمّد عبدالله بن محمّد بن جعفر بن حيان من مشاهير محدّثي العامّه.

كتاب عرائس حكم العلماء والشعراء لأبى الحسن الفارسي العامي من تلامذه الصدوق عليه الرحمه.

كتاب زهره الرياض ونزهه القلوب المراض للشيخ سليمان بن داود، كتاب سرّ العالمين وكشف ما في الدارين للغزالي، كتاب تحفه النجباء في مناقب آل العباء، كتاب فوائد العلماء وفرائد الحكماء، وبعض كتب العامّه.

كتاب درر السمط في خير السبط للحافظ أبي عبدالله المعروف بابن الأثار، وكتاب مختار مختصر تاريخ بغداد لأبى بكر أحمد بن على الخطيب، وكتاب المستطرف. وكتاب هفت اقليم تصنيف امين أحمد الرازي.

كتاب صحيح البخارى، كتاب صحيح مسلم، كتاب صحيح النسائي، كتاب صحيح الترمذى، سنن أبى داود السجستاني، سنن ابن ماجه القرويني، كتاب الواحده، كتاب الملاحم للبطائنى.

كتاب منج الفاضلين محمّد بن إسحاق حموى، كتاب كفايه الطالب، كتاب تاريخ ابن هلال، كتاب الآل لابن خالويه، كتاب الشهادات من كتاب التلخيص.

تمام شد استنساخ اين كتاب شريف همراه با تصحيح و تحقيق و تعليق بر آن بر دست اين بنده ناچيز متمسك به ذيل عنايات اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام سيد مهدي رجائي، در روز دهم ماه مبارك رمضان سال (۱۴۳۴) هجرى قمرى در شهر مقدّس مشهد امام رضا عليه الصلاه و السلام.

سند شصت و دوّم ثواب صلّه رحم ۵

سند شصت و سوّم اوّلین شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت خود ۱۴

سند شصت و چهارم شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جمیع اهل بیت خود ۱۵

سند شصت و پنجم حرمت ایذاء اقرباى پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۰

سند شصت و ششم در بیان حدیث سدّ ابواب ۲۲

سند شصت و هفتم تعمیم حکم نسبت بجمیع ذرّیه در حدیث سدّ ابواب ۲۹

سند شصت و هشتم ادامه بحث حدیث سدّ ابواب ۳۱

سند شصت و نهم توجیه حدیث حرمت جنب در مسجد ۳۲

سند هفتادم وجوب رعایت حقوق آل محمّد صلی الله علیه و آله ۳۵

سند هفتاد و یکم خداوند نمی آمرزد ظالمان آل محمّد را ۳۶

سند هفتاد و دوّم حرمت استخفاف به عترت پیغمبر علیه السلام ۳۸

سند هفتاد و سوّم وجوب اکرام ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۸

سند هفتاد و چهارم تحقیق در باره حدیث «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فِرْجَهَا» ۴۲

سند هفتاد و پنجم ادامه تحقیق در حدیث سابق ۴۵

سند هفتاد و ششم احسان خداوند به ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۶

سند هفتاد و هفتم در اینکه در هر پشت ذرّیه جماعتی عدولند ۴۸

سند هفتاد و هشتم وجوب محبّت اهل بیت ۵۱

سند هفتاد و نهم در بیان فضیلت بنی هاشم ۵۳

سند هشتادم بنی هاشم بهترین انسانها ۵۷

سند هشتاد و یکم اهل بیت افضل صحابه و جمیع مردم ۵۷

سند هشتاد و دوّم تقدّم بنی هاشم در عمّال صدقات و خیرات ۵۹

سند هشتاد و سوّم حرمت صدقه بر بنی هاشم ۶۳

ص: ۴۱۱

سند هشتاد و چهارم اوّل بهشتی از بنی هاشم است ۶۸

سند هشتاد و پنجم امتیازات بنی هاشم بر دیگران ۶۸

سند هشتاد و ششم بدان قریش بهترند از بدان مردم ۷۱

سند هشتاد و هفتم امتیاز قرشی بر دیگران ۷۱

سند هشتاد و هشتم خداوند خوار می کند کسی که قریش را خوار کند ۷۲

سند هشتاد و نهم نهی از هتک حرمت قریش و بنی هاشم ۷۳

سند نودم محبّت و احسان نمودن به اهل بیت ۷۸

سند نود و یکم فرمان برداری از قریش ۹۰

سند نود و دوّم صاحب امر و اختیار قریش اند ۹۰

سند نود و سوم تفوّه قرشی در حلم و کرم و غیرت و شهوت ۹۴

سند نود و چهارم مراد از اولی الأیدی والأبصار فرزندان عبدالمطلب اند ۱۰۲

سند نود و پنجم عداوت نسبت به اقارب رسول الله صلی الله علیه و آله علامت خبث ولادت ۱۰۳

سند نود و ششم در بیان حدیث آل محمّد خیر البریه ۱۱۱

سند نود و هفتم اختصاصات اهل بیت در بهشت ۱۱۳

سند نود و هشتم ذریّه با ائمه در جنّت در مکان واحد خواهند بود ۱۱۴

سند نود و نهم وجوب اعطاء حقّ آل محمّد علیهم السلام ۱۲۲

سند صد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در حقّ ذریّه ۱۲۲

سند صد و یکم احسان به اهل بیت باعث طول عمر می شود ۱۲۴

سند صد و دوّم تقدیم ذریّه بر اقارب ۱۳۱

سند صد و سوّم نتیجه خوبی احسان به سادات ۱۶۶

باب دوّم در لزوم محبّت اهل البيت و آل و اولاد رسول صلى الله عليه و آله و فضيلت محبّان ايشان و بيان بعضى از

ص: ۴۱۲

احادیثی که در این باب وارد است. ۲۲۳

سند اوّل گذر از پل صراط با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۲۵

سند دوّم قبولی اعمال با محبت علی علیه السلام ۲۲۶

سند سوّم فضائل حضرت علی علیه السلام ۲۲۹

سند چهارم حسنه حبّ اهل بیت علیهم السلام و سیئه بغض آنها ۲۳۲

سند پنجم سؤال در روز قیامت از چهار چیز ۲۳۳

سند ششم ایمان مقرون با محبت اهل بیت علیهم السلام است ۲۳۴

سند هفتم مقرون بودن ایمان با ولایت اهل بیت علیهم السلام ۲۳۷

سند هشتم محبت قریش محبت خداست ۲۳۹

سند نهم شفاعت برای محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۳۹

سند دهم محبت اهل بیت محبت رسول الله صلی الله علیه و آله است ۲۴۰

سند یازدهم ورود اهل بیت بر حوض کوثر ۲۴۱

سند دوازدهم حبّ و بغض اهل بیت علامت ایمان و نفاق است ۲۴۲

سند سیزدهم دوست داشتن اهل بیت از راه دور ۲۴۲

سند چهاردهم ترجیح محبت اهل بیت بر محبت خویشان خود ۲۴۳

سند پانزدهم اهل بیت علیهم السلام خون و رگ رسول الله اند علیهما السلام ۲۵۴

جمع اخبار متنافیه در باره ذریه ۲۷۷

سند شانزدهم شفاعت برای اکرام کنندگان اهل بیت ۲۸۵

سند هفدهم بشارت به محبتین اهل بیت ۲۸۶

سند هجدهم فرشتگان بر محبتین اهل بیت درود می فرستند ۲۸۷

سند نوزدهم نفع محبت ذریه در هفت موضع ۲۸۷

سند بیستم مبادرت به محبت اهل بیت ۲۸۸

سند بیست و یکم دوست داشتن محبتین اهل بیت علیهم السلام ۲۹۰

سند بیست و دوم اول سؤال روز قیامت از محبت اهل بیت علیهم السلام ۲۹۱

ص: ۴۱۳

سند بیست و سوم دشمنان اهل بیت محروم از شفاعت ۲۹۲

سند بیست و چهارم محبت و رزیدن به جمیع اهل بیت علیهم السلام ۲۹۲

سند بیست و پنجم عمل بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام نفع ندارد ۲۹۶

سند بیست و ششم برکات موت با حبّ آل محمّد علیهم السلام ۲۹۶

سند بیست و هفتم محبت اهل بیت علیهم السلام به قلب وید و لسان ۲۹۸

سند بیست و هشتم طوائفی که محبت اهل بیت علیهم السلام ندارند ۲۹۹

باب سیّم در بیان این که عداوت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت نبوت و ولایت و ذریه ایشان

کاشف خبث ولادت است و آنچه در باب اعادی ایشان واقع شده ۳۰۵

سند اوّل حبّ و بغض اهل بیت علامت طیب و خبث ولادت ۳۰۷

سند دوّم حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب مولد است ۳۰۸

سند سوّم حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت حلال زادگی ۳۰۸

سند چهارم معاند اهل بیت علیهم السلام خارج از اسلام است ۳۰۹

سند پنجم علامات ولد الزنا ۳۱۰

سند ششم دشمنان اهل بیت علیهم السلام از علیج می باشند ۳۱۱

سند هفتم لعن قبره دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۳

سند هشتم بغض اهل بیت علیهم السلام نشان منافق است ۳۱۴

سند نهم شناخت منافقین به عداوت اهل بیت علیهم السلام ۳۱۵

سند دهم حرمت بهشت بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۵

سند یازدهم ظالمان اهل بیت علیهم السلام در قعر جهنّم ۳۱۶

سند دوازدهم غضب خداوند بر قاتلان اهل بیت علیهم السلام ۳۱۶

سند سیزدهم بغض بنی هاشم نفاق است ۳۱۷

سند چهاردهم مبعوض اهل بیت علیهم السلام داخل جهنم می شود ۳۲۱

سند پانزدهم عبادت با بغض اهل بیت علیهم السلام قبول نمی شود ۳۲۲

ص: ۴۱۴

سند شانزدهم مبغض اهل بیت علیهم السلام منافق است ۳۲۲

سند هفدهم شدت غضب خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام ۳۲۳

سند هیجدهم مبغض حضرت فاطمه علیها السلام اهل جهنم است ۳۲۳

سند نوزدهم لعنت خداوند بر اذیت کنندگان اهل بیت علیهم السلام ۳۲۵

سند بیستم خبائث مبغین اهل بیت علیهم السلام ۳۳۹

سند بیست و یکم طریق شناخت منافقین ۳۴۰

سند بیست و دوّم بغض علی علیه السلام و بنی هاشم کفر و نفاق است ۳۴۰

سند بیست و سوّم شفاعت شامل اذیت کنندگان عترت نمی شود ۳۴۱

خاتمه در اعتقادات علما در باب ذریه ائمه علیهم السلام ۳۴۲

فصل اوّل در ذکر وصایای علامه حلّی ۳۴۳

فصل دوّم در ذکر اعتقادات شیخ جلیل ابن بابویه ۳۵۸

فصل سوّم نجات در حسن عقیده است ۳۶۶

فصل چهارم ملاک در ایمان اطاعت از اهل بیت علیهم السلام است ۳۷۳

فصل پنجم مناجات امام زین العابدین علیه السلام در لزوم اطاعت ۳۸۱

تذنیب در خارج و داخل شدن در نسب ۳۹۰

در ذکر اجازات جدّ مؤلف ۳۹۲

اجازه میرداماد به میر سید احمد عاملی ۳۹۳

اجازه دوّم میرداماد به میر سید احمد عاملی ۳۹۶

إجازة اخرى كتبها شيخنا البهائي للسيد مير أحمد العاملی ۳۹۸

سلسله نسب مادری مؤلف ۳۹۹

سلسله نسب جدّه امّی مؤلّف ۳۹۹

مصادر كتاب ۴۰۲

ص: ۴۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

